قال رسول الله طلب العلم فریضة علی کل مسلم و مسلمة

الحمد لله المتعال که درین زمان برکت اشتمال کتاب مستطاب شرح مقبول و نایاب یعنی

جزو سوم حصه ا

صافی

شرح

اصول الکافی

کتاب الحجة

مصنفهٔ علامه سرآمد محدثین ملا خلیل رحمه الله الجلیل بتصحیح [illegible] الاکمل مولوی [illegible] حسین صاحب

در مطبع فیض منبع منشی نول کشور واقع لکهنؤ طبع شد

بسم الله الرحمن الرحیم

باب هشتاد و یکم اصل باب کراهیة التوقیت

صافی شرح اصول کافی

شرح الکراهیة بفتح کاف و رای بی‌نقطه و الف و ها و تخفیف یای دو نقطه مصدر باب علم امتناع داشتن از
چیزی و مراد اینجا نهی است از چیزی التوقیت تعیین وقت چیزی و مراد اینجا دعوی علم است بوقت ظهور مهدی
موعود پیش از آنکه ظاهر شود یعنی این باب بیان نهی الله تعالی است از تعیین وقت ظهور مهدی موعود و درین
باب شش حدیث است اول اصل عن ابی حمزة الثمالی قال سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول یا ثابت
ان الله تبارک و تعالی قد کان وقت هذا الامر فی سبعین فلما ان قتل الحسین علیه السلام اشتد غضب
الله علی اهل الارض فاخره الی اربعین و مائة فحدثناکم فاذعتم الحدیث فکشفتم قناع الستر و لم یجعل الله له
بعد ذلک وقتا عندنا و یمحو الله ما یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب قال ابو حمزة فحدثت بذلک
ابا عبد الله علیه السلام فقال قد کان ذلک شرح شیخ طوسی رحمه الله در کتاب الغیبة این حدیث را
باین روش ذکر کرده که و عن ابی حمزة الثمالی قال قلت لابی جعفر ان علیا علیه السلام کان یقول الی السبعین
بلاء و کان یقول بعد البلاء رخاء و قد مضت السبعون و لم نر رخاء فقال ابو جعفر علیه السلام یا ثابت تا آخر و ایضا
ذکر کرده که عن عثمان النواء قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول کان هذا الامر فی فاخره الله و لیفعل الله
بعد فی ذریتی ما یشاء پس سال هفتادم هجری زمان امامت امام زین العابدین علیه السلام بوده و عبد الله ابن زبیر
در مکه دعوی خلافت کرده بود و مروان بن الحکم در شام دعوی خلافت می کرده و با هر کدام جمعی بیعت
کرده بودند و استقلال نداشته اند و امام با شیعه خود در آن وقت فی الجمله فراغتی داشته اند و امیر المؤمنین خبر از آن داده

ولهذا اظهار بلفظ نکرده است و ابوحمزه خیال خبر ظهور مهدی موعود کرده و شهادت حضرت امام حسین علیه السلام سال شصت و یک هجری است پس مقدم بر سال هفتاد است صد و چهل اوائل دولت منصور دوانیقی بوده و ویرا استقلال نداشته و ائمه هدی علیهم السلام با شیعه خود در آن وقت نیز فراغتی نداشته اند و در آن وقت بوده که عبدالله بن الحسین شروع در بیعت گرفتن برای پسرش محمد بن عبدالله کرده چنانچه مذکور شد در حدیث هفدهم باب هشتادم و وقتی بوده که منصور در فکر بنای بغداد بوده چه اهل تاریخ گفته اند که منصور دوانیقی در سنه خمسه و اربعین و مائه آغاز عمارت بغداد نموده بواسطه خروج محمد بن عبدالله بن الحسن و برادرش ابراهیم چندگاهی آن عمارت ناتمام مانده و چون منصور از آن مهم فارغ شد بار دیگر بتعمیر آن پرداخت و در سنه تسع و اربعین و مائه باتمام رسید سال صد و چهل بعد از وفات امام محمد باقر علیه السلام و قبل از وفات حضرت امام جعفر صادق علیه السلام است چه وفات امام محمد باقر علیه السلام در سال صد و چهل و هشت بوده پس این حدیث قبل از سال صد و چهل صادر شده مخفی نماند که امثال این حدیث از قبیل استعاره و تشبیه است که شائع است در قرآن و احادیث مراد نیست که وقت ظهور دولت آل محمد صلی الله علیه و آله معلوم ما نیست اینقدر معلوم است که اگر قتل امام حسین علیه السلام نمی بود در سال هفتادم هجری می شد و اگر فاش کردن شیعه اسرار ما را بجهتی که با ائمه ضلالت و پیروان ایشان رسد نمی بود در سال صد و چهل می شد پس مراد حدیث فحدثناکم فاذعتم الحدیث بیان توقیت نیست بلکه اسرار دیگر است مثل بیان شرک ائمه ضلالت و شرک هر که بروش ایشان می رود یعنی روایت است از ابوحمزه ثمالی بضم ثای سه نقطه منسوب به ثماله که پدر طائفه ایست و نام ابوحمزه ثابت است گفت شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می گفت ای ثابت بدرستی که الله تبارک و تعالی بتحقیق بفراغت ما و شیعه ما نزدیک تعیین کرده بود ظهور دولت این ائمه هدی را در سال هفتاد هجری پس چون کشته شد امام حسین علیه السلام سخت شد غضب الله تعالی بر مشرکان اهل زمین پس تاخیر کرد برای خذلان آن مشرکان تا سال صد و چهل هجری پس حکایت کردیم شما را باسرار خود پس فاش کردید حکایت ما را پس کشودید پرده سر ما را مراد آنست که آن زمان نیز بفراغت ما و شیعه ما نزدیک بتعیین شد و چون افشای سر کردید آن زمان نیز تاخیر شد و نگردانید الله تعالی برای آن ظهور دولت وقتی معین نزد ما و محو می کند الله تعالی از ذهن افضل خلائق آنچه را که خواهد از اعتقادات و اثبات می کند آنچه را که خواهد و نزد الله تعالی است اصل کتاب و بیان این آیه از سوره رعد شد در حدیث سوم باب بیست و چهارم کتاب التوحید که باب البداء است گفت ابوحمزه پس حکایت کردم آن حدیث را برای امام جعفر صادق علیه السلام پس برای تصدیق آن گفت بتحقیق بود آن **دوم** **صل** کنت عند ابی عبدالله ع اذ دخل علیه مهزم فقال له جعلت فداک اخبرنی عن هذا الامر الذی ننتظره متی هو فقال یا مهزم کذب الوقاتون وهلک المستعجلون ونجا المسلمون **شرح** بودم نزد امام جعفر صادق علیه السلام وقتی که داخل شد بر او مهزم بکسر میم و سکون ها و فتح زای با نقطه پس گفت او را قربانت شوم خبر ده مرا از ظهور این امارت ائمه هدی که انتظار می کشیم که

کی می شود آن پس گفت ای مهزم دروغ گفتند جمعی که تعیین کنندگان وقت آمدند و هلاک شدند شتاب کنندگان
و نجات یافتند جمعی که تسلیم و رضا بقضا کنندگان اند در آن **سوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام
قال سئلته عن القائم فقال کذب الوقاتون انا اهل البیت لا نوقت **شرح** روایت است از امام
جعفر صادق علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را از قائم آل محمد علیه السلام که کی دولت او ظاهر میشود
پس گفت دروغ گفتند تعیین کنندگان وقت آن ما اهلبیت رسول تعیین نمیکنیم مراد نفی تعیین قبل از سال وقوع
است پس منافات ندارد با آنچه گذشت در حدیث سی ام باب هفتاد و نهم **۲ اصل** قال ابی الله الا
ان یخالف وقت الموقتین **شرح** امام گفت امتناع کرد الله تعالی مگر از این که مخالفت کند وقتی را که تعیین
کنند قرار دهندگان مراد آنست که در سالی میشود که هیچکس پیش از آن سال گمان آن نداشته باشد
چهارم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال قلت لهذا الامر وقت فقال کذب الوقاتون
کذب الوقاتون کذب الوقاتون ان موسی لما خرج وافدا الی ربه واعدهم ثلثین یوما فلما زاده الله
علی الثلثین عشرا قال قومه قد اخلفنا موسی فصنعوا ما صنعوا فاذا حدثناکم الحدیث فجاء علی ما حدثناکم
فقولوا صدق الله واذا حدثناکم الحدیث فجاء علی خلاف ما حدثناکم به فقولوا صدق الله تؤجروا مرتین
شرح مراد به وقاتون جمعی اند که دعوی علم بوقت چیزی از مستقبل میکنند بی استناد بوحی الهی پس دعوی
علم غیب میکنند ان موسی تا آخر استیناف است برای بیان آنکه علم غیب را غیر الله تعالی ندارد و صدق
در اول و در دوم بتخفیف دال است یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام راوی گفت گفتم آیا برای
ظهور این امارت اهل البیت وقتی معین است پس سه بار گفت دروغ گفتند جمعی که دعوی علم بوقت چیزی میکنند
بی وحی اشاره بآن است که این توسط وحی و استنباط از قرآن به ما نرسیده هنوز یعنی غیب را غیر الله تع
کسی نمیداند بتحقیق که موسی کلیم الله علیه السلام وقتی که بیرون آمد رونده بسوی صاحب کل اختیار خود یعنی جائیکه
مامور بود برفتن بر آنجا که کوه طور باشد وعده کرده امت خود را سی روز چنانچه وعده میکنند مردم باهم از روی ظن
بقدرت بر فعلی در وقت آینده و صلحا در آن وعده ان شاء الله میگویند به موافقت قول الله تعالی در سوره کهف
ولا تقولن لشیء انی فاعل ذلک غدا الا ان یشاء الله و غیر صلحا نمیگویند پس چون درنگ کرد الله تعالی درنگ
موسی را بر سی روزه ده روز گفتند امت او که بتحقیق خلاف وعده کرد ما را موسی پس کردند آنچه کردند
که گوساله پرستی باشد مراد آنست که موسی کلیم الله عالم به غیب نبوده و وعده از روی ظن کرده و ظن او غلط شد پس
وقتیکه ما نیز گوییم شما را سخنی یعنی از روی ظن وعده کنیم شما را که چنین میشود ان شاء الله پس بعمل آید آن سخن بر آن نهج که گفته ایم
پس گوئید براست آورد الله تع و وقتیکه ما گوییم شما را سخنی پس آید بخلاف آنچه ما گفته ایم ما پس گوئید براست آورد الله تع که نا علم
الغیب الا الله باینمعنی که استدلال باین واقعه بر صدق آن نتوان کرد تا ثواب داده شوید دو بار اول بسبب ایمان غیب
که مشترکست میان هر دو قول دوم ایمان باست الله بذی که مختص بقول دوم است چه بناء در خفای اعتقاد نقض خلاف

استدلال باختصاص علم غیب بالله تعالی می شود نه بظهور خطای اعتقاد دیگران **پنجم اصل** علی عن الحسن بن علی بن یقطین عن اخیه الحسین عن ابیه علی بن یقطین قال قال لی ابو الحسن الشیعة تربی بالامانی منذ مائتی سنة **شرح** تربی بزای بی نقطه و نون مشدده مجهول صیغه مضارع غایب باب تفعیل است یعنی روایت است از علی بن یقطین از برادرش حسین از پدرش علی بن یقطین گفت که گفت مرا امام موسی کاظم علیه السلام که جماعه شیعه خوشحالی کرده خواهند شد بآرزوهای از سال دویست هجری مراد سالی ست که ماموران حضرت امام رضا علیه السلام را طلبیده و ولی عهد خود کرده و شیعه آرزوها در خاطر قرار دادند چنانچه گذشت در حدیث بست و پنجم باب هفتاد و نهم و می تواند بود که مراد این باشد که قبل از ظهور دولت مهدی موعود شیعه را دویست سال فی الجمله دولتی که باعث حصول بعضی آرزوها شود خواهد بود و میتواند بود که متصل بظهور دولت مهدی موعود شود والله اعلم و نزدیک باین مضمون گذشت در حدیث سوم و هشتم باب هفتاد و نهم

اصل قال وقال یقطین لولده علی بن یقطین ما بالنا قیل لنا فکان وقیل لکم فلم یکن قال فقال له علی ان الذی قیل لنا ولکم کان من مخرج واحد غیر ان امرکم حضر واعطیتم محضة فکان کما قیل لکم وامرنا لم یحضر فعللنا بالامانی فلو قیل لنا ولکم ان هذا الامر لا یکون الا الی مائتی سنة او ثلثمائة سنة لقست القلوب ولرجع عامة الناس عن الاسلام ولکن قالوا ما اسرعه وما اقربه تالفا لقلوب الناس وتقریبا للفرج **شرح** عللنا بعین بی نقطه مجهول باب تفعیل از باب نصر یا باب ضرب است التعلیل مشغول کردن کسی بطعام و مانند آن العل بفتح عین والعلل بفتح عین و فتح لام آشامیدن کسی را شربتی بعد از شربتی یعنی حسین گفت وگفت یقطین بپسرش علی بن یقطین که چیست حال ما که گفته شد ما را که دولت عباس در فلان سال بهم می رسد پس ظهور مهدی در آن سال نشد حسین گفت پس گفت او را بدرستی که آنچه گفته شد ما را و شما را بود از یک معدن که ائمه هدی باشند الا آنکه کار شما حاضر شده بود و داده شدید صریح آن را پس شد چنانچه گفته شد شما را بدرستی که کار ما حاضر نشده بود پس مشغول کرده شدیم بآرزوها پس اگر گفته می شد صریحا ما را بدرستی که این کار نمی شود مگر تا دویست سال یا سی صد سال مثلا هر آینه سخت می شد دلها یعنی نرمی ایمان بربوبیت رب العالمین در دلها کم می شد هر آینه برمی گشتند عوام شیعه از حقیقت اسلام و مخالف می شدند ولیکن ائمه گفتند که چه زود است که آن وجه نزدیک است آن برای طلب الفت دلهای مردم با ائمه و برای نزدیک شمردن فرج مراد قدر مشترک میان حصول ثواب آخرت مردم و میان ظهور دولت حق است و می تواند بود که مراد ظهور دولت حق باشد چنانچه گفتند شخصی را طال بقاؤک گفت کفی بالانتهاء قصرا مخفی نماند که نظیر این تعلیل است تخویف باحتمال زود آمدن قیامت که در قرآن و احادیث نبوی بسیار است مثل عسی ان یکون قریبا و مثل بین یدی الساعة **ششم اصل**

عن ابي عبد الله عليه السلام قال ذكرنا عنده ملوك آل فلان فقال انما هلك الناس من استعجالهم لهذا الامر ان الله لا يعجل لعجلة العباد ان لهذا الامر غاية ينتهي اليها فلو قد بلغوها لم يستقدموا ساعة ولم يستاخروا **شرح** روايت است از امام جعفر صادق عليه السلام راوی گفت ذکر کردیم بر او پادشاهان اولاد عباس را که روز بروز دولت ایشان زیاده می شود پس ظهور مهدی موعود کی خواهد شد پس امام گفت جز این نیست که هلاک می شوند مردم از بیتابی ایشان در طلب برای ظهور. این دولت حق پدید که الله تعالی عجلت نمیکند برای عجلت بندگان بدرستی که این دولت اولاد عباس را آخر هست که میرسد بسوی آن آخرش نمیشوند یکساعت و پس نمی شوند مخفی نماند که این از قبیل تعلیل است که مذکور شد در حدیث سابق تا احتمال این دهند که در انقراض دولت اولاد عباس ظهور مهدی موعود شود امیدوار باشند

باب هشتاد و دوم اصل باب التمحيص والامتحان

شرح التمحيص بجای بی نقطه و صاد بی نقطه خالص کردن طلا در بوته الامتحان بجای بی نقطه آزمودن یعنی این باب بیان خالص کردن الله تعالی است مؤمنان را بجدا کردن غیر خالص از ایشان و آزمودن ایشان در این باب شش حدیث است **اول اصل** عن ابي عبد الله عليه السلام ان امير المؤمنين عليه السلام لما بويع بعد قتل عثمان صعد المنبر وخطب بخطبة ذكرها يقول فيها الا ان بليتكم قد عادت كهيئتها يوم بعث الله نبيه والذي بعثه بالحق لتبلبلن بلبلة ولتغربلن غربلة حتى يعود اسفلكم اعلاكم واعلاكم اسفلكم وليسبقن سابقون كانوا قصروا وليقصرن سابقون كانوا سبقوا والله ما كتمت وسمة ولا كذبت كذبة ولقد نبئت بهذا المقام وهذا اليوم **شرح** كتمت مجهول باب تفعيل است مفعول اول آن نایب فاعل شده و مفعول دوم آن وسمه است الوسمة بفتح واو و سکون سین بی نقطه و میم و تاء وحدت یک غالب شده بپادشاهی یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام که امیر المؤمنین علیه السلام وقتیکه بیعت کرده شد بامامت بعد از کشته شدن عثمان بالا رفت منبر را و خطبه گفت مردم را بخطبه که ذکر کرد آن خطبه را امام جعفر صادق ع اول تا آخر میگفت امیر المؤمنین ع در آن هرگاه باشد بدرستی که تکلیف شما بتحقیق برگشت مانند روش آن تکلیف در روزی که فرستاد الله نبی خود را یعنی جمعی که تابع اهل ضلالت شدند در زبان و امروز دعوت ایشان بحقیقت اسلام میشود قسم بآنکه فرستاد آن نبی را بقرآن که هر آئینه انداخته میشود در وسوسه ها نوعی از انداختن و بیخته میشود بغربال نوعی از بیختن تا آنکه میگردد پایین تر شما در مرتبه ایمان بغایت سبقت گیرندگان که تقصیر کرده بودند در ایمان در زمان رسول صلی الله علیه و آله وسلم مثل عجم تا آخر هر آینه تقصیر خواهند کرد بغایت سبقت گیرندگان که سبقت گرفته بودند در مرتبه ایمان در زمان رسول مثل عرب اشاره بزمان غیبت مهدی موعود و در زمان دولت اوست که می آید در حدیث دوم این باب که تابع او از عرب کم خواهد بود و بخدا قسم که پنهان داشته نشد از من یک غالب شدن بحکومت دنیا یعنی

هر پادشاهی که پیدا می شود بعد از رسول همه را الحق گفت و از مومن چیزی پنهان کرده هر آینه دروغ گفته است دروغ و هر آینه بتحقیق خبر کرده شده ام باین مرتبه واین روز یعنی هم گفت که پادشاهی در فلان روز بتخو

بسید دوم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول ویل لطغاة العرب من امر قد اقترب

قلت جعلت فداك کم مع القائم من العرب قال نفر یسیر قلت والله ان من یصف هذا الامر منهم

لکثیر قال لابد للناس من ان یمحصوا ویمیزوا ویغربلوا ویستخرج فی الغربال خلق کثیر شرح

الطغاة بضم طای بی نقطه و تخفیف غین بانقطه و الف و تای تانیث جمع طاغی یعنی جمعی که از حد خود تجاوز

کردند و بمعاصی و طلب دنیا و ترک ائمه هدی علیهم السلام مشغول شدند مراد اولاد عباس و تابعان

ایشانست ذکر العرب برای اشعار بآن است که کشندگان ایشان عجم اند یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه

السلام که می گفت وای طاغیان عرب را از کاری که نزدیک شده مراد خروج ترک و کشته شدن

جمعی بسیار از سرکشان عرب است بدست لشکر هلاکو در بغداد و می تواند بود که مراد ظهور دولت عباس باشد

و شکست بنی امیه از اهل خراسان شد و ایشان از عجم اند و می تواند بود که مراد ظهور مهدی موعود باشد

چنانچه راوی خیال کرده که گفت قربانت شوم چند کس با مهدی موعود از عرب خواهند بود گفت عددی

کم گفتم بخدا قسم که کسی بیان می کند امارت ائمه هدی را یعنی شیعه است از جمله عرب هر آینه بسیار

است گفت ناچار است مردم را از ین که خالص کرده شوند و جدا کرده شوند و غربال کرده شوند

و بیرون برده می شود از ایمان باین روش که نکار باقی مانده در غربال می شود بسیار اشاره بوقت غیبت مهدی

و وقت ظهور اوست سوم اصل عن منصور قال قال لی ابو عبد الله علیه السلام یا منصور

ان هذا الامر لا یأتیکم الا بعد ایاس ولا والله حتی تمیزوا ولا والله حتی تمحصوا ولا والله حتی یشقی

من یشقی ویسعد من یسعد شرح یعنی روایت است از منصور گفت که گفت مرا امام جعفر صادق علیه السلام

ای منصور بدرستی که ظهور این امارت حق نمی آید شما را مگر بعد از نا امیدی و نه بخدا قسم تا جدا کرده شوید و نه بخدا

قسم تا خالص کرده شوید و نه بخدا قسم تا نا عاقبت بخیر شود هر که لائق اینست که نا عاقبت بخیر شود و عاقبت

بخیر شود آنکه لائق آنست که عاقبت بخیر شود چهارم اصل سمعت ابا الحسن علیه السلام

یقول الم احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا آمنا وهم لا یفتنون ثم قال لی ما الفتنة قلت جعلت

فداك الذی عندنا الفتنة فی الدین فقال یفتنون کما یفتن الذهب ثم قال یخلصون کما

یخلص الذهب شرح در الم احتمالات است از انجمله انکه الف اشاره بخلافت ابو بکر است که در سال

وفات رسول شد و لام اشاره بخلافت معویه است که در سال سی ام وفات رسول مستقل شد و میم

اشاره بولی عهدی کردن معویه یزید راست که در سال چهلم وفات رسول بوده یعنی شنیدم از امام رضا

علیه السلام که میگفت الم آیا گمان کردند مردم که واگذاشته میشوند باین که گویند مومن شدیم و ایشان

انداختہ و رفتہ نشوند و بعد از آن گفت مراجیست مراد باین فتنہ گفتم قرابت شوم آنچہ نزد ما در معنی اختلاف در مسائل دین است پس امام گفت بفتنہ انداختہ میشوند چنانچہ بفتنہ انداختہ میشود طلا بعد از آن تصریح باینکہ مراد بفتنہ اختلاف نیست بلکہ مراد خالص کردن است گفت خالص کردہ میشوند چنانچہ خالص کردہ میشود طلا در بوتہ **پنجم اصل** عن ابی جعفرؑ قال قال ان حدیثکم هذا لتشمئز منه قلوب الرجال فمن اقر به فزیدوه ومن انکره فذروه انه لابد من ان یکون فتنة یسقط فیها کل بطانة و ولیجة حتی یسقط فیها من یشق الشعر بشعرتین حتی لایبقی فیها الا نحن وشیعتنا **یعنی** روایت است از امام محمد باقرؑ راوی گفت کہ امامؑ گفت بدرستیکہ حدیثی کہ شما از ما نقل میکنید ہر آئینہ دوری میکنند از آن دلہای این مردان برای شدت تکلیف در آنہا بترک پیروی ظن پس ہر کہ اقرار کند بآن پس زیادہ کنید برای او نقل حدیث ما را و ہر کہ انکار کرد آن را واگذرانید او را بدرستیکہ ناچار است از فتنہ کہ شود خالص کردنی کہ افتد از مرتبہ ایمان در آن خالص کردن ہر بدقماشی کہ مانند استر باشد و ہر داخل شدہ در ایمان از غیر جنس مومنان تا آنکہ می افتد از مرتبہ ایمان در آن خالص کردن کسی کہ میشگافد مو را بدو مو کہ ہر یک بطول آن باشد یعنی از کمال زیرکی دنیا مو شگافی میکنند تا آنکہ باقی نمیماند در این خالص کردن مگر ما ائمہ ہدیٰ و شیعہ ما مراد خالص شیعہ است **ششم اصل** کنت انا والحارث بن المغیرة وجماعة من اصحابنا جلوسا وابو عبد الله یسمع کلامنا فقال لنا فی ای شیء انتم هیهات هیهات لا والله لایکون ما تمدون الیه اعینکم حتی تغربلوا لا والله لایکون ما تمدون الیه اعینکم حتی تمیزوا لا والله لایکون ما تمدون الیه اعینکم حتی تمحصوا لا والله لایکون ما تمدون الیه اعینکم الا بعد ایاس لا والله لایکون ما تمدون الیه اعینکم حتی یشقی من یشقی ویسعد من یسعد **یعنی** بودم من و حارث بن مغیرہ و جمعی از یاران ما نشستگان و امام جعفر صادقؑ میشنید سخن ما را مراد آنست کہ سخن در قرب ظہور مہدی موعود میکردیم کہ شاید زود شود و او میشنید پس گفت بعنوان استفہام انکاری در چہ چیز اید شما دور است خیال شما دور است خیال شما نہ بخدا قسم کہ نمی بینید آنچہ میکشید بسوی آن چشمہای خود را تا غربال کردہ شوید نہ بخدا قسم کہ نمیشود آن تا جدا کردہ شوید نہ بخدا قسم کہ نمیشود آن مگر بعد از ناامیدی از وقوع آن نہ بخدا قسم کہ نمیشود آن تا نا عاقبت بخیر شود کسی کہ قابل آنست و عاقبت بخیر شود کسی کہ قابل نیست

باب ہشتاد و سوم اصل باب ان من عرف امامہ لم یضرہ تقدم هذا الامر او تاخر

شرح لم یضرہ معلوم باب نصر یا باب افعال است و ضمیر مستتر راجع بمصدر عرف است و لفی ضرر کنایہ از دفع جمیع ضررہا است یعنی این باب بیان آنست کہ ہر کہ شناخت امام خود را یعنی در مشکلات ساکت شد چند آنکہ سوال اہل الذکر میسر نیست در آنہا اعتراف کردہ کہ امام مفترض الطاعۃ لازم ربوبیت رب العالمین است پس برای نہی از اختلاف و پیروی ظن واجب است در ہر زمان ضرر نمیرساند او را خواہ پیش افتد ظہور این امارت حق و خواہ پس افتد و درین باب ہفت حدیث است **اول اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام اعرف امامك فانك اذا عرفته لم یضرك

تقدم هذا الامر او تاخر یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام بشناس امام خود را چه بدرستی که وقتی که شناختی
او را ضرر نمی رساند ترا خواه پیش افتد ظهور این امارت و خواه پس افتد **دوم اصل** عن الفضیل
بن یسار قال سئلت ابا عبد الله علیه السلام عن قول الله عزوجل یوم ندعوا کل اناس بامامهم
فقال یا فضیل اعرف امامك فانك اذا عرفت امامك لم یضرك تقدم هذا الامر او تاخر ومن عرف
امامه ثم مات قبل ان یقوم صاحب هذا الامر بمنزلة من کان قاعدا فی عسکره لا بمنزلة من قعد
تحت لوائه قال وقال بعض اصحابه بمنزلة من استشهد مع رسول الله صلی الله علیه وآله
یعنی روایت است از فضیل بن یسار گفت پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از قول خدای عزوجل
در سوره بنی اسرائیل یاد کن ای محمد روزی را که بخوانیم هر جماعتی را بسوی بهشت یا بسوی دوزخ با امام
ایشان یعنی مدار بهشتی و دوزخی بودن بر حقیت و بطلان ائمه خواهد بود پس گفت ای فضیل بشناس امام خود را
چه بدرستی که تو وقتی که شناختی امام خود را ضرر نمی رساند ترا خواه پیش افتد ظهور این امارت و خواه پس افتد
و هر که شناخت امام خود را بعد از آن مرد پیش از آنکه بکار امامت ایستد صاحب این امارت حق شد
مانند کسی که نشسته باشد در لشکر او نه همین نیست بلکه مانند کسی است که نشسته باشد در زیر علم او
فضیل گفت و امام گفت بعض یاران امام حق مانند کسی است که شهید شد با حضرت رسول خدا صلی الله
علیه وآله وسلم **سوم اصل** عن ابی بصیر قال قلت لابی عبد الله علیه السلام جعلت فداك متی الفرج
فقال یا ابا بصیر وانت ممن یرید الدنیا من عرف هذا الامر فقد فرج عنه لانتظاره یعنی روایت
از ابو بصیر گفت گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را قربانت شوم کی است فرج آل محمد یعنی ظهور دولت حق
پس گفت ای ابو بصیر تو نیز از جمله جمعی هستی که اراده دنیا دارند که بتابی میکنی هر که شناخت امام خود را پس غم
از دل او زدوده شده برای انتظار ظهور دولت حق اشاره است بانچه گذشت در حدیث دوم این باب
که مانند کسی است که در زیر علم او باشد اگر برین حالت بمیرد **چهارم اصل** سئل ابو بصیر
ابا عبد الله وانا اسمع فقال ترانی ادرك القائم فقال یا ابا بصیر الست تعرف امامك قال ای
والله وانت هو وتناول یده فقال والله ما تبالی یا ابا بصیر ان لا تکون محتبیا بسیفك فی ظل
رواق القائم علیه السلام یعنی پرسید ابو بصیر امام جعفر صادق علیه السلام را و من شنیدم باین روش که گفت
آیا می بینی مرا که دریابم زمان قائم آل محمد صلی الله علیه وآله وسلم را پس گفت ای ابو بصیر آیا می شناسی امام
خود را پس گفت آری والله می شناسم و تو آن امامی و گرفت دست امام را پس گفت بخدا قسم که باکی
نداری ای ابو بصیر از این که نباشی حمائل کننده شمشیر خود در سایه ایوان قائم علیه السلام یعنی در ثواب
تفاوتی نیست میان تو و آن کس که در سایه ایوان او شمشیر حمائل کرده بخدمت ایستاده باشد
پنجم اصل سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول من مات ولیس له امام فمیتته میتة جاهلیة ومن

مات وهو عارف لامامه لم يضره تقدم هذا الامر او تاخر ومن مات وهو عارف لامامه كان كمن هو مع القائم في فسطاطه یعنی شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می گفت که هرکه مرد بر حالے که نیست او را امامی از ائمه هدی پس مردن او مردن شرک است و هرکه مرد بر حالی که او شناسا است امام خود را ضرر نمیرساند او را خواه پیش افتد ظهور این امارت حق و خواه پس افتد و هرکه مرد بر حالے که او شناسا است امام خود را شد مانند کسی که او با قائم است در خیمه او **ششم اصل** عن ابي جعفر ع قال ما ضر من مات منتظرا لامره ان لا يموت في وسط فسطاط المهدي وعسكره **یعنی** روایت است از امام محمد باقر علیه السلام که گفت ضرر نمی رساند کسی را که مرد بر حالی که انتظار ظهور امامت او می کشید اینکه نمیرد در میان خیمه مهدی یا میان لشکر او یعنی کسی که شهید شود در جنگ گاه او و میتواند بود که شک از راوی باشد **هفتم اصل** سمعت ابا عبد الله ع يقول اعرف العلامة فاذا عرفته لم يضرك تقدم هذا الامر او تاخر ان الله عز وجل يقول يوم ندعو كل اناس بامامهم فمن عرف امامه كان كمن كان في فسطاط المنتظر **یعنی** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می گفت بشناس علامت ربوبیت رب العالمین را که امام عالم بجمیع احکام باشد تا مردم پیروی ظن نکنند و صاحب کل اختیار خود الله تعالے را دانند یا مراد علامت بهشتی بودن و امتیاز از اهل جهنم است و حاصل هر دو یکی است پس وقتی که شناختی او را ضرر نمی رساند ترا خواه پیش افتد ظهور این امارت حق و خواه پس افتد و بیان این آنکه بدرستیکه الله تعالی میگوید در سوره بنی اسرائیل روزی که میخوانیم هر جماعت را با امام ایشان و بیان شد در شرح حدیث دوم این باب پس هرکه شناخت امام خود را شد مانند کسی که بوده باشد در خیمه انتظار کشیده شده مراد قائم ع است

باب هشتاد و چهارم اصل باب من ادعى الامامة وليس لها باهل ومن جحد الائمة او بعضهم ومن اثبت الامامة لمن ليس لها باهل

یعنی این باب بیان حال کسی است که دعوی کرد برای خود امامت را و نیست لائق امامت و بیان حال کسے که منکر شد جمیع ائمه را یا بعض ایشان را یعنی تفاوت نیست در عذاب میان منکر جمیع و منکر بعض و بیان حال کسے که ثابت کرد امامت را برای کسی که نیست لائق امامت خواه منکر بعض ائمه حق باشد و خواه نه باین روش که شریک کند در یک زمان دو امام ناطق را در این باب دوازده حدیث است **اول اصل** عن ابي جعفر ع قال قلت قول الله عز وجل ويوم القيمة ترى الذين كذبوا على الله وجوههم مسودة قال من قال اني امام وليس بامام قال قلت وان كان علويا قال وان كان من ولد علي بن ابي طالب قال وان كان **شرح** مراد از علوی فرزند علی است مطلقا و مراد از ولد فرزندان بیواسطه است مثل محمد بن الحنفیه یعنی

روایت است از امام محمد باقر علیه السلام راوی گفت گفتم قول خدای عزوجل در سورهٔ زمر در روز قیامت می بینی آن جماعت را که دروغ بستند بر الله تعالی روهای ایشان سیاه است گفت مراد کسی است که گفت بدرستیکه من امامم ونیست امام اشاره است باینکه روسیاهی مناسب جزای کسی است که دانسته دعوی دروغ کرده باشد ونظاهر شود راوی گفت گفتم هرچند که باشد از اولاد بیواسطهٔ علی ابن ابیطالب گفت هرچند که باشد چنان **دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال من ادعی الامامة ولیس باهلها فهو کافر **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت کسی که دعوی کند برای خود امامت را و نباشد از جملهٔ قابلان امامت پس او منکر ربوبیت رب العالمین است **سوم اصل** قلت لابی عبد الله علیه السلام جعلت فداك ویوم القیمة تری الذین کذبوا علی الله قال کل من زعم انه امام ولیس بامام قلت وان کان فاطمیا علویا قال وان کان فاطمیا علویا **شرح** مضمون این موافق حدیث اول است **چهارم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال سمعته یقول ثلثة لا یکلمهم الله یوم القیمة ولا یزکیهم ولهم عذاب الیم من ادعی امامة من الله لیس له ومن جحد اماما من الله ومن زعم ان لهما فی الاسلام نصیبا **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق ع راوی گفت شنیدم از او که می گفت سه کس اند که سخن با ایشان نمیگوید الله تعالی کنایه از عدم محبت است وپاکیزه نمیشمارد ایشان را و ایشان را است عذاب دردناک کسی که دعوی کرد برای خود امامت را از جانب الله تعالی وکسیکه انکار کرد امامی را از الله وکسیکه دعوی کرد که آن دو قسم اول را از حقیقت اسلام بخششی هست **پنجم اصل** سمعت ابا عبد الله یقول ان هذا الامر لا یدعیه غیر صاحبه الا تبر الله عمره **یعنی** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که میگفت بدرستی که این امارت حق دعوی نمیکند از غیر صاحبش مگر آنکه بخیر میکند الله تعالی عمر او را یعنی وبال او میکند خدای تعالی در روز قیامت عمر او را در دنیا **ششم اصل** عن ابی عبد الله ع قال من اشرك مع امام امامته من الله کان مشرکا بالله **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق ع که گفت هرکه شریک کند با امامی که امامت او از جانب الله تعالی باشد احتراز است از شریک کردن امام صامت با امام ناطق شد شریک کننده با الله تعالی در ربوبیت دیگری را اشاره است بآیهٔ سورهٔ بقره که انی جاعل فی الارض خلیفة چه دلالت میکند بر آنکه چنانچه الله تعالی در ربوبیت شریک ندارد خلیفه او در زمین شریک در امامت ندارد چنانچه بیان شد در حدیث چهارم باب هفتاد و یکم **هفتم اصل** قلت لابی عبد الله ع رجل قال لی اعرف الآخر من الائمة ولا یضرك ان لا تعرف الاول قال فقال لعن الله هذا فانی ابغضه ولا اعرفه وهل عرف الآخر الا بالاول **یعنی** گفتم امام جعفر صادق ع را مردی گفت مرا بشناس امام زمان خود را و ضرر نمیرساند مر ترا این که نشناسی امام سابق بر او را راوی گفت پس امام

گفت لعنت کرد الله تعالی این مرد را پس بدرستیکه من دشمن می دارم او را و نمی شناسم او را یعنی از جمله
شیعۂ خود نمیدانم او را آیا شناخته شد امام آخر مگر بشناخت امام اول مراد آنست که محالست که کسی
تجویز کند که زمانی از ازمنه خالی از امام مفترض الطاعۃ باشد و تصدیق بامامت امام مفترض الطاعۃ
در زمان خود کند بروشی که او را علامت ربوبیت رب العالمین داند و اگر مراد شناخت خصوص عدد
و اسمار ائمہ سابقین باشد تخصوص ائمہ بعد از خاتم الانبیا خواهد بود چه خصوص ائمہ ازمنۂ سابقہ و عدد ایشان
معلوم رعیت نیست **هشتم اصل** سئلت الشیخ عن الائمۃ قال من انکر واحدا من الاحیاء
فقد انکر الاموات **یعنی** پرسیدم امام موسی کاظم علیہ السلام را از ائمہ ع که آیا اگر کسی امام زمان
خود را نشناسد و بجمیع سابقین تصدیق کند چونست گفت هر که تصدیق نکند یعنی نشناسد یکی را که
از جملۂ زندگانست پس نشناخته ائمہ سابقین را نیز بیان این ظاهر شد از شرح حدیث سابق **نهم**
اصل عن محمد بن منصور قال سئلتہ عن قول الله عز وجل واذا فعلوا فاحشۃ قالوا وجدنا
علیها آبائنا والله امرنا بها قل ان الله لا یأمر بالفحشاء اتقولون علی الله ما لا تعلمون
قال فقال هل رأیت احدا زعم ان الله امر بالزنا و شرب الخمر او شیء من هذه المحارم
فقلت لا قال ما هذه الفاحشۃ التی یدعون ان الله امرهم بها قلت الله اعلم و ولیہ فقال فان
هذا فی ائمۃ الجور ادعوا ان الله امرهم بالایتمام بقوم لم یأمرهم بالایتمام بهم فرد الله ذلك علیهم
فاخبرهم انهم قد قالوا علیہ الکذب و سمی ذلك منهم فاحشۃ **شرح** تا در فاحشۃ برای مبالغہ است یعنی
بغایت رسوا و مراد تقلید اهل ظن است و مبالغہ در رسوائی آن باعتبار آنست که چون خالی از ظن نیست
رسواتر است از اهل ظن و دورتر است از شواهد ربوبیت و محکمات کتب الهی که در آنها امر به پیروی
علم و نهی از پیروی غیر علم صریح است و همچنین ظن ضعیف دورتر است از ظن قوی نسبت بعلم تانیث
فحشا برای آنست که موصوف آن برای خصلت است خواه رسواتر باشد و خواه **یعنی** روایت است
از محمد بن منصور گفت پرسیدم امام موسی کاظم را از قول خدای عز وجل در سورۂ اعراف چون کنند فعلی را
که بغایت رسواست گویند یافتیم بران پدران خود را و الله تعالی امر کرده ما را بآن بگو ای محمد بدرستیکه خدای
تعالی امر برسوائیکه راوی گفت پس امام برای بیان آنکه مراد بفاحشه اینجا زنا و امثال آن نیست گفت
آیا دیدی هیچکس را که دعوی کند که الله تعالی امر کرده بزنا و آشامیدن خمر یا چیزی ازین حرامهای صریح در فروع
فقه پس گفتم نه گفت چیست مراد باین فاحشه که دعوی میکنند که الله تعالی امر کرد ایشان را بآن گفتم الله تعالی
داناتر است و کسی که او ولی است بتعریف در مؤمنان از خود ایشان از جانب الله تعالی پس گفت بدرستیکه
این کلام در ائمہ ظلم است که دعوی کردند تابعان ایشان که الله تعالی امر کرده آن تابعان را باقتدا
با ایشان در احکام الهی پس برگردانید الله تعالی سخن ایشان را بر ایشان یعنی ابطال سخن ایشان کرده

پس خبر داده تحقیق افترا کرده اند بر الله تعالی دروغ را زیرا که منافی است با شوؤن ربوبیت در زمین و آسمان و آیات محکمات کتب الهی مثل قرآن که بر کیک دال است بر رسوائی پیروی ظن و احکام الهی و عدم امر الله تعالی بآن و خدای تعالی نامیده انکار ایشان را بغایت رسوا **دهم اصل** عن عبد الله بن منصور قال سئلت عبدا صالحا عن قول الله عزوجل قل انما حرم ربی الفواحش ما ظهر منها و ما بطن قال فقال ان القرآن له ظهر و بطن فجمیع ما حرم الله فی القرآن هو الظاهر و الباطن من ذلك ائمة الجور و جمیع ما احل الله تعالی فی الکتاب هو الظاهر و الباطن من ذلك ائمة الحق یعنی روایت است از عبد الله بن منصور گفت پرسیدم از امام موسی کاظم از قول خدای عزوجل در سورهٔ اعراف بگو ای محمد جز این نیست که حرام ساخته صاحب کل اختیار من رسواها را آنچه را که ظاهر باشد از جمله رسواها و آنچه را که پنهان باشد راوی گفت پس امام گفت بدرستی که قرآن را ظاهری هست و باطنی هست پس جمیع آنچه حرام کرد الله تعالی در صریح قرآن آن ظاهر قرآن است و باطن که فهمیده میشود از آن ائمهٔ جور است باینمعنی که در ضمن نهی از زنا و خمر و قمار و مانند آنها نهی از پیروی ائمهٔ جور هست چه باتباع احکام ایشان اجتناب از آنها فائده نمی رساند و جمیع آنچه حلال کرده در کتاب خود آن ظاهر قرآنست و باطن که فهمیده میشود از آن ائمهٔ حق است باینمعنی که حلال بودن حلالها با پیروی احکام ائمهٔ حق است در مسائلی که متعلق است باکتاب آنها و انواع تصرف در آنها و الا حرام خواهد بود **یازدهم اصل** عن جابر قال سئلت ابا جعفر علیه السلام عن قول الله عزوجل و من الناس من یتخذ من دون الله اندادا یحبونهم کحب الله قال هم والله اولیاء فلان و فلان اتخذوهم ائمة دون الامام الذی جعله الله للناس اماما فلذلك قال و لو یری الذین ظلموا اذ یرون العذاب ان القوة لله جمیعا و ان الله شدید العذاب اذ تبرء الذین اتبعوا من الذین اتبعوا و رأوا العذاب و تقطعت بهم الاسباب قال الذین اتبعوا لو ان لنا کرة فنتبرأ منهم کما تبرؤا منا کذلك یریهم الله اعمالهم حسرات علیهم و ما هم بخارجین من النار ثم قال ابو جعفر هم والله یا جابر ائمة الظلمة و اتباعهم **شرح** من در من دون الله برای ظرفیت است دون بمعنی قدام است الانداد جمع ند بکسر و فتح نون و تشدید دال بی نقطه مخفف ند بفتح نون و کسر دال اول مثل کتف و اکتاف گریختگان که مانند شتران گسیخته مهارند که هر کدام سے براهی میروند مراد بفلان و فلان خصوص آن دو کس نیست بلکه مراد آن دو و مثل ایشان است یعنی روایت است از جابر گفت پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از قول خدای عزوجل در سورهٔ بقره و از جمله مردم جمعی اند که فرا میگیرند در پیش الله تعالی گریختگان از فرمان الله تعالی را دوست میدارند ایشان را مانند دوست داشتن الله تعالی یعنی اطاعت حکم ایشان میکنند چنانچه اطاعت

الله تعالی باید کرد امام گفت ایشان بخدا قسم دوستان ابوبکر و عمر و عثمان اند فرا اگر فتند ایشان امامان پیش امامی که گردانیده الله تعالی او را امامی برای مردم مراد علی علیه السلام است پس بسبب ارادهٔ آن معنی است که بعد از ان در همان دو آیه بعد از ان گفته و اگر ببینند جمعی که بجا کردند پیروی امام راقعی که می بینند عذاب را این را که قوت یعنی ربوبیت از الله تعالی است همه پس امام حق و رای خلیفهٔ او نیست و این را که الله تعالی سخت عذاب است وقتی که تبرا کردند متبوعان از تابعان اشاره بآنست که هرکه بدعتی کند در دین بعد و تابعان زیاده می شود عذاب او پس ائمهٔ ضلالت لعنت بر تابعان خود خواهند کرد و از منکران خود راضی خواهند بود و دیدند تابعان و متبوعان عذاب را و پاره پاره شد در ایشان باعثهای ربط باهم مثل منافع دنیا که بربط ائمهٔ ضلالت و تابعان ایشان باهم حاصل می شد و گفتند تابعان کاش برای ما برگشتنی بدنیا سے بود پس تبرا می کردیم از متبوعان چنانچه تبرا کردند از ما تا اینجا جملهٔ شرطیه است و ما بعد جزای آنست و می تواند بود که جزا محذوف باشد بتقدیر لرأوا عجبا چنان مینماید بایشان الله تعالی عملهای ایشان را حسرتها بر ایشان و نیستند ایشان بیرون آیندگان از آتش جهنم بعد از ان گفت امام محمد باقر علیه السلام ایشان یعنی متبوعان و تابعان درین آیات بخدا قسم ای جابر ائمهٔ تاریکی جهل اند و تابعان ایشانند دوازدهم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول ثلاثة لا ینظر الله الیهم یوم القیمة ولا یزکیهم ولهم عذاب الیم من ادعی امامة من الله لیست له ومن جحد اماما من الله ومن زعم ان لهما فی الاسلام نصیبا شرح این گذشت در حدیث چهارم این باب

باب هشتاد و پنجم اصل باب فیمن دان الله عزوجل بغیر امام من الله جل جلاله

شرح این باب در بیان حال کسی است که عبادت کرد خدای عزوجل را بی پیروی امامی که از جانب خدای جل جلاله است درین باب پنج حدیث است اول اصل عن ابی الحسن فی قول الله عزوجل ومن اضل ممن اتبع هواه بغیر هدی من الله قال یعنی من اتخذ دینه رایه بغیر امام من ائمة الهدی یعنی روایت است از امام رضا علیه السلام در قول خدای عزوجل در سورهٔ قصص کیست گمراه تر از کسی که پیروی کرد خواهش نفس خود را بی راستی از جانب خدای تعالی گفت میخواهد کسی را که فرا گرفت عبادت خود را ظن خود یعنی اجتهاد خود را از اجتهاد در عبادت شمرد بے پیروی امامی از ائمهٔ هدی یعنی بی آنکه قائل باشد بآنکه در هر زمانی امامی مفترض الطاعة هست که می توان گرفت فتوای او با اجتهاد نمی توان کرد بی سوال او بی واسطه یا با واسطه هیچ عملی در مسائل غیر معلومه صحیح نیست دوم اصل عن محمد بن مسلم قال سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول کل من دان الله بعبادة یجهد فیها نفسه ولا امام له من الله فسعیه غیر مقبول وهو ضال متحیر والله شانئ لاعماله

رشدہ کمثل شاۃ ضلت عن راعیہا وقطیعہا فہجمت ذاہبۃ وجائیۃ یومہا فلما جاءہا اللیل بصرت بقطیع غنم مع غیر راعیہا فحنت الیہا واغترت بہا فباتت معہا فی ربضتہا فلما ان ساق الراعی قطیعہ انکرت راعیہا وقطیعہا فہجمت متحیرۃ تطلب راعیہا وقطیعہا فبصرت بغنم مع راعیہا فحنت الیہا واغترت بہا فصاح بہا الراعی الحقی براعیک وقطیعک فانت تائہۃ متحیرۃ عن راعیک وقطیعک فہجمت ذعرۃ متحیرۃ تائہۃ لا راعی لہا یرشدہا الی مرعاہا او یردہا فبینا ہی کذلک اذا اغتنم الذئب ضیعتہا فاکلہا وکذلک واللہ یا محمد من اصبح من ہذہ الامۃ لا امام لہ من اللہ جل وعز ظاہر عادل اصبح ضالا تائہا وان مات علی ہذہ الحال مات میتۃ کفر ونفاق واعلم یا محمد ان ائمۃ الجور واتباعہم لمعزولون عن دین اللہ قد ضلوا واضلوا فاعمالہم التی یعملونہا کرماد اشتدت بہ الریح فی یوم عاصف لا یقدرون مما کسبوا علی شیء ذلک ہو الضلال البعید **شرح** مضمون این گذشت در باب ہفتم سوم **اصل** قلت لابی عبد اللہ علیہ السلام انی اخالط الناس فیکثر عجبی من اقوام لا یتولونکم ویتولون فلانا وفلانا لہم امانۃ وصدق ووفاء واقوام یتولونکم لیس لہم تلک الامانۃ ولا الوفاء والصدق قال فاستوی ابو عبد اللہ علیہ السلام جالسا فاقبل علی کالغضبان ثم قال لا دین لمن دان اللہ بولایۃ امام جائر لیس من اللہ ولا عتب علی من دان بولایۃ امام عادل من اللہ قلت لا دین لاولئک ولا عتب علی ہؤلاء قال نعم لا دین لاولئک ولا عتب علی ہؤلاء **شرح** العتب بفتح عین بی نقطہ وسکون تاء دو نقطہ در بالا و باء یک نقطہ در زیر سرزنش یعنی گفتم امام جعفر صادق علیہ السلام را بدرستیکہ من آمیزش میکنم مردم را پس بسیار میشود تعجب من از جمعی چند کہ امام خود نمیدانند شما را و امام خود میدانند ابو بکر و عمر را ایشانرا امانت و راستی و وفا بعہد ہست و جماعتی چند کہ امام خود میدانند شما را نیست ایشانرا آن مرتبہ امانت و وفا بعہد و راستی و بیان شد در حدیث پنجم باب اول کتاب الایمان والکفر راوی گفت پس راست نشست پس رو آورد بر من مانند غضبناک بعد از آن گفت نیست اطاعت کسی را کہ اطاعت کرد اللہ تعالی را بعبادت امامی کہ از راہ بیرونست و نیست امامت او از جانب اللہ تعالی گفتم کہ نیست اطاعت ایشان ما و نیست سرزنش بر ایشان گفت آری نیست اطاعت ایشانرا و نیست سرزنش بر اینان **اصل** ثم قال الا تسمع لقول اللہ عز وجل اللہ ولی الذین آمنوا یخرجہم من الظلمات الی النور یعنی ظلمات الذنوب الی نور التوبۃ والمغفرۃ لولایتہم کل امام عادل من اللہ وقال والذین کفروا اولیاؤہم الطاغوت یخرجونہم من النور الی الظلمات انما عنی بہذا انہم کانوا علی نور الاسلام فلما ان تولوا کل امام جائر لیس من اللہ خرجوا بولایتہم ایاہ من نور الاسلام الی ظلمات الکفر فاوجب اللہ لہم النار مع الکفار فاولئک اصحاب النار ہم فیہا خالدون **شرح** استدلال باین آیہ مبنی بر آنست کہ الف لام در الذین آمنوا برای عہد خارجی است و اشارہ است بان جماعت کہ مذکور شدند در سابق کہ نمی یحتسبہ

بالطاغوت ویؤمن بالله پس شامل جمعی که در زمان وفات رسول یافته باشند و انکار ائمه ضلالت نکرده باشند
نیست و این موافق قول الله تعالی است در سورهٔ مائده یهدی به الله من اتبع رضوانه سبل السلام
ویخرجهم من الظلمات الی النور باذنه مراد بتوبه اینجا توبه پیش از دم مرگ است برای علما و اعم از آن وقت
دم مرگ است برای جهال چنانکه گذشت در شرح حدیث سوم باب شانزدهم کتاب العقل که توبه
از عالم در دم مرگ مقبول نیست و از جاهل مقبول است لفظ کل برای اشعار بآنست که پیروی یک
امام جائر بجای انکار جمیع ائمه عدل است یعنی بعد از آن برای استدلال گفت آیا گوش نمی اندازی
برای قول الله تعالی در سورهٔ بقره که الله تعالی کارساز آن جمعی است که بعنوان انکار ائمه ضلالت
بربوبیت رب العالمین شدند بیان این آنکه بیرون آورد ایشان را از تاریکیها بسوی روشنی میخواهد
بود بیرون آوردن از تاریکیهای گناهان غیر شرک را بسوی روشنی توبه و آمرزش برای ایشان
هر امام عادل از جانب الله تعالی را و گفت و جمعی که کافر شدند بالله تعالی بسبب عدم کفر ایشان
بطاغوت کارسازان ایشان ائمه ضلالت اند بیرون می آورند ایشان را از روشنی بسوی تاریکیهای
جز این نیست که خواست باین کلام این را که ایشان بودند در زمان رسول بروشنی اسلام و منافق نبودند
پس چون کارساز خود کردند هر امام از راه بد را که نیست امامت او از جانب الله تعالی بیرون رفتند
بکارساز خود کردن ایشان آن امام جائر را از روشنی اسلام بسوی تاریکیهای کفر پس ثابت
و لازم ساخت الله تعالی برای ایشان آتش جهنم را با سائر کفار که گفت پس ایشان اهل آتش جهنم اند
ایشان در آن آتش دائمی اند **چهارم** عن ابی جعفر علیه السلام قال قال الله تبارک
و تعالی لاعذبن کل رعیة فی الاسلام دانت بولایة کل امام جائر لیس من الله و ان کانت
الرعیة فی اعمالها برة تقیة ولاعفون عن کل رعیة فی الاسلام دانت بولایة کل امام عادل
من الله و ان کانت الرعیة فی انفسها ظالمة مسیئة یعنی روایت است از امام محمد باقر
علیه السلام گفت که گفت خدای تبارک و تعالی یعنی مفهوم میشود از آیات قرآن که هر آئینه عذاب می کنم
البته بر گناهان غیر شرک هر رعیتی را که داخل در ظاهر اسلام باشد عبادت کرده باشد بکارساز خود کردن
هر امام از راه بد را که نیست امامت او از جانب الله تعالی هر چند که باشد آن بدعت در عبادات خود نیکوکار
پرهیزگار و هر آئینه میگذرم از گناه هر رعیتی که در ظاهر اسلام داخل باشد عبادت کرده باشد بکارساز
خود کردن هر امام عادل را که امامت او از جانب الله تعالی است هر چند آن رعیت در ارادتهای خود بجا کننده
و بدکار باشد **پنجم** عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال ان الله لا یستحیی ان یعذب امة دانت بامام لیس
من الله و ان کانت فی اعمالها برة تقیة و ان الله لیستحیی ان یعذب امة دانت بامام من الله و ان کانت
فی اعمالها مسیئة یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که گفت بدرستیکه خدای تعالی شرم

نمی کنند که عذاب کند امتی را که عبادت او کردند به پیروی امامی که نیست امامت او را از جانب الله تعالی
هرچند که ایشان در عملهای خود نیکوکاران پرهیزگاران باشند و بدرستی که خدای تعالی هر آئینه شرم
میکند که عذاب کند گروهی را که عبادت او کردند به پیروی امامی که امامت او از جانب الله تعالی باشد و
هرچند که ایشان در عملهای خود بجا کنندگان بد کاران باشند فرق هاست که بیان شد در شرح حدیث اول این باب

باب هشتاد و ششم اصل باب من مات ولیس له امام من ائمة الهدى وهو من باب الاول

شرح این باب بیان حال کسی است که مرد و نیست او را امامی از امامان راستی یعنی هیچ یکی از ایشان شد
خواه امام زمان او و خواه سابق بر آن و آن از باب سابق است یعنی کمال مناسبت است میان احادیث
که درین باب است و باب سابق است و درین باب چهار حدیث است **اول اصل** عن الفضیل
بن یسار قال ابتدأنا ابو عبد الله ع یوما و قال قال رسول الله من مات ولیس له امام
فمیتته میتة جاهلیة فقلت قال ذلك رسول الله قال ای والله قد قال قلت فکل من مات
ولیس له امام فمیتته میتة جاهلیة قال نعم یعنی روایت است از فضیل بن یسار گفت شروع در سخن
با ما کرد امام جعفر صادق ع روزی گفت که گفت رسول الله هر که مرد و نیست او را امامی پس نوع مردن او
نوع مردن جمعی است که پیش از ظهور رسول الله بر کفر و شرک مردند مراد آنست که یکی از اصول دین اعتقاد
بر وجود امام مفترض الطاعة است خواه بعنوان تعیین و خواه بعنوان اجمال و تفصیلی که می آید در باب هشتاد
و هشتم پس گفتم بعنوان تعجب آیا گفت آن رسول الله گفت آری قسم بخدا که بتحقیق گفت گفتم پس هر که مرد و نیست
او را امامی مردن او شرک است گفت آری **دوم اصل** سألت ابا عبد الله علیه السلام عن
قول رسول الله من مات ولیس له امام فمیتته میتة جاهلیة قال فقلت میتة کفر قال میتة
ضلال قلت فمن مات الیوم ولیس له امام فمیتته میتة جاهلیة فقال نعم یعنی پرسیدم
امام جعفر صادق ع از قول رسول الله که هر که مرد و نیست او را امامی مراد امامت است که از جانب
الله تعالی باشد پس مردن او مردن جاهلیت است راوی گفت پس گفتم مردن کفر صریح که توارث و
تناکح و امثال آنها برطرف می شود گفت مردن گمراهی است یعنی کفر غیر صریح است چه دعوای اسلام
میکند و بحقیقت اسلام نیست پس همیشه در جهنم خواهد بود گفتم پس هر که مرد امروز از امت محمد و نیست او را
امامی مفترض الطاعة پس مردن او مردن جاهلیت است پس گفت آری **سوم اصل** قلت
لابی عبد الله علیه السلام قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم من مات بلا امام
امامه مات میتة جاهلیة قال نعم قلت جاهلیة جهلاء او جاهلیة لا یعرف امامه قال
جاهلیة کفر ونفاق وضلال یعنی گفتم امام جعفر صادق ع را آیا گفت رسول الله که هر که مرد در حالیکه

نمی شناسد امام خود را مردن جاهلیت بمعنی کفر و نفاق و انکار ربوبیت رب العالمین گفت آری گفتم جاهلیتی که صریح باشد یا جاهلیتی که نمیشناسد امام خود را یعنی جاهلیتی غیر صریح گفت جاهلیت کفر و نفاق و گمراهی یعنی جاهلیت غیر صریح مراد است **چهارم اصل** قال ابو عبد الله من دان الله بغیر سماع عن صادق الزمه الله البتة الی العناء ومن ادعی سماعا من غیر الباب الذی فتحه الله فهو مشرک وذلک الباب المامون علی سر الله المکنون **شرح** درین حدیث بیان چهار طائفه است اول و دوم مشائخ صوفیه و مجتهدان از جمله مخالفان سوم و چهارم مریدان و مقلدان از جمله مخالفان عن الصادق اشاره است بقول خدای تعالی در سورهٔ توبه اتقوا الله وکونوا مع الصادقین والی بفتح همزه والف ولام والف افعل التفضیل است بمعنی تلخ تر و مفعول دوم الزمه است ماخوذ است از آلا بفتح وکسر همزه ولام والف وهمزه منقلب از واو که درختیست که تلخ است اگرچه خوشنما ست زیرا که همیشه سبز است ومیتواند بود که الی حرف جر باشد وتعدیه الزام بالی برای تضمین معنی تسلیم باشد نظیر آنچه گذشت در کتاب التوحید در حدیث دوم باب اول فیسلمک الی اعقال العناء بفتح عین بی نقط ونون والف ممدوده است اسیر بودن در رنج بی فائده کشیدن و هر دو اینجا مناسب است اشاره است بآیات سورهٔ یس که بیان میشود در حدیث نودم باب صد و هفتم علی حرف جر است ومیتواند بود که بکسر لام وتشدید یا اسم امیر المومنین باشد وحاصل هر دو یکی است و مراد امیر المومنین و اولاد معصومین اوست و اشاره است بقول رسول انا مدینة العلم وعلی بابها المکنون صفت سر است یا صفت المامون است یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام هر که عبادت کرد الله تعالی را بی شنیدن از امام راست گو که حکم او از روی ظن نباشد لازم او میکند خدای تعالی البته در دنیا و آخرت اسیری شبهات و اضلال را و هر که دعوی کرد شنیدن را از غیر دری که گشوده الله تعالی پس او مشرک است وآن در امین است بر راز الله تعالی که در پرده است کسی غیر اوصیای معصومین بر حقیقت آن مطلع نیست

باب هشتاد و هفتم اصل باب فیمن عرف الحق من اهل البیت ومن انکر

شرح این بابی است در بیان حقیقت کسیکه اولاد رسول است وشناخت امام حق را و کسی از ایشان که نشناخت درین باب چهار حدیث است **اول اصل** سمعت الرضا علیه السلام یقول ان علی بن عبد الله بن الحسین بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب علیه السلام وامرأته و بنیه من اهل الجنة ثم قال من عرف الامر من ولد علی وفاطمة لم یکن کالناس یعنی شنیدم از امام رضا علیه السلام که میگفت که علی و زنش و فرزندش از اهل بهشت اند بعد از ان گفت که هر که شناخت این امارت حق را از اولاد علی و فاطمه نشده مانند مردم دیگر یعنی ثواب ایشان در تصدیق

صافی شرح اصول کافی

امام حق بیشتر از ثواب دیگرانست **دوم اصل** قلت لابی الحسن علیه السلام اخبرنی عمن عاندك
ولم یعرف حقك من ولد فاطمة هو وسائر الناس سواء فی العقاب فقال کان علی بن الحسین
علیهما السلام یقول علیهم ضعفا العقاب **یعنی** گفتم امام موسی کاظم علیه السلام را خبر ده مرا از کسی
که عناد کند ترا نشناخت حق ترا از جمله اولاد فاطمه علیها السلام و سائر مردم برابر اند در عقاب پس گفت
امام زین العابدین علیه السلام که میگفت بر اولاد فاطمه دو برابر عقاب است **سوم اصل**
قال لی عبد الرحمن بن ابی عبد الله علیه السلام المنکر لهذا الامر من بنی هاشم وغیرهم
سواء فقال لی لا تقل المنکر ولکن قل الجاحد من بنی هاشم وغیرهم قال ابو الحسن فتفکرت
فیه فذکرت قول الله عز وجل فی اخوة یوسف فعرفهم وهم له منکرون **شرح** وغیرهم در
کلام سائل مجرور و معطوف بر بنی هاشم است و در کلام امام مرفوع و معطوف بر الجاحد است تبعید
وغیرهم اذا اشبههم و حاصل جواب آنست که بنی هاشم اگر انکار کنند محض عناد با حق است بر خلاف دیگران
چه در دیگران نسبت به بنی هاشم فی الجمله جهلی میباشد هرچند اطلاق جاحد نیز بر ایشان حقیقة باشد چنانچه
می آید در حدیث چهارم این باب پس گناه بنی هاشم بیشتر است **یعنی** روایت است از عبد الرحمن که کنیت
او ابو الحسن است گفت گفتم امام جعفر صادق ع را که منکر این امارت حق از اولاد هاشم و غیر ایشان برابر
اند در عذاب آخرت پس گفت مرا مگو منکر ولیکن بگو جاحد از اولاد هاشم و مانند جاحد ایشان از غیر ایشان
گفت عبد الرحمن پس فکر کردم در اینکه چه تفاوت است میان منکر و جاحد پس بیاد خود آوردم قول
خدای عز وجل را در برادران یوسف که پس شناخت یوسف ایشان را و ایشان منکر بودند مر او را پس
که دانستم که گاهی منکر در نادان مستعمل میشود مثل این آیه و نادانی فی الجمله مسند و میباشد چنانچه بیان شد در حدیث
سیزدهم باب شانزدهم کتاب العقل و جاحد مخصوص کسی است که دانسته رد حق کند و معذور نباشد
مثل جحدوا بها واستیقنتها انفسهم **چهارم اصل** سئلت الرضا علیه السلام قلت له الجاحد
منکم ومن غیرکم سواء فقال الجاحد منا له ذنبان والمحسن له حسنتان **یعنی** پرسیدم امام رضا
علیه السلام را گفتم اهل منکر دانسته از شما اولاد رسول و از غیر شما برابر اند پس گفت منکر دانسته از جمله ما
او را دو گناه است و نیکوکار از جمله ما او را دو ثواب است

باب هشتاد و هشتم اصل باب ما یجب علی الناس عند مضی الامام

شرح این باب بیان چیزیست که واجب است بر مردم نزد رفتن امامی از دنیا و در این باب سه حدیث است
اول اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام اذا حدث علی الامام حدث کیف یصنع الناس
قال این قول الله عز وجل فلولا نفر من کل فرقة منهم طائفة لیتفقهوا فی الدین ولینذروا قومهم اذا
رجعوا الیهم لعلهم یحذرون قال هم فی عذر ما داموا فی الطلب وهؤلاء الذین ینتظرونهم فی عذر

حتی یرجع الیهم اصحابهم یعنی گفتم امام جعفر صادق را وقتیکه حادث شود بر امام حادثهٔ مرگ چون می کنند
مردم گفت کجاست یعنی بغایت نزدیک است قول خدای عزوجل در سورهٔ توبه این چه از رفتند از اهل
سرزمین که علیحده باشند از مؤمنان بربوبیت رب العالمین تا دانش بهم رسانند در اطاعت رب العالمین
بمعرفت امام زمان و سوال از مسائل و تا اعلام کنند و ترسانند جماعت خود را از عذاب تغافل کنندگان
از شناخت علامت ربوبیت و خود را یان و قتیکه برگردند بسوی ایشان توضیح این می شود در
حدیث سوم این باب امام علیه السلام گفت آن طائفه معذورند چند انکه در طلب اند و اینقوم
که انتظار می کشند آن طائفه را معذور اند تا برگردند بسوے ایشان یاران ایشان دوم

اصل سئلت ابا عبد الله علیه السلام عن قول العامة ان رسول الله قال من مات و لیس له
امام مات میتة جاهلیة فقال الحق و الله قلت فان اماما هلك و رجل بخراسان
لا یعلم من وصیه لم یسعه ذلك قال لا یسعه ان الامام اذا هلك وقعت حجته وصیه على من
هو معه فی البلد وحق النفر علی من لیس بحضرته اذا بلغهم ان الله عزوجل یقول فلولا نفر
من کل فرقة منهم طائفة لیتفقهوا فی الدین و لینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم لعلهم یحذرون
یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از روایت اکثر مردم که رسول گفت که هر که مرد و نیست او را امامی
مرد مردن شرک آیا این روایت حق است یا نه گفت حق است بخدا قسم گفتم پس بدرستیکه امامی مرد و مردی
در خراسان است و نمیداند که کیست وصی او و میسر نشد او را آن دانستن مراد آنست که دانستن آن
آیا این دانستن او جائز است یا نه گفت جائز نیست او را او ترسیدن بدرستیکه امام وقتی که مرد
افتاد بر آن وصایت وصی او بر کسی که با اوست در آن شهر یعنی نزد ظاهر میشود برهان حق بر ایشان و
افتاد حق حرکت بقصد طلب بر کسی که نیست در حضور او وقتی که رسید خبر فوت امام سابق بایشان بدرستیکه
خدای عزوجل میگوید در سورهٔ توبه پس نرفتند تا آخر چنانچه مذکور شد در حدیث اول این باب اصل
قلت فنفروا قوم فهلك بعضهم قبل ان یصل فیعلم قال ان الله عزوجل یقول و من یخرج من
بیته مهاجرا الی الله و رسوله ثم یدرکه الموت فقد وقع اجره على الله یعنی گفتم پس حرکت کردند
جمعی پس مرد بعض ایشان پیش از آنکه رسد بمطلب پس داند امام زمان خود را چه حال دارد امام گفت
بدرستیکه خدای عزوجل میگوید در سورهٔ نساء و هر که بیرون آمد از جانب خانه مسافر برای اطاعت الله
و رسولش بعد از آن دریابد او را مرگ پس بتحقیق لازم شد مزد او بر الله تعالی یعنی او مانند کسی است
که دانسته باشد امام زمان خود را اصل قلت فبلغ البلد بعضهم فوجدك مغلقا علیك بابك
و مرخى علیك سترك لا تدعوهم الى نفسك ولا یكون من یدلهم علیك فیم یعرفون قال بكتاب
الله المنزل یعنی گفتم پس رسیدم شهری که امام در آنجا فوت شد بعضی آنجماعت پس یافت ترا مشلا

بحالی که بسته شده بر تو در تو و انداخته شده بر تو پرده نمیخوانی مردم را بسوی خود و نیست سخنی که دلالت کند ایشان را بر امامت تو پس بچه میشناسد مردم آن امام را گفت بکتاب الله تعالی که فرود آمده است بر رسول او و اشاره است بآیات محکمات قرآن که در آنها نهی از اختلاف و پیروی ظن هست چه باندک تتبعی معلوم میشود که هر که در اول کار احتمال امامت در او هست و اما واقعی نیست التبه پیروی ظن در فتوی میکند پس منحصر میشود در آخر کار احتمال در امامت در یک که امام هست از جانب الله تعالی

اصل قلت فيقول الله عز وجل كيف قال اراك قد تكلمت في هذا قبل اليوم قلت اجل قال

شرح فيقول بتقدير افيقول كيف الامام است و جمله مفعول يقول است ضمير قال در اول راجع بابی عبدالله و در دوم راجع بالله عز وجل هست یعنی گفتم آیا پس میگوید خدای عز وجل که چونست امام امام گفت گمان دارم ترا که تحقیق سخن گفته باشی به بیان آیات محکمات پیش از امروز گفتم آری گفته آنرا خدای تعالی در محکمات قرآن

اصل فذكر ما انزل الله في علي وما قاله رسول الله في الحسن والحسين عليهم السلام وما خص الله به عليا عليه السلام وما قال فيه رسول الله من وصيته اليه ونصبه اياه وما يصيبهم واقرار الحسن والحسين بذلك ووصيته الى الحسن وتسليم الحسين له بقول الله النبي اولى بالمؤمنين من انفسهم وازواجه امهاتهم واولوا الارحام بعضهم اولى ببعض في كتاب الله

شرح منصوب و معطوف بر ما انزل است مشار الیه بذلک مجموع من وصیته الیه ونصبه اياه وما يصيبهم است و وصيته منصوب و معطوف بر ما انزل است و همچنین وتسلیم اضافه در تسليم الحسين اضافه مصدر بمفعول است ضمیر له راجع بامر امامت است بقول بحرف جر و مصدر است و ظرف متعلق به تسلیم است یعنی پس برای زیادتی بصیرت من امام مذکور ساخت آنچه را که فرو فرستاد الله تعالی در حق علیؑ اشارتست بآیهٔ سورهٔ مائده یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک و بیان شد در حدیث ششم باب شصت و چهارم و آنچه را که گفت علیؑ را رسولؐ در حق حسنؑ و حسینؑ که ایشان وصی تو اند و آنچه را که سرفراز و ممتاز کرد خدای تعالی بآن علیؑ را در آیات قرآن چنانچه بعض آنها مذکور شد در باب صد و هفتم و آنچه را که گفت در حق علیؑ که وصیت رسولؐ بسوی علیؑ باشد و تعیین رسول علیؑ را باشد و چیزی باشد که برمی خورد علیؑ و حسنؑ و حسینؑ را مثل غصب عمر ام کلثوم را و ذکر کرد الله تعالی اقرار حسنؑ و حسینؑ را بآنچه مذکور شد بیان جمیع اینها شد در حدیث چهارم باب شصت دیگم و ذکر کرد خالص کردن الله تعالی حسین علیه السلام را برای امامت یعنی امامت از او لاد او منتقل بدیگران نمی شود تا قیامت بقول خدای تعالی در سورهٔ احزاب چنانچه بیان شد در حدیث دوم باب شصت و چهارم

اصل قلت فان الناس تكلموا في ابي جعفر ويقولون كيف تخطت من ولد ابيه من له مثل قرابته ومن هو اسن منه وقصرت عمن هو اصغر منه فقال يعرف صاحب هذا الامر بثلاث خصال لا تكون في غيره هو اولى الناس بالذي

قبلہ وھو وصیہ وعندہ سلاح رسول اللہ ص ووصیتہ وذلک عندی ولا انازع فیہ قلت ذلک مستور مخافۃ السلطان قال لا یکون فی ستر الا ولہ حجۃ ظاھرۃ یعنی گفتم پس بدرستی کہ مردم گفتگو کردند در امام محمد باقر گو میگویند چون تجاوز کرد امامت از جملہ پسران پدرش کسی را کہ او راست مثل خویشی او با پدرش و بزرگ سال تراز واست وکوتاہ کرد امامت از کسی کہ او کوچک سال تر از اوست پس امام گفت شناختہ میشود صاحب این امارت حق بسہ صفت کہ نمیباشد ہیچیک در غیر او اول آنکہ او نزدیک تر مردم است باعتبار علم باحکام بآنکس کہ پیش از او بودہ واشارہ است بمعیار محکمات قران کہ مذکور شد دوم آنکہ او وہی آنکس است کہ پیش از او بودہ سوم آنکہ نزد اوست سلاح رسول اللہ ووصیت نامہ او ومذکور شد در حدیث چہارم باب شصت ویکم ومجموع آن سہ خصلت نزد منست ونزاع کردہ نمی شود دران یعنی انیست کہ این گفتگو اگر بعد از علم بامامت امام محمد باقر ع است وبرای طلب سر انست پس جواب آنست کہ سر قضا وقدر الٰہی ومصلحت بینی او معلوم غیر خودش نیست واگر بعنوان انکار است پس جواب آنست کہ ہریک ازین سہ معیار مصدق امامت اوست نہ دیگران گفتم بدرستی کہ سلاح ووصیت نامہ پوشیدہ شدہ است از ترس پادشاہ ظالم گفت نمی باشد در پردہ مگر در حالی کہ آنرا ست برہانی ظاہر اشارہ است بآنکہ خصلت اول کافی است وباوجود این خصلت دوم نیز ظاہر میشود چنانچہ گفتہ **اصل** ان ابی استودعنی ماھناک فلما حضرتہ الوفاۃ قال ادع لی شھودا فدعوت اربعۃ من قریش فیھم نافع مولی عبد اللہ بن عمر قال اکتب ھذا ما اوصی بہ یعقوب بنیہ یا بنی ان اللہ اصطفی لکم الدین فلا تموتن الا وانتم مسلمون واوصی محمد بن علی الی جعفر بن محمد وامرہ ان یکفنہ فی بردہ الذی کان یصلی فیہ الجمع وان یعممہ بعمامتہ وان یربع قبرہ ویرفعہ اربعۃ اصابع ثم یخلی عنہ فقال اطووہ ثم قال للشھود انصرفوا رحمکم اللہ فقلت لہ بعد ما انصرفوا ما کان فی ھذا یا ابت ان تشھد علیہ فقال انی کرھت ان تغلب وان یقال انہ لم یوص فاردت ان یکون لک الحجۃ **شرح** این مضمون گذشت در حدیث ہشتم باب شصت ونہم **اصل** فھو الذی اذا قدم الرجل البلد قال من وصی فلان قیل فلان قلت فان اشرک فی الوصیۃ قال تسئلونہ فانہ سیبین لکم یعنی پس آن وصیت ظاہر ائمہ است کہ باعث آنست کہ وقتی کہ آید مردی بآن شہر کہ امام دران فوت شدہ گویند کہ کیست وصی فلان امام کہ فوت شدہ گفتہ میشود فلانکس گفتم پس اگر سابق شریک کند در وصیت چند کس اشارہ ہست بمثل آنچہ مذکور شد در حدیث سیزدہم باب ہفتادم کہ حضرت امام جعفر صادق ع پنجکس را در وصیت شریک کردند ظاہر گفت میپرسید مسائل شریک را کہ احتمال امامت او میدہد چہ امام حق البتہ معلوم میشود شما را بمعیار محکمات قرآن کہ مذکور شد **سوم اصل** قلت لابی عبد اللہ علیہ السلام اصلحک اللہ بلغنا شکواک واشفقنا فلو اعلمتنا او علمتنا من قال

دا از شرح اصول کافی

(۱)

ان علیا کان عالما والعلم یتوارث فلا یهلک عالم الا بقی من بعده من یعلم مثل علمه او ما شاء الله

قلت فیسع الناس اذا مات العالم ان لا یعرفوا الذی بعده فقال اما اهل هذه البلدة فلا

یعنی المدینة واما غیرها من البلدان فبقدر مسیرهم ان الله یقول وما کان المومنون

لینفروا کافة فلولا نفر من کل فرقة منهم طائفة لیتفقهوا فی الدین ولینذروا قومهم اذا رجعوا

الیهم لعلهم یحذرون قال قلت ارایت من مات فی ذلک فقال هو بمنزلة من خرج من بیته مهاجرا

الی الله ورسوله ثم یدرکه الموت فقد وقع اجره علی الله قال قلت فاذا قدموا بای شیء یعرفون

صاحبهم قال یعطی السکینة والوقار والهیبة شرح فاء فلولا برای تفریع است بر آنچه مفهوم میشود از

سابق بیان اگر تکلیف ما لا یطاق نمی شد کل واحد از افراد مکلفان دانسته باشند که خالق عالم رب العالمین

است مکلف بسفر از وطنهای خود می شدند برای تفقه در دین ضمیر مستتر در یعطی راجع بصاحب است

السکینة بفتح سین بی نقطه وکسر کاف حالتی که تسلی موهوم شود الوقار بفتح واو والف وقاف و

راء بی نقطه ضد سبکی ومراد اینجا ترک بیرویی ظن است الهیبة بفتح ها وسکون یای دو نقطه در پائین

وهمزه جامع جمیع شروط چیزی بودن یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که وارد تو اسد تقدیر سید

با کیفیت مرض تو و ترسیدم از فوت تو پس کاش اعلام کنی ما را یا تعلیم کنی ما را شک از را ولیست که

کیست امام بعد از تو پس گفت برای بیان معیار محکمات قرآن که مذکور شد در حدیث سابق بدستیکه علی

بود عالم جمیع احکام الهی وعلم جمیع احکام بمیراث برده میشود تا آخر زمان پس نمی میرد دانای بجمیع احکام مگر آنکه

باقیمانده باشد بعد از او کسی که میداند جمیع علم او را یا آنچه را که نیز خواسته باشد الله تعالی واو برای تقسیم

باعتبار از منه امامت است واشاره است بآنکه در حدوث امامت جمیع علم سابق را دارد و بعد از آن

زیاده میشود و شبهای قدر و مانند آن بتفصیلی که مذکور شد در باب چهل و سوم گفتم آیا پس گنجایش

دارد مردم را وقتی که مرد آن عالم این که نشناسد عالمی را که بعد از او است پس گفت اما اهل این شهر پس

نه راوی گفت میخواست امام بآن اشاره مدینها چون خود در آنجا بود مراد مدینه وحوالی مدینه است

چنانچه در سوره توبه پیش از آیه می آید که گفته یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله وکونوا مع الصادقین ما کان

لاهل المدینة ومن حولهم من الاعراب ان یتخلفوا عن رسول الله واما غیر مدینه که شهرهای دیگر باشد

پس معذورانند بقدر حرکت ایشان بیان این آنکه الله تعالی میگوید در سوره توبه ونمیسر نبود مومنان

بربوبیت رب العالمین را که حرکت کنند جمیعا از اوطان خود برای تفقه در دین یعنی شناخت علامت

ربوبیت رب العالمین را که امام زمان ایشان خواه رسول باشد خواه وصی رسول وسوال او

از مسائل دین بانمعنی که اگر میسر میبود تکلیف کل واحد میکردم پس چرا حرکت نکردند از هر اهل شهری

که جدا باشند از جمله مومنان بربوبیت جمعی تا دانا شوند در کیفیت اطاعت الهی وتا اعلام کنند واز

مخالفت ترسانند قبیلۂ خود را وقتی که برگردند بسوی ایشان تا شاید که جمیع ایشان حذر کنند از خود را ای عذاب الٰہی که مہیا شده برای تغافل کنندگان از طلب شناخت علامت ربوبیت و خود را یان در مسائل دین راوی گفت گفتم خبر ده مرا که کسی که مرد در ان حرکت چیست حالش پس گفت او در مرتبۂ کسی است که بیرون رفت از خانۂ خود سفر کننده بجانب اطاعت الله و رسولش بعد از آن دریافت او را مرگ لازم شد مزد او بر الله تعالیٰ اقتباس از آیۂ سورۂ نساء است و حال جمعی که در غیبت امام بانتظار و سکوت در مشکلات مرند ازین معلوم می شود راوی گفت گفتم پس وقتی که آمدند بشهر امام پس بچه چیز میشناسند امام خود شان را گفت داده مے شود امام باعث تسلی و علم بجمیع احکام و استعداد تام امامت مراد آنست که بسوال او از مسائل زود معلوم میشود امامت او

باب هشتاد و نهم اصل باب فی ان الامام متی یعلم ان الامر قد صار الیه

شرح این باب است دربیان آنکه امام کی میداند که امارت حق منتقل شده بسوی او آیا وقت مردن امام سابق یا وقت رسیدن خبر فوت درین باب شش حدیث است اول اصل قلت لابی الحسن علیه السلام جعلت فداك قد عرفت انقطاعی الی ابیك ثم الیك ثم حلفت له وحق رسول الله وحق فلان وفلان حتی انتهیت الیه بانه لا یخرج منی لا تخبرنی به الی احد من الناس وسئلت عن ابیه احی هو ام میت فقال قد والله مات فقلت جعلت فداك ان شیعتك یروون فیه سنة اربعة انبیاء قال قد والله الذی لا اله الا هو هلك قلت هلاك غیبة او هلاك موت قال هلاك موت قلت لعلك منی فی تقیة فقال سبحان الله قلت فاوصی الیك قال نعم قلت فاشرك معك فیها احدا قال لا قلت فعلیك من اخوتك امام قال لا قلت فانت الامام قال نعم شرح باء متعلق بحلفت است و ضمیر برای شانست مناسب است این حدیث باین باب باعتبار آنکه این سوال پیش از تواتر خبر فوت امام موسیٰ بوده و شاید که بعد از آمدن سعید خادم باشد چنانکه می آید در حدیث سوم این باب یعنی گفتم امام رضا علیه السلام را قربانت شوم بتحقیق شناختی خالص بودن مرا نسبت بپدرت بعد از ان نسبت بتو بعد از آن قسم خوردم برای امام رضا که بحق رسول الله و بحق فلان و فلان مراد آنست که شمردم ائمه را تا رسیدم بامام رضا علیه السلام باین قسم خوردم که بیرون نمیرود از من آنچه که خبر کنی مرا بآن بسوی هیچکس از مردم و سوال کردم امام رضا را از پدرش که آیا زنده است او یا مرده پس گفت بتحقیق بخدا قسم که مرد پس گفتم قربانت شوم بدرستی که شیعۂ تو روایت میکنند که در امام موسیٰ کاظم طریقت چهار نبی است یعنی مانند یوسف پنهان میشود و بادشاه میشود گفت بتحقیق قسم بخدا که نیست مستحق عبادتی مگر او که رفت گفتم رفتن غائب شدن یا رفتن مردن گفت رفتن مردن گفتم شاید که تو از من در ترس باشی که مبادا جائی اظهار کنم و راست نگوئی پس از روی تعجب گفت سبحان الله گفتم آیا وصیت کرد بسوی تو در اموال خود که چون سکنے

بعد از او گفت آری گفتم پس آیا شریک کرد با تو در ان وصیت اموال کسی را گفت نه گفتم پس آیا برتو
از جمله برادران تو امامی هست گفت نه گفتم پس بنابران توئی امام گفت آری **دوم اصل**
قلت للرضا علیه السلام ان رجلا عنی اخاك ابراهیم فذكر له ان اباك فی الحیوة وانك تعلم من ذلك
مالا یعلم فقال سبحان الله یموت رسول الله ولا یموت موسی بن جعفر قد والله مضی كما مضی رسول
الله صلی الله علیه وآله وسلم ولكن الله لم یزل منذ قبض نبیه هلم جرا یمن علی هذا الدین علی
اولاد الاعاجم ویصرفه عن قرابة نبیه هلم جرا فیعطی هؤلاء ویمنع هؤلاء لقد قضیت عنه فی
هلال ذی الحجة الف دینار بعد ان اشفی علی طلاق نسائه وعتق ما یملكه ولكن قد سمعت ما لقی
یوسف من اخوته **شرح** رجلا عبارت از عباس برادر امام رضاؑ است که احوال او مذکور شد در حدیث
پانزدهم باب هفتاد دوم ومیتواند بود که عبارت از دیگر باشد مخاطب در اباك و در انك امام رضا است
ضمیر لا یعلم راجع با براهیم است هلم اسم فعل است جرا مفعول است بمعنی بیا نظر کن کشیدن را تا آخر ضمیر عنه بهج
برجل است یا راجع با براهیم **یعنی** گفتم امام رضا علیه السلام را بدرستی که مردی بازی داده برادر تو ابراهیم
را پس گفته او را که بدرستی که پدر تو در حیات است و بدرستیکه تو میدانی ازین که او در حیات است چیزیرا
که ابراهیم نمیداند یعنی تو میدانی که پدر تو در کجاست ونمیگوئی پس امام رضا از روی تعجب گفت سبحان الله
میمیرد رسول خدا ونمی میرد موسی بن جعفر یعنی مردی که حاضر بودند در حجره رسول خدا وقت وفات
او باور کردند خبر فوت او را واین برادران رد میکنند خبر فوت موسی را بتحقیق بخدا قسم که رفت موسیؑ
چنانچه رفت رسول الله خرم دقسم دلالت بران میکند که امام رضا علیه السلام علم بهم رسانیده بفوت امام
موسیؑ پیش از آمدن سعید خادم چنانچه مذکور میشود در حدیث سوم اینباب هم بحقیقت خبر یکس قسم نمیتوان خورد
باین اعتبار اینحدیث درین باب نقل شده ولیکن الله تعالی همیشه از زمانیکه گرفته نبی خود را از دنیا تا آخر
منت میگذارد باین توفیق میداده باین دین اسلام بر فرزندان عجمان که دورتر مردم اند از قبول دینی
که عرب بان مبعوث باشد ومیگردانیده از خویشان نبی خود تا آخر اشاره است بمدح سعید فردینی ودم
برادر واشاره است بایمان سلمان وامثال او وبی ادبی عباس وعقیل وامثال ایشان پس میدهد
این جماعت عجم زادگان را ونمیداده ایشانرا هر آینه بتحقیق ادا کردم از ان مرد یا از ابراهیم در اول
ماه ذی الحجه هزار دینار طلا قرض بعد از ان که مشرف شده بود بر طلاق زنان خود وآزاد کردن مملوکان خود از ترس
قرض خواهان که مبادا اگر او گریزد زنان ومملوکان در آزار افتند از قرض خواهان ولیکن بتحقیق شنیدی آنچه را
که دید یوسفؑ از برادران خود یعنی من با ایشان نیکی میکنم وایشان در برابر تکذیب من میکنند در اعلام فوت
پدر **سوم اصل** عن الوشا قال قلت لابی الحسن علیه السلام انهم رووا عنك فی موت ابی الحسن
ان رجلا قال لك علمت ذلك بقول سعید فقال جاء سعید بعد ما علمت به قبل مجیئه قال وسمعته

یقول طلعت ام فروة بنت اسحق فی رجب بعد موت ابی الحسن علیه السلام بیوم قلت طلعتها وقد علمت بموت ابی الحسن علیه السلام قال نعم قلت قبل ان یقدم علیک سعید قال نعم **شرح** سعید ابن حاتم قزوینی مذکور شد در حدیث پانزدهم باب هفتاد و یکم طلعت بفتح طاء بی نقطه و فتح لام مشدده و سکون عین بی نقطه است التطلیع کسی را خبردار چیزی کردن بر وجه تمام باین عنوان که خصوصیات آنرا ذکر کنند اسحق پسر امام جعفر صادق ع است وفات امام موسی کاظم ع در ششم رجب سال صد و هشتاد و سه بوده **یعنی** روایت است از وشا که اول از واقفیه بوده است گفت گفتم امام رضا را که واقفیه نقل کردند از تو در فوت امام موسی کاظم ع که مردی از واقفیه گفت ترا که دانستی آن فوت را بسخن سعید که از بغداد یا از درخانه والی مدینه خبر آورد اشاره بآنست که واقفیه بعنوان اعتراض می‌گویند که در زمانی که واسطه است میانه فوت امام موسی ع و علم تو لازم می‌آید که زمانه خالی از امام باشد چه امامی که علم بامامت خود نداشته باشد محالست یا مراد آنست که واقفیه میگویند که به محض خبر سعید دعوی علم خوب نیست پس امام گفت آمد سعید بعد از آنکه دانسته بودم آنرا پیش از آمدن سعید راوی گفت شنیدم از امام رضا ع که میگفت بر وجه تمام خبردار کردم ام فروه دختر اسحق را بفوت امام موسی ع در ماه رجب بعد از فوت موسی ع بیکروز گفتم خبردار کردی ام فروه را بر حالی که بتحقیق میدانستی بیقین فوت امام موسی ع را گفت آری شک نداشتم اصلا و محض ظن نبود گفتم پیش از آنکه وارد شد بر تو سعید علم داشتی گفت آری

چهارم اصل قلت للرضا ع اخبرنی عن الامام متی یعلم انه امام حین یبلغه ان صاحبه قد مضی او حین یمضی مثل ابی الحسن قبض ببغداد وانت ههنا قال یعلم ذلک حین یمضی صاحبه قلت بای شیء قال یلهمه الله **شرح** مثل خبر مرفوع و خبر مبتدا محذوف است بتقدیر موضع سوالی مثل **یعنی** گفتم امام رضا علیه السلام را خبر ده مرا از امامی که میداند که او امام است آیا وقتیکه میرسد خبر آنکه پدر او بتحقیق رفت یا وقتی که موضع سوال مانند امام موسی ع است که گرفته شد از دنیا در بغداد و تو اینجائی گفت میداند آنرا وقتیکه میرود پدرش گفتم بچه چیز میداند گفت در دل آدمی اندازد آنرا الله تعالی اشاره است باستنباط از قرآن و از احوالی که حادث شود در آنوقت چنانچه می‌آید در حدیث بعد ازین **پنجم اصل** رایت ابا الحسن علی ابن محمد فی الیوم الذی توفی فیه ابو جعفر ع فقال انا لله وانا الیه راجعون مضی ابو جعفر ع فقیل له وکیف عرفت قال لانه تداخلنی ذلة لله لم اکن اعرفها **یعنی** دیدم در مدینه امام علی النقی ع را در روزی که فوت شده بود در آن امام محمد تقی ع در بغداد پس گفت انا لله وانا الیه راجعون رفت امام محمد تقی از دنیا پس گفته شد امام علی نقی ع را چون بشناختی رفتن او را گفت بواسطه آنکه بغایت داخل شد مرا فروتنی برای الله تعالی در خضوع و خشوع بدرگاه الهی بگریه و زاری که نشناخته بودم آن مرتبه را در خود هرگز اشاره است بآنکه کسی که عالم بجمیع قرآن و قواعد که در متشابهات قرآن هست باشد استنباط علم بخصوص واقعه ازین حالت میتواند کرد

ششم اصل عن مسافر قال امر ابو ابراهیم حین اخرج به ابا الحسن ان ینام علی بابه فی کل لیلة

ابداً ما كان حياً الى ان ياتيه خبره قال فكنا في كل ليلة نفرش لابي الحسنؑ في الدهليز ثم ياتي بعد العشاء
فينام فاذا اصبح انصرف الى منزله قال فمكث على هذه الحال اربع سنين فلما كان ليلة من الليالي
ابطأ عنا وفرش له فلم يات كما كان ياتي فاستوحش العيال وذعروا ودخلنا امر عظيم من ابطائه
فلما كان من الغد اتى الدار ودخل الى العيال وقصد الى ام احمد فقال لها هات التي اودعك ابي
فصرخت ولطمت وجهها وشقت جيبها وقالت مات والله سيدي فكفها وقال لها لا تكلمي بشيء ولا تظهريه
حتى يجيء الخبر الى الوالي **شرح** العشاء بكسر عين بی نقطه و مد تاریکی اول شب و وقت خفتن و بفتح عین طعام
آخر روز و هر دو اینجا مناسب است یعنی روایت است از مسافر گفت امر کرد امام موسی کاظم علیه السلام
وقتیکه بیرون برده شد بزور از مدینه امام رضاؑ را که خواب برود بر خانه امام موسیؑ در هر شب همیشه چند انکه امام
موسی زنده باشد تا وقتیکه آید امام رضاؑ را خبر فوت امام موسی کاظم یا امام الهی چنانچه گذشت در حدیث چهارم
این باب مسافر گفت پس فراش می انداختیم هر شب برای امام رضا در دهلیز بعد از ان می آمد بعد از تاریکی شب
بخواب می رفت پس وقتیکه بصبح میرسانید بر میگشت بسوی منزل خود مسافر گفت پس درنگ کرد بر این حال چهار
سال پس چون شد شبی از شبها دیر کرد آمدن نزد ما و فراش انداخته شد برای او پس نیامد چنانچه می آمد پس
دلگیر شدند عیال امام موسی و مضطرب شدند و داخل شد ما را زمان را حالتی عظیم از نیامدن او پس چون فردا
شد آمد بخانه امام موسیؑ و داخل شد بسوی عیال او و متوجه شد بسوی ام احمد پس گفت او را بده آنرا که امانت
داد ترا پدرم پس ام احمد فریاد بر آورد و طپانچه زد روی خود را و درید گریبان خود را و گفت مرد بخدا قسم آقای
من پس امام رضاؑ باز داشت او را از بیتابی و گفت او را سخن مگو بچیزی و ظاهر مکن فوت او را تا آید
خبر بسوی حاکم مدینه **اصل** فاخرجت اليه سفطا والفي دينار او اربعة آلاف دينار فدفعت
ذلك اجمع اليه دون غيره وقالت انه قال لي فيما بيني وبينه وكانت اثيرة عنده احتفظي
بهذه الوديعة عندك لا تطلعي عليها احدا حتى اموت فاذا مضيت فمن اتاك من ولدي
فطلبها منك فادفعيها اليه واعلمي اني قد مت وقد جاءني والله علامة سيدي فقبض ذلك منها وامرهم
بالامساك جميعا الى ان ورد الخبر وانصرف فلم يعد لشيء من المبيت كما كان يفعل فلبثنا اياما يسيرة حتى جاءت
الخريطة بنعيه فعددنا الايام وتفقدنا الوقت فاذا هو قد مات في الوقت الذي فعل ابو الحسنؑ ما فعل من تخلفه
عن المبيت وقبضه لما قبض **شرح** السفط بفتح سین بی نقطه و فتح فاء و طای بی نقطه صندوق بچرم بی تخته مانند
جوال و مراد اینجا ظرف کتب و سلاح است او برای شک راوی است و کانت اثيرة بفتح همزه و کسر ثای
سه نقطه و سکون یای دو نقطه در پایین و رای بی نقطه زنی که عزیز و گرامی باشد و کسی که خالص باشد
خواه مرد و خواه زن و هر دو اینجا مناسب است الخريطة بفتح خاء و کسر رای بی نقطه و سکون یای دو نقطه
در پایین و طای بی نقطه کیسه که کتابها در ان میگذارند و سر ش را می بندند و مهر میکنند یعنی پس

بیرون آورد بسوی امام رضا علیہ السلام صندوق چرمی با دو ہزار دینار طلا یا چہار ہزار دینار پس
داد آنرا ہمہ باو نہ غیر او و گفتہ کہ امام موسےٰ گفت مرا و در را ز میان من و میان او بود ام احمد
عزیز و گرامی نزد امام موسے نگاہ دار خوب این امانت را نزد تو مطلع مکن بر آن ہیچیک را تا بمیرم
پس وقتی کہ رفتم از مدینہ پس ہر کہ آمد نزد تو از پسران من پس طلب کرد امانت را از تو پس بدہ آنرا باو و بدان
در آنوقت کہ من مردم ام احمد گفت و تحقیق آمد مرا بخدا قسم علامت آقای من پس امام گرفت آنرا از او و امر کرد
عیال ہمہ را بخود داری تا رسیدن خبر بوالی مدینہ و برگشت بمنزل خود و برگشت برای چیزے ازمشب بروز
آوردن بآن روش کہ می کرد پس درنگ نکردیم مگر روزی چند تا آمد کیسۂ سیر بہر بخبر مرگ او پس شمردیم روزہا
را و تفحص کردیم وقت فوت امام موسے علیہ السلام را پس ناگاہ او تحقیق مردہ بود در وقتے
کہ کرد امام رضا علیہ السلام آنچہ را کہ کرد کہ باز ماندن از خوابیدن شب در آنجا باشد و گرفتن او آنچہ را
کہ گرفت از ام احمد

باب نودم اصل باب حالات الائمۃ علیہم السلام فی السن

شرح این باب بیان مراتب ائمہ است در سن یعنی بیان آنکہ حدوث امامت ائمہ مشروط بہ بلوغ نیست
و طفولیت نیز جائز است و درین باب ہشت حدیث است **اول اصل** عن یزید الکناسے
قال سألت ابا جعفر علیہ السلام کان عیسی بن مریم حین تکلم فی المہد حجۃ اللہ علی
اہل زمانہ فقال یومئذ کان نبیا حجۃ اللہ غیر مرسل اما تسمع لقولہ حین قال انی عبد اللہ
اتانی الکتاب وجعلنی نبیا وجعلنی مبارکا اینما کنت واوصانی بالصلوۃ والزکوۃ ما دمت حیا
یعنی روایت است از یزید کناسی کہ کنیت او ابوخالد است گفت پرسیدم امام محمد باقر ؑ را کہ آیا بود
عیسی بن مریم علیہ السلام وقتی کہ گفتگو کردہ در گہوارہ حجت اللہ تعالی را بر اہل زمان خود پس گفت بود عیسیٰ
در آنروز محل وحی الٰہی حجتی اللہ تعالی را لیکن نہ آنکہ رسول باشد آیا گوش نمی اندازی بر قول عیسی کہ منقول
شدہ در سورۂ مریم وقتی کہ گفت عیسی بدرستیکہ من بندہ اللہ تعالی ام نہ پسر او نہ عین او و نہ خود رائی دادہ
مرا علم توریت و گردانیدہ مرا محل وحی خود و گردانیدہ مرا بسیار فائدہ ہر جا کہ باشم خواہ بر شریعت موسیٰ
و خواہ بر شریعت تازہ و متبع اند بود کہ مراد خواہ در شکم مادر و خواہ بیرون باشد بنا بر آنچہ می آید در حدیث
دوم باب نود و دوم کہ امام در شکم مادر سخن میشنود و چیزہا معلوم او میشود و سفارش کردہ مرا بنماز و
زکات بودن یعنی جامع شروط صحت قبول آن باشد چند آنکہ زندہ باشم بیان این آیہ می آید در کتاب الصلوۃ در
شرح حدیث اول باب اول **اصل** قلت فکان یومئذ حجۃ اللہ علی زکریا فی تلک الحال
وہو فی المہد فقال کان عیسی فی تلک الحال آیۃ للناس ورحمۃ من اللہ لمریم حین تکلم فعبر
عنہا وکان نبیا حجۃ علی من سمع کلامہ فی تلک الحال ثم صمت فلم یتکلم حتی مضت لہ سنتان وکان

صافی شرح اصول کافی

نکربا حجة الله عزوجل على الناس بعد صمت عیسی بسنتین ثم مات زکریا فورثه ابنه یحیی الکتاب والحکمة
وهو صبی صغیر اما تسمع لقوله عزوجل یا یحیی خذ الکتاب بقوة وآتیناه الحکم صبیا فلما بلغ عیسی
سبع سنة تکلم بالنبوة والرسالة حین اوحی الله تعالی الیه فکان عیسی الحجة علی یحیی وعلى الناس
اجمعین یعنی گفتم پس بود عیسیؑ در آنروز حجت الله تعالی را بر زکریا در انحالت طفولیت بر حالی که
او در گهواره بود یعنی عیسیؑ از انوقت امام بوده یا نه پس گفت برای بیان حال عیسیؑ در آن وقت
امام بوده بود عیسی در انحالت علامت قدرت و ربوبیت الله تعالی برای مردم و رحمت از جانب
خدای تعالی برای مریم وقتی که گفتگو کرد پس بیان حقیقت حال کرد از جانب مریم اشاره است بانچه
منقول است که مریم سخن نکرد در جواب جمعی که او را تهمت زنا داشتند و اشاره کرد که با عیسیؑ سخن گویند
و عیسیؑ بود محل وحی الهی بر کسی که شنید سخن او را در انحالت یعنی برهان بود بر عدم تهمت بزنا بعد از ان ساکت
شد عیسیؑ گفتگو نکرد تا گذشت او را دو سال و بود زکریا امام و حجت الله تعالی بر مردم بعد از سکوت عیسی
علیه السلام بدو سال مراد وقت کلام عیسی علیه السلام و بعد از آنست تا دو سال بعد از ان مرد
زکریا پس بمیراث برد او را پسرش یحیی که آخر اوصیای موسے بود علم کتاب توریت را و راست
گفتاری و درست کرداری را و یحیی طفل کوچک بود آیا نشنیدی قول خدای عزوجل را در سورهٔ
مریم ای یحیی فرا گیر توریت را بتوانائی علم و فطن و دادیم یحییؑ را حکومت بر حالی که طفل بود پس چون رسید
عیسیؑ بهفت سال گفتگو کرد بنبوت و رسالت وقتے که وحی کرد خدای تعالی باو شریعتے تازه را پس
بود عیسیؑ حجت بر یحییؑ و بر مردم همه اشاره است بانکه هرسولے که مبعوث شود بشریعتی تازه والبته وصی
رسول سابق از امامت معزول میشود بسبب نسخ آن دین **اصل** ولیس تبقی الارض یا ابا
خالد یوما واحدا بغیر حجة الله عزوجل على الناس منذ یوم خلق الله آدم واسکنه الارض
یعنی محال است که باقی ماند زمین ای ابو خالد یکروز بے امامی که حجت باشد از جانب الله تعالی بر مردم
خواه رسول باشد خواه وصی رسول از روزی که خلق کرد الله تعالے آدم را و مسکن او کرد زمین را
اصل فقلت جعلت فداک کان علیا حجة من الله ورسوله على هذه الامة فی حیوة رسول اللهؐ
فقال نعم یوم اقامه للناس ونصبه علما ودعاهم الی ولایته وامرهم بطاعته قلت فکانت طاعة علی
واجبة علی الناس فی حیوة رسول اللهؐ وبعد وفاته فقال نعم ولکنه صمت فلم یتکلم مع رسول اللهؐ
وکان الطاعة لرسول اللهؐ على امته وعلى علی فی حیوة رسول الله وکان الطاعة من الله ومن رسوله
على الناس کلهم لعلی بعد وفات رسول الله وکان علی حلیما عالما یعنی پس گفتم قربانت شوم آیا بود علیؑ
حجت از جانب الله تعالی و رسول او برین امت در زندگے رسول پس گفت آری روزی که او داشت
او را برای امامت مردم و بلند کرد او را مانند علم و خواند مردم را بسوی ببعیتی او و امر کرد ایشانرا باطاعت

او گفتم پس بود اطاعت علی واجب بر مردم در زندگی رسول و بعد از فوت رسول پس گفت آری و لیکن
علی ساکت شد پس گفتگو در امر و نهی خلائق نکرد با رسول و بود طاعت برای رسول الله واجب بر
است او و بر علی در زندگی رسول الله و بود اطاعت از جانب الله تعالی و رسولش واجب بر
مردم جمیع ایشان برای علی علیه السلام بعد از وفات رسول الله و بود علی عاقل و دانا یعنی با وجود
فرض اطاعت او بر مردم ادب خود را در زمان رسولؐ نگاه میداشت و ساکت می بود **دوم**
اصل قلت للرضا علیه السلام قد کنا نسئلك قبل ان یهب الله لك ابا جعفر فکنت تقول
یهب الله لی غلاما فقد وهب الله لك فقر عیوننا فلا ارانا الله یومك فان کان کون فالی من
فاشار بیده الی ابی جعفر وهو قائم بین یدیه فقلت جعلت فداك هذا ابن ثلث سنین قال
و یضره من ذلك شیٔ قد قام عیسیٰؑ بالحجة وهو ابن ثلث سنین **شرح** مضمون این گذشت
در حدیث دهم باب هفتاد و دوم **سوم اصل** عن ابی جعفرؑ قال قلت له انهم یقولون فی حداثة
سنك فقال ان الله تعالی اوحی الی داؤد ان یستخلف سلیمن و هو صبی یرعی الغنم فانکر ذلك
عباد بنی اسرائیل و علماؤهم فاوحی الله عزوجل الی داؤد ان خذ عصا المتکلمین و عصا سلیمن
واجعلهما فی بیت و اختم علیهما بخواتیم القوم فاذا کان من الغد فمن کانت عصاه قد اورقت
و اثمرت فهو الخلیفة فاخبرهم داؤد فقالوا قد رضینا و سلمنا **یعنی** روایت است از امام محمد تقیؑ راوی
گفت گفتم او را بدرستی که مخالفان گفتگو میکنند در کمی عمر تو پس گفت بدرستی که خدای تعالی وحی کرد به
داؤد که خلیفه خود کند سلیمان را و سلیمان طفل بود و گوسفند میچرانید پس منکر شدند خلافت سلیمان را
عابدان بنی اسرائیل و علمای ایشان نمیخواستند ریش سفیدان که در تحت حکم طفلی باشند پس وحی فرستاد
الله تعالی بسوی داؤد که بگیر چوب گفتگو کنندگان را و چوب سلیمان را و بگذار آن دو را در خانه و مهر کن
بر در آن دو چوب بانگشترهای از جماعت گفتگو کننده تا اشتباهی نکنند پس وقتی که شد بعض فردا
یعنی اول روز فردا پس هر که چوب او بتحقیق برگ داده و میوه داده پس او خلیفه است پس خبر کرد
ایشان را داؤد باین آلت امتحان باینمعنی که بعمل آورد پس گفتند راضی شدیم و قبول کردیم خلافت
سلیمانؑ را **چهارم اصل** عن ابی عبد اللهؑ قال ابو بصیر دخلت الیه و معی غلام یقودنی
خماسی لم یبلغ فقال لی کیف انتم اذا احتج علیکم بمثل سنه **شرح** الخماسی پنج ساله و پنج
شبر بالا و هر دو اینجا مناسب است **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
ابو بصیر داخل شدم بسوی او و با من پسری بود که عصا کشی من میکرد و پنجساله بود بالغ نشده بود
پس گفت مرا چون خواهید بود وقتیکه حجت گرفته شود بر شما با امامی که پنجساله باشد اشاره است
با آنچه می آید در مولد الصاحبؑ که پنجساله بود وقتی که پدرش از دنیا رفته **پنجم اصل** سهل بن زیاد

[illegible]

علی بن مهزیار عن محمد بن اسمعیل بن بزیع قال سئلته یعنی اباجعفر ع عن شیء من امر الامام فقلت
یکون الامام ابن اقل من سبع سنین فقال نعم واقل من خمس سنین فقال سهل فحدثنی بهذا علی
بن مهزیار بهذا فی سنة احدی وعشرین ومأتین یعنی روایت کرد سهل بن زیاد از علی بن مهزیار از محمد
بن اسمعیل ابن بزیع گفت پرسیدم او را میخواست یعنی امام محمد تقی ع را از چیزی از کار امامت یعنی شرط
آن پس گفتم آیا میباشد امام فرزند کمتر از هفت ساله بخصوص کمتر از هفت سال آنست که مذکور شد در حدیث
اول این باب که عیسیٰ ع در وقت امامت هفت ساله بود پس گفت آری و کمتر از پنج سال نیز پس گفت
سهل پس حکایت کرد مرا علی بن مهزیار این کلام را در سال دویست و بیست و یک هجری یعنی علی بن مهزیار
بیان کرد که درین کلام اشاره واست بآنکه قائم آل محمد در وقت امام شدن کمتر از پنج ساله خواهد بود و این
مبنی بر بعض روایات است چنانچه می آید در مولد الصاحب **ششم اصل** عنه عن الخیرانی عن ابیه قال کنت واقفا بین یدی
ابی الحسن علیه السلام بخراسان فقال له قائل یا سیدی ان کان کون فالی من قال الی ابی جعفر
ابنی فکان القائل استصغر سن ابی جعفر علیه السلام فقال ابو الحسن ان الله تبارک وتعالی بعث
عیسی بن مریم رسولا نبیا صاحب شریعة مبتدأة فی اصغر من السن الذی فیه ابو جعفر **شرح**
این گذشت در حدیث دوازدهم باب هفتاد و دوم **هفتم اصل** عنه عن علی بن اسباط قال رأیت ابا جعفر
وقد خرج علی فاجدت النظر الیه وجعلت انظر الی رأسه ورجلیه لاصف قامته لاصحابنا بمصر فبینا
انا کذلک حتی قعد فقال یا علی ان الله احتج فی الامامة بمثل ما احتج فی النبوة فقال وآتیناه الحکم
صبیا ولما بلغ اشده وبلغ اربعین سنة فقد یجوز ان یؤتی الحکمة وهو صبی ویجوز ان یؤتاها وهو ابن
اربعین سنة **شرح** وبلغ اربعین سنة لفظ الهم است چه مقصود اینجا نقل از سوره یوسف است
نه از سوره احقاف چنانچه می آید در ابواب التاریخ در مولد الحسین بن علی که آیه احقاف در حق امام حسین
است یعنی روایت است از علی بن اسباط گفت دیدم امام محمد تقی ع را بر حالی که از اندرون خانه خود بیرون
می آمد بر من که بدیدن او رفته بودم پس خوب نظر کردم بسوی او و شروع کردم نظر کردم بسر و پای او
تا بیان کنم قد او را برای یاران ما در مصر پس میان اینکه من چنان بودم تا نشست گفت ای علی بدرستی
که الله تعالی حجت گرفته بر خود راهان در امامت اوصیای رسول بنسبتی که مثل آنست که حجت گرفته
بآن در نبوت یعنی وصایت یا نبوت مراد آنست که شرط وصایت یا نبوت نیست بیان این آنکه الله تعالی
در سوره مریم فرموده و دادیم یحیی را حکمت بر حالی که طفل بود و گفت در حق یوسف در سوره یوسف
وقتی که رسید بقوت رسید بچهل سال پس تحقیق جائز است که عطا داده شود درستی گفتاری در
گرداری را طفل باشد و جائز است که داده شود آن را او فرزند چهل سال باشد **هشتم اصل**
قال عنه عن حسن بن ... لابی جعفر علیه السلام یا سیدی ان الناس ینکرون علیک حداثة سنک فقال

وما ینکرون من ذلک قول الله تم لقد قال الله لنبیه قل هذه سبیلی ادعوا الی الله علی بصیرة انا ومن اتبعنی فو الله ما تبعه الا علی و له تسع سنین و انا ابن تسع سنین **شرح** انا تاکید ضمیر سبیلی است مثل حاتم حاتم بکذا فرزدی اند ومن عطف بر ضمیر سبیلی است وعطف بر ضمیر مجرور بے اعاده جار جائز است نزد کوفیین مطلقاً ونزد بصری بشرط تاکید بضمیر مرفوع منفصل چنانچه اینجا شده ومیتواند بود که انا تاکید ادعو باشد چنانچه مشهور است میان مفسرین آخرین وحدیث در تفسیر علی ابن ابراهیم نیز چنین است ومنافی آنست که می آید در ابواب التاریخ که سن علیؑ در بعث رسول ده سال بوده والیضا سن ابوجعفر در اول امامت او هفت سال کسری بوده والیضا ایمان علیؑ در صغر سن دلالت بر جواز امامت در ان سن نمی کند پس در ینجا از کاتبان غلطی شده وموافق انچه می آید در حدیث شصت وششم باب صد وهفتم چنین سے آید الا علی وله و تسعة سنین و انا من تسعة سنین یعنی گفت علی بن حسان امام محمد تقی علیه السلام را ای آقای من بدرستیکه مردم انکار سے کنند بر تو کمی سن ترا پس گفت چرا منکر می شوند بسبب این قول الله تعالی را بیان این آنکه هر آئینه گفت الله تعالے نبی خود را در مقام بیان برهان بر منسوخ بودن جمیع ادیان سابقه وصحت نبوت محمدؐ در سورهٔ یوسف بگر این دعوت خلائق بسوی احکام الٰهی را دنیست چه میخوانم مردم را بسوی احکام الله تعالے بنا بر دیده وری با نهانه بنا بر ظن میخوانم باین روش من وهر که تابع من شد بخدا قسم که تابع نشد نبی را در امامت از روی علم باحکام الٰهی مگر علیؑ و دو پسر ش حسنؑ وحسینؑ و نه فرزند حسینؑ و من از جمله نه فرزندم حاصل آنست که در چیزی از کتاب الٰهی وسنت رسولؐ دلالت بر اشتراط کبر سن در امامت نیست بلکه بمقتضاے آیات محکمات که از ان جمله این آیه است حکم بظن جائز نیست و شرط امامت علم بجمیع احکام الٰهی است وباتفاق جمیع عقلا غیر این دوازده کس از جمله مدعیان امامت حکم از روی ظن سے کنند واین کافیست در برهان امامت من ومعنی انچه در نسخ است اینست که علیؑ در وقت تابع شدن نه ساله بود ومن نیز فرزند نه ساله ام

باب نود و یکم اصل باب ان الامام لا یغسله الا امام من الائمة

شرح این باب بیان آنست که غسل نمیدهد امام را مگر امامے از امامان درین باب سه حدیث است

اول اصل عن الرضا علیه السلام قال قلت له انهم یحاجوننی یقولون ان الامام لا یغسله الا امام قال فقال وما یدریهم من غسله فما قلت لهم قال قلت جعلت فداک قلت لهم ان قال مولای انه غسله تحت عرش ربی فقد صدق وان قال غسله فی تخوم الارض فقد صدق قال لا هکذا قال فقلت فما اقول لهم قال قل لهم انی غسلته فقلت لهم انک غسلته فقال نعم یعنی روایت است از امام رضا علیه السلام راوی گفت گفتم او را که واقفیه حجت میگیرند بر ما میگویند بدرستی که غسل نمیدهد امام را مگر امام راوی گفت پس امام رضا علیه السلام گفت از چه دانستید که غسل داد امام موسیٰ را پس تو چه جواب گفتے

ایشان را راوی گفت قربانت شوم گفتم ایشانرا اگر گویند آقای من که او غسل داد امام موسی علیه السلام را او زیر عرش صاحب کل اختیار من پس راست گفت راوی گفت پس چه گویم ایشان را در جواب گفت بگو که من غسل دادم پس گفت گفتم ایشانرا که تو غسل دادی بی آنکه گویم در کجا گفت آری و گذشت در حدیث چهارم باب هفتاد و دوم که تغسیل در مدینه واقع شد در زندگی امام موسی علیه السلام و این کافی است در جواب

دوم اصل سئلت الرضا علیه السلام عن الامام یغسله الامام قال سنة موسی بن عمران **یعنی** پرسیدم امام رضا علیه السلام را از امام که غسل می دهد او را مراد آن است آیا حق است یا نه گفت طریقت موسی بن عمران است یعنی حق است که در شریعت موسی بهم رسیده و منسوخ نشده درین شریعت یا مراد آن است که چنانچه موسی را جبرئیل غسل داد پدرم را نیز غسل داد

سوم اصل قلت للرضا علیه السلام ان الامام لا یغسله الا الامام فقال و ما تدرون من حضره لعله قد حضره خیر ممن غاب عنه الذین حضروا یوسف فی الجب حین غاب عنه ابواه و اهل بیته **شرح** من حضر مجهول باب نصر است ضمیر لعله ضمیر شأنست یا راجع بامام موسی است چنانچه ضمیر حضره و ضمیر عنه راجع باوست خیر بودن باعتبار مجموع من حیث المجموع صفاتست و من غاب عنه عبارت از ملائکه عذاب است یا باعتبار قدرت است و من غاب عنه عبارت از امام رضا علیه السلام است الذین بدل یا عطف بیان خیر است **یعنی** گفتم امام رضا علیه السلام را بدرستی که غسل نمی دهد امام را مگر امام مراد آنست که پس چون پدرت را غسل ندادی پس گفت آیا میدانید یعنی من حضره امر او آنست که سیت را در دم مرگ محتضر میگویند برای حضور ملائکه رحمت نزد او اگر مومن باشد و ملائکه عذاب اگر کافر باشد شاید که حاضر شده باشد امام موسی را جمعی از ملائکه رحمت که بهتر اند از ملائکه عذاب که غائب شده اند از او آن ملائکه رحمت آن جماعت اند که حاضر شدند یوسف را در چاه وقتی که غائب شده بودند از او پدر و مادر و سائر اهل بیت او مراد جبرئیل و رفقای اوست و اشاره است بآنکه ایشان غسل داده اند امام موسی علیه السلام را بار دیگر سوای آنکه من غسل دادم در مدینه و جبرئیل امام است و مراد بامام درین حدیث که غسل نمیدهد امام را مگر امام اعم از آدمی و ملائکه است و ازین ظاهر میشود که شبهه واقفیه دفع شد

باب نود و دوم اصل باب موالید الائمة علیهم السلام

شرح الموالید جمع مولد بفتح میم و سکون واو و کسر لام مصدر میمی که بمعنی ولادت یا جمع مولود بمعنی مولود علیه و حاصل هر دو یکیست **یعنی** این باب بیان کیفیت ولادت ائمه هدی علیهم السلام است و درین باب هشت حدیث است **اول اصل** حججنا مع ابی عبد الله علیه السلام فی السنة التی ولد فیها ابنه موسی فلما نزلنا الابواء وضع لنا الغداء و کان اذا وضع الطعام لاصحابه اکثر و اطاب فقال فبینا نحن ناکل اذ اتاه رسول حمیدة فقال له ان حمیدة تقول قد انکرت

نفسی وقد وجدت ماکنت اجد اذا حضرت ولادتی وقد امرتنی ان لا اسبقک بابنک هذا فقام
ابو عبد الله علیه السلام فانطلق مع الرسول فلما انصرف قال له اصحابه سرک الله وجعلنا الله فداک
فما انت صنعت من حمیدة قال سلمها الله وقد وهب لی غلاما وهو خیر من برأ الله فی خلقه **شرح**
حج کردیم با امام جعفر صادق علیه السلام در سالی که زائیده شده در ان پسرش موسی پس وقتی که فرود آمدیم
در ابوا بفتح همزه و سکون بای یک نقطه و واو والف ممدوده که میان مکه و مدینه است گذاشت برای
ما غدا را بفتح غین با نقطه و دال بی نقطه والف ممدوده طعام چاشت و وقتی که میگذاشت طعام را برای
یاران خود بسیار بود و پاکیزه میکرد آنرا راوی گفت پس میان اینکه ما میخوردیم ناگاه آمد پیغام آور حمیده
مادر موسی علیه السلام پس گفت اورا بدرستی که حمیده می گفت بتحقیق بحالت عجیبی مے یابم خود را و بتحقیق
یافتم وقتی که نزدیک شد زائیدن من و بتحقیق امر کردی مرا که بخبر کردن تو نزایم این پسر ترا پس برخواست
امام جعفر صادق علیه السلام پس روانه شد با پیغام آور پس چون برگشت گفتند اورا یارانش خوشحال
کناد ترا الله تعالی و ما را فدای تو کناد پس چه کردی تو از کار حمیده گفت سلامت داشت اورا
الله تعالی و بتحقیق بخشید مرا الله تعالی پسری و او بهترین کسی است که ساخته او را الله تعالی در مخلوقین
خود بعد از من اشاره است که کردم آنچه را که امام سابق در وقت ولادت امام لاحق میکند **اصل** ولقد
اخبرتنی حمیدة عنه بامر ظننت انی لا اعرفه ولقد کنت اعلم به منها فقلت جعلت فداک فما الذی
اخبرتک به حمیدة عنه قال ذکرت انه سقط من بطنها حین سقط واضعا یدیه علی الارض
رافعا راسه الی السماء فاخبرتها ان ذلک امارة رسول الله وامارة الوصی من بعده **یعنی**
و هر آئینه خبر داد مرا حمیده از کار آن پسر بچیزے که گمان کرد حمیده که من نمیدانم آنرا و هر آئینه بودم بتحقیق
دانا تر بان خبر از او پس گفتم قربانت شوم پس چه بود از خبر که داد ترا بان حمیده از کار آن گفت مذکور کرد
حمیده که موسی فرود آمد از شکم وقتے که فرود آمد گذاشت دو دست خود را بر زمین برداشته سر
خود را بسوی آسمان پس خبر دادم حمیده را که از علامت زاده شدن رسول است و علامت زاده شدن
وصی اوست بعد از او **اصل** فقلت جعلت فداک وما هذا من امارة رسول الله وامارة
الوصی من بعده فقال لی انه لما کانت اللیلة التی علق فیها بجدی اتی آت جد ابی بکاس فیه شربة
ارق من الماء والین من الزبد واحلی من الشهد وابرد من الثلج وابیض من اللبن فسقاه ایاه
وامره بالجماع فقام فجامع فعلق بجدی ولما ان کانت اللیلة التی علق فیها بابی اتی آت جدی فسقاه
کما سقی جد ابی وامره بمثل الذی امره فقام فجامع فعلق بابی ولما کانت اللیلة التی علق فیها بی
اتی آت ابی فسقاه بما سقاهم وامره بالذی امرهم به فقام فجامع فعلق بی ولما ان کانت اللیلة التی علق
فیها بابنی اتانی آت کما اتاهم ففعل بی کما فعل بهم فقمت بعلم الله وانی مسرور بما یهب الله لی فجامعت

فعلق بابنی هذا المولود فدونکم فهو والله صاحبکم من بعدی وان نطفة الامام مما اخبرتك **شرح**
علق مجهول باب نصر است ظرف نائب فاعل محذوف است وفاعل با روایت العلق بفتح عین بی نقطه
وفتح لام آبستن شدن الشربة بفتح شین با نقطه وسکون رای بی نقطه مقداری از آب که با آن یکبار سیراب
توان شد استعمال بعض دافعل التفضیل نادر است ان دیلما ان بفتح همزه وسکون نون زائده است ضمیر
جمع در سقاهم باعتبار اراده دو کس است دونکم بضم دال وسکون واو وفتح نون اسم فعل است
یعنی الزموا ومفعول آن محذوف است بتقدیر فدونکم اباه یعنی پس گفتم قربانت شوم چیست وجه بیان
از جمله علامت رسول الله ص و علامت وصی او بعد از او یعنی اشاره بچه چیز است پس گفت مرا بتفصیلی که
بدرستی که وقتی که شد شبی که آبستنی شد در آن بجد من آمد آینده جد پدرم امام حسین علیه السلام را بجامی که
در آن شربتی بود صافتر از آب ونرم تر از کره وشیرین تر از عسل وسردتر از برف وسفید تر از شیر پس آشامانید
او را آن شربت وامر کرد او را بجماع پس برخواست پس جماع کرد پس آبستنی شد بجدم و وقتی که شد
شبی که آبستنی شد در آن پدرم امام محمد تقی علیه السلام آمد آینده نزد جدم پس آشامانید او را چنانچه
آشامانید جد پدر مرا وامر کرد او را بمانند آنچه امر کرد جد پدر مرا پس برخواست وجماع کرد پس آبستنی
شد به پدرم و وقتی که شد شبی که آبستنی شد بمن و وقتی که شد شبی که آبستنی شد در آن بپسرم آمد نزد من
آینده چنانچه آمد نزد ایشان پس کرد با من مثل آنچه کرده با ایشان پس برخواستم بعلم الله تعالی که بمن
داده بود که چه خواهد شد وبدرستی که من خوشحال بودم بآنچه می بخشد الله تعالی مرا در آن جماع
پس جماع کردم پس آبستنی شد به پسرم که این زاده شده است پس لازم باشید او را چه او سبت
بخدا قسم امام شما بعد از من وبدرستی که نطفه امام از آن شربت است که خبر کردم ترا **اصل** واذا
سکنت النطفة فی الرحم اربعة اشهر وانشأ فیها الروح بعث الله تبارك وتعالی ملکا یقال له حیوان
فکتب علی عضده الایمن وتمت کلمة ربك صدقا وعدلا لا مبدل لکلماته وهو السمیع العلیم
شرح فرستادن ملک ونوشتن آیه استعاره است تمثیلیه وعبارت از استعداد تمام امامت است
ولهذا اختلاف در محل نوشتن هست میان این حدیث وبعض احادیث آینده این باب
الحیوان بفتح حاء بی نقطه وفتح یای دو نقطه در پایین زندگی واینجا عبارت از باعث زندگی
خلائق است واشاره است بآنکه اگر امام نباشد هیچکس زنده نمیماند کلمه عبارت است از قرار الله
تعالی که زمین را از خلیفه خود خالی نگذارد چنانچه بملائکه گفت در سوره بقره که انی جاعل فی الارض
خلیفه ومراد اینجا مصداق آن کلمه است که امام باشد صدقا وعدلا تمیز کلمه است وعبارتست
از علم بجمیع احکام الهی وعصمت از گناهان تبدیل کلمات عبارت از مانع تمام بودن آنها وتغییر ترتیب
آنها وفاصله کردن میان آنها وامثال آنهاست یعنی پس وقتی که قرار گرفت نطفه امام در رحم ماد

چهار ماه و حادث کرده شد در ان روح فرستاد الله تبارک و تعالی ملکی را که نام او حیوان است پس
نوشت آن فرشته بر بازوی راست او این آیه از سورهٔ انعام که تمام شد مصداق کلام صاحب کل
اختیار تو از روی راستی و عدالت نیست تغیر دهنده مصداقهای کلمهٔ او را و اوست شنوای هر آواز و
دانای هر راز **اصل** واذا وقع من بطن امه وقع واضعا يديه على الارض رافعا راسه الى السماء
فاما وضعه يديه على الارض فانه يقبض كل علم الله انزله الله من السماء الى الارض واما رفع راسه
الى السماء فان مناديا ينادي من بطنان العرش من قبل رب العزة من الافق الاعلى باسمه واسم ابيه
يقول يا فلان بن فلان اثبت تثبت فلعظيم ما خلقتك انت صفوتي من خلقي وموضع سري وعيبة
علمي وامیني على وحيي وخليفتي في ارضي ولمن تولاك اوجبت رحمتي ومنحت جناني واحللت جواري
ثم وعزتي وجلالي لاصلين من عاداك اشد عذابي وان وسعت عليه في دنياي من سعة رزقي
فاذا انقضى الصوت صوت المنادي اجابه هو واضعا يديه رافعا الى السماء يقول شهد الله انه لا اله
الا هو والملائكة واولو العلم قائما بالقسط لا اله الا هو العزيز الحكيم **شرح** این آواز و گفتگو و جواب بر سبیل
استعارهٔ تمثیلیه است مثل آنکه منقول شده که در آخر هر شب ملکی ندا کند بخلائق که آیا هیچ حاجتمندی هست
که عرض کند حاجت خود را تا قضای حاجت او کنیم و عبارت هست از شناخت امام دران حالت حقیقت ربوبیت
رب العالمین را و الا لازم می آید که هر امام نبی باشد البطنان بضم بای یکنقطه و سکون طای بی نقطه جمع باطن
اند. و بطنان العرش عبارتست از نوعی از محکمات قرآن که در آنها دلالت صحیح بر وجود امام مفترض الطاعة
در هر زمانی هست الافق بضم فا ناحیه خبری یعنی وقتی که فرود آمد از شکم مادرش گذاشت دو دست خود
را بسوی آسمان پس اما گذاشتن او دو دست خود را بر زمین پس اشاره است بآنکه او فرا مے گیرد
هر علمی را که فرستاد آنرا الله تعالی از آسمان بسوی زمین بعنوان وحی بانبیا و رسل و اما برداشتن او سر
خود را بسوی آسمان پس اشاره است بآنکه آواز دهنده بزبان حال آواز میدهد بآواز میانهای عرش از
جانب صاحب کل عزت از ناحیهٔ بلند مرتبه تر از جملهٔ آن میانهای عرش بنام او و نام پدرش مے گوید
بزبان حال ای فلان پسر فلان ثابت باش تا ثابت کرده شوی یعنی اختلاف در فتوی مکن تا نام تو در
جریدهٔ ائمه ثابت شود چه برای کاری بغایت عظیم خلق کردم ترا تو خالص منی از جملهٔ مخلوقین من و جای
راز نهان و ظرف علم منی که به انبیا و رسل وحی شده و امین منی بر وحی انبیا و رسل و جانشین منی در زمین
برای تو و برای کسی که دوست خود شمرد ترا ثابت و لازم کردم رحمت خود را و بخشیدم بهشتهای خود را و حلال کردم
همسایگی خود را بعد از آن قسم بعزت و بزرگی خودم که هر آینه میسوزانم البته کسی را که دشمنی کرد ترا بسخت تر
عذاب خودم هر چند که وسعت داده باشم برا و در دنیای خود از وسعت رزق من که برای خلائق آفریدم
پس وقتی که بآخر رسید آن آواز آواز دهنده که مذکور شد جواب می دهد بزبان حال آن منادی را

او گذاشته دو دست خود را بر زمین برداشته سر خود را بسوی آسمان میگوید بزبان حال آیه سوره آل عمران را که گواهی داد الله تعالی بوسیله خلق شواهد ربوبیت در آسمان و زمین که نیست مستحق عبادتی مگر او و فرشتگان نیز گواهی دادند بوسیله تنزیل قرآن معجز و صاحبان علم نیز گواهی دادند بر حالی که علم ایشان وفا کند بمیزان عدل که در خلائق است مراد محکماتیست که در آنها نهی از اختلاف شده و قیام بآنها عبارت از آنست که عهد بر صاحبان علم گرفته شده که اگر تمکین یابد و سوال کنند چنانچه تعلیم کنند خلائق را که هیچکس را احتیاج بحکم از روی ظن نباشد چنانچه بیان شد در کتاب العقل در حدیث اول باب یازدهم که باب بذل العلم است یا مراد کتاب آسمانی است باینمعنی که علم ایشان احاطه بجمیع متشابهات و احکام الهی کرده باشد و بر هر تقدیر مراد با ولی العلم رسول و اوصیای اوست چه این قسم علم خارق و معجز است نیست مستحق عبادتی مگر او که ابا دارنده است از این که گذارند شرک خود را بآن درست کردار است یعنی بواداشتن این سه گواه عذاب نمیکند خود رایان را **اصل** قال فاذا قال ذلک اعطاه الله العلم الاول والعلم الآخر واستحق زیادة الروح فی لیلة القدر قلت جعلت فداک الروح لیس هو جبرئیل قال الروح اعظم من جبرئیل ان جبرئیل من الملائکة وان الروح هو خلق اعظم من الملائکة الیس یقول الله تبارک وتعالی تنزل الملائکة والروح یعنی امام گفت پس وقتی که گفت آنرا که مذکور شد داد او را الله تعالی علمی را که بانبیای سابق وحی شده و علمی را که برسول این امت وحی شده و مستحق زیارت روح او را میشود در شب قدر گفتم قربانت شوم آیا روح نیست او جبرئیل گفت روح بزرگتر از جبرئیل است بدرستیکه جبرئیل از ملائکه است و بدرستیکه روح آن مخلوقیست که بزرگتر از ملائکه است آیا نیست این که میگوید الله تبارک و تعالی در سورة القدر که نازل میشوند ملائکه و روح مراد آنست که ظاهر این تقاضای مغایرت میکند توضیح این شد در احادیث باب پنجاه و ششم **دوم اصل** سمعت اباعبدالله یقول ان الله تبارک وتعالی اذا احب ان یخلق الامام امر ملکا فاخذ شربة ماء تحت العرش فیسقیها ایاه فمن ذلک یخلق الامام فیمکث اربعین یوما ولیلة فی بطن امه لا یسمع الصوت ثم یسمع بعد ذلک الکلام فاذا ولد له بعث ذلک الملک فیکتب بین عینیه وتمت کلمة ربک صدقا وعدلا لا مبدل لکلماته وهو السمیع العلیم فاذا مضی الامام الذی کان قبله رفع لهذا منارا من نور ینظر به الی اعمال الخلائق فبهذا یحتج الله علی خلقه **شرح** عرش اینجا عبارت از سطح محیط بجمیع اجسام است یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که میگفت بدرستی که الله تبارک و تعالی وقتی که دوست داشت که خلق کند امام را امر میکند ملکی را پس فرا میگیرد آن ملک قدری آشامیدنی را از آب زیر عرش پس می آشاماند از آن شربت پدر او را پس از آن شربت خلق میکند امام را پس بعد از خلق و دمیدن روح در او درنگ میکند چهل روز در شکم مادر نمی شنود آواز مردم را

باب مواليد الائمة

بعد از ان بیشنود بعد از پنجاه و ده روز عنها را یعنی نقتها را یا دمیگیرد با تنها ما کیفیت استعمال الفاظ
پس وقتی که زاده میشود میفرستد الله تعالی آن ملک را پس مینویسد میان دو چشم امام آیه سوره انعام را
که بیان شد در حدیث اول پس وقتی که رفت از دنیا امامی که بود پیش از او برداشته شد برای این امام
محل نوری که از نور است نظر میکند امام بآن محل نور بسوی اعمال خلائق و می آید در شرح حدیث
هفتم این باب بیان این آنکه آن محل نور قرآنست که در ان تبیان هر خیر است پس باین قسم کسی حجت
میگیرد خدای تعالی بر خود در آیان و فاسقان مخلوقین خود **سوم اصل** سمعت اباعبد الله علیه السلام
يقول ان الله عز وجل اذا اراد ان يخلق الامام من الامام بعث ملكا فاخذ شربة من تحت العرش ثم
اوقعها او دفعها الى الامام فشربها فيمكث فى الرحم اربعين يوما لا يسمع الكلام ثم يسمع الكلام
بعد ذلك فاذا وضعته امه بعث الله اليه ذلك الملك الذى اخذ الشربة فكتب على
عضده الايمن وتمت كلمة ربك صدقا وعدلا لا مبدل لكلماته فاذا قام بهذا الامر رفع الله له
فى كل بلدة منارا ينظر به الى اعمال العباد **شرح** او برای شک راوی است الالتفات و او داشتن
چیزی نزد کسی تا بنا کند و مضمون این نزدیک بسابق است و فرق آنست که امام در سابق مطلق
بود و در اینجا مقید است بآنکه پدرش نیز امام باشد **چهارم اصل** سمعت اباعبد الله يقول
ان الامام ليسمع فى بطن امه فاذا ولد خط بين كتفيه وتمت كلمة ربك صدقا وعدلا لا مبدل
لكلماته وهو السميع العليم فاذا صار الامر اليه جعل الله له عمودا من نور يبصر به ما يعمل
اهل كل بلدة **شرح** مضمون این نیز موافق سابق است **پنجم اصل** سمعت اسحق
بن جعفر يقول سمعت ابى يقول الاوصياء اذا حملت بهم امهاتهم اصابها فترة شبه الغشية فاقامت
فى ذلك يومها ذلك ان كان نهارا او ليلتها ان كان ليلا ثم ترى فى منامها رجلا يبشرها بغلام عليم حكيم
فتفرح لذلك ثم تنتبه من نومها فتسمع من جانبها الايمن فى جانب البيت صوتا يقول حملت بخير وتصيرين
الى خير وجئت بخير ابشرى بغلام حليم عليم وتجد خفة فى بدنها ثم تجد بعد ذلك اتساعا من جنبيها وبطنها
یعنی شنیدم از اسحق بن جعفر را که میگفت شنیدم از پدرم امام جعفر صادق علیه السلام که میگفت اوصیا وقتیکه
آبستن شوند بایشان مادران ایشان بر میخورد هر یک از مادران ایشان را سستی مانند بیهوشی پس میماند
در ان سستی در ان روز خود اگر آبستنی در روز باشد یا در شب خود اگر آبستنی در شب باشد بعد از ان بفاصله
بسیار می بیند در خواب مردی را که مژده میدهد او را به پسر دانای عاقل پس خوشحال میشود برای آن مژده
دادن بعد از ان بیدار میشود از خواب خود پس میشنود از جانب راست خود در طرف خانه آوازی یعنی بعد
از پنج ماه و ده روز ابتدای آبستنی او یا بیشتر از جانب راست شکم او آواز میکند چنانچه گویا در طرف خانه آوازی می آید
که میگوید آبستن شدی به بهترین مخلوقین زمان خود میگردی بسوی بهترین حالی و آوردی بهترین فرزندان را

یعنی آبستن شدی او مرد و سلاب بپسری عاقل و دانا و میانه او سبکی و بدی خود لیب افا صد بسیاری یا به بعد از ان نوعی از فراخی را که معلوم دیگران نمیشود از دو پهلوی خود شکم خود **اصل** فاذا کان الیه من شهر سمعت فی البیت حسا شدیدا فاذا کانت اللیلة التی تلد فیها ظهر لها فی البیت نور تراه لا یراه غیره الا ابوه فاذا ولدته قاعدا و تفتحت له حتی تخرج متربعا ثم یستدیر بعد وقوعه الی الارض فلا یخطی القبلة حتی کانت بوجهه ثم یعطس ثلثا یشیر باصبعه بالتحمید و یقع مسرورا مختونا و رباعیاه من فوق واسفل ناباه و ضاحکاه و من بین یدیه مثل سبیکة الذهب نور و یقیم یومه و لیلته تسیل یداه ذهبا وکذلک الانبیاء اذا ولدوا و انما الاوصیاء اعلاق من الانبیاء **شرح** الحس بکسر حای بی نقطه و تشدید سین بی نقطه آواز حرکت کسی که دیده نمیشود المتربع اسم فاعل باب تفعل کسی که سرنگون و حال او چنین نباشد و رباعیاه من فوق خبر است واسفل عطف بر خبر است و ناباه عطف بر مبتدا است بتقدیر و ناباه من فوق واسفل و ضاحکاه نیز عطف بر مبتدا است بتقدیر و ضاحکاه من فوق واسفل الرباعیة بفتح رای بی نقطه و بای یک نقطه و الف و کسر عین بی نقطه و تخفیف یای دو نقطه در پایین دندان پیشتر از همه دندانها و آن چهار دندانست دو در بالا و دو در پایین و هر یک از چهار دندان پهلوی رباعیه ناب بنون و الف و تخفیف بای یک نقطه می نامند و هر یک از چهار دندان پهلوی ناب را ضاحک مینامند باعتبار آنکه در وقت خنده نمودار میشود الاعلاق بعین بی نقطه مفتوح و سکون لام نفیسهای که دل بآن بسته میشود یعنی پس وقتی که شد در نه از ماههای آبستنی او شنید در خانه آواز حرکتی سخت چنانچه جمعی بسیار تردد کنند پس وقتی که شد شبی که میزاید در ان شب ظاهر میشود داد از روشنی که او می بیند آن روشنی را نمی بیند آنرا غیر او مگر پدر آن طفل پس وقتی که زاید او را نشسته و فراخ میشود مادر برای آن طفل تا بیرون آید مستقیم نه سرنگون بعد از ان دور میزند آن طفل بعد از فرود آمدن بر زمین برای توجه بجانب قبله پس خطا نمی کند قبله را هر جانب که باشد بروی خود یعنی روی خود را البته بر دوران بجانب قبله می کند بعد از ان عطسه می کند سه بار اشاره می کند بانگشت خود بحمد الله تعالی برای عطسه و فرود آید ناف بریده شده و ختنه کرده شده و دو دندان پیش او هست در بالا و پایین یعنی چهار دندان پیش او هست و دو دندان پهلوی انها هست در بالا و پایین و دو دندان پهلوی آنها نیز هست در بالا و پایین یعنی شش دندان پیش از بالا و شش دندان پیش از پایین با او هست در وقت ولادت و در پیش او مانند شمشه طلا نوری هست و میماند در روزش که در ان زاده شده اگر در روز باشد و در شبش اگر در شب باشد بر حالی که دو دست او طلا را یعنی نور مانند طلا را و چنانند انبیا نیز وقتی که زاده شدند و جز این نیست که اوصیا دل بسته شدگانند از جانب انبیا اشاره است بآنکه انبیا بطریق اولی چنین خواهند بود **ششم**

اصل عن جمیل بن دراج قال روی غیر واحد من اصحابنا انه قال لا تتکلموا فی الامام فان

الامام لیسمع الکلام وهو فی بطن امه فاذا وضعته کتب الملك بین عینیه وتمت کلمة ربك صدقا وعدلا لا مبدل لکلماته وهو السمیع العلیم فاذا قام بالامر رفع له فی کل بلدة منار ینظر منه الی اعمال العباد یعنی روایت است از جمیل بن دراج که گفت روایت کردند متعدد از یاران ما که امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفتگو کنید در بیان مرتبه امام یعنی مرتبه امام بالاتر از انست که شما خیال مے کنید چه امام میشنود سخن را بر حالی که در شکم مادر خود است شرح باقی این ظاهر شد از احادیث این باب **هفتم**

اصل کنت انا وابن فضال جلوسا اذ اقبل یونس فقال دخلت علی ابی الحسن الرضا فقلت له جعلت فداك قد اکثر الناس فی العمود قال فقال لی یا یونس ما تراه عمودا من حدید یرفع لصاحبك قال قلت ما ادری لکنه ملك موکل بکل بلدة یرفع الله به اعمال تلك البلدة قال فقام ابن فضال فقبل راسه وقال رحمك الله یا ابا محمد لا تزال تجیئ بالحدیث الحق الذی یفرج الله به عنا **شرح** جلوس جمع جالس است واستعمال در دو کس شده واین صحیح است چنانچه می آید در کتاب الحیض در حدیث اول باب جامع فی الحائض والمستحاضة که من لها الافراد واقله حیضتان ونحو اند بود که اشاره باشد بانکه غیر ما نیز بود یعنی بودم من وابن فضال نشستگان که آمد یونس که کنیت او ابو محمد است پس گفت داخل شدم بر امام رضا گفتم قربانت شوم تحقیق بسیار گفتگو کردند مردم در ستون نور که امام بان می بیند اعمال خلائق را که آیا از چه جنس باشد یونس گفت پس گفت مرا ای یونس چه خیال می کنی آنرا که ستون از آهن باشد مثلا که برداشته میشود برای امام تو یونس گفت گفتم نمیدانم گفت لیکن آن ستون عبارت از ملکی است که موکلست بهر شهر نمایان میکند الله تعالی بان ملک اعمال آن شهر را مراد بملک قرآن است که ملکی که جبرئیل علیه السلام است آنرا آورده وهمه چیز دران بیان شد یا مراد ملکی است که بعنوان تحدیث مدد استنباط امام از قرآن میشود وجزئیات اعمال بان معلوم امام میشود اگر بجد متوجه استنباط آنها شود چنانچه در شبهای قدر میشود پس منافات ندارد با نچه گذشت در حدیث سوم باب چهل وپنجم که امام جعفر صادق علیه السلام کنیز خود را ندانست که در کجاست راوی گفت پس برخواست ابن فضال پس بوسید سر یونس را و گفت رحمت کناد ترا الله تعالی ای ابو محمد همیشه می آوری حدیث بکار آمدنی را که غم را می زداید الله تعالی بسبب آن از ما **هشتم**

اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال للامام عشر علامات یولد مطهرا مختونا واذا وقع علی الارض وقع علی راحتیه رافعا صوته بالشهادتین ولا یجنب وتنام عینه ولا ینام قلبه ولا یتثاءب ولا یتمطی یری من خلفه کما یری من امامه ونجوه کرائحة المسك والارض موکلة بستره وابتلاعه واذا لبس درع رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم کانت علیه وفقا واذا لبسه غیره من الناس طویلهم وقصیرهم زادت علیه شبرا وهو محدث الی ان تنقضی ایامه **شرح** المطهر پاکیزه شده ومراد اینجا خفتنی است که با اطفال در شکم مادر میباشد وبه بریدن ناف می افتد

با امام نمی باشد التثاؤب بثای سه نقطه و همزه و بای یک نقطه مصدر باب تفعل و تفاعل خمیازه و که آنرا دهن دره مینامند التمطی مصدر باب تفعل آمتن الاذام داوی بازنی که انرا المکش نیز مینامند یعنی حکایت
از امام محمد باقر علیه السلام که امام را ده نشان است اول آنکه زاده میشود مانند ناف بریده و ختنه کرده
شده دوم آنکه وقتی که فرود می آید بر زمین فرود می آید بر دو کف دست خود یعنی آنها را بر زمین می گذارد
بر حالی که بر دارنده او است آواز خود را بشهادتین سوم آنکه جنب نمیشود بر حالی که بخواب میرود دو چشم
او یعنی محتلم نمیشود چهارم آنکه نمیخوابد دل او یعنی در خواب نمی بیند که از او حرامی سرزند یا بمعنی که نه در
خواب و نه در بیداری حرام از او سر نمیزند پنجم آنکه دهن دره نمیکند و کمالکش نمیکند ششم می بیند از
پشت خود چنانچه می بیند از پیش خود مراد آنست که اگر خواهد استنباط از قرآن میکند و غائب را چنان
می بیند که می بیند حاضر را هفتم آنکه بوی براز او بوی مشک است هشتم آنکه زمین موکل است بپوشانیدن
و فرو بردن براز او نهم آنکه وقتی که پوشیده زره رسول الله را شد بر او موافق نه کوتاه و نه دراز و وقتی که پوشد
غیر او از مردم خواه دراز از ایشان و خواه کوتاه از ایشان زیاد می آید زره رسول الله بر او یک شبر مراد درع
غیر ذات الفضول است چنانچه بیان شد در حدیث باب هفتادم دهم آنکه او محدث است در
شبهای قدر دانند آنها تا انقضای روزگار او چنانچه بیان شد در باب نجاهم و باب پنجاه و چهارم

باب نود و سوم اصل باب خلق ابدان الائمة وارواحهم وقلوبهم

شرح ارواح و قلوب عبارت از یک چیز است یعنی این باب بیان آفریدن خدای تعالی است
بدنهای ائمه و ارواح ایشان و دلهای ایشان را که از چه چیز آفریده و درین باب چهار حدیث است

اول اصل عن ابی عبد الله ع قال ان الله خلقنا من علیین وخلق ارواحنا من فوق ذلك وخلق
ارواح شیعتنا من علیین اجسادهم من دون ذلك فمن اجل ذلك القرابة بیننا وبینهم قلوبهم
تحن الینا **شرح** ضمیر خلقنا راجع به محمد و ائمه اثنا عشر است العلیون بکسر عین بی نقطه و تشدید لام
مکسوره و تشدید یای دو نقطه در پائین جمع علی مواضعی که جز آسمان هفتم است و ارواح مومنان
آنجا قرار میگیرد و صیغه فعیل بکسر فا و تشدید عین از صیغ مبالغه است و ازهری در صریح گفته که علیون
اسم اعلای جنت است یعنی روایت است از امام جعفر صادق ع که گفت بدرستیکه خدای تعالی آفریده
بدنهای ما را از بالاترهای مکانها و آفریده روحهای ما را از بالاتر آن باعتبار مرتبه و آفریده روحهای
شیعه ما را از بالاترهای مکان و آفرید بدنهای ایشان را از پائین آن از آنست خویشی میان ما و
میان ایشان و دلهای ایشان اشتیاق میدارد بسوی ما مخفی نماند که چون اومن بی اختیار است
در شدت شوق با امیر المومنین علیه السلام و یازده فرزندان او بعد از رسول صلی الله علیه و آله وسلم
و آن شوق مکلف به نیست و در اصل ایمان و اطاعت مختار است میتواند بود که تعلیل درینجا

حقیقی باشد و میتواند بود که مجازی و از قبیل استدلال بتابع بر متبوع باشد نظیر این آنکه گویند چون وقوع
فلان خبر معلوم بود واقع شد پس جبر بر مکلف به لازم نباید و مثل این می آید در باب اول کتاب الایمان
والکفر و تحقیق مقام آنست که الله تعالی از ازل دانسته که بمقتضای حکمت ان بسیط را که متشابه الاجزاء
در حقیقت و کیفیت باشد خلق میکند و انرا مادات سائر اجسام و ارواح مکلفان و ابدان ایشان و سائر
حیوانات میکند چنانچه گفته در سوره انبیاء وجعلنا من الماء کل شیء حی و دانسته که کدام از اجزاء همه آن
بمقتضای حکمت ماده ارواح مکلفین و ماده ابدان ایشان میشود و دانسته که باکتفا بدان وسعت در
قدرت والطافی که مصحح اصل تکلیف است کدام از ارواح باختیار خود مشرک میشوند خواه ماده ایشانرا
محل کیفیت علیین کنند و خواه محل کیفیت سجین کنند و کدام از ارواح موحد میشوند بهمان روش پس بمناسبت
ماده ارواح و ابدان موحدین را کیفیت علیین داد و در یک بقعه جمع کرد و ماده ارواح و ابدان مشرکین
را کیفیت سجین داد و در یک مکان جمع کرد لی آنکه آن و کیفیت دخل در اصل توحید و طاعت یا در اصل
شرک و معاصی داشته باشد هر چند که دخل در لواحق توحید و طاعات یا لواحق شرک و معاصی دارد

دوم اصل من ابی عبد الله علیه السلام قال سمعته یقول ان الله خلقنا من نور عظمته ثم
صور خلقنا من طینة مخزونة مکنونة من تحت العرش فاسکن ذلک النور فیه فکنا نحن خلقا و بشرا
نورانیین لم یجعل لاحد فی مثل الذی خلقنا منه نصیبا و خلق ارواح شیعتنا من طینتنا و ابدانهم
من طینة مخزونة مکنونة اسفل من ذلک الطینة و لم یجعل الله لاحد فی مثل خلقهم منه نصیب
الا للانبیاء صلوات الله علیهم و کذلک صرنا نحن وهم الناس و سائر الناس همج للنار و الی النار **شرح**
نور عظمت عبارت از کمال قدرت الله تعالی است و مراد آنست که ارواح ما افضل مخلوق شد عرش اینجا
عبارت از سطح محیط بجمیع اجسام است الا برای استثناء از احد لم یجعل الله لاحد است الهمج بفتح ها و ضم میم
و جیم جمع همج بکسر میم چیزی چند که ترک آنها کنند تا هر چه شود شده باشد یعنی روایتیست از امام جعفر
صادق علیه السلام راوی گفت شنیدم از او که میگفت بدرستی که خدای تعالی آفرید روح ما را از روشنی
بزرگی خود بعد از آن صورت داد آفریدن ما را از گلی که محفوظ است در پرده است از زیر عرش بی فاصله
باین روش صورت داد که ساکن کرد آن روشنی را در آنچه از زیر عرش است پس گشتند ما مخلوقان و
آدمیان نورانیان نگردانیده برای هیچیک در مانند آنچه آفرید ما را از آن قسمتی و آفرید جانهای شیعه ما را از گل ما که
از زیر عرش است و بدنهای شیعه ما را از گلی که محفوظ مستور است پائین تر از آن گلست و نگردانیده الله تعالی برای
هیچیک در مانند آنچه خلق کرده شیعه ما را از آن قسمتی مگر انبیای سابق توضیح این میشود در حدیث سوم این باب و لهذا
آنست که شدیم ما و شیعه ما مردم بحقیقت اشارت است بقول الله تعالی در سوره ابراهیم واجعل افئدة
من الناس و می آید در حدیث اول باب نود و پنجم و شدند باقی مردم که نشناسد ترک شدگان برای

آتش جهنم و ستوجهان آتش جهنم سوم **اصل** عن علی ابن عطیة عن علی بن رباب رفعه الی امیر المؤمنین علیه السلام قال قال امیر المؤمنین ع ان لله نهرا دون عرشه ودون النهر الذی دون عرشه نور نوره وان فی حافتی النهر روحین مخلوقین روح القدس وروح من امره وان لله عشر طینات خمسة من الجنة وخمسة من الارض ففسر الجنان وفسر الارض ثم قال ما من نبی ولا ملك من بعده جبله الا نفخ فیه من احدی الروحین وجعل النبی من احدی الطینتین قلت لابی الحسن الاول علیه السلام ما الجبل فقال الخلق غیرنا اهل البیت فان الله عزوجل خلقنا من العشر طینات ونفخ فینا من الروحین جمیعا فاطیب بها طیبا وروی غیره عن ابی الصامت قال طین الجنان جنة عدن وجنة المأوی والنعیم والفردوس والخلد وطین الارض مکة والمدینة والکوفة وبیت المقدس والحائر **شرح** نوره بصیغه ماضی معلوم باب تفعیل است وضمیر مستتر راجع بنور است وضمیر بارز راجع بنهر است الحافة بحای بی نقطه وتشدید فا پهلوی چیزی که احاطه بآن چیز کند تفسیر روح القدس گذشت در باب پنجاه وپنجم وتفسیر روح الامر گذشت در باب پنجاه وششم لام در تفسیر برای اختصاص است باعتبار شرف پس منافات ندارد با آنکه طین اهل جهنم نیز متحقق باشد وغیر این عشر طینات باشد ففسر نا فهم قال کلام علی بن رباب است ضمیر مستتر در تفسیر راجع بامیر المؤمنین است ملك بکسر لام بمعنی امام است ظرف در من بعده متعلق است بجمله وبعدیت باعتبار تدریج از ادنی باعلی است وضمیر راجع به نبوت است که در ضمن نبی مذکور است جبله بجیم وبای یک نقطه ماضی معلوم باب نصر وضرب است ضمیر مستتر در جبله راجع بالله تعالی است وضمیر بارز راجع بملك است وجمله صفت ملك است احدی الروحین عبارت از روح القدس است مراد بنبی در جعل النبی همانست که مذکور شد در ما من نبی وظاهر من بعده جبله وآنچه گذشت در حدیث دوم این باب کالا الانبیاء آنست که ضم ملك نکرد اینجا برای اشاره بآن که اوصیای انبیا نیز بوده اند احدی الطینتین عبارت از طینت جنت است اگر مراد بجعل آفریدن ارواح انبیا باشد وعبارت از طینت ارض است اگر مراد بجعل آفریدن ابدان ایشان باشد قلت لابی الحسن تا طیبا کلام علی بن رباب است الجبل بفتح جیم وسکون بای یک نقطه است اطیب بها امر باب افعال است صیغه تعجب است ضمیر بها راجع بروح اهل البیت است نصب طیبا بر مفعول مطلق است برای نوع وروی تا آخر کلام علی ابن عطیه است ضمیر غیره راجع به علی بن رباب است ابو الصامت حلوانی از اصحاب حضرت امام محمد باقر وامام جعفر صادق است **یعنی** روایت کرد علی ابن عطیه از علی بن رباب که بالا برد روایت را تا امیر المؤمنین ع راوی گفت که گفت امیر المؤمنین علیه السلام بدرستی که الله تعالی را نهریست نزدیک عرش او که سطح محیط اجسام شده باشد ونزدیک نهری که نزدیک عرش است نوریست که منور کرده آن نهر را وبدرستی که در دو لب نهر دو روحی آفریده شده است یکی روح القدس ودیگر روحی که از وضع الله تعالی است

یعنی صفت آن بالاتر از بیان است و بدرستی که الله تعالی را ده گل مبارک هست پنج از جملهٔ آنها از بهشت و پنج دیگر از زمین است پس تفصیل کرده امیر المؤمنین ع پنج بهشتها را و تفصیل کرده پنج زمین را بعد از آن امیر المؤمنین علیه السلام گفت نیست هیچ نبی و نه امامی که خلق کرده باشد الله تعالی او را مگر آنکه دمیده در او از یکی از آن دو روح که روح القدس باشد و آفرید انبیا را از یک جنس از آن دو جنس گل و میتواند بود که مراد آن باشد که از یک فرد از آن ده فرد که داخل جنس است آفرید و گفتم امام موسی کاظم علیه السلام را چیست معنی جبل که مصدر جبله است پس گفت آفریدن و از برای توضیح آن که مراد به نبی و ملک رسول این امت و اوصیای این امت نیست ضم کرد این را که آن آفریدن غیر اهل البیت است چه بدرستی که الله تعالی آفرید ما را از ده گل یعنی هر نوع کمال که مختص به یکی از گلها است در ما هست و دمید در ما از هر دو روح پس چه پاکیزه است روح نوع عظیم از پاکیزگی و روایت کرد غیر علی ابن رباب از ابی الصامت که گفت گل بهشتهای اول گل جنت عدن است دوم گل جنت الماوی است سوم گل جنت النعیم است چهارم گل جنت الفردوس است پنجم گل جنت الخلد است و گل زمین اول گل مکه است دوم گل مدینه است سوم گل کوفه است چهارم گل بیت المقدس است پنجم گل حائر امام حسین ع است

چهارم اصل

سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول ان الله خلقنا من اعلی علیین وخلق قلوب شیعتنا مما خلقنا وخلق ابدانهم من دون ذلک فقلوبهم تهوی الینا لانها خلقت من خلقنا ثم تلا هذه الآیة کلا ان کتاب الابرار لفی علیین وما ادریک ما علیون کتاب مرقوم یشهده المقربون وخلق عدونا من سجین وخلق قلوب شیعتهم مما خلقهم منه وابدانهم من دون ذلک فقلوبهم تهوی الیهم لانها خلقت مما خلقوا منه ثم تلا هذه الآیة کلا ان کتاب الفجار لفی سجین وما ادریک ما سجین کتاب مرقوم **یعنی** شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که میگفت بدرستی که الله تعالی آفرید بدنهای ما را از بالاترها و آفرید ارواح شیعه ما را از آنچه ما را آفریده و آفرید بدنهای شیعه ما را از پایین تر از آن در خوبی پس ارواح ایشان میل میکند بسوی ما چه آنها آفریده شده اند از آنچه بدن ما از آن آفریده شده بعد از آن خواند این آیه را از سوره مطففین که حاشا که جزای عمل نباشد بدرستیکه سرنوشت نیکان هر آیینه در علیین است یعنی جزء علیین است و جزو در کل میباشد چه دانستی که چیست علیون آن سرنوشتی است رقم کشیده شده در وقت آفریدن ارواح و ابدان نیکان حاضر میشوند آن سرنوشت را مقربان و آفرید ائمه ضلالت را که دشمن ما اند از زندان سیاه چال که جهنم باشد و آفرید ارواح دوستان ایشان را از آنچه آفرید ایشان را از آن و آفرید بدنهای دوستان ایشان را از پایین از آن در بدی پس دلهای دوستان ایشان میل میکند بسوی ایشان چه آنها آفریده شده اند ایشان از آن بعد از آن خواند این آیه را از سوره المطففین که حاشا که جزای عمل نباشد بدرستیکه سرنوشت فاسقان در زندان سیاه چال است و از چه دانستی که چیست زندان سیاه چال آن سرنوشتی است

تم کشیده شده در وقت آفریدن ارواح و ابدان فاسقان

باب نود و چهارم باب التسلیم وفضل المسلمین

شرح این باب بیان آنست که تسلیم مامور به است در قول الله تعالی در سوره احزاب و ما زادهم الا ایمانا وتسلیما و در آن سوره وسلموا تسلیما و در سوره نسا ویسلموا تسلیما کدام است و بیان فضیلت اهل تسلیم درین باب هشت حدیث است **اول اصل** قلت لابی جعفر علیه السلام انی ترکت موالیك مختلفین تبرأ بعضهم من بعض قال فقال وما انت وذاك انما كلف الناس ثلاثة معرفة الائمة والتسلیم لهم فیما ورد علیهم والرد الیهم فیما اختلفوا فیه **شرح** تبرأ بصیغه مضارع معلوم باب علم است یعنی گفتم امام محمد باقر را بدرستی که واگذاشتم شیعه خالص ترا در حالی که مختلف بودند باهم در علما یا در فتوا ها اجتناب میکرد بعض ایشان از بعض دیگر راوی گفت پس گفت و چه کار است ترا با آن اختلاف و برائت با بعضی که بین در میان ایشان اختلاف انداختم برای تقیه یا بمعنی که چه ترا با ایشان نسبتی دگوش بسخنان ایشان کم کن جز این نیست که مکلف شدند مردم به سه چیز اول شناخت امامانی که مفترض الطاعت اند دوم قبول کردن و گردن نهادن برای امامان در آنچه وارد شود بآن مردم از جانب ائمه سوم برگردانیدن یعنی واگذاشتن علم بسوی ائمه آنچه اختلاف کردند و کس ایشان وران اشاره است بآنکه ایشان عمل به تسلیم کردند یا بآنکه ایشان جمع سلوک طریق مخالفان میکنند وخود را از شیعه ما میشمرند **دوم اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام لو ان قوما عبدوا الله وحده لا شریك له واقاموا الصلوة واتوا الزكوة وحجوا البیت وصاموا شهر رمضان ثم قالوا لشیء صنعه الله او صنعه رسول الله الا صنع خلاف الذی صنع او وجدوا ذلك فی قلوبهم لكانوا بذلك مشركین ثم تلا هذه الآیة فلا وربك لا یؤمنون حتی یحكموك فیما شجر بینهم ثم لا یجدوا فی انفسهم حرجا مما قضیت ویسلموا تسلیما ثم قال ابو عبد الله علیه السلام علیكم بالتسلیم **شرح** گفت امام جعفر صادق ع اگر آنکه جمعی عبادت کنند الله تعالی را تنهائی شریک نباشد او را در عبادت ایشان و بپای دارند نماز را و دهند زکوة را و حج خانه کنند و روزه دارند ماه رمضان را بعد از ان گویند چیزی را که تدبیر کرده باشد الله تعالی یا تدبیر کرده باشد رسول او یعنی در سنت رسول صریح باشد اگرچه در قرآن صریح نشده باشد چه تدبیر رسول به تبلیغ رسالت است نه از پیش خود چرا که تدبیر نکرد بروشی دیگر که خلاف آنست که تدبیر کرده یعنی تدبیر خوب نیست و موافق مصلحت و نظام ملک نیست یا بهم رسانند آن را در دل خود بی آنکه بزبان آرند هر چند که بعنوان احتمال باشد هر آئینه میشوند بآن مشرک بسبب عدم تصدیق بربوبیت رب العالمین یا به پیروی ظن بعد از ان خواند این آیه را از سوره نسا که پس نه بخدا قسم بصاحب کل اختیار تو که مومن نمیشوند جمعی که دعوی ایمان میکنند مگر آنکه حاکم کنند ترا در آنچه سر بهم آورده میان ایشان بعد از ان نیابند در خاطر های خود شکی را از آنچه حکم کنی و قبول کنند قبول کردن عظیم بیان این آیه بوجهی دیگر که منافی این نیست می آید در حدیث هفتم این باب بعد از ان گفت امام بر شما باد که قبول کنید

حکم او رسول واوصیای رسول را سوم اصل عن ابی عبد الله قال قلت له ان عندنا رجلا یقال
له کلیب فلا یجیئ عنکم شیئ الا قال انا اسلم فسمیناه کلیب تسلیم قال فترحم علیه ثم قال اتدرون
ما التسلیم فسکتنا فقال هو والله الاخبات قول الله عزوجل الذین آمنوا وعملوا الصالحات واخبتوا
الی ربهم **شرح** کلیب بضم کاف وفتح لام است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام
راوی گفت گفتیم اورا بدرستی که نزد ما مردیست که نام او کلیب است پس نمی آید از جانب شما حکمی مگر آنکه گفت
من تسلیم میکنم بی تخصیص وتاویل وموشگافیهای خود پس نامیدیم اورا این سبب کلیب تسلیم راوی گفت
پس رحمت فرستاد بر کلیب بعد از آن گفت که آیا میدانید که چیست بازگشت قبول قول ما پس ساکت شدیم
وجواب ندادیم پس گفت بخدا قسم که اخباتست قول الله تعالی است در سوره هود که جمعی که مومن شدند
وبجا آوردند اعمال صالحه را وفروتنی کردند بسوی صاحب کل اختیار خود مراد آنست که فروتنی قبول قول
خدای تعالی است یعنی ما از پیش خود چیزی از احکام شرع را نمیگوییم همه از جانب الله تعالی است وبس
چهارم اصل عن ابی جعفر فی قول الله عزوجل ومن یقترف حسنة نزد له فیها حسنا قال
الاقتراف التسلیم لنا والتصدیق علینا وان لا یکذب علینا یعنی روایت است از امام محمد باقر در
قول خدای عزوجل در سوره شوری که هر که کسب کند خصلت نیکوئی را زیاد میکنیم برای او در آن خصلت
خوبی را گفت کسب حسنه اینجا قبول کردن وگردن نهادن برای احکام ماست وراست گفتن بر ما در وقت
نقل حدیث ماست واینست که دروغ نگوید بر ما اصلا ذکر این برای آنست که کسی که راست گوید بعضی ودروغ
گوید بعضی دیگر بدتر است **پنجم اصل** قال ابو جعفر علیه السلام قد افلح المؤمنون اتدری من هم قلت
انت اعلم قال قد افلح المؤمنون المسلّمون ان المسلّمین هم النجباء والمؤمن غریب فطوبی للغرباء
یعنی گفت امام محمد باقر علیه السلام بتحقیق بمطلب رسیدند مومنان یعنی اهل تسلیم آنچه از امام با ایشان رسید
یعنی دیگران مومن نیستند اشارتست بآیه سوره نسا فلا وربک چنانچه گذشت در حدیث دوم ومی آید
حدیث هفتم این باب بدرستی که اهل تسلیم ایشانند وبس اصیلان در ایمان که در حدیث واقع شده که ما من قوم الا
وفیه نجیب پس بنابرین مومن در دنیا از وطن دور افتاده است یعنی عدد مومنان حقیقی بغایت کم است در دنیا پس
مومن در میان بیگانگان زندگانی میکند پس خوشتر باد غریبان را بیان طوبی می آید در کتاب الایمان والکفر
در حدیث سی ام باب نود ونهم که باب المومن وعلاماته وصفاته است **ششم اصل** عن ابی عبد الله
علیه السلام قال سمعته یقول من سره ان یستکمل الایمان کله فلیقل القول منی فی جمیع الاشیاء قول
آل محمد فیما اسروا وما اعلنوا وفیما بلغنی عنهم وفیما لم یبلغنی یعنی روایت است از امام جعفر صادق
علیه السلام راوی گفت شنیدم از او که میگفت هر که خوشحال کرد اورا که تمام بهم رساند ایمان را همه اجزا آنرا پس
باید که گوید قول من در جمیع چیزها تصدیق قول ائمه آل محمد است در آنچه پنهان کردند ودر آنچه آشکار کردند

در آنچه رسید بسبب از آنکه ایشان مراد تصدیق بآنست که جمیع اعتقادات ایشان و جمیع کلمات ایشان و احکام شرع حق است **هفتم اصل** عن ابی جعفر قال قال لقد خاطب الله امیر المؤمنین فی کتابه قال قلت فی ای موضع قال فی قوله ولو انهم اذ ظلموا انفسهم جاؤک فاستغفروا الله واستغفر لهم الرسول لوجدوا الله توابا رحیما فلا وربک لا یؤمنون حتی یحکموک فیما شجر بینهم فیما تعاقدوا علیه لئن امات الله محمدا الا یردوا هذا الامر فی بنی هاشم ثم لا یجدوا فی انفسهم حرجا مما قضیت علیهم من القتل والعفو ویسلموا تسلیما **شرح** ظاهر آنست که اینحدیث بیان مستعمل فیه لفظ قرآن است و آنچه گذشت در حدیث دوم بیان لازم است و قرینه بر آنکه مخاطب اینجا رسول نیست آنست که اگر مخاطب رسول میبود بجای واستغفر لهم الرسول واستغفرت لهم میبایست چه پیش از آن و بعد از آن بعنوان خطابست و التفات از خطاب بغیبت و عود بخطاب متعارف نیست **یعنی** روایت است از امام محمد باقر علیه السلام که گفت هر آئینه بتحقیق خطاب کرد خدای تعالی امیر المؤمنین علیه السلام را در کتاب خود راوی گفت گفتم در کدام جا گفت در قول او در سوره نساء اگر این که ایشان وقتی که ظلم بر نفس خود کردند می آمدند نزد تو بعد رخواهی پس از آن طلب آمرزش میکردند از خدای تعالی و طلب آمرزش میکرد برای ایشان رسول هر آئینه می یافتند الله تعالی را بغایت قبول کننده توبه بغایت صاحب رحمت پس نه بامعنی که چون نیامدند دعوی ایمان ایشان دروغست قسم بصاحب کل اختیار تو که مؤمن نمیشوند بعد از ین نیز مگر آنکه حاکم کنند ترا در آنچه بهم آورده میان ایشان امام گفت مراد از فیما شجر بینهم آنست که در آنچه عهد با هم بستند بر آنکه هر آئینه اگر بمیراند الله تعالی محمد را بمرگ خود یا بکشته شدن برنگردانند این امارت را به بنی هاشم و می آید در کتاب الروضه پیش از حدیث قوم صالح ابوبکر و عمر و ابو عبیده و سالم و عبد الرحمن بن عوف و مغیره بن شعبه در کعبه جمع شدند و قرار دادند این مضمون را بعد از آن نیابند در خاطر های خود تنگی را از آنچه حکم کنی بر ایشان که حکم بکشتن باشد بسبب آن عهد با وجود توبه یا گذشتن از گناه باشد و قبول کنند حکم ترا قبول عظیم **هشتم اصل** سئلت ابا عبد الله علیه السلام عن قول الله عز وجل الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه الی آخر الآیة قال هم المسلمون لآل محمد الذین اذا سمعوا الحدیث لم یزیدوا فیه ولم ینقصوا منه جاؤا به کما سمعوه **یعنی** پرسیدم از امام جعفر صادق علیه السلام از قول خدای عز وجل در سوره زمر مژده بده بندگان مرا جمعی که میشنوند این قرآن را پس پیروی میکنند بهتر آن قرآن را که محکمات باشد تا آخر آیه که اولئک الذین هدیهم الله واولئک هم اولوا الالباب ایشان جمعی اند که راه نموده ایشان را خدای تعالی بحق و ایشانند و بس صاحبان خردمندیها که مذکور شده در ما قبل این آیه که فرق میکنند میان امانی که رسیده اند احکام الهی را وامانی که نرسیده اند امام گفت که ایشان اهل تسلیم اند برای ائمه آل محمد صلی الله علیه وآله وسلم بمحکمات قرآن که در آنها نهی از اختلاف و پیروی ظن هست

نشان ایشان آنست که وقتیکه شنیدند حدیث آل محمد را بتصرف خود زیاده نمی کنند در آن چیزی را وقیاس بر آن کنند و کمی نمیکنند از آن چیزی را بتخصیص می آورند چنانچه شنیده اند یعنی عمل بظاهر حدیث میکنند هر چند که ظن ایشان برخلاف آن باشد

باب نود و پنجم اصل باب ان الواجب علی الناس بعد ما یقضون مناسکهم ان یاتوا الامام فیسئلونه عن معالم دینهم ویعلمونه ولایتهم ومودتهم له

شرح ما مصدریه است فیسئلونه عطف بر یاتوا است پس ان مقدر است در فعل مضارعی که بتقدیر ان باشد اعمال آن جائز است مثل تسمع المعیدی خیر من ان تراه چنانچه در بعض لغات در صریح آن نیز اهمال واقع شده و همچنین است ومعالم المعالم جمع معلم بفتح وکسر میم وفتح لام آنچه بآن معلوم شود چیزی یعنی این باب بیان آنست که واجب است بر مردم که بعد از بجا آوردن افعال حج خود آیند نزد امام و بپرسند او را از معیارهای صحت عبادت ایشان الله تعالی را یعنی سوال از اینها باعلم صحیح بندگی الله تعالی است و اعلام کنند امام را رعیتی خود و محبت خود برای او تا حج ایشان محض صورت بیمعنی نباشد درین باب سه حدیث است **اول اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال نظر الی الناس یطوفون حول الکعبة فقال هکذا کانوا یطوفون فی الجاهلیة انما امروا ان یطوفوا بها ثم ینفروا الینا فیعلمونا ولایتهم ومودتهم ویعرضوا علینا نصرتهم ثم قرأ هذه الآیة فاجعل افئدة من الناس تهوی الیهم

شرح ثم ینفروا اشارت است بآیه سوره توبه که فلولا نفر تا آخر باشد و بیان شد در حدیث سوم باب هشتاد و هشتم نوادر غیر انسان مستعمل نمیشود پس تقیید آن بمن الناس اشعار بآنست که غیر ایشان نشناسند بشناخت حقیقی **یعنی** روایت است از امام محمد باقر علیه السلام نظر کرد بسوی مردم که طواف میکردند در دور کعبه پس گفت چنین صورت بیمعنی طواف میکردند مردم در زمان شرک نیز جز این نیست که امر شده اند مردم در قرآن باین که طواف کنند بکعبه بعد از آن حرکت کنند بسوی ما پس اعلام کنند ما را رعیتی خود و محبت خود و عرض کنند بر ما مدد خود را باینمعنی که گویند هر خدمتی که دارید لفرمائید که اطاعت میکنیم بعد از آن خواند این آیه را از سوره ابراهیم پس بساز دلهای چند را که از ناس باشند نه از نسناس باین روش که میل کنند بسوی ائمه از اولاد اسمعیل که در بیت الله ساکن شده اند برای درست کردن نماز **دوم اصل** سمعت اباجعفر علیه السلام ورأی الناس بمکة وما یعملونه قال فقال فعال کفعال الجاهلیة اما والله ما امروا بهذا وما امروا الا ان یقضوا تفثهم ولیوفوا نذورهم فیمروا بنا فیخبرونا بولایتهم ویعرضوا علینا نصرتهم **شرح** ان یقضوا بتقدیر لان یقضوا است بآیه سوره حج ثم لیقضوا تفثهم ولیوفوا نذورهم ولیطوفوا بالبیت العتیق التفث حرکتی و مناسک حج و هر دو اینجا مناسب است و بنا بر اول قضای تفث عبارت اند و یکردن حج یعنی عمل باحکام الهی است و بنا بر دوم عبارت از اتیان مناسک حج است

و تفسیر و ابرا سے بیان است و اشاره است بآنکه در آیهٔ سورهٔ حج تزویج عبارت است از آنچه مذکور است
از آیه سورهٔ اعراف آلست بربکم قالوا بلی و آیهٔ سورهٔ اعراف الم یؤخذ علیهم میثاق الکتاب ان لا یقولوا
علی الله الا الحق و امثال این چنانچه می آید در حدیث پنجم باب صد و هفتم یعنی شنیدم از امام محمد باقر بحالی
که دید مردم را در مکه و آنچه را که میکردند از طواف و سعی و غیر آن گفت پس امام گفت این افعال افعالیست مانند
افعال زمان شرک باینمعنی که محض صورت بی معنیست آگاه باش بخدا قسم که مامور نشده اند به حج مگر برای آنکه
رد کنند جهال خود را بجا آورند مناسک خود را برای آنکه وفا کنند بعهدهای که برگردن ایشانست از
جانب الله تعالی باین روش که گذر کنند بما پس خبر دهند ما را برعیتی خود و عرض کنند بر ما مدد خود را سوم
اصل عن سدیر قال سمعت ابا جعفر علیه السلام وهو داخل و انا خارج و اخذ بیدی
ثم استقبل البیت فقال یا سدیر انما امر الناس ان یأتوا هذه الاحجار فیطوفوا بها ثم یأتونا فیعلمونا
ولایتهم لنا وهو قول الله تعالی وانی لغفار لمن تاب وآمن وعمل صالحا ثم اهتدی ثم اومی بیده الی صدره
الی ولایتنا **یعنی** روایتست از سدیر گفت شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام بحالی که او داخل مسجد
میشد و من بیرون میرفتم و گرفت دست مرا بعد از آن رو بکعبه کرد پس گفت ای سدیر جز این نیست که مامور شده
مردم بآنکه آیند نزد این سنگها که کعبه از آن ساخته شده پس طواف کنند بآنها بعد از آن آیند نزد ما پس اعلام
کنند ما را برعیتی خود و این مضمون قول الله تعالی است در سورهٔ طه که بدرستیکه من هر آیینه بغایت بخشاینده ام
کسی را که از شرک توبه کرد و مومن بربوبیت رب العالمین شد و بجا آورد عمل صالح را که حج باشد
مثلا بعد از آن راه یافت بعد از آن امام اشاره کرد بدست خود بسوی سینهٔ خود و گفت مراد آنست
که راه یافت بسوی رعیتی ما بیان این آیه شد در حدیث ششم باب پنجم **اصل** ثم قال یا سدیر فاریك
الصادین عن دین الله ثم نظر الی ابی حنیفة و سفیان الثوری فی ذلك الزمان وهم حلق فی
المسجد فقال هؤلاء الصادون عن دین الله بلا هدی من الله ولا کتاب مبین ان هؤلاء الاخابث
لو جلسوا فی بیوتهم فجال الناس فلم یجدوا احدا یخبرهم عن الله تبارك وتعالی وعن رسول الله حتی یاتونا
فنخبرهم عن الله تبارك وتعالی وعن رسوله صلی الله علیه وآله در سورهٔ حج چنین است ومن الناس من یجادل فی
الله بغیر علم ولا هدی ولا کتاب منیر ثانی عطفه لیضل عن سبیل الله و نزدیک باین در سورهٔ لقمان است و
در سورهٔ قصص چنین است ومن اضل ممن اتبع هواه بغیر هدی من الله و گذشت در حدیث اول باب
هشتاد و پنجم الاخابث جمع اخبث که افعل التفضیل خبیث است یعنی ناپاک و مراد اینجا شیاطین است
جزای لو محذوف است و ذکر فا در جزای او نادر است مثل قول شاعر لو کان قتل یا سلام فراحة
و ظاهر آنست که از تصرف کاتبان باشد و بجای فجال لجال بلام باید و میتواند بود که لو شرطیه نباشد بلکه تمنی
بعد از آن گفت ای سدیر آیا پس بنمایم ترا جمعی که مانعان مردم اند از حقیقت اسلام بعد از آن نظر کرد

بسوی ابو حنیفه که از فقهای مخالفانست و سفیان ثوری که مقتدای صوفیانست در ان زمان یعنی در ان دو از رؤسای ضلالت دیگران برابر چشم او بودند همان دو کس برابر بودند بر حالی که ایشان یعنی آن دو کس و امثال ایشان حلقه های بودند در مسجد یعنی هر کدام با شاگردان یا مریدان حلقه داشتند پس امام علیه السلام گفت اینان منع کنندگان مردم از حقیقت اسلام اند براستی که از جانب الله تعالی شده و نه کتابی که صریح محکم قرآن است و اشاره به آنست که محکمات قرآن موافق طریقهٔ ایشان نیست بلکه ابطال صریح میکند طریقهٔ ایشان را که اختلاف و پیروی ظن است بدرستی که این شیاطین اگر می نشستند در خانه های خود یعنی ترک فتوای ضلالت میکردند هر آینه دور میزدند مردم برای طلب عالم دین اسلام پس نمی یافتند هیچ یک از اهل ضلالت را که خبر دهد ایشان را از جانب خدا و رسول بکذب و افترا تا آنکه می آمدند نزد ما پس خبر میدادیم ایشان را از جانب خدا و رسول از روی راستی

باب نود و ششم اصل باب ان الائمة علیهم السلام تدخل الملائكة بیوتهم وتطأ بسطهم وتأتیهم بالاخبار علیهم السلام

شرح این باب بیان آنست که ائمه علیهم السلام داخل میشوند ملائکه در خانهای ایشان و پا می گذارند بر فرشهای ایشان و می آورند ایشان را خبرهای مخفی نماند اگر ملائکه بواسطه خبری دهند که معلوم نباشد لازم می آید که هر امامی نبی باشد پس مراد آنست که اعلام ایشان میکنند بواسطه تحدیث که بیان شد در باب بیست و در باب پنجاه و چهارم و درین باب چهار حدیث است **اول اصل** عن مسمع كردين البصري قال كنت لا ازيد على اكلة بالليل والنهار فربما استاذنت على ابي عبد الله واجد المائدة قد رفعت لعلي لا اراها بين يديه فاذا دخلت دعا بها فاصبت معه من الطعام ولا اتاذى بذلك واذا عقبت بالطعام عند غيره لم اقدر على ان اقر ولم انم من النفخة فشكوت ذلك اليه واخبرته باني اذا اكلت عنده لم اتاذ به فقال يا ابا سيار انك تاكل طعام قوم الصالحين فصافحهم الملائكة على فرشهم قال قلت فيظهرون لكم قال فمسح يده على بعض صبيانه فقال هم الطف بصبياننا منا بهم **یعنی** روایتست از مسمع که لقب او کردین و کنیت او ابو سیار است گفت نمیخوردم زیاد از یکبار در شبانه روزی پس گاه بود که رخصت دخول بر امام جعفر صادق میطلبیدم بر حالی که معلوم من میشد که سفره برداشته شده تا شاید نبینم سفره را پیش او و باعث آن شود که طعامی برای من طلبد پس وقتی که داخل میشدم میطلبید سفره را پس تناول میکردم با وی طعامی که خورده بودم تناول کنم متضرر نشوم پس وقتی که داخل میشدم با وجود اکل مقرری خودم آن طعام و آزار نمیکشیدم بان و اگر بعد از طعام مقرری خود طعام میخوردم نزد غیر او توانائی نداشتم تر از کثرت آزار که قرار گیرم و نمیخوابیدم در شب از نفخ معده پس شکایت آن کوفت خود بسوی او بردم و خبر دادم او را باین که من وقتی که خوردم نزد او آزار نمیکشیدم از ان پس گفت ای ابو سیار بدرستی که تو میخوری طعام جمعی را که صالحانند مصافحه میکنند ایشان را ملائکه بر فرشهای ایشان یعنی ایشان بطلب ملاقات

ملائکه بر ایشان میروند بعنوان استقبال و مانند آن بلکه از کمال شوق ملائکه بخدمت ایشان متکئة جمع متکا گفتم و حاضر میشوند برای شما یعنی معلوم شما میشود آمدن ایشان جمع گفت پس امام امید دست خود را بر بعضی بالشهای خود پس گفت لا کلمه بار بتر اند باطفال ما انا یا ابا اطفال یعنی خدمت اطفال ما میکنند برای تعظیم شما و آنست که معلوم امیشود آواز ایشان و مانند ایشان مخفی نماند که ازحمل تکیه گاه بر ظهور حیات منافیه نیست منافات دارد با احادیث باب دوم **دوم اصل** عن الحسین بن ابی العلاء عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال یا حسین وضرب بیده الی مساور فی البیت مساورهم طال ما اتکت علیها الملائکة وربما التقطنا من زغبها **شرح** المساور بفتح میم وسین بی نقطه والف و واو مکسوره و رای بی نقطه جمع مِسْوَر بکسر میم وسکون سین وفتح واو متکای که از پوست است اتکت بصیغه ماضی معلوم معتل الفای واوی مهموز اللام باب افتعالست واو منقلب بیا شده و مدغم شده و همزه لام الفعل منقلب بالف شده و بالملال افتاده ازغب بفتح زای با نقطه وفتح غین با نقطه وبای یک نقطه ریزهای که از پر جدا میشود یعنی روایت است از حسین بن ابی العلا از امام جعفر صادق علیه السلام حسین گفت که امام گفت ای حسین و درین اثنا زد دست خود را بالشی چند از پوست که در آن خانه بود آنها بالشهائیست که دیر است که تکیه کرده اند بر آنها ملائکه گاه شده است که برچیده ایم از ریزه پر ایشان **سوم اصل** عن ابی حمزة الثمالی قال دخلت علی علی بن الحسین علیه السلام فاحتبست فی الدار ساعة ثم دخلت البیت وهو یلتقط شیئا وادخل یده من وراء الستر فناوله من کان فی البیت فقلت جعلت فداک هذا الذی اراک تلتقطه ای شیء هو فقال فضلة من زغب الملائکة نجمعه اذا خلونا نجعله سیحا لاولادنا فقلت جعلت فداک فانهم لیأتونکم فقال یا ابا حمزة انهم لیزاحمونا علی تکأتنا **شرح** السیح بفتح سین بی نقطه وسکون بای یک نقطه وحای بی نقطه فراغت وسکون وخوب و هم اینجا مناسب است التکاة بضم تای دو نقطه در بالا که اصل آن واو است وفتح کاف وفتح همزه وتای تانیث بالشی که تکیه گاه است یعنی روایتست از ابو حمزه ثمالی که گفت داخل شدم بر امام زین العابدین علیه السلام پس ممنوع شدم بر سرای او از دخول خانه یک ساعت بعد از آن داخل شدم خانه را و او برمیچید چیزی را و داخل کرد دست خود را در پس پرده پس داد آنچه را که برچیده بود بکسی که در خانه بود پس گفتم قربانت شوم این چیزها که می بینم ترا که برمیچینی آنرا چه چیز است آن پس گفت زیاد مانده ایست از ریزه پر ملائکه یعنی بعضی را برچیده بودم و بعضی دیگر مانده بود که در حضور تو برچیدم وجمع میکنیم آن ریزه پر را وقتی که در خلوت میشویم یعنی وقتیکه ملائکه میروند میگردانیم آنرا باعث فراغت برای اطفال خود یعنی تعویذ ایشان میکنیم تا دفع بلاها از ایشان شود به برکت آن پس گفتم بعنوان استفهام قربانت شوم و بدرستیکه ملائکه هر آینه می آیند نزد شما پس گفت ای ابو حمزه بدرستیکه ایشان نزدیک ما می آیند بر بالشهای ما یعنی

که ما از تکیه گاه خود حرکت نمیکنیم و ایشان بخدمت ما می آیند **چهارم اصل** عن ابی الحسن علیه السلام
قال سمعته یقول ما من ملك یهبطه الله فی امر ما یهبطه الا بدأ بالامام فعرض ذلك علیه وان مختلف
الملائکة من عند الله تبارك وتعالی الی صاحب هذا الامر یعنی روایت است از امام موسی کاظم علیه السلام
راوی گفت شنیدم از او که میگفت نیست هیچ فرشته که فرو میفرستد او را الله تعالی در کاری عظیم که میفرستد او را
برای آن کار مگر آن ملک ابتدا بامام زمان میکند پس عرض میکند آن کار را برا بعنوان تحدیث و بدرستیکه آمد و رفت
ملائکه از جانب الله تبارک وتعالی بسوی صاحب این امر است

باب نود و هفتم اصل باب ان الجن یاتیهم فیسئلونهم عن معالم دینهم ویتوجهون فی امورهم علیهم السلام

شرح این باب بیان آنست که جنیان مومن می آیند نزد ائمه هدی پس سوال میکنند ائمه را از معیارهای
صحت عبادت آن جنیان الله را و میروند در کارهای ائمه علیهم السلام مخفی نماند که جنیان نیز داخل امت
رسول اند پس هر که دعوی اجماع مجتهدان کند و از آن سند سازد با کل عیب است باید که رای جنیان نیز
معلوم او شود تا استناد بروایت لا تجتمع امتی علی الضلالة معقول باشد و ایضا می تواند بود که امام این
زمان از مؤمنان جن پنهان نباشد پس قول مخالفان که امام غایب از ما بیفایده است با کل عیب و اضح
البطلان است درین باب هفت حدیث است **اول اصل** عن سعد الاسکاف قال اتیت
اباجعفر فی بعض ما اتیته فجعل یقول لا تعجل حتی حمیت الشمس علی وجعلت اتتبع الافیاء فما
ان خرج علی قوم کانهم الجراد الصفر علیهم البتوت قد انتهکتهم العبادة قال فوالله لا نسانی ماکنت فیه
من حسن هیئة القوم فلما دخلت علیه قال لی اراني قد شققت علیك قلت اجل والله لقد انسانی ما
کنت فیه قوم مروا بی لم ار قوما احسن هیئة منهم فی زی رجل واحد کان الوانهم الجراد الصفر قد انتهکتهم
العبادة فقال یا سعد رأیتهم قلت نعم قال اولئك اخوانك من الجن قال فقلت یأتونك قال نعم یأتونا یسئلونا
عن معالم دینهم وحلالهم وحرامهم **شرح** الجراد بفتح جیم وتخفیف رای بی نقطه والف ودال بی نقطه الصفر
بضم صاد بی نقطه و سکون فا جمع اصفر زرد البتوت بضم بای یک نقطه وتای دو نقطه در بالا و سکون واو وتا ر
دو نقطه در بالا جمع بت بفتح با و تشدید تا چون قازهای کوتاه که در میان مردم تا بعض متعارف است شققت بشین با نقطه
و دو قاف بصیغه ماضی معلوم متکلم وحده از باب نصر است اجل بفتح همزه و فتح جیم و سکون لام حرف تصدیق
است یعنی روایتست از سعد کفشگر گفت آمدم نزد امام محمد باقر در بعض از آمدن من نزد او پس شروع کرد میگفت
سرعت در دخول مکن صبر کن تا آنکه گرم شد آفتاب بر من و شروع کردم میطلبیدم سایه های دیوارها که دفع
ضرر آفتاب شود پس ناگاه بیرون آمدند بر من از خانه امام جمعی که شبیه بودند بملخ زرد بلاغری و زردی رنگ
ایشان بود چون قازهای کوتاه بتحقیق ضعیف کرده بود ایشان را عبادت الله تعالی سعد گفت پس بخدا قسم

که فراموش ساخت بیرون آمدن ایشان مرا از مشقتی که در آن بودم از گرمای آفتاب بسبب خوبی هیئت آن
جماعت پس چون داخل شدم بر امام گفت مرا می پایم خود را که مشقت انداختم بر تو بسبب نهی از دخول گفتم
آری بخدا قسم که هر آینه بتحقیق فراموش ساختند مرا آن مشقت که بودم در آن جمعی که گذشتند بمن ندیدم
بودم هیچ جمعی را نیکوتر باعتبار هیأت از ایشان جمیع ایشان در صورت یک مرد بودند گویا رنگهای ایشان
برنگ تلخ زرد بود بتحقیق ضعیف کرده بود ایشان را عبادت پس گفت ای سعد دیدی ایشان را گفتم آری
گفت ایشان برادران مومن تو اند از جنیان سعد گفت پس گفتم جنیان می آیند نزد تو گفت آری می آیند
نزد ما که بپرسند ما را از علامتهای صحت عبادت ایشان و حلال ایشان و حرام ایشان **دوم**
اصل عن ابی عبد الله ع قال کنا ببابه فخرج علینا قوم اشباه الزط علیهم ازر و اکسیة فسألنا اباعبدالله
عنهم فقال هؤلاء اخوانکم من الجن **شرح** الزط بضم زای با نقطه و تشدید طا جمعی از هندستانیان اند معرب
جت بفتح جیم و تشدید تای دو نقطه در بالا الازر بضم همزه و ضم زای با نقطه و رای بی نقطه جمع ازار لنگیها **یعنی**
روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت بودیم در در خانه او پس بیرون آمدند بر ما جمعی که مشابه
جت بودند بر ایشان لنگیها و ردا ها بود پس پرسیدیم امام را از ایشان که کیانند پس گفت ایشان برادران
مومن شما اند از جنیان **سوم** **اصل** عن سعد الاسکاف قال اتیت اباجعفر ع ارید الاذن علیه
فاذا رحائل ابل علی الباب مصفوفة و اذا الاصوات قد ارتفعت ثم خرج قوم معتمین بالعمائم
یشبهون الزط قال فدخلت علی ابی جعفر علیه السلام فقلت جعلت فداك ابطأ اذنك علی الیوم و رأیت
قوما خرجوا علی معتمین بالعمائم فانکرتهم فقال و تدری من اولئك یا سعد قلت لا قال فقال اولئك
اخوانکم من الجن یأتونا فیسألونا عن حلالهم و حرامهم و معالم دینهم **شرح** الرحال بکسر
رای بی نقطه و حای بی نقطه و الف و لام و الرحائل بفتح را و حا و همزه و لام جمع راحله شتران ی
که برای سواری باشند **یعنی** روایت است از سعد خفاف گفت آمدم نزد امام محمد باقر علیه السلام میخواستم
رخصت دخول بر او پس ناگاه راحله های شتران بر در خانه بودند راست داشته شده و ناگاه آوازها
بلند شد پس جمعی در وقت وداع بیرون رفتن از مجلس بزرگی زبان بدعا و ثنا میگشایند و بعد از آن
بیرون آمدند جمعی بسته بر سر خود بعمامها شباهت داشتند بجت را سعد گفت پس داخل شدم بر امام محمد باقر
پس گفتم قربانت شوم دیر شد رخصت تو بر من امروز دیدم جمعی را که بیرون آمدند از خانه بر من بسته گان بر سر
خود بعمامه ها پس غریب بنظر در آوردم ایشان را پس امام گفت آیا میدانی که کیانند ایشان ای سعد یعنی
از کدام طائفه اند سعد گفت گفتم نه سعد گفت امام گفت ایشان برادران شما اند از جنیان می آیند
نزد ما پس میپرسند ما را از حلال ایشان و حرام ایشان و معیارهای صحت عبادت ایشان **چهارم**
اصل عن سدیر الصیرفی قال اوصانی ابوجعفر بحوائج له بالمدینة فخرجت فبینا انا بین فج الروحاء علی راحلتی

فاذا انسان یلوی بثوبه قال فملت الیه وظننت انه عطشان فناولته الاداوة فقال لی لاحاجة بها وناولنی
کتابا طینه رطب قال فنظرت الی الخاتم فاذا خاتم ابی جعفر فقلت متی عهدک بصاحب هذا الکتاب قال
الساعة واذا فی الکتاب اشیاء یامرنی بها ثم التفت فاذا لیس عندی احد قال ثم قدم ابو جعفر علیه السلام
فلقیته فقلت جعلت فداک رجل اتانی بکتابک وطینه رطب فقال یاسدیر ان لنا خدما من الجن
فاذا اردنا السرعة بعثناهم وفی روایة اخری قال ان لنا اتباعا من الجن کما ان لنا اتباعا من الانس فاذا
اردنا امرا بعثناهم **شرح** الفج بفتح فا وتشدید جیم راه وسیع میان دو کوه الروحا بفتح رای بی نقطه و
سکون واو وحای بی نقطه والف ممدوده دره ایست گشاده در یا صفا میان مدینه ومکه در آن ده دوازده
مرحله است ودوری آن از مدینه چهل ودو میل یا چهل میل یا سی وشش میل یا سی میل بنابر اختلاف اقوال و هر
میل یک فرسخ است با دهشو به برای تعدیه است الطین بکسر طای بی نقطه وسکون یای دو نقطه در پایین
ونون گل ومراد گلیست چسبیده مانند لک که بان مهر میکنند سر مکتوب را ومناسب اینست آنچه می آید در
حدیث هشتم ونهم باب بست ونهم کتاب العشرة یعنی روایت است از سدیر صراف گفت سفارش
کرد مرا در مکه امام محمد باقر علیه السلام بحاجتی چند که او را بود در مدینه پس بیرون آمدم از مکه پس میان آنکه من در میان
دره روحا بودم بر شتر سواری خود ناگاه آدمی میپیچاند پارچه را که با او بود چنانچه در وقت طلب کسی از او
دور میکنند پس رو بطرف او کردم که او تشنه است پس دادم او را مطهره که شاید آب خورد پس گفت
مرا حاجتی نیست بان و داد مرا کتابتی که گل آن تر بود سدیر گفت چون نظر کردم بمهر آن گل ناگاه مهر
امام محمد باقر علیه السلام بود پس گفتم کی جدا شدی از صاحب این کتاب گفت این ساعت وناگاه
در کتابت چیزی چند نوشته بود که امر میکرد مرا بآنها که در مدینه بجا آورم بعد از خواندن کتابت نگاه کردم
پس ناگاه نبود نزد من هیچکس سدیر گفت بعد از آن آمد امام محمد باقر علیه السلام از مکه به مدینه پس ملاقات
کردم او را پس گفتم قربانت شوم مردی آورد کتابت ترا و گل آن تر بود پس گفت ای سدیر بدرستیکه
ما ائمه هدی را چند خدمتگاران هستند از جنیان پس وقتیکه خواستیم شتاب در کاری را فرستادیم ایشان را
و در روایتی دیگر گفت بدرستیکه ما را تابعان از جنیان هستند چنانچه ما را تابعان از آدمیان هستند پس
وقتی که خواستیم کاری را فرستادیم ایشان را **پنجم اصل** حدثتنی حکیمة بنت موسی قالت رایت
الرضا علیه السلام واقفا علی باب بیت الحطب وهو یناجی ولست اری احدا فقلت یاسیدی لمن
تناجی فقال هذا عامر الزهرائی اتانی یسئلنی ویشکو الی فقلت یاسیدی احب ان اسمع کلامه فقال
لی انک ان سمعت حممت سنة فقلت یاسیدی احب ان اسمعه فقال لی اسمعی فاستمعت فسمعت شبه الصفیر ورکبتنی الحمی فحممت
سنة **شرح** عامر اسم مار است برای درازی عمر آن وجنی بسیار بصورت مار میشود زهرائی بفتح زای بانقطه وسکون ها ورای
بی نقطه والف ونون منسوب به زهرا بالف ممدوده اسم شهریست در مغرب جبل صنعانی که منسوب بصنعان است ۱۴

یعنی حکایت کرد حکیمه دختر امام موسی کاظم علیه السلام گفت دیدم امام رضا علیه السلام را ایستاده بدر هیزمدان
و سخنی میگفت آهسته و نمیدیدم هیچکس را پس گفتم ای آقای من برای که سخن میگوئی آهسته پس گفت این عامر
زهرائیست آمده نزد من سوال میکند و شکایت میکند از کسی بسوی من پس گفتم ای آقای من دوست
میدارم که بشنوم سخن او را پس گفت مرا بدرستی که تو اگر بشنوی سخن او را گرم کرده میشوی به تب یک
سال پس گفتم ای آقای من دوست دارم که بشنوم آنرا پس گفت مرا گوش کن پس گوش کردم پس شنیدم
آوازی باریک مانند آواز مبل و مانند آن پس بار شد بر من و تب کردم یک سال ششم

اصل

عن جابر عن ابی جعفر علیه السلام قال بینا امیر المؤمنین علیه السلام علی المنبر اذ اقبل ثعبان من ناحیة باب من ابواب المسجد
فهم الناس ان یقتلوه فارسل امیر المؤمنین علیه السلام ان کفوا فکفوا واقبل الثعبان ینساب حتی انتهی الی المنبر فتطاول
فسلم علی امیر المؤمنین علیه السلام فاشار امیر المؤمنین علیه السلام ان یقف حتی یفرغ من خطبته ولما فرغ من خطبته اقبل علیه فقال من
انت فقال انا عمرو بن عثمان خلیفتک علی الجن وان ابی مات واوصانی ان آتیک فاستطلع رایک وقد اتیتک
یا امیر المؤمنین علیه السلام فما تأمرنی به وما تری فقال له امیر المؤمنین علیه السلام اوصیک بتقوی الله وان تنصرف فتقوم مقام
ابیک فی الجن فانک خلیفتی علیهم فودع عمرو امیر المؤمنین علیه السلام وانصرف فهو خلیفته علی الجن فقلت جعلت فداک
فیأتیک عمرو وذلک الواجب علیه قال نعم شرح ینساب بنون و سین مهمله و الف و بای یک نقطه بصیغه مضارع معلوم حق ل
العین یعنی روایتست از جابر از امام محمد باقر علیه السلام گفت میان آنکه امیر المؤمنین علیه السلام بر منبر بود ناگاه آمد
ماری بزرگ دراز از جانب دری از درهای مسجد کوفه پس قصد کردند مردم که بکشند او را پس فرستاد
کسی را امیر المؤمنین علیه السلام که خود را بازدارید پس خود را بازداشتند و آمد آن مار شتاب میکرد
تا رسید به منبر پس راست شد پس سلام کرد امیر المؤمنین را پس اشاره کرد امیر المؤمنین علیه السلام بسوی او که صبر کند تا
فارغ شود از خطبه خود و وقتی که فارغ شد از خطبه خود رو آورد بر او پس گفت چه کسی پس گفت من عمرو پسر
عثمانم که پدرم خلیفه تو بود بر جنیان و بدرستی که پدرم مرد و سفارش کرد مرا که آیم بسوی تو پس خبر گیرم رای
ترا که چه صلاح میدانی و امر بآن میکنی در تعیین خلیفه جن و بتحقیق آمدم نزد تو ای امیر المؤمنین پس چه امر میکنی
مرا بآن و چه صلاح میدانی پس گفت او را امیر المؤمنین علیه السلام سفارش میکنم ترا بترس از عذاب الله تعالی
بر خودرائی در احکام الله تعالی و باینکه برگردی پس قائم مقام پدرت شوی بر جنیان چه بدرستی که تو
خلیفه منی بر ایشان امام محمد باقر علیه السلام گفت پس وداع کرد عمرو امیر المؤمنین علیه السلام را و برگشت پس او تا امروز
خلیفه امیر المؤمنین علیه السلام است بر جنیان پس گفتم امام محمد باقر را قربانت شوم پس می آید نزد تو عمرو برای
سوال از مشکلات مسائل و این آمدن برای سوال مسائل واجبست بر او گفت آری هفتم

اصل

عن النعمان بن بشیر قال کنت مزاملا لجابر بن یزید الجعفی فلما ان کنا بالمدینة دخل علی ابی جعفر علیه السلام فودعه
وخرج من عنده وهو مسرور حتی وردنا الاخیرجة اول منزل نعدل من فید الی المدینة یوم جمعة فصلینا الزوال فلما

فمضى بنا الجمل اذ لنا برجل طوال ادم معه كتاب فناوله جابرا فتناوله فقبله ووضعه على عينيه واذا هو من محمد بن علي الى جابر بن يزيد وعليه طين اسود رطب فقال له متى عهدك بسيدي فقال الساعة فقال له قبل الصلوة او بعد الصلوة فقال بعد الصلوة قال ففك الخاتم واقبل يقرأه ويقبض وجهه حتى اتى على آخره ثم امسك الكتاب فما رأيته ضاحكا ولا مسرورا حتى وافى الكوفة **شرح** الجعفي بضم جیم و سکون عین بی نقطہ و فاء و تشدید یا اسم پدر قبیلہ ایست در یمن و لفظ منسوب با و موافق لفظ منسوب الیہ است الاخیرجۃ بضم ہمزہ و فتح خای با نقطہ و سکون یای دو نقطہ در پائین و کسر رای بے نقطہ و فتح جیم و تای تانیث تصغیر اخرجۃ بفتح ہمزہ و سکون خاو فتح را و جیم و تای تانیث چاہیست در بیخ کوہی در بیرون منزلی کہ میان مدینہ و کوفہ است اول مرفوع و خبر مبتدای محذوف است بتقدیر ہی اول و جملہ اول منزل یعدل من فید الی المدینۃ معترضہ است منزل اسم مکانست ضمیر مستتر در یعدل راجع بمنزل است فید بفتح فا و سکون یای دو نقطہ در پائین و دال بی نقطہ منزلیست میان مکہ و مدینہ الطوال بضم طای بی نقطہ و تشدید واو بسیار دراز و تخفیف واو دراز میتواند بود کہ ذکر اسود برای مبالغہ در تری باشد چہ گل وقتی کہ مائل بخشکی شد سیاہی آن برطرف می شود و می تواند بود کہ گلی کہ بان مہر میکنند بر دو قسم باشد و رنگ اصلی یک قسم آن سیاہ باشد و لہذا تقدیم رطب بر اسود نکردہ **یعنی** روایت است از نعمان بن بشیر گفت بودم ہمجادہ جابر بن یزید جعفی را در سفر حج پس چون بودیم داخل شد بر امام محمد باقر علیہ السلام پس وداع کرد او را و بیرون آمد از نزد او برحالے کہ او خوشحال بود تا فرود آمدیم در اخیرجہ آن اخیرجہ ابتدای منزلی است کہ مسافت آن منزل تا مدینہ برابری میکند با مسافت فید تا مدینہ فرود آمدن ما در روز جمعہ بود برای نماز پس گذاردیم نماز ظہر را پس چون برداشت ما را شتر ناگاہ نظر من بمردے افتاد بسیار دراز گندم گون کہ با او کتابے بود پس داد آن کتابی را بجابر پس گرفت آنرا پس بوسید آنرا و نہاد آنرا بر دو چشم خود پس ناگاہ بر آن نوشتہ شدہ بود کہ این کتابت از محمد بن علیست بسوی جابر بن یزید بر سر نیمہ گلی بود کہ سیاہ تر بود پس جابر گفت او را کی جدا شدی از آقای من گفت ہمین ساعت پس گفت او را پیش از نماز یا بعد از نماز پس گفت بعد از نماز نعمان گفت پس جابر جدا کرد مہر را و شروع کرد میخواند کتابت را و ترش میکرد روی خود را تا رسید باخر کتابت بعد از ان نگاہداشت کتابت را پس دیگر ندیدم او را خندہ کنندہ و نہ خوشحال تا رسید بہ کوفہ **اصل** فلما وافينا الكوفة ليلا بت ليلتي فلما اصبحت اتيته اعظاما له فوجدته قد خرج علي وفي عنقه كعاب قد علقه وقد ركب قصبة وهو يقول اجد منصور بن جمهور اميرا غير مأمور وابياتا من نحو هذا فنظر في وجهي ونظرت في وجهه فلم يقل لي شيئا ولم اقل له واقبلت ابكي لما رأيته واجتمع علي وعليه الصبيان والناس وجاء حتى دخل الرحبة واقبل يدور مع الصبيان والناس يقولون جن جابر بن يزيد جن جابر **شرح**

[illegible]

اجد بفتح همزه و کسر جیم و سکون دال بی نقطه امر باب افعال از معتل العین است و مفعول محذوف است بتقدیر
اجد الضراب منصور بتقدیر حرف ندا است ظاهر آنست که این در منصور بن جمهور از تصرف کاتبان است لمالیه
بکسر لام و تخفیف میم است و ضمیر راجع بجابر است الرحبة بفتح رای بی نقطه و سکون حای بی نقطه و بای
یک نقطه محله ایست در کوفه یعنی پس وقتی که رسیدیم بکوفه در شب ماندم در خانه خود شب دخول خود پس چون
بصبح رسیدم آمدم نزد جابر برای تعظیم او پس یافتم او را که بتحقیق بیرون آمد بر من و در گردن او بجولها بود که بتحقیق
آویخته بود آنها را و بتحقیق سوار شده بود بر یک نی را چنانچه اطفال سواری شوند و او میگفت این بیت را که
مضمونش اینست خوب بعمل آور محاربه را ای منصور جمهور بر حالی که امیر باشی نه مامور باین معنی که مشتمل
بر آمدن منصور بن جمهور بکوفه و احوال او بود که چه خواهد کرد پس نگاه کرد در روی من و من نگاه کردم در
روی او پس نگفت مرا چیزی و نگفتم من او را شروع کردم گریه میکردم برا و که دیوانگی میکرد و جمع
شدند بر من و او اطفال و مردمان و آمد تا داخل شد رحبه را و شروع کرد و می گشت با اطفال و
مردم مے گفتند مجنون شد جابر بن یزید مجنون شد جابر **اصل** فو الله ما مضت الایام حتی ورد
کتاب هشام بن عبد الملک الی والیه ان انظر رجلا یقال له جابر بن یزید الجعفی فاضرب عنقه
وابعث الی برأسه فالتفت الی جلسائه فقال لهم جابر بن یزید الجعفی فقالوا اصلحک الله کان
رجلا له فضل وعلم وحدیث وحج فجن وهو ذا فی الرحبة مع الصبیان علی القصب یلعب معهم قال فاشرف
علیه فاذا هو مع الصبیان یلعب علی القصب فقال الحمد لله الذی عافانی من قتله قال ولم تمض الایام
حتی دخل منصور بن الجمهور الکوفة فصنع ما کان یقول جابر یعنی پس بخدا قسم که نگذشت روزگار تا رسید
کتابت هشام بن عبد الملک بسوی حاکم او بر کوفه که نظر کن مردی را که نام او جابر ابن یزید جعفی است پس بزن
گردن او را و بفرست بسوی ما سرش را پس رو کرد حاکم بسوی اهل مجلس خود پس گفت ایشان را که کیست جابر بن
یزید جعفی پس گفتند نگاه دارد ترا الله تعالے بود مردی که او را فضیلت و علم و نقل احادیث بود و حج کرد
پس دیوانه شد و اینک در رحبه با اطفال بر نی سوار بازی می کند با ایشان نعمان گفت پس حاکم خود رفت و
مطلع شد بر او در رحبه پس ناگاه او با اطفال بود که بازی مے کرد سوار نے حاکم گفت حمد خدائی را که
حفظ کرد مرا از کشتن او نعمان گفت و نگذشت روزگار تا داخل کوفه شد منصور بن جمهور و مسلط شد
و کرد آنچه را که میگفت جابر در آن بیتها اشاره است بواقعاتی که در زمان خلافت ابراهیم بن ولید بن
عبد الملک حادث شد در کوفه در سنه سبع وعشرین ومائة بسبب ظهور عبد الله بن جعفر بن ابی طالب علیه السلام
که منصور بن جمهور از سرداران او بود و عاصم بن عمر بن عبد العزیز را که حاکم کوفه از جانب ابراهیم بود اخراج نمود

باب نود و هشتم اصل باب فی الائمة علیهم السلام انه اذا ظهر امرهم حکموا بحکم داود وآل داود ولا یسئلون الناس البینة علیهم السلام

شرح این بابیست در اینکه ائمه ایشان وقتی که ظاهر شود امارت ایشان حکم میکنند بحکم داؤد و سلیمان
علیهما السلام که بیان می شود در شرح حدیث اول این باب و نمی طلبند گواه بر دعوی را علیهم السلام
درین باب پنج حدیث است **اول اصل** عن ابی عبیدة الحذّاء قال کنا زمان ابی جعفر
علیه السلام حین قبض نتردد کالغنم لا راعی لها فلقینا سالم بن ابی حفصة فقال لی یا ابا عبیدة
من امامك فقلت ائمتی آل محمد صلی الله علیه و آله فقال هلکت و اهلکت اما سمعت انا و انت
ابا جعفر علیه السلام یقول من مات و لیس علیه امام مات میتة جاهلیة فقلت بلی لعمری و قد
کان قبل ذلك بثلاث او نحوها دخلنا الی ابی عبد الله علیه السلام فرزق الله المعرفة فقلت
لابی عبد الله علیه السلام ان سالما قال لی کذا و کذا قال فقال یا ابا عبیدة انه لا یموت
منا میت حتی یخلف من بعده من یعمل بمثل عمله و یسیر بسیرته و یدعو الی ما دعی الیه
یا ابا عبیدة انه لم یمنع ما اعطی داؤد ان اعطی سلیمان ثم قال یا ابا عبیدة اذا قام قائم
آل محمد علیهم السلام حکم بحکم داؤد و سلیمان لا یسأل بینة **شرح** و قد کان
تا المعرفة در تحت مکالمه با سالم نیست بلکه ابو عبیده آنرا در مجلس روایت ذکر کرده فاعل کان ضمیر شان
مستتر در آنست و میتواند بود که فاعل کان دخلنا باشد بتقدیر ان دخلنا و فاضل مدقق مولانا محمد امین
رحمه الله تعالی گفته المناسب ثم دخلنا او فدخلنا و این مبنی بر آنست که فاعل کان ضمیر مستتر راجع ابو جعفر
صلوات الله و سلامه علیه باشد لم یمنع مجهول است ما مفعول اول لم یمنع است و نائب فاعل
است اعطی مجهول است ضمیر مستتر راجع به ما است و مفعول دوم اعطی است و نائب فاعل شده
برای وجود قرینه و او منصوب و مفعول اول است که مؤخر شده ان اعطی بفتح همزه و تخفیف نون
مجهول است و محلا منصوبست تا مفعول دوم لم یمنع باشد ضمیر مستتر راجع بما است سلیمان منصوب
و مفعول اول اعطی است و مؤخر شده یعنی روایت است از ابو عبیدهٔ خفاف گفت بودیم در زمان
امام محمد باقر علیه السلام وقتی که گرفته شده از دنیا میگردیدیم مانند گلهٔ گوسفندان بر حالی که شبانی نباشد پس
ملاقات کرد ما را سالم بن حفصه پس گفت مرا ای ابو عبیده کیست امام تو پس گفتم امامان من اهلبیت محمد
اند گفت بخیال آنکه معنی سخن من اینست که هنوز امام زمان خود را بخصوص نشناخته ام هلاک شدی و هلاک
کردی جمعی را که این سخن قبول کنند آیا نشنیدیم من و تو از امام محمد باقر علیه السلام که میگفت هر که مرد بر حالیکه
نیست برا او امامی مخصوص مرد مردن شرک گفتم بلی بجان خودم و بتحقیق بود پیش از ان گفتگوی سالم به سه
شب یا مانند سه شب آنکه داخل شدیم بر امام جعفر صادق علیه السلام پس روزی کرد الله تعالی شناخت
خصوص امام را پس گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را بدرستی که سالم گفت مرا چنین و چنین ابو عبیده
گفت پس امام گفت ای ابو عبیده بدرستیکه شان اینست که نمی میرد از ما ائمه هدی مرده مگر آنکه وا میگذارد بعد

ازخود کسی را که عمل کند مانند عمل او و راه رود براه و روش او و خواند مردم را بسوی آنچه خواند بسوی آن ای
ابو عبیده براستی که شان این نیست که ممنوع نشد آنچه داده شد داؤد ما این را که داده شد سلیمان را یعنی
بر علمی که به داؤد داده شده بود بسلیمان نیز داده شد بعد از آن گفت ای ابو عبیده وقتی که ایستاد قائم
آل محمد حکم کرد بحکم داؤد و سلیمان یعنی نخواهد طلبید گواه را بر دعوی چنانچه داؤد نطلبیده حکایت
نعجه که در سوره ص مذکور است که قال لقد ظلمک بسؤال نعجتک الی نعاجه و سلیمان نطلبید حکایت
نفش غنم چنانچه گذشت در حدیث سوم باب ششم اشاره است بآنکه کیفیت حوادث معلوم او میشود
باستنباط از قرآن **دوم اصل** سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول لا تذهب الدنیا حتی
یخرج رجل منی یحکم بحکومة آل داود ولا یسئل بینة یعطی کل نفس حقها **یعنی** روایت است
از امام جعفر صادق علیه السلام که میگفت برطرف نمی شود دنیا تا بیرون آید مردی از پشت من که حکم کند
بحکومت سلیمان که در نفش غنم کرد و نطلبید گواه را می دهد هر جانداری را حق او که دعوی کند
سوم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام بما تحکمون اذا حکمتم قال بحکم الله وحکم داؤد
فاذا ورد علینا الشیء الذی لیس عندنا تلقانا به روح القدس **شرح** [illegible]
یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را بچه روش حکم می کنید وقتی که حاکم گردید گفت
بحکم خدای تعالی و حکم داؤد یعنی احتیاج بگواه نداریم پس وقتی که وارد شود بر ما چیزی که حقیقت
آن معلوم ما نباشد می دهد ما را علم بحقیقت آن جبرئیل مراد بعنوان محدث است که مذکور شد
در باب پنجاه و نهم و پنجاه و چهارم **چهارم اصل** عن علی بن الحسین علیهما السلام قال سئلته
بای حکم تحکمون قال حکم آل داؤد علیه السلام فان اعیانا شیء تلقانا به روح القدس **شرح**
الاعیاء ماندہ کردن مضمون این موافق سابق است **پنجم اصل** قلت لابی عبد الله علیه السلام
ما منزلة الائمة قال بمنزلة ذی القرنین وکمنزلة یوشع وکمنزلة آصف صاحب سلیمان
شرح مضمون این گذشت در حدیث اول باب پنجاه و سوم **اصل** قال بما تحکمون قال بحکم الله
وحکم آل داؤد وحکم محمد صلی الله علیه وآله و یتلقانا به روح القدس **شرح** مضمون
این موافق حدیث سوم این باب است

باب نود و نهم باب ان مستقی العلم من بیت آل محمد علیهم السلام

شرح المستقی مصدر میمی از باب افتعال طلب آبی که بآن سیراب شوند یعنی این باب بیان آنست
که طلب سیراب شدن بعلم از خانه محمد است و از غیر خانه ایشان باعث تشنگی جهل مرکب است درین باب
دو حدیث است **اول اصل** سمعت جعفر بن محمد یقول وعنده اناس من اهل الکوفة
عجبا للناس انهم اخذوا علمهم من رسول الله صلی الله علیه وآله فعملوا به واهتدوا ویرون

ان اھل بیتہ لم یاخذوا علمہ ونحن اھل بیتہ ذریتہ فی منازلنا الوحی ومن عندنا خرج العلم الیہم افیرون انھم علموا واھتدوا وجھلنا نحن وضللنا ان ھذا المحال یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیہ السلام کہ میگفت بر حالی کہ نزد او جماعتی از اہل کوفہ بودند تعجب می کنم تعجب عظیم برای مردم مخالف کہ باعتقاد خود گرفتند علم دین خود را ہمگی آن از رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ پس عمل بآن کردند و راہ یافتند وگمان می برند کہ اہل بیت رسول اللہؐ فرا گرفتند علم او را وحال آنکہ ما کہ اہل بیت رسول و اولاد اوئیم در منزلہای ما فرود آمد وحی کہ قرآن باشد و از نزد ما بیرون رفتہ علم بسوی ایشان پس آیا گمان مے برند کہ ایشان دانستند و راہ یافتند وندانستیم ما و گمراہ شدیم وبدرستی کہ این ہرآئینہ محال است اشارہ است برای آنکہ مخالفان برای خود فقہا تراشیدند و راویان ساختند والتفات بائمہ اہلبیت نمی کنند نہ در فتوی ونہ در روایت باوجود آیات در مدح اہل البیتؑ مثل آیۂ تطہیر وباوجود احادیث رسولؐ در شان اہل بیت مثل حدیث سفینہ وحدیث ثقلین **دوم اصل** لقی رجل الحسین بن علی علیہما السلام بالثعلبیۃ وھو یرید کربلا فدخل علیہ فسلم علیہ فقال لہ الحسین علیہ السلام من ای البلاد انت قال من اھل الکوفۃ قال اما واللہ یا اخا اھل الکوفۃ لو لقیتک بالمدینۃ لاریتک اثر جبرئیلؑ من دارنا ونزولہ بالوحی علی جدی یا اخا اھل الکوفۃ فمستقی الناس العلم من عندنا فعلموا وجھلنا ھذا ما لا یکون یعنی ملاقات کرد مردی امام حسینؑ را در ثعلبیہ و توجہ کربلا بود پس داخل شد بر او پس سلام کرد بر او پس گفت او را امام حسینؑ علیہ السلام از کدام شہرہائی تو گفت از اہل کوفہ امام گفت آگاہ باش بخدا قسم ای مرد کوفی اگر ملاقات مے کردم ترا در مدینہ ہرآئینہ مینمودم ترا از اثر جبرئیلؑ از خانہ ما و اثر فرود آوردن او وحی را بر جد من ای مرد کوفی آیا پس طلب سیراب شدن مردم بعلم از نزد ماست چون ایشان دانستند و ما جاہل شدیم این چیزیست کہ نمی باشد ہرگز

باب صدم اصل باب انہ لیس شیٔ من الحق فی ایدی الناس الا ما خرج من عند الائمۃ وان کل شیٔ لم یخرج من عندھم فھو باطل

شرح این باب بیان آنست کہ نیست چیزی از کار آمدنی در دست مردم مگر آنکہ بیرون آمدہ باشد از نزد ائمہؑ و بیان آنکہ ہر چیز کہ بیرون نیامدہ از نزد ایشان بکار نیامدنی است مثل روایات مخالفان از رسولؐ بی واسطہ ائمہؑ درین باب شش حدیث است **اول اصل** سمعت اباجعفر علیہ السلام یقول لیس عند احد من الناس حق ولا صواب ولا احد من الناس یقضی بقضاء حق الا ما خرج منا اھل البیت واذا تشعبت بھم الامور کان الخطاء منھم والصواب من علیؑ **شرح** استثنا از ہر یک از حق وصواب در جملۂ اول وقضا در جملۂ دوم است باء در بہم برای تعدیہ است مراد بہ علی امیر المومنین علیہ السلام است و اولاد ائمہ او ست یعنی

شنیدم از امام محمد باقر که میگفت نیست نزد هیچیک از مردم بکار آمدنی و نه راستی و نیست هیچیک از مردم که
حکومت کند بحکمی که بکار آمدنی باشد مگر آنکه بیرون آمده باشد از ما اهلبیت رسول یعنی که برد ا یا ثابت که
منقول از رسول شود و ما در طریق آن نباشیم عمل نمیتوان کرد هر چند که موافق واقع افتد و وقتی که
متصرف سازد مردم را کار ها یعنی اختلاف در مسائل کند می باشد خطا از جانب مردم و درست
از علی **دوم اصل** کنت عند ابی جعفر علیه السلام فقال له رجل من اهل الکوفة یسئله عن قول
امیر المؤمنین سلونی عما شئتم فلا تسئلونی عن شیء الا انبأتکم به قال انه لیس احد عنده علم شیء الا
خرج من عند امیر المؤمنین علیه السلام فلیذهب الناس حیث شاؤا فوالله لیس الامر الا من
ههنا واشار بیده الی بیته یعنی بودم نزد امام محمد باقر علیه السلام پس گفت او را مردی از اهل کوفه
که می پرسید از قول امیر المؤمنین علیه السلام که سوال کنید مرا از هر چه خواستید چه سوال نمی کنید مرا از
هر چیزی مگر آنکه خبر می کنم شما را بان گفت بدرستی که نیست هیچیک که نزد او علمی باشد از چیزی که بیرون آمد
از نزد امیر المؤمنین علیه السلام پس گو روند مردم هر جا که خواستند چه بخدا قسم که نیست کار اسلام
مگر از اینجا و اشاره کرد بدست خود بسوی خانه خود **سوم اصل** قال ابو جعفر علیه السلام
لسلمة بن کهیل والحکم بن عتیبة شرقا وغربا فلا تجدان علما صحیحا الا شیئا خرج من عندنا اهل
البیت یعنی گفت امام محمد باقر علیه السلام سلمه و حکم را گو بمشرق روید و گو بمغرب روید یعنی هیچ جا
علم صحیح بهم نمی رسد چه نمی یابید علمی را که بی عیب باشد مگر چیزی را که بیرون آمده باشد از نزد ما اهلبیت
رسول **چهارم اصل** عن ابی بصیر قال قال لی ان الحکم بن عتیبة ممن قال الله تعالی ومن
الناس من یقول آمنا بالله وبالیوم الآخر وما هم بمؤمنین فلیشرق الحکم ولیغرب اما والله لا یصیب
العلم الا من اهل بیت نزل علیهم جبرئیل یعنی روایت است از ابی بصیر گفت که گفت حضرت امام
جعفر صادق علیه السلام مرا بدرستی که حکم از جمله آنکس است که خدای تعالی گفته در حق او در سورهٔ
بقره و از جمله مردم کسیست که میگوید که ایمان آوردیم بربوبیت الله تعالی و بروز قیامت و نیستند
ایمان آورندگان پس گو بمشرق رود و گو بمغرب رود آگاه باش بخدا قسم که نمی یابد علم را مگر از اهل خانه
که فرود آمد بر ایشان جبرئیل **پنجم اصل** سئلت ابا جعفر علیه السلام عن شهادة ولد الزنا تجوز
فقال لا فقلت ان الحکم بن عتیبة یزعم انها تجوز فقال اللهم لا تغفر ذنبه ما قال الله للحکم انه لذکر
لک ولقومک فلیذهب الحکم یمینا وشمالا فوالله لا یؤخذ العلم الا من اهل بیت نزل علیهم جبرئیل
یعنی پرسیدم امام محمد باقر را از گواهی ولد الزنا آیا مقبول میشود پس گفت نه پس گفتم بدرستی که حکم
دعوی میکند که آن مقبول می شود پس گفت خدایا میامرز گناه او را نگفته الله تعالی برای حکم در سورهٔ
زخرف بدرستی که آن علم است برای تو و برای جماعت تو بیان این شد در شرح حدیث اول باب بستم

پس تو برو حکم بجانب راست و چپ و راه میانه نزد ما چه بخدا قسم که فرا گرفته نمی شود علم مگر از اهل خانه که فرود آمد بر ایشان جبرئیل **ششم اصل** بینا انا جالس عند ابی عبد الله علیه السلام اذ دخل علیه عباد بن کثیر عابد اهل البصرة وابن شریح فقیه اهل مکة وعند ابی عبد الله علیه السلام میمون القداح مولی ابی جعفر علیه السلام فسأله عباد بن کثیر فقال یا ابا عبد الله فی کم ثوب کفن رسول الله صلی الله علیه وآله قال فی ثلثة اثواب ثوبین صحاریین وثوب حبرة وکان فی البرد قلة فکانما ازور عباد بن کثیر من ذلك فقال ابو عبد الله علیه السلام ان نخلة مریم انما کانت عجوة ونزلت من السماء فما نبت من اصلها کان عجوة وما کان من لقاط فهو لون **شرح** صحار بصاد بی نقطه والف ورای بی نقطه قصبه عمان ثوب بی تنوین مستعمل میشود برای اضافه و با تنوین مستعمل میشود برای توصیف الحبرة بکسر و فتح حای بی نقطه و فتح بای یکنقطه جامه که بسیار عریض باشد ازور بزای نقطه دار و تشدید رای بی نقطه بصیغه ماضی معلوم باب افعال است العجوة بفتح عین بی نقطه و سکون جیم درخت خرمای مخصوص که در مدینه می باشد و بهترین خرماهاست و از رسول در مدینه غرس کرده و منقول است که از بهشت است چنانکه می آید در شرح حدیث هفتم باب صد و بیست و چهارم اللقاط بفتح لام و تخفیف قاف و الف و طای بی نقطه برچیدن دانه خرما از زمین برای کاشتن و مانند آن اللون بفتح لام و سکون واو رنگ و مراد اینجا بد ذاتیست که در رنگ شبیه بخوش ذات باشد پس محض ظاهر است یعنی میان اینکه من نشسته بودم نزد حضرت امام جعفر صادق ناگاه داخل شد بر او عباد عابد اهل بصره و ابن شریح فقیه اهل مکه و نزد امام بود میمون قداح که غلام امام محمد باقر بود پس پرسید او را عباد باین روش که گفت ابو عبد الله را که جامه که کفن کرده شد رسول خدا چند عدد بود پس گفت در سه جامه دو جامه صحاری بود و یک جامه حبره بود و برد کم بهم میرسید پس گویا اکراه کرد عباد از آن سخن پس گفت بدرستی که خرمای درخت مریم که مذکور است در سوره مریم خبر این نیست که عجوه بود فرود آمده بود از آسمان پس آنچه روئید از اصل آن شد عجوه و هر درخت خرمای که حاصل شد از برچیدن دانه از هر جا که باشد پس در رنگ مثل عجوه است بد ذات و بکار نمی آید **اصل** فلما خرجوا من عنده قال عباد بن کثیر لابن شریح والله ما ادری ما هذا المثل الذی ضربه لی ابو عبد الله فقال ابن شریح هذا الغلام یخبرك فانه منهم یعنی میمون فسأله فقال میمون اما تعلم ما قال لك قال لا والله قال انه ضرب لك مثل نفسه فاخبرك انه ولد من ولد رسول الله صلی الله علیه وآله وعلم رسول الله عندهم فما جاء من عندهم فهو صواب وما جاء من عند غیرهم فهو لقاط **شرح** میمون در اینجا لفظ عجمی است باعتبار ملاحظه تشبیه بوزنه لهذا غیر منصرف است یعنی پس چون بیرون رفتند جماعت از نزد امام گفت عباد بن کثیر ابن شریح را بخدا قسم که نمیدانم که چیست این مثل که زد برای من ابو عبد الله پس گفت ابن شریح این غلام خبر میدهد ترا چه او غلام

ایشان است تیم است باین اشاره و سیمین ابلیس برسید عبادسیمین دابلیس گفت سیمین آیا میدانی که تیم گفت ترا گفت نه گفت اقسم گفت او بدرستی که نزد برای تو مثل خودش را بایی روش که خبر کرد ترا که او فرزندیست از فرزندان رسول خدا و علم رسول الله نزد فرزندان اوست پس هرچه آمد از نزد ایشان راست است و هرچه آمد از نزد غیر ایشان پس عمل با آن مثل برچیدن دانه خرما از زمین است برای کاشتن یعنی نفع در آخرت ندارد

باب صد و یکم اصل باب فیما جاء ان حدیثهم صعب مستصعب

شرح مستصعب بکسر عین بی نقطه مبالغه در صعب است یعنی این بابی است در بیان آنچه منقول شده که سخن ائمه هدی مشکل لغایت مشکلست مخفی نماند که اشکال آن سه قسم است اول باعتبار تعسر فهم است چنانچه مضمون حدیث اول و حدیث سوم و بعض حدیث پنجم این باب است و مصداق تحقیق این قسم بسیار است از انجمله این که اکثر آنچه در تفسیر متشابهات قرآن از ائمه هدی منقول شده درست نمی آید بالطبع جمعی را که عادت بجو درائی کرده اند یا انس به تفسیر اهل بدعت گرفته اند و درست می آید بالطبع موهوم تشخص در کلام بلیغ و زود معلوم او میشود رکاکت تفسیر اهل بدعت و از انجمله آنچه گذشت در کتاب فضل علم حدیث هشتم باب الاخذ بالسنة و شواهد الکتاب که ان القصار لیقولون ذلک و از انجمله آنچه گذشت در حدیث ششم باب جهل دیگر کان هذا امر خاص لایحمله العامة و در حدیث نهم باب مذکور که حدثت لبعض الشیعة بهذا الحدیث لانکره و در حدیث ششم باب پنجاه و ششم که لقد قلت عظیما من القول تعنی زعم ان الروح غیر جبرئیل و از انجمله آنچه گذشت در حدیث دوم باب هفتاد و نهم که عقولکم تصغر عن هذا و حلومکم تضیق عن حمله و از انجمله می آید در کتاب فضل القرآن که بدرستی که لا استطیع ان اکلم بین الناس دوم باعتبار تقیه و ترک افشای راز است چنانچه مضمون حدیث دوم این باب است سوم باعتبار ترک اظهار آن در غیر موضع تقیه است بسبب عزت آن و کمال محبت بان چنانچه مضمون حدیث چهارم این باب است و دین باب پنج حدیث است **اول اصل** قال ابو جعفر علیه السلام قال رسول الله صلی الله علیه و آله ان حدیث آل محمد صعب مستصعب لا یومن به الا ملک مقرب او نبی مرسل او عبد امتحن الله قلبه للایمان یعنی گفت امام محمد باقر که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله بدرستی که حدیث آل محمد مثل آنچه در آن نهی از پیروی ظن و نهی از خصلات و نهی از تاویل تغلب قرآن بظن است مشکل بغایت مشکلست نگرود بآن مگر فرشته مقرب یا پیغمبر مرسل یا بنده که خالص کرده باشد الله تعالی دل او را برای ایمان مثل پیغمبر مرسل و شیعه امامیه **اصل** محمد بن ... منکم من حدیث آل محمد صلی الله علیه و آله فلانت له قلوبکم و عرفتموه فاقبلوه و ما اشمأزت منه قلوبکم و انکرتموه فردوه الی الله و الی الرسول و الی العالم من آل محمد صلی الله علیه و آله

وانما اما الله ان یحدث احدکم بشیء مما لا یحتمله فیقول والله ما کان هذا والله ما کان هذا والانکار
هو الکفر **شرح** این کلام امام محمد باقر است و میتواند بود که کلام رسول باشد یعنی پس آنچه وارد شود بر شما
از حدیث آل محمد پس نرم شود دلهای شما و آشنا شمرید آنرا پس فرا گیرید آنرا و هر چه گرفته شود از آن
دلهای شما و غریب شمرید آنرا پس واگذارید نیک و بد آنرا بسوی خدای تعالی و بسوی رسول
و بسوی عالم آل محمد و جز این نیست که هلاکی بودن این است که خبر داده شود یکی از شما بچیزی از حدیث
آل محمد آنست که کفر یعنی انکار ربوبیت رب العالمین است **دوم اصل** عن ابی عبد الله ع
قال ذکرت التقیة یوما عند علی بن الحسین علیهما السلام فقال والله لو علم ابوذر ما فی قلب سلمان
لقتله ولقد آخا رسول الله بینهما فما ظنکم بسائر الخلق ان علم العلماء صعب مستصعب لا یحتمله الا
نبی مرسل او ملک مقرب او عبد مؤمن امتحن الله قلبه للایمان فقال وانما صار سلمان من
العلماء لانه امرء منا اهل البیت فلذلک نسبته الی العلماء **شرح** گذشت در حدیث چهاردهم باب
اول کتاب العقل که ضد تقیه اذاعة است و می آید در کتاب الایمان والکفر در احادیث باب صد و ششم که باب
الاذاعة است این که فاش کردن سر کسی قتل آنکس است مثل آنکه در حدیث چهارم آن باب است
عن ابی عبد الله قال ما قتلنا من اذاع حدیثنا قتل خطأ ولکن قتلنا قتل عمد شاید که ما فی قلب سلمان عبارت
از این باشد که سلمان در باطن حکومت مدائن را از جانب امیر المؤمنین علیه السلام میکرده و خراج از آنجا بآنحضرت
فرستاده و امر و نهی آنجا را باستصواب آنحضرت میکرده چنانچه می آید در کتاب الایمان والکفر در حدیث سوم باب
پنجاه و هفتم که باب المداراة است که یا موسی اکتم مکتوم سری فی سریرتک واظهر فی علانیتک المداراة عنی
لعدوی وعدوک من خلقی و عمر در ظاهر میپنداشت که حکومت سلمان از جانب اوست و در طلب خراج
تغافل میکرد و در مجالس تفاخر باین میکرد که سلمان از جمله عمال منست و ابوذر رضی الله عنه از کمال عداوت
با عمر و کم حوصلگی اگر باین سر آگاه میشد برای ابطال تفاخر عمر اظهار آن میکرد و آن باعث این می شد
که عمر سلمان را بقتل آورد و ضمیر مستتر در لقتله راجع با بوذر است و ضمیر بارز راجع به سلمان است
ولقد آخا برای بیان کمال محبت است ان علم تا آخر کلام امام جعفر صادق است و میتواند بود که ابتدای
کلام لقد آخا باشد و میتواند بود که مجموع کلام علی بن الحسین باشد الف لام العلماء برای عهد ذهنی است
و مراد کاملان در علم است یعنی جمعی که علم ایشان بسیار باشد و رعایت حقوق علم خود کنند چنانچه گذشت
در کتاب العقل در باب استعمال العلم و از جمله علم مشکل آن علماست احادیثی که می آید در کتاب
الایمان والکفر در باب التقیة مثل خالطوهم بالبرانیة وخالفوهم بالجوانیة اذا کانت الامرة صبیانیة یعنی
روایتیست از امام جعفر صادق ع گفت مذکور شد اشکال سر فاش نمودن روزی نزد امام زین العابدین علیه
السلام پس گفت بخدا قسم که اگر میدانست ابوذر آنچه را که در دل سلمان بود هر آینه بکشتن میداد سلمان را

بوسیله فاش کردن سر او از کم حوصلگی وحالانکه سرامینه برادری قرارداده بود رسول الله میان ابو سلمان پس چه گمان شماست به باقی مخلوقین که میان ایشان این قدر نسبت نباشد بدرستیکه علم کاملان در علم مشکل بغایت مشکل است که تحمل آن نمی ورزد مگر پیغمبر مرسل یا فرشته مقرب یا بنده مومن که خالص کرده الله تعالی دل او را برای ایمان امام گفت وجز این نیست که گردید سلمان ازجمله کاملان در علم بجهت آنکه او مرد یست از ما یعنی کمال اختصاص بما دارد پس برای آن نسبت دادم او را بعلمای کاملان در علم یا یعنی که فی الجمله داخل ایشان کردم او را **سوم اصل** رفعه الی ابی عبد الله علیه السلام قال ان حدیثنا صعب مستصعب لا یحتمله الا صدور منیرة او قلوب سلیمة او اخلاق حسنة ان الله اخذ من شیعتنا المیثاق کما اخذ علی بنی ادم الست بربکم فمن وفی لنا وفی الله له بالجنة ومن ابغضنا ولم یؤد الینا حقنا ففی النار خالدا مخلدا **شرح** حدیثنا اینجا عبارت از سر یست که ثانیا منقول میشود در حدیث پنجم این باب **یعنی** راوی بالا برد سند روایت را تا امام جعفر صادق که گفت بدرستیکه حدیث ما در مشکل جمعی که سلوک راه ائمه ضلالت می کنند بسیار مشکل بغایت مشکل است تحمل نمی ورزد آنرا مگر سینه های نورانی مثل انبیاء مرسل یا دلهای سلامت شده از هر عیب مثل انبیای غیر مرسل یا خوهای خوب که با وجود اشکال صبر توانند کرد که افشای سر نکنند مثل صابران شیعه امامیه بدرستیکه الله تعالی گرفته از شیعه ما پیمان ترک افشای سر را چنانچه گرفته پیمان اقرار ربوبیت رب العالمین را بما و لاد آدم جمیع که گفته در سوره اعراف آیا نیستم صاحب کل اختیار شما پس هر که وفا کند برای ما بعهد ترک افشای سر نزد مخالفان وفا میکند الله تعالی برای او به بهشت و هر که دشمن داشت ما را و ادا نکرد بسوی ما حق ما را پس در آتش جهنم است دائما محبوس **چهارم اصل** کتبت الی ابی الحسن صاحب العسکر علیه السلام جعلت فداک ما معنی قول الصادق علیه السلام حدیثنا لا یحتمله ملک مقرب ولا نبی مرسل ولا مؤمن امتحن الله قلبه للایمان فجاء الجواب انما معنی قول الصادق علیه السلام ای لا یحتمله ملک ولا نبی ولا مؤمن ان الملک لا یحتمله حتی یخرجه الی ملک غیره والنبی لا یحتمله حتی یخرجه الی نبی غیره والمؤمن لا یحتمله حتی یخرجه الی مؤمن غیره فهذا معنی قول جدی علیه السلام **یعنی** نوشتم بسوی امام علی نقی علیه السلام که ساکن سامره است قربانت شوم چیست معنی قول امام جعفر صادق علیه السلام که حدیث ما تاب نمی آورد آنرا فرشته مقرب ونه پیغمبر مرسل ونه مومنی که خالص کرده الله تعالی دل او را برای ایمان باعث سوال آنست که این منافات دارد بحسب ظاهر با آنچه در حدیث اول ودوم وسوم این باب مذکور شد پس آمد جواب که جز این نیست که معنی قول امام جعفر صادق علیه السلام که تاب نمی آورد آنرا تا بیرون میکند آنرا فرشته ونه نبی ونه مومن آنست که فرشته تاب نمی آرد آنرا و بیرون می کند آنرا بسوی فرشته دیگر مثل خودش پس اینست معنی قول جدم یعنی جواب اینست که تاب آوردن اینجا بمعنی تصدیق نیست

بلکه بمعنی نگاهداشتن و ترک بالکلیه اظهار آنست پس منافات ندارد با حدیث اول و دوم و سوم این باب و ایضا مراد بحدیثنا در اینجا غیر مراد بحدیثنا در حدیث سوم است چنانچه بیان شد پس دفع منافات میان این حدیث و حدیث سوم بدو وجه میشود **پنجم اصل** عن محمد بن عبد الخالق و ابی بصیر قال قال ابو عبد الله علیه السلام یا ابا محمد ان عندنا و الله سرا من سر الله و علما من علم الله و الله ما یحتمله ملک مقرب و لا نبی مرسل و لا مؤمن امتحن الله قلبه للایمان و الله ما کلف الله ذلک احدا غیرنا و لا استعبد بذلک احدا غیرنا **شرح** با در بالحمله برای نفی حالست بخلاف لا در حدیث سابق پس احتمال در سابق عبارت از ترک اظهار آنست و در اینجا عبارت از تحمل تکلیف بآنست پس شاید که مراد عبارت از اتمام کلمات باشد که مذکور است در آیه و اذ ابتلی ابراهیم ربه بکلمات فاتمهن چه تکلیف باین مخصوص ائمه است چنانچه بیان شد در شرح حدیث اول باب دوم یعنی روایت است از محمد بن عبد الخالق و ابو بصیر که کنیت او ابو محمد است هر کدام گفت که گفت امام جعفر صادق ع ابو بصیر را که ای ابو محمد بدرستی که نزد ما بخدا قسم رازی از جمله راز الله تعالی است و علمی از جمله علم الله تع هست که بخدا قسم که تاب تکلیف بآن ندارد فرشته مقرب و نه نبی مرسل و نه مؤمنی که خالص کرده باشد الله تع دل او را برای ایمان بیان این آنکه بخدا قسم که بار نکرده آنرا هیچیک غیر ما علمای اهلبیت رسول و بندگی نفرموده بآن هیچیک را غیر ما را **اصل** ان عندنا سرا من سر الله و علما من علم الله امرنا الله بتبلیغه فبلغنا عن الله عز و جل ما امرنا بتبلیغه فلم نجد له موضعا و لا اهلا و لا حمالة یحتملونه حتی خلق الله لذلک اقواما خلقوا من طینة خلق منها محمد و آله و ذریته علیهم السلام و من نور خلق الله منه محمدا و ذریته و صنعهم بفضل صنع رحمته التی صنع منها محمدا و ذریته علیهم السلام فبلغنا عن الله ما امرنا بتبلیغه فقبلوه و احتملوا ذلک فبلغهم ذلک عنا فقبلوه و احتملوه و بلغهم ذکرنا فمالت قلوبهم الی معرفتنا و حدیثنا فلولا انهم خلقوا من هذا لما کانوا کذلک لا و الله ما احتملوه **شرح** فاء در فلم نجد برای بیان است حماله بتشدید میم مبالغه است و تانیث باعتبار آنست که موصوف الجماعت است یعنی و بدرستی که نزد ما رازی دیگر از رازهای الله تعالی هست و علم دیگر از علم الله تع هست که امر کرد الله تعالی برسانیدن آن بمردم پس رسانیدیم از جانب الله عز و جل که امر کرد برسانیدن آن باین روش رسانیدیم که نیافتیم برای آن جائی و نه اهلی و نه نیک بردارندگان که تاب آورند آنرا تا آنکه آفرید الله تعالی برای آن راز جماعتی چند را که آفریده شده روح ایشان از گلی که آفریده شده از آن بدن محمد و آل و اولاد او علیهم السلام و از روشنی که آفریده خدای تعالی از آن بدن محمد و اولاد او را و ساخت ایشان را بکمال ساختن رحمت که ساخت از آن رحمت بدن محمد و اولاد محمد را پس رسانیدیم از جانب الله تعالی آنچه را که امر کرد ما را برسانیدن آن پس قبول کردند آنرا و تاب آوردند آنرا پس رسید بایشان یاد ما در مجلسها پس

میل کردن دلهای ایشان بسوی شناخت ما و گفتگوی ما پس اگر چنین بود که ایشان آن چیزی شنیدند از ما که مذکور شد هر آینه نمی بودند چنان نه بلکه انکار آن و ناخوش داشتن آن و بستن برگردانیدن آن بر ما و تاب نمی آوردند **اصل** ثم قال ان الله عز وجل خلق قوما للجنة والنار فامرنا ان نبلغهم کما بلغناهم واشمأزوا من ذلک ونفرت قلوبهم وردوه علینا ولم یحتملوه وکذبوا به وقالوا ساحر کذاب فطبع الله علی قلوبهم وانساهم ذلک ثم اطلق الله لسانهم ببعض الحق فهم ینطقون به وقلوبهم منکرة لیکون ذلک دفعا عن اولیائه واهل طاعته ولولا ذلک ما عبد الله فی ارضه فامرنا بالکف عنهم والستر والکتمان فاکتموا عمن امر الله بالکف عنه واستروا عمن امر الله بالستر والکتمان عنه **یعنی** بعد از آن گفت بدرستی که الله تعالی آفریده جماعتی چند را که عاقبت ایشان جهنم و آتش است پس امر کرد ما را که رسانیم بایشان چنانکه رسانیدیم بجماعت چند اول و دلگیر شدند از آن و نفرت کرد دلهای ایشان و برگردانیدند آنرا بر ما و تاب نیاوردند آنرا و دروغ شمردند آنرا و گفتند این ساحر بغایت دروغگو است پس مهر غفلت نهاد الله تعالی بر دلهای ایشان و فراموش ساخت ایشانرا با وجودی که گویا کردند زبانهای ایشانرا به بعض حق مثل فضائل علی ابن ابی طالب و اعلم بودن او از جمیع اصحاب پس بایشان بزبان تکلم میشوند با آن و دلهای ایشان غریب میشمارد آنرا یعنی کینه آن پیر شده این گویا کردن برای آنست که آن باعث دفع شبهه شود از دوستان الله تعالی و اهل طاعت او و قرار گیرد دلهای ایشان و اگر نمی بود دفع آن شبهه معبود نمی بود الله تعالی در زمین خود یعنی بقای زمین بوجود اهل الله است و الله اگر آنها نداشته باشند از زمین برداشته میشوند پس مامور شدیم به بعض حق از ایشان و پوشیدن و پنهان کردن پس پنهان کنید از کسی که امر کرد الله تعالی به بازداشتن حق از او و پوشانیدن از کسی که امر کرد الله تعالی بپوشانیدن و پنهان کردن از او برای تقیه **اصل** قال ثم قال رفع یده وبکی وقال اللهم ان هؤلاء لشرذمة قلیلون فاجعل محیانا محیاهم ومماتنا مماتهم ولا تسلط علیهم عدوا لک فتفجعنا بهم فانک ان افجعتنا بهم لم تعبد ابدا فی ارضک وصلی الله علی محمد وآله وسلم تسلیما **یعنی** راوی گفت بعد از آن برداشت دست خود را بدعا و گریه کرد و گفت خدایا این جماعت شیعه امامیه هر آینه اندک مردمی اند پس بگردان زندگی ما را زندگی ایشان و بگردان مردن ما را مردن ایشان یعنی ایشان زنده باشند و مسلط مکن بر ایشان دشمن عظیم از دشمنان ترا بر دشمنی که ایشانرا از بیخ برکند پس بمصیبت و اضطراب گرفتار کنی ما را بسبب بیخ برشدن ایشان چه بدرستی که تو اگر بمصیبت گرفتار کنی ما را بسبب بیخ برشدن ایشان معبود نمیشوی هرگز در زمین خود یعنی ما نیز از زمین برداشته میشویم و درود فرستد الله تعالی بر محمد و آل محمد و تسلیم فرستد نوعی عظیم تسلیم

باب صد و دوم باب ما امر النبی صلی الله علیه وآله بالنصیحة لائمة المسلمین واللزوم لجماعتهم ومن هم

شرح این باب بیان امر نبی بخالص بودن برای امامان مسلمانان و ملازم بودن جماعت امامان را و ایشان

که ائمه مسلمانان کیانند درین باب پنج حدیث است **اول اصل** عن احمد بن محمد بن علی عن احمد بن محمد بن ابی نصر عن ابان بن عثمان عن ابن ابی یعفور عن ابی عبد الله[۴] ان رسول الله صلی الله علیه وآله خطب الناس فی مسجد الخیف فقال نضر الله عبدا سمع مقالتی فوعاها وحفظها وبلغها من لم یسمعها فرب حامل فقه غیر فقیه ورب حامل فقه الی من هو افقه منه ثلث لا یغل علیهن قلب امرئ مسلم اخلاص العمل لله والنصیحة لائمة المسلمین واللزوم لجماعتهم فان دعوتهم محیطة من ورائهم المسلمون اخوة تتکافی دماؤهم ویسعی بذمتهم ادناهم **شرح** الخیف بفتح خای بانقطه وسکون یای دو نقطه در پایین و فا کنار دامنه کوهی و هر دو اینجا مناسب است چه مسجد منی در کنار منی است و در دامنه است فاء فقال برای بیان است نضر بنون وضاد با نقطه و رای بی نقطه بصیغه ماضی معلوم باب تفعیل یا باب نصر است وعاها بعین بی نقطه والفاء واللام باب ضرب است الوعی جمع کردن جمیع اجزای چیزی در دل بلغها بغین بانقطه از باب تفعیل است فاء فرب برای بیان است رب برای تکثیر است و در آن هشت لغت است ضم و فتح را با فتح بای مشدده و مخففه و ضم و فتح را با سکون بای مخففه و ضم را با ضم بای مشدده و مخففه حامل مجرور است لفظا اما مرفوع است محلا بر ابتدا نزد بصریین که رب را حرف جر می شمارند و مضاف الیه رب است نزد کوفیین که رب را اسم و مبتدا می شمارند الفقه بکسر فا و سکون قاف دانستن چیزی بر وجهی که حاصل آن معلوم شود و مراد اینجا حدیثی است که آلت فقه است غیر مرفوع و خبر حامل است یا خبر مبتدای محذوفست بتقدیر هو غیر و جمله خبر حامل است الی من بتقدیر ناقل الی من است ثلث مبتدا است و جمله لا یغل بغین بانقطه خبر است در لا یغل سه روایتست اول فتح یا و کسر غین و تخفیف لام بصیغه مضارع معلوم معتل الفا باب ضرب الوغول داخل شدن بیگانه بر سفره جماعتی و تقصیر در کاری و هر دو اینجا مناسب است دوم ضم یا و کسر غین و تشدید لام بصیغه مضارع معلوم مضاعف باب افعال الاغلال خیانت و تقصیر در آب دادن شتران و هر دو اینجا مناسب است سوم فتح یا و کسر غین و تشدید لام بصیغه مضارع معلوم مضاعف باب ضرب الغل بکسر غین کینه در زیدن با رفیقان و میتواند بود که بفتح یا و فتح غین و تشدید لام مضارع معلوم باب علم باشد الغلل بفتح غین و فتح لام تشنگی فی الجمله یعنی سیراب نشدن و حاصل همه یکیست و آن عبارت از شک در دل داشتن است با وجود وضوح آلاسلام یگانه دانستن الله تعالی در صاحب کل اختیار بودن الاخلاص خبر مبتدای محذوفست بتقدیر هن اخلاص و ضمیر هنّ راجع با ثلث است فان استدلال بر لا یغل است بیان ظهور حقیقة ائمه مسلمین و جماعت ایشان چه صفت اول احتیاج بیان اخلاص ندارد الدعوة بفتح دال و سکون عین بی نقطه و فتح واو و تای دو نقطه در بالا معاش دادن چنانچه گفته در سوره احزاب ادعوهم لآبائهم و بیان می شود در حدیث چهارم باب صد و بیست و هشتم و اول کلمه که جمیع خوانند خصم خود را بسوی آن چنانچه گفته در سوره

آل عمران یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمة سواء بیننا و بینکم و بیان شد در خطبه مصنف در شرح فندعوهم الی معرفة تا اخر
محیطة بجای بی نقطه و یای دو نقطه در اصل اسم فاعل مونث باب افعال است الاحاطة فرا گرفتن جمیع
چیزی که هیچ فرد ان چیز خارج نباشد و لفظ هر دو اینجا مناسب است و می تواند بود که بجای یک نقطه
باب افعال باشد الاحباط باطل کردن من بفتح میم و سکون نون مفعول محیط است و رائهم بفتح واو
و فتح رای بی نقطه مخففه و الف ممدوده است و منصوب است بر ظرفیة و ظرف خبر مبتدا است
محذوفست بتقدیر هم ورائهم او وراء ایشت و مراد اینجا ابن و رائهم شیعه است و می تواند بود که بعد از واو
همزه مفتوحه بصیغه ماضی معلوم باب منع بمعنی فهم باشد یا بتشدید را و الف ماضی معلوم باب تفعیل بمعنی
افهام باشد المسلمون تا اخر می آید در حدیث چهارم باب صد و بیست و هشتم تتکافأ مضارع غائب مهموز
اللام یا معتل اللام واوی باب تفاعل استیناف برای بیان فان دعوتهم تا آخر است التکافؤ برابر
هم بودن خونها بخونها و این عبارت از کمال دوستی و اتحاد است چنانچه می گویند که خون زید و عمرو با هم
میهم شد یعنی هر کدام ریختن خون دیگر را مثل ریختن خون خود میدانند یسعی بسین بی نقطه و عین بی نقطه مضارع
معلوم باب منع است السعی کسب معاش و فراغت با آن ذمتهم بکسر ذال با نقطه و تشدید میم عبارت
از عهد رسول است در باب انفال و در باب ارض مفتوح العنوة و در باب الم رعایت امام رعیت
را چنانچه ظاهر میشود در حدیث چهارم باب صد و بیست و هشتم ادناهم عبارت از فقرای رعیت است
خواه از بنو هاشم و خواه از غیر ایشان یعنی روایت است از احمد بن محمد بن عیسی از احمد بن محمد بن ابی نصر
از ابان بن عثمان از ابن ابی یعفور از امام جعفر صادق ع که رسول الله وعظ گفت مردم را در مسجد خیف باین
روش که گفت نعمت دهاد الله تعالی بنده را که شنید گفتگوی مرا پس جمع کرد همه اجزای آنرا در دل خود
و حفظ کرد آنرا که فراموش نشود رساندن آنرا بکسی که نشنید آنرا چه بسیار می شود که بردارنده آلت
دانستن غیر دانا است و بسیار می شود که بردارنده آلت دانستن نقل می کند آنرا بسوی کسی که
داناتر از او است اشاره است بآنکه درین الفاظ دقائق معانی بسیار نافع هست تغییر ان الفاظ
میدهد بلکه دیگری بهتر از شما فهمد سه صفت بیگانگی نمیکند بر سر آنها دل مردی که مسلمان باشد آن سه
صفت خالص کردن عمل برای الله تعالی هست و خالص بودن برای امامان مسلمانان هست
و جدا نشدن از تابعان امامان است چه بدرستی که معاش دادن ائمه مسلمین رعیت خود را احاطه میکند
هر کرا که تابع ایشانست اشاره است بآنچه می آید در حدیث چهارم باب صد و پانزدهم که و لو عدل
فی الناس لاستغنوا یا مراد آنست که اول کسی که میخوانند امامان مسلمانان و تابعان ایشان مردم
را بآن یعنی شعار خود کرده اند آنرا و آن تصدیق بصاحب کل اختیار هر کس در هر چیز بودن الله
پیروی ظلمت باطل کنندگان کسی است که دفع کند ایشان را و پنهان کند حق ایشان را اشاره است بآنکه

شواهد ربوبیت و محکمات کتب الهی که دلالتها نهی از اختلاف و پیروی ظن است براهین واضحه است بر صدق
کل ائمه مسلمین و تابعان ایشان و ابطال طریقه مخالفان ایشان پس هرکه از ته دل مسلمان است البته
بیگانگی نمیکند و از شیعه امامیه جدائی نمی‌شود بیان این آنکه مسلمانان برادران هم اند برابر هم است خونهای
ایشان و کسب معاش و زراعت میکنند بعدی که رسول ایشان در میان ایشان گذاشته
فقرای ایشان **اصل** ورواه ایضا عن حماد بن عثمان عن ابان عن ابن ابی یعفور مثله
وزاد فیه وهم ید علی من سواهم وذکر فی حدیثه انه خطب فی حجة الوداع بمنی فی مسجد الخیف
یعنی و روایت کرد احمد بن محمد بن عیسی نیز از حماد بن عثمان از ابان از ابن ابی یعفور همان روش که مذکور شد و زیاد
کرد در آن این را که او مسلمانان همه زیر چیزی که مخالفان ایشان اند و ذکر کرد حماد در حدیث خود
که رسول وعظ گفت در حجة الوداع به منی در مسجد خیف **دوم اصل** عن رجل من قریش من
اهل مکة قال قال سفیان الثوری اذهب بنا الی جعفر بن محمد قال فذهبت معه الیه فوجدناه قد
رکب دابته فقال له سفیان یا ابا عبد الله حدثنا بحدیث خطبة رسول الله فی مسجد الخیف
قال دعنی حتی اذهب فی حاجتی فانی قد رکبت فاذا جئت حدثتک فقال اسئلک بقرابتک
من رسول الله لما حدثتنی قال فنزل فقال له سفیان مر لی بدوات وقرطاس حتی اثبته فدعا
به ثم قال اکتب بسم الله الرحمن الرحیم هذا خطبة رسول الله فی مسجد الخیف **یعنی**
روایت است از مردی از قریش از ساکنان مکه گفت که گفت سفیان ثوری بروید ما بسوی جعفر بن محمد علیه السلام گفت پس رفتیم با او بسوی امام
پس یافتیم امام را بتحقیق سوار شده چارپای خود را پس گفت او را سفیان ای ابو عبد الله خبر ده ما را بحکایت خطبه رسول الله در
مسجد خیف امام گفت واگذار مرا تا روم در حاجت خود چه بدرستیکه من سوار شده ام پس وقتیکه آیم خبر دهم ترا پس سفیان گفت میطلبم از تو
بخویشی تو با رسول الله که هیچ کاری نکنی مگر آنکه خبر دهی مرا آن مرد گفت پس امام فرود آمد پس گفت او را سفیان بفرما
برای من بدواتی و کاغذی تا نویسم آنرا پس امام طلبید از ملازمان خود آنرا که گفت بعد از آن گفت بنویس
بسم الله الرحمن الرحیم این خطبه رسول الله است در مسجد خیف **اصل** نضر الله عبدا اسمع
مقالتی فوعاها و بلغها من لم یبلغه یا ایها الناس لیبلغ الشاهد الغائب فرب حامل فقه لیس بفقیه ورب
حامل فقه الی من هو افقه منه ثلاث لا یغل علیهن قلب امرئ مسلم اخلاص العمل لله والنصیحة
لائمة المسلمین واللزوم لجماعتهم فان دعوتهم محیطة من ورائهم والمؤمنون اخوة تتکافأ دماؤهم وهم
ید علی من سواهم یسعی بذمتهم ادناهم **شرح** مضمون این گذشت در حدیث اول این باب **اصل**
فکتب سفیان ثم عرضه علیه ورکب ابو عبد الله وجئت انا وسفیان فلما کنا فی بعض الطریق
قال لی کما انت حتی انظر فی هذا الحدیث فقلت قد والله الزم ابو عبد الله رقبتک شیئا
لا یذهب من رقبتک ابدا فقال وای شیء ذلک فقلت ثلاث لا یغل علیهن قلب امرئ مسلم

اخلاص العمل لله قال عرفنا والنصيحة لائمة المسلمين من هؤلاء الائمة الذين تجب علينا نصيحتهم معوية بن ابي سفيان ويزيد بن معوية ومروان بن الحكم وكل من لا تجوز شهادته عندنا ولا تجوز الصلوة خلفهم یعنی پس نوشت آنرا سفیان بعد از آن خواند آنرا بر امام برای احتیاط آنکه مبادا غلطی کرده باشد و نوشتن و سوار شد امام و آمدم من و سفیان پس وقتی که بودیم در اثنای راه گفت مرا باش چنانچه هستی صبر کن تا فکر کنم در معنی این حدیث پس گفتم او را بتحقیق بخدا قسم که لازم ساخت ابو عبد الله بگردن تو چیزی که نمیرود از گردن تو یعنی غل مستحکم بر گردن تو گذاشت پس گفت و چه چیز است آنچه لازم ساخت بگردن من پس گفتم سه چیز است که خیانت نمیکند بر آنها دل مردی که مسلمان باشد خالص ساختن عمل برای الله تعالی بتحقیق شناختیم آنرا یعنی دانستیم معنی آن را و خالص بودن برای امامان مسلمانان از جهت بیان این آنکه کیانند این ائمه مسلمانان که واجب است بر ما خالص بودن برای ایشان معوية بن ابی سفیان است و یزید ابن معویه است و مروان بن الحکم است و هر امامی که از قبیل ایشان است و مقبول نیست گواهی او نزد ما جایز نیست نماز در پشت ایشان **باصل** قوله ولزوم الجماعتهم فای الجماعة مرجئ یقول من لم یصل ولم یصم ولم یغتسل من جنابة وهدم الكعبة ونكح امه فهو على ايمان جبرئيل وميكائيل او قدري يقول لا يكون ما شاء الله عز وجل ويكون ما شاء ابليس او حروري يبرئ من علي ابن ابي طالب عليه السلام وشهد عليه بالكفر او جهمي يقول انما هي معرفة الله وحده ليس الايمان شئ غيرها قال ويحك اي شئ يقولون قلت يقولون ان علي ابن ابيطالب عليه السلام والله الامام الذي يجب علينا نصيحته ولزوم جماعتهم اهل بيته قال فاخذ الكتاب فخرقه ثم قال لا تخبر بها احدا **شرح** المرجئ بضم میم و سکون رای بی نقطه و کسر جیم و همزه ماخوذ است از رجا یعنی تاخیر کسی که ایمان را محض علم بصدق جمیع ما جاء الرسول می شمرد پس ایمان را قابل ضعف و شدت نمی شمرد و تاخیر میکند عمل را از ایمان خواه عمل قلب که تصدیق باشد خواه عمل جوارح دیگر تفسیر این قدری گذشت در باب سی ام کتاب التوحید الحروری بفتح حای بی نقطه و سکون واو و تشدید یای دو نقطه در پایین منسوب بحرورا بالف ممدوده و مقصوره محله ایست در کوفه که خوارج آنجا جمع شدند و مخالفت حضرت امیر المؤمنین اظهار کردند الجهمی بفتح جیم و سکون ها و میم منسوب بجهم بن صفوان ترمذی که در آخر زمان خلفای بنی امیه بود و میگفت که ایمان محض علم بوجود صانع عالم است خواه بعنوان ربوبیت و ارسال رسول و خواه نه ضمیر هی راجع بایمان است و تانیث آن باعتبار خبر است یعنی و قول او که شد شدن آن تابعان آن ائمه نیز غل است بیان این آنکه که اجماعت مذهب ایشان آیا جنس مرجی است که میگوید که کسی که نماز نکرده باشد و روزه نگرفته باشد و غسل جنابت نکرده باشد و خراب کرده باشد کعبه را و جماع کرده باشد با مادر خود و علم بصدق رسول

داشته باشد پس او بمرتبهٔ ایمان جبرئیل و میکائیل است در قوت ایمان یا جنس قدریست که میگوید گاهی
نمیشود آنچه خواسته الله تعالی و میشود آنچه خواسته ابلیس یا جنس حروریست که دوری می کند از علی بن ابیطالب
علیه السلام و گواهی می دهد براو به کفر یا جنس جهمیست که میگوید جز این نیست که ایمان شناخت الله تعالی
است بر تنهائی او در صنع عالم نیست ایمان چیزی غیر آن سفیان گفت عجب سخنی گفتی جماعت اهل البیت
و شیعهٔ ایشان چه چیز میگویند در معنی این حدیث گفتم میگویند که علی ابن ابیطالب علیه السلام بخدا قسم که امام
و پس بی فاصله امامی که واجبست بر ما خالص شدن برای او جدا نشدن از جماعت ایشان که اهلبیت اویند
یعنی ضمیر جماعتهم به علیؑ و اهل بیت او راجع است مخفی نماند که در عبارت این مرد ناخوشی هست چه
اولی آن بود که گوید یقولون ان علی ابن ابی طالب علیه السلام و اهل بیته و الله الائمة الذین یجب علینا نصیحتهم
و ان اللزوم بجماعتهم لزوم شیعتهم آن مرد گفت پس بدست گرفت سفیان آن نوشته را پس پاره
کرد بعد از ان گفت خبر مده بان خطبه یا بآن حکایت هیچکس را **سوم اصل** قال رسول الله ص
ما نظر الله عز و جل الی ولی له یجهد نفسه بالطاعة لامامه والنصیحة الا کان معنا فی الرفیق
الاعلی **شرح** الرفیق بفتح رای بی نقطه و کسر فا و سکون یای دو نقطه در پائین جنس مصاحب مهربان خواه
واحد و خواه متعدد مراد اینجا اهل البیتؑ و ملائکه مقربین است **یعنی** گفت رسول خدا ص نظر کرد خدای عز و جل
بسوی دوستی از دوستان او که تعب میدهد خود را با طاعت امام خود و خالص بودن مگر آنکه مقرر
شد که با ما باشد در میان مصاحبان مهربان که بالاتر از جمیع مصاحبانند در مرتبه **چهارم اصل**
عن ابی عبد الله ع قال من فارق جماعة المسلمین قید شبر فقد خلع ربقة الاسلام من عنقه
شرح القید بکسر قاف و سکون یای دو نقطه در پائین و دال بی نقطه مقدار الربقة بکسر رای بی نقطه
و قاف و تای وحدت یک حلقه از جمله حلقه های که در ریسمان قرار میدهند تا جمعی در ان حلقه شوند
یعنی روایتست از امام جعفر صادقؑ که میگفت هر که جدائی کرد جماعت مسلمانان را که بیان شد
در حدیث اول این باب بقدر یک وجب پس بتحقیق بیرون کرد حلقه اسلام را از گردن خود یعنی
ده آورد گردن خود را در یکی از حلقه های دیگر که حلقه های شرکست **پنجم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام
قال من فارق جماعة المسلمین و نکث صفقة الامام جاء الی الله اجذم **شرح** النکث بنون
و تای سه نقطه از باب نصر و ضرب شکستن عهد و مانند آن الصفقة بفتح صاد بی نقطه و سکون فا و قاف
و تای وحدت بیعت و مراد اینجا عهد الله تعالی است که از خلائق گرفته برای امام در ضمن عهد و اقرار
بربوبیت رب العالمین الاجذم بفتح همزه و سکون جیم و فتح ذال با نقطه بریده دست و صاحب خوره
یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که میگفت هر که جدائی کرد جماعت مسلمانان را
که بیان شد در حدیث اول این باب و شکست عهد امام مسلمانان را آمد روز قیامت بریده دست

بانکه هر کسی البته بیعت کرده با امام حق در باطن اگرچه در ظاهر نکرده باشد

باب صد و سوم اصل باب ما یجب من حق الامام علی الرعیة وحق الرعیة علی الامام

شرح این باب بیان آن چیز است که واجب هست که حق امام بر رعیت است و حق رعیت بر امام و درین باب هشت حدیث است یا نه حدیث است **اول اصل** سئلت ابا جعفر علیه السلام ما حق الامام علی الناس قال حقه علیهم ان یسمعوا له ویطیعوا قلت فما حقهم علیه قال یقسم بینهم بالسویة ویعدل فی الرعیة فاذا کان ذلک فی الناس فلا یبالی من اخذ ههنا وههنا وعن ابی جعفر مثله الا انه قال هکذا وهکذا وهکذا وهکذا یعنی بین یدیه ومن خلفه ومن یمینه ومن شماله یعنی پرسیدم امام محمد باقر را که چیست حق امام بر مردم گفت حق او بر ایشان آنست که گوش کنند سخن او را و اطاعت کنند گفتم پس چیست حق ایشان بر او گفت قسمت میکند غنیمت و مانند آنرا بالسویه و عدالت میکند در حکم میان رعیت پس وقتی که باشد آن قسم امامی در میان مردم پس باک ندارد که برود اینجا و اینجا یعنی باک ندارد از ضلالت او راه مذهب مختلفه که اطاعت او نمیکنند و در روایتی دیگر از امام محمد باقر علیه السلام همان روش است که گذشت مگر آنکه بجای ههنا ههنا چهار بار گفت هکذا راوی گفت میخواست پیش خود و پس خود و جانب راست خود و چپ خود حاصل هر دو روایت یکی است **دوم اصل** قال امیر المومنین علیه السلام لا تختانوا ولاتکم ولا تغشوا هداتکم ولا تجهلوا ائمتکم ولا تصدعوا عن حبلکم فتفشلوا وتذهب ریحکم وعلی هذا فلیکن تاسیس امورکم والزموا هذه الطریقة فانکم لو عاینتم ما عاین من قد مات منکم ممن خالف ما قد تدعون الیه لبدرتم وخرجتم ولسمعتم ولکن محجوب عنکم ما قد عاینوا وقریبا ما یطرح الحجاب یعنی گفت امیر المومنین علیه السلام خیانت مکنید والیان خود را و ناانصافی مکنید راهنمایان خود را و مانند نادانان مباشید امامان خود را و متفرق مشوید از سررشته خود که سست شوید و برود دولت شما و بر اینکه گفتم پس باید که باشد بنا نهادن کارهای شما و لازم باشید این روش را چه بدرستی که اگر می دیدید آنچه که دید کسی که بتحقیق مرد از جمله شما کسی است که مخالفت کرد آنچه را که بتحقیق خوانده میشوید بسوی آن مراد دیدن منافقان عذاب الهی راست هر آئینه شتاب میکردید در امر بهاد منافقان ولیکن در پرده است از شما آنچه بتحقیق دیدند منافقان و بتحقیق بغایت زود انداخته میشود پرده **سوم اصل** سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول نعیت الی النبی صلی الله علیه وآله نفسه وهو صحیح لیس به وجع قال نزل به الروح الامین قال فنادی علیه السلام الصلوة جامعة وامر المهاجرین والانصار بالسلاح واجتمع الناس فصعد النبی صلعم المنبر فنعی الیهم نفسه ثم قال اذکر الله الوالی من بعدی علی امتی الا یرحم علی جماعة المسلمین فاجل کبیرهم ورحم ضعیفهم ووقر عالمهم ولم یضر بهم فیذلهم

بفقرهم فیکفرهم ولم یغلق له بابه دونهم فیاکل قویهم ضعیفهم ولم یجبرهم فی بعوثهم فیقطع نسل امتی
ثم قال قد بلغت ونصحت فاشهدوا وقال ابوعبدالله علیه السلام هذا آخر کلام تکلم به رسول الله
صلی الله علیه وآله علی منبره **یعنی** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که میگفت رسانید بسوی
نبی خبر مرگ خودش بر حالی که او بیمار نبود و نبود با و دردی امام گفت نازل ساخت آن خبر را جبرئیل امام
گفت پس طلبید مردم را که حاضر شوید نماز را بر حالی که نماز جماعت باشد و امر کرد مهاجران و انصار
را بیراق پوشیدن شاید که برای تجهیز جیش اسامه باشد و جمع شدند مردم پس بالا رفت نبی منبر را
پس رسانید بسوی مردم خبر مرگ خود را بعد از ان گفت بیاد والی بعد از من برأت من اندازم
الله تعالی را باینمعنی که قسم بالله تعالی میدهم ان والی را که هیچ کار نکند مگر آنکه رحم کند بر جماعت
مسلمانان که در حدیث اول باب سابق مذکور شد پس بزرگ شمرد بزرگ ایشان را و مهربانی کند ضعیف
ایشانرا و تعظیم کند دانا سے ایشانرا و ضرر نرساند بایشان که خوار کند ایشانرا و بی چیز نکند ایشانرا
باینمعنی که باعث انکار ایشان امام را شود پس کافر شوند و نه بندد در خود را ئی دخول ایشان بخانه او
که خورد قوی ایشان ضعیف ایشان را و بیخ بر کند ایشانرا در فرستادن ایشان بجهاد بر نسل امت مرا
اشاره بانست که امت حقیقی من ایشانند نه منافقان بعد از ان گفت رسانیدم رسانیدنی را و نصیحت
کردم پس گواه باشید گفت امام جعفر صادق علیه السلام این آخر سخنی است که سخن گفت بان رسول خدا
بر منبر خود **چهارم اصل** جاء الی امیر المؤمنین علیه السلام عسل وتین من همذان و
حلوان فامر العرفاء ان یاتوا بالیتامی فامکنهم من رؤس الازقاق یلعقونها وهو یقسمها
للناس قدحاً قدحاً فقیل له یا امیر المؤمنین ما لهم یلعقونها فقال ان الامام ابو الیتامی
وانما لعقتهم هذا برعایة الآباء **شرح** همدان بفتح ها و فتح میم و ذال با نقطه و الف شهریست و حلوان
بضم حای بی نقطه و سکون لام و واو و الف موضعی است در گردستان الابار بکسر همزه و بای یکنقطه
والف ممدوده پدری **یعنی** آمد بسوی امیر المؤمنین علیه السلام عسل و انجیر از شهر همدان و حلوان پس امر کرد
کدخدایان محلات کوفه را که آورند یتیمان را پس رخصت داد یتیمان را که سر خیکهای عسل را می لیسیدند
بی ادبانه چنانچه اطفال مردم در خانه پدران میکنند و او قسمت میکرد خیکها را با وجود حصه علیحده پس گفته
شد برای او اے امیر المؤمنین چیست برای ایشان که می لیسند گفت بدرستیکه امام پدر یتیمانست و جز این نیست که رخصت لیسیدن
بی ادبانه ایشانرا دادم برعایت پدری **پنجم اصل** عن ابی عبدالله ان النبی قال انا اولی بکل مؤمن من نفسه
وعلی اولی به من بعدی فقیل له ما معنی ذلک فقال قول النبی صلی الله علیه وآله
من ترک دیناً او ضیاعاً فعلی ومن ترک مالاً فلورثته فالرجل لیست له علی نفسه ولایة اذا
لم یکن له مال ولیس له علی عیاله امر ولا نهی اذا لم یجر علیهم النفقة والنبی وامیر المؤمنین ع

ومن بعدهما الزمهم هذا فمن هناك صار والاولى بهم من انفسهم وما كان سبب اسلام عامة اليهود الا من بعد هذا القول من رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وانهم امنوا الى انفسهم وعلى عيالهم

شرح الضياع بفتح ضاد بانقطه و یای دو نقطه در پائين و الف و عين بی نقطه معاش عيال و بکسر ضاد جمع ضائع العيال کبسر عين بی نقطه جمع کمعاش ايشان اند و اسمیه الزمهم ضمیر منصوب بارز مفعول است وضمیر مستتر راجع لکل واحد از نبی و امیر المومنين و من بعدهما است وضمیر بارز راجع بمومنین است که عبارت از مجموع رجل و عيال است يا راجع بخلائق است امنوا اعنی معلوم از باب علم است **يعنى** روايت است از حضرت امام جعفر صادق که رسول گفت که من اولی بتصرف هر مومنم از خود دستش و علی اولی بتصرف دیگر مومن است بعد از من پس گفته شد امام جعفر صادق عليه السلام را که چيست بازگشت این بانیمعنی که وجه این چيست گفت وجه این قول نبی است که هرکه واگذارد قرضی یا عيال بی معاش را پس بر من است ادای قرض او و معاش عيال او و هرکه واگذارد مالی را پس از وارثان او است بيان این آنکه مرد را نيست بر خودش اختياری وقتی که نباشد او را مالی بانیمعنی که بی مال البته نوکر دیگری شود و اختیار خود ندارد و نيست مرد را بر عيال خود امر و نهی وقتی که جاری نسازد بر ایشان نفقه را و هر کدام از نبی صلی الله علیه وآله و امیر المومنين عليه السلام و امامی که بعد از این دو باشد باعث شد برای مومنان این مال زيرا برای جميع خلائق چه دنیا به برکت وجود او باقيست و مال او است حلال کرده برای مومنان چنانچه می آید در باب صد و چهارم پس از اینجاست که گردیدند نبی و اوصیای او اولی به تصرف در مومنان از خودشان مراد آنست که هرکه بی مال است نوکر ایشان است در ظاهر و باطن و هرکه مال دارد مال او از ایشان و به برکت ایشان است و خلط جمع است با ایشان که اگر بی مال شود ایشان نفقه میدهند پس او نیز نوکر است در باطن و شد سبب اسلام اکثر جهودان مگر بعد از صدور آن سخن از رسول الله چه ایشان ایمن شدند بر خودشان که اگر مفلس می شوند نفقه میابند و بر عيالان خود نیز **ششم اصل** قال رسول الله صلى الله عليه وآله ايما مومن او مسلم مات وترك دينا لم يكن في فساد ولا اسراف فعلى الامام ان يقضيه فان لم يقضه فعليه اثم ذلك ان الله تبارك وتعالى يقول انما الصدقات للفقراء والمساكين الآية فهو من الغارمين وله سهم عند الامام فان حبسه فهو اثم عليه **شرح** الآية منصوبست بتقدير اعنی الآية **يعنى** گفت رسول الله هر مومن و یا مسلم شک از راوی است که مرده و واگذاشت قرضی را که در حرام مثل شرب خمر نبوده و تلف خرجی نبوده پس بر امام است که ادا کند آنرا پس اگر ادا نکند پس بر امام است گناه آن بدرستیکه خدا تعالى میگوید در سورهٔ توبه جز این نیست که زکوة برای محتاجان و خاکساران است تمام آیه این است انما الصدقات للفقراء والمساكين والعاملين عليها والمؤلفة قلوبهم وفي الرقاب والغارمين وفي سبيل الله وابن السبيل فريضة من الله والله عليم حكيم و جمعی که کارکنان زکوة اند و جمعی از اهل اقرار بشهادتین که چیزی بایشان باید داد تا اهل تسلیم شوند

و صرف در بندگان تا آزاد میشوند و برای قرضداران است و صرف می شود در جهاد و مانند آن و برای
غریبان مفلس است برحالی که قرار داد آنست از جانب الله تعالی و الله تعالی بغایت دانائی رعایت کنند
مصلحت است بیان این آنکه مراد از قرضداران است و برای ایشان حصه از زکوة است نزد امام پس
اگر ندهد آنرا پس او گناهگار است بسبب آن **هفتم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه و آله
لا تصلح الامامة الا لرجل فیه ثلث خصال ورع یحجزه عن معاصی الله و حلم یملک به غضبه و حسن
الولایة علی من یلی حتی یکون لهم کالوالد الرحیم یعنی گفت رسول خدا سزاوار نیست امامت مگر مردی را
که در او سه صفت باشد پرهیزگاری که منع کند او را از معصیتهای که الله تعالی نهی از آن کرده شل حلم یعنی
و بردباری که صاحبی کند بآن غضب خود را و نیکو وارسیدن بکسی که والی رسد تا آنکه بوده باشد
برای رعیت مانند پدر مهربان و در روایت دیگر بجای لهم الرعیة است و بجای کالوالد کالاب **هشتم**
اصل عن سهل بن زیاد عن معاویة بن حکیم عن محمد بن اسلم عن رجل من طبرستان یقال له
محمد قال قال معاویة و لقیت الطبری محمد بعد ذلک فاخبرنی قال سمعت علی بن موسی علیه السلام
یقول المغرم اذا تداین او استدان فی حق الوهم من معاویة اجل سنة فان اتسع و الا قضی عنه
الامام من بیت المال یعنی روایت است از سهل از معاویه از محمد بن اسلم از مردی از طبرستان که نام او
محمد است سهل گفت که گفت معاویه و برخوردم آن مرد طبری را که محمد نام دارد بعد از آن پس بواسطه
خبر داد مرا گفت شنیدم از امام رضا علیه السلام که می گفت صاحب قرض اگر قرض بهم رسانیده باشد یا طلب
قرض کرده در غیر باطل شک از راوی است که معویه است مهلت داده میشود یک سال پس اگر فراخ حال
شد خوب و الا ادا می کند از جانب او امام از بیت المال

باب صد و چهارم اصل باب ان الارض کلها للامام علیه السلام

شرح این باب بیان آنست که همه زمین از امام است و درین باب نه حدیث است **اول اصل** عن
ابی جعفر علیه السلام قال وجدنا فی کتاب علی علیه السلام ان الارض لله یورثها من یشاء من عباده
والعاقبة للمتقین انا و اهل بیتی الذین اورثنا الله الارض و نحن المتقون و الارض کلها لنا فمن احیا
ارضا من المسلمین فلیعمرها و لیؤد خراجها الی الامام من اهل بیتی و له ما اکل منها فان ترکها او اخربها
و اخذها رجل من المسلمین من بعده فعمرها و احیاها فهو احق بها من الذی ترکها یؤدی خراجها
الی الامام من اهل بیتی و له ما اکل منها حتی یظهر القائم علیه السلام من اهل بیتی بالسیف فیحویها و یمنعها و یخرجهم
منها کما حواها رسول الله صلی الله علیه و آله و منعها الا ما کان فی ایدی شیعتنا فانه یقاطعهم علی ما فی ایدیهم
و یترک الارض فی ایدیهم **شرح** کتاب علی عبارت از جامعه است که مذکور شد در باب جلم الخراج بفتح و ضم
خای بانقطه و رای بی نقطه و الف و جیم آنچه بادشاه میگیرد از مال و منال و جزیه اهل ذمه و مانند آنها

القاطعه قطع وفصل معامله خود با دیگری یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلام که میگفت یافتم نوشته
در کتاب علی در تفسیر قول خدای تع در سوره اعراف به درستی که زمین از الله تعالی است وارث آن میساند
هر کرا که میخواهد از بندگان خود و عاقبت کار بای پرهیزگارانست الکه من آن جمعی ام که بمیراث داد ما را خدای
تعالی زمین و ماایم پرهیزگاران که گفته که کل زمین از ماست پس هر که احیا کند زمینی را از مسلمانان پس باید
که آباد آن کند یعنی احیای ناقص بکار نمی آید باید که رساند کرایه آن زمین را بسوی امام از اهلبیت من و
حلال باشد او را آنچه خورد از آن زمین مخفی نماند که متعرض زمین اموات شد و از زمین معموره ساکت شد
اما حکم آن نیز معلوم میشود از فاء فمن چه دلالت میکند بر آنکه معمور نیز کرده باید پس اگر واگذاشت آن زمین را یا خراب
کرد و از انتفاع انداخت و گرفت آنرا مرد دیگر از مسلمانان بعد از واگذاشتن یا خراب کردن پس آباد آن کرد
آنرا و احیا کرد آنرا پس او سزاوارتر است بآن زمین از آن کس که واگذاشت آنرا کرایه می دهد کرایه آنرا
بسوی امام از اهل بیت من حلال است او را از آن تا وقتی که ظاهر شود قائم از اهل بیت من بشمشیر پس
احاطه کند زمین را و مخصوص کند آنرا و بیرون کند مردم را از آن چنانچه احاطه کرد زمین خیبر را رسول الله و مخصوص
خود کرد آنرا مگر زمینی که بوده باشد در تصرف شیعه ما که امامیه اند چه به درستی که قائم مقاطعه میکند با ایشان یعنی
که در دست ایشانست بر آن نهج یعنی بکرایه قرار می دهد چنانچه صریح می شود در حدیث سوم این باب
و وامیگذارد زمین را در تصرف ایشان **دوم اصل** اخبرنی احمد بن محمد بن عبد الله عمن
رواه قال الدنیا وما فیها لله تبارک وتعالی ولرسوله ولنا فمن غلب علی شیء منها فلیتق الله
ولیؤد حق الله تبارک وتعالی ولیبر اخوانه فان لم یفعل ذلک فان الله ورسوله ونحن برآء منه
شرح البراء بفتح بای یک نقطه و رای بی نقطه و الف ممدوده بمعنی بری است در صورت افراد و تثنیه و
جمع تغیر نمییابد چون در اصل مصدر است و بضم با و فتح را و همزه و الف ممدوده و بکسر و ضم با و را و الف ممدوده
جمع بری یعنی خبر داد مرا احمد بن محمد بن عبد الله از امامی که روایت کرد احمد از او که گفت دنیا و آنچه در آن
است از الله تبارک وتع است و از رسول اوست و از ماست بعد از رسول پس هر که بتصرف خود آورد
بعنوان غالب شدن بحسب ظاهر دنیا چیزی باید که پرهیز کند از عذاب الهی و باید که ادا کند حق الله تبارک
وتعالی را اشاره بخمس و مانند آنست و باید که نیکی رساند برادران مومن خود را اشاره بزکوة و مانند آن
است پس اگر نکند آنرا پس الله تع و رسول او و ما بیزاریم **سوم اصل** عن عمر بن یزید
قال رایت مسمعا بالمدینة وقد کان حمل الی ابی عبد الله علیه السلام تلک السنة مالا فرده
ابو عبد الله علیه السلام فقلت له لم رد علیک ابو عبد الله علیه السلام المال الذی حملته الیه قال
فقال لی انی قلت له حین حملت الیه المال انی کنت ولیت البحرین الغوص فاصبت اربعمائة الف درهم
وقد جئتک بخمسها بثمانین الف درهم وکرهت ان احبسها عنک وان اعرض لها وهی حقک الذی جعله تبارک وتعالی

فی امواننا فقال اوما لنا من الارض وما اخرج الله منها الا الخمس یا ابا سیار ان الارض کلها لنا فما اخرج الله منها من شیء فهو لنا **شرح** اعرض یعنی بی نقطه و ضاد بانقطه مضارع متکلم وحده از باب ضرب ویعلم است العرض للشئ سر راه گرفتن یعنی روایتست از عمر بن یزید گفت دیدم مسمع را که کنیت او ابو سیار است در مدینه بتحقیق برده بود بسوی امام جعفر صادق علیه السلام در ان سال مالی پس برگردانید بود آن مال را امام پس گفتم مسمع را چرا رد کرد امام آن مال را بر تو که برده بودی بسوی او راوی گفت پس مسمع گفت مر او را بتحقیق من گفتم امام را وقتی که بردم بسوی او مال را که بدرستیکه من والی شدم بحرین غوص مروارید را پس دریافتم چهار صد هزار درهم را بتحقیق آوردم نزد تو خمس آنرا هشتاد هزار درهم را کراهت داشتم اینکه نگاه دارم و بتو ندهم و اینکه گردانم آنرا از راه تو و مال ما تکه آن حق تست که گردانید آنرا الله تعالی در مالهای ما پس گفت آیا و نیست ما را از زمین و آنچه بیرون آورد الله تعالی از زمین مگر خمس ای ابو سیار بدرستی که کل زمین از ماست پس هرچه بیرون آورد الله تعالی از زمین هرچه باشد پس آن از ماست **اصل** فقلت له وانا احمل الیك المال کله فقال یا ابا سیار قد طیبناه لك واحللناك منه فضم الیك مالك وکل ما فی ایدی شیعتنا من الارض فهم فیه محللون حتی یقوم قائمنا علیه السلام فیجبیهم طسق ما کان ویترك الارض فی ایدیهم وما کان فی ایدی غیرهم فان کسبهم من الارض حرام علیهم حتی یقوم قائمنا فیاخذ الارض من ایدیهم ویخرجهم صغرة قال عمر بن یزید فقال لی ابو سیار ما اری احدا من اصحاب الضیاع ولا ممن یلی الاعمال یاکل حلالا غیری الا من طیبوا له ذلك **شرح** فیجبیهم بجای بی نقطه و بای یک نقطه مشدده یا بای دو نقطه و بای من مضارع غائب باب تفعیل است ای مبالغه الحباء بکسر حاو الف ممدوده والحبوة بفتح وکسر وضم حاو سکون با بخشش بی حوض و بی منت الطسق بفتح طای بی نقطه و سکون سین بی نقطه و قاف کرایه زمین و خراج یعنی پس گفتم امام را من می آورم بسوی تو کل ان مال را پس گفت ای ابو سیار بتحقیق از طیب خاطر واگذاشتیم از برای تو و حلال کردیم ترا از آن پس با خود گیر مال خود را که آورده بودی نیز و هرچه در تصرف شیعه ماست از زمین پس شیعه در آن حلال کرده شده اند تا ایستد بکار امامت قائم آل محمد پس بخشید شیعه را کرایه املاک که در تصرف شیعه است و واگذارد زمین را در تصرف ایشان و اما آنچه باشد در تصرف غیر ایشان پس بدرستی که آنچه بهم رسانند از زمین حرام است بر ایشان تا ایستد قائم ما پس فرا گیرد زمین را از تصرف ایشان و بیرون کند ایشان را خوار و زار گفت عمر ابن یزید پس گفت مرا ابو سیار نمی بینم هیچکس را از صاحبان املاک و نه عاملان که خورد حلال را غیر من مگر شیعه که بطیب خاطر واگذاشتند برای او آن را

چهارم اصل عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت له اما علی الامام زکوة فقال احلت یا ابا محمد اما علمت ان الدنیا والآخرة للامام یضعها حیث یشاء ویدفعها الی من یشاء جائز له ذلك من الله ان الامام یا ابا محمد لا یبیت لیلة ابدا و لله فی عنقه حق یسأله عنه **شرح**

صافی شرح اصول کافی

نمی آید در حدیث چهارم باب صله بست و هشتم که بر مال امام خمس و زکوة نیست بسبب آنکه کل تحقیق و تحت تصرف او بیند و فاضل زکوة و خمس از آن او ست و نقصان زکوة و خمس بر او ست پس فقیری بی حاجت سال نمی ماند یعنی روایت است از ابو بصیر که کنیت او ابو محمد است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت گفتم امام را آیا نیست بر امام زکوة پس گفت محال گفتی یعنی مراد آنست که قیاس کردی ای ابو محمد آیا نمی دانی که دنیا و آخرت از امام است میگذارد آنرا هر جا که میخواهد و میدهد آنرا بهر که میخواهد جائز است امام را آنچه مذکور شد از جانب الله تعالی بدرستیکه امام ای ابو محمد نمی باشد یک شب هرگز بر حالی که الله تعالی را بر گردن او حقی باشد که مطالبه کند او را پنجم **اصل** قلت لابی عبد الله علیه السلام ما لکم من هذه الارض فتبسم ثم قال ان الله تبارک و تعالی بعث جبرئیل و امره ان یخرق بابهامه ثمانیة انهار فی الارض منها سیحان و جیحان و هو نهر بلخ و الخشوع و هو نهر الشاش و مهران و هو نهر الهند و نیل و هو نهر مصر و دجلة و الفرات فما سقت او استقت فهو لنا و ما کان لنا فهو لشیعتنا و لیس لعدونا منه شیء الا ما غصب علیه و ان ولینا لفی اوسع فیما بین ذه الی ذه یعنی بین السماء و الارض ثم تلا هذه الآیة قل هی للذین آمنوا فی الحیوة الدنیا المغصوبین علیها خالصة لهم یوم القیمة بلا غصب **شرح** وجه تبسم ذکر تحقیقیه است ذکر ما احیاء ارض است بهار اعتبار آنکه بعض است چنانچه در حدیث هشتم اکتفا بذکر پنج نهر میشود و مقصود نهر است حتی آب باران و چاه و السیح بفتح سین بی نقطه و سکون یای دو نقطه در پائین و حای بی نقطه آبی که جاری بر روی زمین باشد و سد و دکه دریا است و ظاهر آنست که دو از آن رود با متصل بهم شود و سیحان در اینجا بلفظ تثنیه سیح باشد پس جملت نه نهر باید باشد تا مجموع آن تسمیه شده هشت باشد و صاحب قاموس گفته سیحان نهر بالشام و آخر بالبصرة و گفته و سیحون نهر بما وراء النهر و نهر بالهند و بنا برین میتواند بود که بلفظ مفرد باشد و هفت نهر مذکور شده باشد و لفظ منها دلالت بر آن میکند جیحان بفتح جیم و سکون یای دو نقطه در پائین و حای بی نقطه و الف و نون بمعنی هلاک کننده است و نهر بلخ بان نامند باعتبار آنکه مردم بسیار در آن تلف میشوند اصل یا واو است یا جاح بمعنی است و در جاح بجوح یا معرب جیحون است و صاحب قاموس در فصل جیم و حا و نون گفته جیحون نهر خوارزم و جیحان نهر بین الشام و الروم معرب جیهان الخشوع بفتح خای بانقطه و ضم شین بانقطه و سکون واو و عین بی نقطه متواضع الشاش بفتح شین بانقطه و الف و شین بانقطه دستار سفید و مراد بخشوع و نهر الشاش رودی است که در بلاد روس می باشد باعتبار آنکه هر سال یخ می بندد و سفید می شود مانند دستار و احتشام بر سر آن فرود می آیند و انواع تصرفات میکنند و کسی آزاری نمیرسد و آنرا بفارسی اتل بهمزه و الف و کسر تای دو نقطه در بالا می نامند گویند رودی بزرگتر از آن در جهان نیست و صاحب قاموس گفته شاش بلد بما وراء النهر مهران بکسر میم و سکون ها و رای بی نقطه و الف و نون عبارت از سند است که هنود آن

تبرک میکنند فادر فما سقت برای بیان مالکیت ائمه است به بیان نمونه ان یا برای تفریع بر خدمتگاری جبرئیل ع
است چه ان برای کسب شرف بسبب خدمت امام است السقه آب دادن بی حاجت بدلو و ریسمان
الاستقاء آب دادن با شکال و نظیر این مذکور است در تفسیر قول خدای تعالی در سوره بقره لها ما
کسبت الا برای استثنای منقطع است و از قبیل ما احسن زید الا ماشاء است نه از قبیل ما جاء القوم
الا حمار غصب به غین با نقطه و صاد بی نقطه و بای یک نقطه معلوم از باب ضرب است و مفعول آن
محذوفست بتقدیر غصب شیعتنا علیه است اضافه در او سع ما بین از قبیل اضافه در زید افضل البلد
است یا از قبیل اضافه در زید افضل الناس ذه بکسر ذال با نقطه و بکسر ها با اشباع اسم اشاره مونث است
ذکر المغصوبین علیها و ذکر لهم و ذکر بلا غصب برای تفسیر است و داخل آیه نیست یعنی گفتم امام جعفر صادق
علیه السلام را چه چیز از شما است از جمله این زمین پس تبسم کرد بعد از ان گفت بدرستی که الله تبارک و تعالی
فرستاد جبرئیل را و امر کرد او را که بشگافد برای خدمت خلیفه الٰهی به پشت پای خود هشت نهر را در
زمین از آنجمله است دو نهر سیح و نهر جیحان و آن نهر بلخ است و نهر خشوع و آن نهر مانند و شاش سفید است
و نهر مهران و آن نهر هند است و نهر نیل مصر و نهر دجله و نهر فرات نمونه ملک ما این که هر چه آب میخورانند آن
هشت نهر آب بدلو و ریسمان داد پس آن از ما است و هر چه باشد از ما پس آن از شیعه امامیه است و نیست
دشمن ما را از مال چیزی مگر آنکه ستم کند شیعه ما را بر آن یعنی که در ظاهر دنیا تصرف کرد در ان او حرام است برای او
بدرستی که دوست ما هر آئینه در حالتی است که فراخ تر است از جمیع حالاتی که در میان این و آنست میخواست
میان آسمان و زمین را بعد از آن خواند این آیه را از سوره اعراف بگو که این دنیا و طیبات رزق برای جمعی
است که مومن بربوبیت رب العالمین شدند در زندگی دنیا صفت آن مومنان آنست که ستم کرده شده
اند بر آن در حالتی که مقدر شده که خالص خواهد بود برای ایشان در روز قیامت بی ستم **ششم**
اصل کتبت الی العسکری علیه السلام جعلت فداک روی لنا ان لیس لرسول الله صلی الله
علیه و آله من الدنیا الا الخمس فجاء الجواب و ان الدنیا و ما علیها لرسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
یعنی نوشتم به امام علی نقی علیه السلام قرابت شوم منقول شد برای ما که نیست رسول الله را در دنیا مگر خمس
پس آمد جواب که بدرستی که دنیا و آنچه بر دنیا است از رسول الله است مراد آن است که بعد از او
از او صیا است **هفتم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال قال رسول الله خلق الله آدم
و اقطعه الدنیا قطیعة فما کان لآدم فلرسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و ما کان لرسول الله
فهو للائمة من آل محمد صلی الله علیه و آله **شرح** فما کان تا آخر کلام ابوجعفر علیه السلام است یعنی روایت
است از حضرت امام محمد باقر علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آفرید الله تعالی آدم
را و بخشید او را دنیا بهمگی مال او باشد چون خلیفه الٰهی است پس آنچه بود آدم علیه السلام را پس از رسول الله

هشتم اصل تعالی اند هست وانچه بود رسول الله را پس آن از ائمه از آل محمد است چون خلفای الله
عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان جبرئیل علیه السلام کری برجله خمسة انهار ولسان الماء
یتبعه الفرات ودجلة ونیل مصر ومهران ونهر بلخ فما سقت او سقی منها فللامام والبحر المحیط بالدنیا
شرح کری ماضی معلوم از باب علم است الکری بفتح کاف وفتح رای بی نقطه احداث نهر یعنی . وایست
از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت بدرستی که جبرئیل علیه السلام حفر کرد برای خدمت خلیفه الهی بپای
خود پنج نهر را وزبان آب او روان می شد فرات ودجله ونیل مصر ومهران ونهر بلخ پس آنچه داد آن پنج نهر
آنرا آب داده شد بدلو وریسمان از آن پنج نهر پس از امام است ودریای محیط بکل زمین نیز از امام است
نهم اصل عن السری بن ربیع قال لم یکن ابن ابی عمیر یعدل بهشام بن الحکم شیئا وکان لا یغب اتیانه
ثم انقطع عنه وخالفه وکان سبب ذلک ان ابا مالک الحضرمی کان احد رجال هشام وقع بینه و
بین ابن ابی عمیر ملاحات فی شیء من الامامة قال ابن ابی عمیر الدنیا کلها للامام علیه السلام علی
جهة الملک وانه اولی بها من الذین هی فی ایدیهم وقال ابو مالک کذلک املاک الناس لهم
الا ما حکم الله به للامام من الفیء والخمس والمغنم فذلک له وذلک ایضا قد بین الله للامام این
یضعه وکیف یصنع به فتراضیا بهشام بن الحکم وصارا الیه فحکم هشام لابی مالک علی ابی عمیر فغضب
ابن ابی عمیر وهجر هشاما بعد ذلک **شرح** یغب بغین بانقطه وبای یک نقطه مشدده مضارع غائب
باب افعال یا باب نصر است اتیانه مفعول است وضمیر راجع بهشام است الملاحات بحای بی نقطه
والف مصدر باب مفاعله منازعت در گفتگو الملک بفتح وضم وکسر میم وسکون لام صاحب اختیار
چیزے بودن باستقلال کذلک مفعول قال است ومشار الیه آن جمله بعد از آن است الفیء آنچه
از املاک کفار بے جنگ وغلبه لشکر بتصرف امام آید مراد بخمس کل خمس است واشاره است
بآنکه در آیه خمس عدم تکرار لام در والیتامی والمساکین وابن السبیل برای اشعار بآنست که ایشان
مالک بعض خمس نیستند بلکه از قبیل لقطه است ولهذا اگر نصف خمس وفا بمعاش سال ایشان نکند
امام از مال خود تتمه را میدهد واگر فاضل آید از امام است مراد بالمغنم بفتح میم وسکون غین بانقطه
وفتح نون اینجا انفال است این اشاره بمخارج امام است مثل یتامی ومساکین وابن السبیل از
بنی هاشم وغیر ایشان وتفصیل بیان اینها می آید در حدیث چهارم باب صد وبیست وهشتم **یعنی** روایت
است از سری بن ربیع گفت برابر نمی کرد ابن ابی عمیر بصحبت هشام بن الحکم چیزے را ویک روز تر
او میان نمی کرد آمدن مجلس هشام را یعنی هر روز می آمد بعد از آن بریده شد از او واظهار مخالفت او کرد
وسبب آن این بود که ابو مالک حضرمی بود یکی از شاگردان هشام ودواقع شد میان او ومیان ابن ابی عمیر
نزاعی در چیزی از مسائل متعلقه بامامت بیان این آنکه گفت ابن ابی عمیر کل دنیا از امام است برای ملکیت

وبدرستی که او سزاوارتر است بدنیا از جمعی که دنیا در تصرف ایشانست و گفت ابو مالک چنین که ملکهائی که در تصرف مردم است از ایشانست مگر آنچه حکم کرد الله تعالی بآن که از امام باشد مثل فئ در آیه سوره حشر ما افاء الله علی رسوله من اهل القری فلله وللرسول ولذی القربی والیتامی والمساکین وابن السبیل ومثل خمس در آیه سوره انفال واعلموا انما غنمتم من شئ فان لله خمسه وللرسول ولذی القربی والیتامی والمساکین وابن السبیل ومثل انفال در آیه سوره انفال یسئلونک عن الانفال قل الانفال لله والرسول پس این از اوست و آن نیز بی شرط نیست تحقیق بیان این کرده الله تعالی برای امام که کجا صرف میکند آنرا و چون می کند آن پس راضی شدند هشام بن الحکم که حکم کند میان ایشان و رفتند بسوی او پس حکم کرد هشام موافق ابو مالک مخالف ابن ابی عمیر پس غضبناک شد ابن ابی عمیر و مفارقت کرد هشام را بعد از آن

باب صد و پنجم اصل باب سیرة الامام فی نفسه وفی المطعم والملبس اذا ولی الامر

شرح این باب بیان روش امام است در طعام و لباس وقتی که صاحب امارت ظاهر شود درین باب چهار حدیث است **اول اصل** قال امیر المؤمنین علیه السلام ان الله جعلنی اماما لخلقه ففرض علی التقدیر فی نفسی ومطعمی ومشربی وملبسی کضعفاء الناس کی یقتدی الفقیر بفقری ولا یطغی الغنی غناه **یعنی** گفت امیر المؤمنین علیه السلام بدرستی که گردانید مرا الله تعالی امام برای مخلوقین او پس واجب و لازم کرد برمن قرار دادن مقدار را در سلوک من با مردم در خوردنی و آشامیدنی و لباس من مانند ضعیف حالان مردم تا تسلی شود فقیر بفقر من و باعث زیاده روی در گفتگو نشود مالدار را مالداری او **دوم اصل** عن المعلی بن خنیس قال قلت لابی عبد الله علیه السلام یوما جعلت فداک ذکرت آل فلان وما هم فیه من النعیم فقلت لو کان هذا الیکم لعشنا معکم فقال هیهات هیهات یا معلی اما والله ان لو کان ذلک ما کان الا سیاسة اللیل وسیاحة النهار ولبس الخشن واکل الجشب فزوی ذلک عنا فهل رایت ظلامة قط صیرها الله نعمة الا هذه **شرح** ان در لو ان کان بفتح همزه و سکون نون زائده است برای ربط جواب قسم بقسم **یعنی** روایت است از معلی بن خنیس گفت گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را روزی که قربانت شوم بخاطر رسانیدم بنی عباس را و آنچه که ایشان در آنند از نعمت پس با خود گفتم اگر می بود این حکومت دنیا منتقل بسوی شما هر آئینه فراغت می کردم با شما پس گفت دور است خیال تو دور است خیال تو ای معلی آگاه باش بخدا قسم اگر می بود این حکومت نمی بود برای ما مگر نگهبانی شب و بود روز برای کارسازی مردم و پوشیدن لباس درشت و خوردن طعام درشت پس دور کرده شد آن آزار از ما بسبب ستم پس آیا دیدی ستمی را هرگز که گردانید آنرا الله تعالی نعمت برای مظلوم مگر این ستم یعنی این نعمت برای ما بالاتر از جمیع نعمتهای مظلومان است که گاهی واقع میشود که ظلم بر ایشان باعث نعمت ایشان

تما

میشود **سوم اصل** علی بن محمد عن صالح بن ابی حماد وعدة من اصحابنا عن احمد بن محمد وغیرهما باسانید مختلفة فی احتجاج امیر المؤمنین علیه السلام علی عاصم بن زیاد حین لبس العباء وترك الملاء وشکاه اخوه الربیع بن زیاد الی امیر المؤمنین علیه السلام انه قد غم اهله واحزن ولده فقال امیر المؤمنین علیه السلام علیّ بعاصم بن زیاد فجئ به فلما رآه عبس فی وجهه فقال له اما استحییت من اهلك واما رحمت ولدك **شرح** غیرهما مجرور معطوف بر کل واحد از صالح ولد ذلک است وضمیر راجع بصالح واحمد است حین احتجاج است ومضاف الیه لبس است والملاء است الملاء بضم میم والف ممدوده جمع ملاءة بالضم ومد تا سے وحدت جامه های نازک علی اسم فعل است یعنی بیار او را یعنی روایت کرد علی بن محمد از صالح بن ابی حماد وروایت کردند جمعی از یاران ما از احمد بن محمد وروایت کردند هر یک از علی واز یاران از غیر صالح واحمد نیز بسندهاے مختلفه تا امیر المؤمنین علیه السلام بامعنی که سند روایت صالح وسند روایت احمد وسند روایت غیر آن دو تا امیر المؤمنین علیه السلام هر کدام مغایر دو سند دیگر است در حجت گرفتن امیر المؤمنین ع بر عاصم بن زیاد وقتی که پوشید عبا را وترک کرد جامهٔ نازک را وشکایت او برد برادرش ربیع بن زیاد بسوی امیر المؤمنین ع که او بتحقیق غمناک کرد زنش را ودلگیر کرد فرزندان خود را آن پس گفت امیر المؤمنین علیه السلام بیارید عاصم بن زیاد را پس آورده شد پس چون دید او را ترش روئی نگاه کرد در روی او پس گفت آیا شرم نکردی از زنت آیا رحم نکردی فرزندانت را **اصل** اتری الله احل لك الطیبات وهو یکره اخذك منها انت اهون علی الله من ذلك اولیس الله یقول والارض وضعها للانام فیها فاکهة والنخل ذات الاکمام اولیس الله یقول مرج البحرین یلتقیان بینهما برزخ لا یبغیان الی قوله یخرج منهما اللؤلؤ والمرجان فبالله لابتذال نعم الله بالفعال احب الیه من ابتذالها بالمقال وقد قال الله عز وجل واما بنعمة ربك فحدث **شرح** این مضمون احتجاج است که آن جماعت روایت کرده اند داود را ولیس الله برای عطف است بر مقدر واشاره است بآیاتی که درینجا مذکور نیست مثل قول خدای تعالی در سورهٔ مائده یسئلونک ماذا احل لکم الطیبات ودر سورهٔ اعراف قل من حرم زینة الله التی اخرج لعباده والطیبات من الرزق جمله یلتقیان حال از بحرین است اتصال زمان دو خبر بهم را جاری مجرای اتحاد کرده جملهٔ بینهما برزخ حال از یلتقیان است یعنی گمان میکنی الله تعالی را از آنچه گمان کردی یعنی آن حال امام است وقتی که بادشاهی باو باشد بحیثیت آیا نیز نمی گوید الله تعالی در سورهٔ رحمن مخلوط کرد دو دریا را که یکی شیرین است وآنرا شط العرب میناسند دیگر دریای عمان برحالی که باهم ملاقات میکنند برحالی که میان او دو حاجبی است همان این آنکه غالب نمی شود هیچکدام بر دیگری چنانچه محسوس میشود که در چندین فرسخ آب شط العرب دریای شور را

میشگافد و بهم مخلوط نمی شوند تا قول او که بیرون می آید از آن دو دریا بعد از خلط مروارید بزرگ و کوچک
چنانچه محسوس میشود در غوص مروارید بحرین پس ای قوم برای خدا انکار کنید در حال این مرد هر آئینه دست
زده کردن نعمتهای الله تعالی بکار فرمودن آنها محبوب تر است نزد الله تعالی از دست زده کردن
آنها بهدت و اجتناب فرمودن مردم از آنها و تحقیق گفته خدای عزوجل در سوره والضحی واما بنعمة ربک
فحدث یعنی اما النعمت صاحب کل اختیار تو پس حکایت کن با ن باظهار آن بکار فرمودن و مانند آن

اصل فقال عاصم یا امیر المومنین فعلی ما اقتصرت فی مطعمك علی الخشونة وفی ملبسك
علی خشونة فقال ویحك ان الله عزوجل فرض علی الائمة العدل ان یقدروا انفسهم
بضعفة الناس کیلا یتبیغ بالفقیر فقره فالقی عاصم بن زیاد العباء ولبس الملاء **شرح** یتبیغ
بیای یک نقطه ویای دو نقطه در پایین مشدده وغین با نقطه مضارع معلوم از باب تفعل است التبیغ بغایت
هلاک شدن باد ربالفقیر برای تعدیه است **یعنی** عاصم غافل شد از اشاره که در انت اهون علی الله من
ذلک بود پس گفت عجب سخنی گفتی بدرستی که خدای عزوجل لازم کرد بر ائمه عدل که برابر کنند خود شان را
به ضعیف حال تر مردم تا مستهلک نکند محتاج را احتیاجش پس انداخت عاصم بن زیاد عبا را و پوشید
جامهٔ باریک را **چهارم اصل** حضرت ابا عبد الله علیه السلام وقال له رجل
اصلحك الله ذکرت ان علی بن ابی طالب علیه السلام کان یلبس الخشن یلبس القمیص باربعة
دراهم وما اشبه ذلك ونری علیك اللباس الجدید فقال ان علی بن ابی طالب علیه السلام
کان یلبس ذلك فی زمان لاینکر علیه ولو لبس مثل ذلك الیوم شهر به فخیر لباس کل زمان لباس
اهله غیر ان قائمنا اهل البیت علیه السلام اذا قام لبس ثیاب علی وسار بسیرة علی علیه السلام
یعنی حاضر شدم در مجلس امام جعفر صادق علیه السلام وگفت او را مردی نگاه دارا د ترا الله تعالی گفتی
که علی بن ابیطالب میپوشید لباس درشت را میپوشید پیراهن را بچهار درهم و مانند آن پیراهن چهار درهمی
را و می بینیم بر تو لباس عالی را پس گفت بدرستیکه علی بن ابیطالب علیه السلام میپوشید آن را در زمانی که بد
نمی نمود یعنی از پادشاه امثال این بد نمی نماید واگر میپوشید آن را درین زمان که پادشاهی از ائمه عدل نیست
مشهور می شد به مذمت مردم بسبب آن بیان این آنکه بهترین لباس هر زمانی که پادشاه لباس عالی
پوشد لباس متعارف اهل آن زمان است آن قدر هست که قائم ما اهل البیت وقتی که ایستد بکار امامت
می پوشد مثل جامه های علی علیه السلام را

باب صد وشصتم باب نادر

شرح این باب در بیان حدیث غیر مشهور است یعنی مضمون احادیث آن غریب است درین باب
چهار یا پنج حدیث است **اول اصل** عن ایوب بن نوح قال عطس یوما وانا عنده

فقلت جعلت فداك ما يقال للامام اذا عطس قال يقولون صلى الله عليك **شرح** ايوب از اصحاب
حضرت امام رضا عليه السلام و امام محمد تقی ع و وكيل امام علی النقی ع و امام حسن عسكری ع بوده بيان حقيقت
تصليه ميشود در حديث سی و ششم باب اول و اينجا استعاره شده برای دعا **يعنی** روايت است
از ايوب بن نوح كه گفت عطسه كرد روزی امام ع و من نزد او بودم پس گفتم قربانت شوم چه گفته شود
امام را وقتی كه عطسه كند گفت ميگويند درود فرستد الله تعالی بر تو **دوم اصل** عن ابی عبد الله
عليه السلام قال سأله رجل عن القائم عليه السلام يسلم عليه بامرة المؤمنين قال لا ذلك اسم
سمى الله به امير المؤمنين عليه السلام لم يسم به احد قبله ولا يتسمى به بعده الا كافر قلت جعلت
فداك كيف يسلم عليه قال تقول السلام عليك يا بقية الله ثم قرأ بقية الله خير لكم ان كنتم
مؤمنين **يعنی** روايت است از امام جعفر صادق عليه السلام كه گفت پرسيد او را مردی
از قائم آل محمد عليه السلام كه آيا سلام كرده ميشود بر او بامير مومنان يعنی گويند السلام عليك
يا امير المومنين گفت نه نامی است كه نام نهاده بآن الله تعالی علی بن ابی طالب عليه السلام را
نام خود نكرده بآن نام هيچكس پيش از علی ع و نام خود نميكند بآن نام مگر كافری گفتم قربانت شوم چون
سلام كرده شود بر قائم ع گفت ميگويند سلام بر تو باد ای باقيمانده خلفای الهی بعد آن خواند از سوره
هود كه باقيمانده خلفای الله تع بهتر است برای شما كه تابع او شويد اگر باشيد مومنان بربوبيت رب العالمين
سوم اصل سألت ابا الحسن لم سمى علی ابن ابيطالب امير المؤمنين عليه السلام قال لانه
يميرهم العلم اما سمعت فی كتاب الله ونمير اهلنا وفی رواية اخرى قال لان ميرة المؤمنين
من عنده يميرهم العلم **شرح** المير بكسر ميم و سكون يای دو نقطه در پائين و رای بی نقطه
مصدر باب ضرب نقل غذا از سرزمينی بسرزمينی ديگر و استعمال آن باعتبار آنست كه غذا روح
خلائق است و كسی كه نقل كرد آنرا از شهر علم كه رسول الله باشد علی بن ابی طالب عليه السلام
است و بس چنانچه مذكور شد در حديث دوم باب صدم الميرة بكسر ميم و سكون يا و تای تانيث غله
كه از جائی بجائی منقول شود بدانكه در اينجا چند احتمال است اول آنكه امير در اصل يمير بود و چون كلمه
كه در اصل فعل باشد و آنرا نقل كنند باسميت گاهی يای آن منقلب بهمزه ميشود مثل ازلی بفتح همزه
و فتح زای بانقطه و لام كه منسوب به لم يزل است بعد از حذف حرف نفی و مثل ازنی بفتح همزه و فتح زای
بانقطه و نون كه منسوب به يزن يا منسوب به وزن بعد از حذف واو و اينجا نيز يا منقلب بهمزه شده
بعد از آنكه يمير را استعمال در نام كردند چنانچه تغلب را اسم كرده اند باراده غالب دوم امير در اصل
مير بوده و همزه زياده شده و مير مصدر است كه بمعنی اسم فاعل مستعمل شده سوم آنكه ميان امير و مير اشتقاق
كبير است يعنی موافقت در اكثر حروف مثل ختم و كتم چنانچه زمخشری در كشاف در تفسير قول الله تعالى

در سورهٔ بقره ختم الله علی قلوبهم گفته الختم والکتم اخوان پس مناسبت در معنی مرعیست در آنها وانهاء زندگی روح را بغذای علم تا مور بفتح تای دو نقطه در بالا و سکون واو و رای بی نقطه نی نامند وان بوزن تفعول است و تا زائده است پس مشتق از امر است چهارم آنکه مقصود موافقت در اشتقاق نیست بلکه مقصود بیان وجه اختصاص است به بیان آنکه باعث زندگی ارواح خلائق نقل علم از شهر علم است یعنی پرسیدم امام رضا علیه السلام را که چرا نامیده شد علی بن ابی طالب امیر المومنین ع گفت برای آنکه او نقل میکند برای مومنان غذای روح را که علم است آیا نشنیدی در کتاب الله تع در سورهٔ یوسف که ونمیر اهلنا ونقل غذا کنیم برای اهل ما و در روایت دیگر گفت برای آنکه غذای منقول برای مومنان از جانب اوست نقل می کند برای ایشان غذای علم را اشاره است بقول رسول ص انا مدینة العلم وعلی بابها

چهارم اصل عن ابی جعفر ع قال قلت له لم سمی علی ابن ابیطالب امیر المومنین قال الله سماه وهکذا انزل فی کتابه واذ اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم واشهدهم علی انفسهم الست بربکم وان محمدا رسولی وان علیا امیر المؤمنین علیه السلام **شرح** روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت چرا علی ع را نامیده شد امیر المومنین وائمه دیگر نشدند گفت الله تع آن نام کرده او را وچنین فرو فرستاده در کتاب خود در سورهٔ اعراف و یاد کن وقتی را که بآن گرفت صاحب کل اختیار تو از اولاد آدم از پشتهای اولاد آدم فرزندان ایشانرا و گواه گرفت بشواهد ربوبیت در آسمان و زمین و مانند آنها آن اولاد آدم را بر خود شان باین روش که بزبان حال گفت آیا نیستم صاحب کل اختیار شما تا حکم حکم من باشد و پیروی ظن نکنید و آیا نیست انکه علی نقل کننده غذای روح از شهر علم است بیان این شد در حدیث سوم این باب مضمون تتمه آیه آنست که همه گفتند بزبان حال بلی چنانچه بیان میشود در شرح حدیث چهارم باب ششم کتاب الایمان والکفر میتواند بود که مراد آن باشد که از محمد تا آخر در لفظ قرآن بوده مخالفان اسقاط کرده باشند ومیتواند بود که مراد آن باشد که بعنوان حدیث قدسی است و داخل قرآن نیست ومیتواند بود که بیان تفصیل مجمل اشهدهم بر ربوبیت باشد که در کتاب جامع است

باب صد و هفتم اصل باب فیه نکت ونتف من التنزیل فی الولایة

شرح النکت بضم نون وفتح کاف وتای دو نقطه در بالا جمع نکته بضم نون وسکون کاف ونقطه النتف بضم نون وفتح تای دو نقطه در بالا وفا جمع نتفه بضم نون وتا وفا چیزی کوچک که فرو ریزد از چیز دیگر بکاویدن الولایة بکسر وفتح واو مصدر باب علم امامت یا بفتح واو اسم مصدر است یعنی این بابیست که در آن اشاره و لطائف است از قرآن یعنی دلالت قرآن از حد وحصر بیرون است و اینها اندکیست از آن بانمعنی که دلالتی است که احتیاج بخورده بینی در فکر هست در استنباط آنها از قرآن در اینکه در هر زمانی از آدم تا انقراض دنیا امامی که او ولی باشد از مومنان بخود شان وعالم بجمیع احکام الهی باشد لازم است

صافی شرح اصول کافی

خواه رسول باشد وخواه وصی رسول بدانکه در احادیث این باب کہ مذکور می شود که جبرئیل فلان آیه را چنین آورده ولفظ آن موافق قرآن مشهور نیست وجمعی آنها را حمل بر اسقاط وتغییر مخالفان می کنند ومیتواند بود که مراد آنست که آن داخل صلب معنی آیه است ومراد بصلب معنی مستعمل فیه الفاظ نیست وگاه باشد که مراد آن باشد که دلالت آیه بران از قبیل محکمات است بر معنی خود نه از قبیل دلالت متشابهات وگاه باشد که مراد این باشد که آن معنی برای آیه معنی است که جبرئیل برسول گفته و رسول به امیر المومنین علیه السلام املا کرده وا ونوشته در کتاب علی که آنرا جامعه می گویند در جناب نود ودو حدیث است **اول اصل** قلت لابی جعفر علیه السلام اخبرنی عن قول الله تبارک وتعالى نزل به الروح الامین علی قلبك لتكون من المنذرین بلسان عربی مبین قال هی الولایة لامیر المومنین علیه السلام **شرح** هی راجع بمرجع ضمیر به است وتانیث باعتبار خبر است یعنی گفتم امام محمد باقر ع را خبر ده مرا از قول الله تبارک وتعالى در سورۂ شعراء نازل ساخت آنرا جبرئیل بدل تو تا باشی از ترسانندگان مردم از عذاب بر مخالفتمان بزبان عربی ظاهر تا کسی جهل انکار نکند گفت آن امامت برای امیر المومنین علیه السلام است **دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله عز وجل انا عرضنا الامانة علی السموات والارض والجبال فابین ان یحملنها واشفقن منها وحملها الانسان انه کان ظلوما جهولا قال هی ولایة امیر المومنین علیه السلام **شرح** الامانة امین بودن ومراد اینجا امین بودن بر نقل غذای روح از شهر علم است والف لام برای جنس است یا مراد امین بودن بر احکام الٰهی است والف لام برای عهد خارجی است وحاصل هر دو یکی است چه معنی اول منحصر است در امیر المومنین علیه السلام چنانچه بیان شد در حدیث سوم باب سابق یا الف لام برای جنس است ومراد بولایت امیر المومنین علیه السلام ولایت ائمه اولاد اوست ذکر عرض بر آسمانها وزمین وکوهها وامتناع آنها بر سبیل استعارۂ تمثیلیه است برای بیان کمال اشکال امانت وعذاب برداشتن چیزی از جای آن مراد اینجا برداشتن است از جائی که الله تعالى ورسولش آنرا در آنجا قرار داده مراد بانسان نوع آدمی است مثل ونادته الملائکة یعنی روایت است از امام جعفر صادق ع در قول خدای عز وجل در سورہ احزاب بدرستی که ما عرض نمودیم امانت را بر آسمانها وزمین وکوهها پس امتناع کردند از برداشتن آن از جای آن وترسیدند از بازخواست آن وبرداشت آنرا از جای آن آدمی بدرستی که آدمی بغایت بیجا کننده ناخردمند بوده امام گفت آن امانت امامت امیر المومنین ع است مراد به برداشتن از جای خود انتزاع آن از امیر المومنین علیه السلام است واخبار به لفظ ماضی در حملها برای تحقق وقوع است یا عبارت از عهد منافقین در کعبه است چنانچه بیان شد در حدیث هفتم باب نود وچهارم **سوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله عز وجل ها الذین

امنوا و لم یلبسوا ایمانهم بظلم قال بما جاء به محمد من الولایة و لم یخلطوها بولایة فلان و فلان
فهو الملبس بالظلم **شرح** ضمیر هو راجع بایمان مخلوط بولایت فلان و فلان است الملبس بضم میم و
سکون لام و فتح بای یک نقطه و سین بی نقطه اسم مفعول باب تفعیل است التلبیس حیله و میتواند
بود که ضمیر هو راجع به مصدر و یخلطوا باشد و ملبس مصدر میمی باشد **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق
علیه السلام در قول الله عز و جل در بیان اهل امنی و اهل ابتدا در سورهٔ انعام آن جمعی که مومن شدند
و ممزوج نکردند ایمان خود را بکردن بیجا این که گفت مراد آن است که ایمان آوردند بانچه آورده آنرا
محمد ص از جانب الله تعالی که امامت علی است و ممزوج نکردند ولایت علی را بولای ابوبکر و عمر و امثال
ایشان مراد بخلط بان آنست که سلوک طریقت ایشان کنند در پیروی ظن با وجود نفی امامت
ایشان بیان این آنکه آن ایمان مخلوط باطل است با وجود بیجا کردن و احتمال غیر بطلان ندارد
اشاره است بدفع توهم مواخذه مومن بهر گناهی چنانچه بیان شد در حدیث سوم باب هشتاد و پنجم **چهارم**
اصل سئلت ابا عبد الله علیه السلام عن قول الله عز و جل فمنکم مؤمن و منکم کافر فقال عرف
الله ایمانهم بولایتنا و کفرهم بها یوم اخذ علیهم المیثاق فی صلب ادم علیه السلام و هم ذر **شرح**
در سورهٔ تغابن چنین است هو الذی خلقکم فمنکم کافر و منکم مومن و حدیث هفتاد و چهارم این باب نیز موافق آیت
لیس انچه در اینجا است نقل بالمعنی است یا از غلط کاتبان است عرف ماضی معلوم باب تفعیل است التعریف
پویانیدن یوم ظرف عرف است چنانچه ظاهر میشود در حدیث هشتاد و نهم این باب فی صلب ظرف عرف است
و هم ذر حالست و عامل آن عرف است مراد به بودن در صلب آدم وجود ارواح است پیش از وجود آدم
الذر بفتح ذال با نقطه و تشدید رای بی نقطه جمع ذرة مورچه های کوچک که هر صد تا آن بوزن یکدانه جو است
یعنی پرسیدم امام جعفر صادق ع را از قول خدای عز و جل الله تعالی آنکس است که تقدیر کرد شما ایس بعضی
از شما مومن بودید و بعضی از شما کافر پس امام گفت پویانید الله تعالی ایمان ایشان را بسبب تصدیق
امامت ما ائمه هدی خواه رسول و خواه وصی رسول خواه درین امت و خواه در امم سالقه و کفر ایشان را
بسبب عدم تصدیق امامت ما در روزی که گرفت بر ایشان را در پشت آدم ع و ایشان مانند مورچه های
کوچک بودند **پنجم** **اصل** عن ابی الحسن علیه السلام فی قول الله عز و جل یوفون بالنذر الذی اخذ
علیهم من ولایتنا **یعنی** روایت است از حضرت امام موسی کاظم یا امام رضا علیهما السلام در قول الله
عز و جل در سورهٔ دهر وفا میکنند بنذر انیکه مراد عهد لیست که گرفته شده بر ایشان که تصدیق امامت ما
کنند **ششم** **اصل** عن ابی جعفر ع فی قول الله عز و جل و لو انهم اقاموا التوراة و الانجیل
و ما انزل الیهم من ربهم قال الولایة **یعنی** روایت است از امام محمد باقر ع در قول الله عز و جل در سورهٔ
مائده و اگر این کسان بپا میداشتند توریت و انجیل را و انچه را که فرود آمده بسوی ایشان از

صافی شرح اصول کافی

صاحب کل اختیار ایشان باشی که امام گفت مراد بآن ولایت است **هفتم اصل** عن ابی جعفر
علیه السلام فی قول الله تعالی قل لا اسئلکم علیه اجراً الا المودة فی القربی قال هم الائمة علیهم السلام
شرح فی برای تعلیل است یا ظرف مودة است ضمیر هم راجع بقربی است چه قربی مونث اقرب
است و اقرب افعل التفضیل و تانیث باعتبار قرابت است و بیان شد در شرح حدیث نهم باب
شصت و چهارم **یعنی** روایت است از امام محمد باقر علیه السلام در قول الله تعالی در سورهٔ شوری
بگو نمی طلبم از شما برای تبلیغ رسالت مزدی لیکن میطلبم دوستی را در قرابت نزدیکتر برسول صلی الله علیه
وآله وسلم امام گفت اهل قربی ائمه اند که هر کدام ایشان در زمان نزدیکتر خلائق است برسول الله
باعتبار علم و خویشی **هشتم اصل** عن ابی عبدالله علیه السلام فی قول الله عز وجل ومن یطع
الله ورسوله فی ولایة علی والائمة من بعده فقد فاز فوزاً عظیماً هکذا نزلت **شرح** نزلت مجهول
باب تفعیل یا معلوم باب ضرب است **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در قول الله عز وجل در سورهٔ
احزاب و هر که اطاعت کند الله و رسول او را در امامت علی و امامان بعد از او بیقین تحقیق مطلب رسیده
رسیدنی عظیم چنین فرود آورده شده این آیه بامعنی که مراد اینست که گفتیم یا بامعنی که لفظ قرآن چنین بوده
واسقاط البعض آن شده **نهم اصل** رفعه الیهم فی قول الله عز وجل وما کان لکم ان تؤذوا رسول الله
فی علی والائمة کالذین آذوا موسی فبرأه الله مما قالوا **شرح** راوی بالا برد سند را با ائمه علیهم السلام در
قول خدای عز وجل در سورهٔ احزاب و نبود جائز شما را که ایذا کنید رسول الله را در علی و امامان و همین مراد
است در آیه بعد از این بفاصله در سورهٔ احزاب که یا ایها الذین آمنوا لا تکونوا کالذین ای جمعی که مومن شیعه مباشید
در علی و ائمه مانند جمعی که ایذا کردند موسی را بتهمت پس بری ساخت او را الله تعالی از تهمتی که گفتند مراد بیان
تنزیل است نه بیان تفسیر و تهمت موسی گوساله پرستیدن بدعوی هذا الهکم واله موسی و نظیر این در دعوی
امامت ابوبکر شد با وجود این نهی و بری ساخته الله تعالی رسول را از این که چنان جاری خلیفهٔ اول باشد
آیات محکمات که در آنها نهی از پیروی ظن و اختلاف است و تهمت رسول بضلالت و غوایت و خواهش
نفس و بری ساختن از آن مذکور است در اول سورة النجم و بیان شد در شرح حدیث دوم باب نهم کتاب
التوحید **دهم اصل** سأله رجل عن قوله تعالی فمن اتبع هدای فلا یضل ولا یشقی قال من قال
بالائمة و تبع امرهم ولم یجز طاعتهم **یعنی** پرسید مردی امام را از قول الله تعالی در سورهٔ طه پس هر که پیروی
کرد راستی مرا پس گمراه نمی شود و عذاب نمی کنند گفت مراد هر کس است که تصدیق کرد بائمه علیهم السلام
باین معنی که تصدیق کرد که در هر زمانی که از آدم علیه السلام تا قیامت امامی مفترض الطاعة لازم
است و پیروی کرد فرمودهٔ ایشان را و درنگذشت از اطاعت ایشان **یازدهم اصل**
رفعه فی قوله تعالی لا اقسم بهذا البلد وانت حل بهذا البلد ووالد وما ولد قال امیر المؤمنین علیه السلام

وما ولد من الائمۃ یعنی بالا برد راوی سند را تا امامی در قول خدای تعالی در سورۂ البلد نہ چنانست کہ مشرکان خیال کردند قسم نخوردم درین شہر و تو فرود آمدہ درین شہر و قسم نہ رانندہ و آنچہ زایید امام گفت مراد بو الد امیر المومنین علیہ السلام است و مراد بما ولد اولاد از ائمہ است اخبار بہ لفظ ماضی برای تحقق وقوع است **دوازدھم اصل** عن ابی عبد اللہ علیہ السلام فی قول اللہ واعلموا انما غنمتم من شیء فان للہ خمسہ وللرسول ولذی القربی قال امیر المؤمنین والائمۃ علیہم السلام یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیہ السلام در قول اللہ تعالی در سورۂ انفال و بدانید کہ آنچہ بدست آورده اید بعنوان غنیمت ہر چہ باشد پس از اللہ تعالی است خمس آن و از رسول است و از صاحب قرابت نزدیک تر است گفت مراد بذی القربی امیر المومنین و ائمہ و اولاد اوست توضیح این میشود در باب صد و بست و ہشتم **سیزدھم اصل** سئلت ابا عبد اللہ ع عن قول اللہ عز وجل وممن خلقنا امۃ یھدون بالحق وبہ یعدلون قال ہم الائمۃ علیہم السلام یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیہ السلام را در قول خدای عز وجل در سورۂ اعراف و از جملہ مخلوقین ما جمعی اند کہ راہنمائی میکنند بکتاب الٰہی و بآن عدالت میکنند گفت ایشان این ائمہ اند **چہاردھم اصل** عن ابی عبد اللہ ع فی قولہ تعالی ھو الذی انزل علیک الکتاب منہ آیات محکمات ھن ام الکتاب قال امیر المؤمنین والائمۃ علیہم السلام واخر متشابہات قال فلان وفلان فاما الذین فی قلوبہم زیغ اصحابہم واھل ولایتہم فیتبعون ما تشابہ منہ ابتغاء الفتنۃ وابتغاء تاویلہ وما یعلم تاویلہ الا اللہ والراسخون فی العلم امیر المؤمنین والائمۃ علیہم السلام **شرح** اشارہ بتفسیر این آیہ گذشت در حدیث دوم باب بست و دوم و می آید در کتاب الایمان والکفر در حدیث اول باب سیزدہم الاخر مبتدا است معدول است از الاخر یا عطف بر الآیا تست فرق میان متشابہ و میان ما تشابہ آنست کہ متشابہ یعنی قابل اشتباہ ہست و معنی تشابہ یعنی چیزیست کہ اشتباہ و غلط در آن بفعل آمدہ و ازین حیثیت پیروی آن منہی عنہ است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیہ السلام در قول اللہ تعالی در سورۂ آل عمران اللہ تعالی آن کس ہست کہ فرو فرستاد بر تو قرآن را از جملہ آن آیات محکمات است کہ صریح است و منسوخ نشدہ آنہا یاد قرآنست امام گفت آیات محکمات امیر المومنین و باقی ائمہ است بایمعنی کہ ہستند حکم ایشان بامامت خود از جملہ متشابہات ہست بتاویلی کہ ایشان خود بہ غلط کردہ اند پس اما جمعی کہ در دلہای ایشان کجی ہست امام گفت مراد یاران ائمۂ ضلالت اہل دوستی ایشانست پیروی میکنند آنچہ را کہ غلط و اشتباہ در آن واقع شدہ از قرآن از جہت آنکہ غلط واقع شدہ از قرآن یا بایمعنی کہ پیروی فہمیدہ غلط پیشوایان ضلالت در آن میکنند بسبب خواہش اختلاف ادا با جتہادات و بسبب خواہش تاویل متشابہ کہ پیشوایان ایشان بعمق فکر خود کردہ اند یعنی آن تاویلات را موافق سلیقۂ خود می یابند و سلیقۂ خود را بسبب کجی و نفہمیدن اسلوب کلام بلیغ و میل بتفسیر رکیک نمی کنند و حال آنکہ علم ندارد بتاویل متشابہ در وقت نزول مگر اللہ تعالی امام گفت و راسخان در علم کہ

شافی شرح اصول کافی

بعد از این مذکور اند که جبرئیل میگویند که تاویل متشابه از روی وحی الله تعالی بر رسول است امیر المومنین و ائمه است بیان اختلاف قراءت و قف بر الا الله در این آیه شد در شرح حدیث دوم باب بیست و دوم **پانزدهم** **اصل** عن ابی جعفر علیه السلام فی قوله تعالی ام حسبتم ان تترکوا ولما یعلم الله الذین جاهدوا منکم ولم یتخذوا من دون الله ولا رسوله ولا المؤمنین ولیجة یعنی بالمؤمنین الائمة علیهم السلام لم یتخذوا الولائج من دونهم **شرح** بیان حقیقت نسبت حدوث علم با الله تعالی گذشت در کتاب التوحید در شرح باب بیست و چهارم که باب البداء است باین روش که مبنی او بر اولیای اوست از ائمه و انبیا و اوصیا **یعنی** روایت است از امام محمد باقر علیه السلام در قول الله تعالی در سورهٔ توبه بلکه آیا گمان کردید که واگذاشته شوید بی امتحان و فتنه و هنوز ندانسته باشد الله تعالی جمعی را که جهاد کردند از جملهٔ شما و مقتدای خود نکرده اند از عوض رسول او و نه از عوض مومنان کسی را که خود آن را برگزیده و مومنان دینی یا ائمه معصومین اند که فرا گرفتند با امت آن منافقان را العوض ائمه مراد نیست که اقتدا بآن منافقان ضد اقتدای الله تعالی و رسول و ائمه عدل است و جه تغییر از ائمه عدل بمومنان می آید در حدیث دهم مولد ابی محمد الحسن بن علی که با تعرض بائمه ضلالت هست چنانچه بیان شد در شرح حدیث هفتم باب بیستم **شانزدهم** **اصل** عن ابی عبد الله فی قوله عزّ وجل وان جنحوا للسلم فاجنح لها قلت ما السلم قال الدخول فی امرنا **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در قول الله عزّ وجل در سورهٔ انفال و اگر مایل شوند کفار و منافقان برای اسلام و نفی شریک برای الله تعالی در ربوبیت یعنی اظهار آن کنند پس میل کن برای آن یعنی در ظاهر قبول کن و باطن امر با الله تعالی واگذار گفتم چیست این سلم گفت داخل شدن در قبول امارت ما و ضم لفظ دخول اشاره به تطبیق بقول الله تعالی ادخلوا فی السلم کافة و می آید در حدیث بیست و نهم و اشاره است بآنکه داخل نشدن در آن به پیروی ظن میشود و آن منافی حقیقت اسلام است **هفدهم** **اصل** عن زرارة عن ابی جعفر علیه السلام فی قول الله تبارک و تعالی لترکبن طبقا عن طبق قال یا زرارة ولم ترکب هذه الامة بعد نبیها طبقا عن طبق فی امر فلان وفلان وفلان **شرح** الرکوب مصدر باب علم و الارتکاب گناه کردن الطبق بفتح طای بی نقطه و فتح بای یک نقطه حالتی که پوشانندهٔ چیزی باشد و مراد اینجا نوعی از شرکست چنانچه گفته در سورهٔ بقره و احاطت به خطیئته عن طبق صفت طبقات است یعنی ناشی از مرتبهٔ سابق و او در ولم عطف بر مقدر است و اشاره است بآنکه پیروی ظن در احکام الهی شرکست چه جای تعیین امام ضلالت و پیروی او در احکام **یعنی** روایت است از زراره از امام محمد باقر علیه السلام در قول الله تعالی در سورهٔ انشقاق هر آینه مرتکب خواهد شد ابتدای مشرکان قریش مذهبی از مذاهب شرک را که ناشی از مذهب دیگر از مذاهب شرک باشد باینمعنی که الحال شرک صریح دارید و بعد از این شرک بنفاق خواهید داشت بسبب رسوخ شرک در دل شما یا باینمعنی که انواع شرک را بعد از این مرتکب میشوید که هر یکی ناشی از دیگری

است و بسبب وصیت و سفارش مشرکی دیگر میشود امام گفت آیا نیز مرتکب نشدند این امت سیئه یعنی اکثر اصحاب و تابعان ایشان خود مذهبی آن شرک را که ناشی از مذهب دیگر شرک باشد در حکومت ابوبکر و عمر و عثمان **هیجدهم اصل** سالت ابا الحسن علیه السلام عن قول الله عز وجل و لقد وصلنا لهم القول لعلهم یتذکرون قال امام الی امام **یعنی** پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را یا امام رضا علیه السلام را از قول خدای عز وجل در سوره قصص و هر آئینه بتحقیق متصل کردیم برای پیروان هوا و هوس قول حق را تا شاید که ایشان بخاطر خود جا دهند حق را امام گفت مراد متصل کردن امامی با امام دیگر است خواه رسول و خواه وصی رسول مراد آنست که استعمال مصدر در اسم فاعل شده چنانچه گفته در سوره مریم ذلک عیسی بن مریم قول الحق الذی فیه یمترون **نوزدهم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام فی قوله تعالی امنا بالله و ما انزل الینا قال انما عنی بذلک علیا و فاطمة و الحسن و الحسین وجرت بعدهم فی الائمة علیهم السلام ثم یرجع القول من الله فی الناس فقال فان امنوا یعنی الناس بمثل ما آمنتم به یعنی علیا و فاطمة و الحسن و الحسین و الائمة علیهم السلام فقد اهتدوا و ان تولوا فانما هم فی شقاق **یعنی** روایت است از امام محمد باقر علیه السلام در قول الله عز وجل در سوره طه و لا تعجل بالقران من قبل ان یقضی الیک وحیه و قل رب زدنی علما و لقد عهدنا تا مشابه لکن ای محمد بیان قرآن برای مردم پیش از انکه بالتمام رسانیده شود بسوی تو جمیع معانی آن بعنوان وحی و بگو ای صاحب کل اختیار من زیاد کن مرا از جمیع سابقین باعتبار علم که این دعا مستجاب شود و عظمت شان تو بمرتبه ایست که هر آئینه بتحقیق وعده کردیم بوحی کلماتی را که متعلق بتو است بسوی آدم پیش از تلقی کلمات قبول توبه او تا اگر متوسل شود به حرمت آنها در حاجات خود مثل طلب قبول توبه و تقضای حاجت کنیم او فراموش کرد طلبیدن حاجت خود را بحرمت آنها و نیافتیم برای او حدی را در توسل بحرمت آنها امام گفت که وعده و وحی کردیم بسوی آدم و محمد و ائمه که بعد از او بهند لیس ترک کرد انچه را که اعلام کردیم باینمعنی که جد در التفات بآن نکرد و نبود آدم را جد در این که محمد و ائمه چنین اند باینمعنی که دعا بحرمت ایشان نه طلبید تا بیاد او انداخته شد و طلبید و قبول توبه او شد چنانچه مروی است در تفسیر فتلقی آدم من ربه کلمات که آن کلمات اسمای اصحاب کسا است و جز این نیست که نامیده شده اند اولی العزم باینمعنی برای آنکه وعده و وحی کرده شد بسوی ایشان در محمد و اوصیای بعد از او تا مهدی موعود و روش او و اتفاق کرد اجرای جد ایشان بر انکه انچه اعلام بایشان شد واقع است و بر قرار بان یعنی زود طلبیدن حاجات بوسیله حرمت ایشان **بیست و سوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام فی قوله و لقد عهدنا الی آدم من قبل کلمات فی محمد و علی و فاطمة و الحسن و الحسین و الائمة علیهم السلام من ذریتهم فنسی هکذا والله انزلت علی محمد صلی الله علیه و آله و سلم

شرح قبل مبنی بر ضم است وکلمات منصوب است تا مفعول عهدنا باشد یا قبل مجرور است وکلمات نیز مجرور است تا مضاف الیه باشد و مراد تصریح بقدر دو نقطقران باشد انزلت بصیغه مجهول برای بیان معنی است یا اشاره باسقاط است وباقی ظاهر است از شرح سابق **بست وچهارم**

اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال اوحی الله الی نبیه فاستمسك بالذی اوحی الیك انك علی صراط مستقیم قال انك علی ولایة علی وعلی هو الصراط المستقیم **یعنی** روایت است از امام محمد باقر علیه السلام که گفت وحی کرد الله تعالی بسوی نبی خود در سورهٔ زخرف پس مستحکم بگیر بآنچه وحی شده بتو که نهی از اختلاف وپیروی ظن باشد چه بدرستی که تو براه راستی یعنی است تو خالی از امام بعد از تو نخواهد بود تا اندیشه کنی از آنچه وحی بتو شده امام گفت مصداق این سخن اینست که بدرستی که تو براه وسی متصرف بودن علی علیه السلام بعد از خودی وعلی وپس بعد از رسول بیفاصله مصداق صراط مستقیم است وبعد از او ائمه واولاد اویند **بست وپنجم اصل** عن جابر عن ابی جعفر علیه السلام قال نزل جبرئیل علیه السلام بهذه الآیة علی محمد بئسما اشتروا به انفسهم ان یکفروا بما انزل الله فی علی بغیا **یعنی** روایت است از جابر از امام محمد باقر علیه السلام که نازل ساخت جبرئیل این آیه را بر محمد در سورهٔ بقره بد چیزیست که یهود ونصاری باعتقاد خود خریدند آن خود شان را از آتش جهنم این که پیروی نکنند آیات محکمات کتب الهی را که فرو فرستاد الله تعالی آنها را ودر آنها نهی از اختلاف وپیروی ظن است بسبب زیاده طلبی وخود رائی امام گفت بیان آیه اینست که در قرآن امثال آنهاست دلالت صریح بر امامت علی میکنند پیروان ظن ترک عمل بآنها میکنند وعبادتی میشمرند انزال جبرئیل اشاره بآنست که دلالت آیه بر این معنی از قبیل دلالت محکمات است واحتیاج به فکر ندارد واز متشابهات نیست **بست وششم اصل** عن جابر قال نزل جبرئیل بهذه الآیة علی محمد صلی الله علیه وآله وسلم هکذا ان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فی علی فاتوا بسورة من مثله **یعنی** روایت است از جابر که گفت حضرت امام محمد باقر که نازل ساخت جبرئیل این آیه را بر محمد در سورهٔ بقره بعد از بیان بعض شواهد ربوبیت که دلالت صریح دارد بر تصدیق ربوبیت رب العالمین بعنوان دفع دخل چنین واگر بوده در شک در نبوت نه برای انکار شواهد ربوبیت بلکه بسبب چیزی که نازل ساختیم بر بندهٔ خود پس بیارید سوره را مانند بنده یا از جمله مانند آنچه نازل ساختیم در بلاغت یا در این که در حق کسی باشد غیر آنکه نازل شده در حق او وانزله او نیز آید علم بجمیع احکام تا پیروی ظن واختلاف برطرف شود امام گفت مراد بما نزلنا آیاتی است که دلالت بر وصایت علی دارد مثل سورهٔ والنجم که بیان شد در شرح حدیث دوم باب نهم کتاب التوحید ومیتواند بود که مراد بیان اسقاط باشد **بست وهفتم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال نزل جبرئیل علی محمد صلی الله علیه وآله بهذه الآیة هکذا یا ایها الذین اوتوا الکتاب آمنوا بما

نزلنا على عبدنا نورا مبينا يعني روايت است از امام جعفر صادق عليه السلام كه گفت نازل ساخت جبرئيل
بر محمد صلى الله عليه وآله وسلم اين آيه را در سوره نسا چنين اى جمعى كه داده شده يد كتاب كه توريت وانجيل
باشد مومن شويد بانچه فرستاديم در حق على برحالى كه روشن وظاهر است يعني محكم است ودر آن
نهى از پيروى ظن واختلاف است ومصداق توريت وانجيل است مراد امام تفسير است ميتواند
بود كه مراد بيان اسقاط فى على نورا مبينا باشد **بيست وهشتم اصل** عن ابى جعفر
ولو انهم فعلوا ما يوعظون به فى على لكان خيرا لهم يعني روايت است از امام محمد باقر عليه السلام در
تفسير آيه سوره نسا واگر اين كه منافقانى كه ظلم بر نفس خود كردند بسبب عهد كعبه مى كردند آنچه را كه
پند داده ميشوند بآن در على عليه السلام كه در آيه سابق مذكور است كه حتى يحكموك فيما شجر بينهم تا آخر
باشد وبيان شد در حديث هفتم باب نود وچهارم هر آئينه بهتر ميبود براى ايشان **بيست ونهم**
اصل عن ابى جعفر عليه السلام فى قول الله عز وجل يا ايها الذين آمنوا ادخلوا فى السلم
كافة ولا تتبعوا خطوات الشيطان انه لكم عدو مبين قال فى ولايتنا يعني روايت است از امام
محمد باقر عليه السلام در قول الله عز وجل در سوره بقره اى جمعى كه مومن شدند داخل شويد در
اسلام همه وپيروى مكنيد گامهاى شيطان را كه قواعد اهل ضلالت است در اصول فقه مثل قواعد
قياس واجتهاد بدرستى كه شما را دشمنى است ظاهر امام گفت مراد تصديق اولى بودن امومنان انه
خود شما است ترك قواعد اهل ضلالت كه حكم بظن ميكنند **سى ام اصل** قلت لابى عبد الله عليه
السلام قوله تعالى بل تؤثرون الحيوة الدنيا قال ولايتهم والاخرة خير وابقى قال ولاية امير المومنين
عليه السلام ان هذا لفى الصحف الاولى صحف ابراهيم وموسى **شرح** والآخرة بتقدير قلت
والآخرة است ان هذا بتقدير قال ان هذا است يعني گفتم امام جعفر صادق را قول الله تعالى
در سوره اعلى بلكه ترجيح خواهيد داد زندگى دنيا را چه معنى دارد گفت مراد به ترجيح امامت ائمه ضلالت
است گفتم وآخرت بهتر وپايدارتر است چه معنى دارد گفت ترجيح امامت امير المومنين عليه السلام است
گفت بدرستى كه اين ترجيح امامت دنيا كه در اكثر اصحاب واقع است در كتب سابق كتب ابراهيم و
موسى است بدانكه در بعض نسخ بجاى ولايتهم شبوية است ودر آن چند احتمال است اول آنكه ولايت
مضاف باشد وشبوية بفتح شين با نقطه وسكون باى يك نقطه وكسر واو وياى نسبت وتاى تانيث
منسوب بشبوة بمعنى عقرب باشد دوم آنكه بفتح باى يك نقطه باشد منسوب بشباة بفتح شين وفتح باو الف وتاى
وحدت بمعنى بچه عقرب كه همان ساعت متولد شده باشد يا بمعنى چراغ پائى وميتواند بود كه منسوب اليه بى تاى وحدت
باشد سوم آنكه بفتح شين وضم نون وسكون واو وكسر همزه وتاى نسبت باشد نسبت بشنوء بمعنى عداوت ودرين
چند احتمال است تانيث در شبوية باعتبار آنست كه موصوف آن ولايت است پس چهار احتمال ديگر

هم میرسد و حاصل همه احتمالات یکیست و اسلوب سابق موافق است **سی و یکم اصل** عن
ابی جعفر علیه السلام قال افکلما جاءکم محمد بما لا تهوی انفسکم بموالاة علی فاستکبرتم ففریقا
من آل محمد کذبتم و فریقا تقتلون **یعنی** روایت است از امام محمد باقر علیه السلام در تفسیر قول الله تعالی در
سوره بقره افکلما جاءکم رسول بما لا تهوی انفسکم استکبرتم ففریقا کذبتم و فریقا تقتلون که گفت مراد آنست
که آورد محمد چیزی را که نمیخواهد نفسهای شما یعنی امامت علی را و رو برگردانید از او پس برخی از آل
محمد را تکذیب کردید و بعض را با وجود تکذیب قتل کردید **سی و دوم اصل** عن الرضا علیه السلام
فی قول الله عز وجل کبر علی المشرکین بولایة علی ما تدعوهم الیه یا محمد من ولایة علی هکذا فی
الکتاب مخطوطة **یعنی** روایت است از امام رضا علیه السلام در تفسیر قول الله عز وجل در سوره شوری
که سنگین شده بر مشرکانی که بسبب ولایت علی مشرک شدند آنچه میخوانی ایشان را بسوی آن ای محمد که
ولایت علی باشد چیزی در کتاب علی که آنرا مصحف علی نامند و در تفسیر و قرآن بیان احکام است همین آیه
نوشته شده بخط علی و املاء رسول الله در تفسیر **سی و سوم اصل** عن ابی عبد الله علیه
السلام فی قول الله عز وجل الحمد لله الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله قال
اذا کان یوم القیمة دعی بالنبی صلی الله علیه وآله وبامیر المؤمنین وبالائمة من ولده علیهم
السلام فینصبون للناس فاذا رأتهم شیعتهم قالوا الحمد لله الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدی
لولا ان هدانا الله یعنی هدانا الله فی ولایة امیر المؤمنین والائمة من ولده علیهم السلام
یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در قول الله عز وجل در حکایت اهل بهشت در سوره
اعراف حمد خدائی راست که راه نمود بارسال رسل و انزال کتب و توفیق ما را برای این دین و نبودیم
که راه یابیم اگر نه این بود که راهنمائی کرد ما را الله تعالی پس امام گفت چون شود روز قیامت خوانده شود
پیش از انبیا و اوصیای دیگر نبی و امیر المؤمنین علیهم السلام و امامان از اولاد امیر المؤمنین علیه السلام
پس وا داشته میشوند برای نظر مردم پس چون دیدند ایشان را امامیه که شیعه محمد و آل او یند گفتند حمد خدای
راکه راه نمود ما را برای این دین و راه نمی یافتیم اگر راهنمائی نمی کرد ما را الله تعالی بلفظ هدانا الله یعنی راهنمائی
کرد ما را الله تعالی در دوستی و قبول امامت امیر المؤمنین علیه السلام و امامان از اولاد او **سی و چهارم**
اصل عن ابی عبد الله علیه السلام فی قوله تعالی عم یتساءلون عن النبأ العظیم قال النبأ
العظیم الولایة وسألته عن قوله هنالک الولایة لله الحق قال ولایة امیر المؤمنین علیه السلام
شرح بیان صدر این حدیث مفصلا گذشت در شرح حدیث سوم باب بیست و هفتم **یعنی** روایتست از
امام جعفر صادق علیه السلام در قول الله تعالی از چه چیز بسیار سؤال میکنند این سؤال ایشان از چیزی بزرگ است که ولایت
رب العالمین باشد امام گفت چیز بزرگ امامت امام مفترض الطاعة است از آدم تا آخر اهل دنیا

بانمعنی که مصداق ربوبیت رب العالمین است وسوال ایشان از آن بوده والله تعالی ارجاع کرده سوال از آنرا بسوال از ربوبیت رب العالمین ولهذا باستفهام انکاری مصدر شده چنانچه اگر کسی گوید حاکم فلان شهر را قبول ندارم او را میگویند چه میگوئی این قبول نداشتن پادشاه است و پرسید امام جعفر صادق علیه السلام را از قول خدای تعالی در سورة الکهف در آن حالت که مشرک بی مددگارست و دفع تصرف الهی نمیتواند کرد ظاهرست اولی بتصرف بودن و ربوبیت برای الله تعالی که بکار آمدنیست و شرکای او که بکار نیاید نی انذا امام گفت ولایت الله تعالی ولایت امیر المومنین علیه السلام است درین است بعد از رسول صلی الله علیه وآله وسلم مراد آنست که مصداق ولایت الله تعالی و تصدیق مکلفان این است بآن بعد از رسول صلی الله علیه وآله وسلم ولایت امیر المومنین صلوات الله تعالی وسلامه علیه است **سی و پنجم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام فی قوله تعالی فاقم وجهك للدین حنیفا قال هی الولایة **یعنی** روایت است از امام محمد باقر علیه السلام در قول الله تعالی بعد از مذمت پیروان ظن در سورۀ روم پس راست کن روی دل خود را برای اسلام برحالی که ثابت قدم باشی امام گفت آن دین ترک پیروی ظن و تصدیق امام مفترض الطاعت در هر زمانیست خواه رسول وخواه وصی **سی و ششم اصل** یرفعه الی ابی عبد الله ع فی قوله تعالی ونضع الموازین القسط لیوم القیمة قال الانبیاء والاوصیاء علیهم السلام **شرح** راوی بالا برد سند روایت را تا امام جعفر صادق ع در قول الله تعالی در سورۀ انبیا و قرار میدهیم ترازوها را که عدل است برای جزای روز قیامت امام گفت مراد به ترازوهای عدل انبیا و اوصیا اند که هیچ زمانی خالی از یکی از ایشان نیست و صحت و فساد اعمال مکلفان بآنها سنجیده میشود **سی و هفتم اصل** سئلت اباعبد الله علیه السلام عن قول الله تعالی ائت بقرآن غیر هذا او بدله قال قالوا او بدل علیا علیه السلام **یعنی** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را در قول الله تعالی در سورۀ یونس و اذا تتلی علیهم ایاتنا بینات قال الذین لایرجون لقاءنا است و وقتی که خوانده شود بر مردم آیات ما بر حالی که محکمات باشند که دلالت صریح بر نهی از اختلاف و پیروی ظن بر امام مفترض الطاعت کند گفتند جمعی که آرزو ندارند لقای ما را مراد خلیفۀ ما را بیار قرآنی را که این آیه در آن نباشد یا عوض کن او را بانمعنی که دیگری را مصداق آن آیات کن امام گفت در تفسیر که گفتند یا عوض کن علی را بانمعنی که ضمیر او بدله راجع به علی است **سی و هشتم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال سالته عن تفسیر هذه الآیة ما سلککم فی سقر قالوا لم نك من المصلین قال عنی بها لم نك من اتباع الائمة الذین قال الله تبارك وتعالی فیهم والسابقون السابقون اولئك المقربون اما تری الناس یسمون الذی یلی السابق فی الحلبة مصلی فذلك الذی عنی حیث قال لم نك من المصلین لم نك من اتباع السابقین

در شرح اصل کافی

شرح الحلبة بفتح حاي بي نقطه و سكون لام اسپاني كه بجهت دوانيدن جمع شوند از هرجا سے مصلى ماخوذ
است از صلا بفتح صاد ولام والف مقصوره بمعني دنبال است ومانند آن پس مصلى در اصل بمعني اسپے
است مثلا كه سر آن نزد صلاي اسپ سابق است بعد ازان مصلى مستعمل ميشود بمناسبت در كسے
كه از كسي جدا نشود ومحافظت براو كند از نالائق ولهذا متعدي به على مى شود وآنرا در فارسي درود ميگويند
يعني دفع نالائق از چيزي چنانچه نگاه را درود گرميا مند ودرود الله تعالى بر كسے عبارت انگماشتن بلا
صف ملائكه موكلين بتوفيق مومنانست براي مخالفت برا وازنالائق ودرود ملائكه بر كسي عبارت از طلب
ايشان الله تعالى راست به مهيا كردن اسباب توفيق آنكس چنانچه مي آيد در كتاب الدعاء در حديث ششم چهلم
باب الصلوة على محمد واهل بيته ودرود رسول ووصي او بر كسي عبارت از رعايت جانب او بشفقت براوست
چنانچه در تشهد نماز است ونماز مسمي باسم آن شد باعتبار آنكه آن خاتمه نماز فريضه است ونسبت آن بباقي نماز مثل
نسبت نتيجه بمقدمات ونسبت ثمره بشجره است چنانچه مستفاد ميشود از قول الله تعالى در سوره عنكبوت واقم
الصلوة ان الصلوة تنهى عن الفحشاء والمنكر ولذكر الله اكبر ومي آيد در حديث اول كتاب فضل القرآن كه نحن
ذكر الله ونحن اكبر يعني روايتست از امام جعفر صادق عليه السلام راوي گفت پرسيدم او را از تفسير اين آيه در سوره مدثر كه
حكايت جواب اهل جهنم است در مقابل سوال اصحاب اليمين كه چه چيز داخل كرد شما را در جهنم گفتند نبوديم از اهل صلوة
امام گفت خواسته الله تعالى باين آيه را كه نبوديم از تابعان امامي كه گفته الله تعالى در حق ايشان در سوره واقعه
كه وقسم سوم از اقسام خلائق سابقان مانند سابقان ايشان اند مقربان وبيان اين آيه سوره واقعه گذشت در حديث اول
باب بيست وپنجم ومي آيد در حديث پانزدهم باب صد ودوازدهم از كتاب الايمان والكفر آيا نمي بيني مردم
را كه مي نامند آن اسپي را كه از پي سابق است درميان اسپان مصلى پس آن معني خواسته الله تعالى در
جائي كه گفته لم نك من المصلين يعني نبوديم از پيروان سابقان سي وهفتم اصل عن ابي جعفر
عليه السلام في قول الله تعالى وان لو استقاموا على الطريقة لاسقيناهم ماء غدقا يقول لاشربنا
قلوبهم الايمان والطريقة هي ولاية علي بن ابي طالب والاوصياء عليهم السلام شرح بعض اين
گذشت در حديث اول باب سي ام چهلم اصل سالت اباعبد الله عليه السلام عن
قول الله عز وجل الذين قالوا ربنا الله ثم استقاموا فقال ابو عبد الله استقاموا على الائمة واحد
بعد واحد تتنزل عليهم الملائكة الا تخافوا ولا تحزنوا وابشروا بالجنة التي كنتم توعدون شرح
اين نيز گذشت در حديث دوم باب سي ام چهل ويكم اصل سالت اباجعفر عليه
السلام عن قوله تعالى قل انما اعظكم بواحدة فقال انما اعظكم بولاية علي عليه السلام
هي الواحدة التي قال الله تبارك وتعالى انما اعظكم بواحدة شرح پرسيدم از
امام محمد باقر عليه السلام از قول الله تعالى در سوره سبا بگو جز اين نيست كه پند ميدهم شما را بيك خصلت

پس امام گفت مراد آنست که پند میدهم شما را بتصدیق امامت علی علیه السلام آنست و پس آن آیه منصلت که گفته الله تبارک و تعالی که جز این نیست که پند میدهم شما را بیک خصلت که عمده تر از جمیع ارکان اسلام است **چهل و دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله عزوجل ان الذین آمنوا ثم کفروا ثم آمنوا ثم کفروا ثم ازدادوا کفرا لن تقبل توبتهم قال نزلت فی فلان و فلان و فلان آمنوا بالنبی صلی الله علیه وآله فی اول الامر و کفروا حیث عرضت علیهم الولایة حین قال النبی صلی الله علیه وآله من کنت مولاه فهذا علی مولاه ثم آمنوا بالبیعة لامیر المؤمنین علیه السلام ثم کفروا حیث مضی رسول الله صلی الله علیه وآله فلم یقروا بالبیعة ثم ازدادوا کفرا باخذهم من بایعه بالبیعة لهم فهؤلاء لم یبق فیهم من الایمان شیء **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در قول الله عزوجل در مضمون آیه سورهٔ نسا و آیهٔ سورهٔ آل عمران بدرستی که جمعی که ایمان آوردند بعد از آن کافر شدند بعد از آن ایمان آوردند بعد از آن کافر شدند بعد از آن زیاده شدند باعتبار کفر هرگز مقبول نمیشود توبهٔ ایشان یا یعنی که توبه از شرک پیش از رسالت نفع نمیکند و چون عالم اند بمحکمات قرآن توبهٔ ایشان در حالت نزع مقبول نیست چنانچه بیان شد در حدیث سوم باب شانزدهم کتاب العقل و توبه از غیر شرک از شرک مقبول نیست اصلا یا آنرا نمی کنند جزای بی توفیقی امام گفت این آیه نازل شد در ابوبکر و عمر و عثمان که اظهار ایمان کردند به نبی در اول کار و اظهار کفر کردند جائی که وانموده شد بر ایشان ولایت امیر المؤمنین علیه السلام وقتی که گفت نبی در غدیر خم هر که بودم آقای او پس علی آقای اوست بعد از آن اظهار ایمان کردند به بیعت امیر المؤمنین علیه السلام اشاره است بآنچه گذشت در حدیث هشتم باب شصت و چهارم که ابوبکر و عمر روز غدیر مصافقه کردند و بعد از آن بامر نبی سلام کردند بر علی بامیری مؤمنان بعد از آن کافر شدند جائی که از دنیا رفت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم باین روش که اعتراف نکردند به بیعتی که کرده بودند بعد از آن زیاده شدند باعتبار کفر بسبب وا گرفتن بیعتی را که بیعت کرده بودند در روز غدیر امیر المؤمنین را یعنی که بیعت کنند برای ایشان در سقیفهٔ بنی ساعده پس این جماعت نماند در ایشان از ایمان چیزی یعنی هر کدام که ایمان ایشان محض ظاهر بود بانکار مبدل شد مثل ائمهٔ ضلالت و بعض تابعان ایشان و هر کدام که در باطن مومن بود مرتد شد مثل اکثر تابعان ائمهٔ ضلالت **چهل و سوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله تعالی ان الذین ارتدوا علی ادبارهم من بعد ما تبین لهم الهدی فلان و فلان و فلان ارتدوا عن الایمان فی ترک ولایة امیر المؤمنین علیه السلام قلت قوله تعالی ذلک بانهم قالوا للذین کرهوا ما نزل الله سنطیعکم فی بعض الامر قال نزلت والله فیهما وفی اتباعهما وهو قول الله عزوجل الذی نزل به جبرئیل علی محمد صلی الله علیه وآله ذلک بانهم قالوا للذین کرهوا ما نزل الله فی علی سنطیعکم فی بعض الامر قال دعوا بنی امیة

صافی شرح اصول کافی

الی میثاقهم الا یصیروا الامر فینا بعد النبی صلی الله علیه وآله ولا یعطونا من الخمس شیئا و قالوا ان اعطیناهم
ایاه لم یحتاجوا الی شیء ولم یبالوا الا یکون الامر فیهم فقالوا سنطیعکم فی بعض الامر الذی دعوتمونا الیه و
هو الخمس الا نعطیهم منه شیئا و قوله کرهوا ما نزل الله والذی نزل الله ما افترض علی خلقه من
ولایة امیر المؤمنین علیه السلام **شرح** ارتداد برادبار عبارت از برگشتن قهقری است که اظهار کفر
اظهار کفر کنند در مجلس دیگر اظهار ایمان نمایند و فلان و فلان و فلان درینجا عبارت از عثمان و ابوسفیان
و معاویه است که از بنی امیه اند و موافق نیست روایتی که در تفسیر آیه سابق بر ان الذین کفروا در سوره محمد نقل کرده
علی بن ابراهیم که امیر المؤمنین گفت عمر را فهل عسیتم ان تولیتم ان تفسدوا فی الارض وتقطعوا ارحامکم در بنی امیه
نازل شده مخفی نماند که حدوث این نوع ارتداد در عثمان منافات ندارد با آنکه پیش این نوع دیگر ارتداد داشته
باشد پس منافات ندارد با آنچه می آید در کتاب الایمان والکفر در حدیث دوم باب الضلال که باب
صد و هفتاد و یکم است در شرح و قد زوج رسول الله صلی الله علیه وآله فلانا که نفاق او در وقت دادن
دختر با او معلوم رسول بود زیرا که آن نوع دیگر از نفاق است و برین قیاس است نفاقی که بیان
میشود در شرح الا انه یاتیه عن یمینه ثم یاتیه عن یساره که می آید در کتاب الجنائز در حدیث هشتم باب النوادر
که آخر ابواب است ضمیر فیها راجع بابوبکر است سین در سنطیعکم برای محض تاکید است و میتواند بود که
برای استقبال قریب باشد فی در فی بعض برای سبب است جمله ذلک بانهم بالامر بیان قول الله
تعالی است قال در قال دعوا کلام راوی است و ضمیر قال راجع بامام است دعوا منه شیئا مفعول
قال است و برای تفسیر و تفصیل سنطیعکم فی بعض الامر است و قوله عطف بر قول الله است کرهوا ما نزل
علیه السلام بیان قول است واو در والذی حالیه است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه
السلام در قول الله تعالی در سوره محمد بدرستی که جمعی که مرتد شدند بر عقبهای خود بعد از آن که ظاهر شد
ایشان را راستی که ولایت امیر المؤمنین باشد امام گفت مراد عثمان و ابوسفیان و معویه است برگشتند
از ایمان در مجلس منافقان بسبب ترک ولایت امیر المؤمنین علیه السلام راوی گفت قول الله تعالی
بعد از آن در سوره محمد آن بسبب این شد که ایشان گفتند جمعی را که کراهت کردند آنچه را که فرو فرستاده
الله تعالی که البته اطاعت شما میکنیم بسبب بعض کاری که پیش گرفته اید چه معنی دارد گفت این آیه نازل شد
نجدا قسم در ابوبکر و عمر و تابعان ایشان یعنی که الذین کرهوا عبارت از ابوبکر و عمر و تابعان ایشان
است و ضمیر قالوا راجع به بنی امیه است و آنچه گفته مضمون قول الله تعالی است که نازل ساخته انرا
جبرئیل در تفسیر الفاظ قرآن بر محمد صلی الله علیه وآله که آن بسبب اینست که گفت جمعی را که کراهت دارند
آنچه را که فرو فرستاده الله تعالی در علی علیه السلام مثل محکمات که در آنها نهی از اختلاف و بیرون رفتن است
البته اطاعت میکنیم شما را بسبب بعض کاری که پیش گرفته اید امام گفت طلبیدند ابوبکر و عمر و تابعان ایشان

بنی امیه را بسوی عهدی که درکعبه نوشتند که نگردانند امارت را در مابعد از نبی و ندهند ما را از خمس چیزی
وابوبکر و عمر و تابعان ایشان گفتند از بنی امیه که اگر دادیم ایشان از خمس محتاج میشوند چیزی را و باکی نخواهند
داشت که نباشد امارت در ایشان یا نمیعنی که مطلب ما آزار ایشان و انتقام خونهای خویشان خود از
علی و اهلبیت است پس گفتند بنی امیه البته اطاعت شما می کنیم بسبب همین قید از جمله کاری که میخوانید ما را
بسوی آن و آن خمس است که ندهیم ایشان را از آن چیزی یا نمیعنی که اگر محض ندادن امارت می بود
ما اطاعت شما می کردیم و برای خود دعوی امارت میکردیم اما چون خمس را نمید هید اطاعت شما میکنیم بنابر
عداوت قدیم که میان بنی هاشم و بنی امیه بود و موکد شده بکشتن امیر المومنین خویشان ایشان را و ایضاً آنچه
گفتیم مضمون قول الله تعالی است در تفسیر لفظ قرآن که کراهت کردند آنچه را مکرر فرو فرستاد الله تعالی و حالانکه
آنچه مکرر فرو فرستاد چیزی بود که در محکمات قرآن لازم کرد بر مخلوقین خود آن امامت امیر المومنین است

اصل وکان معهم ابوعبیدة وکان کاتبهم فانزل الله ام ابرموا امرا فانا مبرمون ام یحسبون
انا لا نسمع سرهم ونجویهم الآیة **یعنی** وبود با ابوبکر و عمر و تابعان ایشان ابوعبیده بن عبد الله بن
الجراح و بود کاتب عهدنامه ایشان پس فرو فرستاد الله تعالی در سورهٔ زخرف بلکه آیا محکم کردند ما رستی
را یا کاری را پس ما محکم کنندگانیم جزای آنرا بخلود در جهنم بلکه آیا گمان می برید که ما نمی شنویم سخن آهسته ایشان را
و همزبانی ایشان را باهم جمیع آیه را میخوانیم کبلی و رسلنا یکتبون بلی می نویسیم و ملائکه که کاتبان اعمال اند
نیز نزد ایشان اند مینویسند سر و نجوای ایشان را **چهل و چهارم اصل** عن ابی عبد الله
علیه السلام ومن یرد فیه بالحاد بظلم قال نزلت فیهم حیث دخلوا الکعبة فتعاهدوا وتعاقدوا
علی کفرهم وجحودهم بما نزل فی امیر المومنین علیه السلام فالحدوا فی البیت بظلمهم الرسول و
ولیه فبعدا للقوم الظالمین **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در قول الله تعالی
در سورهٔ حج ان الذین کفروا ویصدون عن سبیل الله والمسجد الحرام جعلناه للناس سواء العاکف فیه والباد
ومن یرد فیه بالحاد بظلم نذقه من عذاب الیم گفت نازل شد در ابوبکر و عمر و تابعان ایشان که مذکور شدند
در حدیث سابق چون داخل شدند در کعبه و هم قسم شدند و باهم بیعت کردند بر کفر خود و انکار جحد ایشان را که
مکرر فرو فرستاده شده در امیر المومنین ع پس کج شدند از اقرار بربوبیت رب العالمین بسوی انکار در خانهٔ کعبه
بسبب ظلم ایشان رسول را و امامی را که رسول قرار داده از جانب الله تعالی پس دوری از رحمت
الهی باد قوم ظالمان را اقتباس است از سورهٔ مومنون و اشاره است بآن که ان در ان الذین کفروا
از حروف مشبهه بالفعل نیست بلکه بصیغهٔ امر است از مضاعف باب ضرب الا ان بفتح همزه و تشدید
نون ریختن آب بر زمین و مراد اینجا دور کردن است از رحمت الهی و صیغهٔ امر گاهی در نفرین مستعمل
می شود چنانچه در دعا نیز مستعمل می شود باد در بالحاد در هر دو نازل برای تقویت است تا اشاره بجد

در ارادهٔ ایشان به تعاهد و تعاقد شود باو بظلم برای سببیت است ترجمه دو رکن از جهت اسنی آن
جماعت را که کافر شدند و منع خواهند کرد مردم را از راهی که الله تعالی قرار داده و آن اشتغال مردم بمسجد
حرامی که گردانیدیم آنرا برای انتفاع جمیع مردم خواه کسی مقیم آنجا باشد خواه کسی که دور باشد یعنی
که مردم عالم را مکلف بحج و آمدن بمسجد الحرام کردیم تا باین تقریب بخدمت امام عالم بجمیع مسائل دین مشرف
شوند و مسائل دین را یاد گیرند و منتشر سازند در اطراف عالم تا یاد گیرد آنها را کسی نیز که بسبب عدم استطاعت
بمسجد الحرام هرگز نیامده باشد و هر که اراده کند بمسجد الحرام الحادی را بسبب ظلم می چشانیم او را عذاب
دردناک **چهل و پنجم اصل** عن ابی عبد الله فی قوله تعالی فستعلمون من هو فی ضلال مبین
یا معشر المکذبین حیث انبأتکم رسالة ربی فی ولایة علی والائمة من بعده من هو فی ضلال مبین کذا انزلت
یعنی روایتست از امام جعفر صادق ع در تفسیر قول الله تعالی در سورة الملک فستعلمون من هو فی ضلال مبین که زود باشد که
دانید ای گروه دروغگوئی شمارا در جای خبردار کردم شمارا پیغام صاحب کل اختیار خود را در امامت علی علیه السلام
و امامان بعد از او کسی را که در گمراهی ظاهرست چنین فرود آورده شده این آیه یعنی که این تفسیر را جبرئیل
برسول رسانیده حاصل آنست که چون تکذیب کردید آیات محکماتی را که در آنها نهی از اختلاف و پیروی ظن
و دلالت بر امامت علی و ائمه از اولاد اوست خواهید دانست امامی را که خود تعیین می کنند در مسائل
درمیماند و از دیگران میپرسد و حکم بظن میکند **اصل** و فی قوله تعالی و ان تلووا او تعرضوا فقال و ان
تلووا الامر او تعرضوا عما امرتم به فان الله کان بما تعملون خبیرا **شرح** فقال لفظ راوی است و
احتیاج بذکر آن نیست و تلووا دو قرائت است یکی سکون لام و دو واو ماخوذ از لی بفتح لام و تشدید
یا مصدر باب ضرب بپیچانیدن دیگری ضم لام و یک واو ماخوذ از ولایت بمعنی امارت **یعنی** و در قول الله
تعالی در سورهٔ نساء و ان تلووا او تعرضوا تا آخر پس امام گفت در تفسیر آن که اگر بپیچانید امارت را از جای
که الله تعالی قرار داده یا تغافل کنید از آنچه مامور شدید بآنکه نصرت امام حق باشد پس بدرستی که الله تعالی
همیشه بوده بآنچه همیشه میکنند بغایت خبردار اشاره بآنست که نصرت امام عالم بجمیع احکام مامور به است
در سابق در قول الله تعالی کونوا قوامین بالقسط شهداء لله بغایت ایستادگان به عدلی که الله تعالی
قرار داده گواهی دهندگان برای الله تعالی به ربوبیت که مقتضی ترک پیروی ظن است **اصل**
و فی قوله فلنذیقن الذین کفروا بترکهم ولایة امیر المؤمنین عذابا شدیدا فی الدنیا و
لنجزینهم اسوء الذی کانوا یعملون **شرح** اسوء عبارت از کفر است پس از قبیل وضع ظاهر در
موضع ضمیر است تا اشاره شود باین که کفر از همه چیز بدتر است **یعنی** و در قول الله تعالی در سورهٔ
فصلت پس هر آینه میچشانیم البته جمعی را که منکر شدند ربوبیت رب العالمین را بترک ایشان امامت
امیر المؤمنین را عذاب سخت در دنیا اشاره است بآنچه می آید در حدیث نودم این باب و هر آینه جزا

اصل چهل و ششم

میدهم القبه ایشان را بدترین اعمال ایشان که کفر بربوبیت بسبب ترک ولایت باشد **چهل و ششم**
اصل عن ابی عبد الله ذلک بانه اذا دعی الله وحده و اهل الولایة کفرتم **شرح**
در سوره مؤمن ذلکم بانه است و واو در واهل برای عطف تفسیر است اهل بلفظ مجهول باب تفعیل است
و نائب فاعل ضمیر مستتر راجع بالله تعالی است التاهل کسی را مستحق چیزی شمردن الولایة مفعول ثانی
اهل است **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام در تفسیر آیه سوره مؤمن که آن غضب الهی
و خلود جهنم اینست که وقتی که خوانده شد الله تعالی به تنهائی در ربوبیت عالمین و شمرده شد الله تعالی
مستحق ربوبیت و انفراد بحکومت منکر شدید حاصل اینست که اقرار بوحدانیت الله تعالی در ربوبیت
به ترک پیروی ظن و اقرار بامامت امام عالم بجمیع احکام الهی که حکومت او حکومت الهی است میشود
چنانچه گفته در سوره کهف هنالک الولایة لله الحق و بیان شد در حدیث سی و چهارم این باب **چهل و
هفتم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام فی قوله تعالی سال سائل بعذاب واقع للکافرین
بولایة علی لیس له دافع ثم قال هکذا والله نزل بها جبرئیل علی محمد صلی الله علیه و آله **یعنی**
روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام در تفسیر قول الله تعالی در سوره معارج که طلبید بجد طلب کننده
عذابی را که شدنی است برای منکران امامت علی بن ابیطالب علیه السلام باینمعنی که انکار امامت او
بعد از رسول دلیل انکار ربوبیت رب العالمین است که مراد است درین آیه نیست آن عذاب را
دفع کننده بشفاعت و مانند آن بعد از آن امام گفت چنین باینمعنی که باین تفسیر محمد قسم که نازل ساخته
آن آیه را جبرئیل ع بر محمد ص **چهل و هشتم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام فی قوله تعالی انکم لفی قول
مختلف فی امر الولایة یؤفک عنه من افک قال من افک عن الولایة افک عن الجنة **شرح** فی امر
الولایة متعلق به یؤفک است مقدم بران شده برای افاده حصر **یعنی** روایتست از امام محمد باقر علیه السلام
در تفسیر قول الله تعالی در سوره ذاریات بدرستیکه شما اصحاب رسول در سخنی اید که مختلف است یعنی بعض
اقرار ربوبیت رب العالمین میکنید و بعض چسپیده و دل بعضی دور گرده میشود بعد از رسول از آن
قول کسی که دور گردانیده شده است باغوای شیطان و خذلان رحمن مراد آنست که بیشتر دور گرده خواهد
شد بجواز حرص و تخمین امام در کار الهی امام گفت هر که برگردیده شد از بهشت مقصود تفسیر نیست
بلکه بیان آنست که مخالفان روی بهشت نخواهند دید **چهل و نهم اصل** رفعه
الی ابی عبد الله علیه السلام فی قوله عز و جل فلا اقتحم العقبة و ما ادریک ما العقبة فک
رقبة یعنی بقوله فک رقبة ولایة امیر المؤمنین علیه السلام فان ذلک فک رقبة یعنی
راوی بالا برد سند را تا امام جعفر صادق علیه السلام در قول خدای عز و جل در سوره البلد پس چرا انکه بقوت
و جرأت داخل شود کتلی را که دائمی نگاه دارد ایمان است و چه چیز دانا کرد ترا که چیست آن کتل باینکه نیست

زالتش و هیم میخواهد بقول او رباینیان گردانی تصدیق امت امیر المؤمنین علیه السلام بر [illegible] است [illegible]
کردن از آتش جهنم بد آنکه توضیح این آیه واین حدیث بنقل ما قبل و مابعد آیه و توضیح ذه [illegible] است بجهت
اعمال بروشنی که فائده دهد در آنچه می آید حدیث هشتاد و هشتم [illegible] باب [illegible] سوره البلد [illegible] الم نجعل
له عینین ولسانا وشفتین وهدیناه النجدین فلا اقتحم العقبة وما ادراک ما العقبة فک رقبة او اطعام فی
یوم ذی مسغبة یتیما ذا مقربة او مسکینا ذا متربة ثم کان من الذین امنوا وتواصوا بالصبر وتواصوا بالمرحمة
این فقرات بیان ضلالت جنس منافقان قریش است که بدروغ دعوی ایمان برسول در مکه و صرف
مال بسیار در معاونت او کردند برای طلب حکومت بعد از رسول آ عینین نکرواست و مراد دو چشم
آدمی است که برای نظر در شواهد عقلیه ربوبیت که در آسمان و زمین است بکار می آید خواه برای
خودش و خواه برای دیگری که کور مادرزاد باشد چه معلوم میشود که اختلاف و خود رائی و پیروی ظن مانعیت
ذکر لسانا وشفتین برای آنست که با آنها علم بلغات بهم میرسد و با آنها علم بمجهولات بسؤال از امام عالم
بجمیع احکام حاصل میتوان کرد و احتیاج بذکر سمع نیست چه انتفاع به لسان وشفتین
در تحصیل مجهولات بی سمع نمیشود و النجدین حالیه است بتقدیر قد و اشاره است بشواهد نقلیه ربوبیت
و محکمات بسیار از کتاب الهی که در آنها نهی از اختلاف و خود رائی و پیروی ظن صریح شده و از آنها
معلوم میشود امام حق و امام باطل در هر زمان و میتواند بود که واو عاطفه بر الم نجعل باشد چه مستفهم انکاری
است والم نجعل بمعنی جعلنا است و حاصل میشود و بیست لای نافیه هرگاه داخل ماضی شود تکرار آن
واجب است بشرط آنکه در جمله دعائیه باشد زیرا که جمله دعائیه مستقل است در معنی و بر هر تقدیر لا در
فلا اقتحم العقبة تکرار نشده برای آنکه جمله انشائیه دعائیه است چه ولایت امیر المؤمنین بعد از این است
و هر یک از مسغبة و مقربة و متربة مصدر میمی میتواند بود یعنی گرسنگی علم و نزدیکی بخدا و رسول و بعلم و
باحکام و خاکساری عدم قابلیت توفیق و اسم مکان برای کثرت میتواند بود یعنی تسلط حکام جور
که محل کثرت جهالت است و دین حق که محل کثرت نزدیکی است و دین باطل که چون مزبله محل کثرت خاک و
است که اصلا بکار نمی آید مثل فکرهای دقیق اهل قیاس و اجتهاد در استنباط احکام و یتیما عبارت
از شیعه جاهل است که اقرار به پدری امام حق و مادری قرآن دارد و از ملازمت پدر و مادر دور است
ثم برای تعجب و عطف است بالمعنی فک رقبة تا آخر و اشاره است با آنکه باید کسی دیگر از اهل دین
حق و تعلیم احکام بشیعه و دفع شبهات مخالفان و قتی اقتحام عقبه است که برعایت حدود تقیه از ایمان
آنکس محفوظ باشد چنانچه می آید در کتاب الایمان والکفر در باب نود و هشتم که لا ایمان لمن لا تقیة له و ایضا
سفارش تو بتقیه در آن باشد والفاسخا عن [illegible] مهربانی مومنان با هم دلالت باشد که کمال و صوة قسم دل برای قید
است که بعد از نم است سرجمه آیا نگردانیدیم برای آن منافق دو چشمی که با آنها نظر کند در شواهد ربوبیت در ملکوت سموات

نواقص وزبانی و دولب که تا تنها سوال اهل الذکر وکسب علم مجهولات از امام عالم کند برحالی که تحقیق راه نموده ایم
بمحکمات قرآن آن منافق را دو راه آشکارا که یکی راه خیر و دیگری راه شر است پس بقوت وجرأت داخل
عقبه که جای گاه راه ایمانست نشواد وچه چیز آگاه کرد ترا که چیست آن عقبه آن رهانیدن گردنیست
از آتش جهنم یا تعلیم احکام است در روزی که امام جاهل مسلط باشد شیعه دور از امام را یا بی بضاعت
بی توفیق دآیا وجود این فک رقبه با اطعام بوده باشد از جمعی که تقیه کردند وسفارش کردند یکدیگر را
بصبر تقیه وسفارش کردند یکدیگر را بمهربانی باهم بدانکه چون معانی قرآن بسیار است تفسیر دیگر برای
این آیات می آید در کتاب الصدقه در باب فضل الصدقه **پنجاهم اصل** عن ابی عبد الله
علیه السلام فی قوله تعالی بشر الذین آمنوا ان لهم قدم صدق عند ربهم قال ولایة امیر المؤمنین
علیه السلام **شرح** القدم کسی که مرتبه عالی در خوبی دارد ومراد اینجا امام است واضافت آن
بصدق بمعنی راستی در فتوی بموافقت قول الله تعالی است در سوره توبه که یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله
وکونوا مع الصادقین ولایة تفسیر ان لهم است ومیتواند که تفسیر قدم صدق باشد وحمل مجاز باشد
یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در تفسیر قول الله تعالی در سوره یونس و
مژده ده جمعی را که دیده ربوبیت رب العالمین که ایشان را امام راستی هست در خزینه صاحب
کل اختیار ایشان باینمعنی که الحال امام صامت است وبعد از رسول ناطق می شود گفت بودن
قدم عبارت از امیر المؤمنین است **پنجاه ویکم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام
فی قوله تعالی هذان خصمان اختصموا فی ربهم فالذین کفروا بولایة علی علیه السلام قطعت
لهم ثیاب من نار **شرح** قطعت بضم وتشدید باب تفعیل برای بیان کثرت مخالفان است یا برای کثرت
ثیاب هرکدام ایشانست **یعنی** روایتست از امام محمد باقر علیه السلام در تفسیر قول الله تعالی در
سوره حج این دو فوج که جمعی اند که میدانند که الله تعالی مدد میکند مؤمنان را در دنیا بامامی که عالم
بجمیع احکام باشد ودر آخرت بثواب بر تصدیق از امام دیگری جمعی که گمان دارند که بعد از رسول
در امت در اکثر احکام غیر اجتهاد چیزی نخواهد بود خصم باهم اند که در حقیقت خصومت در وجود
صاحب کل اختیار خود کردند فوج اول قائل بحقیقت آنند وفوج دوم منکر اند پس جمعی که منکر شدند
ربوبیت را در مصداق این انکار بعد از رسول آنگاه ولایت علی بن ابی طالب صلوات الله علیه است بریده شده برای
ایشان موافق جثه ایشان جامه های بسیار از آتش **پنجاه ودوم اصل** عن ابی عبد الله
علیه السلام عن قوله تعالی هنالک الولایة لله الحق قال ولایة امیر المؤمنین علیه السلام **شرح**
این گذشت در حدیث سی وچهارم این باب **پنجاه وسوم اصل** عن ابی عبد الله
علیه السلام فی قوله تعالی صبغة الله ومن احسن من الله صبغة قال صبغ المؤمنین

بالولایة فی المیثاق یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در قول الله تعالی در سورهٔ بقره که امام باشید نگینی الله تعالی را یعنی زینتی که الله تعالی دوستان خود را بآن می آراید و کیست بهتر از الله تعالی باعتبار زینت دادن امام گفت مراد زینت تصدیق ولایت ائمه عدلست که معیار تصدیق ربوبیت رب العالمین است و تعبیر از آن بصبغة الله تعالی باعتبار آنست که الله تعالی نگین کرده مومنان را بتصدیق بولایت در روز پیمان گرفتن بر ایشان باین معنی که ارواح پیش از خلق ابدان مخلوق شدند بصورت مورچهٔ کوچک چنانچه بیان شد در حدیث چهارم این باب اموزن بزلی مبان برنگ کافر بوده **پنجاه و چهارم**

اصل عن ابی عبد الله علیه السلام فی قوله عز وجل رب اغفرلی ولوالدی ولمن دخل بیتی مؤمنا یعنی الولایة من دخل فی الولایة فی بیت الانبیاء علیهم السلام **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در قول الله عز وجل در سورهٔ نوح ای صاحب کل اختیار من بیامرز گناه مرا و پدر مرا و کسی که داخل شد مرا در حالی که گرویده بربوبیت رب العالمین این احتراز است از ائمه ضلالت که دخول ایشان از روی غضب و انکار ربوبیت است می خواهد بیتی امامت را هر که داخل شد در امامت داخل شد در خانهٔ انبیا **اصل** انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا یعنی الائمة علیهم السلام وولایتهم من دخل فیها دخل فی بیت النبی صلی الله علیه وآله **یعنی** و در قول الله تعالی در سورهٔ احزاب جز این نیست که اراده می کند الله تعالی که بر طرف کند از شما چرکینی شک در ربوبیت رب العالمین را که اهل خانه رسولید و پاکیزه کند شما را پاکیزه کردن عظیم میخواهد باهل البیت ائمه را و امامت ایشان را هر که داخل شد در امامت داخل شد در خانهٔ نبی توضیح این آیه شد در حدیث اول باب شصت و چهارم **پنجاه و پنجم اصل** عن الرضا علیه السلام قال قلت له قل بفضل الله وبرحمته فبذلک فلیفرحوا هو خیر مما یجمعون قال بولایة محمد وآل محمد صلوات الله علیهم هو خیر مما یجمع هؤلاء من دنیاهم **شرح** باء در بفضل متعلق بسابق است که قد جاءتکم موعظة من ربکم وشفاء لما فی الصدور وهدی ورحمة للمؤمنین آمد شما را قرآنی که پندیست از جانب صاحب کل اختیار شما و شفاعت مرضی را که در سینه‌ها است که میل باختلاف در احکام الهی باشد و راهنمائیست و رحمتست برای جمعی که گروندگان بربوبیت رب العالمین اند فاء در فبذلک برای تفریع مشار الیه ذلک است بولایت محمد و آل محمد نسبت به ترتیب لغت است پس تفسیر فضل الله بولایت محمد است و تفسیر رحمة بولایت آل محمد است چنانچه مرویست در قول الله تعالی در سورهٔ نسا که ولولا فضل الله علیکم ورحمته لاتبعتم الشیطان الا قلیلا که مراد به فضل الله نبی است و مراد برحمة علی است پس معنی آنست که اگر فضل و رحمت او نمی بود تابع شیطان میشدید باختلاف در مسائل مگر در قلیلی از مسائل مثل ضروریات دین **یعنی** روایتست از امام رضا علیه السلام راوی گفت گفتم

چه معنی دارد آیهٔ سورهٔ یونس که بگو ای محمد موعظه و شفا بودن و راهنمائی بودن و رحمت بودن قرآن بوسیلهٔ
فضل الله و بوسیلهٔ رحمت دیگری او است پس باید که بآن و چیز البته خوشحال شوند که آن چیز بهتر است از آن
بهتر است از آنچه جمع میکنند امام گفت که مراد آنست که آنها بوسیلهٔ ولایت محمد است که دانا بجمیع قرآن
است و بوسیلهٔ آل محمد است بعد از او که ایشان دانا بجمیع قرآن اند و ایشان بهتر است از آنچه جمع
میکنند منکران ولایت ایشان از مال دنیای خود با آن قواعد ضلالت که بسبب دوستی دنیا اختراع
میکنند **پنجاه و ششم اصل** قال لی ابو عبد الله علیه السلام ونحن فی الطریق فی لیلة الجمعة
اقرأ فانها لیلة الجمعة قرآنا فقرأت ان یوم الفصل کان میقاتهم اجمعین یوم لا یغنی مولی
عن مولی شیئا ولا هم ینصرون الا من رحم الله فقال ابو عبد الله علیه السلام نحن والله الذی
رحم الله ونحن والله الذی استثنی الله لکنا نغنی عنهم **شرح** فانها لیلة الجمعة جملهٔ معترضه است میان
فعل و مفعول لکنا اشاره بآنست که استثنا در الا من رحم منقطع است پس ضمیر میقاتهم راجع بمشرکان است
که خلق آسمانها و زمینها را با ایشان شریک خود رائی میکنند یعنی گفت مرا امام جعفر صادق علیه السلام بحالی
که ما در سفر در راه بودیم در شب جمعه بخوان که این شب جمعه است قرآنی پس خواندم سورهٔ دخان را
تا رسیدم بآنکه بدرستی که روز دیوان میان اهل حق و اهل باطل وعده گاه مشرکان است همه روزی است
که دفع ضرر نمیکند متبوعی از تابعی اصلا و نه متبوعان مدد کرده میشوند مگر کسی را که رحم کند الله تعالی پس گفت
امام ما ائمهٔ هدی بخدا قسم آن کسی ایم که رحم میکند الله تعالی و ما بخدا قسم آن کسی ایم که استثنا کرده الله تعالی
لیکن ما دفع ضرر میکنیم از شیعهٔ امامیه که تابعان ما اند **پنجاه و هفتم اصل** عن ابی عبد الله
علیه السلام وقال لما نزلت وتعیها اذن واعیة قال رسول الله صلی الله علیه وآله هی اذنک
یا علی **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت چون نازل شد در سورهٔ الحاقة انا لما طغی
الماء حملناکم فی الجاریة لنجعلها لکم تذکرة وتعیها اما وقتی که زیادتی کرد آب سوار کردیم شما را در کشتی تا گردانیم
آن کشتی را برای شما یاد آورندهٔ ربوبیت رب العالمین و تا حفظ کند جمیع اجزای آن تذکره را گوشی
که حفظ کننده جمیع اجزا است گفت رسول الله آن گوش تست ای علی ظاهر این کلام آنست که طغیان
آب نوعی از تغیر باشد از غالب شدن اهل شرک و کشتی عبارت از قرآن باشد **پنجاه و هشتم
اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال نزل جبرئیل بهذه الآیة علی محمد صلی الله علیه
وآله هکذا فبدل الذین ظلموا آل محمد حقهم قولا غیر الذی قیل لهم فانزلنا علی الذین
ظلموا آل محمد حقهم رجزا من السماء بما کانوا یفسقون **یعنی** روایتست از امام محمد باقر که گفت
نازل ساخت جبرئیل این آیه را از سورهٔ بقره بر محمد چنین یعنی در تفسیر این آیه گفت پس عوض کردند جمعی که
ظلم کردند آل محمد را حق ایشان یعنی غیر آنچه در محکمات قرآن گفته شد ایشان را پس نازل ساختیم بر جمعی که ظلم

کردند آل محمد را حق ایشان عذابی از آسمان بسبب فسقی که میکردند مراد آنست که این جماعت نیز مانند آن یهودیهم که آیه در شان ایشانست وذکر این آیه در قرآن برای عبرت است بقرینه وضع ظاهر در مقام مضمر چه موافق ظاهر سابق این آیه آنست که گوید فبدلهم قولا غیر الذی قیل لهم وفانزلنا علیهم رجزا یا گوید علیهم رجزا

نجاو نهم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال نزل جبرئیل بهذه الایة هکذا ان الذین ظلموا آل محمد حقهم لم یکن الله لیغفر لهم ولا لیهدیهم طریقا الا طریق جهنم خالدین فیها ابدا وکان ذلک علی الله یسیرا ثم قال یا ایها الناس قد جاءکم الرسول بالحق من ربکم فی ولایة علی فامنوا خیرا لکم وان تکفروا بولایة علی فان لله ما فی السموات وما فی الارض

شرح در سوره نسا ان الذین کفروا وظلموا است ثم قال کلام امام است وذکر آن برای بیان نیست که آنچه نقل تم درین فقرات ظاهر تر میشود چه مخاطب اصحاب اند که قائل برسالت رسول شده اند یعنی روایتیست از امام محمد باقر علیه السلام که گفت نازل ساخت جبرئیل این آیه را از سوره نسا باین تفسیر که بدرستیکه جمعی که منکر شدند ربوبیت را وظلم کردند آل محمد را حق ایشان ممکن نیست که الله تعالی آمرزد گناه را برای ایشان ونه این را که راهنمائی کند ایشان را براهی لیکن براه جهنم می برد ایشان را بر حالی که مقدر باشد که دائمی باشند در جهنم وبود این بر الله تعالی آسان رد بر قدریه است که میگویند الله تعالی اختیار در ضلالت ندارد وبعد از ان متصل آن الله تعالی گفت ای مردم بتحقیق داد دست شما را رسول بکار آمدنی از جانب صاحب کل اختیار شما را در امامت علی اشاره است بمحکماتی که در آنها نهی از اختلاف وپیروی ظن وامر باقرار ربوبیت رب العالمین هست پس بگروید گرویدنی که بهتر باشد برای شما واگر منکر شوید بامامت علی پس بدرستیکه از الله تعالی است آنچه در آسمانهاست وآنچه در زمین است اشاره است بشواهد ربوبیت که هر کدام صریح در وجوب ترک پیروی ظن ووجوب پیروی امام عالم بجمیع احکام است ومنکران مکابره میکنند چنانچه گفته فانما هم فی شقاق وبیان شد در حدیث نوزدهم این باب اشاره است بوعید بر کفر بر عذاب یا اشاره است بقدرت بر توفیق وخذلان واین که کفر ایشان غالب بر الله تعالی نیست یا اشاره است باستغنای الله تعالی از ایمان ایشان

شصتم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال هکذا انزلت هذه الایة ولو انهم فعلوا ما یوعظون به فی علی لکان خیرا لهم

شرح مضمون این گذشت در حدیث بست وهشتم این باب

شصت ویکم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام واوحی الی هذا القران لانذرکم به ومن بلغ قال من بلغ ان یکون اماما من آل محمد ینذر بالقرآن کما ینذر به رسول الله صلی الله علیه وآله

شرح این گذشت در حدیث بست ویکم این باب

شصت ودوم اصل قرأ رجل عند ابی عبد الله علیه السلام قل اعملوا فسیری الله عملکم ورسوله والمؤمنون فقال لیس هکذا

هی انما هی والمامومون فنحن للمامومون **شرح** خواندمردی نزد امام جعفر صادق علیه السلام این فقره
را از سورهٔ توبه بگو بجا آرید فسوق رالیس البته می بیند الله تعالی عمل شما را و رسول او و مومنان مراد آن مرد
اظهار این بود که اعمال خلائق معلوم ما میشود در قیامت یا در دنیا پس امام گفت نیست چنین این کلمه فرا این
نیست که این کلمه واعتماد با نست وما ئیم آن اعتما و بان مراد آنست که آنچه توفهمیدهٔ غلط است واین کلمه
خاص است و مردم عام می فهمند حاصل آنست که مومن دو معنی دارد یکی گرونده و دیگری ایمن کنندهٔ
مردم از غلط در فتوی و مانند آن چنانچه می آید در حدیث دهم سوال ابی محمد الحسن بن علیؑ واینجا معنی دوم مراد
است و موافق این گذشت در احادیث باب بست ونهم که باب عرض الاعمال علی النبی صلی الله علیه وآله
است **شصت و سوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال هذا صراط
علی مستقیم **شرح** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت در آیه سورهٔ حجر که این راه
علی است مستقیم است ومیتواند بود که اضافه صراط بنام امیر المومنینؑ قرائتی غیر مشهور باشد ومیتواند
بود که بیان معنی قرائت مشهور باشد وحاصل هر دو یکی است چه مراد بصراط اعتراف بر ربوبیت
رب العالمین است که مقتضی پیروی امام عالم بجمیع احکام است **شصت و چهارم
اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال نزل جبرئیل بهذه الایة هکذا فابی اکثر الناس
بولایة علی علیه السلام الا کفورا **شرح** بولایة متعلق بکفور است **یعنی** روایت است از
امام محمد باقر علیه السلام گفت نازل ساخت جبرئیلؑ این آیه را از سورهٔ بنی اسرائیل وسورهٔ فرقان
باین روش در تفسیر که امتناع کردند بیشتر مردم با امامت علیؑ که مصداق ربوبیت رب العالمین است
مگر انکار را **اصل** قال ونزل جبرئیل بهذه الایة هکذا وقل الحق من ربکم فی ولایة علی
علیه السلام فمن شاء فلیؤمن ومن شاء فلیکفر انا اعتدنا للظالمین بآل محمد نارا
یعنی گفت نازل ساخت جبرئیلؑ این آیه را از سورهٔ الکهف باین روش در تفسیر بگوای محمد که کار
آمرلی از جانب صاحب کل اختیار شما ست در امامت علیؑ مراد نهی از اختلاف و پیروی ظن است
پس هر که خواهد گو بگرود و هر که خواهد گو نگرود و منکر شود بخود راه بد رستیکه ما مهیا کرده ایم برای جمعی که ظلم کنند
آل محمد را آتشی **شصت و پنجم اصل** عن ابی الحسن علیه السلام فی قوله تعالی وان المساجد
لله فلا تدعوا مع الله احدا قال هم الاوصیاء **یعنی** روایتست از امام موسی یا امام رضا علیهما السلام
در قول الله تعالی در سورة الجن واین که متبو عانی که امر کرده ایم مردم را بفرو تنی برای ایشان بر درگاه
ایشان در سوره نساء که اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم از الله تعالی اند یعنی که حکومت
ایشان راجع بحکومت الله تعالی میشود واز خود حکمی نمیکنند در مسئله که خلاف در آن دو دلیل آن
رو دلیل مخوانید با الله تعالی هیچیک را شریک در حکم گمان این که بنابراین حکم متعدد است پس قول

شصت و چهارم اصل ولایت علی

اند تعالی در سورهٔ یوسف ان الحکم الا لله مخصص من نیست و باین مضمون اشاره شده در سورهٔ قصص له
الی المصیر و توضیح این میشود در حدیث هفتاد و نهم این باب امام گفت مراد مساجد اوصیا ست بعد از انبیا
اشاره است بابطال قول جمعی که اولی الامر در سورهٔ نسا را تعمیم کرده اند بر وشی که گفته شد ان داخل
باشند چه گفته اند که مراد سرایا است و تفسیر دیگر که منافی این نیست برای آیه می آید در کتاب الصلوة در
حدیث هفتم باب بیستم که باب افتتاح الصلوة است **شصت و ششم اصل** عن ابی جعفر
علیه السلام فی قوله تعالی قل هذه سبیلی ادعو الی الله علی بصیرة انا و من اتبعنی قال
ذاک رسول الله صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین علیه السلام و الاوصیاء من بعدهما
شرح مضمون این گذشت در حدیث هشتم باب نودم **شصت و هفتم اصل** سئلت
اباجعفر علیه السلام عن قول الله فاخرجنا من کان فیها من المؤمنین فما وجدنا فیها غیر
بیت من المسلمین فقال ابوجعفر علیه السلام آل محمد لم یبق فیها غیرهم **شرح** من المؤمنین
برای تبعیض است و من در من المسلمین برای اختصاص است بقرینه تغیر لفظ مدخول عنها یعنی پرسیدم از
امام محمد باقر علیه السلام از قول خدای عز و جل در حکایت لوط در سورهٔ ذاریات پس بیرون آوردیم کسی را
که در آن قریه بود از جملهٔ گروندگان بربوبیت رب العالمین پس نیافتیم در آن قریه از مؤمنان غیر خانواده
که برای مسلمانان بود تا آن خانواده را تعجیل بیند پس امام گفت نظیر آن بیت در این امت آل محمد
است نمانده در زمین غیر ایشان برای هدایت خلائق **شصت و هشتم اصل** عن
ابی جعفر علیه السلام فی قوله تعالی فلما رأوه زلفة سیئت وجوه الذین کفروا و قیل هذا الذی
کنتم به تدعون قال هذه نزلت فی امیر المؤمنین علیه السلام و اصحابه الذین عملوا ما عملوا یرون
امیر المؤمنین علیه السلام فی اغبط الاماکن لهم فتسیء وجوههم و یقال لهم هذا الذی کنتم
به تدعون الذی انتحلتم اسمه **شرح** ضمیر مرفوع در رأوه راجع است بمن یمشی مکبا علی وجهه لمن
یمشی سویا علی صراط مستقیم الزلفة القرب اطلاق مصدر بر اسم فاعل شده برای مبالغه سیئا
متعدی مستعمل میشود یعنی قبیح ساخت و لازم نیز مستعمل میشود یعنی قبیح شد و از اول است سیئت و از
دوم حسینی معلوم مضارع باب تفعیل یا افعال است الغبطه بکسر غین بالغط و سکون بای یک نقطه
مصدر باب ضرب رشک بردن اغبط العمل افعل التفضیل است و لام در لهم برای تعدیه است یعنی
روایت است از امام محمد باقر علیه السلام در قول الله تعالی در سورة الملک پس چون دیدند مخالفان و
تابعان وصی او را بان روش که کمال در تقرب است قبیح کرده شد رویهای ائمه ضلالت که منکر شدند
نص ولایت را گفته شد یعنی که ملائکه میگویند این آنکس است که بنام او میخوانید خود را امام گفت
این آیه نازل شد در شان امیر المؤمنین و ابوبکر و عمر و عثمان که با او بودند و آنچه را که کردند

حق او نام او باشد می بینند در قیامت امیر المومنین علیه السلام را رشک فرا کنند تر مراتب ایشان آنچه
قبیح میکنند از دین رو بهای ایشان را گفته می شود ایشان را که این آنکس است که در دنیا خود را بآن خواندید
مراد آنست که آنکس که نام او را امیر المومنین باشد برای خود ساختید **شصت و نهم اصل**
عن ابی عبد الله علیه السلام فی قوله وشاهد ومشهود قال النبی صلی الله علیه وآله و
امیر المؤمنین علیه السلام **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در قول الله تعالی
در سورة البروج وقسم بگواهی گواهی داده شده برای او گفت مراد بشاهد نبی گواهی بولایت امیر المومنین
علیه السلام داد از جانب الله تعالی و مراد بمشهود امیر المومنین علیه السلام است **هفتادم
اصل** سألت ابا الحسن علیه السلام عن قوله تعالی فاذن مؤذن بینهم ان لعنة الله
علی الظالمین قال المؤذن امیر المؤمنین علیه السلام **یعنی** پرسیدم امام رضا علیه السلام را از قول
الله تعالی در سورهٔ اعراف پس اعلام کرد اعلام کننده عظیم میان اصحاب جنت واصحاب جهنم که لعنت
الله تعالی بر جمعی است که ظلم کردند امام را گفت آن اعلام کننده امیر المومنین علیه السلام است **هفتاد و
یکم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام فی قوله تعالی وهدوا الی الطیب من القول وهدوا
الی صراط الحمید قال ذاک حمزة وجعفر وعبیدة وسلمان وابوذر والمقداد بن الاسود
وعمار هدوا الی امیر المؤمنین علیه السلام **شرح** الحمید ستوده افعال و مراد اینجا الله تعالی است یا
امیر المومنین علیه السلام وحاصل هر دو یکیست عبیده بضم عین بی نقطه وفتح بای یک نقطه و سکون یای
دو نقطه در پائین ابن الحارث بن مطلب بن عبد مناف در بدر شهید شد مقداد بن عمرو پسر خواندهٔ اسود
است **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در قول الله تعالی در حق جمعی که ایمان
وعمل صالح بجا آوردند در سورهٔ حج و راه نموده شدند بسوی راه ستوده افعال گفت ان این هفت
کس اند که راه نموده شدند بتوفیق بسوی ولایت امیر المومنین علیه السلام **اصل** وقوله حبب
الیکم الایمان وزینه فی قلوبکم یعنی امیر المؤمنین علیه السلام وکره الیکم الکفر والفسوق
والعصیان الاول والثانی والثالث **یعنی** ودر قول الله تعالی در سورة الحجرات محبوب کرد الله
تعالی بسوی شما ایمان را و زینت داد ایمان را در دلهای شما میخواهد بایمان امیر المومنین علیه السلام
را و مکروه کرد بسوی شما انکار ربوبیت را و سرکشی از فرمان رب العالمین وگناه را مراد ابوبکر و عمر و
عثمان است **هفتاد و دوم اصل** سألت ابا جعفر علیه السلام عن قوله تعالی ایتونی
من قبل هذا او اثارة من علم ان کنتم صادقین قال عنی بالکتاب التوریة والانجیل و
اثارة من علم فانما عنی بذلک علم اوصیاء الانبیاء علیهم السلام **یعنی** پرسیدم امام محمد باقر را از
قول الله تعالی در سورهٔ احقاف آورید مرا کتابی پیش از قرآن یا باقی مانده از علم اگر بوده باشید گویندگان

[illegible]

جو از پیروی کاملین جمیع ایشان و شریک الله تعالی میشمرند علم و مسائل شرع امام گفت خواسته کتاب
توریت و انجیل را شما و اما قیاس ندعلم بسبب تأمل تورات که خواستند این علم اوصیای انبیا ما که بعد انبیا
در استهای ایشان باقی میماند **هفتاد و سوم اصل** سمعت ابا الحسن علیه السلام یقول
لما رای رسول الله صلی الله علیه و آله تیما و عدیا و بنی امیه یرکبون منبره افظعه فانزل الله
تبارک و تعالی قرآنا یتاسی به و اذ قلنا للملائکة اسجدوا لآدم فسجدوا الا ابلیس ابی ثم اوحی الیه
یا محمد انی امرت فلم اطع فلا تجزع انت اذا امرت فلا تطع فی وصیک شرح قول تعالی در
آیه سورهٔ بقره و سورهٔ طه است اما در سورهٔ بنی اسرائیل چنین است و ما جعلنا الرؤیا التی اریناک الا فتنة
للناس و الشجرة الملعونة فی القرآن و نخوفهم فما یزیدهم الا طغیانا کبیرا و اذ قلنا للملائکة اسجدوا لآدم فسجدوا
الا ابلیس قال ءاسجد لمن خلقت طینا الا ابلیس استثنا متصل است چنانکه می آید در کتاب الایمان و الکفر
در باب صد و هفتم که باب فی ذکر المنافقین و الضلال و ابلیس فی الدعوة است یعنی شنیدم از امام موسی کاظم
علیه السلام که میگفت چون در خواب دید رسول الله ابوبکر را که از قبیله تیم است و عمر را که از قبیله عدی است و
عثمان را که از بنی امیه است که بالا رفتند منبر او را با ضطراب انداخت او را پس فرو فرستاد الله تبارک و
تعالی چیزی از قرآن را که غم از دل بدر کند بوسیلهٔ آن و یاد کن ای محمد وقتی را که گفتیم ملائکه را که فرمان
برداری کنید آدم را که خلیفهٔ من است پس فرمانبرداری کردند مگر ابلیس انکار و تکبر و امتناع کرد از
فرمانبرداری بعد از آن در تفسیر این آیه وحی کرد بسوی او که ای محمد بدرستیکه من خالق آسمانهایم و زمین
رب العالمین ام امر کردم پس اطاعت کرده نشدم در بعضی امر خود پس اضطراب مکن تا وقتیکه امر کنی پس
اطاعت کرده نشوی تو در وصی خود **هفتاد و چهارم اصل** سألت ابا عبد الله علیه السلام
عن قوله فمنکم کافر و منکم مؤمن فقال عرف الله عز و جل ایمانهم بولایتنا و کفرهم بها یوم اخذ
علیهم المیثاق و هم ذر فی صلب آدم شرح مضمون این گذشت در حدیث چهارم این باب **اصل** اما
و الله ما هلک من کان قبلکم و ما هلک من هلک حتی یقوم قائمنا الا فی ترک ولایتنا و جحود حقنا
و ما خرج رسول الله صلی الله علیه و آله من الدنیا حتی الزم رقاب هذه الامة حقنا
و الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم یعنی برسیده ام از قول الله تعالی در سورة التغابن
اطاعت کنید الله تعالی را در آنچه در محکمات قرآن گفته و اطاعت کنید رسول را در آنچه در محکمات نیست
که تفسیر متشابهات قرآن است پس اگر رو گردان شوید پس جز این نیست که بر رسول ما رسانیدن ظاهر
است یعنی جزای مکابره خواهید دید قسم بخدا که جهنمی نشد هر که پیش از شما بود از زمان رسول تا حال و جهنمی
نشد هر که جهنمی شد تا آنکه ایستد قائم آل محمد مگر در ترک تصدیق امامت ما و انکار حق ما و بیرون نرفت
رسول الله تا آنکه لازم ساخت گردنهای این امت را حق ما و الله تعالی بتوفیق اهتمای میکند هر که را

خواهد بسوی راست اقتباس است از سوره بقره و سوره نور مراد آنست که آنچه در محکمات قرآن و محکمات سنت رسول است ولایت ماست **هفتاد و پنجم اصل** عن علی بن جعفر عن اخیه موسی فی قوله تعالی وبئر معطلة وقصر مشید قال البئر المعطلة الامام الصامت والقصر المشید الامام الناطق یعنی روایت است از علی بن جعفر از برادرش موسی بن جعفر در قول الله تعالی برای تسلی رسول در تکذیب منکران در سوره حج وکاین من قریة اهلکناها وهی ظالمة فهی خاویة علی عروشها وبئر معطلة وقصر مشید و بسیار از جماعتی که هلاک کردیم ایشانرا بحالی که ایشان بجا کننده گان بودند یعنی ایشان خراب و ضایع بودند باوجود عروش ایشان و باوجود ذخیره خیر ستون که بیکار بود و باوجود بیت محکم که فیح میان بود امام گفت بئر معطله امام صامت است که وی امام زنده است و منصوب امام بالفعل نشده و قصر مشید امام ناطق است و بنابرین میتواند بود که عروش محکمات کتاب الهی باشد که دلالت دارد بر این وجوب تصدیق بربوبیت رب العالمین و پیروی امام عالم بجمیع احکام و ترک خود رأیی و پیروی امام جاهل پیروی ظن است و در این تقریر ظاهر شد که در اینجا علی بمعنی مع است و عروش جمع عرش بمعنی رکن و چیزی که نظام چیزی است و بئر بمعنی چاه است **هفتاد و ششم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام فی قوله تعالی ولقد اوحی الیک والی الذین من قبلک لئن اشرکت لیحبطن عملک قال یعنی ان اشرکت فی الولایة غیره بل الله فاعبد وکن من الشاکرین یعنی بل الله فاعبد بالطاعة وکن من الشاکرین ان عضدتک باخیک وابن عمک یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در قول الله تعالی در سوره زمر و هر آئینه بتحقیق وحی کرده شد بسوی تو و بسوی انبیا پیش از تو هر کدام که هر آئینه اگر شریک کنی البته باطل میشود البته عمل خیر تو امام گفت میخواهد این را که اگر شریک کند با الله تعالی در حکومت غیر او را باینمعنی که تجویز حکمی از پیش خود کند در مسئله که اختلاف در آن ودر دلیل آن رود از امام بعد از خود یا از دیگری چه آن معبود ساختن آن حاکم است بلکه الله تعالی را تنهائی پس عبادت کن پس امام گفت میخواهد این را بلکه الله تعالی را تنهائی پس عبادت کن به فرمان برداری نه بحکومت در مقابل او و باش از شکر گذاران برای آنکه مدد کردم ترا ببرادرت و پسر عمت اشاره است بآنکه وصی تو عالم بجمیع احکام است و از پیش خود حکم نمیکند **هفتاد و هفتم اصل** حدثنی جعفر بن محمد عن ابیه عن جده فی قوله عز وجل یعرفون نعمة الله ثم ینکرونها قال لما نزلت انما ولیکم الله ورسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة ویؤتون الزکوة وهم راکعون اجتمع نفر من اصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله فی مسجد المدینة فقال بعضهم لبعض ما تقولون فی هذه الآیة فقال بعضهم ان کفرنا بهذه الآیة نکفر بسائرها وان آمنا فان هذا ذل حین یسلط علینا ابن ابیطالب

فقالوا قد علمنا ان محمداً صادق فیما یقول ولکنا نتولاه ولا نطیع علیاً علیه السلام فیما امرنا قال فنزلت هذه الآیة یعرفون نعمة الله ثم ینکرونها یعرفون یعنی ولایة علی واکثرهم الکافرون بالولایة **شرح** ظاهر این حدیث آنست که مجموع سوره نحل یا بعض در مدینه نازل شده باشد مگر آنکه فنزلت مجهول باب تفعیل باشد یعنی حکایت کرد بر امام جعفر صادق علیه السلام او پدرش از جدش در قول خدای عز وجل در سوره نحل میشناسند نعمت الله تعالی را بعد از آن منکر میشوند گفت چون نازل شد آیه سوره مائده که بیان شد در حدیث سوم باب شصت وچهارم جمع شدند جمعی از اصحاب رسول در مسجد مدینه پس گفت بعض ایشان بعض دیگر را چه میگوئید درین آیه پس گفت بعض ایشان اگر انکار کنیم باین آیه اقرار نکرده خواهیم بود به باقی آیات نیز واگر اقرار کردیم باین آیه پس این خواریست وقتی که مسلط شود بر ما پسر ابوطالب پس باهم اتفاق کردند وگفتند بتحقیق دانستیم که محمد راستگو است در آنچه میگوید ولیکن ما او را حاکم خود میدانیم واطاعت نمیکنیم در آنچه امر کند علی ما را باو آنچه امر کرد محمد در حق علی امام گفت پس نازل شد این آیه که میشناسند نعمت الله تعالی را و بعد از آن منکر میشوند آنرا یعنو اهل این را که میشناسند ولایت علی را که نعمت الله تعالی است ومقتضی شکر است چنانچه گذشت در حدیث سابق واکثر ایشان همان کافرانند که بودند تصدیق ولایت الله تعالی وولایت رسول نکرده اند واز روی نفاق دروغ میگویند یعنی قلیلی از ایشان که از کفر بدر آمده بودند باین کلمه کافر ومرتد شدند **هفتاد وهشتم اصل** سألت ابا جعفر علیه السلام عن قوله تعالی الذین یمشون علی الارض هوناً قال هم الاوصیاء من مخافة عدوهم **شرح** الهون سهل بودن مراد اینجا سهل است وچون اصل مصدر است لصیغه جمع نیست یعنی پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از قول خدای عز وجل در سوره فرقان وعباد الرحمن الذین وبندگان خاص رحمن جمعی اند که میروند بر زمین سهل گفت ایشان اوصیا اند از ترس دشمنان ایشان سهل میروند **هفتاد ونهم اصل** عن الاصبغ بن نباتة انه سأل امیر المؤمنین علیه السلام عن قوله تعالی ان اشکر لی ولوالدیک الی المصیر فقال الوالدان اللذان اوجب الله لهما الشکر هما اللذان ولدا العلم وورثا الحکم وامر الناس بطاعتهما ثم قال الله الی المصیر فمصیر العباد الی الله والدلیل علی ذلک الوالدان ثم عطف القول علی ابن حنتمة وصاحبه فقال فی الخاص والعام وان جاهداک علی ان تشرک بی تقول فی الوصیة وتعدل عمن امرت بطاعته فلا تطعهما ولا تسمع قولهما ثم عطف القول علی الوالدین فقال وصاحبهما فی الدنیا معروفاً یقول عرف الناس فضلهما وادع الی سبیلهما وذلک قوله واتبع سبیل من اناب الی ثم الی مرجعکم فقال الی الله ثم الینا فاتقوا الله ولا تعصوا الوالدین فان رضاهما رضی الله وسخطهما سخط الله

شرح در سوره لقمان چنین است و وصینا الانسان بوالدیه حملته امه وهنا علی وهن وفصاله فی عامین ان اشکر لی ولوالدیک الی المصیر وان جاهداک علی ان تشرک بی ما لیس لک به علم فلا تطعهما وصاحبهما فی الدنیا معروفا واتبع سبیل من اناب الی ثم الی مرجعکم فانبئکم بما کنتم تعملون الوالدان د ... العلم عبارت از دو چیز است اول محکمات قرآن که بمنزله مادر است بر آنکه محکمات اصل متفق علیه میان جمیع امت است و ام الکتاب است چنانکه در سوره آل عمران فرموده هن ام الکتاب دوم امام زمان خواه رسول و خواه وصی رسول که عالم بجمیع متشابهات و احکام الهی است و بمنزله پدر است چنانکه بیان شد در شرح حدیث دوازدهم باب اول کتاب العقل و در شرح و قال قل تعالوا اتل تا آخر و این منافات ندارد با آنچه می آید در حدیث ششم باب صد و بست و چهارم که در رسول الله و علیهما الوالدان چنانکه بیان میشود و لیس اشاره است بآنکه حملته امه استیناف بیانی و وصینا الانسان است و معترضه است میان اشکر که تفسیر آنست و مراد آنست که محکمات قرآن البته ربوبیت رب العالمین و ترک پیروی ظن و وجوب پیروی امام عالم بجمیع احکام است پس ماضی بودن حملته برای تحقق وقوع است الی المصیر العباد اشاره است بآنکه الی المصیر برای دفع دخل است تا کسی خیال نکند که حاکم در مسائل شرع متعدد است چه حکومت امام و محکمات قرآن بعنوان اصالت نیست بلکه بعنوان وکالت و رهنمائی بحکم الهی است از روی علم نه ظن چنانکه مذکور شد در شرح حدیث شصت و پنجم نیز حنتمه بفتح حای بی نقطه و سکون نون و فتح تای دو نقطه در بالا مادر عمر است و صاحبش ابو بکر است و تقدیم ذکر عمر برای ابو بکر بموافقت قرآن است چه وهنا علی وهن بتقدیر ذات وهن علی وهن است یعنی بر حالی که صاحب ضعف بر ضعف است و اشاره است بشکستگی که محکمات را حاصل شد در زمان عمر بر روی شکست زمان ابو بکر واو در و فصاله برای عطف بر حملته است یا حالیه است و حمله و فصاله حال از وهن در علی وهن است و ضمیر فصاله راجع بوهن مطلق است که قدر مشترک است میان دو وهن یا راجع بوهن در علی وهن است و بر هر تقدیر عامین عبارت از زمان خلافت ابو بکر است تقریبا یا بمعنی که جدائی وهن دوم آخر دو سال است تقریبا که زمان انقضای یک وهن و حدوث وهن دیگر است الخاص والعام عبارت از کلام است که در آن حکم بکفر مخصوص که فرزندی است مذکور است و مقصود بیان حکم جمیع افراد است مثل کلامی که مشتمل بر ان وصلیه باشد مثل و لا تقل لهما اف و میتوان گفت که مراد بلفظ الخاص والعام کلامی باشد که واقع در خواص باشد و مردم عام فهمند یا مراد کلامی باشد که طائفه خاصه که اهل البیت و شیعه ایشان باشند آن را حمل بر معنی میکنند و طائفه عوام آن را حمل بر معنی دیگر می کنند و بر هر تقدیر ضمیر مرفوع در جاهداک راجع بباعث دو وهن است و مدلول وهنا علی وهن است و ظاهر حدیثی که می آید در کتاب الایمان والکفر در باب البر بالوالدین موافق اینست که ان در وان جاهداک

صافی شرح اصول کافی

وصلیه است نه شرطیه و این که فلا تطعهما برای تفریع است جزائیه نیست و مفسران مخالفان خیال کرده اند که ان شرطیه و فا جزائیه است و غافل اند ازین که مفهوم شود موهوم آنست که اگر مجاهده نکنند بلکه دعوت بطاعت کنند اشتراک جائز باشد و این تقریر ظاهر می شود که مبالغه در نهی از اطاعت آن دو کس در صورتی که ان وصلیه باشد ظاهر تر آنست. تقول فی الوصیة مخاطب و منصوب است و تفسیر تشریکی است و اشاره بآنکه ما لیس لک به علم عبارت از کسی است که حکم بظن کند و با برای سببیت است یعنی عالمی که ترا بسبب تو هیچ او علم حاصل نشود و علم او بعنوان خلافت نباشد بلکه از پیش خود و بظن باشد چنانچه گفته در سوره مؤمنون و من یدع مع الله الها آخر لا برهان له به الوصیة عبارت از کسی است که حکم بظن کند الی ان مصدر و اضافت است یقول در یقول عرف غائبست و ضمیر مستتر راجع بالله تعالی است عرف امر است و اشاره بآنکه معروفا صفت مفعول مطلق محذوف است و عامل آن مصدر صاحبها است مخاطب در هر حکم مرکب است از مخاطب در اتبع و از ضمیر او و ذکر الی مرجعکم تا آخر برای دلگیر کردن و اتباع سبیل من اناب است تا افراط در تقیه نکند الی الله بتقدیر فوضوا الی الله و شروع در نصیحت مردم است یعنی روایت است از اصبغ بن نباته که او پرسید امیر المؤمنین علیه السلام را از قول الله تعالی در سوره لقمان سفارش بانسان تا آنست که شکر گذاری کن برای من و برای پدر و مادرت بسوی من است بازگشت پس امام گفت پدر و مادری که واجب ساخته الله تعالی برای آنها شکر آنها را دو چیز اند که زائیده اند علم را و وارث شده اند حکمت را و مامور شدند مردم باطاعت آنها در آیه سوره نسا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم و بیان شد در حدیث اول باب شصت و چهارم اشاره است بآنکه اطاعت الله تعالی عمل بمحکمات قرآن است و دو بار اطیعوا گفته نه سه بار برای آنکه اطاعت رسول و اولی الامر از یک قبیل است بعد از ان الله تعالی برای دفع دخل گفت بسوی من است بازگشت یعنی بازگشت بندگان در اطاعت محکمات و اطاعت امام بسوی اطاعت الله تعالی است و راهنما بر ان اطاعت پدر و مادر است یعنی حکومت ایشان با صالت بعد از ان الله تعالی پیچانید سخن را بعمر و ابوبکر بامعنی که ارجاع ضمیر بوالدین که نزدیک است نکرده بلکه ارجاع ضمیر بمدلول و هنا علی وهن کرده باین روش که گفته در کلامی که خاص است لفظا عام است معنی بامعنی که گشتن بران وصلیه است یا در کلامی که خاص بآن دو است و مردم عام در پدر و مادر نسبی میفهمند بسبب غفلت از اسلوب کلام بلیغ و ازین که اگر چنان باشد که ایشان میفهمند فقرات نامربوط بهم میشود چه هر مادر نسبی شیر نمیدهد فرزند خود را بلکه گاهی بدایه معاش میکند و ایضا هر مادر نسبی که شیر میدهد دو سال نمیدهد و واجب نیز نیست چنانچه والوالدات یرضعن اولادهن حولین کاملین ذلک لمن اراد ان یتم الرضاعة هر چند که بتعب انداختند عمر و ابوبکر ترا بر سر آن که

شریک کنی با من حاکمی را امام گفت مراد آنست که دخل کنی در وصیتی که کردم وعدول کنی از کسی که مامور شدی باطاعت او که امامی باشد که قیم محکمات ضائع وباطل است پس بنابرین وصیت اطاعت مکن عمر وابوبکر را اصلا ومشنو سخن آن دو را اصلا بعد از ان الله تعالی بجا نیند سخن را برد وزانندهٔ علم ارجاع ضمیر بوالدین کرد وباین روش که گفته و همراهی کن ان دو زانندهٔ علم را در دنیا همراهی که انکار باشد الله تعالی می گوید درین کلام که اشناسان مردم را در غیر مواضع وجوب تقیه فضیلت آن دو زانندهٔ علم را وبخوان مردم را بسوی راه آن دو زانندهٔ علم یعنی ظاهر ساز برای مردم براهین حقیقت آن دو را وانچه گفتم در معنی معروفا مدلول قول الله تعالی است که وتابع شو راه کسی را که رو آورده بسوی من تو کل بعد از ان بسوی منست بازگشت شما یعنی اگر مشقتی تو رسد در اتباع سبیل من از نقصان تو انتقام آنرا خواهم کشید پس بسیار ترسناک مباش اشاره است بانکه چنانکه تفریط در تقیه قبیح است پس امام گفت واگذارید هم در مسائل شرع را بسوی الله تعالی در محکمات قرآن که ما دراست بعد از ان بسوی ماکه پدریم پس حذر کنید از عذاب الله تعالی ومخالفت مکنید دو زانندهٔ علم را چه بدرستی که موافقت حکم ایشان موافقت حکم الله تعالی است ومخالفت حکم ایشان مخالفت حکم الله تعالی است اشاره است بوعید در فانبئکم بما کنتم تعملون **هشتادم اصل** سالت اباعبدالله علیه السلام عن قوله تعالى كشجرة طيبة اصلها ثابت وفرعها في السماء قال فقال رسول الله صلى الله عليه وآله اصلها وامير المؤمنين فرعها والائمة من ذريتهما اغصانها وعلم الائمة ثمرها وشيعتهم المؤمنون ورقها هل فيها فضل شيء قال قلت لا والله قال والله ان المؤمن ليولد فتورق ورقة فيها وان المؤمن ليموت فتسقط ورقة منها **شرح** در سورهٔ ابراهیم چنین است الم تر کیف ضرب الله مثلا كلمة طيبة كشجرة طيبة اصلها ثابت وفرعها في السماء تؤتي اكلها كل حين آیا ندیدی که چون زد الله تعالی مثلی که گردانید در ان مثل امام حق را که کلمه الله تعالی پاکیزه است چنانچه امام باطل کلمه ابلیس وناپاکست مانند یک درخت که بیخ آن محکم باشد وتنهٔ آن سرکشیده باشد میدادهٔ باشد میوهٔ خود را در هر وقت که خواهند فتورق مجهول باب ضرب یا باب افعال یا تفعیل است ورقة مرفوع ونائب فاعل است یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از قول الله تعالی در سورهٔ ابراهیم یعنی مانند یک درخت که پاکیزه باشد بیخ آن مستحکم باشد وبالانکه تنهٔ آن سرکشیده در آسمان باشد راوی گفت امام گفت که رسول الله مانند بیخ آن درخت است وامیر المؤمنین تنهٔ آن درخت است وامامان که از اولاد رسول وامیر المؤمنین اند شاخهای آن درخت اند وعلم ائمه که رسول وامیر المؤمنین واولاد ایشانند میوهٔ آن درخت است که هیچ زمانی خالی از ان نیست وشیعهٔ ایشان که مومن بربوبیت رب العالمین اند یعنی امامیه اند برگ آن درخت اند آیا درین کلمات که برای تطبیق مثل گفتیم شائبه شک وشبهی هست راوی گفت

گفتم بنجر اقسم امام گفت بنی اقسم که بدرستی که مومن هر آئینه زائیده می شود پس برگ زاده میشود دیگر برگ از آن درخت و بدرستی که مومن هر آئینه می میرد پس می افتد یک برگ از آن درخت **هشتاد ویکم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله تعالی یوم لاینفع نفسا ایمانها لم تکن امنت من قبل یعنی فی المیثاق او کسبت فی ایمانها خیرا قال الاقرار بالانبیاء والاوصیاء وامیر المؤمنین علیه السلام خاصة قال لاینفع ایمانها لانها سلبت **شرح** لم تکن استیناف بیانی سابق است پس مراد بنفسا نفس مانعه از آیات محکمات که در پیش این فقره مذکور است و میتواند بود که حال باشد از نفسا پس مراد بنفسا اعم است و برای تخییر در گفتگو است و اشاره بآن است که معطوف و معطوف علیه متلازم اند پس بهر کدام که خواهی اکتفا میتوانی کرد **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام در قول الله تعالی در سورهٔ انعام یوم یاتی بعض آیات ربک لاینفع روزی که می آید بعض آیات صاحب کل اختیار تو مثل حالت احتضار که پیش از آمدن الله تعالی است یعنی آمدن دیوان بزرگ او در قیامت و پیش از آمدن ملائکه عذاب است که بعد از دیوان بزرگ میگیرند مشرک را تا بجهنم برند فائده نمیدهد نفسی را که دعوی ایمان کرده باشد و منع کرده باشد مردم را از عمل بآیات محکمات که در آنها نهی از پیروی ظن هست ایمان واقعی آن نفس در آنوقت چه نبود این که مومن شده باشد در زمان سابق امام گفت مراد ایمان در روز عهد گرفتن بر ارواح هست که بصورت مورچه بوده اند چنانچه گذشت در حدیث چهارم این باب بقرینهٔ تاکید آنچه مدلول ماضی است پس مراد سابق بر سابق است یا آنکه کسب کرده باشد در ایمانی که دعوی کرده در زمان سابق که زمان وجود ابدان و تکلیف است خوبی را امام گفت مراد بخیر اقرار بانبیا و اوصیا است خصوصا امیر المؤمنین علیه السلام برای این امت مراد آنست که تصدیق ربوبیت رب العالمین بر وجهی کند که لزوم انبیا و اوصیا برای هر زمانی تا انقراض دنیا ظاهر شود امام گفت نفع نمیدهد ایمان او را برای آنکه ایمان باطل است و بدیوان الهی نفی حقیقت ایمان از او میشود نه برای آنکه او باعتقاد خود مؤمن نبود **هشتاد و دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله عز وجل بلی من کسب سیئة واحاطت به خطیئته قال اذا جحد امامة امیر المؤمنین علیه السلام فاولئک اصحاب النار هم فیها خالدون **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در قول خدای عز وجل برای رد سخن جمعی که قول الله بغیر علم میکنند و میگویند ادراک نمیکند ما را آتش مگر روزی چند محصور در سورهٔ بقره بلی ادراک میکند همیشه هر که کسب کند بدی را و احاطه کند با و گناه او گفت وقتی که ربوبیت رب العالمین شود با نکار امامت امیر المؤمنین علیه السلام مثلا که مقتضی حکم بظن است و مصداق انکار ربوبیت است احاطه گناه میشود پس

ایشان اهل آتش اند و ایشان در آتش همیشگی اند **هشتاد و سوم اصل** عن ابی عبیدة
الحذاء قال سألت اباجعفر علیه السلام عن الاستطاعة وقول الناس فقال وتلا هذه الآیة
ولایزالون مختلفین الا من رحم ربک ولذلک خلقهم یا اباعبیدة الناس مختلفون فی اصابة
القول وکلهم هالک قال قلت لہ قولہ الا من رحم ربک قال هم شیعتنا ولرحمتہ خلقهم
وهو قولہ ولذلک خلقهم **شرح** مراد باستطاعت اینجا قدرت بندگان است بر فعلی که نسبت کسی
که هرچه مشیت کند البته میشود تعلق بخلاف آن نگرفته باشد مراد بالناس قدریہ است که میگویند
بنده قادر باستقلال است بر مکلف بہ پس کافر مستطیع ایمان است و مشیت الهی تعلق بایمان او
گرفته و موافق مشیت الهی بفعل نمی آید بلکه موافق مشیت شیطان بفعل می آید پس الله تعالی
را چنین نمی شمارند که هرچه او مشیت کند البته بشود و خذلان کافر را باختیار الله تعالی نسبت نمیدهند بلکه
میگویند الله تعالی قادر نیست بر توفیق او و تفصیل این گذشت در باب سی ام و باب سی و یکم
کتاب التوحید ضمیر فقال راجع بامام است واو در وتلا حالیہ است بتقدیر و قد تلا یا اباعبیدة مفعول
فقال است فی در فی اصابة برای تعلیل است الف لام القول برای عهد خارجی است مراد
قول علی الله بغیر علم است واشاره است بآنکه مراد باختلاف که نهی از آن شده در امثال قول
الله تعالی ولا تکونوا کالذین تفرقوا واختلفوا اختلاف از روی ظن است وشامل اختلاف اهل
علم که ابطال قول اهل ظن میکنند نیست یعنی روایتست از ابوعبیده خفاف گفت پرسیدم امام محمد
باقر علیه السلام را از استطاعت وسخن قدریه که اکثر معتزله اند در آن پس امام گفت بر حالی که خواند
برای ابطال سخن قدریه از آیه سوره هود ولو شاء ربک لجعل الناس امة واحدة ولایزالون مختلفین
الا من رحم ربک ولذلک خلقهم وتمت کلمة ربک لاملئن جهنم من الجنة والناس اجمعین واگر میخواست
صاحب کل اختیار تو هر آئینه میکرد مردم را به یک مذهب که مومن باشند و همیشه مختلف خواهند بود در
مسائل مگر کسی که بہ توفیق رحم کرد او را صاحب کل اختیار تو برای رحمت تدبیر کرد ایشانرا و تمام
عیارشده امامی که کلمة الله تعالے است در هر زمانی بآنمعنی که حاجت ندارند مردم باختلاف هر آئینه
پر میکنم البته جهنم را از جنیان و مردم همه مراد امام آنست که بعض این آیه صریح است که در این
خذلان کافر و توفیق مومن از جانب الله تعالے باختیار او ست اے ابوعبیده مردم مختلف
اند در مسائل بسبب تجویز حکم از روی اجتهاد و جمیع اهل این اختلاف اهل جهنم اند مقصود تفسیر تتمه آیت
که در این حدیث مذکور نیست راوی گفت گفتم قول او مگر آنکه رحم کرد او را صاحب کل اختیار تو چه
معنی دارد مراد آنست که این چون جمع شود با لفظ کلهم که در تفسیر لفظ اجمعین گفتی امام گفت ان مرحومان
شیعه امامیه ما اند و برای رحمت خود تدبیر کرده شیعه ما را و آنست مضمون قول او که و برای آن رحمت

شرح اصول کافی

تعبیر کرد ایشان را ظاهر این لفظ آنست که استثنا منقطع باشد واستعمال لفظ الناس در ما عدای شیعه
امامیه شده باشد برای اشاره بغایت کمی شیعه امامیه ومیتواند بود که مراد این باشد که استثنای متصل
باشد ولفظ کلهم اجمعین عام مخصص است بقرینه استثنا مخفی نماند که اسم امت محمد است مرحومه است
ودرین حدیث دلالت بین هست که آن اسم مخصوص شیعه امامیه است از جمله مدعیان اسلام وایمان

بیک عدد **اصل** یقول لطاعة الامامة الرحمة التی یقول رحمتی وسعت کل شیء یقول علم الامام ووسع
علمه الذی هو من علمه کل شیء هو شیعتنا ثم قال فسأکتبها للذین یتقون یعنی ولایة غیر الامام وطاعته
یقول بر سبها غائبست وضمیر مستتر راجع بالله تعالی است لام در الطاعة مکسور است الامام مجرور ومضاف الیه
است الرحمة مجرور ونعت امام است واین فقره برای تفسیر لذلک خلقهم هست التی یقول بتقدیر التی یقول
فیها است واین فقره برای استشهاد بر تفسیر مذکور است ودر سوره اعراف چنین است قال
عذابی اصیب به من اشاء ورحمتی وسعت کل شیء فسأکتبها للذین یتقون ویؤتون الزکوة والذین هم بآیاتنا
یومنون الذین یتبعون الرسول النبی الامی الذی یجدونه ومذکور شد در شرح حدیث دوم باب سیزدهم
یقول علم برای تفسیر استشهاد است علم ماضی معلوم باب تفعیل است وضمیر مستتر راجع بالله تعالی است الامام
منصوب ومفعول به علم است ووسع ماضی معلوم باب علم عطف بر علم است وعلمه مرفوع وفاعل وسع است
ضمیر راجع به امام است هو راجع بالذی است من برای بیعت وبرای تبعیض میتواند بود وضمیر مضاف
الیه است درمن علمه راجع بالله تعالی است کل منصوب ومفعول وسع است هو راجع بمضمون وسع علمه
تا آخر است شیعتنا بکسر شین با نقطه وفتح عین بی نقطه مصدر است وجمله هو شیعتنا معترضه است وکلام امام
است ثم قال بکسر بای یک نقطه حرف جر وفتح میم است واستفهام است ومراد آنست که اگر مراد الهی درینجا
وسعت علم رسول واهلبیت او نباشد پس چه خواهد بود فسأکتبها برای تفریع بر وسعت رحمت است
بحیثیتی که آن وسعت در موسی وعیسی واوصیای ایشان نیست سین در سأکتبها برای تاکید است
یا برای استقبال است واشاره است بزمان رسول آخر الزمان تا انقراض دنیا ضمیر راجع به رحمت نیست بلکه راجع
بحسنه است در حکایت قول موسی واکتب لنا فی هذه الدنیا حسنة وفی الآخرة ونحو لیس برای جمعی که کبید ندانند این
فرعون مثل بنی اسرائیل درین دنیا فضیلت بر سایر امم او در آخرت نیز یعنی ولایت تفسیر محذوف در یتقون
است یعنی الله تعالی در ولذلک خلقهم میگوید که خلق کرد ایشان را برای اطاعت امام رحمتی که میگوید
در حق او در سوره اعراف ورحمت من گنجایش دارد هر چیز برا الله تعالی میگوید درین آیه اعراف
که الله تعالی تعلیم کرد امام را ووسعت بهم رسانید علم امام که از علم الله تعالی است بهر مسئله وهر حادثه آسمان
وزمین را از اول دنیا تا آخر دنیا آن وسعت که مذکور شد وسعت علم ائمه هدی است بچه سبب الله تعالی
گفته متصل سابق که پس البته مینویسیم حسنه دنیا وآخرت ما برای جمعی که پرهیز میکنند میتواند این را که

پرهیز میکنند دوستی غیر امام حق را و اطاعت آن غیر را **اصل** ثم قال یجدونه مکتوبا عندهم فی التوریة والانجیل یعنی النبی صلی الله علیه وآله والوصی والقائم یامرهم بالمعروف اذا قام وینهاهم عن المنکر والمنکر من انکر فضل الامام وجحده ویحل لهم الطیبات اخذ العلم من اهله ویحرم علیهم الخبائث والخبائث قول من خالف ویضع عنهم اصرهم وهی الذنوب التی کانوا فیها قبل معرفتهم فضل الامام والاغلال التی کانت علیهم والاغلال ما کانوا یقولون مما لم یکونوا امروا به من ترک فضل الامام فلما عرفوا فضل الامام وضع عنهم اصرهم والاصر الذنب وهی الآصار ثم نسبهم فقال الذین آمنوا یعنی بالامام وعزروه ونصروه واتبعوا النور الذی انزل معه اولئک هم المفلحون **شرح** در سورهٔ اعراف چنین است الذین یتبعون الرسول النبی الامی الذی یجدونه مکتوبا عندهم فی التوریة والانجیل یامرهم بالمعروف وینهیهم عن المنکر ویحل لهم الطیبات ویحرم علیهم الخبائث ویضع عنهم اصرهم والاغلال التی کانت والذین آمنوا به وعزروه ونصروه واتبعوا النور الذی انزل معه اولئک هم المفلحون **ترجمه** آن جماعت از بنی اسرائیل که تابع میشوند رسول را که پیش از رسالت نبوت دارد و اصلی است آنکس است که می یابند بنی اسرائیل احوال او را نوشته نزد خود در توریت و در انجیل امر میکند ایشان را بتصدیق امام عالم بجمیع احکام ونهی میکند ایشان را از ضد آن که پیروی غیر امام و پیروی ظن باشد وحلال میکند بر ایشان کلمات پاکیزه ها را وحرام میکند بر ایشان کلمات ناپاکیزه ها را و بر میدارد از ایشان گناهان ایشان را و پیروی ائمه ضلالت را که مانند غلها بود بر گردنهای ایشان تفصیل این آنکه جمعی که ایمان آوردند باو که او مکتوب است در توریت وانجیل وعظیم شمردند در دلهای خود او را و مدد کردند او را و پیروی کردند آن روشنی را که فرود آورده شد از اصلاب پدران وارحام مادران با او مانند برادران ایشان پس ایشان اند رستگاران که پسندند دنیا وآخرت **توضیح** ثم قال بضم ثای سه نقطه عطف بر قلل فسا کتبها است و در تحت استفهام داخل است ... والقائم از قبیل عطف دو صفت یک موصوف است بر صفت دیگر آن موصوف واین دو صفت برای تفسیر الامی است زیرا که معنی وصی اینجا کسی است که الله تعالی هر چیز را که سفارش کردنیست ... سماها وزمین برای او کرده باو سفارش کرده باشد ومعنی قائم اینجا کسی است که جمیع آنچه را که باو سفارش شده بجا آورده باشد ومعنی امی اصلی است یعنی مقصود اصلی از خلق آسمانها وزمین وجود آنست و باقی مانند تمهید مقدمه وطفیلی است ونبی صلی الله علیه وآله وسلم او در میان انبیا امی است وشیعهٔ امامیه در میان امم امی اند چنانچه گفته در سورهٔ جمعه بعث فی الامیین رسولا منهم والمنکر من انکر بتقدیر والمنکر صفت من انکر است الامام بهر سه جا میتواند بود که بفتح همزه باشد یعنی مقدم بر جمیع انبیا در مرتبه ومیتواند بود که بکسر همزه یعنی پیشوا است بجمیع انبیا و بر هر تقدیر مراد رسول است اخذ العلم من اهله یعنی کلمات از روی علم است وزکوة بمعنی خالص است قول من خالف یعنی کلمات از روی ظن است تانیث هی در وهی الذنوب و در وهی الآصار باعتبار خبر است

صلى الله علیه و آله

واشاره است بآنکه اسم جنس بجای جمع مستعمل شده بقرینهٔ واعلال ادرباکانوا عبارت از ائمهٔ ضلالت
است یقولون تبقدیر یقولون یا ما مهاست مما لم یکونوا امروا به اشارت بآنست که در امر باطاعت
ولی الامر باطاعت ائمهٔ ضلالت که پیروان ظن اند گشته وحال است که شده من دین ترک برای
سببیت است ومتعلق به یقولون است ثم تفسیر اشاره بآنست که فا در فالذین برای بیان تفصیل است
النسبة تفصیل بیان چیزی چنانچه در سورهٔ اخلاص که آنرا نسبت الرب می نامند ضمیر منصوب راجع بالذین
یتبعون است گذشت در حدیث دوم باب سیزدهم که النور فی هذا الموضع امیر المؤمنین والائمة وفی معنی
حدیث ظاهر است از ترجمه وتوضیح **اصل** یعنی الذین اجتنبوا الجبت والطاغوت ان یعبدوها
والجبت والطاغوت فلان وفلان والعبادة طاعة الناس لهم ثم قال انیبوا الی ربکم واسلموا له ثم
جزاهم فقال لهم البشری فی الحیوة الدنیا وفی الآخرة والامام یبشرهم بقیام القائم وبظهوره وبقتل اعدائهم
وبالنجاة فی الآخرة والورود علی محمد وآله الصادقین علی الحوض **شرح** یعنی الذین اجتنبوا اشاره
بآیهٔ سورهٔ زمر است که والذین اجتنبوا الطاغوت ان یعبدوها وانابوا الی الله لهم البشری فبشر عباد والجبت
بتی است که از سنگ ومانند آنست وطاغوت بتی دیگر است که از سنگ ومانند آنست وضمیر ان یعبدوها راجع
به طاغوت است واشاره است بآنکه لفظ الجبت ولفظ الطاغوت در آیهٔ سورهٔ نسا والطاغوت در آیهٔ سورهٔ زمر
بیک معنی است استعاره شده برای امام ضلالت باعتبار نادانی باحکام الهی مانند جمادات وعبادت مردم او را ابله
والجبت والطاغوت فلان تا واسلموا له معترضه است ثم در ثم قال بفتح ثای سه نقطه اسم اشاره است یا بکسر یای یک نقطه
وتخفیف میم مفتوحه استفهامیه است ثم در ثم جزاهم بضم ثای سه نقطه عطف بر قال انیبوا است واگر برای
تراخی مرتبه است دلالت بر تعجب میکند واگر برای تراخی زمان است اشاره است بآنکه نزول سورهٔ
یونس بعد از نزول سورهٔ زمر است اگرچه هر دو مکیه است جزاهم بجای یک نقطه و رای بی نقطه
مشدده والف ماضی معلوم باب تفعیل است التجزیة کسی را سزاوار کاری شمردن پیش از رسیدن کس
بوقت آن کار اشارت است بقول الله تعالی در سورهٔ یونس الذین آمنوا وکانوا یتقون چه بجای
واتقوا گفت وکانوا یتقون برای ادخال جمعی که در زمان رسول وفات یافتند وبزمان دعوی جبت
وطاغوت نرسیدند اما از شان ایشان آن بود که اگر بآن زمان میرسیدند اجتناب از جبت وطاغوت
میکردند فا در فقال برای تعقیب است ومیتواند بود که بیانیه باشد واو در والامام حالیه است بلی
تفسیر لهم البشری است ظرف در فی الحیوة وفی الآخرة متعلق به بشری است بیان بشری دنیا و
بشری در حیات آخرت می آید در کتاب الجنائز در حدیث اول ودوم باب سیزدهم که باب بالعیان
المؤمن والکافر است والامام اینجا بکسر همزه است ومراد امام زمان است خواه رسول وخواه وصی یعنی
میخواهد الله تعالی به تابعان نور که در حق ایشان گفته اولئک هم المفلحون جمعی را که اجتناب کردند

جبت و طاغوت را دراست محمد ابو بکر و عمر و عثمان است و عبادت ایشان نماز و روزه برای ایشان نیست
پیروی مردم ایشان را است ازان جبت و طاغوت امت محمد و سزاوار شد مردم باجتناب از ایشان گفته
در سوره زمر که واگذارید حکم در مسائل شرع و تعیین امام را بسوی صاحب کل اختیار خود و ترک شرکت را
ربوبیت کنید برای او بعد ازان در سوره یونس سزاوار اجتناب از عبادت جبت و طاغوت شمرد و مومنان
برسول خود را که مبقی اند یعنی شرط نکرده در فلاح اجتناب بالفعل را بلکه اکتفا بقوت ایمان و قابلیت اجتناب
کرد خواه اجتناب بفعل آمده باشد بعد از رسول و خواه نرسیده باشد بزمان بعد از رسول پس گفت در سوره یونس
ایشان را است و بس مژده در زندگی دنیا و در زندگی آخرت و حال آنکه امام زمان مژده میدهد ایشان را
بایستادن آل محمد صلی الله علیه وآله وسلم بکار امامت و به غالب شدن از کشتن دشمنان ایشان و مژده
میدهد بنجات در آخرت و وارد شدن بر محمد و اهلبیت او که راست گویان در احکام الهی اند بر حوض کوثر

هشتاد و چهارم اصل عن عمار الساباطی قال سألت ابا عبد الله علیه السلام عن قول الله عز وجل افمن اتبع رضوان الله کمن باء بسخط من الله ومأواه جهنم وبئس المصیر هم درجات عند الله فقال الذین اتبعوا رضوان الله هم الائمة وهم والله یا عمار درجات للمؤمنین وبولایتهم ومعرفتهم ایانا یضاعف الله لهم اعمالهم ویرفع الله لهم الدرجات العلی یعنی روایتست از عمار ساباطی که گفت پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از قول الله تعالی در سوره آل عمران آیا پس آنکه پیروی کند رضای الله تعالی را در احکام او یعنی حکم از روی علم کند نه ظن مانند آنست که بازگشت کند یعنی از جانب الله تعالی و جای او جهنم باشد و بد بازگشت است جهنم ایشان که پیروی رضای الله تعالی کنند درجات اند نزد الله تعالی پس امام گفت آن جماعت که پیروی رضای الله تعالی میکنند ایشان ائمه عدل اند و ایشان بخدا قسم ای عمار درجات اند در مؤمنین و بدوستی که مومنان و شناخت ایشان ما را مضاعف میکند الله تعالی برای ایشان ثواب عملهای ایشان را و بلند میکند برای ایشان درجات بلندتر را

هشتاد و پنجم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله عز وجل الیه یصعد الکلم الطیب والعمل الصالح یرفعه ولایتنا اهل البیت واومی بیده الی صدره فمن لم یتولنا لم یرفع الله له عملا یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام در تفسیر قول الله تعالی در سوره فاطر بسوی الله تعالی بالا میرود سخن پاکیزه که آن عمل صالح امام را دانستن ما از اهلبیت رسولست و درین اثنا اشاره کرد بدست خود بسوی سینه خود پس هر که امام خود ندانند ما را بالا نمی برد الله تعالی هیچ عمل او را حتی گفتن لا اله الا الله که کلمه طیب است

هشتاد و ششم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله عز وجل یؤتکم کفلین من رحمته قال الحسن والحسین ویجعل لکم نورا تمشون به قال امام تأتمون به یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام در قول الله عز وجل در سوره حدید یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله وآمنوا برسوله یؤتکم ای جمعی که

شافی شرح اصول کافی

۱۲۱

اظهار ایمان کردند پرهیز کنید عذاب الله تعالی را و ایمان واقعی آورید به رسول او در حق وصی او تا بدهد شما را
دو کفل هم یاد و روایتست از جمله ائمه که رحمت الله تعالی است گفت مراد بکفلین حسن و حسین است و بگرداند
هم نور در ولایت وصی او و گرداند برای شما روشنی را که راه میروید در ظلام شرعیه بسبب آن نور یعنی
مراد به نور امامت است که اقتدا کنند باو در احکام شرع بسبب علم او بجمیع احکام و تفسیر دیگر گذشت
در حدیث سوم باب بیست و نهم **هشتاد و هفتم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام
فی قوله تعالی ویستنبئونک احق هو قال ما تقول فی علی علیه السلام قل ای وربی انه لحق
وما انتم بمعجزین **شرح** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام در قول الله تعالی در سوره یونس سوال
میکنند منافقان ترا که آیا حق است آنچه گفتی امام گفت مراد آنچه گفتی در امامت علی است بگو ای محمد بسبب
کمال اعتبار من بدرستی که آن بر آئینه حق است و نیستید شما عاجز کننده او باخفای حجت امامت و انشاء
است با تکه آیات محکمات که در آنها نهی از اختلاف و پیروی ظن هست تا اعتراض دنیا کافی است حجت
امامت او و لبطلان دعویهای گزاف مخالفان **هشتاد و هشتم اصل** عن ابان بن تغلب عن
ابی عبد الله ع قال قلت له جعلت فداک قوله تعالی فلا اقتحم العقبة فقال من اکرمه الله بولایتنا
فقد جاز العقبة ونحن تلک العقبة التی من اقتحمها نجی قال فسکت فقال لی فهلا افیدک حرفا خیر
لک من الدنیا وما فیها قلت بلی جعلت فداک قال قوله تعالی فک رقبة ثم قال الناس کلهم عبید النار
غیرک واصحابک فان الله فک رقابکم من النار بولایتنا اهل البیت **یعنی** روایتست از ابان بن تغلب از
امام جعفر صادق ع گفت گفتم او را قربانت شوم قول الله تعالی در سورة البلد که بیان شد در حدیث چهل و دوم این باب
چه معنی دارد امام گفت هر که گرامی کرد او را الله تعالی با امام دانستن ما این تحقیق گذشت از آن کتل و امامت ما
آن کتل است که هر که بقوت و جرأت داخل آن شد نجات یافت از آتش جهنم راوی گفت پس ساکت شدم پس
امام گفت آیا اعلام نکنم ترا سخنی که آن بهتر است برای تو از دنیا و هر چه در آن است گفتم بلی اعلام کن قربانت
شوم گفت آن قول الله تعالی است که عقبه آزاد کردن گردنیست بعد از آن در تفسیر آن گفت که همه مردم
بندگان آتش جهنم اند غیر تو و یاران تو چه بدرستی که الله تعالی آزاد کرد گردنهای شما را از آتش جهنم
بسبب امام دانستن ما اهل بیت رسول که جواز عقبه است مراد آنست که البته توفیق توبه از کبیره و مغفرت
صغیره میدهد شما را چنانچه بیان شد در حدیث سوم باب هشتاد و پنجم پس منافات ندارد با آنچه می آید در حدیث
اول باب هفدهم کتاب الایمان والکفر مخفی نماند که وضوح این حدیث احتیاج بر رجوع به شرح حدیث چهل و نهم
این باب دارد **هشتاد و نهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله عز وجل
واوفوا بعهدی قال بولایة امیر المؤمنین علیه السلام اوف بعهدکم اوف لکم بالجنة **یعنی** روایتست
از امام جعفر صادق ع در قول الله عز وجل در سوره بقره وفا کنید بعهد من که اقرار بربوبیت رب العالمین و ترک

پیروی خود را یان است چنانچه گفته در سورهٔ اعراف الست بربکم قالوا بلی و در سورهٔ اعراف لم یوخذ علیهم میثاق الکتاب ان لایقولوا علی الله الا الحق و در سورهٔ یس الم اعهد الیکم یا بنی آدم ان لاتعبدوا الشیطان امام گفت مصداق وفا بعهد درین امت بعد از رسول وفا بامامت امیر المومنین علیه السلام است تا وفا کنم برای شما بجنت که وعده شده برای مومنان حقیقی **نودم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله عزوجل واذا تتلی علیهم آیاتنا بینات قال الذین کفروا للذین آمنوا ای الفریقین خیر مقاما واحسن ندیا قال کان رسول الله صلی الله علیه وآله دعا قریشا الی ولایتنا فنفروا وانکروا فقال الذین کفروا من قریش للذین آمنوا الذین اقروا لامیر المومنین ولنا اهل البیت ای الفریقین خیر مقاما واحسن ندیا تعییرا منهم فقال الله ردا علیهم وکم اهلکنا قبلهم من قرن من الامم السالفة هم احسن اثاثا ورئیا **شرح** من در من قریش برای سببیت است الذین اقروا بدل یا عطف بیان الذین آمنوا است فا در فقال الله برای تفریع است **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام در قول خدای عزوجل در سورهٔ مریم وقتی که خوانده شود بر ظالمان که انکار ربوبیت رب العالمین و محکمات آورده اند بعنوان معارضه که کدام ازین دو طائفه که پیروان ظن و منکران پیروی ظن باشند بهتر است باعتبار منزلت نزد بادشاه و نیکوتر است باعتبار قوت لشکر و اهل مجلس امام گفت خوانده بود رسول الله منافقان قریش را که بعد از او ولایت امیر المومنین را قبول کردند بسوی ولایت ما پس نفرت کردند در زمان رسول و منکر شدند بعد از وفات رسول پس گفتند جمعی که کافر شدند بسبب قریش جمعی را که مومن حقیقی شدند آن جمعی را که اقرار کردند برای امیر المومنین علیه السلام و برای اهل بیت رسول که کدام این دو طائفه بهتر است باعتبار منزلت دنیا و نیکوتر است باعتبار لشکر و اهل مجلس این قول برای سرزنش و معارضه بود از جانب آن جمعی که کافر شدند **مخفی** نماند که درین زمانها مخالفان مستند باین نمیشوند و میگویند چون میشود که این همه بزرگان اصحاب و بادشاهان و علمائی که سه صد و چهار صد تصنیف دارند بجهنم روند و این مشتی رافضی که در مجالس راه ندارند و از ترس اظهار مذهب خود نمیتوانند کرد به بهشت روند پس گفت الله تعالی برای رد آن پیروان ائمه ضلالت بعنوان نقض اجمالی متصل باین در سورهٔ مریم و بسیار بودند که هلاک کردیم از قرن یعنی از امتهای گذشته ایشان بهتر ازین جماعت ائمه ضلالت بعنوان و پیروان ایشان بودند باعتبار مال و اسباب و باعتبار نمود و منزلت میان خلائق **اصل** قلت قوله من کان فی الضلالة فلیمدد له الرحمن مدا قال کلهم کانوا فی الضلالة لایومنون بولایة امیر المومنین ولا بولایتنا فکانوا ضالین مضلین فیمد لهم فی ضلالتهم وطغیانهم حتی یموتوا فیصیرهم الله شرا مکانا واضعف جندا قلت قوله حتی اذا راوا مایوعدون اما العذاب واما الساعة فسیعلمون من هو شر مکانا واضعف جندا قال اما قوله حتی اذا راوا مایوعدون فهو خروج القائم وهو الساعة فسیعلمون ذلک الیوم وما نزل بهم من الله علی یدی قائمه فذلک

قوله من هو شر مكانا يعني عند القائم و اضعف جندا **شرح** كلمه مستعمل شود بجاي اسم تفضيل از براي مبالغه و كلمه مستثنى
در اينجا آيه الا من اتخذ عند الرحمن عهدا است بعكسي چنانچه شرح راجع باشد يعني معتبر چه معني دارد قول الله
در رد سخن آن كافران بمضمون حل در سورهٔ مريم هر كه گمراهي است به تغافل از آن آيات محكمات پس گويد كرده
باشد بجهت خود براي او مدد بركل عالم مدد كردني بمنزلت دنيا و لشكر حاصل آنست كه كبراي معارضهٔ شما كه پيران
شمن بهتر اند از روي مقام و بدي و نيز جمعي كه بهتر باشند از روي مقام و بدي بر حق اند و ممنوع است سند
منع آنكه نمي توانند بود كه اهل محكمات رانده شده باشند امام گفت در تفسير مد كه جميع امت رسول بودند بعد
از رسول در گمراهي بر حالي كه ايمان نمي آوردند بآيات محكمات كه دال بولايت امير المومنين عليه السلام بود بر
ولايت ما پس توفيق تابعان ايشان بودند گمراهان گمراه كنندگان پس مدد ميكرد براي ايشان در گمراهي ايشان
و زياده روي ايشان تا وقتي كه بميرند پس ميگرداند الله تعالى ايشان را بعد از مردن و زنده شدن در زمان قائم آل محمد
بدتر باعتبار منزلت دنيا و ضعيف تر باعتبار لشكر گفتم چه معني دارد قول الله تعالى در سورهٔ مريم متصل به سابق
تا وقتي كه ديدند آنچه را كه وعده كرده مي شوند پس آن خروج قائم آل محمد عليه السلام است كه وعده
شده در كتب سابقه و در قرآن چنانچه گفته در سورهٔ انبيا و لقد كتبنا في الزبور من بعد الذكر ان الارض
يرثها عبادي الصالحون و خروج قائم است بعكسي باين معني كه پيش از عذاب ساعت بفعل مي آيد پس خواهند
دانست بعكسي آن نزد او عذابي كه فرود مي آيد با ايشان از جانب الله تعالى بر دست قائم او پس اينست معني قول
او كه كيست او بدتر باعتبار منزلت نزد قائم و ضعيف تر باعتبار لشكر اشاره است باينكه ذكر حتى اذا رأوا براي
تقويت سند منع است بر سبيل نزع و باين كه در كلام لف و نشر غير مرتب است شر مكانا ناظر بالساعة
است و اضعف جندا ناظر بالعذاب است باين كه اما در اينجا براي شك يا ابهام يا اباحت نيست
بلكه براي تفصيل است تا براي تخيير مخاطب در گفتگو است باين معني كه عذاب كه ساعت هر دو به
فعل مي آيد و هر يكي بس است در دلالت بر بدي منزلت و ضعف جند ليكن دلالت عذاب ظاهر است
و لهذا مقدم شده در ذكر با آنكه موخر است در وجود و دلالت ساعت خفي است و لهذا موخر شده تا ترقي
مفهوم شود پس مراد آنست كه گاهي عذاب است و گاهي ساعت بعذاب يا مراد آنست كه اگر خواهي عذاب
را بگو و اگر خواهي ساعت را بگو **اصل** قلت قوله و يزيد الله الذين اهتدوا هدى قال يزيدهم ذلك اليوم
هدى على هدى باتباعهم القائم حيث لا يجحدونه و لا ينكرونه قلت قوله لا يملكون الشفاعة الا من اتخذ عند
الرحمن عهدا قال الا من دان الله بولاية امير المؤمنين و الائمة عليهم السلام من بعده فهو العهد
عند الله قلت قوله ان الذين امنوا و عملوا الصالحات سيجعل لهم الرحمن ودا قال ولاية امير المؤمنين
عليه السلام هي الود الذي قال الله قلت فانما يسرناه بلسانك لتبشر به المتقين و تنذر به قوما لدا قال
انما يسره الله على لسانه حين اقام امير المؤمنين عليه السلام علما فبشر به المؤمنين و انذر به الكافرين

ذم الذین ذکرهم الله فی کتابه لئلا ای کفاراً **شرح** این فقرات قرآن نیز در سورهٔ مریم است **یعنی** گفتم چه معنی
دارد قول او و زیاد میکند الله تعالی جمعی را که بآیات محکمات راه بحق یافتند راه یافتنی گفت زیاد میکند
ایشانرا دران روز خروج قائم راه یافتنی بر روی راه یافتنی دیگر بسبب پیروی ایشان قائم آل محمد را چه
نفی نمیکنند و ریب یعنی شکی نمیکنند درین که این شخص همان است که موعود بود بلکه چنان بل ایشان می‌رسید که گویا
که باو برآمده اند گفتم چه معنی دارد قول او گناهکاران در روز قیامت مستحق بعنوان مالکیت نمیشوند شفاعت شافعان را
مگر کسیکه برای خود فرا گرفته باشد نزد مدبر عالم پیمانی را گفت مراد آنست که اعتراف بربوبیت رب العالمین بترک
خودرائی کرده باشد یا مصداق در زمان بعد از رسول عبادت الله تعالی است بامام دانستن امیرالمؤمنین و امامان
بعد از او که عالم بجمیع احکام الٰهی اند پس آنست اتخاذ عهد نزد الله تعالی گفتم چه معنی دارد قول او بدرستیکه جمعی که
مومن شدند بربوبیت رب العالمین و عمل صالحات کردند زود باشد که گرداند برای ایشان مدبر عالم دوستی
گفت امام دانستن امیرالمؤمنینؑ آنست آن دوستی که گفته الله تعالی ظاهر آنست که الذین آمنوا عبارت از سلمان
و ابوذر و مقداد و امثال ایشان است واقعی و راسخ بوده و مراد به دوستی ایشان دیگر است و میتواند بود
که عبارت از امیرالمؤمنینؑ و ائمه دیگر باشد و ذکر امیرالمؤمنینؑ درین حدیث بر سبیل مثال باشد و مراد به دوستی دیگران
ایشانرا باشد گفتم چه معنی دارد این که جز این نیست که آسان کردیم ابتدا آیات بینات را بزبان تو برای آنکه بشارت
دهی به او پرهیزگاران عذاب الٰهی را و ترسانی با و جمعی کافران را امام گفت برای اشاره بآنکه ماضی درین آیه که
است برای تحقیق وقوع است جز این نیست که آسان کرد ابتدا را الله تعالی بر زبان رسول وقتی که وا داشت
در غدیر خم امیرالمؤمنینؑ را علم در میان خلائق پس بشارت داد باو مومنان بربوبیت رب العالمین را و ترسانید
باو کافران را و ایشان از کافران معهود اند که تیمی و اموی و امثال ایشان باشند که نامیده ایشانرا الله تعالی در
کتاب خود لداً یعنی منکران ربوبیت رب العالمین اشاره است بآنکه آسان کردن بسبب تصریح باسم وصی است
که در آیات بینات نشده و آنرا الله تعالی واگذاشته برسول تا در وقت تصریح باسم او و تصریح باسم مومنان
بایشان باسم منافقان با خسارت نیز شود و بآنکه لد جمع الد است مثل حمر و احمر و الد یعنی کسی است که اصلا میل بحق
نکرده باشد **اصل** قال وسئلته عن قول الله لتنذر قوما ما انذر آباؤهم فهم غافلون قال لتنذر القوم الذی
انت فیهم کما انذر آباؤهم فهم غافلون عن الله وعن رسوله وعن وعیده لقد حق القول علی اکثرهم ممن لا یقرون
بولایة امیرالمؤمنینؑ والائمة من بعده فهم لا یؤمنون بامامة امیرالمؤمنین علیه السلام والاوصیاء
من بعده فلما لم یقروا کانت عقوبتهم ما ذکر الله انا جعلنا فی اعناقهم اغلالا فهی الی الاذقان
فهم مقمحون فی نار جهنم ثم قال وجعلنا من بین ایدیهم سدا ومن خلفهم سدا فاغشیناهم فهم لا یبصرون
عقوبة منه لهم حیث انکروا ولایة امیرالمؤمنینؑ والائمة من بعده هذا فی الدنیا وفی الآخرة فی نار
جهنم مقمحون ثم قال یا محمد وسواء علیهم ءانذرتهم ام لم تنذرهم لا یؤمنون بالله وبولایة علی

من بعده ثم قال انما تنذر من اتبع الذكر يعني امير المؤمنين عليه السلام وخشي الرحمن بالغيب فبشره يا محمد
بمغفرة واجر كريم يعني راوی گفت پرسيدم از جعفر صادق ع از قول الله تعالی در سوره يس تا خبردار کنی
از عذاب الهی قومی را چنانچه خبردار نشده اند پدران ايشان در اين که ان خبردار ايشان اخری نمی کنند پس
ايشان مانند پدران غافل اند واين برای تسلی رسول است در انکار کفار و منافقان بيان اين آنکه فرمود
ارسال او برای مجموع اند و عدم قبول شده امام گفت مراد آنست تا خبردار کنی آن جماعت قريش را که تو
در ميان ايشانی چنانچه خبردار شد پدران ايشان اشاره بآنست که ما نافيه نيست بلکه مصدريه است و
مفعول مطلق برای تشبيه است در عدم اثر پس ايشان غافل اند از ربوبيت الله تعالی و از حاجت در
هر زمان برسول او و از تهديد الهی منکران ربوبيت و حاجت برسول با بيان اين آنکه هر آينه بتحقيق ثابت
شده خذلان الهی و حکم بدخول جهنم بر اکثر آن قوم امام گفت آن اکثر جمعی اند که اقرار نميکنند باولی بالتصرف بودن
امير المؤمنين عليه السلام و امامان بعد از او پس ايشان مومن نمی شوند امام گفت مراد عدم ايمان بامامت
امير المؤمنين عليه السلام و اوصيای بعد از او است پس چون اقرار نکردند شد عقوبت ايشان در آخرت
آنچه ذکر کرد الله تعالی که بدرستی که ما گردانيديم در گردنهای ايشان غلهای عظيم بيان اين آنکه آنها
تا زنخهای ايشان رسيده پس ايشان سرها بالا کرده شده اند بسبب آن غلهای عظيم در آتش جهنم
بعد از آن گفت و گردانيديم در پيش ايشان حجابی مستحکم که آنچه فتوی بان ميدهند علم بآن نمی توانند بهم رسانيد
و در پس ايشان حجابی مستحکم که نميتوانند برگشت بطرف تفتيش آن اشاره است به تعارض آراء
اهل اجتهاد بحيثيتی که نه راه پيش دارند و نه راه پس بروی انداختيم ايشان را چنانچه گويا پرده بر روی مکان
خود اند و موافق اينست آنچه می آيد در حديث آينده در تفسير افمن يمشي مکبا علی وجهه پس ايشان نمی بينند
چيزی را چنانچه مجتهدان توقف در مسائل ميکنند اين عقوبت از جانب الله تعالی برای ايشان بسبب
آنست که انکار کردند ربوبيت رب العالمين را که مصداق آن بعد از رسول امامت امير المؤمنين ع
و امامان بعد از اوست که دانيدن و از حيرت تعارض آرا خلاص نميکنند تا بيان خود را اين عقوبت در
دنيا است و در آخرت در آتش جهنم پس سرها بالا کرده شده بسبب غلها اند اشاره بآنست که واو
در وجعلنا برای ترتيب بيان و عقوبت نيست بلکه دلالت بر ترتيب ميکند برای ترتيب ميان حکم عقوبت
آخرت و ميان عقوبت دنيا است بعد از آن گفت ای محمد برابر است بر آن اکثر خواه خبردار کنی ايشان را
از عذاب الهی برای منکران ربوبيت يا خبردار نکنی ايشان را ايمان نمی آورند بربوبيت رب العالمين و
اولی بالتصرف بودن امير المؤمنين ع و ائمه ع بعد از او و بعد از آن برای تسلی رسول گفت جز اين نيست که
مومن ميکنی با نذار کسی را که تابع شد باد ربوبيت را ميخواهد بذکر امير المؤمنين ع را که مصداق ياد ربوبيت
است بعد از رسول و ترسيد از عذاب مدبر کل عالم با يمان بآنکه احکام شرع داخل غيب است يعنی اختلاف

وران و در دلیل آن میرود و حکم غیر الله تعالی دران معقول نیست پس مژده ا در ای محمد به بخشایش گناهان به
شفاعت شافعان و ثواب گرامی یعنی خالص از آلودگی جزای آن گناهان **نود و یکم اصل**
عن محمد بن الفضیل عن ابی الحسن الماضی علیه السلام قال سألته عن قول الله عز وجل یریدون
لیطفئوا نور الله بافواههم قال یریدون لیطفئوا ولایة امیر المؤمنین علیه السلام بافواههم
قلت والله متم نوره قال والله متم الامامة لقوله عز وجل الذین آمنوا بالله ورسوله والنور الذی
انزلنا فالنور هو الامام **شرح** در سورهٔ احزاب بجای والنور الذی انزلنا ثم بیّنا او است و در سورهٔ تغابن
بجای الذین آمنوا فامنوا است چنانچه بیان شد در حدیث اول باب سیزدهم پس این نقل بالمعنی است از
هر دو سوره تا اشاره شود بآن که هر دو بیک معنی است **یعنی** روایت است از محمد بن الفضیل
از امام موسی کاظم علیه السلام گفت پرسیدم او را از قول خدای عز وجل در سورهٔ صف میخواهند
میخواهند بجد که خاموش کنند شعل الله تعالی را بدهنهای خود یعنی بسخنهای که بدل نمیبین باطل کنند او را
امام گفت مراد آنست که میخواهند بجد که باطل کنند اولی بتصرف بودن امیر المؤمنین را بدهنهای خود گفتم چه معنی
دارد که الله تعالی تمام کننده نور خود است گفت مراد آنست که الله تعالی تمام کنندهٔ امامت است یعنی
در زمان قائم کل روی زمین را احاطه میکند و باینمعنی که امام حق را مستجمع جمیع علوم شرع و شروط امامت میکند
و باینمعنی که باقی میدارد سلسلهٔ ائمه را تا انقراض دنیا و باین معنی که حجت امامت خود را بی اشتباه میکند بمحکمات
قرآن شاهد اینکه مراد به نور امامت است قول خدای عز وجل است آنجا عت که ایمان آورند بربوبیت
الله تعالی و به حاجت برسول او و بحاجت بنوری که فرو فرستادیم پس نور امام است و بس مراد آنست که
اطلاق نور بر امام و امامت هر دو میتوانند بود باعتبار علم او بجمیع احکام و اگر درین آیه نور را بر قرآن اطلاق کنیم
مستلزم تکرار میشود چه ایمان برسول و ایمان به قرآن بیک چیز راجع میشود **اصل** قلت هو الذی
ارسل رسوله بالهدی و دین الحق قال هو الذی امر رسوله بالولایة لوصیه والولایة هی دین الحق
قلت لیظهره علی الدین کله قال یظهره علی جمیع الادیان عند قیام القائم علیه السلام قال یقول الله
الله متم نوره ولایة القائم ولو کره الکافرون بولایة علی قلت هذا تنزیل قال نعم اما هذا الحرف فتنزیل و
اما غیره فتأویل **شرح** دین مضاف است بسوی الله تعالی است که او است بکار آمدنی چنانچه گفته ذلک بان الله هو الحق
وان ما تدعون من دونه هو الباطل التنزیل بیان معنی مستعمل فیه لفظی است بیان معنی لفظی بیان اشارتی که مقصود متکلم باشد
و خارج از مستعمل فیه الفاظ باشد پس منافی مستعمل فیه نخواهد بود **یعنی** گفتم چه معنی دارد در سورهٔ فتح الله تعالی
آنکس است که فرستاد رسول خود را براستی که قرآن است و دین حق تعالی است گفت مراد آنست که
او است که امر کرده رسول خود را به تبلیغ اولی به تصرف بودن برای وصی رسول و اولی بتصرف بودن وصی
آنست دین الله تعالی گفتم چه معنی دارد این که تا غالب کند دین حق را بر جمیع ادیان نزد ایستادن قائم آل محمد

بعد از آن امام گفت و استشهاد بر آن معنی میگوید الله تعالی در سورهٔ صف والله تعالی متم نوره ولایت قائم
است هر چند که کراهت کنند منکران ولایت علی گفتم یعنی که برای کافران گفتی بیان مستعمل فیه لفظ است گفت
آری اما این بیان معنی پس بیان مستعمل فیه است واما بیان معنی دیگر پس بیان معنی خارج از مستعمل فیه است
اشارت است به معنی دیگر که مذکور شد در شرح فقرات اول حدیث **اصل** قلت ذلك بانهم
امنوا ثم کفروا قال ان الله تبارك وتعالی سمی من لم یتبع رسوله فی ولایة وصیه منافقین وجعل من جحد
وصیه وامامته کمن جحد محمدا وانزل بذلك قرآنا فقال یا محمد اذا جاءك المنافقون بولایة وصیك
قالوا نشهد انك لرسول الله والله یعلم انك لرسوله والله یشهد ان المنافقین بولایة علی لکاذبون اتخذوا ایمانهم
جنة فصدوا عن سبیل الله والسبیل هو الوصی انهم ساء ما کانوا یعملون ذلك بانهم امنوا برسالتك وکفروا
بولایة وصیك فطبع الله علی قلوبهم فهم لا یفقهون قلت ما معنی لا یفقهون قال یقول لا یعقلون بنبوتك قلت ثم کفروا
اتخذوا استیناف است برای بیان آنکه کذب ایشان درین دعوی مخالفت اقع است ایمانهم به فتح همزه یعنی
بیزیست که قسمها بر آن میخورند و در مجمع البیان گفته وفی الشواذ قراءة الحسن ایمانهم بالکسر وحاصل هر دو قرائت یکیست
او در سیبویه برای تقویت است یعنی گفتم چه معنی دارد در سورهٔ منافقین که آن بدی اعمال منافقان بسبب
اینست که ایشان مومن شدند باز کافر شدند مراد آنست که ذکر ایمان چه دخل دارد اینجا امام گفت برای
بیان آنکه ثم در اینجا برای تعجب و تراخی مرتبه است نه برای تراخی زمان بدرستی که الله تعالی نامیده کسی را که
تابع نشده رسول او را در ولایت وصی او منافق یعنی منافق را بر دو قسم کرده یکی منافق برسالت و دیگری
مومن برسالت منافق بوصایت و گردانیده کسی را که منکر شود وصی او را مانند کسی که منکر
شده باشد به نبوت محمد را اشاره است بتفسیر قول الله تعالی در سورهٔ منافقین هم الذین یقولون که مراد آنست
که این منافقان مانند آن منافقان اند و فرستاده بآن مضمون آیاتی از قرآن باین روش که گفت ای
محمد وقتی که آمدند نزد تو منافقان که بسبب انکار وصی تو منافق اند گفتند گواهی میدهیم که بدرستیکه تو هر آینه
رسولی از جانب الله تعالی والله میداند که تو هر آینه رسول اوئی والله تعالی گواهی میدهد که بدرستیکه منافقان
بسبب انکار ولایت علی هر آینه دروغ گویانند بیان دروغ گوئی ایشان آنکه فرا گرفته قسمهای خود را سپری
از آتش جهنم یعنی خیال کرده اند آنچه را که قسمها برای آن میخورند مثل آنکه میگویند الله تعالی میداند که تو رسول
اوئی چه این لفظ در مقام قسم مستعمل میشود سپری یا مراد آنست که فرا گرفته اند گرویدن باطنی خود را برسول سپری و
بر هر تقدیر دروغ گفته اند در اینکه محض ایمان باطنی برسول باعث نجات است چه ایمان برسول هرگاه با تکذیب وصی باشد
سپری از آتش جهنم نمیشود پس باین دعوی بازی خوردند یعنی که باعث جرأت ایشان شده و منع کردند مردم را
از راه الله تعالی امام گفت و آن راه الله تعالی ایمان بوصی است و پس بدرستیکه ایشان بد است آنچه میکردند منع از
راه الله تعالی بخیال سپر بودن محض ایمان برسول باشد آن بدی بسبب آنست که ایشان ایمان باطنی برسالت تو

آوردند وکافر شدند بولایت وصی تو تبدیل قم براو برای تصریح بانیست که ثم برای تراخی در زمان نیست بلکه معطوف
و معطوف علیه در یک وقت است پس مهر نهاد الله تعالی بر دلهای ایشان پس ایشان نمی فهمند گفتم چیست معنی
نمی فهمند گفت میگوید خوب تعقل نمیکنند نبوت ترا که برای چه درکار است اشاره بآنست که اگر میفهمیدند که
آن برای اینست که مصداق تصدیق بربوبیت به ترک خود رائیست ولایت وصی را نیز قبول میکردند
اصل قلت واذا قیل لهم تعالوا یستغفر لکم رسول الله قال واذا قیل لهم ارجعوا الی ولایة علی یستغفر لکم
النبی من ذنوبکم لووا رؤسهم قال الله ورأیتهم یصدون عن ولایة علی وهم مستکبرون علیه ثم عطف
القول من الله بمعرفته بهم فقال سواء علیهم استغفرت لهم ام لم تستغفر لهم لن یغفر الله لهم ان الله لا
یهدی القوم الفاسقین یقول الظالمین لوصیک یعنی گفتم چه معنی دارد در سوره منافقین وقتی که گفته شد
منافقان را بیائید تا استغفار کند برای شما رسول الله امام گفت مراد آنست که و اگر گفته شد ایشان را
که برگردید بسوی قبول ولایت علی برجائی که ایشان بغایت تکبر کنندگان بر علی اند بعد از آن پیچیده شد سخن
از جانب الله تعالی باین معنی که وهم مستکبرون داخل برای شرط است و ما بعد آن داخل نیست بلکه بیان شرط
علیحده است بسبب معرفت الله تعالی بحال ایشان باین روش که گفت برابر است بر ایشان خواه استغفار کنی برای
ایشان یا نکنی برای ایشان هرگز نمی آمرزد الله تعالی برای ایشان گناهان ایشان را بدرستیکه الله تعالی راه
بهشت نمی نماید جماعت سرکشان از حکم الله تعالی را میگوید ظالمان مر وصی ترا **اصل** قلت افمن یمشی مکبا
علی وجهه اهدی امن یمشی سویا علی صراط مستقیم قال ان الله ضرب مثل من حاد عن ولایة علی کمن یمشی
علی وجهه لا یهتدی لامره وجعل من تبعه سویا علی صراط مستقیم والصراط المستقیم امیر المؤمنین یعنی
گفتم چه معنی دارد در سورة الملک آیا پس کسی که میرود افتاده بر روی خود راه یافته تر است یا کسی که میرود
بدرست بر راه راست گفت بدرستی که الله تعالی زد مثل کسی را که منحرف اند از ولایت علی مانند کسی که میرود
بر رو افتاده که راه نمی یابد برای کار خود چنانچه گفت در سوره یس فاغشیناهم فهم لا یبصرون و گردانید
کسی را که تابع علی شد درست بر راه راست ولایت امیر المؤمنین علیه السلام است **اصل** قال قلت انه
انه لقول رسول کریم قال یعنی جبرئیل عن الله فی ولایة علی قلت وما هو بقول شاعر قلیلا ما تؤمنون
قال قالوا ان محمد الکذاب علی ربه وما امره الله بهذا فی علی فانزل الله بذلک قرآنا فقال ان ولایة
علی تنزیل من رب العالمین ولو تقول علینا محمد بعض الاقاویل لاخذنا منه بالیمین ثم لقطعنا منه الوتین
ثم عطف القول فقال ان ولایة علی لتذکرة للمتقین للعالمین وانا لنعلم ان منکم مکذبین وان علیا لحسرة
علی الکافرین وان ولایته لحق الیقین فسبح یا محمد باسم ربک العظیم فسبح باسم ربک یقول اشکر ربک العظیم
الذی اعطاک هذا الفضل **شرح** این فقرات قرآن از سوره الحاقه است و بعض آنها نقل بالمعنی است کذاب
بصیغه مبالغه است واسم شاعریست که مشهور بوده به مبالغه زیاده از حد واینجا استعاره شده برای

مبالغه کنند و زیاده از حد چنانکه انفه حام استعاره میشود برای جواد و مشار الیه بهذا مرتبه مخصوص از مبالغه
و تکرار است معنی تنزیل مقابل تاویل است و بیان شد در شرح این حدیث اقاویل جمیع اقوال جمع
قول است و ذکر آن برای مبالغه کثرت است و اشاره بانست که هرگاه نقل سخن بسیار می شود مسامحه در
کذب بعض آنها گاهی میشود خصوصا در تاویل ثم عطف اشاره بانست که و لو تقول تا اقاویل داخل کند یعنی
نفی ضد صدق است و پیش و پس برای اشاره صدق است یعنی راوی گفت گفتم چه معنی دارد
قول الله تعالی بدرستیکه آن هر آئینه سخن فرستاده ایست گرامی گفت میخواهد این را که سخن جبرئیل است
از جانب الله تعالی در ولایت علی و بی تصرف در آن علی راوی گفت گفتم چه معنی دارد و نیست آن سخن شاعر قلیلا ما
تومنون بربوبیت رب العالمین میشود تمام گفت اصحاب گفتند بدرستیکه محمد مبالغه زیاده از حد میکند بصاحب
کل اختیار خود و امر نکرده او را الله تعالی باین تکرار و مبالغه در حق علی پس فرو فرستاد الله تعالی
بان مضمون آیه چند از قرآن پس گفت بدرستیکه بیان ولایت تنزیل است از صاحب کل اختیار
بر کس و هر چیز محض تاویل نیست و اگر افترا میکرد بر ما محمد بعض گفتگوهای بسیار هر آئینه میگرفتیم رسالت ما را
ما بعد از آن هر آئینه می بریدیم از جمله او رگی را که دل بان آویخته است بعد از آن گردانید سخن را از نفی کذب
بسوی سخن اول که اثبات صدق است باین روش که گفت بدرستیکه تکرار ولایت علی هر آئینه بلوا و محنت است
برای پرهیزگاران عذاب الهی مراد آنست که برای دانایان وعید الهی در حق منکران ربوبیت و بدرستیکه
ما میدانیم از جمله شما منکران ولایت علی خواهند بود پس تکرار بیان ولایت علی میکنیم برای رد سخن ایشان
و بدرستیکه علی هر آئینه باعث حسرت خواهد بود در روز قیامت باعتبار کمال تقرب الهی بر آن منکران ربوبیت
رب العالمین بدرستیکه ولایت علی بکار آمدنیست از جمله یقین یعنی ولایات اوصیا یعنی احکام الهی تبعیت است
باین معنی که عمده آنها آنست پس تکرار باید کرد پس تنزیه الله تعالی از شریک در ربوبیت کن ای محمد بذکر
نام صاحب کل اختیار خود که او بزرگ است میگوید الله تعالی درین سخن که شکر کن صاحب کل اختیار را [illegible]
است کسی است که بخشید ترا این فضیلت که همچو علی کسی که حسرت بر کافران است و ولایت او عمده تر احکام
است وصی و تابع تست اشاره است بانکه تسبیح باسم برای شکر است بدلالت فا و تسبیح [illegible] که
العظیم صفت مضاف الیه است و بانکه مراد به بزرگی اینجا بزرگی باعتبار عطاست که از صفات افعال
است نه باعتبار صفات کمال **اصل** قلت قوله لما سمعنا الهدی آمنا به قال الهدی الولایة آمنا بمولانا
فمن آمن بولایة مولاه فلا یخاف بخسا ولا رهقا قلت تنزیل قال لا تاویل قلت قوله لا املک لکم ضرا ولا رشدا قال
ان رسول الله دعا الناس الی ولایة علی فاجتمعت الیه قریش فقالوا یا محمد اعفنا من هذا فقال لهم
رسول الله صلی الله علیه و آله هذا الی الله لیس الی فاتهموه و خرجوا من عنده فانزل الله قل انی لا
املک لکم ضرا ولا رشدا قل انی لن یجیرنی من الله ان عصیته احد ولن اجد من دونه ملتحدا الا بلاغا من الله و رسالاته

نی علی قلت هذا تنزیل قال نعم ثم قال توکیدا ومن یعص الله ورسوله فی ولایة علی فان له نار جهنم خالدین
فیها ابدا قلت حتى اذا رأوا ما یوعدون فسیعلمون من اضعف ناصرا واقل عددا یعنی بذلک القائم
وانصاره **شرح** این فقرات قرآن از سوره جن است وبعض آنها نقل بالمعنی است یعنی بتقدیر قال یعنی
است **یعنی گفتم** چه معنی دارد قول الله تعالی از زبان مومنان جن وقتی که شنیدیم راستی را که مصداق آن رب
رب العالمین باشد گرویدیم بان گفت راستی ولایت امیر المومنین است پس آمنا به یعنی آنست که گرویدیم
باقای خود معنی فمن یومن بربه آنست که پس هر که گروید بولایت آقای خود پس نمی ترسد در روز قیامت
بر طرف جزای از اجزای ثواب اعمال خود را ونه آلودگی جزوی از ثواب را بالاتش اثر گناه گفتم اینکه گفتی
در معنی هدی ومعنی سبب بیان مستعمل فیه آنست که گفت یا بیان مصداق ولازم بیان مستعمل فیه آنست که گفتی
با بیان مصداق ولازم آنست گفت بیان مستعمل فیه نیست بیان مصداق است گفتم چه معنی دارد قول او
که مالک نمیشوم برای شما ضرری را ونه استقامتی را مراد آنست که چرا در مقابل ضر نفع نه گفت یا در
مقابل رشد ضلال نگفت امام گفت بدرستیکه رسول الله خواند مردم را بسوی قبول ولایت علی پس
جمع شدند بسوی او منافقان قریش گفتند ای محمد معاف دار ما را از قبول این پس گفت ایشان را
رسول الله اختیار این کار بسوی الله تعالی است نیست بسوی من پس تهمت زده بدروغ کردند او را وبرون
رفتند از نزد او پس فرو فرستاد الله تعالی بگو بدرستیکه من مالک نمیشوم برای شما نه دفع عذاب نفاق شما ونه ترک شما
نفاق را مراد آنست که مطلب در مقام آنست که البته در نفاق میمیرید ومعذب بشوید در بیان این مطلب بلیغ
نیست که گوید ضرا ولا نفعا ونه اینکه گوید ضلالا ولا رشدا بگو بدرستی که حال من نیز اینست که هرگز پناه نمیدهد
مرا از عذاب الله تعالی اگر مخالفت او کنم هیچ کس وهرگز نمی یابم از غیر او کسی را که بجانب او روم لیکن می یابم رسانیدن
از جانب الله تعالی وپیغامهای او در باره علی که پناه من باشد از عذاب الهی گفتم اینکه گفتی مراد برسالات اینجا پیغامهائیست
که در حق علی است تنزیلیست گفت آری تنزیلیست بعد از آن گفت الله تعالی برای تاکید وهر که
مخالفت کند الله تعالی ورسول او را در ولایت علی پس بدرستیکه مهیا شده برای او آتش جهنم در حالی که مقدر
باشند که دائمی باشند در آتش همیشه گفتم چه معنی دارد که مهیاست تا وقتی که ببینند آنچه را که وعده داده میشوند پس
البته بازود خواهند دانست که کیست ضعیف تر باعتبار مددگار وکمتر باعتبار لشکر گفت میخواهد بما یوعدون
خروج قائم ومددگاران او را که آن منافقان در آن زمان زنده ومعذب بشوند چنانچه بیان شده در شرح
حدیث نودم این باب **اصل** قلت فاصبر علی ما یقولون قال یقولون فیک واهجرهم هجرا جمیلا وذرنی
یا محمد والمکذبین بوصیک اولی النعمة ومهلهم قلیلا قلت ان هذا تنزیل قال نعم **شرح** در سوره مزمل
فاتخذه وکیلا واصبر واست ادخال فا اینجا برای اشعار بآنست که واصبر عطف بر اتخذ است وازتتمه تفریع
است یعنی گفتم چه معنی دارد پس صبر کن بر آنچه میگویند یعنی که الله تعالی را رب المشرق والمغرب لا اله الا هو

نمی شمارند گفت مراد آنست که میگوئید درحق تو مراد تهمتی است که سابقانه کرده شد و مفارقت کن ایشانرا
در وقت فوت تو مفارقتی بیدارانه حکومتی توانند کرد و بگذار مرا ای محمد با تکذیب کنندگان بوصی تو که صاحبان
نعمت دنیا و حکومت میشوند و مهلت ده ایشانرا اندکی یعنی زمان حکومت و نعمت ایشان اندکی خواهد بود
چنانچه در سورهٔ زمر گفته قل تمتع بکفرک قلیلا انک من اصحاب النار گفتم آیا هستی که این که گفتی در بیان معنی
المکذبین بیان مستقل فیه است گفت آری تاویل نیست **اصل** قلت لیستیقن الذین اوتوا الکتاب قال
یستیقنون ان الله ورسوله ووصیه حق قلت ویزداد الذین آمنوا ایمانا قال یزدادون بولایة الوصی
ایمانا قلت ولا یرتاب الذین اوتوا الکتاب والمؤمنون قال بولایة علی قلت ما هذا الارتیاب قال یعنی بذلک
اهل الکتاب والمؤمنون الذین ذکر الله فقال ولا یرتابون فی الولایة قلت وما هی الا ذکری للبشر قال نعم
ولایة علیؑ قلت انها لاحدی الکبر قال الولایة قلت لمن شاء منکم ان یتقدم او یتاخر قال من تقدم الی
ولایتنا اخر عن سقر ومن تاخر عنا تقدم الی سقر الا اصحاب الیمین قال هم والله شیعتنا قلت لم نک
من المصلین قال انا لم نتول وصی محمد والاوصیاء من بعده ولا یصلون علیهم قلت فما لهم عن التذکرة
معرضین قال عن الولایة معرضین قلت کلا انها تذکرة قال الولایة **شرح** این فقرات قرآن
از سورهٔ مدثر است غیر کلا انها تذکرة ومیتواند بود که ذکر آن درینمقام برای طلب تفسیر مرد باشد و در جواب شاهد
باشد باینکه هر دو بیک معنی است مخفی نماند که درینجا یازده سوال وجواب است وچون توضیح آن محتاج است
بذکر ضمیمه که نقل نشده ایراد ضمیمه میکنیم و بسبیل احتمالی که مناسب این مقام باشد توضیح میکنیم الاصحاب بتقدیر فقت اصحاب
است اول یعنی گفتم چه معنی دارد قول الله تعالی علیها تسعة عشر وما جعلنا اصحاب النار الا ملئکة وما جعلنا
عدتهم الا فتنة للذین کفروا لیستیقن الذین اوتوا الکتاب موکل اند بر جهنم نوزده کس یا نوزده صنف یکی
مالک است ونهجده دیگر حاصل است از ضرب سه در شش چه اقسام کفر در هر امتی سه است اول
انکار ربوبیت الله تعالی چنانچه مذهب قدریه است دوم انکار رسالت رسول چنانچه مذهب جمعی از علم
غیب الی توسط وحی برسول است سوم انکار وصی رسول چنانچه مذهب مخالفان شیعهٔ امامیه است و
امتانی که شریعت علیحده دارند شش اند است آدمؑ وپنج رسول اولوا العزم نوحؑ وابراهیمؑ وموسیؑ وعیسیؑ ومحمدؐ چنانچه
می آید در حدیث دوم باب دوازدهم کتاب الایمان والکفر که باب الشرائع است وگردانیدیم موکلان جهنم را
مگر ملائکه که غلاظ شداد اند واز جنس بشر نیستند که مساهله در تعذیب بشر در طبع ایشان باشد وگردانیدیم عدد
نوزده را مگر فتنه یعنی تمهید عذاب چنانچه گفت در سورهٔ ذاریات یوم هم علی النار یفتنون ذوقوا فتنتکم برای
جمیع اقسام منکران از زمان آدم تا انقراض تکلیف خواه ازین است وخواه امم سابقه تا یقین کنند سبب آنکه
فراگیرند هر امتی از امم که داده شده اند کتابی از کتابهای الهی باین معنی که هر قسمی از اقسام کفار در امتی
از امم نگویند که برای ما به برکت نبی ما علیحده موکلی بر جهنم نیست که یقین کنند که ربوبیت الله تعالے

ورسالت رسول و وصایت وصی رسول بکار آمدنیست برای آنکه هر یکی در هر امتی ملک علیحده دکل بر
عذاب آنست وجمیع ایشان در تحت حکم مالک نمر اند و دو شم تسعة عشر از ند و زیاده شوند جمعی که در باطن یومن
برسول شده اند باعتبار ایمان دیگر گفت مراد آنست که زیاد و شوند بسبب تعیین اولی تصرف
بودن وصی باعتبار ایمان دیگر بخصوص وصی سیوم گفتم چه معنی دارد وشائبه اضطرابی نکنند جمعی که داده
شده اند کتابی از کتب الهی و مومن اند گفت مراد آنست که مومن اند بولایت وصی که درین امت علی
است چهارم گفتم چیست این اضطراب یعنی مراد اضطرابی کیست در چه چیز است گفت میخواهد
به فاعل لایرتاب اهل کتاب الهی وآن مومنان را که ذکر کرده الله تعالی که ایمان ایشان بر ایمان زیاد
کردند پس الله تعالی گفت شائبه اضطرابی نداشته باشند در ولایت وصی اشاره است بانکه ایمان
بولایت خصوص وصی نیز مختلف است در شدت وضعف پس اصل ایمان بمعنی لغوی منافات ندارد باشائبه
اضطرابی لیکن کافی در نجات از جهنم نیست بلکه این نیز میباید که بحد یقین رسیده باشد چنانچه ایمان ربوبیت و
رسالت و مطلق وصی رسیده پنجم گفتم چه معنی دارد وما یعلم جنود ربک الا هو وما هی الا ذکری للبشر دنمیداند
لشکرهای صاحب کل اختیار ترا که برای دفع دشمن خود ابلیس وجنود او قرار داده در هر امتی از امام
نوزده گانه لشکری مگر او بایمعنی که تعیین ایشان منوط باختیار خلائق نیست ونیست آن لشکر با مگر باعث
یادآوری ربوبیت رب العالمین واحکام الهی که وحی شده بانبیای نوزده گانه برای آدمی امام گفت آری
مراد آنست که ولایت اوصیای آن انبیا که درین امت ولایت علی است برای یادآوری است به برهان نه
بشمشیر وسنان وبادشاهی دنیا مخفی نماند که ازین تقریر ظاهر میشود که لفظ نعم در اینجا برای ظهور آنست که این
آیه ظاهر میشود چیزی که همیشه ائمه اظهار میکرده اند که امام مظلوم میتواند بود وآن منافات با امامت او
ندارد پس قول مخالفان که اگر امامت با شما میبود بادشاهی با شما میبود باطل است ششم گفتم چه معنی دارد کلا والقمر
والیل اذ ادبر والصبح اذا اسفر انها لاحدی الکبر نذیرا للبشر حاشا از خیال کسی که گوید وجود ولایت برای محض ذکر
بی فائده است قسم بماه وقسم بشب وقتی که بسر آید یعنی قسم بآخر شب وقسم بصبح وقتی که روشن شد یعنی قسم به
اول روز که بدرستی که ذکری هر آئینه از عظائم امور است وحکمت عظمی در وجود آن هست بر حالی که ترسیده
شده بشر باشند یعنی وقتی که صاحبش بسبب ترس از مخالف وموافق غائب باشد چه جای وقتی که
ظاهر مظلوم باشد امام گفت ولایت مراد است بایمعنی که ذکری که مرجع ضمیر انها است باعتبار آنکه ولایت
به یک معنی راجع میشود مخفی نماند که ازین تقریر ظاهر میشود که نذیرا حال از ضمیر انها است باعتبار آنکه مسند الیه
در حکم فاعل است پس بتقدیر کبرت نذیرا است وعلامت تانیث داخل نذیر نشده بانکه صاحب حال مونث
است برای آنکه فعیل اینجا بمعنی فاعل نیست بلکه بمعنی مفعول است مثل امراة جریح وللبشر متعلق به نذیرا است
ودرین آیات اشاره بغیبت کبری صاحب الزمان است ولهذا در قسم اشاره شده بانکه آن روزگار

صافی شرح اصول کافی

مانند شباهت دارند که راویان احادیث اند که مانند ماه اند که کسب نور از آفتاب میکنند و بدون او در کار
نیستند چنانچه بیان شد در حدیث سیزدهم باب هفتاد و نهم در شرح اذ غاب عن الزمن ... متن قال
هیهتم فلم انیب عنهم قدیم ثبوت علمهم دایم که صبح دولت صاحب الزمان روشن خواهد شد بهشتم گفتم چه معنی
دارد برای کسی که خواهد از جمله شما مکلفان که پیش باشد یا پس باشد گفت هر که پیش رود بسوی ولایت ما
پس داشته شد از جهنم و هر که پس افتد از ما پس افتاد بسوی جهنم اشاره باگشت کلام در بیان ایشان حق
بکمال است باین معنی که ایشان قدر آن را میدانند و تصدیق آن میکنند و او برای تحذیر از مخالفت است و حاصل معطوف
و معطوف علیه یک چیز راجع میشود نهم گفتم چه معنی دارد کل نفس بما کسبت رهینة الا اصحاب الیمین هر نفسی
به گناه خود گرو کرده است مگر اصحاب دست راست گفت ماییم قسم که شیعیان ما اند که گناه ایشان بخشیده میشود الا بعد
از شفاعت بدلالت لفظ رهینة که مصدر است و اطلاق آن بر مرهون برای مبالغه است و علامت تانیث در
فعل بمعنی مفعول نمیباشد دهم گفتم چه معنی دارد نبودیم از اهل صلوة گفت مراد آنست که میگویند ما پیشوایی
خود ندانستیم وصی محمد را و اوصیایی را که بعد از وصی محمد اند و در واقع نمی لعنان در وقت ذکر اوصیای
محمد صلوة بر ایشان نمیفرستند یعنی صلوة را مخصوص رسول میدانند تحقیق معنی صلوة شد در حدیث سی و ششم
این باب دو هم گفتم چه معنی دارد پس چیست ایشان را بر حالی که از یاد آوری ربوبیت رب العالمین روگردانند
گفت مراد آنست که از ولایت وصی روگردان اند یازدهم گفتم چه معنی دارد حاشا از خیال اعراض نشکیل
بدرستیکه آن یاد آوریست گفت مراد آنست که ولایت وصی یاد آوری ربوبیت رب العالمین و احکام الهی
است **اصل** قلت قوله یوفون بالنذر قال یوفون لله بالنذر الذی اخذ علیهم فی المیثاق من ولایتنا
قلت انا نحن نزلنا علیک القرآن تنزیلا قال بولایة علی تنزیلا قلت هذا تنزیل قال نعم ذا تأویل قلت
ان هذه تذکرة قال الولایة قلت یدخل من یشاء فی رحمته قال فی ولایتنا قال والظالمین
اعد لهم عذابا الیما الا تری ان الله یقول وما ظلمونا ولکن کانوا انفسهم یظلمون قال ان الله اعز و
امنع من ان یظلم وان ینسب نفسه الی ظلم ولکن الله خلطنا بنفسه فجعل ظلمنا ظلمه وولایتنا
ولایته ثم انزل بذلک قرآنا علی نبیه فقال وما ظلمناهم ولکن کانوا انفسهم یظلمون قلت هذا
تنزیل قال نعم **شرح** میثاق عبارت از پیمان وجود ابد الست چنانچه گفته در سورهٔ اعراف الست
بربکم قالوا بلی و بیان شد در شرح حدیث هفتم باب بیستم کتاب التوحید یا عبارت از پیمان وقت شیف
ولسنت ارواح را چنانچه بیان میشود در حدیث دوم باب آینده ذا اسم اشاره نیست بلکه از اسمای اشاره
نکره است و نصب آن بر حالیة از هذا است بتقدیر نعم هذا تنزیل ذا تأویل مجرد و مضاف الیه
یعنی گفتم چه معنی دارد قول الله تعالی در سورهٔ دهر وفا میکنند برای پیمان را گفت مراد آنست که وفا میکنند
برای الله تعالی بپیمانی که گرفته شده بر ایشان در روز عهد که آن امامت ما اهلبیت است گفتم چه معنی دارد و

سورهٔ دهر بدرستی که ما به تنهائی بعنوان بیان مستعمل فیه فرو فرستادیم بر تو این آیات قرآن را که درین سوره است که ان الابرار یشربون تا اینجا باشد نوعی از فرو فرستادن بیان مستعمل فیه گفت مراد آنست که بولایت علیؑ فرو فرستادیم نوعی از فرو فرستادن گفتم همین معنی که گفتی بیان مستعمل فیه این لفظ است گفت آری بیان مستعمل فیه است برحالی که بیان بیان غیر مستعمل فیه نیز هست اشاره است بآنکه تنزیل این آیه برای بیان تأویل آیات سابقه است به بیان آنکه تأویل آن آیات که به لفظ جمعیت در حق علیؑ است چه تنزیلا مفعول مطلق برای نوع است بمعنی نوعی از تنزیل که بآن تأویلی هست یعنی لفظ جمع درین آیات در واحد مستعمل نشده اما آن آیات بتقریب ان واحد نازل نشده گفتم چه معنی دارد در سورهٔ دهر بدرستی که این یاد آوری ربوبیت رب العالمین است گفت مشار الیه هذه ولایتیست که تنزیل آیتیست و تأویل آیات سابقه بر آنست گفتم چه معنی دارد در سورهٔ دهر داخل میکند الله تعالی هر کرا میخواهد در رحمت خود گفت مراد رحمت امامت ما اهل البیت است امام گفت برای بیان تتمه وجمعی را که ظلم میکنند الله تعالی را مهیا کرد و برای ایشان عذابی دردناک را آیا نمی بینی که الله تعالی میگوید در سورهٔ بقره و سورهٔ اعراف وظلم نکردند ما را ولیکن خود شانرا ظلم میکردند امام در تفسیر این گفت بدرستیکه الله تعالی عزیزتر و منیع ترست از آنکه ظلم کرده شود و ازین که نسبت دهد خود را بمظلومیت هر چند که بعنوان نفی باشد ولیکن الله تعالی مخلوط ساخته ما را که خلفای اوئیم بخودش باین روش که گردانیده ظلم ما را بجای ظلم او و دوستی ما را بجای دوستی او بعد از آن فرو فرستاد بهمان مضمون چیزی از قرآن بر نبی خود باین روش که گفته در سورهٔ نحل وظلم نکردیم ایشانرا ولیکن ایشان ظلم میکردند ظلم نکردند ما را خود را ظلم کردند گفتم همین معنی که گفتی تنزیل این آیات سورهٔ بقره و اعراف و نحل است گفت آری **اصل** قلت ویل یومئذ للمکذبین قال یقول ویل للمکذبین یا محمد بما اوحیت الیک من ولایة علیؑ الم نهلک الاولین ثم نتبعهم الآخرین قال الاولین الذین کذبوا الرسل فی طاعة الاوصیاء کذلک نفعل بالمجرمین قال من اجرم الی آل محمد ورکب من وصیه ما رکب قلت ان المتقین قال نحن والله وشیعتنا لیس علی ملة ابراهیم غیرنا وسائر الناس منها براء شرح این فقرات قرآن از سورهٔ مرسلات است الم نهلک بتقدیر قلت الم نهلک است ومیتواند بود که بتقدیر ان شاء الله باشد اجرام کردن گناه بزرگ که بخشیده نمیشود و آن گناه را جریمه مینامند ملت ابراهیم عبارت از تصدیق حجت الهی ست که مذکور است در سورهٔ انعام وتلک حجتنا آتیناها ابراهیم علی قومه و بیان شد در شرح عنوان باب براء بالفتح بای یکنقطه و رای بینقطه و الف ممدوده مصدر است بمعنی بری مستعمل شده یعنی گفتم چه معنی دارد وای در آنروز برای تکذیب کنندگانست گفت میگوید وای برای تکذیب کنندگانست ای محمد بآنچه وحی کردیم بسوی تو که ولایت علیؑ باشد گفتم چه معنی دارد آیا هلاک نکردیم پیشینیانرا بعد از آن از پی ایشان میفرستیم پسینیانرا گفت پیشینیان جمعی که تکذیب کردند بسوی آل محمد و مرتکب شدند از حق وصی او را آنچه را

کہ مرتکب شد مراد ائمه ضلالت و ہواخواہان ایشانست گفتم چہ معنی دارد ان المتقین فی ظلال وعیون بتحقیق
پرہیزگاران عذاب الٰہی در سایه اند شبها ید گفت مراد مائیم بخدا قسم و شیعه امامیه نیست بر ملت ابراہیم
غیر ما و باقی مردم از آن بری اند **اصل** قلت یوم یقوم الروح والملائکة صفا لا یتکلمون الآیة قال نحن
والله المأذون لهم یوم القیمة والقائلون صوابا قلت ما تقولون اذا تکلمتم قال نمجد ربنا و نصلی علی
نبینا و نشفع لشیعتنا فلا یردنا ربنا قلت کلا ان کتاب الفجار لفی سجین قال هم الذین فجروا فی حق
الائمة واعتدوا علیهم قلت ثم یقال هذا الذی کنتم به تکذبون قال یعنی امیر المومنین علیه السلام
قلت تنزیل قال نعم **شرح** بیان درج شد در باب پنجاه و پنجم و باب پنجاه و ششم و مراد ما انبیا و اوصیا
است که عالمان بجمیع کتاب الٰہی اند یعنی گفتم چہ معنی دارد در سورهٔ نبا روز دیوان بزرگ الٰہی روزیست
که می ایستند انبیا و اوصیا و ملائکه شاہدان اعمال و موکلان بہشت و موکلان دوزخ می ایستند صف زده
ہیچکدام سخن نمیگویند از ہیبت دیوان مجموع آیه را خواندم که الا من اذن له الرحمن وقال صوابا مگر کسیکه رخصت
داده او را مدبر کل عالم و گفت حق را امام گفت بخدا قسم آن جمعی که رخصت شده برای ایشان و گویندگان سخن
حق را گفتم چہ میگویند وقتی که سخن گفتند گفت تعظیم میکنیم صاحب کل اختیار خود را و درود می فرستیم بر نبی
خود و شفاعت میکنیم بر شیعه امامیه خود لیس بر نمیگرداند ما را صاحب کل اختیار را گفتم چہ معنے دارد
در سورهٔ مطففین حاشا از خیال مشرکان بدرستی که سرنوشت فاجران ہر آئینه در زندان سیاه جالست
گفت مراد به فاجران درین آیه جمعی اند که ظلم کردند در حق ائمه و تعدی کردند بر ایشان گفتم چہ معنی دارد در
سورهٔ مطففین که بعد از ان گفته میشود این آنکس است که با و تکذیب میکردید گفت میخواہد باسم اشاره
امیر المومنین علیه السلام را گفتم این بیان مشتمل بر این لفظ است گفت آری **نود و دوم اصل**
عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله عز وجل ومن اعرض عن ذکری فان له معیشة
ضنکا قال یعنی به ولایة امیر المومنین علیه السلام قلت ونحشره یوم القیمة اعمی قال یعنی اعمی البصر
فی الآخرة اعمی القلب فی الدنیا عن ولایة امیر المومنین علیه السلام قال وهو متحیر فی القیمة یقول
لم حشرتنی اعمی وقد کنت بصیرا قال کذلک اتتک آیاتنا فنسیتها قال الآیات الائمة فنسیتها
کذلک الیوم تنسی یعنی ترکتها وکذلک الیوم تترک فی النار کما ترکت الائمة علیهم السلام فلم تطع امرهم
ولم تسمع قولهم قلت وکذلک نجزی من اسرف ولم یؤمن بآیات ربه ولعذاب الآخرة اشد وابقی قال یعنی
من اشرک بولایة امیر المومنین علیه السلام غیره ولم یؤمن بآیات ربه ترک الائمة معاندة فلم یتبع
آثارهم ولم یتولهم یعنی روایتست از ابی بصیر از امام جعفر صادق درقول الله عز وجل در سورهٔ طه
ہر که روگردان شد از یاد ربوبیت من پس بدرستیکه برای او معاشی بغایت تنگ ہست اشاره
است بآنچه مذکور شد در حدیث سابق در آیهٔ سورهٔ یس که وجعلنا من بین ایدیهم سدا ومن خلفهم سدا

فاغشیناهم فهم لا یبصرون گفت میخواهد بذکری ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام را گفتم چه معنی دارد در سوره طه
و نحشره یوم القیمة اعمی انگیزیم او را در روز قیامت در جهنم کور گفت میخواهد این را که کور چشم است در آخرت که بعد از دیدن
در شک فرموده است در جهنم کور دل است در دنیا از ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام امام گفت برای
تفسیر که و حیران است در آخرت میگوید چرا انگیختی مرا کور چشم و بتحقیق بودم در اوائل قیامت صاحب
چشم الله تعالی گفت در جواب او مانند آنچه انگیخته شدی بر آن آمد ترا علامات ربوبیت ما پس فراموش
کردی آنها را و همچنان امروز فراموش کرده شدی میخواهد این را که ترک کردی ائمه را و همچنان امروز ترک
کرده میشوی در آتش جهنم چنانچه ترک کردی ائمه را پس اطاعت نه کردی فرمان ایشان را و نشنیدی
حق سخن ایشان را اشاره بآنست که فراموش در اینجا استعاره شده برای ترک چه مشرک در دنیا فراموش
نکرده حقیقةً بلکه ترک کرده دانسته و فراموشی برای الله تعالی محال است گفتم چه معنی دارد در سوره طه
و همچنان به کور کردن چشم جزا میدهیم کسی را که تجاوز کرد از حد خود و نگروید بائمه صاحب کل اختیار خود یعنی این
جزا مناسب آن عمل است و هر آئینه عذاب آخرت سخت تر است از آزاری که ائمه ما از ایشان
کشیدند و پایدارتر است امام گفت که مراد بمن اسرف کسی است که شریک کند در ولایتی که منسوب
است بامیرالمؤمنین علیه السلام یعنی ولایتی که از روی علم بجمیع احکام است و مشترک است میان
او و ائمه اولاد او غیر او را یعنی کسی را که علم بجمیع احکام ندارد و مراد به لم یؤمن بآیات ربه آنست که ترک کرد ائمه را برای
عناد پس تابع نشد احادیث ایشان را و امام خود نشمرد ایشان را **اصل** قلت الله لطیف بعباده یرزق من
یشاء قال ولایة امیرالمؤمنین علیه السلام قلت من کان یرید حرث الآخرة قال معرفة امیرالمؤمنین
والائمة علیهم السلام نزد له فی حرثه قال نزیده منها قال یستوفی نصیبه من دولتهم ومن کان
یرید حرث الدنیا نؤته منها وما له فی الآخرة من نصیب قال لیس له من دولة الحق مع القائم
نصیب **شرح** اللطف الخ نزدیک کند خوب را و دور کند بد را و آن بر دو قسم است اول آنچه واجب است
بر الله تعالی نسبت به بندگان او که مکلف اند مثل بعث رسل و انزال کتب و تعیین اوصیای دانایان
بجمیع مسائل بعد از رسل و دادن نوعی از وسعت در قدرت که قدر مشترک است میان سعید و شقی
چنانچه گفته لا یکلف الله نفسا الا وسعها دوم از وسعت در قدرت که زائد است بر قدر مصحح تکلیف
و باعث طاعت است البته و آن بر الله تعالی واجب نیست لیکن برای جمعی که میداند که اگر اکتفا
بقدر مشترک می شد نیز اطاعت میکردند لطف زائد را میکند و برای بعض جمعی که میداند که اگر اکتفا
به قدر مشترک میشد مخالفت میکردند لطف زائد را میکند و برای بعض دیگر میکند و از این تقریر ظاهر میشود
که یرزق استیناف بیانی است برای دفع دخل گویا که سائلی گفت که هرگاه همه محل لطف باشند پس
مستقل خواهد بود در قدرت و الله تعالی قوی عزیز نخواهد بود و الا تفاوت در طاعت و معصیت نخواهد بود

جواب داد که بلطف زائد تفاوت بهم میرسد پس مستقل نیستند و او قوی عزیز است و بهمینها بر میشود که من کان
یرید استیناف بیانی استیناف اول است نه اینکه سائلی گفت تفاوت در لطف زائد خلاف عدل است جواب
داد که لطف زائد مبنی بر علم الله تعالی است که بر تقدیری که اکتفا بلطف مشترک میکرد بهر کسی چه میکرد و بنا بر این
لفظ کان در دو جمله شرطیه برای دلالت بر تقدیر است یا برای دلالت بر وقت تکلیف اول است که در آن
وقت تساوی در لطف واقع شده چنانچه می آید بحدیث دوم آینده و حاصل مرود یکیست بلکه مراد دولت
اخروی و علم بجمیع احکام الٰهی است و من کان بتقدیر قلت و من کان است یعنی گفتم چه معنی دارد در سوره
شوری الله لطیف بعباده یرزق من یشاء و هو القوی العزیز الله لطف کننده است با جمیع بندگان خود بیان
این آنکه روزی میکند بعنوان توفیق هر کرا که میخواهد ایمان بربوبیت رب العالمین و او دست بغایت توانای
نیک گفت مراد آنست که روزی می کند ولایت امیر المؤمنین علیه السلام را و ائمه که اولاد او است
باینمعنی که بعد از رسول بشناخت ایشان هیچ عملی لکار آخرت نمی آید گفتم چه معنی دارد زیاد میکنیم
برای او در زراعت او گفت مراد آنست که زیاد میکنیم بعنوان توفیق او از آن معرفت بامام در تعیین
این تفسیر گفت پس به تمام باز یافت میکند حصه خود از معرفت احکام الٰهی را از دولت ایشان مراد آنست
که مراتب زیاد کردن بعنوان توفیق مختلف است در حق مؤمنان بشدت و ضعف باقتضای اختلاف
اراده حرث آخرت گفتم چه معنی دارد هر که اراده میکرد زراعت دنیا را میدهیم او را از دنیا و نیست او را در جهت
آخرت هیچ نصیب گفت مراد آنست که نیست او را در معرفت دولت اخروی ایشان در صورتی که با ائمه
باشد نصیبی این معنی که توفیق تصدیق امامت ایشان آنوقت نیز حیله تا آنکه کشته شود پس ... الی ...

باب صد و هشتم اصل باب فیه نتف وجوامع من الروایه فی الولایة

شرح این بابیست که در آن لطائف و کلمات است که جمع کننده است جمیع انبیاء و ملائکه و مؤمنان را
از جمله روایت اهل البیت در ولایت اهل البیت در این باب نه حدیث است **اول اصل** کان
ابو جعفر علیه السلام یقول ان الله اخذ میثاق شیعتنا بالولایة وهم ذر یوم اخذ المیثاق
علی الذر والاقرار له بالربوبیة ولمحمد صلی الله علیه وآله بالنبوة **شرح** والاقرار مجرور و معطوف
بر الولایة است **یعنی** میگفت امام محمد باقر در ستیکه الله تعالی گرفت پیمان شیعه ما را بامام خود داشتن
در حالی که ارواح ایشان بشکل موران کوچک بودند روزی که گرفت پیمان شیعه ما را آنوقت باقرار برای
الله تعالی به صاحب کل ضیاء هر کس و هر چیز بودن و برای محمد به نبوت **دوم اصل** عن ابی جعفر
علیه السلام قال ان الله خلق الخلق فخلق ما احب مما احب وکان ما احب ان خلقه من طینة الجنة
وخلق من ابغض مما ابغض وکان ما ابغض ان خلقه من طینة النار ثم بعثهم فی الظلال فقلت و
ای شیٔ الظلال قال الم تر الی ظلک فی الشمس شیٔ ولیس بشیٔ ثم بعث الله فیهم النبیین یدعوهم

الی الاقرار بالله وهو قوله ولئن سألتهم من خلقهم لیقولن الله ثم دعاهم الی الاقرار بالنبیین فاقر بعضهم
وانکر بعض ثم دعاهم الی ولایتنا فاقر بها والله من احب وانکرها من ابغض وهو قوله فما کانوا لیؤمنوا
بما کذبوا به من قبل ثم قال ابوجعفر علیه السلام کان التکذیب ثم شرح این حدیث با اندک اختلافی در
حدیث دوم کتاب الایمان والکفر فاد ثم قلق برای تعقیب است ادین حدیث هفت ما مستعمل شده اول و
دوم موصوله است و بجای اول در کتاب الایمان والکفر من است و آن بهتر است وسوم مصدریه است
وعبارت است از مصدر ابغض وضمیر منصوب در خلقه راجع بما در ما ابغض است وششم نافیه است وهفتم موصوله
است ذکر وکان ما احب تا آخر ذکر نظیر آن برای اشاره بدو چیز است اول آنکه محبت و بغض الهی از
صفات فعل است نه از صفات ذات چنانچه بیان شد در باب چهاردهم کتاب التوحید دوم آنکه محبت و بغض
الهی داخل علت تامه طاعت ومعصیت بندگان نیست زیرا که مراد بما در ما احب آب خوشگوار است و
مراد بما در ما ابغض آب شور وتلخ که مذکور میشود در حدیث اول باب دوم کتاب الایمان والکفر ومراد الطینة
الجنة جزء وهمی آب بسیط متشابه الاجزا است که الله تعالی میداند بعلم غیب خود که آنچه از آن مخلوق میشود
بهشت خواهد بود خواه خوشگوار شود وخواه شور وتلخ ومراد الطینة النار جزء وهمی آب بسیط متشابه الاجزا است
که الله تعالی میداند بعلم غیب خود که آنچه از آن مخلوق میشود جهنم خواهد بود برای حکمتی تا جهنمی باختیار خود خواهد بود خواه
شور وتلخ شود وخواه خوشگوار ان خلقه هر دو جا بفتح همزه وتخفیف نون ماضی معلوم است الطینة بکسر طای بی نقطه
وسکون یای دو نقطه در پایین ونون سرشت یعنی ماده چیزی الظلال بکسر ظای با نقطه جمع ظل سایه یاد
اینجا استعاره شده برای نمونه چیزی شی لیس بشی یعنی شیئ غیر معتد به است که محض نمونه است که منشا
آثار ومبدا احکام ثواب وعقاب نمیشود ونظیر این آنکه وجود ذهنی را وجود ظلی مینامند النجدین در اول بفتح بای
یک نقطه وتشدید وکسر یای دو نقطه در پایین وفتح نون تثنیه بین است ومراد دو راه ظاهر است که
یکی راه تصدیق ربوبیت است که ظاهر الصحت است ودیگری راه انکار ربوبیت است که ظاهر البطلان
است چنانچه گفته در سورة البلد وهدیناه النجدین ودر نسخ مانند دوم بفتح نون وکسر بای یک نقطه جمع نبی
والتصحیف مینماید در اول ودر دوم درست است ضمیر مستتر در یدعوهم راجع به مصدر بعث است
وجمله حالیه است ومقصود تحقق اقرار بالله در ایشان است ضمیر هو راجع بمصدر یدعوهم است یا راجع
بمصدر بعث است ضمیر هو در دوم راجع بمصدر انکرها است یعنی روایت است از امام محمد باقر ع
که گفت بدرستی که الله تعالی ابتدای تدبیر مخلوقین خود کرد پس از آن آفرید هر که را که دوست داشت
وبود دوست داشتن الله تعالی آنچه را که دوست داشت این که آفرید آن را از سرشت بهشت وآفرید
هر که را دوست نداشت وبود دوست نداشتن او آنچه که دوست نداشت اینکه آفرید آن را از سرشت
جهنم بعد از آن برانگیخت محبوبان ومبغوضان را در سایه ها پس گفتم وچه چیز است سایه ها مراد آنست

که بعض نیاید چه شباهت بر دلیل شعله مستعمل شده گفت آیا نظر کردی بسوی ما بیاد کن چیست الهجر شده
نیست آن وجه شبا است و بعد از ان بر گشت استعمال ایشان در لفظ بر آیه میخواندان بر همچنین دعاوی را
در ایشان بسوی اقرار بربوبیت الله تعالی و آن خواندن مضمون قول الله تعالی است در سوره
زخرف و هر آئینه اگر سوال کنی در روز میثاق منکران رسالت را که کیست آفریده ایشان را هر آئینه
میگویند البته که الله تعالی است بعد از ان الله تعالی خواند ایشان را بسوی اقرار بعلم و انبیا پس اقرار کرده
بعض ایشان خواه محبوب و خواه مبغوض و منکر شدند بعضی که همه مبغوض اند با آنکه در ضمن اقرار بربوبیت اقرار
بان نیز کرده بودند چنانچه بیان شد در حدیث هفتم باب سیم کتاب التوحید بعد از ان خواند ایشان را بسوی اقرار
علم و بامامت ما و صیا پس اقرار کردند بآن بخدا قسم هر که الله تعالی دوست داشت او را و منکر شدند
با وجود اقرار بآن در ضمن اقرار بربوبیت هر که الله تعالی دوست نداشت او را و آن انکار مدلول قول
الله تعالی است در سوره اعراف و محال است که گروند بانچه تکذیب کردند پیشتر از آنکه وقت تکلیف
اول ارواح باشد بعد از ان گفت امام محمد باقر علیه السلام قرار گرفته بود تکذیب منکران به نبوت و ولایت
آنجا یعنی وقت تکلیف ارواح پیش از وجود ابدان اگر گوئی ان شرطیه نقل میکند ماضی را بمستقبل و وقت میثاق
مستقبل نیست نسبت بزمان نزول لئن سألتهم گوئیم نقل ان شرطیه ماضی را بمستقبل مشهور میان نحاة است
اما تحقیق آنست که نقل میکند ماضی را بالقدر مشترک میان مستقبل و بعض حال زیرا که حال در عرف نحاة کیست
از بعض زمان گذشته و بعض زمان آینده که متصل است بیکدیگر و در اینجا مستعمل شده در بعض حال که متصل است
بزمان گذشته به قرینهٔ لام در لئن سألتهم چه لام تاکید خالص میکند مضارع را برای حال و ان سألتهم در حکم
مضارع است اگر گوئی وقت میثاق بامثال نیز نیست گوئیم در این آیه استحضار معنی و اجزای ان در مجرای
حال شده و مثل کلبهم باسط ذراعیه بالوصید و موافق اینست در اوائل سورهٔ زخرف معنی مثل اولین و
لئن سألتهم اگر گوئی چه دلیل است در این آیه بر التزام این توجیه گوئیم اینکه جمیع رسالت در زمان رسول
و بعد از ان معترف بربوبیت نبودند بلکه در ایشان دو صنف از زنادقه بودند که ایشان از دهریه میباشند
چنانچه می آید در کتاب الایمان و الکفر در باب صد و شصت و ششم که باب وجوه الکفر است سوم اصل
عن ابی عبد الله علیه السلام قال ولایتنا ولایة الله التی لم یبعث نبی قط الا بها یعنی ولایت
از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت اولی بتصرف بودن ما اولی بودن الله تعالی است که فرستاده نشده
هیچ نبی هرگز مگر برای تبلیغ آن اولی بتصرف بودن الله تعالی بمعنی نهی از خود رائی با خلاف و پیروی ظن
چهارم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول ما من نبی جاء قط الا بمعرفة حقنا
و تفضیلنا علی من سوانا شرح و تفضیلنا عطف است بر حقنا به عطف تفسیر و مراد بتفضیل الله تعالی است و عطف
است بر معرفة و مراد تفضیل بامامت است یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که میگفت نیست

سوال مقدر...

هیچ نبی که آورده باشد شریعتی را هرگز مگر آنکه آورده در میان احکام شریعت خود وجوب شناخت حق ولایت ما اهل البیت رسول آخر الزمان را و وجوب شناختن الله تعالی ما را بر غیر ما **پنجم اصل**

عن ابی جعفر علیه السلام قال سمعته یقول والله ان فی السماء لسبعین صفا من الملائکة لو اجتمع اهل الارض کلهم یحصون عدد کل صف منهم ما احصوهم وانهم لیدینون بولایتنا **شرح** کل بمعنی کل مجموعی است نه بمعنی کل افرادی **یعنی** روایتست از امام محمد باقر علیه السلام راوی گفت شنیدم از او که میگفت بخدا قسم که بدرستی که در آسمان هر آئینه هفتاد صف از ملائکه است اگر جمع شوند اهل زمین همگی که حساب کنند عدد مجموع یک صف از ایشان را حساب نمی توانند کرد ایشان را و بدرستی که آن هفتاد صف هر آئینه عبادت الله تعالی میکنند بر سبیل دوستی ما یعنی عبادت ایشان منحصر است در اظهار دوستی ما به صلوات بر محمد و آل محمد صلی الله علیه وآله **ششم اصل** عن ابی الحسن علیه السلام قال ولایة علی ع مکتوبة فی جمیع صحف الانبیاء ولن یبعث الله رسولا الا بنبوة محمد صلی الله علیه وآله ووصیة علی علیه السلام **یعنی** روایتست از امام موسی کاظم علیه السلام که گفت اهلی به تصرف بودن علیؑ نوشته شد در جمیع کتب انبیا و نفرستاد الله تعالی رسولی را مگر به تبلیغ نبوت محمدؐ و وصایت علی علیه السلام **هفتم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال ان الله عز وجل نصب علیا علما بینه وبین خلقه فمن عرفه کان مؤمنا ومن انکره کان کافرا ومن جهله کان ضالا ومن نصب معه شیئا کان مشرکا ومن جاء بولایته دخل الجنة **یعنی** روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت بدرستیکه الله عز وجل بر پا داشته علیؑ را نشان میان خود و میان مخلوقین خود پس هر که شناخت ولایت او را شد مؤمن و هر که نشناخت شد منکر ربوبیت رب العالمین و هر که ندانست که ولایت او برای نشان ربوبیت رب العالمین واجب است و محض ظاهر تصدیق ولایت او کرده شد گمراه و هر که وا داشت با او کسی دیگر را بامامت شد مشرک و هر که آورد در روز قیامت شناخت ولایت علیؑ را در دیوان بزرگ الهی داخل بهشت شد **هشتم اصل** سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول ان علیا علیه السلام باب فتحه الله فمن دخله کان مؤمنا ومن خرج منه کان کافرا ومن لم یدخل فیه ولم یخرج منه کان فی الطبقة الذین قال الله تبارک وتعالی فیهم المشیة **یعنی** شنیدم از امام محمد باقرؑ که میگفت بدرستیکه علیؑ دری است برای تصدیق به ربوبیت رب العالمین که کشود آن را الله تعالی برای خلائق بعد از رسول پس هر که داخل شد آن در را باینمعنی که محکمات قرآن را که در آنها نهی از اختلاف و پیروی ظن است دانست و تصدیق ولایت علیؑ کرده شد مؤمن حقیقی بربوبیت رب العالمین و هر که بیرون رفت از آن در باینمعنی که تصدیق ولایت علیؑ نکرده باشد منکر ربوبیت رب العالمین چنانچه گذشت در حدیث هفتم این باب و هر که داخل نشد در آن در و بیرون نرفت از آن در شد در طائفه که گفته الله تعالی که مراست در ایشان اگر خواهم بخشم و اگر خواهم عذاب کنم ایشان را است بالکلیه این طائفه در خطرانند

مافی شرح اصول الکافی

یلی در دنیا چنانچه گفته الله تبارک و تعالی در سوره حج و من الناس من یعبد الله علی حرف و دیگری در قیامت چنانچه گفته در سوره زخرف الا من شهد بالحق و هم یعلمون و مصنف رحمه الله بیان این کرده مفصلا در خطبه در جواب سوال اول برادر **نهم اصل** کان ابو جعفر علیه السلام یقول ان الله اخذ میثاق شیعتنا بالولایة لنا و هم ذر یوم اخذ المیثاق علی الذر بالاقرار له بالربوبیة و لمحمد صلی الله علیه و آله بالنبوة و عرض الله عز و جل علی محمد امته فی الطین و هم اظلة و خلقهم من الطینة التی خلق منها آدم و خلق الله ارواح شیعتنا قبل ابدانهم بالفی عام و عرضهم علیه و عرفهم رسول الله صلی الله علیه و آله و عرفهم علیا و نحن نعرفهم فی لحن القول یعنی میگفت امام محمد باقر علیه السلام به تحقیق که الله تعالی گرفت پیمان شیعه امامیه ما را با دلی به تصرف بودن برای ما بر حالی که ایشان بر شکل موران بودند یعنی ارواح بی ابدان بودند روزی که گرفت پیمان را برای ارواح بشکل موران باقرار برای الله تعالی به صاحب کل تدبیر هر کس و هر چیز بودن و برای محمد به نبوت و وانمود کرد الله عز و جل به محمد امت او را در ماده که بدنهای ایشان از آن مخلوق میشود یعنی ماده ابدان ایشان را وانمود بر حالی که ارواح ایشان سایه های لطف الهی بودند باینمعنی که در آن سایه ها بودند و تعلق با بدان نگرفته بودند چنانچه بیان شد در حدیث دوم این باب و آفرید ابدان ایشان را از ماده که آفرید از آن بدن آدم را و آفرید الله تعالی ارواح شیعه امامیه ما را پیش از آفریدن بدنهای ایشان به دو هزار سال و وانمود کرد شیعه ما را بر آدم و شناسانید ایشان را برسول الله یعنی ایشان شناختند او را باینمعنی که او شناخت ایشان را و شناسانید ایشان را بعلی ع و ما میشناسیم شیعه و مخالف را در طرز سخن بی آنکه تصریح بدوستی خود و دشمنی خود کنند اشاره است به قول الله تعالی در سوره محمد ولتعرفنهم فی لحن القول

باب صد و نهم اصل باب فی معرفتهم اولیائهم والتفویض الیهم

شرح این بابیست در بیان شناخت ائمه دوستان خود را و این که الله تعالی واگذاشته بسوی ائمه جواب مسائل را باینمعنی که اگر مثلا کسی ایشان را از تفسیر آیتی پرسد ایشان بمقتضای شناخت حال او را جواب میگویند گاهی بتنزیل آیه و گاهی بتاویل آیه و گاهی بتقیه معنی تنزیل و تاویل بیان شد در شرح حدیث نود و یکم باب صد و هفتم درین باب سه حدیث است یا چهار حدیث **اول اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام ان رجلا جاء الی امیر المؤمنین علیه السلام و هو مع اصحابه فسلم علیه ثم قال انا و الله احبک و اتولاک فقال له امیر المؤمنین علیه السلام کذبت قال بلی و الله انی احبک و اتولاک فقال له امیر المؤمنین علیه السلام کذبت ما انت کما قلت ان الله خلق الارواح قبل الابدان بالفی عام ثم عرض علینا المحب لنا فوالله ما رایت روحک فیمن عرض فاین کنت فسکت الرجل عند ذلک و لم یراجعه و فی روایة اخری قال ابو عبد الله علیه السلام کان فی النار **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق

[illegible]

که مردی آمد بسوی امیر المومنین ع و امیر المومنین علیه السلام با یاران خود بود پس سلام کرد بر امیر المومنین علیه السلام بعد از آن گفت از روی نفاق من بخدا قسم که دوست میدارم ترا و امام خود میدانم ترا پس گفت اورا امیر المومنین علیه السلام دروغ گفتی گفت بلی بخدا قسم که بدرستی که من دوست میدارم ترا و امام خود میدانم ترا پس گفت اورا امیر المومنین علیه السلام دروغ گفتی نیستی تو چنانچه گفتی بدرستیکه الله تعالی آفرید ارواح را پیش از ابدان بدو هزار سال بعد از آن وانمود کرد بر ما دوست ما را پس بخدا قسم که ندیدم روح ترا در آنچه وانمود کرد پس کجا بودی پس خاموش شد آنمرد نزد آن سخن و گفتگوی دیگر نکرد امیر المومنین علیه السلام را و در روایت دیگر گفت امام جعفر صادق علیه السلام بود آنمرد بآن رونده در میان اهل نار دوم

اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال انا لنعرف الرجل اذا رأیناه بحقیقة الایمان وحقیقة النفاق یعنی روایتیست از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که گفت بدرستی که ما هر آئینه میشناسیم مرد را وقتی که دیدیم اورا بمصداق ایمان و مصداق نفاق او که کیفیت رنگ او بهم زبانی او باشد سوم اصل

عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن الامام فوض الله الیه کما فوض الی سلیمان بن داود فقال نعم و ذلک ان رجلا سأله عن مسئلة فاجابه فیها وسأله آخر عن تلک المسئلة فاجابه بغیر جواب الاول ثم سأله آخر فاجابه بغیر جواب الاولین ثم قال هذا عطاؤنا فامنن او اعط بغیر حساب وهکذا هی فی قراءة علی علیه السلام یعنی روایتست از امام جعفر صادق ع راوی گفت پرسیدم اورا از حال امام که آیا واگذاشته الله تعالی اختیار را در جواب مسائل بسوی او چنانچه واگذاشته بود بسوی سلیمان بن داود پس گفتم آری و باعث سوال آن بود که مردی پرسید امام جعفر صادق ع را از مسئله و پرسید اورا دیگری از همان مسئله پس جواب داد اورا بغیر جوابی که اول را داده بود بعد از آن پرسید دیگری پس جواب داد اورا بغیر جواب آن دو کس اول بعد از آن سه جواب گفت مضمون آیه ص یا که این بخشش ماست پس تمام بده هر که را که خواهی آنچه را طلبند یا بعضی را بده بی ضابطه که همه بآن روش باشد یعنی که وزیاده دادن بعضی باختیار تست و همچنین تفسیر شده این آیه در خواندن علی قرآن را بعد رسول که رسول الله کرده و علی در صحیفه که آنرا امام میشناسند بخط خود نوشته مراد آنست که امساک درین آیه یعنی ندادن بعض و دادن بعض است نه یعنی ندادن اصلا اصل قال قلت

اصلحک الله حین اجابهم بهذا الجواب یعرفهم الامام قال سبحان الله اما تسمع قول الله عز وجل یقول ان فی ذلک لآیات للمتوسمین وهم الائمة وانها لبسبیل مقیم لا یخرج منها ابدا ثم قال لی نعم ان الامام اذا ابصر الی الرجل عرفه وعرف لونه وان سمع کلامه من خلف حائط عرفه وعرف ما هو ان الله یقول ومن آیاته خلق السموات والارض واختلاف السنتکم والوانکم ان فی ذلک لآیات للعالمین وهم العلماء فلیس یسمع شیئا من الامر ینطق به الا عرفه ناج او هالک فلذلک یجیبهم بالذی یجیبهم یعنی راوی گفت گفتم نگاه دارد ترا الله تعالی پس وقتی که امام علیه السلام جواب گفت مردم را باین جواب مختلف میشناسد مراتب ایشان را که هر کدام لایق

چهارم قسم جواب اند گفت به عنوان تعجب سبحان الله آیا نمی‌شنوی از الله تعالی که می‌گوید در سورهٔ حجر به درستی که
در قرآن هر آئینه علامات است برای اهل فراست و آن اهل فراست ائمه‌اند و به درستی که این علامت به سبب
راه استنباطی است که مستمر است امام گفت بیرون نمی‌رود آن راه استنباط از ما هرگز بیان این پیشه
در باب بیست و هشتم بعد از آن امام گفت مرا آری یکتا سه به درستی که امام وقتی که نظر کرد به سوی
مرد شناخت او را و شناخت رنگ او را و اگر شنید سخن مردی را که هرگز به نظر او نیامده از پس دیوار
شناخت که کیست او به درستی که الله تعالی می‌گوید در سورهٔ روم و از جملهٔ علامت‌های ربوبیت الله تعالی آفرینش
آسمان و زمین است و اختلاف زبان‌های شما و رنگ‌های شما است به درستی که در آنچه مذکور شد که خلق و اختلاف است
هر آئینه نشانه‌ها است برای دانایان و آن دانایان اهل بیت‌اند که دانایان به جمیع کتاب الهی‌اند پس می‌شنود
امام خیری را از کار مرد که سخن می‌کند به آن خواه کار آخرت و خواه کار دیگر مگر آنکه شناخت آن مرد را که آیا
از اهل نجات است در آخرت یا از اهل هلاک و جهنم پس برای آنست که جواب سید به موم را با جمیع
جواب سید به ایشان از امر او جواب‌های مختلف است

باب صد و دهم اصل ابواب التاریخ

شرح چون این باب مشتمل است بر چند بحث که هر یک به منزلهٔ باب است عنوان آن را به لفظ جمع و در التاریخ
بیان حالی که با آن بیان وقت آن نیز باشد یعنی این ابواب تاریخ احوال رسول الله و ائمه است و در این
ابواب چهارده بحث است و هر یکی فی الحقیقة بابی علیحده است

مبحث اول که باب صد و دهم است اصل مولد النبی و وفاته

شرح این تاریخ احوالیست که مناسب ولادت نبی و وفات اوست در این بحث کلام مصنف و چهل و
دو حدیث است و آخر آنها عنوان علیهم ولد **کلام مصنف اصل** ولد النبی صلی الله علیه
وآله لاثنتی عشرة لیلة مضت من شهر ربیع الاول فی عام الفیل یوم الجمعة مع الزوال **وروی** ایضا
عند طلوع الفجر قبل ان یبعث باربعین سنة وحملت به امه فی ایام التشریق عند الجمرة الوسطی وکانت فی
منزل عبد الله بن عبد المطلب وولدته فی شعب ابی طالب فی دار محمد بن یوسف فی الزاویة القصوی
عن یسارك وانت داخل الدار وقد اخرجت الخیزران ذلك البیت فصیرته مسجدا یصلی الناس فیه
شرح ولادت میمون در زمان نوشیروان بود لام در لاثنتی عشرة به معنی عند است التشریق از شهر به صحرا
رفتن و عبادت کردن در مسجدی که در صحرا است و به این اعتبار مسجد خیف را که در منی است مشرق به صیغهٔ
اسم مکان باب تفعیل می‌نامند و به این اعتبار یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ذی الحجة را ایام التشریق می‌نامند
و بعضی در وجه تسمیهٔ آنها به ایام التشریق غیر این وجه گفته‌اند به هر حال اگر مراد به ایام التشریق اینجا سه روز
ذی الحجة است مدت حمل رسول سه ماه خواهد بود یا پانزده ماه و بعضی قدح در این کرده‌اند به سبب آنکه از

خواص رسول شمرده نشد و این قدح ضعیف مینماید چه روایتی از ائمه در حصر خواص به نظر نرسیده بشمردن
مصنفان حجت نیست و ایضا شاید که بر سبیل خرق عادت در غیر رسول نیز شده باشد و مراد بایام التشریق
روزی چند دیگر است در غیر موسم حج مثل ایامی که برای ترس آمدن بادشاه حبشه و فیل مردم مکه از
شهر به صحرا گریخته بودند و چنانچه بعض مردم مکه بمنی میرفتند جهت عبادت خلوت در مسجد خیف و مانند آن
اشکال مرتفع میشود و بعضی در جواب این اشکال میگویند مراد بایام التشریق سه روز از ماهی است
که غیر ذی الحجة است و کفار در غیر ذی الحجة نیز حج میکردند چنانچه الله تعالی گفته در سوره توبه انما النسیء زیادة
فی الکفر و این جواب ضعیف مینماید چه پدر رسول مومن بوده و متابعت کفار در این کار از هر چند که بحسب
ضرورت باشد بعید است خصوصا در سال انعقاد حمل رسول یعنی زاد و شد نبی بعد از دوازده شب که گذشته
بود از ماه ربیع الاول مخفی نماند که این تاریخ مرعی است میان اهل مکه و مدینه و در بعض بلاد هفدهم مشهور است
در سال آمدن ابرهه بادشاه حبشه و فیل مسمی به محمود را به قصد خراب کردن کعبه چنانچه در آینده در حدیث بیست
و ششم روز جمعه مقارن ظهر و منقول شده نیز که نزد طلوع صبح بوده مادر او آن وقت در منزل شوهرش
عبدالله بن عبدالمطلب که در منی خانه داشت و زائیده او را در شکاف کوه که منسوب است بابی طالب
در مکه در خانه محمد بن یوسف در کنجی که دست راست از در خانه از جانب دو کنج جانب دست چپ تو در حالی که تو داخل
شوی آنخانه را و تحقیق بیرون آورد خیزران به فتح خای با نقطه و سکون یای دو نقطه در پائین و ضم
زای با نقطه و رای بی نقطه و الف و نون که مادر مهدی خلیفه عباسی و زن منصور دوانیقی است آنخانه را یعنی
که جدا کرد از باقی خانه ها و در انداز بیرون و اکردیس کرد آنخانه را مسجدی که نماز کنند مردم در آن **اصل**
و بقی بمکة بعد مبعثه ثلث عشرة سنة ثم هاجر الی المدینة و مکث بها عشر سنین ثم قبض علیه السلام
لاثنتی عشرة لیلة مضت من ربیع الاول یوم الاثنین و هو ابن ثلث و ستین سنة و توفی ابوه عبدالله
بن عبد المطلب بالمدینة عند اخواله و هو ابن شهرین و ماتت امه آمنة بنت وهب بن عبد مناف
بن زهرة بن کلاب بن مرة بن کعب بن لوی بن غالب و هو ابن اربع سنین و مات عبد المطلب و للنبی نحو ثمان
سنین یعنی و ماند در مکه بعد از رسالت سیزده سال بعد از آن هجرت کرد بسوی مدینه و ماند در مدینه
ده سال بعد از آن گرفته شد از دنیا بعد از دوازده شب که گذشته بود از ربیع الاول مخفی نماند که مشهور
بیست و هشتم صفر است روز دو شنبه و او فرزند شصت و سه سال بود و وفات یافت پدرش عبدالله بن
عبدالمطلب در مدینه نزد خالوهای خود و رسول فرزند دو ماه بود در آن وقت و مرد مادرش آمنه و او فرزند
چهار سال بود و مرد عبدالمطلب و رسول را نزدیک هشت سال بود **اصل** و تزوج خدیجة
و هو ابن بضع و عشرین سنة فولد له منها قبل مبعثه القسم و رقیة و زینب و ام کلثوم و ولد له بعد
المبعث الطیب و الطاهر و الفاطمة علیهما السلام **و روی** ایضا انه لم یولد له بعد المبعث الا فاطمة

و ان الطیب و الطاهر ولدا قبل مبعثه و ماتت خدیجة علیها السلام حین خرج رسول الله صلی الله علیه
و آله من الشعب و کان ذلک قبل الهجرة بسنة و مات ابو طالب علیه السلام بعد موت خدیجة بسنة
فلما فقدهما رسول الله شنأ المقام بمکة و دخله حزن شدید و شکی ذلک الی جبرئیل فاوحی الله الیه اخرج
من القریة الظالم اهلها فلیس لک بمکة ناصر بعد ابی طالب و امره علیه السلام بالهجرة شرح شنأ بشین
با نقطه و نون و همزه ماضی معلوم باب منع است یعنی بزنی خواست خدیجه را و او فرزند نسبت صد و سی و سه ساله بود کسری
بود پس زاده شد برای او از خدیجه پیش از رسالت او قاسم و رقیه و زینب و ام کلثوم و زاده شد برای او
بعد از رسالت طیب و طاهر و فاطمه و روایت شده نیز که زاده نشد برای او بعد از رسالت مگر فاطمه
و این که طیب و طاهر زاده شدند پیش از رسالت او و مراد ذکر اولاد او از خدیجه است در مکه و لهذا ابراهیم
از ماریه قبطیه در مدینه زاده شده مذکور نشده و مرد خدیجه وقتی که بیرون رفت رسول بعد از شکاف کوه
که منسوب بابی طالب است و از آنجا از ترس مشرکان حتی حرکت نمیکرد و بعد آن بیرون رفتن پیش از هجرت بمدینه
بیک سال و مرد ابو طالب بعد از مردن خدیجه بیک سال پس چون نیافت رسول آن دو کس را مکروه طبع
خود شمرده ماندن در مکه را و داخل شد او را اندوه سخت و شکایت کرد آن اندوه را بسوی جبرئیل پس وحی
فرستاد الله تعالی بسوی او که بیرون رو ازین محیط که ظالم اند اهل آن چه نیست ترا در مکه مددگاری که
صاحب اعتبار باشد بعد از ابو طالب و امر کرد او را علیه السلام بهجرت مدینه **اول اصل** قلت
لابی عبد الله علیه السلام کان رسول الله صلی الله علیه و آله سید ولد آدم فقال کان و الله سید من
من خلق الله و ما برأ الله بریة خیرا من محمد صلی الله علیه و آله یعنی گفتم امام جعفر صادق را که آیا بود رسول الله
بهتر فرزندان آدم پس گفت بود بخدا قسم بهتر هر که آفرید الله تعالی و نیافرید الله تعالی آفرینی را که آن
بهتر باشد از محمد یعنی که او بهتر است از همه **دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام و ذکر
رسول الله صلی الله علیه و آله فقال قال امیر المؤمنین علیه السلام ما برأ الله نسمة خیرا من محمد
یعنی روایتیست از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بر حالی که یاد کرد رسول الله را پس گفت که
گفت امیر المؤمنین علیه السلام نیافرید الله تعالی انسانی را که آن بهتر از محمد باشد **سوم اصل**
عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال الله تبارک و تعالی یا محمد انی خلقتک و علیا نورا یعنی روحا
بلا بدن قبل ان خلق سماواتی و ارضی و عرشی و بحری فلم تزل تهللنی و تمجدنی ثم جمعت روحیکما فجعلتهما
واحدة فکانت تمجدنی و تقدسنی و تهللنی ثم قسمتها ثنتین و قسمت الثنتین ثنتین ثنتین فصارت اربعة محمد
واحد و علی واحد و الحسن و الحسین اثنتین ثم خلق فاطمة من نور ابتدأها روحا بلا بدن ثم مسحنا بیمینه
فافضی نوره فینا شرح این حدیث صریح است و راین که نفس ناطقه مجرد نیست و محل مدح و راینجا بالتی که غیر
مخاطب باین خطاب باشد بغایت رکیک و از سیاق عربی بیرون است یعنی روحا بلا بدن کلام امام جعفر صادق

است وتفسیر نورانیت والا لازم می آید که کفار نیز نور باشند چه ارواح ایشان نیز پیش از ابدان مخلوق شده پس نور بمعنی ربوبیت رب العالمین است و مراد اینجا مصداق ربوبیت و نصب آن بر عالمیت است انه مفعول اول خلقنا است و عرش اینجا عبارت از علمیت که همی با نبیا شده باشند بحر عبارت از آب بسیار است که ماده آسمانها و زمین و امثال آنهاست التهلیل گفتن لا اله الا الله التمجید گفتن الله اکبر التقدیس مبالغه در تسبیح یعنی گفتن سبحان الله قسمتها ماضی متکلم وحده از باب تفعیل یا باب ضرب است التقسیم والقسم بفتح قاف و سکون سین بی نقطه پاره کردن چیزی و قسمت ماضی متکلم وحده از باب ضرب است القسم بخشیدن کسی را چیزی که نصیب او ست ضمیر فصارت راجع مطلق است نه بروح واحده فصارت تا آخر تتمه خلق کلام امام جعفر صادق ع است مسحنا بفتح میم و فتح سین بی نقطه و حای بی نقطه است از باب منع المسح آفریدن الله تعالی چیزی را که مبارک باشد و یمن عبارت از قدرت بر چیزی مبارک است ضمیر نوره راجع بالله تعالی است یعنی ربوبیت او یعنی روایتیست از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت الله تبارک و تعالی ای محمد بدرستی که آفریدم ترا و علی را مصداق نور عظمت خود میخواست بر حالی که روح بی بدن باشید پیش از انکه آفرینم آسمانهای خود را و زمین خود را و تخت حکومت خود را و دریای خود را پس همیشه تهلیل میکردید مرا و تمجید میکردید مرا بعد از ان جمع کردم دو روح شما را باین روش که گردانیدم آن دو روح را یک روح متصل واحد چنانچه دو آب متفق در جمیع کیفیات که در دو کوزه باشد در یک کوزه ریخته شود و موجود دیگر غیر آن دو موجود از کتم عدم بوجود آید و هر یک از ان دو معدوم شود پس آن یک روح تمجید میکرد مرا و تقدیس میکرد مرا و تهلیل میکرد مرا و باین معنی که اجتماع ایشان باعث قوت و زیاده شدن تقدیس شد بعد از ان پاره کردم آن یک روح را دو روح چنانچه در آب در هم ریخته را از موضع اتصال که سطح وهمی است جدا از هم کنند هر چند که بغایت مخلوط بهم شده باشد پس آماده وجود آن دو میشود و تشخصها بدیهه و باین دلیل باطل میشود خیال فلاسفه که اعاده معدوم شخصی محال است و نصب کردم ان دو روح را روح دیگر که در عالم ابدان فرزندان ایشان شوند پس گردید روح چهار محمد یکی و علی ع یکی و حسن و حسین دو بعد از ان آفرید الله تعالی فاطمه را از نوری باین معنی که او نیز مصداق ربوبیت است لیکن بواسطه بیان کیفیت این خلق اینکه ابتدا کرد فاطمه را روح بی بدن باین معنی که وجود او از تقسیم چیزی از ان چهار روح نشد بعد از ان آفرید باراده برکت ما را بقدرت کامله خود پس روشن شد نور او در ما باین معنی که ما مصداق ربوبیت رب العالمین شدیم

چهارم اصل سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول اوحی الله الی محمد صلی الله علیه وآله یا محمد انی خلقتک ولم تک شیئا ونفخت فیک من روحی کرامة منی اکرمتک بها حین اوجبت لک الطاعة علی خلقی جمیعا فمن اطاعک فقد اطاعنی ومن عصاک فقد عصانی واوجبت ذلک فی علی وفی نسله ممن اختصصته منهم لنفسی **شرح** مراد بروح اینجا غیر مراد بآن در حدیث سابق است چه مراد در سابق نفس ناطقه مراد

حدیث چهارم از اصول کافی

اینجا همان است که مذکور شد در باب پنجاه و پنجم و اینجا در شش شم الکرامة بفتح کاف شرف و مراد اینجا باعث شرف است کرامة مفعول بگفت است و من حرف جر است برای تبعیض و میتواند که مفعول له باشد و من بمعنی مفعول به باشد و من اسم بمعنی بعض یعنی شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که میگفت وحی کرد الله تعالی بسوی محمد که ای محمد بدرستی که من آفریدم ترا و نبودی چیزی و دمیدم در تو از جمله باعث زندگی که سید مومنیان او صیا کرامتی را که گرامی کردم ترا بآن یعنی که بعضی پیش از تو نمیدیدم این دمیدن در تو وقتی بود که نا بت و لازم ساختم برای تو اطاعت را بر مخلوقین خود همه پس هر که اطاعت کند ترا پس تحقیق اطاعت کرده مرا و هر که مخالفت کند ترا پس تحقیق مخالفت کرده مرا و ثابت و لازم کردم آنرا که در تو ثابت و لازم کردم در علی و در اولاد او که منتخب کردم او را از جمله اولاد او برای خلافت خود **پنجم اصل** عن محمد بن سنان قال کنت عند ابی جعفر الثانی علیه السلام فاجریت اختلاف الشیعة فقال یا محمد ان الله تبارک و تعالی لم یزل متفردا بوحدانیته ثم خلق محمدا و علیا و فاطمة فمکثوا الف دهر ثم خلق جمیع الاشیاء فاشهدهم خلقها و اجری طاعتهم علیها و فوض امورها الیهم فهم یحلون ما یشاؤن و یحرمون ما یشاؤن و لن یشاؤا الا ان یشاء الله تبارک و تعالی ثم قال یا محمد هذه الدیانة التی من تقدمها مرق و من تخلف عنها محق و من لزمها لحق خذها الیک یا محمد **یعنی** روایت از محمد بن سنان گفت بودم نزد امام محمد تقی پس مذکور ساختم اختلاف شیعه امامیه را در عمل بسبب اختلاف فتوا های ائمه پس گفت ای محمد بدرستیکه الله تبارک و تعالی همیشه تنها بود به یگانگی خود یعنی غیر خودش نه اهل توحید کسی نبود بعد از آن آفرید محمد و علی و فاطمه را مراد ایشان و ائمه اولاد ایشانست پس ماندند هزار سال یعنی مقدار هزار سال تقدیری بعد از آن آفرید جمیع چیزهای دیگر را پس نمود بایشان آفریدن آنچیزها را و لازم ساخت اطاعت ایشانرا بر آن چیزها و واگذاشت اختیار کارهای آنچیزها را بسوی ایشان پس چون ایشان میدانند حال هر کس حلال میکنند بفتوای تقیه و غیر آنچه را که میخواهند و حرام میکنند بفتوای تقیه و غیر تقیه آنچه را که میخواهند چیزیکه الا آنکه خواهد الله تبارک و تعالی اشاره است بآنکه چنانچه احکام الهی واقعیه میباشد و اصلیه نیز میباشد و تفصیل این بحث مذکور است در حواشی ما بر کتاب عدة الاصول بعد از آن گفت ای محمد این عمل مختلف شیعه امامیه پیش از ظهور قائم عبادتیست الله تعالی را که هر که پیش افتد آنرا یعنی که فتوی دهد بیکی از شقوق مختلف با وجود اشتباه در احکام واقعیه بیرون میرود از دین اسلام که در آن نهی از پیروی ظن شده و هر کس واپس افتد از آن یعنی که عمل بیکی از شقوق مختلف نکند باطل و معطل میشود و هر که ملازم باشد آنرا یعنی نه پیش افتد نه پس افتد میرسد بما در بهشت و فائز میشود بمطلب خود فرا گیر آن عبادت را بسوی خود ای محمد **ششم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام ان بعض قریش قال لرسول الله صلی الله علیه و آله بای شیء سبقت الانبیاء و انت بعثت آخرهم و خاتمهم قال انی کنت اول من آمن بربی و اول من اجاب حین اخذ الله میثاق النبیین و اشهدهم علی انفسهم الست بربکم قالوا بلی فکنت انا اول نبی قال بلی فسبقتهم بالاقرار بالله **یعنی** روایتیست از

امام جعفر صادق علیه السلام که بعض قریش گفت رسول الله را بچه چیز افضل شدی و حال آنکه تو مبعوث شدی
آخر ایشان و آلت مهر ایشان که دیگر نبی بعد از تو نیاید گفت بدرستیکه من بودم اول کسی که گروید در عالم ارواح
بی ابدان بربوبیت رب من و اول کسی که جواب داد وقتی که گرفت الله تعالی پیمان انبیا را چنانچه گفته در
سورهٔ احزاب و اذ اخذنا من النبیین میثاقهم و در سورهٔ آل عمران فاذا اخذ الله میثاق النبیین و گواه گردانید
ایشان را بر خود شان که آیا نیستم صاحب کل اختیار شما گفتند بلی پس بودم من اول نبی که گفت بلی پس پیش گرفتم
ایشان را باقرار ربوبیت الله تعالی مراد آنست که باین سبب افضل از ایشان شدم **هفتم اصل**
عن المفضل قال قلت لابی عبد الله علیه السلام کیف کنتم حیث کنتم فی الاظلة فقال یا مفضل کنا
عند ربنا لیس عنده احد غیرنا فی ظلة خضراء نسبحه و نقدسه و نهلله و نمجده و ما من ملك
مقرب و لا ذی روح غیرنا حتی بدا له فی خلق الاشیاء فخلق ما شاء کیف شاء من الملائکة و غیرهم
ثم انهی علم ذلك الینا **شرح** ظلة بکسر ظای نقطه دار ای وحدت است یعنی روایتست از مفضل گفت
گفتم امام جعفر صادق ع را چون بودید شما که بودید در سایه های لطف الٰهی بیان شد در حدیث دوم باب صدور
هشتم پس گفت ای مفضل بودیم نزد صاحب کل اختیار خود یا بمعنی که جمیع لطف او با ما بود بیان این آنکه نبود
در آنوقت نزد او هیچ یک غیر ما بمعنی که دیگر هنوز موجود نشده بود تا در لطف داخل شود در یک سایه لطف بودیم
که سبز بود و سبزی کنایه از خرمی و محض ایمان است بیان این آنکه تسبیح میکردیم او را و تهلیل میکردیم او را و تکبیر میکردیم
او را و نبود هیچ فرشته مقرب و صاحب روحی غیر ما تا وقتی که بعلم سابق ما آفرید چیزهای دیگر را باین روش که
آفرید هر چه را که خواست چنانچه خواست از فرشتگان و غیر ایشان و بعد از ان رسانید علم آنرا بسوی ما **هشتم**
اصل عن ابی عبد الله علیه السلام یقول قال انا اول اهل بیت نوه الله باسمائنا انه لما خلق
السموات و الارض امر منادیا فنادی اشهد ان لا اله الا الله ثلاثا اشهد ان محمدا رسول الله ثلاثا
اشهد ان علیا امیر المومنین حقا ثلاثا یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام راوی میگوید امام
گفت ما اول خانواده هستیم که رفعت داد الله تعالی نامهای ما را بیان این آنکه بدرستیکه چون آفرید آسمانها
و زمین را امر کرد منادی را پس ندا کرد که گواهی میدهم مستحق عبادتی نیست مگر الله تعالی سه بار ندا کرد گواهی
میدهم که محمد رسول الله است سه بار ندا کرد که گواهی میدهم که علی امیر المومنین است سه بار **نهم اصل** عن
ابی عبد الله ع قال ان الله کان اذ لا کان فخلق الکان و المکان و خلق نور الانوار الذی نورت منه الانوار
و اجری فیه من نوره الذی نورت منه الانوار و هو النور الذی خلق منه محمدا و علیا فلم یزالا نورین اولین اذ لا شیء
کون قبلهما فلم یزالا یجریان طاهرین مطهرین فی الاصلاب الطاهرة حتی افترقا فی اطهر الطاهرین
فی عبد الله و ابی طالب **شرح** الکان بفتح کاف و سکون همزه مصدر باب منع بسته شدن جسم بدان و مراد اینجا
وجود مکانی است المکان بفتح میم و سکون کاف و فتح همزه محل وجود امکان الذی نورت منه الانوار و جا مشتمل خود مراد

شرح اصول کافی

با دل مصداق دومی است بنا بر دلالت میکند بر آن لفظ و اجری فیه دم مراد بدوم ربوبیت رب العالمین است و ضمیر راجع به نور باشد بنا بر آنکه من در من خلق منه برای سببیت باشد نه برای مجاوزت اطهار پاکیزه المطهر ممنوع از آلایش سرایت نقص از دیگران با و یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت همیشه الله تعالی بود وقتی که وجود امکان نبود پس آفرید وجود امکانی را و ممکن را آفرید مصداق ربوبیت خود را که باعث وجود مصداقهای دیگر ربوبیت اوست آنکه منور شد بسبب او جمیع انبیا و اوصیای که مصداقهای ربوبیت اند یعنی ایشان بطفیل او مخلوق اند و جاری ساخت در آن نور الانوار از نور ربوبیت خود که منور شده از او جمیع انبیا و اوصیا یعنی آنرا مصداق ربوبیت خود کرد و آن نور الانوار نوری است که آفرید از آن محمد و علی را پس همیشه بودند دو نور اولین چه هیچ چیز محدث نشد پیش از آن دو پس همیشه باهم جاری میشدند و پاکیزه کرده شده در پشتهای پاکیزه یعنی آبای ایشان مومن بودند تا آنکه جدا شدند از هم در پاکیزه تر و پاکیزه تر در عبد الله و ابو طالب علیهما السلام **دهم اصل** عن جابر بن یزید قال قال لی ابو جعفر علیه السلام یا جابر ان الله اول ما خلق خلق محمدا و عترته الهداة المهتدین فکانوا اشباح نور بین یدی الله قلت و ما الاشباح قال ظل النور ابدان نورانیة بلا ارواح و کان مؤیدا بروح واحدة وهی روح القدس فبه کان یعبد الله و عترته و لذلک خلقهم حلماء علماء بررة اصفیاء یعبدون الله بالصلوة و الصوم و السجود و التسبیح و التهلیل و یصلون الصلوات و یحجون و یصومون **شرح** اول منصوب بر ظرف زمان است و مراد زمان پیش از حدوث امامت است و عامل آن خلق محمد است مصدریه و مراد آفریدن بدنها است الهداة منصوب و مفعول دوم خلق است الاشباح جمع شبح بفتح شین با نقطه و فتح بای یک نقطه و حای بی نقطه اشخاص و طویلان و عریضان الظل شخص ارواح جمع روح است و مراد روحیست که در باب پنجاه و ششم مذکور شد که روح من امرنا است و مخصوص محمد و آل محمد است و تعدد باعتبار تعدد ایشانست و روح القدس مشترک است در میان ایشان و انبیای سابق چنانچه مذکور شد در باب پنجاه و پنجم مشار الیه ذلک مضمون خلق محمدا و عترته الهداة المهتدین است **یعنی** روایتست از جابر بن یزید گفت که گفت مرا امام محمد باقر ای جابر بدرستیکه الله تعالی در اول آفریدن آفرید محمد و اهلبیت او را که راه دلیلان راه حق و راه یافتگان بحق پس بودند پیش از امامت شبحهای نور نزد الله تعالی گفتم چیست مراد به شبحها و چه سوال اشتراک شبح میان چند معنی است پس گفت مراد شخص نوراست ایشان ابدان نورانی بود و پیش از آنکه نور من امرنا در ایشان حادث شود و بود محمد پیش از امامت مدد کرده شده بیک روح که غیر روح من امرنا است و آن روح القدس است پس بروح القدس عبادت میکرد الله تعالی را و عترت او نیز عبادت میکردند الله تعالی را پیش از امامت و بسبب آنست که آفرید ایشان را عاقلان و دانایان نیکوکاران برگزیدگان عبادت میکنند الله تعالی را بنماز و روزه و خضوع و تسبیح و تهلیل نماز میکنند نمازهای معهود و حج میکنند

دروازه بیدار نبود دره‌های معهود مراد آنست که معصوم اند از اول عمر تا وقتی که به امامت رسند **یازدهم**
اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال کان فی رسول الله صلی الله علیه و آله ثلثة لم تکن فی احد
غیره لم یکن له فیء و کان لا یمر فی طریق فیمر فیه بعد یومین او ثلثة الا عرف انه قد مر فیه لطیب عرفه و کان
لا یمر بحجر و لا شجر الا سجد له **شرح** فیء مجرد راست تا صفت احد باشد چه غیر کسب تعریف باضافه نمیکند
یا منصوب است باستثنا العرف بفتح عین بی نقطه و سکون رای بی نقطه بوی خوش یعنی روایتست
از امام محمد باقر ع که گفت بود در رسول الله سه چیز که نبود در هیچکس غیر او نبود او را سایه یعنی همیشه ابری
میان او و قرص آفتاب بود و نمیگذشت در راهی پس گذشته شود در آن راه بعد از او دو روز یا
سه روز مگر آنکه شناخته میشد که او بتحقیق گذشته در آن برای خوشبوی او و میتواند بود که این معرفت
مخصوص مومنان باشد چنانکه بوی پیراهن یوسف را یعقوب علیهما السلام یافت و دیگران نشنیده بودند و
نمیگذشت بسنگی و نه بدرختی مگر آنکه سجده میکرد برای او و مراد بحجر بتی تراشیده از سنگ و بتی تراشیده
از چوب و ذکر شجر و حجر برسبیل مثال است **دوازدهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال
لما عرج برسول الله صلی الله علیه و آله انتهی به جبرئیل الی مکان فخلی عنه فقال له یا جبرئیل
اتخلینی علی هذه الحال فقال امضه فوالله لقد وطئت مکانا ما وطئه بشر و ما مشی فیه بشر
قبلک **شرح** خلی عنه و خلاه بیک معنی است و هر دو از باب تفعیل است یا در امضه برای سکت است یعنی روایت
از امام جعفر صادق ع گفت وقتی که بالا برده شد رسول الله بمعراج رسانید او را جبرئیل تا مکانی پس دست برداشت
از او یعنی وا پس ماند پس گفت او را ای جبرئیل آیا میگذاری مرا برین حال پس گفت برو یعنی باکی نیست
بخدا قسم که شرف تو بمرتبه ایست که بر آینه بتحقیق قدم نهادی جایی که قدم ننهاده آنجا انسانی و نرفته آن
انسانی پیش از تو **سیزدهم اصل** سأل ابو بصیر ابا عبد الله علیه السلام و انا حاضر فقال جعلت
فداک کم عرج برسول الله صلی الله علیه و آله فقال مرتین فاوقفه جبرئیل موقفا فقال له مکانک یا محمد
فلقد وقفت موقفا ما وقفه ملک قط و لا نبی ان ربک یصلی فقال یا جبرئیل و کیف یصلی فقال یقول سبوح
قدوس انا رب الملائکة و الروح سبقت رحمتی غضبی فقال اللهم عفوک عفوک قال و کان کما قال الله قاب
قوسین او ادنی فقال له ابو بصیر جعلت فداک ما قاب قوسین او ادنی قال ما بین سیتها الی رأسها
شرح الایقاف اعلام کردن و وا داشتن و هر دو اینجا مناسب است مکانک منصوب به فعل مقدر است و بنا بر اول
تقدیر اعرف مکانک و بنا بر دوم تقدیر الزم مکانک است یصلی ماخوذ است از صلوة بمعنی متصل کردن چیزی
بچیزی چنانچه بیان شد در حدیث سی و هشتم باب صد و هفتم و مقصود اینجا تعیین وحی است قال یقول جواب
سوال نیست بلکه برای تادیب است و جواب این سوال مفهوم میشود از سوال و جواب مگر که من لا یحسک تا آخرست انا مبتدا است
سبوح خبر است نزد اخفش و کوفیین و میتواند بود که سبوح مبتدا باشد و انا فاعل باشد و رب منصوب باختصاص است

رحمت عبارت از تعیین امام عالم بجمیع احکام است و غضب عبارت از عذاب بر هر ... صلحا
عفوک منصوب بفعل مقدراست بتقدیر اسئل عفوک و خطاب آدمی است که واقع شد در لفظ کیف
ایملی چه اضطراب کرده که مبادا غیر علی وصی خود ضمیر وکان راجع بوصی است که مفهوم شد از یملی و مراد
علی بن ابیطالب است و توضیح این شد در شرح دوم باب نهم کتاب التوحید که باب فی ابطال الرؤیة است
قاب بمعنی مقدار است قوسین عبارت از دو خانه یک کمان است سیه بکسر سین بی نقطه و فتح یا
دو نقطه در پائین و تای تانیث که عوض واو است اخر برگشته در سر کمان و مراد اینجا دسته کمان است که
قبضه مینامند که میان حقیقی کمان است و نسبت دو طرف بآن مساوی است سیتها الی راسها بکسر میم و نون
راجع به قوس برای توضیح آنست که مراد یک کمانست باعتبار دو خانه آن و در بعض نسخه منها است
که راجع به قوسین باشد مخفی نماند که ذکر قاب قوسین اینجا اشاره است بآنکه این بیان احوال عروج دوم است
زیرا که در سورة النجم که قاب قوسین در آنجا مذکور است این نیز مذکور است که لقد رآه نزلة اخری و بیان
شد در کتاب التوحید در شرح حدیث دوم باب نهم و بیان احوال عروج اول می آید در کتاب الصلوة در
حدیث اول باب صدم که باب النوادر است که لما عرج بنبیه الی سموات السبع اما اولهن فبارک علیه
والثانیة علمه فرضه تا آخر یعنی پرسید ابوبصیر امام جعفر صادق را و من حاضر بودم باین روش که گفت
قربانت شوم چند مرتبه بالا برده شد رسول الله به معراج پس گفت دو بار پس بلند دوم یا باول اعلام کرد
او را جبرئیل مرتبه عظیمی را باین روش که گفت او را آهسته خبر شد و مرتبه خود را ای محمد که بتحقیق
ایستادی در مرتبه که نبود آنجا ایستاده هیچ فرشته و نبی بیان این آنکه بدرستیکه صاحب کل فضیلت وصی تو در
سید برای تو یعنی ترا به معراج برای این آورده گفت و چون وصی ترا میدیم یعنی که را وصی من میکنی گفت
میگوید بنهایت منزه از شریک در ربوبیت بنهایت الغایت منزه ام من که صاحب کل فضیلت باشد در حرمیم
گرفته رحمت من غضب مرا یعنی خاطر جمع باش که جاهلان را وصی تو نخواهم کرد تا حکم ناحق کنند و شریک من نشوند
در ربوبیت و تا تعیین امام عالم بجمیع احکام در هر زمانی نکنم مشرکان را غضب نمیکنم و بیان تفصیل مختلف و دوم
در کتاب الایمان والکفر در شرح حدیث بیست و پنجم باب صد و یازدهم که باب الذنوب است و در کتاب الدعا
در شرح حدیث بیستم باب چهل و ششم که باب القول عند الاصباح و الامساء است پس گفت خدا ای محمد
امام گفت برای وجه بینائی رسول بکمال ربط میان او و علی است بود وصی که علی باشد نسبت برسول
چنانچه الله تعالی گفته در سورة النجم بمقدار دو خانه کمان در بعض شروط امامت یا بلکه نزدیکتر پس
گفت او را ابوبصیر قربانت شوم چیست معنی قاب قوسین گفت مقداری که در میان دسته کمان است
تا سر کمان یعنی تفاوت میان دو خانه یک کمان در این مقدار نیست اصلا **اصل** فقال کان بینهما
حجاب یتلالا ... ملا اعلم ... او علی قال نبیحه فنظر ... الی ما شاء الله من نور العظمة فقال

الله تبارک و تعالی یا محمد قال لبیک ربی قال من لامتک من بعدک قال الله اعلم قال علی بن ابیطالب امیر المؤمنین
و سید المسلمین و قائد الغر المحجلین قال ثم قال ابو عبد الله علیه السلام لابی بصیر یا ابا محمد والله ما جاءت
ولایة علی من الارض ولکن جاءت من السماء مشافهة **شرح** ضمیر منهما راجع برسول و وصی است
و مراد میان رسول و وصی است که در بهشت قرار یافته تیلألأ صفت حجاب است و عائد محذوف است بتقدیر
تیلألأ فیه و تخفق بخای با نقطه و فا و قاف مضارع معلوم باب ضرب صفت بعد از صفت است و مجموع بمنزله
یک صفت است مثل الکلت رمانا حلوا حامضا مراد آنست که بنظر می آید از اضطراب بتلألؤ مثل آیه ولا اعلمه بمعنی
لا اظنه است پس قد برای تحقیق نیست بلکه برای تقریب زمان ماضی بحال است چنانچه در بسیار جملهٔ حالیه که فعل ماضی
باشد قال زبرجد حکایت فاعل تیلألأ و تخفق که راوی گمان کرده که زبرجد گفت و تجویز کرده که یاقوت گفته
باشد مثلا و بر تقدیر مراد قصری است که از یکی از آن دو جواهر است که برای وصی مخلوق شده
در بهشت یعنی پس امام گفت بود میان رسول و قوالی که برای وصی قرار یافته در بهشت پرده می نمود
غائب می شد از پس پرده راوی گفت و گمان ندارم امام را مگر بر جائی که گفته باشد نمود غائب نظر زبرجد
پس نظر کرد در مانند سوراخ حجاب که سوزن در آن پرده بود و از آنجا بعض از ظرف حجاب خود نمود بسوی
آنچه خواست الله تعالی که صریح شود او را از روشنی عظمت الله تعالی که تواب وصی مصداق ربوبیت باشد
پس چون رسول دانست سر ولایت وصی خود را گفت الله تبارک و تعالی بی واسطهٔ دیگری ای محمد گفت
لبیک ای صاحب کل اختیار من گفت کیست برای امت تو بعد از تو که امام عالم بجمیع احکام باشد گفت الله
اعلم و دانا تر است باینمعنی که میدانم فی الجمله که علی است بعلم تو دانا نیست یا باینمعنی که نمیدانم که کیست گفت علی
بن ابیطالب که امیر المؤمنان امت و بهتر مسلمانان است و لشکرکش جمعی است در قیامت که پیشانی سفید
است و یا سفید اند یعنی مبارک اند راوی گفت بعد از آن امام گفت ابو بصیر را ای ابو محمد بخدا قسم که نیامده
است علی از زمین باینمعنی که باختیار رسول نبود ولیکن آمد از آسمان بی واسطهٔ دیگری **چهاردهم**

اصل قلت لابی جعفر علیه السلام صف لی نبی الله قال کان نبی الله صلی الله علیه و آله وسلم ابیض
مشرب حمرة ادعج العینین مقرون الحاجبین شثن الاطراف کان الذهب افرغ براثنه عظیم
مشاشة المنکبین اذا التفت یلتفت جمیعا من شدة استرساله سربته سائلة من لبته الی سرته
کانها وسط الفضة المصفاة کان عنقه الی کاهله ابریق فضة یکاد انفه اذا شرب ان یرد الماء
واذا مشی تکفأ کانه ینزل فی صبب لم یر مثل نبی الله صلی الله علیه و آله قبله ولا بعده **شرح** مشرب
اسم مفعول از باب افعال یا تفعیل است حمرة مضاف الیه است ادعج بفتح دال بی نقطه و فتح عین بی نقطه و جیم والدعجة بضم
دال و سکون عین فراخی چشم که بشناسیا باشد شثن بفتح شین با نقطه و سکون ثای سه نقطه و نون غلیظ کان از
حروف مشبهة بالفعل افرغ بفا و رای بی نقطه و غین با نقطه مجهول باب افعال است علی نهجه هست علی براثنه

بتقدیر علی شکل برافته است و دران صنعت تجرید است شثن الکفین بزیادتی البراثن بفتح بای یک نقطه و رای بی نقطه و الف و کسر ثای سه نقطه و نون جمع برثن بضم با و سکون را و ضم ثا پنجه های جانور و اینجا استعاره شده برای انگشتان باعتبار قوت شجاعت المشاشة بضم میم و شین دیگر استخوان شانه و مانند آن که مغزی دارد الاسترسال برای بی نقطه و سین بی نقطه و الف همزه مصدر مثل الله واوی باب استفعال لنگر داشتن و استحکام بدن چنانچه در پالس الاعضائی باشد و ان علامت قوت بدن است و صفت استرسالت السرة بضم سین بی نقطه و سکون رای بی نقطه و تای تانیث جای از سینه که موضع ثلاثه است کانها خبر مبتدا است و سطا بفتح واو و فتح سین بی نقطه منصوب بر ظرفیت است و متعلق ظرف که مقدر است خبر کان در کانها است و کان از حروف مشبه بالفعل است الی العنق مع لست الکاهل بکسر ها جای ما بین گردن و بدن متصل است الابریق بکسر همزه و سکون بای یک نقطه و کسر رای بی نقطه و سکون یای دو نقطه در پایین و قاف صراحی و مانند آن تکفأ به تشدید فا و همزه ماضی معلوم باب تفعل است التکفؤ میل نمودن از بالا به پایین الصبب بفتح صاد بی نقطه و فتح بای یک نقطه و بای دیگر زمین نشیب یعنی گفتیم امام محمد با قرع را بیان کن برای من هیات رسول خدا را گفت پیغمبر خدا سفید آشنا با سرخی شده سرخی فراخ و سیاه دو چشم بو سنند ابرو و غلیظ انگشتان گویا که طلا ریخته شده بود بر شکل انگشتان او بر استخوان براق و اجتماع رنگ بود بزرگ استخوان دو شانه وقتی که رو میگردانید بجای میگردید به جمیع بدن بسبب کمال تمکین یا بسبب کمال استحکام بدن که او را بود یا مراد آنست که در جایی که گذشته بود به این طرف و آن طرف میگردید برای تماشای مردم موی سینه که کشیده بود از سر سینه او تا ناف او گویا که در میان نقره صاف کرده شده بود یعنی بدن او سفید براق بود گویا گردن او که بان متصل بود از بدن صراحی نقره بود نزدیک بود بینی او وقتی که آب می آشامید که برسد باب یعنی که بینی او بکشیدگی مایل بود و وقتی که راه میرفت سر او پست نگاه میداشت مانند متکبران بلکه مایل می شد بپایین با تمامی رفتار چنانچه گویا که در سر اندر [illegible] در نشیب و ریزه میشد موافق پیغمبر خدا در میان پیش از او و بعد از او صلی الله علیه و آله و سلم پانزدهم

اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال ان الله تبارک و تعالی مثل لی امتی فی الطین و علمنی اسمائهم کما علم آدم الاسماء کلها فمر بی اصحاب الرایات فاستغفرت لعلی و شیعته ان ربی وعدنی فی شیعة علی خصلة قیل یا رسول الله و ما هی قال المغفرة لمن آمن منهم وان لا یغادر منهم صغیرة ولا کبیرة ولهم تبدل السیئات حسنات شرح التمثیل انشکار [illegible] والمرور الرایات بالف جمع رایة علمها و مراد اینجا ائمه است خواه ائمه ضلالت خواه ائمه هدی و همزه جمع رای ظنون و هردو اینجا مناسب است و ابن بابویه در کتاب خصال روایت کرده که رایات پنج است از معاویه و عمرو بن العاص و ابو موسی اشعری و ابو الاعور سلمی و امیر المؤمنین علیه السلام لمن آمن منهم اشاره بانست که شیعه علی

عنه تبارك وتعالى يا محمد قال لبيك ربي قال من لامتك من بعدك قال الله اعلم قال علي بن ابيطالب امير المؤمنين
وسيد المسلمين وقائد الغر المحجلين قال ثم قال ابو عبد الله عليه السلام لابي بصير يا ابا محمد والله ما جاءت
ولاية علي من الارض ولكن جاءت من السماء مشافهة **شرح** ضمير منهما راجع برسول و وصی است
و مراد میان رسول و وصی است که در بهشت قرار یافته تیلألأ صفت حجاب است و عائد محذوف است بتقدیر
تیلألأ فیه و یخفق بخای بانقطه و فا و قاف مضارع معلوم باب ضرب صفت بعد از صفت است و مجموع بجای
یک صفت است مثل الکلت رمانا حلوا حامضا مراد آنست که بنظر می آید اما صریح بنظر نمی آید و لا اعلمه یعنی
لا اظنه است پس قد برای تحقیق نیست بلکه برای تقریب زمان ماضی بحال است چنانچه در هر جمله حالیه که ماضی
باشد قال زبرجد حکایت فاعل تیلألأ و یخفق که راوی گمان کرده که زبرجد گفت و تجویز کرده که یاقوت گفته
باشد مثلا و بر هر تقدیر مراد قصری است که از یکی از آن دو جواهر است که برای وصی مخلوق شده
در بهشت یعنی پس امام گفت بود میان رسول و ثوانی که برای وصی قرار یافته در بهشت پرده می نمود
غائب می شد از پس پرده راوی گفت و گمان ندارم امام را مگر جائی که گفته باشد می نمود غائب قصر زبرجد
پس نظر کرد و مانند سوراخ حجاب که سوزن در آن پرده بود و از آنجا بعض از عظمت حجاب خود نمود بسوی
آنچه خواست الله تعالی که صریح شود او را از روشنی عظمت الله تعالی که تو ابن وصی مصداق ربوبیت باشد
پس چون رسول دانست تسر ولایت و وصی خود را گفت الله تبارک و تعالی بی واسطه دیگری ای محمد گفت
لبیک ای صاحب کل اختیار من گفت کیست برای امت تو بعد از تو که امام عالم بجمیع احکام باشد گفت الله
اعلم و داناتر است باینمعنی که میدانم فی الجمله که علی است و علم تو داناتر است یا باینمعنی که نمیدانم که کیست گفت علی
بن ابیطالب که امیر المومنان است و مهتر مسلمانان است و لشکرکش جمعی است در قیامت که پیشانی سفید
است و یا سفید اند یعنی مبارک اند راوی گفت بعد از آن امام گفت ابو بصیر را ای ابو محمد بخدا قسم که نیامده
امامت علی از زمین باینمعنی که باختیار رسول نبود و لیکن آمد از آسمان بی واسطه دیگری **چهاردهم**

اصل قلت لابي جعفر عليه السلام صف لي نبي الله قال كان نبي الله صلى الله عليه وآله وسلم ابيض
مشرب حمرة ادعج العينين مقرون الحاجبين شثن الاطراف كان الذهب افرغ براثنه عظيم
مشاشة المنكبين اذا التفت يلتفت جميعا من شدة استرساله سربته سائلة من لبته الى سرته
كانها وسط الفضة المصفاة كان عنقه الى كاهله ابريق فضة يكاد انفه اذا شرب ان يرد الماء
واذا مشى تكفأ كانه ينزل في صبب لم ير مثل نبي الله صلى الله عليه وآله قبله ولا بعده **شرح** مشرب
اسم مفعول از باب افعال یا تفعیل است حمرة مضاف الیه است ادعج بفتح دال بی نقطه و فتح عین بی نقطه و جیم والدعجة بضم
دال و سکون عین فراخی چشم که بشناسیا باشد شثن بفتح شین با نقطه و سکون ثای نقطه دار و نون غلیظ کان از
حروف مشبهه بالفعل افرغ بفا و رای بی نقطه و غین با نقطه مجهول باب افعال است علی نهجه است علی براثنه

بتقدیر علی شکل براشته است و دران صنعت تجرید است مثل لقیت بزید اسد البراثن بفتح بای یک نقطه و رای
بی نقطه و الف و کسر ثای سه نقطه و نون جمع برثن بضم با و سکون را و ضم ثا پنجه های شیر و درینجا استعاره
شده برای انگشتان باعتبار قوت شجاعت المشاشة بضم میم و شین دیگر استخوان شانه و مانند آن که
نرمی دارد الاسترسال برای بی نقطه و سین بی نقطه و الف ممدوده مصدر مثل الله و اوی باب استفعال
لنگر داشتن و استحکام بدن چنانچه در بالس الاعضا می باشد و ان علامت قوت بدن است و صفت
استرسال السرة بضم سین بی نقطه و سکون رای بی نقطه و تای تانیث جای از سینه که موضع قلاده است
کانها خبر مبتدا است وسط بفتح واو و فتح سین بی نقطه منصوب بر ظرفیه است و متعلق ظرف که مقدر است
خبر کان در کانها است و کان از حروف مشبهه بالفعل است الی بمعنی مع است الکاهل بکسر ها جای که هاله
گردن بان متصل است الابریق بکسر همزه و سکون بای یک نقطه و کسر رای بی نقطه و سکون یای بی نقطه
در یائین و قاف صراحی و مانند آن تکفا به تشدید فا و همزه ماضی معلوم باب تفعل است التکفو میل نمودن
از بالا به پائین الصبب بفتح صاد بی نقطه و فتح بای یک نقطه و بای دیگر زمین نشیب یعنی گفتیم امام محمد باقر
را بیان کن برای من صفات رسول خدا را گفت پیغمبر خدا سفید آشنا بسرخی شده سرخی فراخ و سیاه
دو چشم پیوسته دو ابرو و غلیظ انگشتان گو یا که طلا ریخته شده بود بر شکل انگشتان او را بسبب براق دیوید
رنگ بود بزرگ استخوان دو شانه وقتی که رو میگردانید بجای میگردید بجمیع بدن بسبب کمال تکمیل یا بسبب
کمال استحکام بدن که او را بود یا مراد آنست که در جای که نشسته بود دید باین طرف و آن طرف میگردید برای
تماشای مردم موی سینه که کشیده بود از سر سینه او تا ناف او گویا که در میان نقره صاف کرده شده
بود یعنی بدن او سفید براق بود گویا گردن با نچه بان متصل بود از بدن صراحی نقره بود نزدیک بود یعنی او
وقتی که آب می آشامید که رسد آب با نیغفی نگه بینی او بکشیدگی مایل بود و وقتی که راه سیر فت سر را بست
نگاه میداشت مانند شکیر ان بلکه مایل می شد بر پائین با تماشای رفتار چنانچه گویا که در سیر بلند سیر نشیب
در نشیب دیده نشد بموافق پیغمبر خدا در میان پیش از او و بعد از او صلی الله علیه و آله و سلم **پانزدهم**

اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال ان الله تبارک
و تعالی مثل لی امتی فی الطین و علمنی اسمائهم کما علم آدم الاسماء کلها فمر بی اصحاب الرایات فاستغفرت
لعلی و شیعته ان ربی وعدنی فی شیعته علی خصلة قیل یا رسول الله و ما هی قال المغفرة لمن آمن منهم
وان لا یغادر منهم صغیرة و لا کبیرة و لهم تبدل السیئات حسنات **شرح** التمثیل شکل چیزی را
و انمودن الرایات بالف جمع رایة علمها و مراد اینجا ائمه است خواه ائمه ضلالت خواه ائمه هدی و همزه جمع رای
ظنون و هر دو اینجا مناسب است و ابن بابویه در کتاب خصال روایت کرده که رایات پنج است از معاویه و عمرو بن العاص
و ابو موسی اشعری و ابو الاعور سلمی و امیر المؤمنین علیه السلام لمن آمن منهم اشاره بانیست که شیعه علی

بر دو قسم است یکی امامیه که مومن اند بر بوبیت رب العالمین یعنی قائل اند بآنکه ولایت امام مصداق ربوبیت رب العالمین است و اختلاف و پیروی ظن نمیکنند دیگری ماعدای امامیه مثل بدیه و مانند ایشان که قائل اند بجواز اجتهاد یعنی روایتیست از امام جعفر صادق ع که رسول الله ص گفت بدرستی که الله تعالی بعنوان آشکارا نموده برای من امت مرا وقتی که در ماده بودند و هنوز بدنهای ایشان درست نشده بود تعلیم کرد نامهای ایشان را چنانچه تعلیم کرد آدم را نامهای امت او همه اشاره است به تفسیر آیه سوره بقره پس گذشتند بمن یاران ائمه هر فوجی با امام خود پس استغفار کردم برای علی ع و قائلان با مامت او بعد از رسول بی واسطه بیان این آنکه صاحب کل اختیار من وعده کرده مراد در شیعه علی ع یک خصلت را گفته شد ای رسول الله ص و کدام از خصلت گفت آمرزش برای هر که گرویده بربوبیت رب العالمین از جمله شیعه علی ع و این که باقی نگذارد از ایشان گناه صغیره و کبیره را برای ایشان و پس عوض میکند الله تعالی بدیها را به نیکیها اشاره است بآیه سوره فرقان و مراد به حسنات توبه و مغفرت است چنانچه گذشت در حدیث سوم باب هشتاد و پنجم **شانزدهم**

اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال خطب رسول الله صلی الله علیه و آله الناس ثم رفع یده الیمنی قابضا علی کفه ثم قال اتدرون ایها الناس ما فی کفی قالوا الله و رسوله اعلم فقال فیها اسماء اهل الجنة و اسماء آبائهم و قبائلهم الی یوم القیامة ثم رفع یده الشمال فقال ایها الناس اتدرون ما فی کفی قالوا الله و رسوله اعلم فقال فیها اسماء اهل النار و اسماء آبائهم و قبائلهم الی یوم القیامة ثم قال حکم الله و عدل فریق فی الجنة و فریق فی السعیر یعنی روایتیست از امام جعفر صادق ع گفت خطبه گفت رسول مردم را بعد از آن برداشت دست راست خود را بر حالی که بند کرده بود مشت خود را بعد از آن گفت آیا می دانید ای مردم که چیست در دست من گفتند الله و رسول او داناتر اند پس گفت در آنست نامهای اهل بهشت و نامهای پدران ایشان و قبیلهای ایشان تا روز قیامت عبارت از علم اصحاب یمین است چنانچه گویا در کف دست نوشته شده و بعد از آن برداشت دست چپ خود را بعد از آن گفت ای مردمان آیا میدانید که چیست در دست من گفتند الله تعالی و رسول او داناتر اند پس گفت در آنست نامهای اهل جهنم و نامهای پدران ایشان و قبیلهای ایشان تا روز قیامت بعد از آن گفت حکم کرد الله تعالی و عدالت است پاره در بهشت اند و پاره در جهنم اند اشاره است بآیه سوره شوری **هفدهم**

اصل عن ابی عبد الله ع فی خطبة له خاصة یذکر فیها حال النبی و الائمة علیهم السلام و صفاتهم فلم یمنع ربنا لحلمه و اناته و عطفه ما کان من عظیم جرمهم و قبیح افعالهم ان انتجب لهم احب انبیائه الیه و اکرمهم علیه محمد بن عبد الله فی حومة العز مولده و فی دومة الکرم محتده غیر مشوب حسبه و لا ممزوج نسبه و لا مجهول عند اهل العلم صفته بشرت به الانبیاء فی کتبها و نطقت به العلماء بنعتها و تاملته الحکماء بوصفها مهذب لا یدانی هاشمی لا یوازی ابطحی لا یسامی شیمته الحیاء و طبیعته السخاء **شرح**

لم یمنع مضارع غائب معلوم مجزوم است ربنا منصوب مفعول لم یمنع است ما موصوله فاعل لم یمنع است ان بفتح همزه و سکون

و او عمده چیزی المولد بفتح میم و سکون واو و کسر لام ولادت و مکان ولادت و هر دو اینجا مناسب است
الدوحة بفتح دال بی نقطه و سکون واو و حاء و تای وحدت یک درخت بزرگ با راو المحتد بفتح میم و سکون حای
بی نقطه و کسر تای دو نقطه در بالا و دال بی نقطه از باب ضرب ماندن در جای و مکان ماندن و هر دو اینجا
مناسبست الحسب بفتح حای بی نقطه و فتح سین بی نقطه و بای یک نقطه شرف الشیمة بکسر شین با نقطه و سکون
یای دو نقطه در پائین و گاهی منقلب بهمزه می شود جبلة یعنی روایتیست از امام جعفر صادق ع در خطبه
که او راست منقول و از دیگری نیست بر حالی که مذکور میگردد در آن خطبه حالت رسول و ائمه او دشمنهای
ایشانرا که پس مانع نشد صاحب کل اختیار را بسبب بردباری او و آهستگی او و مهربانی او آنچه
واقع شد که بزرگ جریمه مردم است که شرک باشد و بدکرداریهای مردم است که انواع فسوق دیگر باشد
ازین که برگزید برای مردم محبوب تر انبیای خود را و گرامی تر انبیای خود را محمد بن عبد الله را در عمده
عزت است ولادت او یعنی ولادت او در مکه است که همیشه عزیز بوده به کمال عزت در یک درخت بزرگ
بار آور گرامی بودن است ماندن او یعنی ماندن او در مدینه است که میوه ایمان مؤمنان از آنجا بعالم دیگر
نقل شدن آلوده به نقصان نیست شرف او و نه آمیخته بشبهت است نسبت او و نه پنهان است نزد
اهل دانش نشان او و بیان این آنکه بشارت دادند بآمدن او انبیای سابق در کتابهای خودشان و سخن
گفتند بآن آمدن او و صیا به بیان ایشان خواص او را و موافق آرزوی خود یافتند او را اصل است گفتاری
و درست کرداری بسبب صفتی که معلوم ایشان بود برای رسول آخر الزمان پاکیزه کرده شده الیست
که نزدیک کرده نمی شود با او پاکیزه دیگر هاشمی است که برابر کرده نمی شود با او هاشمی دیگر مکیست که طلب بلندی
با او کرده نمی شود از مکی دیگر جبلت او شرم است و عادت او بخشش است **اصل** مجبول علی وقار
النبوة و اخلاقها مطبوع علی اوصاف الرسالة و احلامها الی ان انتهت به اسباب مقادیر الله
الی اوقاتها و جری بامر الله القضاء فیه الی نهایاتها ادالا محتوم و قضاء الله الی غایاتها **شرح** الوقار
جمع وقر یعنی بارسنگین و مراد اینجا سنگینی و تمکین است المقادیر جمع مقدور تدبیر کرده شده ها و مراد اینجا رسالت یعنی
تبلیغ احکام الهی است و اسباب آنها او قار و اخلاق و اوصاف و احلام و مانند آنهاست یعنی مخلوق است
بر سنگینیهای نبوت و خوهای نبوت مهر کرده شده است بر نشانهای رسالت و خردمندیهای رسالت تا که رسانید
او را اسباب تدبیر کرده شده های الله تعالی بسوی اوقات آن تدبیر کرده شده ها یعنی مبعوث شد برسالت و شروع
در نزول قرآن و تبلیغ احکام شد و جاری شد به فرموده الله تعالی حکم الهی در محمد تا آخرهای آن تدبیر کرده شده ها
یعنی عمر او باخر رسیده و فارغ از رسالت و بیان احکام شد بیان این آنکه رسانید او را لازم قضای الهی
که مرگ باشد بسوی فایده های آن تدبیر کرده شده ها که ثواب آخرت باشد **اصل** تبشر به کل امة
من بعدها و یدفعه کل اب الی اب من ظهر الی ظهر لم یخلطه فی عنصره سفاح و لم ینجسه فی ولادته نکاح من لدن

آدم الی ابیه عبد الله فی خیر فرقة واکرم سبط وامنع رهط واکلأ حمل واودع حجر اصطفاه الله وارتضاه واجتباه وآتاه من العلم مفاتیحه ومن الحکم ینابیعه ابتعثه رحمة للعباد وربیعا للبلاد **شرح** تبشیر ماضی معلوم از باب تفعیل برای مبالغه است و همچنین تدفع و طهر بضم طای بی نقطه و سکون ها مصدر است که مستعمل شود در اسم فاعل برای مبالغه و مراد ما در بسیار پاکیزه است **یعنی** بسیار بشارت دادند به آمدن او هر رسولی بعد از خود را که امت رسول دیگر باشد باین معنی که قائل شدند که در کتاب ما بشارت آمدن او هست و کی دفع کرد او را هر پدری بسوی پدری دیگر که بغایت پاکیزه است و از زنی بغایت پاکیزه بسوی زنی دیگر مخلوط نشد او را در اصل او که پدران باشند زنی نه با دران او و نه با غیر ایشان و نجس نکرده او را در محل ولادت او جماعی یعنی جماع در وقت حیض و مانند آن نبوده یا باین معنی که در وقت حمل که نزدیک ولادت است جماعی نشده چنانچه مشهور است که از آن ضرر بمولود میرسد از آدم تا پدرش عبد الله در بهترین فرقه است که قریش باشند و در گرامی تر شعبه قریش است که بنی هاشم باشند و در رفیع ترین طائفه بنی هاشم است که عبد المطلب و عبد الله و ابو طالب باشند و در محفوظ تر مادری است که محل حمل او است و مراد آمنه است یا در آهسته تر کناری است که کنار حمایت و تربیت ابو طالب و فاطمه بنت اسد باشد چنانچه می آید در حدیث بیست و نهم برگزید او را الله تعالی و مقبول خود کرد او را و انتخاب کرد او را و داد او را از دانش کلیدهای آنرا و از حکمت چشمه های آنرا فرستاد او را بر حالی که رحمت الهی باشد برای بندگان و بهار باشد برای شهرها یعنی باعث نجات و خرمی تابعان او باشد اشاره است بآنکه نبی رحمت اوست نه دیگری از انبیا و قائم که زمین را پاک از شرک میکند نه او صیای اوست چنانچه بیان شد در حدیث هشتاد و سوم باب صد و هفتم **اصل** وانزل الله الیه الکتاب فیه البیان والتبیان قرآنا عربیا غیر ذی عوج لعلهم یتقون قد بینه للناس ونهجه بعلم قد فصله ودین قد اوضحه وفرائض قد اوجبها وحدود حدها للناس وبینها وامور قد کشفها لخلقه واعلنها فیها دلالة الی النجاة ومعالم تدعو الی هداه فبلغ رسول الله صلی الله علیه وآله ما ارسل به وصدع بما امر وادی ما حمل من اثقال النبوة وصبر لربه وجاهد فی سبیله ونصح لامته ودعاهم الی النجاة وحثهم علی الذکر ودلهم علی سبیل الهدی بمناهج ودواع اسس للعباد اساسها ومنار رفع لهم اعلامها کیلا یضلوا من بعده وکان بهم رؤفا رحیما **شرح** مضمون این گذشت در خطبه مصنف یعنی و فرو فرستاد الله تعالی بسوی او کتاب را که در آنست بیان و کمال بیان بر حالی است که قرآن است عربی بی آنکه صاحب کجی باشند تا شاید که پرهیز کنند از عذاب پیروان ائمه ضلالت اشاره است به آیه سوره زمر تحقیق بیان کرد قرآن را برای مردم و ظاهر ساخت راه آنرا به محکمی که مکرر کرد آنرا و دین اسلامی که واضح ساخت آنرا که سنادی پیروی ظن است و لازمی چند که واجب ساخت آنها را مثل سؤال اهل الذکر در مسائل ندانسته و سکوت در حالی که سؤال میسر نباشد و فرقی چند که فرق کرد آنها را برای مردم و بیان کرد آنها را مثل قول علی الله

بغیر علم و کارهای چند که منکشف کرد آنها را برای مکلفین خود و آشکارا باشد عذاب امم سابقه که اطاعت انبیا نکردند و در آنها است راهنمائی بسوی نجات از آتش جهنم و نشانهای که بخواند مردم را بسوی ایمان باین تبلیغ این آیند رسول الله آنچه را که فرستاده شده بود بآن و صریح کرد آنرا که مامور شده بود و بجا آورد آنچه را که مکلف شده بود که بارهای گران نبوت باشد و صبر کرد برای صاحب کل اختیار خود و جهاد کرد در راه او و نصیحت کرد برای امت خود و خواند ایشان را بسوی نجات از ضلالت و عذاب و حرص فرمود ایشان را بر یاد [illegible] ربوبیت رب العالمین و پیروی امام عالم بجمیع احکام در هر زمانی باشد چنانچه می آید حدیث اول کتاب فضل القرآن که نحن ذکر الله و راه نمود ایشان را براه راستی که وصی باشد براههای واضح که محکمات باشد و بخواننده های که استوار کرد برای بندگان اصل آنها را مراد متشابهات است که اصل آنها باید بسوی محکمات است و بمحل نوری چند که بلند ساخت برای مردم بناهای آن محلهای نور را تا گمراه نشوند بعد از او و بود رسول الله به بندگان مشفق مهربان **هیجدهم اصل** سئل ابا الحسن الاول کان رسول الله صلی الله علیه و آله محجوجا بابی طالب فقال لا و لکنه کان مستودعا للوصایا فدفعها الیه قال قلت فدفع الیه الوصایا علی انه محجوج به فقال لو کان محجوجا به ما دفع الیه الوصیة قال فقلت فما کان حال ابی طالب قال اقر بالنبی و بما جاء به و دفع الیه الوصایا و مات فی یومه **شرح** المستودع بفتح دال منقوط کسی که قابل سپردن چیزی باو باشد کسی که چیزی باو سپرده شده بالفعل هر دو اینجا مناسب است الوصایا عبارت از انبیای سلف است مثل حجر ابیض و خاتم سلیمان و عصای موسی و مانند آنها ضمیر مستتر در فدفعها راجع برسول و بارز در الیه راجع بابو طالب است ضمیر انه راجع بمصدر فدفع است یا راجع بابو طالب است یعنی راوی پرسید امام موسی کاظم را آیا بود رسول الله محکوم به محکوم ابو طالب چون در تحت تربیت و حمایت او و بزرگ شده بود پس [illegible] ابو طالب اعتمادی و قابل سپردن رسول وصایای انبیای سابق بود یعنی که رسول الله باو سپرده بود پس ابو طالب داد آن وصایا را بسوی رسول الله راوی گفت گفتم پس داد رسول وصایا ابو طالب بنا بر آنکه محکوم باشد بسبب آن دادن وصایا محکوم میشد نمیداد رسول الله باو وصیت را مراد آنست که سپردن آنها بکسی منافات ندارد با حاکم بودن بر آنکس چنانچه امام حسین بام سلمه سپرده بود راوی گفت پس گفتم چه بود حال ابو طالب گفت اقرار کرد به نبوت نبی و بآنچه آورد آنرا و برگردانید بسوی رسول وصایا را در آن روز که وصیت نامه را برگردانید **نوزدهم اصل** عن ابی جعفر ع قال لما قبض رسول الله بات آل محمد باطول لیلة حتی ظنوا ان لا سماء تظلهم و لا ارض تقلهم لان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم وتر الاقربین و الابعدین فی الله فبینما هم کذلک اذ اتاهم آت لا یرونه و یسمعون کلامه فقال السلام علیکم یا اهل البیت و رحمة الله و برکاته ان فی الله عز و جل عزاء من کل مصیبة و نجاة من کل هلکة و درکا لما فات کل نفس ذائقة الموت و انما توفون اجورکم یوم القیمة فمن زحزح عن النار و ادخل الجنة فقد فاز و ما الحیوة الدنیا [illegible]

فتاح الغزو در **شرح** ظلموا مجهول است وترا از باب ضرب است اهل منصوب بندا باختصاص است وجهته مرفوع
ومعطوف بر السلام است یا منصوب ومعطوف بر اهل است کل نفس تا آخر از سورهٔ آل عمران است الغرور
میتواند بود که مصدر باشد وجمع غار میتواند بود یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت وقتیکه گرفته شد
از دنیا رسول الله شب ماندند آل محمد به درازترین از بسیاری اندوه حتی آنکه گمان مردم با ایشان این شد
که نه آسمانی برای ایشان آسمانی خواهد کرد و نه زمینی ایشانرا بر سید ارد یا یعنی که زود کشته می شوند چه
رسول الله آزرده کرده بود نزدیکتر انرا که اصحاب باشند و دورتر آنرا که مشرکان صحیح باشند در راه الله
تعالی پس میان آنکه آل محمد چنان اندوهگین بودند ناگاه آمد نزد ایشان آنکه که نمیدیدند او را ومی شنیدند
سخن او را پس گفت سلام بر شما باد ای اهل بیت رسول و رحمة الله تعالی و برکتهای او بدرستیکه در تعلل بر الله تعالی
صبر بسیت از هر مصیبت و نجاتیست از هر هلاکه و تلافیست برای چیزی که رفت چنانچه گویا که ادراک آن چیز
شد هر جانداری چشنده مرگست و جز این نیست که تمام داده میشوند ثوابهای خود را روز قیامت پس هر که
دور کرده شد از آتش جهنم و داخل کرده شد بهشت را پس بتحقیق بمطلب رسید و نیست زندگی در دنیا مگر بازی
خوردن یعنی که خریدار آن بازی خورده که دل بآن بسته **اصل** ان الله اختارکم وفضلکم وطهرکم و
جعلکم اهل بیت نبیه واستودعکم علمه واورثکم کتابه وجعلکم تابوت علمه وعصا عزه وضرب لکم مثلا
من نوره وعصمکم من الزلل وآمنکم من الفتن فتعزوا بعزاء الله فان الله لم ینزع منکم رحمته ولن یزیل عنکم نعمته
فانتم اهل الله عز وجل الذین بهم تمت النعمة واجتمعت الفرقة وائتلفت الکلمة وانتم اولیاؤه فمن تولاکم
فاز ومن ظلم حقکم زهق مودتکم من الله واجبة فی کتابه علی عباده المؤمنین ثم الله علی نصرکم اذا یشاء قدیر
فاصبروا لعواقب الامور فانها الی الله تصیر قد قبلکم الله من نبیه ودیعة واستودعکم اولیاءه المؤمنین
فی الارض فمن ادی امانته آتاه الله صدقه فانتم الامانة المستودعة ولکم المودة الواجبة والطاعة
المفروضة وقد قبض رسول الله ص وقد اکمل لکم الدین وبین لکم سبیل المخرج فلم یترک لجاهل حجة فمن جهل
او تجاهل وانکر او نسی او تناسی فعلی الله حسابه والله من وراء حوائجکم واستودعکم الله والسلام علیکم
فسئلت ابا جعفر ع ممن اتاهم التعزیة فقال من الله تبارک وتعالی **شرح** وطهرکم اشاره بایه سورهٔ احزاب
است انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا یعنی اهلبیت بیان شد در حدیث پنجاه و چهارم باب
صد و هفتم وعصا عزه اشاره است بایه سورهٔ منافقین ولله العزة و لرسوله وللمؤمنین وضرب لکم مثلا من
نوره اشاره است بایه سورهٔ نور مثل نوره کمشکوة وبیان شد در حدیث پنجم باب سیزدهم و آمنکم من الفتن
اشاره است بایه سورهٔ بقره والفتنة اکبر من القتل فتعزوا بعزاء الله اشاره است بایه سورهٔ آل عمران یا
ایها الذین آمنوا اصبروا وصابروا ورابطوا واتقوا الله لعلکم تفلحون ومی آید در حدیث چهل و یکم الا ان دوست
الغایت نزدیک الاولیا جمع ولی یعنی اولی بتصرف در مومنان از خود شان ودوست داراول مراد است

اول و دوم مراد است در دوم مودتکم من الله واجبة اشاره هست بآیه سوره شوری قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة
فی القربی ثم الله علی نصرکم اشاره است بظهور قائم و الطاعة المفروضة اشاره است بآیه سوره نساء اطیعوا
الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم و قد اکمل لکم الدین اشاره است بآیه سوره مائده الیوم اکملت لکم دینکم
مراد بجهل ترک عمل بعلم خود است و در تجاهل در سه نظیر زن برای تجهیز نفشکو هست پس مرجع چیز یکیست
تفاعل در تجاهل و در تناسی برای محض مبالغه است یعنی بدرستی که الله تعالی برگزید شما را و
ترجیح داد شما را بر عالمیان و پاکیزه کرد شما را و گردانید شما را اهل خانواده نبی خود و سپرد بشما علم احکام
خود و لبشما رسانید کل معانی کتاب خود را و گردانید شما را صندوق علم اسرار خود و آلت راه رفتن عزت و
زد برای شما مثلی از نور خود و نگاه داشت شما را از لغزش در احکام شرع و ایمن کرد شما را از اختلافات
بیرون هیای ظن پس صبر کنید به صبری که الله تعالی فرموده چه بدرستی که الله تعالی و انگرفته از شما رحمت خود را
و هرگز بر طرف نمیکند از شما نعمت خود را چه شما دوست نهایت نزدیک الله تعالی اید پس هر که امام خود دانست
شما را بطلب خود رسید و هر که غصب کرد حق شما را باطل شد دوستی شما از جانب الله تعالی که واجب شده
در کتاب او بر بندگان او که مومن بربوبیت رب العالمین اند یعنی که ایشان اطاعت میکنند اگرچه بر
جمیع واجبست بعد از این الله تعالی بر مدد کردن شما با تمام آن جمعی که اطاعت نکنند وقتی که میخواهد
نهایت توانا است پس صبر کنید برای انتظار عاقبتهای کارها چه بدرستی که آن عاقبتها بسوی حکمت الله تعالی
و لیس بر میگرد د حکومت ظالمان بالکلیه منقطع میشود و بتحقیق قبول کرده شما را الله تعالی از نبی خود بعنوان ودیعت یعنی
در وقت رحلت از دنیا نبی شما را باو سپرده و آن قبول حفظ شما کرده و بر الله تعالی بودیعت سپرده شده اید
و شما راست دوستی واجب و اطاعت ثابت و لازم و بتحقیق گرفته شد از دنیا رسول الله در حالی که کامل کرده
شد برای رعایت جانب شما احکام شرع و بیان کرده شد برای رعایت شما راه بدر رفتن از شبهات اهل
ضلالت پس واگذاشته نشد برای حق شما راه عذری پس هر که جاهل حق شما شد یا منکر شود ربوبیت رب العالمین
را بجهل حق شما یا فراموش کند عهد ربوبیت را بترک حق شما پس بر الله تعالی است حساب او و الله تعالی
پشت و پناه حاجتهای شماست و می سپاریم شما را با الله تعالی و سلام بر شما باد راوی گفت پس پرسیدم
امام محمد باقر را از جانب که آمد ایشان را این تسلی کردن گفت از جانب الله تعالی **بیست و هشتم حدیث** عن
ابی عبد الله علیه السلام قال کان رسول الله صلی الله علیه و آله اذا رای فی اللیلة الظلماء
رای له نور کانه شقة قمر **شرح** الشقه بکسر شین با نقطه و تشدید قاف قطعه یعنی روایتست از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت بود رسول الله وقتی که دیده می شد در شبی که تاریک بود دیده میشد برای او روشنی
که گویا که او ماه پاره الیست **بیست و نهم حدیث** عن ابی عبد الله علیه السلام قال نزل
جبرئیل علی النبی صلی الله علیه و آله فقال یا محمد ان ربک یقرئک السلام و یقول انی قد حرمت

انا علی صلب انزلك و بطن حملك و حجر کفلك **شرح** یقر ئك مضارع معلوم باب افعال کفل ماضی معلوم
باب نصر یا باب تفعیل است **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت فرود آمد جبرئیل بر پیغمبر
پس گفت ای محمد بدرستیکه صاحب کل اختیار تو میرساند ترا سلام و میگوید بدرستی که من بتحقیق حرام کردم
آتش جهنم را بر پشتی که فرود آورد ترا و شکمی که برداشت ترا و کناری که نگاهداری کرد ترا **اصل** فالصلب
صلب ابیك عبد الله بن عبد المطلب و البطن الذی حملك فآمنة بنت وهب و اما حجر کفلك
فحجر ابیطالب **و فی روایة** ابن فضال و فاطمة بنت اسد **شرح** این کلام امامیست فادر فالصلب
برای بیان است و مقصود حصر در ایشان نیست بلکه چون مخالفان بسیار گفتگو در ایشان کرده اند ذکر
ایشان شده فا در فآمنة بتوهم اما است بتقدیر و اما البطن الذی حملك فبطن آمنه است **یعنی** اما پشت عبارت
از پشت پدر او عبد الله بن عبد المطلب است و شکمی که برداشت ترا پس عبارت از آمنه بنت وهب است
و اما کناری که نگاهداری کرد ترا عبارت از کنار تربیت ابو طالب است و در روایت ابن فضال زیادتی
است که او کنار فاطمه بنت اسد است که مراد مادر امیر المؤمنین باشد **بست و دوم اصل**
عن ابی عبد الله علیه السلام قال یحشر عبد المطلب یوم القیمة امة وحده علیه سیماء الانبیاء و هیبة
الملوك **شرح** الامة جنسی از اجناس بشر که مخالف سائر اجناس بشر است **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه
السلام گفت برانگیخته میشود عبد المطلب روز قیامت جنسی به تنهائی بر حالی که بر او باشد صورت انبیاء و
جلالت پادشاهان یعنی نبی و پادشاه مانند انبیاء بود چنانچه ظاهر میشود در حدیث آینده و مانند پادشاهان بود
باعتبار حکومت مکه و در زمان او هیچکس مثل او نبوده در جمیع این دو صفت **بست و سوم اصل**
عن ابی عبد الله علیه السلام مثل قال ابن عبد المطلب اول من قال بالبداء یبعث یوم القیمة امة
وحده علیه بهاء الملوك و سیماء الانبیاء **شرح** چون بدا در اصل لغت بمعنی پشیمانی است استعاره
لفظ بدا در فعل الهی از پیش خود خالی از جرأتی نیست پس پیش از عبد المطلب کسی استعاره نکرده بود و چون آدمی
در وقت اضطراب و کمال خوف معذور میباشد در جرأت در گفتگو عبد المطلب این جرأت کرده و بعد از
او مستمر شد مانند مضمونی که وحی شده باشد و بیان معنی بدا شد در باب بست و چهارم کتاب التوحید و
ازین تقریر ظاهر شد که منافاتی نیست میان این حدیث و احادیث باب مذکور که دلالت میکنند بر آنکه هیچ
پیغمبری مبعوث نشد مگر باقرار به بدا **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق ع گفت بدرستی که عبد المطلب اول کسی
است که تلفظ کرد به بدا یعنی بهم رسد کاری برای الله تعالی که پیش از صدور آن معلوم هیچکس غیر خودش باشد
حتی اولیا را انگیخته میشود در روز قیامت جنسی به تنهائی بر حالی که بر او باشد جلالت پادشاه و صورت انبیا
بست و چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال یبعث عبد المطلب امة وحده علیه
بهاء الملوك و سیماء الانبیاء و ذلك انه اول من قال بالبداء **شرح** این ظاهر شد از شرح سابق

اصل قال وکان عبد المطلب ارسل رسول الله صلی الله علیه وآله الی رعاته فی ابل قد ندّت له فجمعها فابطأ علیه فاخذ بحلقة باب الکعبة وجعل یقول یا رب اتهلك آلك ان تفعل فامر ما بدا لك فجاء رسول الله بالابل وقد وجّه عبد المطلب فی کل طریق وفی کل شعب فی طلبه وجعل یصیح یا رب اتهلك آلك ان تفعل فامر ما بدا لك فلما رأی رسول الله صلی الله علیه وآله اخذه فقبله وقال یا بنی لا وجهتك بعد هذا فی شیء فانی اخاف ان تغتال فتقتل **شرح** الرعاة بکسر و ضم راء بی نقطه و عین بی نقطه و الف ممدوده و الرعاة بضم راء و تای تانیث بعد از الف مقصوره جمع راعی یعنی شبان ندّت بنون و تشدید دال بی نقطه ماضی معلوم باب ضرب است الابل دوست بغایت نزدیک بود یعنی بلفظ مجهول مخاطب بجوف واوی از باب افتعال است الاغتیال گرفتن کسی را بنگهانی یعنی امام گفت در بیان آنکه عبد المطلب بجهة تفرقه پیدا کرد و عبد المطلب فرستاده بود رسول الله را بسوی راعیان خود بسبب گله شتری که بتحقیق گریخته و متفرق شده بود از عبد المطلب پس جمع کرد رسول آن گله را پس دیر کرد رسول بر عبد المطلب پس عبد المطلب خوب گرفته حلقه در کعبه را و شروع کرد و میگفت از غایت دهشت و اضطراب ای صاحب کل اختیار من آیا هلاک میکنی دوست بغایت نزدیک خود را اگر کنی پس کاری است عظیم که بهم رسد برای تو یعنی سید انستی از واقع شدنی است و غیر تو هیچکس نمیداند است پس آمد رسول گله شتر را برحالی که فرستاده بود و عبد المطلب در هر راه و هر شکاف کوه برای طلب او و شروع کرده فریاد میزد که ای صاحب کل اختیار من آیا هلاک میکنی دوست بغایت نزدیک خود را اگر کنی پس کاری بغایت عظیم است که تو دانی و بس چون دید رسول الله را از گرفت او را و بوسید او را و گفت ای پسرک دیگر بجای نمیفرستم ترا بعد از این در کاری چه بدرستیکه من میترسم که بنگهان گرفته شوی پس کشته شوی بدست

پنجم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام لما ان وجه صاحب الحبشة بالخیل ومعهم الفیل لیهدم البیت مروا بابل لعبد المطلب فساقوها فبلغ ذلك عبد المطلب فاتی صاحب الحبشة فدخل الآذن فقال هذا عبد المطلب بن هاشم قال وما یشاء قال الترجمان جاء فی ابل له ساقوها یسألك ردها فقال ملك الحبشة لاصحابه هذا رئیس القوم وزعیمهم جئت الی بیته الذی یعبده لاهدمه وهو یسألنی اطلاق ابله اما لو سألنی الامساك عن هدمه لفعلت ردوا علیه ابله فقال عبد المطلب للترجمان ما قال الملك فاخبره فقال عبد المطلب انا رب الابل ولهذا البیت رب یمنعه فردت علیه ابله وانصرف عبد المطلب نحو منزله فمر بالفیل فی منصرفه فقال للفیل یا محمود فحرك الفیل رأسه فقال له اتدری لم جاؤوا بك فقال الفیل برأسه لا فقال عبد المطلب جاؤوا بك لتهدم بیت ربك افتراك فاعل ذلك فقال برأسه لا فانصرف عبد المطلب الی منزله **شرح** الآذن بفتح همزه و الف و ذال با نقطه شناسنده و کسیکه رخصت دخول داده باشد و هر دو اینجا مناسب است و قال الترجمان اقتصاری است بتقدیر فلما انتهی عبد المطلب و ذکر مطلوبه قال الترجمان الترجمان بضم تای دو نقطه در بالا و سکون رای بی نقطه و ضم جیم و میم و الف و نون

آن عیم بفتح را است براى سببيت است كسى كند فى براى تفسير زبان كسى كتفسير جيم بضم تا و بفتح جيم و فتح تا و بفتح نون
مكان است از باب با نقطه و كسر عين بى نقطه فاضل ترين جمعى منصرف بفتح راى بى نقطه مصدر ميمى است يا اسم مكان است از باب
انفعال يعنى گفت امام جعفر صادق ع وقتى كه روانه كرد پادشاه حبشه سواران بسيار او با ايشان آن فيلى
كه در قرآن مذكور است و نام آن محمود بود تا خراب كند كعبه را همان دم گذار كردند بگله شترى كه
عبد المطلب را بود پس راندند آنها را بطرف خود پس رسيدان خبر بعبد المطلب پس آمد نزد پادشاه
حبشه پس داخل شد كسى كه ميشناخت عبد المطلب را پس گفت اين عبد المطلب بن هاشم است
پادشاه گفت و چه ميخواهد پس چون خبر گرفتند از عبد المطلب و ذكر كرد مطلوب خود را گفت يلماج آمده است
براى گله شترى كه از او است رانده اند لشكر آنها را ميخواهد از تو بر گردانيدن آنها را پس گفت پادشاه حبشه
ياران خود را از روى تعجب كه اين سردار جمعى و افضل ايشان است آمدم بسوى خانه او كه مى ترسد از خراب
كنم آنرا و او ميخواهد از من سر دادن گله شتر خود را آگاه باش اگر ميخواهد است از من خود دارى از خراب
كردن خانه را هر آئينه خود دارى ميكردم بر گردانيدن براو گله شترش را پس گفت عبد المطلب و يلماج او را
چه گفت پادشاه پس خبر داد او را بآنچه گفته بود پس گفت عبد المطلب من صاحب اختيار گله شترم و اين
خانه را صاحب كل اختيارى است كه نگاهدارى ميكند آنرا پس گردانيده شد بر عبد المطلب گله شتر او و
برگشت عبد المطلب بجانب منزل خود پس گذار كردند فيل در بر گشتن خود پس گفت فيل را اى محمود پس
جنبانيد فيل سر خود را چنانچه كسى بعنوان اشاره سر گويد چه ميگوئى پس گفت آيا ميدانى كه براى چه آوردند ترا پس
گفت فيل بجنبانيدن سرش كه نه پس گفت عبد المطلب آورده اند ترا تا خراب كنى خانه صاحب كل اختيار خود را
پس آيا مى بينى خود را كننده آن پس فيل گفت بجنبانيدن سرش كه نه پس برگشت عبد المطلب بسوى منزل
خودش **اصل** فلما اصبحوا غدوا به لدخول الحرم فابى و امتنع عليهم فقال عبد المطلب لبعض
مواليه عند ذلك اعل الجبل فانظر ترى شيئا فقال ارى سوادا من قبل البحر فقال له يصيبه
بصرك اجمع فقال له لا و لا شك ان يصيب فلما ان قرب قال هو طير كثير و لا اعرفه يحمل كل طير فى منقاره
حصاة مثل حصاة الخذف او دون حصاة الخذف فقال عبد المطلب و رب عبد المطلب ما تريد
الا القوم حتى لما صاروا فوق رؤسهم اجمع القت الحصاة فوقعت كل حصاة على هامة رجل فخرجت من
دبره فقتلته فما انفلت منهم الا رجل واحد يخبر الناس فلما ان اخبرهم القت عليه حصاة فقتلته
شرح ترى شيئا بتقدير استفهام است يصيبه نيز بتقدير استفهام است اجمع تاكيد بصرك است يعنى دريافتن مجموع چشم خبر از
عبارت از كمال تشخيص است پس اگر چيزى نزد اين كس بلند شد تمام چشم اين كس آنرا ادراك ميكند و اگر دور
باشد بعض چشم آنرا ادراك ميكند چون خوب تشخيص آن نميكند و شك ماضى معلوم باب افعال است الخذف
بفتح خاى با نقطه و سكون ذال با نقطه و فا مصدر باب ضرب انداختن سنگريزه بسر دو انگشت شهادت و

و مانند آن تا آنکه انداخته شود یعنی پس چون صبح فردا کردند اول روز آوردند فیل را برای داخل ساختن
پس ابا کرد از دخول حرم و سرکشی کرد بر ایشان پس گفت عبدالمطلب گفت او را آیا در می یابد آنرا چشم
تو همه پس گفت او را نه و هر آئینه نزدیک است که دریابد همه چشم من آنرا پس چون آن سیاهی نزدیک
شد بحیثیتی که همه چشم او دریافت آنرا همان دم گفت آن مرغ بسیار است و نمیشناسم آن مرغ یعنی نسبت
که هرگز آن جنس مرغ را ندیدم برحالی که بر سید او هر مرغی در منقارش سنگریزه را مانند سنگریزه یا کوچک تر
از آن پس گفت عبدالمطلب قسم به صاحب کل اختیار عبدالمطلب که نمیخواهد آن مرغ مگر اینجماعت را
تا چون گردید آن مرغ بالای سر الجماعت همه انداخته شد سنگریزه ها فرود آمدن هر سنگریزه بر فرق مردی
پس بیرون آمد از سوراخ پشت او پس کشت او را پس خلاص نشد از جمله ایشان مگر یک مرد که خبر دهد مردم
را پس چون خبر داد ایشانرا همان دم انداخته شد بر او نیز سنگریزه پس کشت او را

بست و ششم

عن ابی عبدالله علیه السلام قال کان عبدالمطلب یفرش له بفناء الکعبة لا یفرش لاحد غیره وکان
له ولد یقومون علی راسه فیمنعون من دنا منه فجاء رسول الله صلی الله علیه وآله وهو طفل یدرج
حتی جلس علی فخذیه فاهوی بعضهم الیه لینحیه عنه فقال له عبدالمطلب دع ابنی فان الملک قد
اتاه **شرح** الفنا بکسر فا و نون و الف ممدوده فضای پیش دو خانه یدرج بدال بی نقطه و جیم مضارع معلوم
باب نصر است اتاه ماضی معلوم باب تفعیل است التاتیه راه دادن چیزی تا روان شود و میتواند بود که
از باب ضرب باشد و ماضی برای تحقق وقوع در مستقبل باشد یا برای وقوع باشد چه نبوت رسول پیش از بعثت
او بود پس شاید در آن وقت شده باشد یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت برای
عبدالمطلب فرش انداخته میشد و پیش در کعبه تا نشیند فرش انداخته نمی شد برای هیچیک غیر او و بودند او را
پسران می ایستادند بر سر او پس منع میکردند کسی را که نزدیک شود با و پس آمد رسول الله برحالی که طفلی
بود که براه میرفت و پسران مطلع نشدند تا آنکه نشست بر دو ران عبدالمطلب پس کج شد بعض پسران
عبدالمطلب بسوی رسول تا دور کنند او را از عبدالمطلب پس گفت او را عبدالمطلب واگذار فرزند مرا
چه بدرستی که فرشته بتحقیق راه داد او را باینجا بر وجهی که شما مطلع نشدید

بست و هفتم

عن ابی عبدالله علیه السلام قال لما ولد النبی صلی الله علیه وآله مکث ایاما لیس له لبن فالقاه
ابوطالبؑ علی ثدی نفسه فانزل الله فیه لبنا فرضع منه ایاما حتی وقع ابوطالبؑ علی حلیمة السعدیة
فدفعه الیها **شرح** میتواند بود که مراد به ثدی نفسه پستان ابوطالبؑ خودش باشد و میتواند بود
که مراد پستان زنش فاطمه بنت اسد باشد که مادر امیرالمؤمنینؑ است چنانچه می آید در حدیث سوم
مولد امیرالمؤمنینؑ که رسولؐ او را مادر خود گفته و گفتن او امیرالمؤمنینؑ را برادر خود بسیار واقع شده
و منافاة نیست میان این و تزویج حضرت فاطمه علیها السلام چه آنچه متفق علیه است حرمت نکاح مادر رضاعی

و خواهر رضاعی است و ایضا ابن بابویه در کتاب معانی الاخبار در باب معنی قول الصادق علیه السلام لا یحرم من الرضاع الا ما کان مجبورا روایت کرده که شرط حرمت آنست که رضاع باستیجار و مانند آن باشد رضع معلوم باب ضرب و علم است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت وقتی که زاده شد نبی درنگ کرد چند روز برحالی که نبود برای او شیری مراد آنست که بسبب مرض والدهٔ او لی شیر ماند پس انداخت او را ابو طالب بر پستان خود چنانچه برای تسلی اطفال را مشغول میکنند پس فرو د آورد الله تعالی در پستان ابو طالب شیری پس شیر خورد از آن پستان چند روز تا فرود آمد ابو طالب در گردیدن برای طلب دایه بر منزل حلیمهٔ سعدیه پس داد او را بحلیمه **بیست و هشتم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان مثل ابی طالب مثل اصحاب الکهف اسروا الایمان واظهروا الشرک فآتاهم اجرهم مرتین یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستیکه حال عجیب ابو طالب حال اصحاب کهف ست که در سورة الکهف مذکور است پنهان کردند ایمان را و اظهار کردند نزد دقیانوس شرک را پس داد الله تعالی مزد ایشان را دو باریکی برای ایمان و دیگری برای تقیه **بیست و نهم اصل** عن اسحاق بن جعفر عن ابیه قال قیل له انهم یزعمون ان ابا طالب کان کافرا فقال کذبوا کیف یکون کافرا وهو یقول + الم تعلموا انا وجدنا محمدا + نبیا کموسی خط فی اول الکتب **شرح** اول بضم همزه و تشدید واو مفتوحه جمع اولی است یا بفتح همزه عبارت از کتاب آدم است یا عبارت از عمدهٔ هر کتابی است که محکم باشد یعنی روایت است از اسحق بن جعفر از پدرش اسحاق گفت گفته شد امام را بدرستی که مخالفان دعوی میکنند که ابو طالب کافر بود پس امام گفت دروغ گفته اند چون چنبا شد کافر حال آنکه او میگوید این بیت را آیا مشرکانی که خوشی میکنند بدعوی کفر من ندانستند که ما یافتیم محمد را نبی که مانند موسی نوشته شده در صحفی که پیش از باقی کتب است **سی ام اصل** وفی حدیث آخر کیف یکون ابو طالب کافرا وهو یقول لقد علموا ان ابننا لا مکذب + لدینا ولا یعنی بقیل الاباطل + وابیض یستسقی الغمام بوجهه + ثمال الیتامی عصمة للارامل **شرح** یعنی بعین بنقطه و نون والف ممدوده بمعنی گرفتاری و ضمیر مستتر راجع بابننا است الاباطل جمع ابطل که افعل التفضیل باطل است واو در وابیض واو رب است و برای تقلیل است چنانچه ابن هشام در کتاب مغنی اللبیب گفته وابیض مجرورست بفتحه و در ترکیب شش ابیات نحاة اختلاف بسیار کرده اند و موافق مختار شیخ رضی در شرح کافیه آنست که واو حرف جر نیست بلکه عاطفه یا استینافیه است وبعد از واو رب مقدر است و رب اسم ست مانند کم خبریه و مضاف ست بابیض و مبتدا است و خبر ندارد و جمله یستسقی الغمام بوجهه صفت مضاف الیه ست قائم مقام خبر رب است و ثمال مرفوع و خبر مبتدای محذوف است بتقدیر هو ثمال و جمله صفت دیگر ابیض ست و همچنین ست عصمة و موافق مختار اخفش آنست که هر یک از ثمال و عصمة بلکه جمله یستسقی الغمام بوجهه نیز خبر رب باشد نه بیدا که

در قول شاعر بدان تقتلوک فان قتلک لم یکن عارا علیک و سبب قتل عاره گفته رب مبتدا است و هو خبر آنست یستسقی مضارع مجهول باب استفعال است الغمام بفتح غین بانقطه ابر مرفوع و نایب فاعل است بوجهه برای استعانت است الوجه جاه و مرتبه غلیم الثمال بکسر ثای سه نقطه کارساز عصمة للارامل جمع ارمل بفتح همزه و سکون رای بی‌نقطه و فتح میم زن محتاج و زنی که با وجود احتیاج بی شوهر باشد یعنی در حدیث دیگر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام چنین است که چون میباشد ابوطالب کافر و حال آنکه او می گوید این دو بیت هر آینه دانسته اید جمعی که دل خود را خوش می کنند بدعوی کفر من که فرزند ما که محمد باشد نه منسوب بدروغ نزد ماست و نه گرفتار می شود باین روش که بازی خورد و از دین خود برگردد بسخن باطل تر آن مردم که مشرکان اند و بسیار سفید روی که طلب باران کرده می شود ابر ببرکت مرتبه او یا بمعنی که در دعای استسقا او وسیلهٔ بخشش الهی است کارساز یتیمانست نگاهدار زنان محتاج و بیوه است سی

و یکم صل

عن ابی عبدالله علیه السلام قال بینا النبی صلی الله علیه و آله فی المسجد الحرام و علیه ثیاب له جدد فالقی المشرکون علیه سلی ناقة فملؤا ثیابه بها فدخل من ذلک ما شاء الله فذهب الی ابی طالب فقال له یا عم کیف تری حسبی فیکم فقال له وما ذاک یا ابن اخی فاخبره الخبر فدعا ابوطالب حمزة واخذ السیف وقال لحمزة خذ السلی ثم توجه الی القوم والنبی صلی الله علیه و آله معه فاتی قریشا وهم حول الکعبة فلما رأوه عرفوا الشر فی وجهه ثم قال لحمزة امر السلی علی سبالهم ففعل ذلک حتی اتی علی آخرهم ثم التفت ابوطالب الی النبی صلی الله علیه و آله فقال یا ابن اخی هذا حسبک فینا **شرح** الجدد بضم جیم و ضم دال بی‌نقطه و دال دیگر جمع جدید بفتح جیم و کسر دال نو ها السلی بفتح سین بی‌نقطه و فتح لام و الف مقصوره پوستی که بر روی شتر بچه و مانند آن کشیده از شکم مادرش بیرون آید و آنرا در فارسی پارک میگویند الحسب بفتح حای بی‌نقطه و فتح سین بی‌نقطه و بای یک نقطه شرف یعنی روایتیست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت میان آنکه نبی در مسجد الحرام بود و بر او بود جامه چند نو ها پس انداختند مشرکان قریش بر او پارک ماده شتری را پس پر کردند جامه های او را به پلید پارک پس داخل دل رسول شد از غم آنچه الله تعالی خواست پس رفت بهمان حال بسوی ابوطالب پس گفت او را ای عموی من چون بینی قدر مرا در میان شما پس ابوطالب جواب او نداده گفت او را چیست این پلیدی ای پسر برادرم پس خبر داد او را آن خبر که واقع شده بود پس طلب کرد ابوطالب حمزه را و گرفت شمشیر را و گفت حمزه را برادر بگیر با خود این پارک را بعد از آن متوجه شد بسوی آن جماعت که این کار کرده بودند و نبی با او همراه بود پس آمد نزد مشرکان قریش و ایشان دور کعبه بودند پس چون دیدند ابوطالب را شناختند اثر غضب را در روی او یا مراد آنست که شناختند کشته شدن خود را زیرا که ابوطالب پیش گرفته که اگر حرکتی کنند کشته شوند بعد از آن ابوطالب گفت حمزه را بمال پارک را بر سبیلهای

ایشان پس شروع کرد آنرا تا رسید بر آخر ایشان بعد از ان رد آورد ابوطالب بسوی بنی پس برای جواب سوال او گفت ای پسر برادرم انیست اعتبار تو در میان ما **سی و دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال لما توفی ابو طالب نزل جبرئیل علی رسول الله صلی الله علیه و آله فقال یا محمد اخرج من مکة فلیس لك فیها ناصر و ثارت قریش بالنبی صلی الله علیه و آله فخرج هاربا حتی جاء الی جبل بمکة یقال له الحجون فصار الیه **شرح** توفی ماضی مجهول باب تفعل است یا معلوم ثارت بتای سه نقطه و الف و رای بی نقطه ماضی غائبه معتل العین واوی باب نصر است الحجون بفتح حای بی نقطه و ضم جیم کوهی است در بلاد مکه که قبرستان مکه در پای آن کوه است **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت وقتی که گرفته شد از دنیا یعنی دریافت جمیع عمر و رزق خود را ابو طالب نازل شد جبرئیل بر رسول پس گفت ای محمد بیرون رو از مکه چه نیست ترا در مکه مددگاری که صاحب کل اختیار باشد و برجستند مشرکان قریش از هر گوشه بر روی نبی پس بیرون رفت گریخته آمد تا بسوی کوهی که در مکه است گفته میشود آنرا حجون پس داخل بنا سے که در ان کوه است شد و تا حال مردم بزیارت آنجا میروند **سی و سوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان ابا طالب اسلم بحساب الجمل قال بکل لسان **شرح** الحساب بکسر حای بی نقطه و سین بی نقطه و الف و بای یک نقطه کافی مثل عطاء حساب الجمل بضم جیم و تخفیف میم مفتوحه جمع جمله اصناف خلائق و بضم میم و تخفیف میم مضمومه جمع جمیل بفتح جیم و کسر میم و سکون یای دو نقطه در پائین کسانیکه نیکو صفات اند که خردمندان باشند و اینجا هر دو مناسب است و بنا بر اول بکل لسان برای توضیح است و بنا بر دوم برای ترقی است کل لسان عبارت از انواع بیان است مثل نظم و نثر و فعل و قول و پیش از بعثت رسول و بعد از ان و کنایه و صریح و حقیقت و مجاز و امثال اینها انه در ابیات و خطب و افعال ابو طالب راست و دلالت بر اسلام آدمی کند مثل آن که ابن جوزی که از علمای مخالفان است در کتاب تنقیح ذکر کرده خطبه ابو طالب را در روز نکاح خدیجه و در ان جمله ذکر کرده که و هو و الله بعد هذا له نبأ عظیم و خطر جلیل و می آید در حدیث دوم و چهارم مولد امیر المومنین علیه السلام تصریح بموافق این مضمون **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام که ابو طالب مسلمان شده بروشی که کافی است جمیع اصناف خلائق را در معرفت اسلام و امام گفت برای توضیح یا برای ترقی و بیان این آنکه مخالفان نیز میدانند و مکابره میکنند گفت که بهر زبان اظهار اسلام باید تا هر صنفی که آشنا بزبانی باشند معلوم کنند اسلام او را **سی و چهارم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال اسلم ابو طالب بحساب الجمل و عقد بیده ثلثا و ستین **شرح** عقد بفتح عین بی نقطه و قاف و دال بی نقطه از باب ضرب است و ضمیر راجع است بابی عبد الله العقدة گره گردن و نگاه داشتن انگشتان بروشی که از آن عددی معلوم شود و بیان این آنکه قد ماسی و هفت صورت

در انگشت دست راست و دست چپ قرار داده اند برای ضبط یک تا ده هزار مثل آنکه برای دلالت بر یک
انگشت کوچک دست راست را بنحوی خم میکنند که سر انگشت از بیخ انگشت بسیار دور نباشد و برای
دلالت دو انگشت پهلوی آن را نیز بنحوی خم میکنند باین روش و برای دلالت بر سه انگشت میان را نیز بهمین
بهمان روش و برای دلالت بر شصت ناخن شست دست راست را بر شکم بند میان از جمله سه بند
انگشت شهادت دست راست می نهند پس هرگاه آنها بهم نزدیک کنند چنانچه تیرانداز ان می کنند عدد شصت
و سه مفهوم می شود و درین حدیث دو احتمال است اول آنکه خصوص این صورت انگشتان مطلب باشد
و خصوص عدد مطلب نباشد پس مراد آنست که ابوطالب تیر بر دل مشرکان میزد خواه بشعر چنانچه گذشت
در حدیث بیست و نهم و سی ام و خواه بغیر شعر چنانچه گذشت در حدیث سی و یکم دوم خصوص عدد مطلب
باشد پس مراد آنست که ابوطالب شصت و سه بیت گفته در اظهار اسلام خود چنانچه در حدیث بیست و نهم و
سی ام و حدیث سی و یکم مذکور شد پس هر که منکر اسلام او شود مکابره میکند یعنی روایت است
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت مسلمان شده ابوطالب بر وجهی که کافی اصناف خلایق است
برای توضیح یا ترقی و بیان این آنکه بر موافق و مخالف ظاهر است اسلام او و نگاهداشت بانگشتان
دست خود شصت و سه را **فصل** ابن بابویه در کتاب کمال الدین و تمام النعمة گفته حدثنا ابو الفرج
محمد بن المظفر بن نفیس المصری الفقیه قال حدثنا ابو الحسن محمد بن احمد الداودی عن ابیه قال کنت عند
ابی القاسم بن روح قدس الله روحه فسأله رجل ما معنی قول العباس للنبی ان عمک ابا طالب قد اسلم
بحساب الجمل وعقد بیده ثلثة وستین فقال عنی بذلک اله احد جواد وتفسیر ذلک ان الالف واحد واللام
ثلثون والهاء خمسة والالف واحد والحاء ثمانیة والدال اربعة والجیم ثلثة والواو ستة والالف واحد والدال
اربعة فذلک ثلثة وستون و بنابرین حساب بمعنی نگاهداشتن عدد است والجمل بضم جیم وفتح میم مشدده
است یعنی حروف ابجد و این اسم راجع بالله تعالی و رحمن و رحیم میشود که سه جزو ظاهر کلمه تامه است
و اصل باقی اسما است چنانچه بیان شد در شرح حدیث اول باب یازدهم کتاب التوحید **سی و پنجم**
اصل رأیت امیر المؤمنین علیه السلام یوم افتتح البصرة رکب بغلة رسول الله صلی الله علیه و آله ثم قال
ایها الناس الا اخبرکم بخیر الخلق یوم یجمعهم الله فقام الیه ابو ایوب الانصاری فقال بلی یا امیر المؤمنین
حدثنا فانک کنت تشهد ونغیب فقال ان خیر الخلق یوم یجمعهم الله سبعة من ولد عبد المطلب
لا ینکر فضلهم الا کافر ولا یجحد به الا جاحد فقام عمار بن یاسر رحمه الله فقال یا امیر المؤمنین سمهم لنا لنعرفهم
شرح افتتح ماضی معلوم باب افتعال است ضمیر مستتر راجع بامیر المؤمنین است والبصرة منصوب و مفعول به است
یا مجهول است والبصرة مرفوع و نائب فاعل است نکیب متکلم مع الغیر المجهول و های بی نقطه از باب علم گو یا
از باب منع انکار و مراد اینجا معنی اول است با در به برای تعدیه است فلنعرفهم بفتح لام مرفوع است

وضمیر راجع است بولد عبد المطلب یعنی دیدم امیر المومنین علیه السلام را روزی که فتح کرد بصره را و سوار
شد اشتر رسول الله را بعد از ان گفت ای مردم آیا خبر دارم شما را به بهترین مخلوقین روزی که جمع
میکند ایشانرا الله که روز قیامت است پس برخواست بسوی او ابو ایوب انصاری پس گفت
بلی ای امیر المومنین علیه السلام خبر ده مرا چه بدرستی که تو حاضر میشدی همیشه در مجلس رسول و ما گاهی
غائب میشدیم پس گفت بدرستی که مخلوقین در ابنای جنس خود روزی که جمع میکند ایشانرا الله تعالی برای
دیوان بزرگ قیامت هفت کس اند از اولاد عبد المطلب که منکر نمیشود فضیلت ایشان را مگر منکر ربوبیت
رب العالمین و ناقص نمیکند فضیلت ایشانرا مگر کسی که خود ناقص باشد پس برخواست عمار یاسر پس گفت
ای امیر المومنین نام بر آن هفت کس را چه هر آئینه می شناسیم کل اولاد عبد المطلب را پس خواهیم شناخت
آن هفت کس را نیز **اصل** فقال ان خیر الخلق یوم یجمع الله الرسل وان افضل الرسل
محمد صلی الله علیه و آله وان افضل کل امة بعد نبیها وصی نبیها حتی یدرکه نبی الا وان
افضل الاوصیاء وصی محمد صلی الله علیه و آله الا وان افضل الخلق بعد الاوصیاء الشهداء
الا وان افضل الشهداء حمزة بن عبد المطلب وجعفر بن ابیطالب له جناحان خضیبان یطیر
بهما فی الجنة لم ینحل لاحد من هذه الامة جناحان غیره شیء کرم الله به محمدا صلی الله علیه و آله وشرفه
والسبطان الحسن والحسین والمهدی یجعله الله من شاء منا اهل البیت ثم تلا هذه الآیة ومن
یطع الله والرسول فاولئك مع الذین انعم الله علیهم من النبیین والصدیقین والشهداء والصالحین
وحسن اولئك رفیقا ذلك الفضل من الله وکفی بالله علیما **شرح** حاصل جواب آنست که آن
هفت کس عبارت است از محمد و امیر المومنین و حمزه و جعفر و حسن و حسین و مهدی که یکی افضل انبیاست و چهار افضل
صدیقان اند و دو افضل شهدا اند که داخل صدیقان نباشند مراد بالرسول رسولان صاحب شریعت علیحده
است بقرینه وان افضل کل امة بعد نبیها مراد بوصی محمد وصی بیواسطه است و در کلام اشعار باین هست
که از باقی اوصیا است و ممکن است که مراد جمیع اوصیا باشد و بر هر تقدیر تصریح بافضلیت خود نکرده برای
رعایت آداب والسبطان مبتدا است الحسن والحسین خبر مبتدا است والمهدی منصوب بفعل مقدر
و یجعله مفسر آن فعل است و در کلام اشعار بآن هست که آن سه وصی بعد از امیر المومنین علیه
السلام افضل از باقی اوصیا اند تلاوت آیه برای استشهاد برین است که خیر خلق رساند بعد از آن
اوصیا و بعد از آن شهدا پس مفضل علیه صلحا اند الصدیق کسی که در جمیع آنچه از او پرسند جواب گوید و
خطا در حکم نکند اصلا یعنی عالم بجمیع احکام باشد مشار الیه اولئك دوم الذین است رفیقا تمیز از نسبت
است پس بتقدیر حسن رفیقا اولئك است مشار الیه ذلك طاعت است یا رفاقت و بر هر تقدیر بیان خوبی حال
مطیع است در دنیا قطع نظر از بودن با ایشان در آخرت نیز علیما حال است یا تمیز از الله و اشاره بآنست که

[margin note] ... اصول کافی

مطیع بوده اند واز این که دیگری قدر او را نداند با وجود آنکه مردم دیگر او را ذلیل شمرند عزیز است نزد الله تعالی وبهای اکتفا می کند و می آید در حدیث دوازدهم باب سی و هفتم کتاب الایمان والکفر من النبی والصدیقین والشهداء والصالحون یعنی پس امیر المومنین گفت به درستی که بهترین مخلوقین . وزی که جمع میکند ایشان را الله تعالی برای دیوان بزرگ رسولان صاحب شریعت عظمی اند که آدم و نوح و ابراهیم وموسی وعیسی ومحمد علیهم السلام باشند به درستی که فاضل تر رسولان محمد است به درستی که فاضل تر هر امتی بعد از نبی آن امت وصی نبی آن امت است تا وقتی که بیاید او را نبی دیگر با شریعت دیگر و اوصیا فاضل تر اند همیشه چند آنکه شریعت از نبی سابق منسوخ نشده آگاه باشید به درستیکه فاضل تر شهیدان حمزه بن عبد المطلب است وجعفر بن ابیطالب او را دو بال نگین است می پرد با آن دو بال در بهشت عطا داده نشده به هیچیک از این امت دو بال غیر جعفر این عطا چیزیست که گرامی کرده الله تعالی به آن محمد را وشرف داده او را و فرزندزاده رسول که حسن وحسین اند ومهدی موعود می گرداند الله تعالی هر که را خواسته از ما اهل بیت رسول بعد از آن خواند این آیه را از سوره نسا و هر که اطاعت کند الله تعالی ورسول را پس ایشان با جمعی اند که نعمت داده الله بر ایشان که انبیا اند وشهدا اند وصالحان است اند وخوب اند ایشان از روی توفیق یعنی کسی که بدبا شند رفیق ایشان نمیشوند اطاعت الله تعالی ورسول است عمده فضیلت از جانب توفیق الله تعالی نه مال ونه فرزند ونه علم ونه پادشاهی چه تنها این اطاعت وبال صاحب است وکافی است الله تعالی بر حالی که دانا باشد وفتوی دهد **سی وششم اصل**

عن ابي جعفر عليه السلام قال قلت له كيف كانت الصلوة على النبي صلى الله عليه واله قال لما غسله امير المومنين عليه السلام وكفنه سجاه ثم ادخل عليه عشرة فداروا حوله ثم وقف امير المومنين عليه السلام في وسطهم وقال ان الله وملائكته يصلون على النبي يا ايها الذين امنوا صلوا عليه وسلموا تسليما فيقول القوم كما يقول حتى صلى عليه اهل المدينة واهل العوالي **شرح** معنی یصلون وصلو وصلی بیان شد در حدیث سی و هشتم باب صد و هفتم سجاه بسین بی نقطه وجیم والف ماضی معلوم باب تفعیل است و دو ر زدن عبارت است از یک صف زدن رو بقبله رو بیرون حجره مبارک پیش در که صفوف متعدده نباشد داخل بعض بیوت شده باشند اما داخل حجره رسول نشده باشند العوالی بفتح عین بی نقطه و واو والف ولام ویا جمع عالیه مواضعی است در نیم فرسخی مدینه و مانند آن یعنی روایت است از امام محمد باقر راوی گفت گفتم او را چه قسم واقع شد نماز بر نبی گفت چون غسل داد او را امیر المومنین وکفن کرد او را و پوشانید او را بعد از آن داخل کرد بر او ده کس را پس دور زدند گرد نبی بعد از آن ایستاد امیر المومنین علیه السلام در میان آن ده کس چنانچه می آید در حدیث سی و نهم پس خواند این آیه را از سوره احزاب بدرستی که الله وملائکه او درود میکنند بر نبی ای جمعی که مومن بر نبوت رب العالمین شده اید درود

کنید بر نبی و قبول کنید سخن نبی را قبول کردن عظیم پس میگفتند آن ده کس چنانچه می گفت امیر المومنین علیه السلام
تا آنکه نماز کردند بر او جمیع اهل مدینه و اهل دهها ی نزدیک اهل مدینه ده کس مخفی نماند که میتواند بود که غرض از این
این آیه بجای نماز باشد بر نبی چنانچه ظاهر این حدیث و حدیث چهلم است و مؤید این آنکه وقت وفا نیکرد و نماز
علمی و میتواند بود که خواندن آیه پیش از شروع در نماز باشد و نماز علمی کرده باشند **سی و هفتم**
اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال قال النبی صلی الله علیه و آله لعلی یا علی ادفنی فی هذا المکان و ارفع قبری
من الارض اربع اصابع و رش علیه من الماء **شرح** الف لام الماء برای جنس است یا برای
عهد خارجی و اشاره بآب چاه غرس است که بیان شد در حدیث چهاردهم باب شصت و چهارم که غسل
رسول الله از آن شده **یعنی** روایت است از امام محمد باقر ع که گفت نبی علی را ای علی دفن کن مرا در
همین مکان و بلند کن قبر مرا از زمین بمقدار چهار انگشت و بپاش بران از آب **بیست و هشتم**
اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اتی العباس امیر المومنین علیه السلام فقال یا علی
ان الناس اجتمعوا ان یدفنوا رسول الله فی بقیع المصلی و ان یؤمهم رجل منهم فخرج امیر المومنین
الی الناس فقال یا ایها الناس ان رسول الله صلی الله علیه و آله امام حیا و میتا و قال انی ادفن
فی البقعة التی اقبض فیها ثم قام علی الباب فصلی علیه ثم امر الناس عشرة عشرة یصلون علیه ثم
یخرجون **شرح** البقیع بفتح بای یکنقطه و کسر قاف و سکون یای دو نقطه در پائین و عین بی نقطه جائی که اشجار
مختلف در آن روئیده باشد و پنج موضع در مدینه مسمی به بقیع است و امتیاز آنها به مضاف الیه است
اول بقیع بطحان بضم بای یک نقطه و سکون طای بی نقطه و حای بی نقطه و الف و نون رودخانه ایست
در مدینه که این بقیع در آنجاست دوم بقیع الخبجبه بفتح خای بانقطه و سکون بای یکنقطه و فتح جیم و فتح بای
یکنقطه نوعی از درخت است که آنجا میروید سوم بقیع الزبیر بضم زای بانقطه و فتح بای یک نقطه و سکون یای
دو نقطه در پائین و رای بی نقطه ابن العوام که رسول آنجا را باو داده بود **چهارم** بقیع الغرقد بفتح غین بانقطه
و سکون رای بی نقطه و فتح قاف و دال بی نقطه نوعی از درخت است که آنجا میروید و آنرا قبرستان کردند
و مشهور است **پنجم** بقیع المصلی بضم میم و فتح صاد بی نقطه و فتح لام مشدده و الف موضعی است که پهلوی
مصلی است و منقول است که رسول آنجا نماز عید الضحی کرده و لشکرگاه بوده و لهذا آنرا بقیع الخیل بفتح
خای بانقطه و سکون یای دو نقطه در پائین نیز میخوانند **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق ع گفت آمد
عباس بن عبد المطلب از جانب ائمه ضلالت و اتباع ایشان نزد امیر المومنین ع پس گفت ای علی بدرستیکه مردم
بتحقیق اتفاق کردند بر آنکه دفن کنند رسول الله را در بقیع مصلی و بنا بر آنکه پیشنمازی کند در نماز بر او در
بقیع مصلی مردی از ایشان اشاره بآنست که ایشان به عباس گفته اند برای اضلال او تو عم رسولی
پیشنمازی کن یا اشاره بآنست که امامی تعیین کرده اند بخبر تو پس بیرون آمد امیر المومنین ع بسوی مردم پس گفت

ای مردم بدرستی که رسول پیشوای ماست که حاضر باشد خواه زنده خواه مرده یعنی احتیاج بپیشوای دیگر نیست این جماعت نیست مردم بسر خود نماز کنند و رسول گفته بدرستی که من مدفون میشوم در همین که گرفته شوم از دنیا در ان بعد از ان ایستاده برد بحجرهٔ مبارکه نماز کردبراو و بعد از ان امر کرد مردم را و ده ده که نماز میکردند براو در بیرون و در حجرهٔ مبارکه بعد از ان بیرون میرفتند حلقه خلایق تمام مجلس لمعنی یا مراد آنست که داخل بعض حجرات میشدند و بعد از نماز بیرون میرفتند از ان حجره بهر تقدیر هیچکدام داخل حجرهٔ مبارکه نشد **سی و نهم**

اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال لما قبض النبی صلی الله علیه و آله صلت علیه الملائکة و المهاجرون و الانصار فوجا فوجا قال و قال امیر المؤمنین سمعت رسول الله یقول فی صحته و سلامته انما انزلت هذه الایة علی فی الصلوة علی بعد قبض الله لی ان الله و ملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین امنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما یعنی روایتست از امام محمد باقر که گفت وقتی که گرفته شد از دنیا نبی نماز کردند براو ملائکه و مهاجرین و انصار فوج فوج امام گفت که و گفت امیر المؤمنین شنیدم از رسول الله که میگفت در ایام صحت و سلامت خود که جز این نیست که فرود آورده شد این آیه از سورهٔ احزاب در نماز بر من بعد از گرفتن الله تعالی مرا از دنیا بدرستیکه الله تعالی و ملائکه او درود میکنند بر نبی ای جمعی که ایمان بربوبیت رب العالمین آورده اید درود کنید بر نبی و قبول کنید فرمان او را قبول کردن عظیم **چهلم اصل** قلت لابی عبد الله علیه السلام ما معنی السلام علی رسول الله فقال ان الله تبارک و تعالی لما خلق نبیه و وصیه و ابنته و ابنیه و جمیع الائمة و خلق شیعتهم اخذ علیهم المیثاق و ان یصبروا و یصابروا و یرابطوا و ان یتقوا الله و وعدهم ان یسلم لهم الارض المبارکة و الحرم الامن و ان ینزل لهم البیت المعمور و یظهر لهم السقف المرفوع و یریحهم من عدوهم و الارض التی یبدلها الله من السلم و یسلم ما فیها لهم لا شیة فیها قال لا خصومة فیها لعدوهم و ان یکون لهم فیها ما یحبون و اخذ رسول الله علی جمیع الائمة و شیعتهم المیثاق بذلک و انما السلام علیه تذکرة نفس المیثاق و تجدید له علی الله لعله ان یعجله جل و عز و یعجل السلام لکم بجمیع ما فیه **شرح** السلام مجرورست و علی رسول الله متعلق بالسلام است یا حال از السلام است یعنی اینکه چیست معنی این سلام یا مرفوع است تا مبتدا باشد و علی رسول الله خبر مبتدا باشد یعنی آنکه چیست معنی این کلام و بر هر تقدیر اینجا عبارت است از میثاق و عهد الهی چنانکه می آید در کتاب العشرة در حدیث چهارم باب هفتم که باب التسلیم است فان سلام الله لا ینال الظالمین و حقیقت این آنست که اسلام در اصل بمعنی خبر نیست که از جانب آن ضرری نباشد هر ضرری که بهر سلام مخالفت آن باشد لیکن آن با بعد تعدی است زیرا که هر فردی دیگر سلام از جانب دست چنانکه می آید در کتاب الدعا در حدیث بست و چهارم باب شصتم که باب دعوات موجزات لجمیع الحوائج للدنیا و الاخرة است که اللهم انت السلام و منک السلام و ان یصبروا اشاره است بایهٔ سورهٔ آل عمران یا ایها الذین امنوا اصبروا و صابروا و رابطوا و اتقوا الله لعلکم تفلحون یسلم بر دو جا مضارع معلوم باب تفعیل است چنانکه گفته در سورهٔ بقره مسلمة لا شیة فیها التسلیم خالص کردن چیزی از آلودگی بغیر آن

الارض المبارکة عبارتست از کل روی زمین باعتبار زمان مهدی موعود چنانچه منقول است که در زمین در انوقت
ظاهر میشود برکات الحرم بفتح حای بی‌نقطه و فتح رای بی‌نقطه فرق الآمن بر وزن فاعل چیزی که دغدغه دشمن
دران نباشد و الحرم الآمن عبارت است ایضاً از کل روی زمین باعتبار زمان مهدی موعود چه قرق شاه
مومنان میشود و مشرکان را در ان اصلا دخل نخواهد بود و این اشاره است بتفسیر آیه سوره قصص
و قالوا ان نتبع الهدی معک نتخطف من ارضنا او لم نمکن لهم حرما آمنا یجبی الیه ثمرات کل شیء رزقا من لدنا و لکن
اکثرهم لا یعلمون و گفتند جمعی که میدانند صدق دعوی ترا اگر تابع شویم راستی را یا مستاصل میشویم از زمین ما
آیا این را نیز نمیدانند که وعده کردیم برای اهل هدی حرم آمن را که کشیده میشود بسوی آن میوه‌های
هر چیزی بر حالی که رزق حلال باشد از جانب ما پس مستاصل نخواهند شد ولیکن اکثر ایشان نمیدانند
حقیقت عذاب مشرکان را ننزل بنون و زای با نقطه مضارع غائب معلوم باب افعال است البیت المعمور
یعنی خانه باقی داشته شده است یا خانه آباد کرده شده بملازمت ملائکه آنرا و آن خانه ایست در آسمان که
برابر کعبه است چنانچه می‌آید در کتاب الصلوة در حدیث باب الصلوة فی الکعبة و فوقها که باب پنجاه و هشتم
است و ان در آسمان چهارم است و بنا بر ظاهر آنچه می‌آید در کتاب الصلوة در حدیث اول باب السواد که
باب صدم است و استعمال آن در اینجا از قبیل استعمال ظرف در مظروف است که ان عبارت از لوح محفوظ
است که خانه علم باشد و آنرا ام الکتاب نیز مینامند و ان کتابیست از جمله کتب محو و اثبات که در شبهای قدر بر
ائمه نازل میشود برای تحدیث و ان کتاب هنوز نازل نشده و نازل خواهد شد در شب قدر بر مهدی در وقت
ظهور چنانچه گفته در سوره رعد لکل اجل کتاب یمحو الله ما یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب و بیان شد در
کتاب التوحید در شرح حدیث سوم باب البداء و السقف المرفوع کنایه از رفعت شان است چنانچه
خیمه اهل دولت و اقبال بلندتر از خیمه غیر ایشان میباشد و این دو فقره اشاره بتفسیر دو آیه سوره الطور است
یرحیم برای بی‌نقطه و یای دو نقطه در پایین و حای بی‌نقطه مضارع غائب معتل العین باب افعال است و الارض
مرفوع و مبتدا است و ان تا نعدو هم جمله معترضه است ینذلها بیای یک نقطه و ذال با نقطه مضارع غائب
باب نصر و ضرب است من درین السلام برای سببیت است و مراد من العمل بالسلام است و تسلیم مرفوع و
معطوف بر ینذل است لا شیة فیها خبر مبتدا است شیة بکسر شین با نقطه و فتح یای دو نقطه در پایین مصدر
معتل الفاء و اللام از باب ضرب است اصل ان وشی بفتح و سکون شین بوده الوشی رنگی در جامه کردن که مخالف
ان باشد قال خصومته فیها العدو هم نقل کلام امام است که برای تفسیر لا شیة فیها گفته علیه متعلق بالسلام است
که مقدم بر ان شده و این موید آنست که السلام در اول مجرور باشد و ضمیر راجع به نبی است السلام مبتدا
است تذکره خبر مبتدا است مضاف است بنفس المیثاق منصوب است تا مفعول به تذکره باشد و تجدید
عطف است بر تذکره ضمیر راجع بالسلام است ضمیر لعله راجع بالله تعالی است ضمیر مستتر در یعلمه راجع بالله تعالی است

شرح ۱۲ اصول کافی

وضمیر با بند راجع بالسلام است ضمیر فیه راجع بالسلام است یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام چگونه است معنی
سلام بر رسول الله پس گفت بدرستی که الله تبارک وتعالی وقتی که خلق کرد در عالم ارواح نبی خود را وصی نبی
خود را و دختر نبی خود را و دو پسر نبی خود را و جمیع ائمه را و خلق کرد ارواح شیعه ایشان را گرفت بر ایشان پیمان اقرار
بربوبیت رب العالمین را و این را که صبر کنند بر آزار مشرکان و لغایت صبر کنند و انتظار ظهور دولت مهدی که
موعود گشته و این که پرهیز کنند از عذاب الله تعالی که برای پیروان ظلم و ائمه ضلالت قرار یافته و وعده کرد
ایشان را که بی معارضه کند برای ایشان زمین برکت داده شده را و فرقی را که ایمن از مفسد الکست و این که
فرود آورد برای ایشان با ملائکه و روح لوح محفوظ که جمیع حوادث در ان صحیح شده و ظاهر کند برای
ایشان خیمه بلند را و اخلاص و بر ایشان را از ضرر دشمن ایشان و بینی که با ایشان سینه از سبب میثاق
و خالص میکند انچه را که در انست برای ایشان آلودگی نیست اصلا در ان امام گفت در تفسیر نفی آلودگی
مراد انست که نزاعی نیست در ان دشمن ایشان را وعده کرد ایشان را انکه بوده باشد برای ایشان
در ارض مبارکه هر چه دوست میدارند و گرفت رسول الله در زمان رسالت بر جمیع ائمه و شیعه ایشان پیمان را
بانچه مذکور شد و جز این نیست که سلام بر رسول یاد آوردن خود است پیمان را و تازه کردن عرض است سلامی
را که موعود است بر الله تعالی تا شاید که تعجیل کند ان وعده را خدای عز و جل و تعجیل کند ان سلام موعود را
برای شما شیعه همه انچه در ان موعود است اشاره بانست که هر چه برای ائمه موعود است برای
شیعه نیز هست بی نقصان **چهل و یکم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال سمعته یقول
اللهم صل علی محمد صفیک وخلیلک ونجیک المدبر لامرک یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام
راوی گفت شنیدم از او که میگفت خدایا صلوات کن بر محمد که برگزیده تست و همراز تست بوحی باو تدبیر کرده
شده است برای کار تو که اظهار ربوبیت رب العالمین باشد

چهل و دوم اصل باب النهی عن الاشراف علی قبر رسول الله

شرح این باب بیان نهی از ائمه است از نگاه کردن از بلندی بر قبر رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم اصل
عن جعفر بن المثنی الخطیب قال کنت بالمدینة وسقف المسجد الذی یشرف علی القبر قد سقط والفعلة یصعدون
وینزلون ونحن جماعة فقلت لاصحابنا من منکم له موعد یدخل علی ابی عبد الله علیه السلام اللیلة
فقال مهران بن ابی نصر انا وقال اسمعیل بن عمار الصیرفی انا فقلنا لهما سلاه لنا عن الصعود
لنشرف علی قبر النبی صلی الله علیه وآله فلما کان من الغد لقیناهما واجتمعنا جمیعا فقال اسمعیل قد
سالناه لکم عما ذکرتم فقال ما احب لاحد منکم ان یعلو فوقه ولا آمنه ان یری شیئا یذهب منه بصره او یراه قائما
یصلی او یراه مع بعض ازواجه صلی الله علیه وآله **شرح** الذی یشرف سقف است بجدار و سقف داشته
و در میان دو سقف روزن حجره مبارکه بود و سقف بالا افتاده بود در جایی که متصل به حجره است

وبالای، روزن است الفعلة بفتح فا وفتح عین بنقطه کارکنان لا امنه مضارع متکلم وحده از باب علم است بدیب
مضارع باب منع است من دهنه برای سببیت است وضمیر راجع بشی است یا از باب افعال است ومن برای
محاذرت است وضمیر راجع باحدی است البصر بفتح بای یک نقطه وفتح صاد بنقطه نور چشم وبصیرت دل
وادراک مذهب حق ومراد اینجا معنی دوم است واشارت است بآنکه عقل عوام در چشم ایشان است
وعامی هرچند داند که قرب قبر مؤید حقیقت دعوی اهل ضلالت است نمی شود بلکه در نظر تحقیق مؤید بطلان
ایشان است اما وقت دیدن آنگاهی از شیطان بازی میخورد واز دین حق برمیگردد چنانچه تجربه شده که جمعی
مذهب شیعه داشته اند وبمحض دیدن نشانهای که در حجرهٔ مبارک است برای قبر آن دو امام ضلالت
از راه حق بیرون رفته اند پس اگر مشرف بر حجرهٔ مبارکه شوند وان قبر را انجا ببینند بیشتر از شیطان بازی
میخورند وغافل میشوند ازاین که زنان بعض رسولان که همخوابه وملاحق بدن ایشان در زندگی بوده اند
مشرک بوده اند مانند زن نوح وزن لوط چه جای کسانی که بعد از وفات بی اذن در حجره مدفون
شده باشند اویراه هردو بهمزه استفهام انکاری وفتح واو است وواو عطف بر مقدر است بتقدیر
ایری قبره ویراه ومراد دفع وسوسه از نفوس انجاعت است چه باعث شوق بدیدن چیزی بر دو قسم
است یکی آنکه درضمن آن کسب شرفی باشد مثل آنکه کسی رسول را ببیند واز جمله اصحاب شود ودیگر آنکه
امر غریبی باشد که کسی دیگر کمتر باشد مثل آنکه رسول را با بعضی ازواج ببیند ودراینجا هیچکدام نیست وسعید
چنان مفسده که مذکور شد متصور است چنانچه شخصی گفت لولا جاراک لزناک ومیتوانند بود که اویراه در دوم
بسکون واو باشد وهمزه برای استفهام نباشد وحاصل هردو یکیست یعنی روایت است از جعفر بن
مثنی خطیب گفت بودم در مدینه وسقفی از مسجد که مشرف میشد بر قبر پس بتحقیق افتاد وکارکنان برای ساختن
آن بالا میرفتند وفرود می آمدند وما جمعی از شیعه بودیم که در انجا حاضر بودیم پس گفتیم یاران خود را کدام از شما اراده
است که داخل میشود بر مجلس امام جعفر صادق علیه السلام امشب پس گفت مهران بن ابی نصر که من
وگفت اسمعیل بن عمار صراف که من پس گفتیم آن دو کس را که سوال کنند او را برای ما از بالا رفتن که آیا جائز
است ما هم بالا رویم ومشرف بر قبر نبی شویم پس چون شد وقت مقرری از جمله فردا ملاقات کردیم آن دو
کس را پس جمع شدیم نزد آن دو کس پس گفت اسمعیل بتحقیق پرسیدم او را برای شما از ان مسئله که ذکر کرده بودید
پس گفت دوست نمیدارم برای هیچیک از ایشان که بلند شود بالای رسول یعنی این عمل بی ضرورت بی ادبی
است وایضا خاطر جمع نیستم الحمس را که مبادا ببیند چیزی که رود بسبب آن بصیرت او یا نیز می بیند
رسول را ایستاده نماز میکرده باشد آیا نیز می بیند او را با بعض زنانش

مبحث دوم که باب صد ویازدهم است اصل مولد امیر المؤمنین ۴

شرح این تاریخ احوالی است که مناسب ولادت امیر المؤمنین علیه السلام است درین مبحث کلام

مصنف رایزه ومدینست کلام مصنف **اصل** ولد امیر المؤمنین علیه السلام بعد عام الفیل بثلثین
سنة وقتل علیه السلام فی شهر رمضان لتسع بقین منه لیلة الاحد سنة اربعین من الهجرة وهو ابن ثلث
وستین سنة بقی بعد قبض النبی صلی الله علیه واله ثلثین سنة وامه فاطمة بنت اسد بن هاشم بن
عبد مناف وهو اول هاشمی ولده هاشم مرتین **شرح** زاده شد امیر المؤمنین علیه السلام در زمان شهریار
بن شیرویه بن خسرو پرویز بن هرمز بن نوشیروان بعد از عام الفیل که سال ولادت رسول است بسی سال
گذشته شد در ماه رمضان نوزده شب که مانده بود از آن ماه مراد دم صبح روز بیست ویکم یکشنبه سال چهل از
هجرت واو فرزند شصت وسه ساله بود باقی ماند بعد از گرفتن نبی از دنیا سی سال ومادرش فاطمه بنت اسد
بن هاشم بن عبد مناف بود واو اول کسی است از اولاد هاشم که هم پدر وهم مادر او از اولاد هاشم است
اول اصل قال ابو عبد الله علیه السلام ان فاطمة بنت اسد جاءت الی ابی طالب لتبشره بمولد
النبی صلی الله علیه وآله فقال ابو طالب اصبری سبتا ابشرك بمثله الا النبوة وقال السبت ثلثون سنة وکان
بین رسول الله صلی الله علیه وآله وامیر المؤمنین علیه السلام ثلثون سنة **شرح** سبت بفتح سین بی نقطه و
سکون بای یک نقطه وتای دو نقطه در بالا است ابشرك مضارع متکلم وحده از باب تفعیل مرفوع ومجزوم
میتواند بود **یعنی** گفت امام جعفر صادق ع بدرستی که فاطمه بنت اسد آمد بسوی ابو طالب تا بشارت دهد او را
بولادت نبی پس گفت او را ابو طالب صبر کن یک سبت بشارت میدهم ترا بموافق او در جمیع صفات مگر
در نبوت وامام گفت سبت عبارت از سی سال است وبود میان رسول وامیر المؤمنین علیه السلام سی
سال **دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان فاطمة بنت اسد ام امیر المؤمنین علیه
السلام کانت اول امرأة هاجرت الی رسول الله صلی الله علیه وآله من مکة الی المدینة علی قدمیها
وکانت من ابر الناس برسول الله صلی الله علیه وآله فسمعت رسول الله وهو یقول ان الناس یحشرون
یوم القیمة عراة کما ولدوا فقالت واسوأتاه فقال لها رسول الله فانی اسئل الله ان یبعثك کاسیة و
سمعته یذکر ضغطة القبر فقالت واضعفاه فقال لها رسول الله صلی الله علیه وآله فانی اسئل الله
ان یکفیك ذلك **شرح** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که فاطمه بنت اسد
مادر امیر المؤمنین علیه السلام بود اول زنی که هجرت کرد بسوی رسول الله از مکه تا مدینه پیاده بود
بپای خود وبود از جمله نیکوتر ومهربانتر مردم برسول الله واو شنید که میگفت رسول که بدرستیکه مردم
برانگیخته وجمع میشوند در روز قیامت برهنگان چنانچه زاده شده اند پس فاطمه بنت اسد گفت وارسواها
پس گفت او را رسول الله پس بدرستی که من می طلبم از الله تعالی که برانگیزد ترا پوشیده وشنید که
رسول که ذکر میکرد فشردن قبر را که بعضی از مومنان در می یابند برای کفاره بعضی گناهان پس گفت
واسستیاه پس گفت او را رسول الله پس بدرستی که من میطلبم از الله تعالی که کفایت کند این معنی

که کاری کند که آن بر سر تو بیاید **اصل** وقالت لرسول الله یوما انی ارید ان اعتق جاریتی هذه فقال
لها ان فعلت اعتق الله بکل عضو منها عضوا منک من النار فلما مرضت اوصت الی رسول الله صلی الله علیه وآله
وامرت ان یعتق خادمها واعتقل لسانها فجعلت تومی الی رسول الله صلی الله علیه وآله ایماء فقبل رسول الله
صلی الله علیه وآله وصیتها **یعنی** وگفت رسول الله را روزی بدرستی که من اراده دارم که آزاد کنم این کنیز خود را
پس گفت او را اگر کردی آزاد کرد الله تعالی بهر عضوی از او عضوی را از تو از آتش پس وقتی که مریض شد
وصی خود کرد رسول الله را و امر کرد که آزاد کند کنیز او را و بند شد زبانش پس شروع کرد که اشاره میکرد
بسوی رسول الله اشارتی که در بعض وصایا بود که هنوز نگفته بر او پس قبول کرد رسول الله وصیت او
را **اصل** فبینما هو ذات یوم قاعد اذ اتاه امیر المؤمنین علیه السلام وهو یبکی فقال له رسول الله
ما یبکیک فقال ماتت امی فاطمة فقال رسول الله صلی الله علیه وآله وامی والله وقام مسرعا حتی دخل
فنظر الیها وبکی ثم امر النساء ان یغسلنها وقال اذا فرغتن فلا تحدثن شیئا حتی تعلمنی فلما فرغن اعلمنه
بذلک فاعطاهن احد قمیصیه الذی یلی جسده وامرهن ان یکفنها فیه وقال للمسلمین اذا رأیتمونی
قد فعلت شیئا لم افعله قبل ذلک فسلونی لم فعلته **شرح** احدی بکسر لام التفضیل است الجدوی بفتح جیم وسکون
دال بی نقطه وفتح واو والف مقصوره نفع قمیصه منصوب وعطف بیان احدی است **یعنی** میان آنکه رسول
در ساعتی از روز نشسته بود ناگاه آمد نزد او امیر المؤمنین علیه السلام و او گریه میکرد پس گفت او را رسول الله
چه چیز گریه می آورد ترا پس گفت مرد مادرم فاطمه پس گفت رسول الله مادر من بود بخدا قسم و برخواست
شتابان تا داخل خانه امیر المؤمنین علیه السلام شد پس نظر کرد بسوی مادرش و گریه کرد بعد از آن امر کرد زنان
تا غسل دهند او را گفت وقتی که فارغ شدید از غسل او پس هیچ کار مکنید تا اعلام کنید مرا پس چون فارغ از غسل
شدند اعلام کردند او را بآن فارغ شدن پس داد ایشانرا نافع تر پیراهن خود را که ملاصق بدن او بود و امر کرد
ایشانرا که کفن کنند او را در آن و گفت مسلمانان را وقتی که دیدید مرا که تحقیق کردم امروز چیزی را که نکردم
پیش از این پس بعد از فراغ سوال کنید مرا که چرا کردم **اصل** فلما فرغن من غسلها وکفنها دخل فحمل
جنازتها علی عاتقه فلم یزل تحت جنازتها حتی اوردها قبرها ثم وضعها ودخل القبر فاضطجع فیه ثم قام
فاخذها علی یدیه حتی وضعها فی القبر ثم انکب علیها طویلا یناجیها ویقول لها ابنک ابنک ثم خرج وسوی
علیها ثم انکب علی قبرها فسمعوه یقول لا اله الا الله اللهم انی استودعها ایاک ثم انصرف **یعنی** پس وقتی که فارغ
شدند از غسل و کفن او داخل شد رسول الله پس برداشت تابوت او را بر دوش خود پس همچنان در زیر تابوت
بود تا بلب گور رسانید او را بعد از آن گذاشت او را در لب گور و داخل قبر او شد پس خوابید در آن بعد
از آن برخواست پس گرفت او را بر دو دست خود تا گذاشت او را در قبر بعد از آن رو بنشیب شد بر او زمانی
دور و دراز گفتگوی آهسته میکرد با او و میگفت او را پسر تو پسر تو بعد از آن بیرون آمد و راست کرد بر او قبرش را

بعد از آن رو بنشیب شد بر قبر او چون شنیده از او که میگفت لا اله الا الله فرا یاد بدرستی که من پوشانیدم ساندم
او را تو لیها از آن برگشت **اصل** فقال له المسلمون انا رأيناك فعلت اشياء لم تفعلها قبل اليوم
فقال اليوم فقدت بر ابي طالب انها كانت ليكون عندها الشئ فتؤثرني به على نفسها وولدها واني ذكرت
القيمة وان الناس يحشرون عراة فقالت وا سوأتاه فضمنت لها ان يبعثها الله كاسية وذكرت
ضغطة القبر فقالت وا ضعفاه فضمنت لها ان يكفيها الله ذلك فكفنتها بقميصي واضطجعت في قبرها
لذلك وانكببت عليها فلقنتها ما تسأل عنه فانها سئلت عن ربها فقالت وسئلت عن رسولها فاجابت
وسئلت عن وليها وامامها فارتج عليها فقلت ابنك ابنك **شرح** ان در الكانت مخففه از مثقله است لام
در ليكون مفتوحه است ارتج براى بنقطه وكسر راى دو نقطه در بالا وتخفيف جيم ماضى باب افعال است يا بضم تا
وتشديد جيم مجهول باب افعال است الارتاج بستن در والارتجاج اضطراب **يعنى** پس گفتند رسول را مسلمانان
بدرستیکه ما دیدیم ترا که کردی چیزی چند که نکرده بودی پیش از امروز پس گفت امروز گم کردم نیکی ابو طالب را بدرستیکه
شان این است که بود فاطمه بنت اسد که هر آینه میبود نزد او خوردنی خوب پس ترجیح میداد مرا بخوردن آن بر خودش
و اولادش و بدرستی که من مذکور کردم قیامت را و این را که مردم جمع کرده میشوند در آن روز برهنگان
پس گفت وا رسوائیاه پس ضامن شدم برای او این را که کفایت کند او را الله تعالی از آن مهم پس
کفن کردم او را به پیراهن خود و خوابیدم در قبر او برای آن وعده سر بنشیب شدم بر او پس تلقین کردم او را
از آنچه پرسیده میشد از آن چه بدرستیکه او پرسیده شد از صاحب کل اختیار او پس جواب داد و پرسیده شد از
رسول او پس جواب داد و پرسیده شد از ولی بحضرت او و امام او بعد از رسول پس بسته شد در جواب بر او با وجود
آنکه شنیده بود چنانچه گذشت در حدیث دوم و می آید در حدیث آینده پس گفتم پسر تو پسر تو **سوم اصل**
سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول لما ولد رسول الله صلى الله عليه وآله فتح لآمنة بياض فارس
وقصور الشام فجاءت فاطمة بنت اسد ام امير المؤمنين الى ابي طالب ضاحكة مستبشرة فاعلمته
ما قالت آمنة فقال لها ابو طالب وتتعجبين من هذا انك تحبلين وتلدين بوصيه ووزيره **شرح**
فارس بکسر را عبارت از بادشاه عجم است چنانچه ظاهر میشود در حدیث دوم بحث ششم بیاض فارس عبارت
از قصر کسری است که در مدائن بوده و آنرا از عجائب دنیا شمرده اند و آنرا بیاض میناسیده اند و خلفاء
عباسیه آنرا خراب کرده اند و میتواند بود که عبارت از خزائن کسری باشد چه اکثر آنها نقره بود چنانچه اکثر
خزائن بادشاه شام طلا است و تخصیص ذکر این دو موضع برای آنست که در آن ایام سیان فارس و
قیصر روم مجادله بوده و خبر ایشان بمکه بسیار میرسیده **یعنی** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که میگفت
چون زاده شد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم گشوده شد برای آمنه قصر فارس و قصرهای شام یعنی
حجاب برداشته شد و آنها را دید و خبر داد پس آمد فاطمه بنت اسد مادر امیر المؤمنین بسوی ابو طالب علیه السلام

شدند و خوشحال پس اعلام کرد ابوطالب را آنچه گفت آمنه پس گفت او را ابو طالب علیه السلام و تعجب میکنی
ازین بدرستی که عجیب تر آنکه تو آبستن میشوی می زائی به کمال خوبی وصی او را و مددگار او را **چهارم**

اصل عن اسید بن صفوان صاحب رسول الله صلعم قال لما کان الیوم الذی قبض فیه امیر المؤمنین ع
ارتج الموضع بالبکاء و دهش الناس کیوم قبض النبی صلی الله علیه وآله و جاء رجل باکیا و هو مسرع
مسترجع و هو یقول الیوم انقطعت خلافة النبوة حتی وقف علی باب البیت الذی فیه امیر المؤمنین علیه
السلام فقال رحمک الله یا ابا الحسن کنت اول القوم اسلاما و اخلصهم ایمانا و اشدهم یقینا و اخوفهم لله و
اعظمهم عناء و احوطهم علی رسول الله صلعم و آمنهم علی اصحابه و افضلهم مناقب و اکرمهم سوابق و ارفعهم
درجة و اقربهم من رسول الله صلعم و اشبههم به هدیا و خلقا و سمتا و فعلا و اشرفهم منزلة و اکرمهم علیه
فجزاک الله عن الاسلام و عن رسوله و عن المسلمین خیرا **شرح** اسید بفتح همزه و کسر سین بی نقطه و سکون یای
دو نقطه در پائین و دال بی نقطه است و صاحب صفت اسید است و بنا بر قول بعضی که او را از اصحاب نمی شمرند
صفت صفوان است ارتج برای بی نقطه و جیم مشدده ماضی معلوم باب افتعال است دهش بدال بی نقطه و شین
با نقطه ماضی معلوم باب علم است و میتواند بود که مراد برجل الیاس یا خضر باشد النبوة بضم نون و ضم بای یک نقطه
و سکون واو و همزه و تای مصدریه و ضوح طریق المناقب بفتح میم و نون و الف و کسر قاف و بای یک نقطه
جمع منقبة بفتح میم و سکون نون و فتح قاف آنچه بآن فخر توان کرد مثل پدران صالح و کمالات نفسانی
السوابق بسین بی نقطه و کسر بای یک نقطه جمع سابقه بکسر با با دران یا اعمال صالحه یا جمع سابق بفتح
با مثل خاتم و خواتم آنچه ما مور اند مردم که مسابقت بسوی آن کنند چنانچه گفته در سوره حدید سابقوا الی
مغفرة من ربکم و جنة و می آید در کتاب الایمان و الکفر در باب السبق الی الایمان که باب نوزدهم است
یعنی روایت است از اسید بن صفوان که از اصحاب رسول الله صلعم بود گفت چون شد روزی که از دنیا
گرفته شد در آن روز امیر المؤمنین علیه السلام مضطرب شد کوفه بگریه خلائق و حیران ماندند مردم مانند
روزی که گرفته شد نبی آمد مردی گریه کنان و او شتابان بود گویای انا لله و انا الیه راجعون بود
او میگفت امروز بریده شد جانشینی که از روی علم بمسائل باشد یعنی بعد ازین تا ظهور قائم ع
جانشینی جهل و شیطنت خواهد بود تا ایستاده بر در خانه که در آن بود امیر المؤمنین علیه السلام پس
گفت رحمت کناد ترا الله تعالی ای ابو الحسن بودی اول بزرگان اصحاب باعتبار اسلام و بیغش تر
ایشان باعتبار ایمان و محکم تر ایشان باعتبار اطمینان خاطر بجزای اعمال و ترسان تر ایشان
الله تعالی را و بزرگتر ایشان باعتبار تعب و نگاهبان تر ایشان برسول الله و امین تر ایشان بر اصحاب
رسول باینمعنی که هر لشکر که تو سردار ایشان بودی آن لشکر محفوظ النصر بودند و فاضل تر ایشان باعتبار
پدران یا کمالات نفسانی و گرامی تر ایشان باعتبار با دران یا اعمال صالحه و بلند تر ایشان باعتبار درجه

جنت و نزدیک تر ایشان برسول الله و شبیه تر ایشان برسول باعتبار طریقت و هیبت و قصد کردار نیکو ایشان باعتبار تقرب نزد رسول و گرامی تر ایشان برسول پس جزا داد ترا الله تعالی از جانب اسلام و از جانب رسول و از جانب مسلمانان خیر **اصل** قویت حین ضعف اصحابه و برزت حین استکانوا و نهضت حین وهنوا و لزمت منهاج رسول الله اذ هم اصحابه کنت خلیفته حقا لم تنازع و لم تضرع برغم المنافقین و غیظ الکافرین و کره الحاسدین و ضغن الفاسقین فقمت بالامر حین فشلوا و نطقت حین تتعتعوا و مضیت بنور الله اذ وقفوا فاتبعوک فهدوا و کنت اخفضهم صوتا و اعلاهم قنوتا و اقلهم کلاما و اصوبهم نطقا و اکبرهم رایا و اشجعهم قلبا و اشدهم یقینا و احسنهم عملا و اعرفهم بالامور **شرح** ضعف معلوم باب حسن و نصر است الضعف بضم ضاد و سکون عین سستی در اعتقاد برزت بباء یک نقطه و رای بی نقطه از باب نصر است استکانوا از باب افتعال است و الف اشباع از فتحه کاف بهم رسیده یا از باب استفعال است نهضت بنون و ضاد با نقطه از باب منع است وهنوا از باب ضرب و حسب و حسن است الوهن بفتح واو و سکون و فتح هاء سستی کارهم معلوم باب نصر است الهمة بکسر با پیروی خواهش نفس لم تنازع معلوم مخاطب باب مفاعله است لم تضرع معلوم مخاطب باب منع و علم و حسن است یا از باب تفعل است بحذف یک تا الرغم بفتح رای بی نقطه و سکون غین با نقطه از باب نصر و علم و حسن خواری خواهی نخواهی الکره بفتح و ضم کاف و سکون رای بی نقطه نخواستن چیزی و مشقت فشلوا بفا و شین با نقطه ماضی معلوم باب علم است تتعتعوا بتای دو نقطه در بالا و دو بای یک نقطه و دو عین بی نقطه ماضی معلوم باب تفعلل و در بعضی نسخ بتای دو نقطه در بالا و دو عین بی نقطه است فهدوا ماضی معلوم باب ضرب است القنوت بضم قاف و ضم نون و سکون واو و تای دو نقطه در بالا اطاعت یعنی قوی شدی وقتی که سست اعتقاد شدند اصحاب رسول و بمیدان کارزار رفتی وقتیکه ایشان خواری و زاری داشتند و برخاستی وقتی که سست در کارزار شدند و ملازم شدی شریعت واضح رسول را وقتی که پیروی خواهش نفس کردند اصحاب رسول بیان این آنکه بودی خلیفه رسول حقا نزاع کردی در طلب خلافت وقتی که غصب کردند از تو و فروتنی نکردی نزد ائمه ضلالت بکوری منافقان که میل به فروتنی تو داشتند و بخشم منکران ربوبیت رب العالمین و بخلاف خواهش اهل حسد و کوچکی قدر سرکشان از زنان پس ایستادی بکار امامت وقتی که کاهل شدند در ترویج ضلالت بسبب آنکه اکثر رؤسای ضلالت جان بمالک دوزخ سپردند و سخن گفتی وقتی که نزدیک بحق شدند و رفتی بروشنی علم باحکام الهی وقتیکه ایستادند از سلوک راه باطل پس تابع تو شدند در احکام الهی پس راه نموده شدند بحق در احکام که تابع تو شدند و بودی پست تر مردم باعتبار آواز در مجلس رسول بلندتر ایشان باعتبار اطاعت رسول و پاکیزه تر ایشان باعتبار سخن و درست تر ایشان باعتبار دقت سخن و بزرگتر ایشان باعتبار رای در روز مشوره و دلیرتر ایشان باعتبار دل و مستحکم تر ایشان باعتبار اطمینان خاطر بجزای عمل و نیکوتر ایشان باعتبار کردار و داناتر ایشان بحقیقت کارها

۲ اصل کنت واللّه یعسوبا للدین اولا و آخرا الاول حین تفرق الناس والآخر حین فشلوا کنت للمؤمنین ابا رحیما اذ صاروا علیک عیالا فحملت اثقال ما عنه ضعفوا وحفظت ما اضاعوا ورعیت ما اهملوا وشمرت اذا اجتمعوا وعلوت اذ هلعوا وصبرت اذ صرعوا وادرکت اوتار ما طلبوا ونالوا بک ما لم یحتسبوا کنت للکافرین عذابا صبا ونهبا وللمؤمنین عمدا وحصنا فطرت واللّه بعمائها وفزت بحبائها واحرزت سوابقها وذهبت بفضائلها لم تفلل حجتک ولم یزغ قلبک ولم تضعف بصیرتک ولم تجبن نفسک ولم تخر

شرح الیعسوب بفتح یای دو نقطه در پائین و سکون عین بی نقطه و ضم سین بی نقطه و سکون واو و بای یک نقطه سردار بزرگ حین در هر دو جا مرفوع است تا خبر مبتدا باشد شمرت بشین با نقطه و تشدید میم درای بی نقطه ماضی معلوم مخاطب باب تفعیل است التشمیر کسی را بجد کردن در کاری الهلع بفتح ها و فتح لام و عین بی نقطه مصدر باب نصر افراط در جزع کردن الاوتار بفتح همزه و سکون واو و تای دو نقطه در بالا و الف و رای بی نقطه جمع وتر بکسر و فتح واو و سکون تای کینه ها مراد کینه هاست معاویه علیه ما علیه و لشکر شام است که بدعوی شرکت امیرالمؤمنین در خون عثمان با حضرت امیرالمؤمنین کردند ما طلبوا عبارت از قول امیرالمؤمنین علیه السلام در خون عثمان آشکاری است بادریک برای مصاحبت است الصب بضم صاد بی نقطه و تشدید بای یک نقطه ریخته ونهبا عطف بر عذابست العمد بفتح عین بی نقطه و سکون میم و دال بی نقطه نگاه داری دیوار مشرف بر خراب بستون باد بعمائها برای تعدیه است العماء بفتح عین بی نقطه و تخفیف میم و الف ممدوده گمراهی ضمیر ها راجع بامامت است الحباء بفتح حای بی نقطه و بای یک نقطه و الف ممدوده عطا السوابق جمع سابق بفتح بای یک نقطه آنچه بسوی آن مسابقت میکنند سوارانی که بدعوی هم اسپ می دوانند لم تخر بخای بانقطه و تشدید رای بی نقطه مخاطب باب ضرب یعنی بودی بخدا قسم بعد از رسول سردار بزرگ برای اسلام در زمان اول و در زمان آخر زمان اول وقتی است که براههای مختلف رفتند مردم مخالف و ترک در خانه اهلبیت کردند مراد وقت خلافت سه خلیفه ضلالت است و زمان آخر وقتی است که کاهل شدند مردم مخالف در ترویج باطل مراد وقت ظهور خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام است بیان یعسوب بودن در آن دو زمان این بود که بودی برای مومنان پدر مهربان وقتی که گردیدند بر تو عیال باین روش که برداشتی از دل ایشان بارهای گران غمی را که از آن عاجز شدند و در خاطر نگاه داشتی احکامی را که مومنان از خاطر بدر کردند و بجا آوردی عباداتی را که ایشان تکاهل در آن کردند و بجد کردی مومنان را وقتی که جمع شدند برای کشتن عثمان و بلند مرتبه شدی وقتی که افراط در جزع کردند برای ادخال تو در شرکت اشکال در خون عثمان اشارت است بآنچه در نهج البلاغه است که استاثر فاساء الاثرة وجزعتم فاساتم الجزع و صبر کردی وقتی که شتاب کردند اشارت است بآنچه در نهج البلاغه است که امیرالمؤمنین علیه السلام رد قبول خلافت کرد بلکه برای رعایت مصالح اخذ گرفتن پیمانها در اطاعت مردم او را قبول کرد و دریافتی بعد

صافی شرح اصول کافی

از قبول خلافت کینه‌های الخیه را که مومنان طلبید ند یعنی با وجود آنکه طلبیدند نکردی دریافتی فی الحجه کینه‌های
لشکر شام را پس معلوم شد که آشکار انکردن موافق مصلحت بوده چه اگر چنان میشد کینه یعنی افغان بیشتر می‌شد
ودریافتند مومنان با تو خیر یرا که گمان نداشتند که واقع شود مراد جنگهای معاویه است که واقع شد و
گمان مومنان آن بود که کسی جز آن نمارد که بعد از ظهور خلافت امیر المؤمنین علیه السلام با و جنگ کند
بودی برای کافران عذاب ریخته بر سر ایشان وغارت جانهای ایشان و برای مومنان نگاهدارنده
حصاری پس برانیدی بخدا قسم ضلالت امامان را وفائز شدی به عطای امامت و ربودی خیرها سبقت
که امامان بسوی آن مسابقت میکنند و بردی فضیلتها امامت را رخنه کرده نشد محبت امامت تو
وکجی نکرد دل تو وضعیف نشد دیده وری تو و ترسناک نشد نفس تو و افتاده از دشمن نشدی در هیچ معرکه
اصل کنت کالجبل لا تحرکه العواصف وکنت کما قال امن الناس فی صحبتک وذات یدک وکنت
کما قال ضعیفا فی بدنک قویا فی امر الله متواضعا فی نفسک عظیما عند الله کبیرا فی الارض جلیلا
عند المؤمنین لم یکن لاحد فیک مهمز ولا لقائل فیک مغمز ولا لاحد فیک مطمع ولا لاحد عندک
هوادة الضعیف الذلیل عندک قوی عزیز حتی تاخذ له بحقه والقوی العزیز عندک ضعیف ذلیل
حتی تاخذ منه الحق والقریب والبعید عندک فی ذلک سواء یعنی بودی مانند کوه که حرکت نمیدهد آنرا
بادهای سخت وبودی چنانچه گفت رسول امین ترین مردم در مصاحبت رسول و در آنچه در دست تو باشد مراد
استقلال بامامت است بعد از رسول وبودی چنانچه گفت رسول ضعیف در اندام قوی در کار الله تعالی
فروتنی کننده در حد ذات خود بزرگ درجه نزد الله تعالی بزرگ نفع در زمین جلیل المرتبه نزد مومنان نبود هیچکس را
در تو راه عیبگوئی ونه گوینده را در غمازی ونه هیچیک را در تو طمع ذنب ونه هیچیک را نزد تو خاطر جوئی ضعیف خوار
نزد تو در نزد دیوان قوی عزیز بود تا فراگیری برای او تمام حق او را وقوی عزیز نزد تو ذلیل بود تا فراگیری از
او حق مظلوم را نزدیک و دور نزد تو در احقاق حق برابر بودند اصل شانک الحق والصدق والرفق وقولک حکم
وامرک حلم وحزم ورایک علم وعزم فیما فعلت وقد نهج السبیل وسهل العسیر واطفیت النیران واعتدل بک الدین
وقوی بک الاسلام وظهر امر الله ولو کره الکافرون وثبت بک الاسلام والمؤمنون وسبقت سبقا بعیدا
واتعبت من بعدک تعبا شدیدا فجللت عن البکاء وعظمت رزیتک فی السماء وهدت مصیبتک
الانام فانا لله وانا الیه راجعون رضینا عن الله قضاه وسلمنا لله امره فوالله لن یصاب المسلمون بمثلک
ابدا کنت للمؤمنین کهفا وحصنا وقنة راسیا وعلی الکافرین غلظة وغیظا فالحقک الله بنبیه ولا حرمنا
اجرک ولا اضلنا بعدک شرح الشأن بفتح شین با نقطه وسکون همزه پیشه وکار نهج مجهول باب منع وسهل مجهول
باب تفعیل است واعتدل وقوی معلوم است الرزیة بفتح رای بی نقطه وکسر زای با نقطه وسکون یای دو نقطه در پایین والهمزه
بیای بکنه قطعه ثابت راسیا حال است از ضمیر کنت الاحرام منع کردن کسی را از چیزی یعنی پیشه تو بکار آمدن و راستی

وملائمت با مومنان بود و سخن تو حکمت ولازم الاطاعة بود و کار تو خردمندی و قائم کاری بود درای تو علم و جد بود در هرچه کردی و تحقیق واضح ساخته شد محکمات قرآن که در آنها نهی از اختلاف و پیروی اهل هوا هست و محکمات سنت رسول را تصدیق امت تو که مشکل بنماید نزد جاهلان باعتبار کثرت مخالفان و فرو نشانیده شد محکمات آن شبهای شبهات مخالفان و راست شد بتو دین الهی و قوت گرفتند بتو اسلام و مومنان و سبقت گرفتی بر امامان دیگر سبقت دور باین معنی که تفاوت میان تو و دیگران بسیار است و بتعب انداختی مرگ خود جمعی را که بعد از تو مرگ ترا دیدند یعنی سخت چه تو بزرگ شدی از گریه باین معنی که از آن بزرگ تری که در مصیبت تو اکتفا کرده شود و ذکر فضائل تو نشده و بزرگ است مصیبت تو در آسمان بر ملائکه و شکست عظیم داد مصیبت تو خلائق را و بدرستی که ما از الله تعالی ایم و بدرستی که ما بسوی او باز گشت کنندگان ایم راضی شدیم از جانب الله تعالی قضای او را و قبول کردیم برای الله تعالی کار او را پس بخدا قسم که هرگز مصیبتی بر مسلمانان نخواهد آمد بسبب مرگ شخص تو تا آخر دنیا بودی برای مومنان پناهی و حصاری و سر کوه بلند بر جائی که در دنیا باقی بودی و بر کافران درشتی و خشم بودی پس رساناد ترا الله تعالی بدرجه نبی خود و محروم مکناد ما را ثواب صبر بر مصیبت تو و گمراه مکناد ما را بعد از تو

اصل وسکت القوم حتی انقضی کلامه وبکی وبکی اصحاب رسول الله ثم طلبوه فلم یصادفوه یعنی راوی گفت و ساکت شدند مردم که آنجا حاضر بودند تا آخر شد سخن آن مرد و گریه کرد آن مرد و گریه کردند اصحاب رسول الله بعد از آن تفحص کردند آن مرد را پس نیافتند او را شرح اصول کافی

پنجم اصل عن صفوان الجمال قال کنت انا و عامر و عبد الله بن جزامة الازدی عند ابی عبد الله علیه السلام قال فقال له عامر جعلت فداک ان الناس یزعمون ان امیر المؤمنین علیه السلام دفن بالرحبة قال لا قال فاین دفن قال انه لما مات احتمله الحسن علیه السلام فاتی به ظهر الکوفة قریبا من النجف یسرة عن الغری یمنة عن الحیرة فدفنه بین ذکوات بیض قال فلما کان بعد ذهبت الی الموضع فتوهمت موضعا منه ثم اتیته فاخبرته فقال اصبت رحمک الله ثلث مرات

شرح الرحبة بفتح رای بی نقطه و سکون حای بی نقطه و بای یکنقطه موضعی است متصل بمسجد کوفه یا فضائیست در میان مسجد کوفه و محلتی است در کوفه ظهر بفتح طای با نقطه و سکون ها و رای بی نقطه زمین بلند که در میان شهری باشد النجف بفتح نون و فتح جیم و فا موضعی که در کنار دریا و مانند آن باشد و آب بآنجا نرسد الیسرة بفتح یای دو نقطه در پایین و سکون سین بی نقطه و رای بی نقطه جانب دست چپ الغری بفتح غین با نقطه و کسر رای بی نقطه و تشدید یا عمارت خوب و مراد اینجا عمارتیست که در آن وقت مشهور بوده و شهرت دارد که بانی آن نعمان بن منذر بود الیمنة بفتح یای دو نقطه در پایین و سکون میم و نون جانب دست راست الحیرة بکسر حای بی نقطه و سکون یای دو نقطه در پایین و رای بی نقطه نام شهری که نزدیک کوفه بوده الذکوة بفتح ذال با نقطه و فتح کاف و الف و تای تانیث پاکیزگی و تمامی و مراد اینجا سنگهای پاکیزه تمام چیده دور چیزیست

تا نشان او علی بحث صاحب مغرب گفته اصل ای ترکیب بیل علی اتمام منه کما قال ... یا المد لنهایة الشباب ونکابه بالقصر لتمام اشتعالها السیف بکسر یای یکنقطه وسکون یای دو نقطه و بالکسر وضاد با نقطه جمع ابیض سفید با یعنی روایتست از صفوان شتر دار گفت بودم من و عمار و عبد الله بن خذاعه ادی نزد امام جعفر صادق علیه السلام صفوان گفت پس گفت او با عمر قرابت شتم بر ستیکه مردم دعوی می کنند که امیر المؤمنین علیه السلام مدفون شده در رحبه گفت نه عمار گفت پس کجا مدفون شد گفت بدرستی که او چون مرد برداشت او را امام حسن علیه السلام پس آورد به پشت کوفه نزدیک لب دریای که در نجف بوده جانب دست چپ از غری مراد دست چپ آینده از کوفه است پس غری در دست راست میاند و جانب دست راست از حیره یعنی حیرت در جانب دست چپ میاند پس دفن کرد او را میان حقیقی سنگهای که با کیزه و تمام چیده شده است سفید است آن سنگها صفوان گفت پس چون شد وقتی بعد از آن حکایت ختم با کلیس بخاطر خود قرار داد مرجای را از نشانی که گفته بود بعد از آن آمدم نزد امام جعفر صادق پس خبر دادم او را که فلان موضع است پس مرا گفت مرا خوب یافتی رحمت کناد ترا الله تعالی **ششم اصل** عن عبد الله بن سنان قال اتانی عمر بن یزید فقال لی ارکب فرکبت معه فمضینا حتی اتینا منزل حفص الکناسی فاستخرجته فرکب معنا ثم مضینا حتی اتینا الغری فانتهینا الی قبر فقال انزلوا هذا قبر امیر المؤمنین فقلنا من این علمت فقال اتیته مع ابی عبد الله حیث کان بالحیرة غیر مرة وخبرنی انه قبره **یعنی** روایتست از عبد الله بن سنان گفت آمد نزد من عمر بن یزید پس گفت سوار شو پس سوار شدم با او پس رفتیم تا آمدیم بمنزل حفص کناسی پس بیرون آوردم او را پس سوار شدم با ما بعد از آن رفتیم تا آنکه آمدیم نزد غری پس رسیدیم بسوی قبری پس گفت عمر بن یزید فرود آیید این قبر امیر المؤمنین است پس گفتیم از کجا دانستی پس گفت آمدم نزد این قبر با امام جعفر صادق وقتی که بود در حیره مکرر خبر داد مرا که آن قبر او است **هفتم اصل** سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول ان امیر المؤمنین علیه السلام له خؤولة فی بنی مخزوم وان شابا منهم اتاه فقال یا خالی ان اخی مات وقد حزنت علیه حزنا شدیدا قال فقال له تشتهی ان تراه قال بلی قال فارنی قبره قال فخرج ومعه بردة رسول الله متزرا بها فلما انتهی الی القبر تلملمت شفتاه ثم رکضه برجله فخرج من قبره وهو یقول بلسان الفرس فقال امیر المؤمنین الم تمت وانت رجل من العرب قال بلی ولکنا متنا علی سنة فلان وفلان فانقلبت السنتنا **شرح** الخؤولة بضم خای با نقطه و ضم واو اول و سکون واو دوم مصدر باب نصر بودن بنی مخزوم کنای با نقطه و زای با نقطه قبیله ایست از قریش و از آن جمله است عبد الله بن مسعود یا خالی یعنی ای خال من حقیقت نیست بلکه کل بنی مخزوم او را خال میگفتند بسبب آنکه بعضی ایشان خواهرزاده او بود البردة بضم بای یکنقطه و سکون رای بینقطه و دال بینقطه وحت یکپارچه که بسا ازین با قبه شده باشد متزرا بضم میم و تشدید تای دو نقطه در بالا و اصل تای اول همزه بود و کسر زای با نقطه دال بینقطه است الازار لباسی را بالای لباسهای دیگر بر خود پوشیدن التلملم حرکت دادنی و مراد اینجا حرکتی است چنانچه

بجای خود عود میکند شبیه بحرکت دوری است انوس بضم فا و سکون رای بی نقطه و سین بی نقطه پادشاه عجم و مراد اینجا مجوس است چون در انوقت اکثر عجم مجوس بوده اند یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که میگفت بدرستیکه امیر المؤمنین ع را خالوی بود ش در بنی مخزوم وبدرستیکه جوانی از بنو مخزوم آمد نزد امیر المؤمنین علیه السلام پس گفت او را ای خالوی من بدرستی که برادرم مرد بتحقیق که غمناک شدم برای او سخت بسبب آنکه بر مذهب حق نمرد امام گفت پس گفت او را میل داری که بینی او را یا نه گفت بلی گفت پس بنما قبر او را امام گفت پس بیرون آمد امیر المؤمنین علیه السلام با او بود و یک برد رسول الله بر حالیکه پوشیده بود خود را بآن پس چون رسید بسوی قبر پس حرکت کرد دو لب او بعد از ان زد قبر او را بپای خود پس بیرون آمد از قبر خود و سخن میگفت بزبان مجوس پس گفت او را امیر المؤمنین علیه السلام آیا نمردی بر حالیکه تو مردی بودی از عرب گفت بلی ولیکن با جمعی بودیم که مردیم بر مذهب ابوبکر و عمر پس برگشت زبانهای ما **هشتم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال لما قبض امیر المؤمنین علیه السلام قام الحسن بن علی فی مسجد الکوفة فحمد الله واثنی علیه وصلی علی النبی صلی الله علیه وآله ثم قال ایها الناس انه قد قبض فی هذه اللیلة رجل ما سبقه الاولون ولا یدرکه الآخرون ان کان لصاحب رایة رسول الله صلی الله علیه وآله عن یمینه جبرئیل وعن یساره میکائیل لا ینثنی حتی یفتح الله له والله ما ترک بیضاء ولا حمراء الا سبعمائة درهم فضلت عن عطائه اراد ان یشتری بها خادما لاهله والله لقد قبض فی اللیلة التی قبض فیها وصی موسی یوشع بن نون واللیلة التی عرج فیها بعیسی بن مریم واللیلة التی نزل فیه القرآن **شرح** ان بکسر همزه و سکون نون مخففه از مثقله است لصاحب بفتح لام است فضلت بفا و ضاد با نقطه معلوم باب ضرب و علم است عطائه اضافت مصدر بفاعل است بمعنی دادن او مردم را یا بمفعول است بمعنی گرفتن او از بیت المال یعنی روایت است از امام محمد باقر ع گفت وقتی که گرفته شد از دنیا امیر المؤمنین ع ایستاد حسن بن علی در مسجد کوفه پس ستایش کرد الله تعالی را و ثنا کرد بر او و صلوات فرستاد بر نبی بعد از ان گفت ای مردم بدرستیکه شان اینست که بتحقیق گرفته شد از دنیا درین شب مردی که پیشی نگرفتند او را جمعی که پیش از رسول بودند در نبی یا بند مرتبه او را جمعی که بعد از رسول اند بدرستی که شان اینست که بود هر آینه صاحب علم رسول الله در معرکه جهاد بر جانب راست او بود جبرئیل ع و بر جانب چپ او میکائیل ع نمیگشت تا آنکه فتح میکرد الله تعالی برای او بخدا قسم که وا نگذاشت از مال دنیا زر نقره را و نه زر طلا را مگر هفتصد درهم که زیاده مانده بود از بخشش او میخواست که خریداری نماید بآن کنیزی را برای اهل خود بخدا قسم که هر آینه بتحقیق گرفته شد در ان شبی که وصی موسی ع که یوشع بن نون باشد و شبی که بالا برده شد در ان عیسی ع بن مریم و شبی که نازل شد و بیان فضیلت آن قرآن و بعضی میگویند که مراد آنست که ابتدای نزول قرآن در ان شب شد و بنا برین شب قدر نیست و یکم خواهد بود **نهم اصل** قال ابو عبد الله ع لما غسل امیر المؤمنین ع نودوا من جانب البیت ان اخذتم مقدم السریر کفیتم مؤخره وان اخذتم مؤخره کفیتم مقدمه یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام وقتی که

غسل داده شد امیرالمؤمنین علیه السلام نماند ده شدند اهلبیت او از جانب خانه که اگر گرفتندی مثل تابوت را
کفایت کرده شد پس آنرا یعنی آنرا ملائکه برمیدارند و اگر گرفتند پس تابوت بالکفایت گرفته شد پیش
آنرا مخفی نماند که این ندا بعنوان تحدیث والقای منشیه از قرآن و مانند آنست تا استنبط شود از آنها این
مضمون پس لازم نمی آید که اهل بیت او انبیا باشند پنانچه بیان شد در باب پنجاه و چهارم **دهم اصل** سمعت
ابا جعفر علیه السلام یقول ولدت فاطمة بنت محمد بعد مبعث رسول الله صلی الله علیه و آله بخمس سنین
و توفیت و لها ثمانی عشرة سنة و خمسة و سبعین یوما **شرح** ذکر این حدیث اینجا با وجود آنکه کمال مناسبت
بمبحث آینده دارد بجهت اشارت باحوال امیرالمؤمنین است که منی لغان بعد از وفات رسول هفتاد و پنج
روز شروع در زیادتی و بدسلوکی با او کردند چنانچه مشهور است و بخاری نیز روایت کرده که تا وقتی که فاطمه
در حیات بوده مردم حفظ ظاهر میکردند و چون از دنیا رفت بدسلوکی بیشتر شد و بعضی گفته اند ذکر این حدیث در
اینجا از زیادتی کاتبان است یعنی شنیدم از امام محمد باقر که می گفت زاده شد فاطمه بنت محمد بعد از رسالت
رسول پنج سال و از دنیا برفت و او را هجده سال و هفتاد و پنج روز بود **یازدهم اصل** عن ابی عبد الله
علیه السلام انه سمعه یقول لما قبض امیرالمؤمنین علیه السلام اخرجه الحسن و الحسین و رجلان
آخران حتی اذا خرجوا من الکوفة ترکوها عن ایمانهم ثم اخذوا فی الجبانة حتی مروا به الی الغری فدفنوه
و سووا قبره و انصرفوا **شرح** الجبانة بفتح جیم و تشدید بای یک نقطه و الف و نون و تای تانیث زمین بلند هموار
یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام که راوی شنید از او که میگفت وقتی که گرفته شد امیرالمؤمنین
بیرون آورد او را امام حسن و امام حسین علیهما السلام و دو مرد دیگر از ملائکه چنانچه گذشت در حدیث نهم تا وقتیکه
بیرون آمدند از دروازه کوفه و گذاشتند کوفه را از جانب دست راست خود بعد از آن شروع کردند بصحرای
بلند تا گذرانیدند او را بسوی غری پس دفن کردند او را و راست کردند قبر او را و برگشتند مراد آنست که از
دروازه کوفه راست بطرف قبر او نبردند تا جمعی که تردد کنند از حیرت بکوفه مطلع نشوند بلکه بطرف دست
راست رفتند تا بغری رسیدند و از آنجا بمیان غری و حیره رفتند و دفن کردند چنانچه بیان شد در حدیث نهم

مبحث سوم که باب صد و دوازدهم است اصل مولد الزهراء

شرح ولادت فاطمه در زمان یزدجرد بن شهریار بن شیرویه بن خسرو پرویز بن هرمز بن نوشیروان بوده
الزهرا بفتح زای با نقطه و الف ممدوده زنی که روی او تابان باشد و اینجا لقب است و در این مبحث
کلام مصنف و ده حدیث است یعنی این تاریخ احوالی است که نسبت دارد بولادت فاطمه زهرا **کلام**
مصنف اصل ولدت فاطمة علیها السلام بعد مبعث رسول الله صلی الله علیه و آله بخمس سنین
و توفیت علیها السلام و لها ثمانی عشرة سنة و خمسة و سبعین یوما و بقیت بعد ابیها خمسة و سبعین یوما
شرح مضمون این گذشت در حدیث دهم مبحث سابق **اول اصل** عن ابی عبد الله

صلوات الله وسلامه علیه قال ان فاطمة علیها السلام مکثت بعد رسول الله صلی الله علیه وآله
خمسة وسبعین یوما وکان دخلها حزن شدید علی ابیها وکان یاتیها جبرئیل فیحسن عزائها
علی ابیها ویطیب نفسها ویخبرها عن ابیها ومکانه ویخبرها بما یکون بعدها فی ذریتها وکان
علی علیه السلام یکتب ذلک **شرح** مضمون این گذشت در حدیث پنجم باب چهلم **دوم اصل** عن
علی بن جعفر عن اخیه ابی الحسن ع قال ان فاطمة علیها السلام صدیقة شهیدة وان بنات الانبیاء لا یطمثن
شرح الشهید امین در شهادت وشاهد وعالم بجمیع احکام لم یطمثن بطای بی‌نقطه وثای سه نقطه مضارع معلوم
باب نصر وعلم است الطمث چرکین شدن بمعصیتی وحائض شدن **یعنی** روایتست از علی بن جعفر از برادرش امام موسی کاظم علیه
السلام گفت بدرستیکه فاطمه ع بغایت راست گو وامین در شهادت بر ظلم ظالمان است وبدرستیکه دختران انبیا
معصوم میباشند یا حیض نمی‌بینند **سوم اصل** عن ابی عبد الله الحسین بن علی علیه السلام قال لما
قبضت فاطمة علیها السلام دفنها امیر المؤمنین ع سرا وعفی علی موضع قبرها ثم قام فحول وجهه الی
قبر رسول الله صلی الله علیه وآله فقال السلام علیک یا رسول الله عنی والسلام علیک عن
ابنتک وزائرتک والبائتة فی الثری ببقعتک والمختار الله لها سرعة اللحاق بک **شرح** العفو محو
باب نصر محو کردن المختار اسم فاعل ومرفوع است تا خبر مبتدا باشد مقدم بر مبتدا شد و الله مرفوع است ومبتدا است
لها متعلق بمختار است سرعة منصوب است ومفعول به مختار است ومیتواند بود که المختار مجرور ومعطوف بر
ابنتک باشد واسم مفعول باشد والله مرفوع به فعل مقدر باشد بتقدیر اختار الله مثل لبیک یزید ضارع لخصومة
وجمله معترضه باشد میان اسم مفعول ومعمول آن ولها متعلق باشد بالمختار وسرعة مرفوع ونائب فاعل المختار
باشد واین که لها نائب فاعل وسرعت منصوب باشد ضعیف است چه هرگاه مفعول به در کلام مذکور باشد
چیزی دیگر نائب فاعل نمیشود اللحاق بفتح لام رسیدن **یعنی** روایتست از امام حسین ع گفت چون گرفته شد از دنیا
فاطمه ع دفن کرد او را امیر المؤمنین ع پنهان ومحو کرد اثر قبر را بر جائی که او ندانند که در کجا است بعد آن بخاست
پس گردانید روی خود را بسوی قبر رسول الله پس گفت سلام بر تو باد ای رسول الله از جانب
من وسلام بر تو باد از جانب دختر تو زیارت کننده تو خوابیده در خاک در زمین تو والله تعالی است اختیار
کننده برای او زود رسیدن به تو را **اصل** قل یا رسول الله عن صفیتک صبری وعفی عن سیدة
نساء العالمین تجلدی الا ان فی التاسی لی بسنتک فی فرقتک موضع تعز فلقد وسدتک فی ملحودة
قبرک وفاضت نفسک بین صدری ونحری بلی وفی کتاب الله لی انعم القبول انا لله وانا الیه راجعون
شرح عفو اینجا بمعنی محو شدن است التجلد بجیم ودال بی‌نقطه مصدر باب تفعل بکار بردن تمام قوت خود در آن حالت
نشاط است الا بکسر همزه وتشدید لام برای استثنا است التاسی بهمزه وتشدید سین بی‌نقطه مکسوره مصدر باب تفعل مانا وای
خود کردن الفرقة بضم فاء وسکون رای بی‌نقطه وقاف جدا شدن التوسید بزیر کسی بالش گذاشتن مراد اینجا خوابانیدن است

الملودة بروزن مفعول انا ب منع وتای وحدت یک شگاف که در پهلوی قبر است النحر بفتح نون و سکون حای
بی نقطه بالای سینه که موضع قلاده است بلی تاکید مضمون مستثنا است و برای مد عدم صبر است انحم
بنون و حین بی نقطه افعل التفضیل است یعنی کم شد ای رسول الله از جانب مرگ دختر برگزیده تو صبر من
و محو شد از جانب مرگ بهتر زنان مخلوقین نشاط من مگر آنکه در رداد ابرای من براهی که تو واگرای در جدائی
تو جای تسلی است چه هر آئینه بتحقیق خوابانیدم ترا در لحد قبر تو و روان شد جان تو میان بالای سینه من و گلوی من
یعنی در انوقت نحر و صدر من محاذی دهن تو بود چنانچه کسی با دیگری سخن گوید تا وقت جان دادن و بتقریب سینه
آن دیگر محاذی دهن تو بود چنانچه کسی با دیگری و بتقریب سینه آن دیگر محاذی دهن آنکس شود در وقت
جان دادن و بعضی گفته اند مراد آنست که سر رسول الله آنوقت در کنار امیر المؤمنین صلوات الله وسلامه
علیه بود و در کتاب الله تعالی در سوره البقرة آسان تر قبول هست یعنی چیزی هست که باعث آسانی قبول صبر
است آن اینست بدرستی که ما از الله تعالی ایم و ما بدرستی که بسوی او بازگشت کنندگان ایم **اصل** قد
استرجعت الودیعة واخذت الرهینة واخلست الزهراء فما اقبح الخضراء والغبراء یا رسول الله اما حزنی
فسرمد شدید واما لیلی فسهد دم لا یبرح من قلبی او یختار الله لی دارک التی انت فیها مقیم کمد مقیح دم مهیج
سرعان ما فرق بیننا والی الله اشکو **شرح** تشبیه رسول الله فاطمه بامانت شده برای وجوب مراعات ادب و
تشبیه بگرو نیز شده باعتبار آنکه تا گرفته نشود ثواب صبر داده نمیشود الاختلاس بخای با نقطه و سین بی نقطه
مصدر باب افتعال ربودن ما اقبح بصیغه تعجب است و مراد بیان قبح میل به بقای خود در دنیا در زیر آسمان
بالای زمین است بعد از مفارقت آن عزیزان نه قبح آسمان و زمین در حد ذات خود السرمد بفتح سین بی نقطه
و سکون رای بی نقطه دائم السهد بسین بی نقطه و دال بی نقطه اسم مفعول باب تفعیل کم خواب و نسبت آن
بشب مجاز است هم مرفوع و مبتدا است الدم بکسر میم و تشدید دال چرک خالص از خون که در دل میباشد
مقیح بقاف و یای دو نقطه در پائین و حای بی نقطه اسم فاعل باب تفعیل مضاف الیه دم است و بعضی میگویند
کمد بفتح کاف و سکون و فتح میم و تخفیف دال است یعنی اندوه و مرفوع خبر مبتدا است و هم بفتح با و تشدید
میم عطف بر دم است مهیج بجیم اسم مفعول باب تفعیل است مضاف الیه هم است سرعان بفتح و ضم و کسر سین
بی نقطه و سکون رای بی نقطه و الف و نون مفتوحه اسم فعل است بمعنی ماضی و برای تعجب از سرعت
بفعل آمدن مستعمل شده و ما مصدریه است فرق ماضی مجهول باب تفعیل است مصدر فاعل سرعان
است یعنی بتحقیق برگردانیده شد امانت و گرفته شد گرو و ربوده شد زهرا علیها السلام پس
بد است این آسمان و این زمین ای رسول الله اما اندوه من پس دائم است و اما شب من پس
کم خواب کرده شده است و غمی که نمیرود از دل من تا وقتی که برگزیند الله تعالی برای من خانه ترا که
تو در آن ساکنی مانند دل که پر از چرک است که صاحبش را بغایت بیتاب میکند و مانند غم کسی است

که دم بدم پراگنده شود در غم وتسلی نیابد اصلا بغایت زود شد مفارقت میان ما و بسوی الله تعالی شکایت درد دل
سینم **اصل** وستنبئك ابنتك بتظافر امتك على هضمها فاحفها السوال واستخبرها الحال فكم من
غليل معتلج بصدرها لم تجد الى بثه سبيلا وستقول ويحكم الله وهو خير الحاكمين **شرح** الهضم بفتح ها و
سکون ضاد بانقطه شکستن وظلم کردن الاحفا بجای منقطه وفا مبالغه ورپرسیدن برای تکثیر است الغلیل بفتح غین
بانقطه وکسر لام وسکون یای دونقطه درپایین مصدر است بمعنی سوختگی دل معتلج بعین منقطه وجیم اسم فاعل باب
افتعال صفت غلیل است الاعتلاج بی درپی شدن موج ضمیر لم تجد راجع بابنتک است البث بفتح بای
یک نقطه وتشدید ثای سه نقطه پراگنده کردن ضمیر بثه راجع بغلیل است **یعنی** وخواهد خبر داد ترا دختر تو به
مددکردن امت تو بر شکست وظلم او پس بکرکن او را سوال وخبر بگیر از او حال را چه بسیار از سوختگی دل که
بیجوشید در سینهٔ او نمی یافت بسوی پراگنده کردن آن راهی را وخواهی در جواب او گفت که و حکم میکند الله
در دیوان بزرگ قیامت میان تو وظالمان تو و او بهتر حاکمان است **اصل** سلام مودع لا قال ولا سئم
فان انصرف فلا عن ملالة وان اقم فلا عن سوء ظن بما وعد الله الصابرين والاواها والصبر ايمن و
اجمل ولولا غلبة المستولين لجعلت المقام واللبث لزاما معكوفا ولاعولت اعوال الثكلى على جليل الرزية فبعين
الله تدفن ابنتك سرا وتهضم حقها وتمنع ارثها ولم يتباعد العهد ولم يخلق منك الذكر والى الله يا رسول الله
المشتكى فيك يا رسول الله احسن العزاء صلى الله عليك وعليها السلام والرضوان **شرح** سلام منصوب
بر مفعول مطلق عامل مقدر است ودر نهج البلاغه چنین است والسلام عليكما سلام مودع مودع اسم فاعل باب تفعیل
است لا قال مجرور است تقدیرا صفت مودع باشد القالی تعاف والف صاحب بغض السئم بفتح سین منقطه
وکسر همزه ملول ان در انصرف ودر ان اقم بمعنی اذ مستعمل شده مؤید مذهب کوفیین است که ان گاهی بمعنی اذا
میباشد مثل الخ می آید در کتاب الجنائز باب هشتاد وپنجم که باب زیارة القبور است وانا بکم لاحقون انشاء الله اقم بضم همزه
وکسر قاف از باب افتعال است سوء ظن عبارت از جزع وترک صبر است واه بفتح واو والف وهای مفتوحه اسم فعل
است یعنی تعجب میکنم از خوبی این وتنوین گاهی داخل آن میشود چنانچه در دوم شرح اینجا الغلبة بفتح غین بانقطه
وفتح لام وبای یک نقطه کمال تسلط ومراد اینجا زیادتی ظلم بر شیعه است المستولی کسی که بزور وبهتان خلافت
وامثال آن میکند المقام بضم میم مصدر میمی باب افعال کنج خانه خود نشستن اللبث بضم وفتح لام وسکون یای
دونقطه وثای سه نقطه وبفتح لام وفتح با درنگ اللزام بکسر لام وزای بانقطه والف الخ یا آن قطع وفصل شود
که دیگر از آن برنگرداند المعکوف بعین منقطه وفا نگاه داشته مثل محبوس الاعوال مصدر باب افعال گریه ونوحه الثکلی
بفتح ثای سه نقطه وسکون کاف ولام والف مقصوره مادری که فرزندش مرده باشد فا در فبعین برای بیان و
تعلیل است العین بفتح عین منقطه وسکون یای دونقطه درپایین ونون چشم واینجا استعاره شده برای علم مثل و
لتصنع على عيني حقها منصوب بمفعول دوم تهضم است ارثها منصوب ومفعول دوم تمنع است لم یخلق بخای

بانقطه مضارع معلوم باب نصر و علم و حسن است الشکی بضم میم و فتح کاف و الف مقصوره مصدر میمی باب افتعال است
الی در نیک برای سببیت است یعنی سلام بر تو باد سلام وداع کننده که کاره است و نه ملول چه اگر برگردم
از نزد تو پس نه از ملول بودن خواهد بود و اگر درنگ کنیم بیشتر از این نه از بد گمانی خواهد بود بانچه وعده داده
صابران را داده چه تو امیست آن ثواب و صبر مبارک ترا بعیس تراست و اگر نه ملاحظه غلبه ولی اظلم
ائمه ضلالت و اتباع ایشان بر شیعه اهل البیت میبود هر اینه میگردانیدم لنج گیری درنگ را معتاد
که دائمی باشد و هر اینه گریه میکردم مانند گریه کردن مادر فرزند مرده برای این مصیبت بزرگ چه
حشیم الله تعالی مدفون میشود دختر تو به پنهانی اشاره است بانکه از پس آزرده است و پنهانی
تو وصیت کرده که ایشان براو نماز نکنند و مطلع بر قبر او نشوند و مظلوم میشود حق او و منع کرده میشود میراث
او و حال آنکه بسیار نشده بیان تو که بر خلاف گرفتی در تعظیم اهل بیت خود گفته نشده از جانب تو یا از دوری
ربوبیت رب العالمین در نهی از اختلاف و بیرون ی ظلمن و بسوی الله تعالی است ای رسول الله شکایت
من از این مردم و بسبب وفات تست ای رسول الله بهتر صبر در این مصیبتها صلوات فرستد الله تعالی
بر تو و دختر تو باد سلام در رضای الهی **چهارم اصل** قلت لابی عبد الله علیه السلام من غسل
فاطمة علیها السلام قال ذاک امیر المؤمنین فکانی استعظمت ذلک من قوله فقال کانک ضقت بما
اخبرتک به قال فقلت قد کان ذاک جعلت فداک قال فقال لا تضیقن فانها صدیقة ولم
یکن یغسلها الا صدیق اما علمت ان مریم لم یغسلها الا عیسی **شرح** مضمون این می آید در کتاب
الجنائز در حدیث سیزدهم باب بست و نهم که باب الرجل یغسل المرأة است ضقت بکسر ضاد با نقطه و سکون
قاف ماضی مخاطب باب ضرب است یعنی گفتم امام جعفر صادق ع را که غسل داد فاطمه را گفت آن شخص
امیر المؤمنین ع بود و گویا که من بزرگ شمردم آنرا از جمله سخن او پس گفت گویا که تنگدل شدی بانچه خبر کردم ترا
بان راوی گفت پس گفتیم بتحقیق شد انچه گفتی قربانت شوم راوی گفت پس گفت تنگدل مشو البته چه
بدرستی که فاطمه معصومه بوده و محال بود آنکه غسل دهد او را مگر معصوم آیا ندانستی که مریم را غسل نداد
مگر عیسی ع **پنجم اصل** عن ابی جعفر و ابی عبد الله علیهما السلام قالا ان فاطمة علیها السلام لما ان
کان من امرهم ما کان اخذت بتلابیب عمر فجذبته الیها ثم قالت اما والله یا ابن الخطاب لولا انی
اکره ان یصیب البلاء من لا ذنب له لعلمت انی ساقسم علی الله ثم اجده سریع الاجابة **شرح** ضمیر امرهم
راجع بائمه ضلالت و پیروان ایشان است و میتواند بود که راجع بایشان و اهل البیت باشد ما کان عبارت است از
دخول عمر و جمعی دیگر در خانه امیر المؤمنین علیه السلام بقصد سوختن خانه و اهل البیت برای طلب بیعت علی با ابوبکر و افگندن
فاطمه از شکم پسری را که رسول او را المحسن نام کرده اخذت بمعنی امرت بالاخذ است التلابیب جمع تلبیب
گریبانهای جامه ها سین در ساقسم برای تاکید مجموع قسم و سرعت اجابت است لعلمت خطاب است قسم تکلم

وحده از باب انفعال است الاقسام قسم خوردن وقسم دادن و مراد اینجا معنی دوم است وأبر القسم استعطا مینا مند فرق میان اجابت واستجابت آنست که اجابت دادن مطلب است واستجابت قبول طلب خواه مرادش اثر آن دخواه بذیرفته کردن دگاهی استجابت بجای اجابت مستعمل میشود چنانکه می آید در حدیث چهارم باب آینده یعنی روایتیست از امام محمد باقرؑ و امام جعفر صادقؑ گفتند بدرستی که فاطمهؑ وقتی که شد از کار ایشان انچه شد امر کرد که خود گرفتند گریبان جامهای عمر را پس کشیدند ورا بسوی او بعد ازان گفت آگاه باش بخدا قسم ای پسر خطاب اگر نه این بود که من کراهت دارم که باید بلا کسی را که بگناه است مثل اطفال شیرخوار هر آئینه سید آنستی که من قسم میدهم بر الله تعالی به محمد وآل محمد در نفرین برای فنای کفار بعد ازان می یابم الله تعالی را اجابت کننده مراد آنست که مثل نفرین نوح میکردم و زود مجاب میشد ششم

اصل عن ابی جعفر علیہ السلام قال لما ولدت فاطمۃ علیها السلام اوحی الله الی ملك فانطلق به لسان محمد صلی الله علیه وآله فسماه فاطمۃ ثم قال انی فطمتك بالعلم وفطمتك من الطمث ثم قال ابو جعفر علیه السلام والله لقد فطمها الله بالعلم وعن الطمث فی المیثاق **شرح** الفطم مصدر باب ضرب جدا کردن ضمیر راجع بلفظ فاطمهؑ است بطریق استخدام فطمتك هر دو جا ماضی باب تفعیل است وهمچنین فطمها التفطیم کسی را جدا کننده کردن میتواند بود که این سه لفظ از باب ضرب باشد بنا بر آنکه فاطمه بمعنی مفطمه باشد و بر تقدیر اول طمث بمعنی معصیت است و بر تقدیر دوم بمعنی حیض نیز میتواند بود یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت چون زاده شد فاطمهؑ وحی کرد الله تعالی بسوی فرشته پس گویا کرد باین لفظ زبان محمد صلی الله علیه وآله را پس نام نهاد ورا فاطمه بعد ازان الله تعالی گفت بدرستی که من جدا کننده کردم ترا ای محمد به علم باین معنی که علم بجمیع احکام در اولاد تو خواهد بود و پس جدا کننده کردم ترا از معصیت یعنی معصوم در اولاد تو خواهد بود و پس بعد ازان گفت امام محمد باقر بخدا قسم که هر آئینه بتحقیق جدا کننده کرده الله تعالی به علم واز معصیت در روز پیمان بر ارواح هفتم

اصل عن ابی جعفرؑ قال قال النبی صلی الله علیه وآله لفاطمۃ یا فاطمۃ قومی فاخرجی تلك الصحفۃ فقامت فاخرجت صحفۃ فیها ثرید وعراق یفور فاکل النبیؑ وعلیؑ وفاطمهؑ والحسن والحسین علیهم السلام ثلثة عشر یوما ثم ان ام ایمن رأت الحسین معه شیٔ فقالت له من این لك هذا قال انا ناکله منذ ایام فاتت ام ایمن فاطمۃ فقالت یا فاطمۃ اذا کان عند ام ایمن شیٔ فانما هو لفاطمۃ وولدها واذا کان عند فاطمۃ شیٔ فلیس لام ایمن منه شیٔ فاخرجت لها منه فاکلت منه ام ایمن ونفدت الصحفۃ فقال لها النبی صلی الله علیه وآله اما لولا انك اطعمتها لاکلت منها انت وذریتك الی ان تقوم الساعة ثم قال ابو جعفرؑ والصحفۃ عندنا یخرج بها قائمنا فی زمانه **شرح** الصحفۃ بفتح صاد بیقطه وسکون حای بیقطه وفا کاسه چوبین بزرگ الثرید بفتح ثای سه نقطه وکسر رای بینقطه وسکون یای دو نقطه در پائین ودال بینقطه نان ریزه کرده شده العراق بکسر عین بی نقطه ورای بینقطه والف وقاف

بمع عرق بفتح عین وسکون را پارچه های گوشت که با هر یک از آنها استخوان باشد ام ایمن کنیزی بود که از پدر رسول الله باو میراث رسیده وحضانت رسول کرد وآزاد کرد و مادر اسامه بن زید است وایمن بن عبید برادر مادری زید است لغت تسنون وفاء ودال بنقطه ماضی معلوم باب علم است یعنی روایتیست از امام محمد باقرع گفت که گفت نبی فاطمه را ای فاطمه برخیز پس بیرون آور آن کاسه را ظاهر آنست که کاسه در خانه دیگر یا در زیر سرپوشی بوده پس برخاست پس بیرون آورد کاسه را که در آن ثرید داشت ونها گوشت بود میجوشید شوربای آن از گرمیها چنانچه چشمه های آب میجوشد وزیاد میشود وقتی که از بالای آنها آب برداشته شود پس خورد نبی وفاطمه وحسن وحسین سیزده روز و عدم ذکر امیر المؤمنین از انست که در آن ایام رسول او را شاید بجهادی فرستاده باشد ودر بعض نسخ فاکل النبی وعلی وفاطمه است تا آخر بعد از آن بدرستی که ام ایمن دید حسین را که با او چیزی بوده از آن پس گفت او را از کجاست برای تو این گفت بدستیکه ما هر آئینه میخوریم آنرا از چند روز پس آمد ام ایمن نزد فاطمه ع پس گفت بعنوان گله ای فاطمه وقتی که باشد نزد ام ایمن چیزی پس جز این نیست که آن برای فاطمه واولاد اوست ووقتی که باشد نزد فاطمه چیزی نیست برای ام ایمن از آن چیزی پس بیرون آورد برای او از آن ثرید پس خورد ام ایمن از آن وآخر شد کاسه پس گفت فاطمه را نبی آگاه باش اگر نمی بود این که تو خورانیدی ام ایمن را هر آئینه میخوردی از آن کاسه تو واولاد تو تا قیام قیامت بعد از آن گفت امام محمد باقر وآن کاسه نزد ماست بیرون می آورد آنرا قائم ما در زمانش هشتم اصل

سمعت ابا الحسن علیه السلام یقول بینا رسول الله صلی الله علیه وآله جالس اذ دخل علیه ملک له اربعة وعشرون وجها فقال له رسول الله حبیبی جبرئیل لم ارک فی مثل هذه الصورة قال الملک لست بجبرئیل یا محمد بعثنی الله عز وجل ان ازوج النور من النور قال من ممن قال فاطمة من علی قال فلما ولی الملک اذا بین کتفیه محمد رسول الله علی وصیه فقال رسول الله منذ کم کتب هذا بین کتفیک فقال من قبل ان یخلق الله آدم باثنین وعشرین الف عام یعنی شنیدم از امام موسی کاظم که میگفت میان آنکه رسول الله نشسته بود ناگاه داخل شد بر او فرشته که او را بیست وچهار رو بود پس گفت او را رسول الله دوست من جبرئیل ندیدم ترا در مثل این صورت پس گفت آن فرشته نیستم جبرئیل ای محمد فرستاد مرا خدای عز وجل که جفت کنم نور را با نور گفت که را با که گفت فاطمه را برای علی امام گفت بعد از آن سازی پشت گردانید آن فرشته ناگاه میان دو شانه او بود که محمد رسول الله علی وصیه پس گفت او را رسول الله از چند وقت هست که نوشته شد این در میان دو شانه تو پس گفت از پیش از آنکه آفریند الله تعالی آدم را بیست ودو هزار سال نهم اصل مسألت الرضا علیه السلام عن قبر فاطمة علیها السلام فقال دفنت فی بیتها فلما زادت بنو امیة فی المسجد صارت فی المسجد یعنی پرسیدم امام رضا را از قبر فاطمه ع پس گفت مدفون شد در خانه خود پس چون زیاد کردند بنی امیه در مسجد گردید در مسجد اشاره است بفراخ کردن عمر ابن عبد العزیز مسجد را در زمان خلافت ولید بن عبد الملک

بامر ولید بن عبد الملک **اصل دهم** عن ابی عبد الله علیه السلام قال سمعته یقول لولا ان الله تبارک
و تعالی خلق امیر المؤمنین علیه السلام لفاطمة علیها السلام ما کان لها کفو علی ظهر الارض من آدم فمن دونه
یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت شنیدم ازاو که میگفت اگر نه این میبود که الله تعالی آفرید
امیر المؤمنین علیه السلام را برای فاطمه نمی بود شوهری که لائق او باشد بر روی زمین از آدم یا هرکه بعد ازو است

مبحث چهارم که باب صد و سیزدهم است اصل مولد الحسن بن علی

شرح این تاریخ احوالی است که نسبت بولادت امام حسن بن علی دارد درین مبحث کلام مصنف و شش حدیث
است **کلام مصنف اصل** ولد الحسن بن علی علیه السلام فی شهر رمضان فی سنة بدر
سنة اثنتین بعد الهجرة **وروی** انه ولد فی سنة ثلث و مضی فی شهر صفر فی آخره من سنة تسع و
اربعین و مضی و هو ابن سبع و اربعین سنة و اشهر و امه فاطمة بنت رسول الله صلی الله علیه و آله
یعنی زاده شد حسن بن علی در زمان یزدجرد در ماه رمضان در سال جنگ بدر سال دوم از بعد هجرت و منقول
شده که او زاده شده در سال سوم و رفت از دنیا در ماه صفر در آخر ماه از سال چهل و نه و رفت از دنیا بر
حالی که او فرزند چهل و هفت سال بود و چند ماه و مادرش فاطمه بنت رسول الله است بدانکه درینجا بخاطر
میرسد که از کاتبان کافی سهوی شده باشد و بجای اشهر الاشهر باید چه هرگاه ولادت در آخر ماه رمضان سال
دوم باشد مثلا و فوت در آخر صفر سال چهل و نه باشد عمر او چهل و شش سال و پنجاه روز خواهد بود اگر گوئی جواب
بر دو وجه است **اول** آنکه چون ولادت رسول الله و بعثت او و هجرت او و وفات او در ربیع الاول بوده مبدای
تاریخ هجری نزد اهل اسلام ربیع الاول بوده تا وقتیکه عمر به استصواب عثمان بعد از هفده سال از هجرت تاخیر کرد مبدای
تاریخ هجری نزد اهل اسلام از ربیع الاول به محرم انداخت چنانچه ابن جوزی در کتاب تنقیح ذکر کرده و میتواند بود که این
تاخیر برای این شد که شنیده باشند که در محرم مصیبتی عظیم بر سر اهل بیت خواهد آمد پس رمضان علی بدر دوم باصطلاح
سابق است و باصطلاح لاحق که وفات مبنی بر آنست رمضان سال اول میشود **دوم** آنکه این تاریخ وفات نیز نزد
وی داخل باشد در مرضی مصنف نباشد بلکه مرضی مصنف در تاریخ وفات آن باشد که می آید در حدیث سوم و مضی
در اول بتقدیر و انه مضی است و در دوم ابتدای کلام مصنف است گوئیم تدقیقی که در جواب اول شده بجای
خود است و بآن جمع میتوان کرد میان دو تاریخ ولادت ذکر سنه اثنتین و سنه ثلث باشد اما درین مقام خوب نیست
چه سن فاطمه در وقت هجرت هفت سال بود و بعید است که ولادت او در سال اول شده باشد خصوصا
مشهور است که تزویج فاطمه در سال دوم بوده و جواب دوم مناسب نیست چه مصنف در نظائر این ساکت نشده
از بیان تاریخ وفات باعتقاد خود و اولی در جواب اینست که قائل شویم باین سهو کاتبان که در سنه تسع و اربعین
شده چه آن منافات ندارد با حدیث دوم **اول اصل** عمن سمع ابا جعفر علیه السلام یقول لما حضر الحسن
علیه السلام الوفاة بکی فقیل له یا ابن رسول الله تبکی و مکانک من رسول الله الذی انت به و قد قال فیک رسول الله

وافی شرح اصول کافی

وقد تججت عشرين حجة ماشيا وقد قسمت مال الله ثلث مرات حتى النعل بالنعل فقال انما ابكى لخصلتين لهول المطلع وفراق الاحبة **شرح** الهول بفتح ها وسكون واو ترس المطلع بضم ميم وتشديد طای بی نقطه مفتوحه وفتح لام وهمین بمعنی اسم مفعول یا اسم مکان یا مصدر میمی باب افتعال است اطلاع دانستن چیزی بعنوان اشراف برآن و در تقدیر عبارت از چیزیست که او مغلوب شده از بیوفائی جمعه چنانکه می آید در حدیث سیوم وفراق بجر عطف بر المطلع است ومیتواند بود که عطف بر هول باشد ومصدر مضاف بفاعل است نه بمفعول الاحبة بفتح همزه وکسر حای بی نقطه وتشدید بای یک نقطه جمع حبیب دوستان ومراد بفراق الاحبة بیوفائی ایشان است واگرچه اکثر شیعه او را بجهت اطاعت معاویه دلجا کردن او با صلح با معاویه است میتواند بود که المطلع بمعنی احوال قبر وقیامت باشد ودنیا بمعنی هول آن بجهت یا جنبه که مفارقت کردند خواهد بود ومجموع خصلتین یک باعث بر گریه خواهد بود **یعنی** روایتست از کسی که شنید از امام محمد باقر علیه السلام که میگفت وقتی که حاضر شد امام حسن را مرگ گریه کرد پس گفته شد او را ای پسر رسول الله گریه میکنی از مرگ وحال آنکه مرتبه تو نسبت برسول الله آن مرتبه ایست که تو آن مرتبه وتحقیق گفت رسول الله در فضیلت مرتبه تو در عرصه قیامت آنچه گفت وتحقیق حج کردی بیست حج پیاده وتحقیق مقاسمه کردی با فقرا مال خود را سه مرتبه تا آنکه یک نعل داری برابر یک نعل که برداشتی پس گفت غلط کردی گریه من برای مرگ نیست جز این نیست که گریه میکنم برای دو صفت برای سختی آنچه معلوم من شد که سبب مرگ من شده و بیوفائی دوستان **دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال قبض الحسن بن علی وهو ابن سبع واربعین سنة فی عام خمسين سنة عاش بعد رسول الله صلى الله عليه وآله اربعين سنة **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت گرفته شد از دنیا حسن بن علی واو فرزند چهل وهفت سال بود تقریبا چنانکه گذشت در کلام مصنف در سال پنجاه هجری زندگانی کرد بعد از رسول چهل سال **سوم اصل** عن ابی بکر الحضرمی قال ان جعدة بنت الاشعث بن قيس الكندى سمت الحسن بن علی وسمت مولاة له فاما مولاته فقاءت السم واما الحسن فاستمسك فی بطنه ثم انتقط به فمات **شرح** جعده که زن امام حسن بن علی است خواهر ابوبکر است وخواهرزاده های داد جاسه دیگرش محمد بن اشعث وقیس بن اشعث وعبد الرحمن بن اشعث که از قاتلان امام حسین اند الانتقاط بنون وقاف وطای حطی مصدر باب انفعال پراگنده شدن **یعنی** روایت است از ابوبکر حضرمی گفت بدرستی که جعده دختر اشعث بن قیس کندی زهر داد امام حسن بن علی را وزهر داد کنیزی را از امام حسن پس اما کنیز او پس قی کرد زهر را وچندان ضرری نیافت واما امام حسن پس ماند زهر در اندرون او وبعد از آن پاره پاره شده اندرون او وبسبب آن پس وفات یافت **چهارم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال خرج الحسن بن علی علیه السلام فی بعض عمره ومعه رجل من ولد الزبیر كان يقول بامامته فنزلوا فی منهل من تلك المناهل تحت نخل يابس قد يبس من العطش ففرش للحسن تحت نخلة وفرش للزبيرى بحذاه تحت نخلة اخرى قال فقال الزبيرى ورفع رأسه لو كان فى هذا النخل رطب

لا یکلمنا منه فقال له الحسن وانک لتشتهی الرطب فقال الزبیری نعم قال فرفع یده الی السماء فدعا بکلام لم افهمه فاخضرت النخلة ثم صارت الی حالها فاورقت وحملت رطبا فقال الجمال الذی اکتروا منه سحر والله قال فقال الحسن ویلک لیس بسحر ولکن دعوة ابن نبی مستجابة قال فصعدوا الی النخلة فصرموا ما کان فیها فکفاهم یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بیرون آمد حسن بن علی از مدینه در یکی از عمره های خود و با او مردی رفیق بود از اولاد زبیر که قائل بود بامامت امام حسن پس فرود آمدند در منزلی از آن منازل که میان مدینه و مکه است زیر درختان خرما که خشک بود بتحقیق خشک شده بود از تشنگی پس جا انداخته شد برای امام حسن علیه السلام در زیر یک درخت خرما و جا انداخته شد برای زبیری در برابر او در زیر درختی دیگر گفت پس گفت زبیری بحالی که برداشته بود سر خود را برای نگاه بشاخهای آن درخت اگر می بود درین درخت رطبی هر آئینه میخوردیم از آن رطب پس گفت او را امام حسن و بدرستی که هر آئینه اشتهای رطب داری پس گفت زبیری آری گفت پس برداشت دست خود را بسوی آسمان پس دعا کرد بسخنی که زبیری نفهمید پس سبز شد رنگ آن درخت بعد از آن گردید برنگ اصلی خود پس برگ داد و بار برداشت رطب پس گفت شتر داری که به کرایه گرفته بودند شتر را از او این سحر است بخدا قسم گفت پس گفت امام حسن وای بر تو نیست این سحر ولیکن یک دعای پیغمبر زاده است که مستجاب است گفت پس بالا رفتند بالای درخت پس چیدند آنچه را که بود در آن پس کافی شد ایشان را

پنجم — **حصل** ان الحسن علیه السلام قال ان لله مدینتین احدیهما بالمشرق والاخری بالمغرب علیهما سور من حدید وعلی کل واحد منهما الف الف مصراع وفیها سبعون الف الف لغة یتکلم کل لغة بخلاف لغة صاحبها وانا اعرف جمیع اللغات وما فیهما وما بینهما وما علیهما حجة غیری وغیر الحسین اخی **شرح** صاحب قاموس گفت در فصل جیم و بای یکنقطه و صاد بنقطه جابلص بفتح البای واللام او سکونها بلد بالمغرب لیس وراءه انسی و گفته در فصل جیم و بای یک نقطه و قاف جابلق بلد بالمشرق ولقدم فی جابلص المصراع بکسر میم و سکون صاد بنقطه و الف و عین بنقطه یکپایی در دو لخت و ممکن است بود که در اینجا یک لخت مراد باشد ضمیر راجع بکل واحدة از مدینتین است لغت هر دو جا بتقدیر اهل لغت است ضمیر صاحبها راجع به لغت است یعنی آشنائی میان آن لغات نیست ما در ما فیهما و در ما بینهما موصوله و عطف بر اللغات است ما در وما علیهما نافیه است یعنی بدرستی که امام حسن بن علی گفت بدرستی که الله تعالی را دو شهر است یکی از این دو حصاری است که بجای خشتهای آن پارچه های آهن است و بر هر یکی از آن دو حصار هزار هزار در است و در آن شهرها هفتاد هزار هزار اهل زبان است که سخن میگویند اهل هر زبانی بخلاف زبانی که پهلوی آنست و من میشناسم جمیع آن زبانها را و هر چه در آن دو شهر است از مشرق تا مغرب یعنی جمیع آنها از قرآن مستنبط میشود و من جمیع قرآن را میدانم پس منافات ندارد با جهل ببعض بالفعل و نیست بر آن دو شهر حجتی از جانب الله تعالی غیر من و غیر حسین برادرم بعد از من بفاصله مراد آنست که ایشان نیز مکلف اند بتصدیق امامت امام

مفترض الطاعت که مصداق ربوبیت رب العالمین است و واجب است بر ایشان عمل بمضمون آیهٔ سورهٔ
فلولا نفر من کل فرقة منهم طائفة خواه این آیه بایشان رسیده باشد یا نه چه مضمون آن معلوم است بشوا هد
ربوبیت در زمین و آسمان یا مراد آنست که ایشان تصدیق با است کرده اند و مومن اند **ششم اصل**
خرج الحسن بن علی علیهما السلام الی مکة سنة ماشیا فورمت قدماه فقال له بعض موالیه لو رکبت
لسکن عنك هذا الورم فقال کلا اذا اتینا هذا المنزل فانه یستقبلك اسود ومعه دهن فاشتر منه
ولا تماکسه فقال له مولاه بابی انت وامی ما قدامنا منزل فیه احد یبیع هذا الدواء فقال بلی انه
امامك دون المنزل فساروا میلا فاذا هو بالاسود فقال الحسن علیه السلام لمولاه دونك الرجل
فخذ منه الدهن واعطه الثمن فقال الاسود یا غلام لمن اردت هذا الدهن فقال للحسن بن علی
فقال انطلق بی الیه فانطلق فادخله الیه فقال له بابی انت وامی لم اعلم انك تحتاج الی هذا او تری ذلك ولست
آخذ له ثمنا انما انا مولاك ولکن ادع الله ان یرزقنی ذکرا سویا یحبکم اهل البیت فانی خلفت اهلی
تمخض فقال انطلق الی منزلك فقد وهب الله لك ذکرا سویا وهو من شیعتنا **شرح** ورمت معلوم
باب حسب است الورم بفتح واو و فتح رای بی‌نقطه ما قدمنا معلوم باب علم القدوم برگشتن از سفر دونك اسم فعل
است بمعنی ادرک الرجل منصوب است تا مفعول به دونك باشد مشار الیه ذلك ورم قدم است تمخض معلوم
باب علم و منع و تفعیل یا مجهول باب علم و منع است المخاض بفتح و کسر میم و خای بانقطه و الف و ضاد با نقطه
گرفتن درد زائیدن یعنی بیرون آمد حسن بن علی بسوی مکه سالی پیاده پس آماس کرد دو پای او پس گفت
او را بعض غلامان او اگر سوار شوی هر آئینه ساکن میشود از تو این آماس پس گفت حاشا که پی سوار شدن
ساکن نشود وقتی که رسیدیم باین منزل پس بدرستیکه پیش می آید ترا سیاه فامی و با او روغنی هست پس
خریداری کن از او و مضایقه در قیمت مکن با او پس گفت او را غلام او پدرم و مادرم فدای تو باد در وقت
برگشتن از مکه برگشتن بمنزلی از منازل که در پیش داریم که در آن هیچکس باشد که بفروشد این دوا را پس گفت
بلی بدرستیکه او پیش تست نزدیک این منزل پس روانه شد ثلث فرسخی پس ناگاه امام با غلام خود برخورد بآن
سیاه پس گفت امام حسن غلام خود را دریاب آن مرد را پس بگیر از او روغن را و بده او را قیمت پس چون
چنان کرد گفت او را آن سیاه که ای غلام برای که خواستی این روغن را پس گفت برای حسن بن علی گفت
مرا ببر بسوی او پس برد پس داخل ساخت او را بسوی امام سیاه گفت او را پدرم و مادرم فدای تو باد
نمیدانستم که محتاج میشوی بسوی این دوا و نمی‌بینی آن آزار را با پاها و نمیگیرم برای آن قیمتی اگرچه نیستم جز این نیست
که من غلام توام و لیکن دعا کن الله تعالی را که روزی کند مرا پسری درست اندام که دوست دارد شما اهل بیت
رسول را چه بدرستی که من واگذاشتم زن خود را در منزل خود در حالی که در کار زائیدن بود پس گفت برو
بسوی منزل خود چه تحقیق که بخشید الله تعالی ترا پسری درست اندام و او از شیعه ما ...

مبحث پنجم که باب صد و چهاردهم است اصل مولد الحسین بن علی

شرح این تاریخ احوالیست که نسبت دارد بولادت امام حسین بن علی علیهما السلام و درین مبحث کلام مصنف و پانزده حدیث است **کلام مصنف اصل** ولد فی سنة ثلث وقبض فی شهر المحرم من سنة احدی وستین من الهجرة وله سبع وخمسون سنة واشهر قتله عبید الله بن زیاد لعنه الله فی خلافة یزید بن معاویة لعنه الله وهو علی الکوفة وکان علی الخیل التی حاربته وقتله عمر بن سعد لعنه الله بکربلا یوم الاثنین لعشر خلون من المحرم وامه فاطمة بنت رسول الله صلی الله علیه وآله **یعنی** زاده شد امام حسین علیه السلام در زمان یزدجرد در سال سوم هجری **مخفی نماند** که بنابر آنچه می آید در حدیث دوم ولادت او در ربیع الاول یا ربیع الآخر بوده و آن مهر و اصطلاح که در شرح کلام مصنف که در مبحث چهارم مذکور شد داخل سال سوم بوده و شیخ مفید در مقنعه گفته ولد بالمدینة آخر شهر ربیع الاول سنة ثلث من الهجرة و در ارشاد گفته لخمس لیال خلون من شعبان سنة اربع من الهجرة و گرفته شد از دنیا در ماه محرم سال شصت و یک از هجرت و او را بود پنجاه و هفت سال و چند ماه کشت او را عبید الله بن زیاد لعنه الله در خلافت یزید بن معاویه لعنه الله و عبید الله والی بر کوفه بود و بود والی لشکر که جنگ کردند با امام و کشتند او را عمر بن سعد وقاص لعنهم الله در کربلا روز دوشنبه وقتی که ده شب گذشته بود از محرم **مخفی نماند** که مخالفان دهم محرم را عید الفتح می نامند و تعظیم بسیار میکنند با آنکه اول سال نیست و اصطلاح ایشان نیز افتراها برای تعظیم آن روز بسته اند و دوشنبه را از ایام هفته مبارک میشمرند چنانچه در مکه و توابع آن درین ایام نیز معمول است و مادرش دختر رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بود **اول اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال قبض الحسین بن علی علیه السلام یوم عاشورا وهو ابن سبع وخمسین سنة **شرح** این ظاهر است از سابق **دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان بین الحسن والحسین علیهما السلام طهر وکان بینهما فی المیلاد ستة اشهر وعشرا **شرح** الطهر بضم طای منقطه و سکون هاء پاکی از حیض و مراد اینجا زمان اقل طهر است که ده روز باشد المیلاد بکسر میم و سکون یای دو نقطه در پائین وقت ولادت و گاهی در مکان ولادت نیز مستعمل میشود و او در وعشرا بمعنی مع است و اگر واو عطف باشد عشر برفع خواهد بود چنانچه در بعض نسخ است **یعنی** روایت ست از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت بود فاصله میان ولادت حضرت امام حسن ع و آبستن شدن بحضرت امام حسین ع ده روز و بود تفاوت میان ایشان در وقت شش ماه و ده روز **سوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال لما حملت فاطمة علیها السلام بالحسین ع جاء جبرئیل ع الی رسول الله صلی الله علیه وآله فقال ان فاطمة ستلد غلاما تقتله امتك من بعدك فلما حملت فاطمة بالحسین علیه السلام کرهت حمله وحین وضعته کرهت وضعه ثم قال ابو عبد الله علیه السلام لم تر فی الدنیا ام تلد غلاما تکرهه ولکنها کرهته لما علمت انه سیقتل قال وفیه نزلت هذه

الایة ووصینا الانسان بوالدیه حسنا حملته امه کرها ووضعته کرها وحمله وفصاله ثلثون شهرا
یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت چون بار برداشت فاطمه علیها السلام حسین علی را گفته نزد
آمد جبرئیل بسوی رسول الله پس گفت فاطمه بار برداشته زود خواهد زائید پسری را که می کشند او را امت تو بعد از
تو پس چون فاطمه با خبار رسول پیغام جبرئیل را دانست که بار برداشته بحسین کراهت کرد آن بار برداشتن
را و وقتی که وضع حمل کرد کراهت کرد وضع او را بعد از آن گفت امام جعفر صادق علیه السلام دیده نشده
در دنیا مادری که زاید پسری را که کراهت دارد آنرا ولیکن فاطمه کراهت کرد حسین را بجهت آنکه دانست که او بجبر
کشته میشود و امام گفت و در حق امام حسین نازل شد این آیه از سوره احقاف و سفارش کردیم آدمی
را به پدر و مادر او نیکی بار برداشت او را مادرش بر حال کراهت از ابتدای حمل او تا وقت باز داشتن او از
شیر و ماه بود که شش ماه مدت حمل است و دو سال مدت رضاع مخفی نماند که اگر الف لام الانسان
درین آیه از برای جنس یا استغراق گیریم فقرات قرآن ناملایم میشود چنانچه در حدیث آینده ظاهر میشود

چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان جبرئیل نزل علی محمد فقال یا محمد ان
الله یبشرک بمولود یولد من فاطمة تقتله امتک من بعدک فقال یا جبرئیل وعلی ربی السلام لا
حاجة لی فی مولود یولد من فاطمة تقتله امتی من بعدی فعرج ثم هبط فقال له مثل ذلک فقال یا
جبرئیل وعلی ربی السلام لا حاجة لی فی مولود تقتله امتی من بعدی فعرج جبرئیل الی السماء ثم هبط
فقال یا محمد ان ربک یقرئک السلام ویبشرک انه جاعل فی ذریته الامامة والولایة والوصایة
فقال انی قد رضیت **شرح** معنی سلام گذشت در حدیث چهل و یکم بحث اول لا حاجة برای رد بشارت نیست بلکه
برای تعجب و استکشاف سر آنست باعتبار آنکه بشارت یعنی مژده دادن است و آن در جائی میباشد که مطلوب
محتاج الیه باشد و هرگاه کشته شدن فرزند در وقت اخبار بآن مذکور باشد محتاج الیه نخواهد آمد بحسب ظاهر
پس اخبار بآن مژده نخواهد بود بحسب ظاهر قد رضیت برای فهمیدن سر و اطمینان نفس است یعنی
روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت بدرستی که جبرئیل نازل شد بر محمد پس گفت او را
ای محمد بدرستی که الله تعالی مژده میدهد ترا بزاده شده که زاده میشود از فاطمه می کشند او را امت بعد
از تو پس گفت برای طلب تحقیق این سخن ای جبرئیل و بر صاحب کل اختیار نیست سلامی که وعده
کرده حاجت نیست مراد بزاده شده که زاده میشود از فاطمه که میکشند او را امت من بعد از من پس بالا رفت
جبرئیل بسوی آسمان بعد از آن فرود آمد جبرئیل پس گفت مثل آنچه گفته بود پس رسول گفت ای جبرئیل و بر رب
نیست سلام پس گفت ای محمد بدرستیکه رب تو میخواند ترا سلام موعود و مژده می دهد ترا بآنکه الله تعالی
خواهد کرد در ذریت آن مولود امامت و اولی بتصرف بودن و وصی بودن را پس رسول گفت
بتحقیق تسلی شد خاطر من **اصل** ثم ارسل الی فاطمة ان الله یبشرک بمولود یولد لک تقتله امته

من بعدي فأرسلت إليه أن لا حاجة لي في مولود تقتله أمتك من بعدك فأرسل إليها أن الله عز وجل
قد جعل في ذريته الإمامة والولاية والوصية فأرسلت إليه أني قد رضيت فحملته كرهاً ووضعته
كرهاً وحمله وفصاله ثلاثون شهراً حتى إذا بلغ أشده وبلغ أربعين سنة قال رب أوزعني أن أشكر
نعمتك التي أنعمت علي وعلى والدي وأن أعمل صالحاً ترضاه وأصلح لي في ذريتي فلو أنه قال أصلح لي ذريتي
لكانت ذريته كلهم أئمة. شرح فحملته نقل بالمعنی است از سوره احقاف الاشد بفتح همزه وضم شین و
تشدید دال قوت مراد اینجا قوت گرفتن امام حسین ع است در زمان رسول بسبب جمیع علوم وکمالات وظهور
فضیلت بسبب آیات واحادیثی که از رسول صادر شده در سفارش وبیان فضیلت اگرچه منافقان
عمل بآنها نکرده باشند اربعین سنة عبارت از سالهائیست که امام حسین علیه السلام در بعض آنها سی
سال است با امیر المؤمنین علیه السلام بوده ودر بعض دیگر که ده سال است با امام حسن ع بوده چنانچه گذشت
در حدیث دوم مبحث چهارم که امام حسین ع بعد از رسول چهل سال زندگانی کرد قال رب اوزعنی بعد از بلوغ اشد
وبلوغ چهل سال است که اول زمان امامت امام حسین ع است نعمتک عبارت از اختصاص امامت
و ولایت و وصیت بذریت کسی است که آن نعمت در اصحاب رسول مخصوص امام حسین ع وپدر ومادر
اوست صالحا عبارت از جهاد وکشته شدن است که مرضی الله تعالی بوده چنانچه جبرئیل علیه السلام
مژده بآن داده واصلح لی برای طلب وفا بوعده است که جبرئیل گفت فی ذریتی اگر میبود جمیع ذریت
او ائمه میبودند یعنی ذریت او باین کثرت که هست نمیبود چه امام در یک زمان متعدد نمیباشد مخفی نماند که
اگر این فقرات قرآن در حق شخصی بخصوصیت نباشد از بلاغت بیرون میرود یعنی بعد از آن پیغام فرستاد
بسوی فاطمه ع که الله تعالی مژده میدهد مرا بزاده که زاده میشود برای تو میکشند او را امت من از من پس
فاطمه پیغام فرستاد بسوی رسول که الله تعالی مژده میدهد مرا بزاده که میکشند او را امت تو بعد از تو پس فرستاد
بسوی فاطمه ع که الله تعالی بتحقیق گردانید در اولاد او امامت و ولایت و وصایت را پس پیغام فرستاد
که من راضی شدم پس بار داشت مادرش او را برحالی که او دلگیر بود ووضع حمل کرد او را برحالی که دلگیر
بود از ابتدای حمل او تا بریدن او از شیر سی ماه باقی ماند تا وقتی که رسید بکمال وقوت خود وایضا رسید
به چهل سال دیگر گفت ای صاحب کل اختیار من الهام کن مرا این که شکر کنم نعمت ترا که انعام کردی بر
من و بر پدر من ومادر من و این که بجا آورم عمل صالحی را که راضی شوی بآن وامام کن برای من در میان
اولاد من هر کرا که میدانی امام گفت پس اگر این میبود که گفت که امام کن برای من در اولاد من هر کرا که میدانی
هر آینه منحصر می شد ذریت او در ائمه. **اصل** ولم يرضع الحسين عليه السلام من فاطمة عليها السلام
ولا من أنثى كان يؤتى به النبي صلى الله عليه وآله فيضع إبهامه في فيه فيمص منه ما يكفيه اليومين
والثلاث فنبت لحم الحسين من لحم رسول الله صلى الله عليه وآله ودمه ولم يولد لستة أشهر إلا عيسى

بن مریم وللحسین **یعنی** وشیر نخورد حسین از فاطمه و نه از زنی آورده می شد نزد نبی پس می گذاشت شست خود را در دهن او پس میمکید از ان آن مقدار که کافی می شد او را دو روز و سه روز پس رویید گوشت او از گوشت رسول الله و از خون او زاده نشد در شش ماه مگر عیسی بن مریم و حسین بن علی **پنجم اصل**

وفی روایة اخری عن ابی الحسن الرضا علیه السلام ان النبی صلی الله علیه وآله کان یؤتی به الحسین علیه السلام فیلقمه لسانه فیمصه فیجتزی به ولم یرضع من انثی **یعنی** در روایت دیگر از امام رضا علیه السلام نیست که نزد نبی آورده می شد امام حسین پس بدهان حسین می گذاشت زبان خود را پس میمکید آنرا پس اکتفا بآن میکرد و شیر نخورد از زنی جمع این دو روایت باختلاف اوقات است **ششم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله عزوجل فنظر نظرة فی النجوم فقال انی سقیم قال حسب فرای ما یحل بالحسین علیه السلام فقال انی سقیم لما یحل بالحسین علیه السلام **شرح** فی در فی النجوم برای ظرفیت است و نجوم جمع نجم بفتح نون و سکون جیم است یعنی اصولی که از آنها استنباط نتایج می شود و مراد آیات کتاب الهی است با فی برای تعلیل است و نجوم مصدر باب نصر است یعنی ظهور نتیجه بسبب فکر میشود و حاصل هر دو یکی است **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در قول الله عزوجل در حکایت ابراهیم علیه السلام در سوره صافات پس فکر کرد فکری در آیات کتاب الهی پس گفت بدرستی که من آزرده ام مانند بیمار امام گفت شمرد حوادث اوقات آنها را که مستنبط میشود از کتاب الهی پس دانست آنچه را که فرود می آید بر سر امام حسین علیه السلام پس گفت بدرستی که من آزرده ام بسبب آنچه فرود می آید بر سر حسین علیه السلام **هفتم اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام لما کان من امر الحسین ما کان ضجت الملائکة الی الله بالبکاء وقالت یفعل هذا بالحسین صفیک وابن نبیک قال فاقام الله لهم ظل القائم علیه السلام وقال بهذا انتقم لهذا **شرح** ضجت بضاد با نقطه و جیم مشدده معلوم باب ضرب است مشار الیه هذا ما کان است الظل سایه و مراد اینجا عدالت بادشاه است مشار الیه لهذا الحکان است **یعنی** گفت امام جعفر صادق علیه السلام وقتی که شد از کار امام حسین علیه السلام آنچه شد زاری کردند فرشتگان بسوی الله تعالی بگریه برای طلب انتقام و گفتند کرده میشود این قسم ستمی با حسین که برگزیده تو و پسر نبی تست امام گفت پس وا داشت الله تعالی برای ایشان یعنی اعلام ایشان کرد آنچه را که قائم بر سر قاتلان امام حسین و مسابقین در ان خواهد آورد و گفت باین عذاب انتقام میکشم برای این ستم **هشتم اصل** لما قتل الحسین علیه السلام اراد القوم ان یوطئوه الخیل فقالت فضة لزینب یا سیدتی ان سفینة کسر به فی البحر فخرج الی جزیرة فاذا هو باسد فقال یا ابا الحارث انا مولی رسول الله صلی الله علیه وآله فهمهم بین یدیه حتی وقفه علی الطریق والاسد رابض فی ناحیة فدعینی امض الیه واعلمه ما هم صانعون غدا قال فمضت الیه فقالت یا ابا الحارث فرفع راسه ثم قالت اتدری ما یریدون ان یعملوا غدا بابی عبد الله یریدون ان یوطئوا

الخیل هرولة قال فمشی حتی وضع یده علی جسد الحسین علیه السلام فاقبلت الخیل فلما نظروا الیه قال لهم
عمر بن سعد لعنه الله فتنة لا تثیروها انصرفوا فانصرفوا **شرح** یولوه مضارع معلوم غائب مهموز اللام باب
افعال است فضه کنیز فاطمه زهرا ع است زینب دختر امیر المومنین از فاطمه سفینه بفتح سین مهمله و کسر فا و سکون یای
دو نقطه در پائین و نون لقب است چون در سفری بار بسیار برداشته بوده و اسم او مهران یا رومان یا رباح
است که غلام رسول یا غلام ام سلمه بوده و او را آزاد کرده بشرط خدمت رسول کسر مجهول باب ضرب است
به نائب فاعل است در کتاب خرائج الجرائح در باب معجزات سید الانبیا مذکور است که روی عن ابن الاعرابی
عن سفینة مولی رسول الله قال خرجت غازیا فکسر بی المرکب فی البحر تا آخر ابو الحارث کنیت بر شیر است و شیر
فضه غیر سفینه است الهمهمه گردانیدن شیر آواز را در سینه خود آهسته و قفه از باب تفعیل است یعنی چون
کشته شد امام حسین ع اراده کردند آن قاتلان که برانند بر پشت او اسپان را پس گفت فضه زینب را ای
خاتون من بدرستی که سفینه شکسته شد کشتی او در دریا پس بیرون آمد بسوی جزیره پس ناگاه او شیری را دید
پس گفت ای ابا حارث من غلام رسول الله ام پس آواز ی آهسته کرد مش و یعنی پیش پیش او رفت و آواز ی
از او ظاهر می شد که دلالت بر این کند که از پی من بیا تا آنکه وقف کرد او را بر راه و شیر خوابیده در کناری
پس بگذار مرا تا روم بسوی او و اعلام کنم او را از آنچه ایشان میکنند فردا پس رفت فضه بسوی شیر و گفت
ای ابو الحارث پس برداشت شیر سر خود را بعد از آن فضه گفت آیا میدانی که چه اراده دارند که کنند فردا با امام
حسین ع اراده دارند که برانند اسپان را بر پشت او راوی گفت پس شیر رفت تا نهاد دو دست خود را بر بدن
امام حسین علیه السلام پس آمدند سواران پس چون نظر کردند بسوی او گفت ایشان را عمر بن سعد لعنه الله این
بلائیست بر منگیزید آنرا برگردید پس برگشتند **دهم اصل** سمعت ابا عبد الله علیه السلام
یقول لما قتل الحسین علیه السلام اقامت امرأته الکلبیة علیه ماتما و بکت و بکین النساء و الخدم حتی
جفت دموعهن و ذهبت فبیناهی کذلک اذا رأت جاریة من جواریها تبکی و دموعها تسیل
فدعتها فقالت لها ما لک انت من بیننا تسیل دموعک قالت انی لما اصابنی الجهد شربت شربة
سویق قال فامرت بالطعام والاسوقة فاکلت و شربت و اطعمت و سقت و قالت انما نرید بذلک
نتقوی علی البکاء علی الحسین علیه السلام **شرح** الماتم بفتح میم و سکون همزه و فتح تای دو نقطه در بالا
اجتماع زنان برای عزا النسا و الخدم عطف بیان ضمه در بکین است الجهد بفتح جیم و سکون ها و دال مهمله مشقت
السویق بفتح سین مهمله و کسر واو و سکون یای دو نقطه در پائین قاوت که آنرا پست نیز مینامند و نسبت
شرب با آن باعتبار آنست که آنرا داخل شربتی میکنند و می آشامند یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه
السلام که میگفت چون کشته شد امام حسین ع راست کرد زن او که از بنی کلب بود و نه بود با او در کربلا برای
ماتمی بکرده گریه کردند زنان و کنیزان تا آنکه خشک شد اشکهای چشمهای ایشان و بطرف شد از بسیاری گریه پس

میان آنکه زن او چنان بود آگاه دیگ کنیزی را که نزد او بود که گریه می کرد و شکمهای او . دان می شکمهایش طلبید او را پس گفت او را چه حالت است تا که تو از میان مالی روان می شود شکمهای تو گفت به درستی که من چون رسیدم از تو نزد شاید مرا یک شربت قاوت امام گفت امر کرد آن زن که ببرد قاوت تا پس خورد و شکمهایش خورانید و آشامانید زنان دیگر را و گفت جز این نیست که می خواهیم آن این را که قوت هم رسانیم بر گریه بر امام حسین علیه السلام **اصل** قال واهدی الی الکلبیة جونا لتستعین بها علی ماتم الحسین علیه السلام فلما رات الجون قالت ما هذه قالوا هدیة اهداها فلان لتستعین بها علی ماتم الحسین علیه السلام فالت لسنا فی عرس فما نصنع بها ثم امرت بهن فاخرجن من الدار فلما اخرجن من الدار لم یحس لها حس کانما طرن بین السماء والارض ولم یر لهن بعد خروجهن من الدار اثر **شرح** جون بضم جیم و سکون واو و نون جمع جونی بتشدید یا قسمی از مرغ سنگخوار که شکم و بالهای آن سیاه است و جایز است در ضمیر راجع بجمع مذکری که غیر ذوی العقول باشد آنکه مفرد مونث باشد لم یحس بجای بی نقطه و تشدید سین بی نقطه مجهول باب افعال است الحس بکسر حا آواز نرم یعنی امام علیه السلام گفت و هدیه فرستاده شد بسوی زن کلبیه مرغان سنگخواره تا مدد جوید بکشتن آنها و طبخ آنها بر ماتم امام حسین ع پس چون دید آن مرغان سنگخواره را گفت چیست این گفتند هدیه ایست که فرستاده آنها فلان کس تا مدد جوییم با آن بر ماتم امام حسین علیه السلام پس گفت نیستیم ما در عروسی که تنعم کنیم بخوردن گوشت مرغ پس چه کار داریم با آن بعد از آن امر کرد به بیرون بردن آن مرغان پس بیرون برده شدند از خانه شنیده نشد برای آن مرغان یعنی از شدت ماتم کسی منفعت آنها نشد که بذخیره برای وقت دیگر نگاه داشته شود و مردم تاراج بردند چنانچه گویا پریدند آن مرغان میان آسمان و زمین و دیده نشد برای آن مرغان بعد از بیرون رفتن ایشان از خانه اثری

مبحث ششم که باب صد و یازدهم است در مولد علی بن الحسین

شرح این تاریخ احوالیست که نسبت دارد بولادت امام زین العابدین و درین مبحث کلام مصنف و شش یا هفت حدیث است **اول اصل ولد** علی ابن الحسین فی سنة ثمان وثلثین وقبض فی سنة خمس وتسعین وله سبع وخمسون سنة وامه سلامة بنت یزدجرد بن شهریار بن شیرویه بن کسری ابرویز وکان یزدجرد آخر ملوک الفرس **شرح** ولادت امام زین العابدین در زمان امیر المومنین بوده و کسری بکسر و فتح کاف و سکون سین بی نقطه و الف مقصوره معرب خسرو لقب است یعنی وسیع الملکت ابرویز بفتح همزه و سکون بای یک نقطه و فتح رای بی نقطه و کسر واو و سکون یای دو نقطه در پایین و زای با نقطه و گاهی بفتح واو و قلب یا بالف می باشد معرب پرویز بفتح بای عجمیه و سکون رای بی نقطه و کسر واو و سکون یای دو نقطه در پایین و زای با نقطه بمعنی مظفر اسم بادشاهی است از بادشاهان عجم که دار الملک

ایشان مدائن بوده و او پسر هرمز است و او پسر نوشیروان است الفرس بضم فا و سکون را ی بی نقطه و سین
بی نقطه و الفارس که بمعنی اولادها عجم چنانچه می آید در حدیث دوم که خیرة الله من العرب هاشم و من العجم فارس
لیس اضافه در ملوک بیانیه است یعنی زاده شد امام زین العابدین ع در سال سی و هشتم هجری و گرفته شد از
دنیا در سال نود و پنج و او را بود پنجاه و هفت سال و مادرش سلامه دختر یزدجرد بن شهریار بن شیرویه
بن خسرو پرویز بود یزدجرد آخر پادشاه عجم که ایشان را اهل کتب تاریخ ساسانیان می نامند **دوم**

اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال لما اقدمت بنت یزدجرد علی عمر اشرف لها عذاری المدینة
و اشرق المسجد بضوئها لما دخلته فلما نظر الیها عمر غطت وجهها وقالت افیروج بادا هرمز
فقال عمر اتشتمنی هذه وهم بها فقال امیر المؤمنین علیه السلام لیس ذلک لک خیرها رجلا من المسلمین
واحسبها بفیئه فخیرها فجاءت حتی وضعت یدها علی راس الحسین علیه السلام **شرح** اقدمت
مجهول باب افعال است و تعدیه آن به علی برای تضمین معنی ورود است افیروج بضم همزه و کسر فای مخففه و
مشدده و سکون یای دو نقطه در پایین و سکون نون برای آنکه التقای ساکنین در لغت عجم جائز است
وضم رای بی نقطه و سکون واو و جیم که در بعضی لغات عجم بجای زا بسبب تعظیم مستعمل میشود بمعنی پروردگار
است و میتواند بود که اف بضم همزه و کسر و فتح وضم فای مخففه و مشدده با تنوین و بی تنوین و لغات دیگر
نیز در آن هست و میتواند بود که اف کلمه علیحده باشد برای کراهت قیاف عمر و بیروج بکسر بای یک نقطه و
سکون یا دو نقطه در پایین لیکن برین تقدیر میباید که جدا نوشته شود و حاصل هر دو یکیست بادها بیک نقطه
والف و دال بی نقطه و در بعضی لغات عجم با نقطه میباشد و الف برای طلب چیزیست در نفرین و در دعا
هرمز بضم ها و سکون رای بی نقطه و ضم میم و زای با نقطه پدر خسرو پرویز است و بمعنی پادشاه بزرگ تر
از جمله پادشاهان عجم نیز آمده و بر هر تقدیر مقصود اینجا دشنام خسرو پرویز است که مؤمن نشد و نامه رسول الله
را پاره پاره کرد تا کار باینجا رسید و متعارف است که در دشنام کسی می گویند که بر پدرش لعنت بلکه مراد
به هرمز یزدجرد است و مقصود دشنام اوست که بسوء تدبیر کار را باینجا رسانید و خود گریخت بجانب ری
و بعضی می گویند مقصود اینجا دشنام هرمز پدر خسرو پرویز است زیرا که او در زمان سلطنت خود که بقول
بعض مورخان دوازده سال بود سیزده هزار اشراف و اکابر و مؤبدان را بقتل آورد و آن باعث تزلزل
در ارکان سلطنت ساسانیان شد و چون الف و نون ملحق به هرمز شود بمعنی پادشاه کوچک از جمله پادشاهان
اینجاست مثل رستم بن فرخ زاد که سردار لشکر عجم بود در جنگ قادسیه که میان لشکر عرب و لشکر عجم
واقع شد و بدست هلال بن علفه بضم عین بی نقطه و تشدید لام مفتوحه و فا یا قاف کشته شد و مثل
پادشاه اهواز که آخر مسلمان و از موالی امیر المؤمنین شد در مدینه بدست عبید الله بن عمر کشته شد بگمان
آنکه با باشجاع الدین ابو لؤلؤ فیروز را او امر کرد بکشتن عمر یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلام که گفت

چون آورده شد دختر یزدجرد نزد عمر با مدارفتند دختران مدینه برای تماشای حسن وجمال او چون آوازه
آنرا شنیده بودند و روشن شد مسجد مدینه بتابش روی او چون داخل مسجد شد پس چون نظر کرد بسوی
او عمر پوشانید روی خود را و گفت بدروز گار باد اهرمز که بدی تدبیر او باعث این شد که من عمر
را دیدم پس عمر گفت آیا دشنام می دهد مرا این دختر و قصد آزار کرد با و پس گفت او را امیرالمؤمنین
نیست آن دشنام برای تو بلکه برای دیگریست مخیر کن او را که برگزیند مردی را از مسلمانان و حساب کن
او را بحصه غنیمت آن مرد باعتبار خمس پس مخیر کرد او را عمر پس آمد تا نهاد دست خود را بر سر امام حسین **اصل** ۱۲
فقال امیر المؤمنین علیه السلام ما اسمك فقالت جهان شاه فقال لها امیر المؤمنین بل شهربانویه ثم قال
للحسین یا اباعبد الله لیلدن لك منها خیر اهل الارض فولدت علی بن الحسین **شرح** لتلدن نما ئبه
موکده بنون ثقیله است ومفعول آن محذوف است لك متعلق به تلدن است یا خبر مبتدا است منها خبر
مبتدا است یا متعلق بظرف است خبر مرفوع و مبتدا است یعنی پس گفت امیر المؤمنین علیه السلام چیست
نام تو پس گفت جهانشاه پس گفت او را امیر المؤمنین علیه السلام بلکه نام تو شهربانویه است اشاره است
بآنکه شاه مناسب زنان نیست بلکه بانویه مناسب است و ایضا جهان شاه غیر الله تعالی کسی نیست
بعد از آن گفت امام حسین را ای ابوعبد الله هر آئینه خواهد زائید البته برای تو از او پسری که بهتر
اهل زمین است در زمان خود پس زائید امام زین العابدین را **اصل** ۱۳ وکان یقال لعلی بن الحسین
ابن الخیرتین فخیرة الله من العرب هاشم ومن العجم فارس **وروی** ان ابا الاسود الدئلی قال فیه
وان غلاما بین کسری وهاشم لاکرم من نیطت علیه التمائم **شرح** این کلام مصنف است و میتواند
بود که تا فارس کلام امام باشد یعنی و گفته می شد امام زین العابدین را پسر دو برگزیده پس برگزیده الله
از عرب قبیله هاشم است که برگزیده آخرت است و از عجم جنس پادشاه عجم است که برگزیده دنیا است
و منقول شده که ابو الاسود دیلمی گفته در مدح امام زین العابدین این بیت را که بدرستی که پسری که میان
خسرو و هاشم است هر آئینه گرامی تر کسی است که آویخته شد بر او تعویذ **سوم اصل** سمعت ابا عبد الله
علیه السلام یقول کان لعلی بن الحسین علیه السلام ناقة حج علیها اثنین وعشرین حجة ما قرعها قرعة قط
قال فجاءت بعد موته وما شعرنا بها الا وقد جاء فی بعض خدمنا او بعض الموالی فقال ان الناقة
قد خرجت فاتت قبر علی بن الحسین علیه السلام فانبرکت علیه فدلکت بجرانها القبر وهی ترغو فقلت
ادرکوها وجیئونی بها قبل ان یعلموا بها او یروها قال وما کانت رأت القبر قط **شرح** قرع بقاف و
رای بی نقطه ماضی معلوم باب منع القرعة بفتح قاف و سکون را یک زدن شعر تا بشین با نقطه وعین بی نقطه
و رای بی نقطه معلوم باب نصر و حسن است اهت رد لبعض الموالی شک از راوی است فاتت کلام امام است
فجاءت بعد موته کلام راوی است یا کلام بعض است و تتمه فجاءت بعد موته محذوفست برای دلالت این کلام بر آن

اجترکست بجای یک نقطه وتای دو نقطه در بالا و رای بی نقطه ماضی معلوم باب افتعال است الاجتراک زانو بزمین نهادن الجران بکسر جیم وتخفیف رای بی نقطه والف ونون گردن شتر از جای بحر تا زیر حلق رغوا برای بی نقطه وغین با نقطه معلوم غائبه معتل اللام باب نصر است الرغاء بالضم رای بی نقطه والف ممدوده فریاد شتر از روی درد یعنی شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می گفت که بود امام زین العابدین را ماده شتری که حج کرده بود بر آن بیست و دو حج نزده بود او را یک زدن هرگز گفت پس آمد آن پس از مرگ او و خبردار نشدیم بآن مگر جائیکه بتحقیق آمد نزد ما بعض خادمان یا بعض دوستان ما پس گفت بدرستیکه آن ماده شتر بتحقیق بیرون رفت پس آمد نزد قبر امام زین العابدین پس دو زانوی خود را بر لب قبر نهاد پس مالید گردن خود قبر را و فغان میکرد پس گفتم دریابید آنرا و بیاورید نزد من آنرا پیش از آنکه مخالفان خبردار شوند بآن یا ببینند آنرا امام گفت و ندیده بود آن شتر قبر را هرگز

چهارم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال لما مات ابی علی بن الحسین جاءت ناقة له من الرعی حتی ضربت بجرانها علی القبر وتمرغت علیه فامرت بها فردت الی مرعاها وان ابی کان یحج علیها ویعتمر ولم یقرعها قرعة قط ابن بابویه **شرح** الرعی بکسر رای بی نقطه وسکون عین بی نقطه چراگاه و همچنین مرعی بفتح میم وسکون واو والف مقصوره تمرغت بتشدید رای بی نقطه وغین با نقطه ماضی معلوم باب تفعل است التمرغ در زنگ کردن و پیچیده شدن از درد و بخاک غلطیدن و همه اینجا مناسب است بابویه یعنی خاتون عبارت از شهربانویه است که مذکور شد در حدیث اول و ذکر اینجا برای آنست که بسیار در مدح کسی نجابت مادر او مذکور میشود پس این منصوب باختصاص است و در ولم یقرعها ضمیر مستتر نیست یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلام که گفت چون وفات یافت پدرم علی بن الحسین علیه السلام آمد ماده شتری که او را بود از چراگاه تا نهاد گردن خود را بر قبر و زنگ کرد بر آن پس امر کردم بآن پس برگردانیده شد بسوی چراگاه آن و بدرستی که پدرم حج میکرد و بر آن عمره میکرد و نزد آنرا یک زدن هرگز خاتون زاده

پنجم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال لما کان فی اللیلة التی وعد فیها علی بن الحسین علیهما السلام قال لمحمد صلوات الله علیه یا بنی ابغنی وضوء قال فقمت فجئته بوضوء قال لا یبغی هذا فان فیه شیئا میتا قال فخرجت فجئت بالمصباح فاذا فیه فارة میتة فجئته بوضوء غیره فقال یا بنی هذه اللیلة التی وعدتها فاوصی بناقته ان یحظر لها حظار وان یقام لها علف فجعلت فیه **شرح** لما بکسر لام وتخفیف میم است وما موصوله است وظرف متعلق به قال است وعدتها مجهول باب ضرب است واشارت است بآنکه مرگ مومن مطلوب وست ابغنی بفتح همزه وسکون بای بی نقطه وکسر غین با نقطه امر حاضر معتل اللام یائی باب افعال است الابغاء طلب کردن برای کسی چیزی را و متعدی میشود بمفعول دوم بنفسه الوضوء بفتح واو وبضم ضاد با نقطه وسکون واو وهمزه آب دست نماز وبضم ضاد دست نماز یحظر بحای بی نقطه وضاد بی نقطه ورای بی نقطه مجهول باب نصر و ضرب است یعنی روایتست از امام جعفر صادق ع

حاشیه: شرح اصول کافی

که گفت برای آنچه مدد در شبی که وعده داده شده بود در آن شب که این داد فلق رحلت کند گفت با امام محمد باقر ای پسرک من طلب کن برای من آب وضو با امام محمد باقر علیه السلام گفت پس برخاستم پس آوردم نزد او آب وضو را گفت نمیخواهم این را چه بدرستی که در آن چیزیست مرده پس گفت بیرون رفتم پس دیدم چراغ را پس ناگاه در آن موشی بود مرده پس آوردم نزد او آب وضو غیر آن پس گفت ای پسرک من این شب است که وعده کرده شده ام آنرا پس سفارش کرد برای ناقه خود که حصار کرده شود برای آن حصاری یعنی آنرا داخل حصاری کنند و آنکه راست کرده شود برای آن علفی پس کرده شد از شتر و بعد

اصل قال فلم البث ان خرجت حتی اتت القبر فضربت بجرانها ورغت وهملت عیناها فاتیت محمد بن علی فقلت له ان الناقة قد خرجت فاتاها فقال صه الآن قومی بارک الله فیک فلم تفعل فقال وان کان لیخرج علیها الی مکة فیعلق السوط علی الرحل فما یقرعها حتی یدخل المدینة **شرح** ان بفتح همزه و تخفیف نون بتقدیر الی ان است هملت ماضی معلوم باب نصر و ضرب است ای مجهول است صه بفتح صاد و سکون ها و بکسر ها با تنوین اسم فعل است و مقصود این بود که از امر صلی الله علیه و آله باشد مویدش آنکه در بعض نسخ نیست ان بکسر همزه و تخفیف نون مخففه از مثقله است لام در لیخرج مفتوحه است یعنی گفت پس درنگ نکرد در حصار بیرون آمد تا آمد نزد قبر پس نهاد گردن خود را بر آن و فغان کرد و اشک داد چشمهای آن پس آمد نزد امام محمد باقر علیه السلام شخصی پس گفت او را بدرستیکه ناقه بتحقیق بیرون رفت پس آمد نزد ناقه پس گفت او را ساکن شو الحال برخیز برکت کناد الله تعالی در تو پس ترک کرد یعنی یکسر کرد بطرف کرد پس امام گفت و بدرستیکه شان این بود که هر آینه امام زین العابدین بیرون میرفت بر آن بسوی مکه پس می آویخت تازیانه را بر پالان پس نمیزد آنرا تا داخل مدینه میشد **اصل** **قال** وکان علی بن الحسین یخرج فی اللیلة الظلماء فیحمل الجراب فیه الصرر من الدنانیر والدراهم حتی یاتی بابا بابا فیقرعه ثم یناول من یخرج الیه فلما مات علی بن الحسین علیهما السلام فقدوا ذاک فعلموا ان علیا علیه السلام کان یفعله یعنی امام جعفر صادق یا امام محمد باقر علیهما السلام گفت و علی بن الحسین بیرون میرفت در شب تاریک باین روش که بر میداشت انبان را که در آن میبود همیانها از زر طلا و نقره تا می آمد در بدر مستحقان پس میکوفت در را بعد از آن میداد کسی را که بیرون می آمد هر یکی را بقدر احتیاج پس چون مرد علی بن الحسین نیافتند آن مستحقان آنرا پس دانستند که علی بن الحسین آنرا میکرد **ششم** **اصل** عن ابی الحسن علیه السلام قال سمعته یقول ان علی بن الحسین علیهما السلام لما حضرته الوفاة اغمی علیه ثم فتح عینیه وقرأ اذا وقعت وانا فتحنا لک وقال الحمد لله الذی صدقنا وعده واورثنا الارض نتبوء من الجنة حیث نشاء فنعم اجر العاملین ثم قبض من ساعته ولم یقل شیئا **شرح** روایت است از امام رضا از راوی گفت شنیدم از او که میگفت بدرستیکه علی بن الحسین علیه السلام وقتی که حاضر شد او را وفات بیهوش شد بعد از آن

گشود و چشم خود را و خواند سورهٔ اذا وقعت الواقعة را و سورهٔ انا فتحنا لک را و گفت از سورهٔ زمر این را که حمد و سپاس الله تعالی راست که راست گفت ما را وعده که کرده بود و داد ما را این زمین بهشت جا بگیریم از بهشت هر جا که میخواهیم پس خوب مزد عملها نست بهشت بعد از ان گرفته شد از دنیا همان ساعت و دیگر نگفت چیزی از جنس کلام سابق که احوال آخرت اوست پس منافات ندارد با آنچه می آید در کتاب الجنائز در حدیث اول باب سی و ششم که باب حد حفر القبر است ثم قال احفروا الی المرشح **هفتم اصل** ا عن ابی عبد الله علیه السلام قال قبض علی بن الحسین علیهما السلام وهو ابن سبع وخمسین سنة فی عام خمس وسبعین عاش بعد الحسین علیه السلام خمسا وثلثین سنة **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت گرفته شد از دنیا علی بن الحسین و او فرزند پنجاه و هفت سال بود در سال هفتاد و پنج هجری زندگانی کرد بعد از امام حسین علیه السلام سی و پنج سال

بحث هفتم کہ باب صد و شانزدهم است اصل مولد ابی جعفر محمد بن علی ع

شرح این تاریخ احوالیست که نسبت دارد بولادت ابو جعفر محمد بن علی اول درین بحث کلام مصنف و شش حدیث است **کلام مصنف اصل ولد** ابو جعفر علیه السلام سنة سبع وخمسین وقبض سنة اربع عشرة ومائة وله سبع وخمسون سنة ودفن بالمدینة بالبقیع فی القبر الذی دفن فیه ابوه علی ابن الحسین علیهما السلام وکان امه ام عبد الله بنت الحسن بن علی بن ابیطالب ع وعلی ذریتهم الهادیة **شرح** زاده شد امام محمد باقر علیه السلام در زمان تغلب معاویه در سال پنجاه و هفت هجری و گرفته شد از دنیا در سال صد و چهارده و او را پنجاه و هفت سال بود و مدفون شد در مدینه در بقیع در موضعی که مدفون شد در آن پدرش علی بن الحسین و بود مادرش ام عبد الله دختر امام حسن ع بن علی بن ابی طالب علیهم السلام وعلی ذریتهم الهادیة **اول اصل** عن ابی الصباح عن ابی جعفر علیه السلام قال کانت امی قاعدة عند جدار فتصدع الجدار وسمعنا هدة شدیدة فقالت بیدها لا وحق المصطفی ما اذن الله لک فی السقوط فبقی معلقا فی الجو حتی جازته فتصدق عنها ابی بمائة دینار قال ابو الصباح وذکر ابو عبد الله علیه السلام جدته ام ابیه یوما فقال کانت صدیقة لم تدرک فی آل الحسن امرأة مثلها **شرح** لا ناهیه است بتقدیر لا تسقط وحق المصطفی وجمله ما اذن رافعه است یعنی روایتست از ابو الصباح از امام محمد باقر علیه السلام گفت بود مادرم نشسته نزد دیواری پس شکست آن دیوار و شنیدیم آواز شکست عظیمی پس گفت با اشارت بدست خود کرد که ساقط مشو بحق مصطفی رخصت نداد الله تعالی برای تو در افتادن پس باقی ماند آویخته در هوا تا گذشت مادرم از ان پس تصدق کرد از جانب او پدرم بصد اشرفی طلا گفت ابو الصباح و یاد کرد امام جعفر صادق ع جدهٔ خود یعنی مادر پدرش را روزی پس گفت بغایت راست گو در دعوی ایمان و مانند آن بود دریافته نشد در اولاد امام حسن علیه السلام

زنی شل او **دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان جابر بن عبد الله الانصاری کان آخر من بقی من اصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله وکان رجلا منقطعا الینا اهل البیت وکان یقعد فی مسجد رسول الله صلی الله علیه وآله وهو معتجر بعمامة سوداء وکان ینادی یا باقر العلم یا باقر العلم فکان اهل المدینة یقولون جابر یهجر فکان یقول لا والله ما اهجر ولکنی سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله یقول انک ستدرک رجلا منی اسمه اسمی وشمائله شمائلی یبقر العلم بقرا فذاک الذی دعانی الی ما اقول **شرح** الاعتجار بعین بی نقطه وجیم ورای بی نقطه بستن عمامه بر سر بی تحت الحنک تا خوب فریاد توان زد البقر بفتح بای یک نقطه وسکون قاف ورای بی نقطه از باب منع شکافتن و وسعت دادن چنانچه امام محمد باقر جابر را وسائر شیعه را تعلیم مسائل کرد الهجر بضم ها وسکون جیم ورای بی نقطه هذیان الشمائل بفتح شین با نقطه و میم والف وهمزه جمع شمال بکسر شین وفتح میم والف عادات در حرکات وسکنات وشکل ومانند آنها **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که جابر بن عبد الله الانصاری بود آخر کسی که ماند از اصحاب رسول الله بود مردی گسسته از دیگران پیوسته بسوی ما اهل البیت رسول پس می نشست در مسجد رسول الله وا و بر سر خود بسته بود بی تحت الحنک عمامه سیاهی را و فریاد میزد که ای شکافنده و وسعت دهنده علم دین پس اهل مدینه می گفتند که جابر هذیان میگوید پس او میگفت نه بخدا قسم که هذیان نمیگویم ولیکن من شنیدم از رسول الله که میگفت بدرستیکه تو خواهی دریافت مردی را از من که نام او نام منست وشمائل او شمائل من است میشگافد و وسعت میدهد علم را شگافتنی و وسعت دادنی عظیم پس آنست که باعث شده مرا بانچه میگویم مراد آنست که طلب وسعت علم خود از وسیکنم **اصل** قال فبینا جابر یتردد ذات یوم فی بعض طرق المدینة اذ مر بطریق فی ذلک الطریق کتاب فیه محمد بن علی فلما نظر الیه قال یا غلام اقبل فاقبل ثم قال له ادبر فادبر ثم قال شمائل رسول الله والذی نفسی بیده یا غلام ما اسمک قال اسمی محمد بن علی بن الحسین علیهما السلام فاقبل علیه یقبل راسه ویقول بابی انت وامی ابوک رسول الله صلی الله علیه وآله یقرأک السلام ویقول ذلک قال فرجع محمد بن علی بن الحسین الی ابیه وهو ذعر فاخبره الخبر فقال له یا بنی وقد فعلها جابر قال نعم قال الزم بیتک یا بنی فکان جابر یاتیه طرفی النهار وکان اهل المدینة یقولون واعجباه لجابر یاتی هذا الغلام طرفی النهار وهو آخر من بقی من اصحاب رسول الله م **یعنی** امام گفت پس میان این که جابر تردد میکرد در ساعتی میان روز در بعضی از راههای مدینه ناگاه گذشت برای و در آن راه مکتبی بود که در آن امام محمد باقر بود برای مصلحتی پس چون نظر کرد بسوی او گفت ای پسر بیا پس آمد بعد از آن گفت او را برو پس رفت بعد از آن گفت این شمائل رسول الله است قسم بکسی که جان من بقبضه قدرت اوست ای پسر چیست نام تو گفت نام من محمد بن علی بن الحسین است پس رو آورد برا و که میبوسید سرش را و میگفت پدرم و مادرم فدای تو باد پدرت رسول الله میخواند ترا

سلام وسیگوید آنرا یعنی پیغام چندکه رسول صلی الله علیه وآله داده بود رسانید امام گفت پس از مکتب برگشت
محمد بن علی بن الحسین بسوی پدرش واو مضطرب بود پس خبر داد او را خبر جابر پس گفت او را ای
پسرک و آیا بتحقیق بجا آورد آنها را جابر گفت آری گفت در خانه خود باش ای پسر من بمکتب مرو تا مبادا
که مخالفان عداوتی کنند پس جابر می آمد نزد او در اول روز و آخر روز برای کسب علم دین واهل مدینه
میگفتند ای عجب برای جابر که می آید نزد این پسر در اول روز و آخر روز برای کسب علم دین وحالانکه
او آخر کسی است که مانده از اصحاب رسول الله **اصل** فلم یلبث ان مضی علی بن الحسین علیه السلام
فکان محمد بن علی یأتیه علی وجه الکرامة لصحبته لرسول الله قال فجلس یحدثهم عن الله تبارک وتعالی
فقال اهل المدینة ما رأینا احدا اجرأ من هذا فلما رأی ما یقولون حدثهم عن رسول الله صلی الله علیه
وآله فقال اهل المدینة ما رأینا احدا قط اکذب من هذا یحدثنا عمن لم یره فلما رأی ما یقولون حدثهم
عن جابر بن عبد الله قال فصدقوه وکان جابر بن عبد الله یأتیه فیتعلم منه **شرح** ضمیر مستتر در لم یلبث
راجع بجابر است ان مضی بتقدیر الی ان مضی است وفات جابر در سال هفتاد و هشت بود وسن محمد بن علی
آنوقت بیست ویکسال بود ووفات علی بن الحسین ع وقتیکه بود محمد بن علی سی وهشت سال داشت **یعنی** پس نماند جابر
تا وقتی که رفت از دنیا علی بن الحسین ع ودر زمان زندگی جابر گاهی محمد ابن علی می آمد نزد جابر بدیدن او بسبیل تعظیم
برای مصاحبت او رسول الله را امام گفت پس نشست محمد بن علی ع ونقل میکرد برای اهل مدینه از
جانب الله تعالی وذکر واسطه نمیکرد پس میگفتند اهل مدینه ندیدیم کسی را صاحب جرأت تر ازین پس
چون دانست آنچه را که میگویند نقل کرد برای ایشان از رسول الله پس گفتند اهل مدینه ندیدیم هیچیک هرگز
دروغگو تر ازین نقل میکند بی ذکر واسطه برای ما از کسی که ندیده او را پس چون دانست آنچه را که میگویند
نقل کرد برای ایشان از جابر بن عبد الله امام گفت پس تصدیق او کردند وحالانکه جابر بن عبد الله در
زمانی که زنده بود می آمد نزد او پس یاد میگرفت از او مسائل دین را **سوم اصل** عن ابی بصیر
قال دخلت علی ابی جعفر علیه السلام فقلت له انتم ورثة رسول الله قال نعم قلت رسول الله وارث
الانبیاء علم کلما علموا قال نعم قلت انتم تقدرون علی ان تحیوا الموتی وتبرؤا الاکمه والابرص قال لی
نعم باذن الله ثم قال لی ادن منی یا ابا محمد فدنوت منه فمسح علی وجهی وعلی عینی فابصرت الشمس
والسماء والارض والبیوت وکل شیء فی البلد ثم قال اتحب ان تکون هکذا ولک ما للناس وعلیک
ما علیهم یوم القیمة او تعود کما کنت ولک الجنة خالصا قلت اعود کما کنت فمسح علی عینی فعدت
کما کنت فحدثت ابن ابی عمیر بهذا فقال اشهد ان هذا حق کما ان النهار حق **یعنی** روایتست از ابی بصیر
که نام او یحیی بن القاسم است وکور مادر زاد متولد شده وکنیت دیگر او ابو محمد است گفت داخل شدم بر امام محمد باقر پس گفتم
او را شما وارثان علم رسول الله اید گفت آری گفتم رسول الله وارث علم انبیا است هرچه را که دانستند گفت آری گفتم پس

صافی شرح اصول کافی

تنها قادر باید برآنکه زنده کنید مردگان را و بر آنی از عادت کنید که دادنادرا و صاحب مسیحی ما چنانکه در سوره
آل عمران منقول شده از عیسی بن مریم گفت مرا آری باذن الله تعالی بعد از ان گفت مرا نزدیک شو بمن یا
ابو محمد پس نزدیک شدم باو پس دست مالید بر روی من و بر دو چشم من پس دیدم آفتاب و آسمان و کوه
را و خانه ها را و هر چیز را که در شهر بود بعد از ان گفت مرا آیا دوست میداری که باشی چنانکه هستی و برای
تو باشد هر نفعی که برای مردم دیگر است و بر تو باشد هر ضرری که بر مردم دیگر است در روز قیامت از حساب
و جزای عمل یا دوست میداری که برگردی چنانکه بودی و برای تو بهشت باشد بی حساب گفتم این که برگردم
چنانچه بودم پس دست مالید بر دو چشم من پس برگشتم چنانکه بودم پس خبر کردم ابن ابی عمیر را باین خبر پس
گفت گواهی میدهم که این یقینی است چنانکه روز یقینی است **چهارم اصل** عن محمد بن مسلم
عن ابی جعفر علیه السلام قال کنت عنده یوما اذ وقع زوج ورشان علی الحائط وهدلا هدیلهما فرد
ابو جعفر علیهما کلامهما ساعة ثم نهضا فلما طار علی الحائط هدل الذکر علی الانثی ساعة ثم نهضا فقلت
جعلت فداك ما هذا الطير قال یا ابن مسلم کل شیء خلقه الله من الطير او البهائم او شیء فيه روح فهو
اسمع لنا واطوع من ابن آدم ان هذا الورشان ظن بامرأته فحلفت له ما فعلت فقال ترضين بمحمد
بن علی فرضيا بی فاخبرته انه لها ظالم فصدقها **شرح** الورشان بفتح واو و فتح رای بی‌نقطه و شین
با نقطه و الف و نون مرغیست شبیه بکبوتر و آنرا قمری میگویند و اکثر استعمال آن در قمری نر است و ماده را
قمریه مینامند و معنی اول مراد است در کلام راوی و معنی دوم مراد است در کلام امام علیه السلام و الهدل کالضرب معلوم
باب ضرب است ظاهر آنست که بجای علی الحائط الی الحائط باید مگر آنکه علی الحائط متعلق بوقوع نباشد بلکه صفت
زوج ورشان باشد الهدیل بفتح ها و کسر دال و سکون یای دو نقطه یعنی خواندن کبوتر و مانند آن و نشیب
آمدن پس اگر بجای آن علی الحائط الی الحائط باشد یا ظرف متعلق بوقوع باشد معنی اول مناسب تر است و الالام
و اماده رهدل الذکر البته معنی اول مراد است یعنی روایتست از محمد بن مسلم از امام محمد باقر گفت بودم نزد او روزی
ناگاه فرود آمدند جفت قمری از سر دیوار مجلس و خواندند خواندنی که میدانند پس برگردانید امام محمد باقر بر ایشان سخن
ایشان را یعنی جواب ایشان گفت یکساعت بعنوان ملائمت بعد از ان برخاستند پس گفتم قربانت شوم
چیست این مرغ یعنی برای چه آمده بودند و توجه گفتی گفت ای پسر مسلم هر چیز که خلق کرده الله تعالی آنرا از مرغ یا انجاروا
یا هر چه در ان جان هست پس آن سخن شنوتر برای ما و فرمانبردارتر است از فرزند آدم اشارت است بقول
الله تعالی در سوره کهف وکان الانسان اکثر شیء جدلا بدرستی که این قمری نر تهمت کرده بود زنش که با دیگری
جفت شده پس قسم خورد زنش برای او که نکرد آنرا که تهمت کرد پس نر گفت راضی میشوی بمحمد بن علی که حکم کند میان ما
پس راضی شدند بحکم من پس خبر دادم نر را که او ماده را ظالم است پس تصدیق کرد نر ماده را در سر دیوار و
عذر خواهی کرد **پنجم اصل** عن ابی بکر الحضرمی قال لما حمل ابو جعفر علیه السلام الی الشام الی هشام

بن عبد الملک وصار ببابه قال لاصحابه ومن كان بحضرته من بنی امیة اذا رایتمونی قد وبخت محمد بن
علی ثم رأیتمونی قد سکت فلیقبل علیه کل رجل منکم فلیوبخه ثم امر ان یؤذن له فلما دخل علیه ابو جعفر
علیه السلام قال بیده السلام علیکم فعمهم جمیعا بالسلام ثم جلس فازداد هشام علیه حنقا بترکه السلام
علیه بالخلافة وجلوسه بغیر اذن فاقبل یوبخه ویقول فیما یقول له یا محمد بن علی لا یزال الرجل منکم قد
شق عصی المسلمین ودعا الی نفسه وزعم انه الامام سفها وقلة علم ووبخه بما اراد ان یوبخه فلما سکت
اقبل علیه القوم رجل بعد رجل یوبخه حتی انقضی آخرهم **یعنی** روایتست از ابوبکر الحضرمی گفت چون
برداشته شد امام محمد باقر علیه السلام از مدینه بجانب شام بسوی هشام بن عبد الملک که از خلفای بنی امیه
بوده در رسید به درخانه او هشام گفت یاران خود را و هر کرا که بود در مجلس او از بنی امیه وقتیکه دیدید مرا
که سرزنش کردم محمد بن علی را بعد از ان دیدید مرا که ساکت شدم پس باید که رو آورد براو هر مردی از
شما پس باید که سرزنش کند او را بعد از ان امر کرد که رخصت دخول داده شود برای او پس چون داخل
شد بر هشام امام محمد باقر علیه السلام گفت باشارهٔ دست بجمیع اہل مجلس که السلام علیکم پس شامل کرد ایشان را
همه بسلام بی التیام هشام بعد از ان نشست پس زیاده شد هشام باعتبار کینه بر امام بسبب ترک او سلام را
بر هشام بخلافت رسول و نشستن او بی رخصت پس رو آورد سرزنش میکرد او را و میگفت در انچه میگفت
او را ای محمد بن علی همیشه مردی از شما بتحقیق شگافت اتفاق مسلمانان را بر خلیفه مخفی نماند که تغافل کرده
ازین که اتفاق بر امامی که جاہل بمسائل دین باشد عین اختلاف در مسائل دینیست و آنست فی الحقیقة
شق عصای اسلام و دعوت کرد بسوی خود و دعوی کرد که اوست امام بسبب بی عقلی و کم دانشی و
سرزنش کرد او را بانچه بخاطرش رسید که سرزنش کند او را پس چون ساکت شد رو آوردند براو جماعت
مردی پس از مردی سرزنش میکرد او را تا تمام شد سرزنش در آخر اہل مجلس **اصل** فلما سکت القوم
نهض علیه السلام قائما ثم قال ایها الناس این تذهبون واین یراد بکم بنا هدی الله اولکم وبنا یختم
آخرکم فان یکن لکم ملک معجل فان لنا ملکا مؤجلا ولیس بعد ملکنا ملک لانا اهل العاقبة یقول الله
عز وجل والعاقبة للمتقین فامر به الی الحبس فلما صار الی الحبس تکلم فلم یبق فی الحبس رجل الا ترشفه
وحن الیه فجاء صاحب الحبس الی هشام فقال یا امیر المؤمنین انی خائف علیک من اهل الشام
ان یحولوا بینک وبین مجلسک هذا ثم اخبره بخبره فامر به فحمل علی البرید هو واصحابه لیردوا الی المدینة
وامر ان لا یخرج لهم الاسواق وحال بینهم وبین الطعام والشراب فساروا ثلاثا لا یجدون طعاما ولا شرابا
شرح المعجل والموجل بهم مفعول باب تفعیل زود بجا آورده شده و دیر بجا آورده شده یا زود
حاصل شده و دیر حاصل شده الترشف برای بی نقطه و شین با نقطه و فا از باب تفعل کمیدن آب اندک
اندک تا تمام شود و مراد اینجا قبول سخن است اندک اندک تا جمیع آن مقبول شود ضمیر منصوب راجع به کلام

در ضمیر تکلم است و قن بهای بی نقطه و قاف مشدد و نون ماضی معلوم باب ضرب است المتبق شوق چیزی دیگر طلبید
برای شوق آن ضمیر الیه راجع بکلام یا راجع بامام است یعنی پس چون ساکت شدند تمامت برخواست
امام ایشان بعماتان گفت ای مردم کدام راه میروید یا راه هدی یا ضلال و کجا خواسته میشود برای شما اغوای
شیطان و ضلال رحمن آیا جنت یا جهنم با هدایت کرد الله تعالی سابقین شما را به ما ختم ولایت میکند آخرین
شما را پس اگر باشد شما را بادشاهی که زمانه منقطع میشود پس به درستیکه ما راست بادشاهی که دیر بطرف
میشود و نیست بعد از بادشاهی ما بادشاهی دیگر چه ما اهل عاقبتیم میگوید خدای عزوجل در سورهٔ اعراف
و سورهٔ قصص و عاقبت کار برای پرهیزگاران از عذاب الهی است پس امر کرد هشام بامام بسوی
زندان پس چون گروید بسوی زندان سخن گفت باظهار حق پس نماند در زندان مردی مگر آن که خوب فهمید
سخن او را بالغایت مشتاق شد بآن پس آمد زندانبان بسوی هشام پس گفت ای فلان به درستیکه من میترسم
بر تو از اهل شام که مانع شوند میان تو و میان نشستن تو درین مجلس حکومت بعد از آن خبر داد او را بخبر امام و بقول
اهل شام که در زندان بودند جمیع کلام او را پس امر کرد هشام بامام پس واداشته شد بر راه بیابانی که راه شتر
تعجیل است او و یاران او تا برگردانیده شوند بسوی مدینه و امر کرد که اگر احیاناً با بادیه نشینی رسند بیرون آورده
نشوند برای ایشان بازارها و مانع شوند میان ایشان و میان خوردنی و آشامیدنی پس راه رفتند سه روز بر حالی
که نمی یافتند خوردنی را و نه آشامیدنی را **اصل** حتى انتهوا الى مدين فاغلق باب المدينة دونهم
فشكا اصحابه الجوع والعطش قال فصعد جبلا ليشرف عليهم فقال باعلى صوته يا اهل المدينة الظالم
اهلها انا بقية الله يقول الله بقية الله خير لكم ان كنتم مؤمنين وما انا عليكم بحفيظ قال وكان فيهم
شيخ كبير فاتاهم فقال لهم يا قوم هذه والله دعوة شعيب النبي والله لئن لم تخرجوا الى هذا الرجل
بالاسواق لتؤخذن من فوقكم ومن تحت ارجلكم فصدقوني في هذه المرة واطيعوني وكذبوني
فيما تستانفون فاني ناصح لكم قال فبادروا فاخرجوا الى محمد بن علي واصحابه بالاسواق فبلغ هشام بن
عبد الملك خبر الشيخ فبعث اليه فحمله فلم يدر ما صنع به **یعنی** تا رسیدند بمدین که شهر شعیب بود پس بسته شد در
شهر بروی ایشان پس شکایت کردند یاران او گرسنگی و تشنگی را او را گفت پس امام بالا رفت کوهی را که مشرف
میشد بر ایشان پس گفت به بلندتر آواز خود ای اهل شهری که ظالم اند اهل آن من باقیمانده علم الله که بسبیل وحی
کرد بامعنی که آن علم در من باقیمانده میگوید الله تعالی در حکایت نصیحت شعیب اهل مدینه را در سورهٔ هود
باقیمانده علم الله تعالی بهتر است برای شما اگر باشید مؤمنان و نیستم من بر شما نگاهبان وقتیکه عذابی بر شما
نازل شود راوی گفت و بود در میان اهل آن شهر پیری کهن سال پس آن پیر آمد نزد اهل آن شهر پس
گفت ایشان را ای جماعت من این نصیحت بخدا قسم که نصیحت شعیب نبی است بخدا قسم که اگر هر آئینه بیرون نیاید
بسوی این مرد با نان و هر آئینه گرفتار بلا میشوید البته از بالای شما و از زیر قدمهای شما پس است گردانید مرا

درین باب دو فرمانبرداری کنید مرا و در دعگو شما ربه مراد را انچه واقع میشود بعد ازان از کاملای شما به درستی که من ناصح ام شما را او وی گفت پس شتاب کردند پس بیرون آوردند بسوی محمد بن علی و یاران او و باز ارهای خوب را پس رسید به هشام بن عبد الملک خبر آن پیر پس فرستاد و محمل بسوی او پس برداشت او را از انجا بسوی هشام پس ندانستم که چه کرد با او **ششم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال قبض محمد بن علی الباقر وهو ابن سبع وخمسین سنة فی عام اربع عشرة ومائة وعاش بعد علی بن الحسین تسع عشرة سنة وشهرین **شرح** این ظاهر است از سابق

بحث هشتم که باب صد و هفدهم است اصل مولد ابی عبد الله جعفر بن محمد

شرح این تاریخ احوالیست که نسبت دارد بولادت امام جعفر صادق و درین بحث کلام مصنف و هشت حدیث است **کلام مصنف اصل** ولد ابو عبد الله علیه السلام سنة ثلث وثمانین ومضی علیه السلام فی شوال من سنة ثمان واربعین ومائة وله خمس وستون سنة ودفن بالبقیع فی القبر الذی دفن فیه ابوه وجده والحسن بن علی وامه ام فروة بنت القاسم بن محمد بن ابی بکر وامها اسماء بنت عبد الرحمن ابن ابی بکر **یعنی** زاده شد امام جعفر صادق در زمان عبد الملک بن مروان در سال هشتاد و سه هجری و از دنیا رفت در شوال از سال صد و چهل و هشت هجری و او را شصت و پنج سال بود و مدفون شد در بقیع در موضعی که مدفون شده بود در ان پدرش و جدش و امام حسن بن علی و مادرش ام فروه دختر قاسم بن محمد بن ابی بکر بود و مادر ام فروه اسماء دختر عبد الرحمن بن ابی بکر بود **اول اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام کان سعید بن المسیب والقاسم بن محمد بن ابی بکر وابو خالد الکابلی من ثقات علی بن الحسین علیهما السلام ثم قال وکانت امی ممن آمنت واتقت واحسنت والله یحب المحسنین قال وقالت امی قال ابی یا ام فروة انی لادعو الله لمذنبی شیعتنا فی الیوم واللیلة الف مرة لانا نحن فیما ینوبنا من الرزایا نصبر علی ما نعلم من الثواب وهم یصبرون علی ما لا یعلمون **یعنی** گفت امام جعفر صادق علیه السلام بود سعید بن مسیب و قاسم بن محمد بن ابی بکر و ابو خالد کابلی از جمله اعتماد یان علی بن الحسین بعد ازان گفت و بود مادرم از کسانی که ایمان آورد بولایت اهل البیت و پرهیز کرد عذاب الهی را و مستحکم کرد ایمان خود را والله تعالی دوست میدارد مستحکم کنندگان ایمان را امام گفت و نقل کرد مادرم که گفت پدرم امام محمد باقر ای ام فروه بدرستی که من هر آئینه دعا میکنم برای آمرزش گناهکاران شیعهٔ ما در روز و شب هزار بار چه بدرستی که ما ائمه ایم در انچه بر سر ما می آید از مصیبتهای مخالفان ما صبر میکنیم و ایمان خود را مستحکم نگاه میداریم برانچه میدانیم از حقیقت ثواب و ایشان صبر میکنند با وجود آنکه نمیدانند حقیقت آنرا **دوم اصل** دفع ابو جعفر المنصور الی الحسن بن زید وهو والیه علی الحرمین ان احرق علی جعفر بن محمد داره فالقی النار فی دار ابی عبد الله علیه السلام فاخذت النار فی الباب والدهلیز فخرج ابو عبد الله علیه السلام

فطفی النار ویمشی فیها ویقول انا ابن اعراق الثری انا ابن ابراهیم خلیل الله صلی الله علیه وآله **شرح**
در جلد اول تاریخ روضة الصفا مذکور است که مراد از اعراق الثری اسمعیل بن ابراهیم خلیل است و خلاصه
بوجه آن کرده ظاهر تضعیف است که وجه اول این باشد که به برکت او در زمین مقدم آب زمزم ...
زمین می آمد و چون کمال خشکی صحرا شده و ری بر روی آن زمین آب و بنابرین اعراق بکسر همزه مصدر
باب افعال است و بمعنی اسم فاعل مستعمل شده و ماخوذ است از عرق بکسر عین بی نقطه و سکون رای بی نقطه
یعنی رگ باعتبار آنکه بسبب اسمعیل در آن زمین خشک و دراز آب رگی از آب تازه در زمین بهم رسید والثری بفتح
ثای سه نقطه و کسر رای بی نقطه و تشدید یا موضعی که بعد از بی آبی و خشکی آب داده نرم شود ماخوذ است ثری
بفتح ثای سه نقطه و فتح را و الف مقصوره مصدر مفصل الله ... باب علم یعنی پیغام فرستاد منصور دوانیقی
بسوی حسن بن زید بن الحسن بن علی بن ابیطالب و او حاکم از طرف او بود بر حرم مکه و حرم مدینه که بسوزان بر جعفر
بن محمد خانه او را این معنی که وقتی بسوزان که او در خانه باشد پس انداخت آتش در خانه امام جعفر صادق
علیه السلام پس درگرفت آتش در در و دهلیز پس بیرون آمد امام جعفر صادق علیه السلام میگذشت از آتش
و میگفت من پسر اسمعیل ام من پسر ابراهیم خلیل الله ام **سوم اصل** عن رفید مولی بن یزید بن عمر
بن هبیرة قال سخط علی ابن هبیرة وحلف علی لیقتلنی فهربت منه وعذت بابی عبد الله علیه السلام فاعلمته
خبری فقال لی انصرف الیه واقرأه منی السلام وقل انی قد اجرت علیک مولاک رفیدا فلا تهجه
بسوء فقلت له جعلت فداك شامی خبیث الرای فقال اذهب الیه کما اقول لك **شرح** لا تهجه بنی یاکل
العین یائی باب ضرب یا باب افعال است یعنی روایتست از رفید غلام پسر یزید بن عمر بن هبیره گفت غضب کرد بر من
پسر هبیره مراد پسر او بود واسطه است و قسم خورد بر سر من که هر آینه بقتل آورد مرا پس گریختم از او و پناه بردم
بامام جعفر صادق علیه السلام پس اعلام کردم او را حکایت خود پس گفت مرا برگرد بسوی او و بخوان او را
از جانب من سلام و بگو او را بدرستی که من پناه دادم بر تو خواهی نخواهی غلام تو رفید را پس مگیر او را به بدی
پس گفت قربانت شوم او شامی بدمذهب است شاید قبول نکند پس گفت برو بسوی او چنانچه میگویم ترا **اصل**
فاقبلت فلما کنت فی بعض البوادی استقبلنی اعرابی فقال این تذهب انی اری وجه مقتول ثم قال لی اخرج
یدك ففعلت فقال ید مقتول ثم قال لی اخرج لسانك ففعلت فقال لی امض فلا باس علیك فان فی
لسانك رسالة لو اتیت بها الجبال الرواسی لانقادت لك **شرح** اعرابی عبارت از خضر یا الیاس است
و این علم از قبیل توسم است چنانچه ائمه دارند چنانچه بیان شد در باب بیست و نهم و در حدیث دوم باب صد و نهم
منافات ندارد میان اول و آخر کلمات او چه مراد بوجه مقتول مثلا اظهار علم بنیست که اگر معارضی در رسالت
تو نباشد البته مقتول میشوی و لهذا استکشاف احوال اعضای دیگر کرد یعنی پس روآوردم بکار خود و
بود پس چون در بعض صحراها بودم برخورد مرا صحرانشینی پس گفت کجا میروی که من می بینم در تو روی کشته شونده

بعد از آن گفت مرا بیرون آر دست خود را پس برآوردم پس گفت دست کشته شوند هست جهد از آن گفت
مرا بیرون آر زبان خود را پس کردم پس گفت مرا جهت پاکی نیست هر سخنی که برد در زبان تو تنها نیست که اگر
ببری نزد کوهها که پابرجاست هرآینه زایل تو هم آید اطاعت میکنند ترا **اصل** قال فبعثت حتی
وقفت علی باب ابن هبيرة فاستاذنت فلما دخلت عليه قال اتتك بجائش رجلاه يا غلام النطع والسيف ثم
امرني فكتفت وشد رأسي وقام على السياف ليضرب عنقي فقلت ايها الامير لم تظفر بي عنوة وانما جئتك
من ذات نفسي وههنا امر اذكره لك ثم انت وشانك فقال قل قلت اخلني فامر من حضر فخرجوا **شرح**
النطع بفتح وكسر نون و سكون طای بینقطه و بعین بینقطه و بفتح نون و فتح طا فرشی از پوست که می‌انداخته‌اند
در زیر کسی که اراده کشتن او داشته‌اند تا خون او آن موضع را آلوده نکند و ان منصوب است بتقدیر احضر
النطع كتفت بتای دو نقطه در بالا و فا ماضی مجهول متکلم وحده است از باب ضرب الکتف دست کسی را
بر عقب بستن شد بشین بانقطه و ذال بانقطه ماضی معلوم از باب نصر و ضرب است الشد و متفرق شدن
سنگریزه و مانند آن رئسی عبارت از جمعی است که بر سر او بوده اند در وقت دست بستن و تفرق ایشان برای
آنست که بخون او آلوده نشوند و ضرب شمشیر بایشان نرسد شانك منصوب است و او بمعنی مع است بتقدیر انت
مقرون وشانك یا مرفوع است و او برای عطف بتقدیر انت وشانك مقرونان یعنی گفت پس آمدم
تا ایستادم بر در خانه ابن هبیره و طلبیدم رخصت دخول طلبیدم پس چون داخل شدم بر او این شد ما
گفت که آورد نزد تو خیانت کننده را بپای او ای غلام حاضر کن نطع را و شمشیر را و بعد از آن امر کرد بمن پس
دستهای من بر عقب بسته شد و متفرق شد سرکه بود بر سر من و ایستاد بر سر من شمشیردار برای زدن گردن من پس
گفتم ای امیر ظفر نیافتی بمن بسبب غالب شدن جزاین نیست که آمدم نزد تو از خواهش خودم و درین جا امریست
که بتو میگویم آنرا برای تو کاری که خواهی پس گفت بگو گفتم در خلوت کن مرا پس امر کرد هر کرا که حاضر
بود پس بیرون رفتند **اصل** فقلت له جعفر بن محمد يقرئك السلام ويقول لك قد اجرت عليك مولاك
رفيدا فلا تهيجه بسوء فقال الله لقد قال لك جعفر هذه المقالة واقرأني السلام فحلفت فردها
علي ثلاثا ثم حل اكتافي ثم قال لا يقنعني منك حتى تفعل بي ما فعلت بك قلت ما تنطلق يدي بذلك
ولا تطيب به نفسي فقال والله ما يقنعني الا ذاك ففعلت به كما فعل بي واطلقته فناولني خاتمه
وقال اموري في يدك فدبر فيها ما شئت **شرح** الله منصوب است بنزع خافض و مراد قسم استعطافی
است بتقدیر اسئلك بالله یعنی پس گفتم او را جعفر بن محمد میرساند ترا سلام و میگوید ترا که بتحقیق پناه دادم
بر تو خواهی نخواهی غلام تو رفید را پس مگیر او را به بدی پس گفت سئلتم از تو بالله تعالی که هرآینه گفت
برای تو جعفر این گفتگو را و رسانید مرا بسلام پس قسم خوردم بر صدق دعوی خود پس برگردانید قسم را
بر من سه بار بعد از آن گشود بند دستها را بعد از آن گفت تسلی نمیکند مرا از تو این گشودن تا آنکه کنی بمن

آنچه را که کردم تو گفت روان نمیشود دست من باین کار و قرار نمیگیرد خاطر من پس گفت بخدا قسم که تسلی نمیکند مرا مگر آنکه گفتم پس کردم با او آنچه کرد او با من و وا کردم او را پس داد مرا انگشتری خود و گفت چیزی که من یکدر دست تست پس تصرف کن در آن هر تصرفی که خواستی **چهارم اصل** کنا عند ابی عبدالله علیه السلام فقال عندنا خزائن الارض ومفاتیحها ولو شئت ان اقول باحدی رجلی اخرجی ما فیك من الذهب لاخرجت قال ثم قال باحدی رجلیه فخطها فی الارض خطا فانفجرت الارض ثم قال بیده فاخرج سبیکة ذهب قدر شبر ثم قال انظروا حسنا فنظرنا فاذا سبائك کثیرة بعضها علی بعض تتلألأ فقال له بعضنا جعلت فداك اعطیتم ما اعطیتم وشیعتکم محتاجون قال فقال ان الله سیجمع لنا ولشیعتنا الدنیا والآخرة ویدخلهم جنات النعیم ویدخل عدونا الجحیم **یعنی** بودم نزد امام جعفر صادق علیه السلام گفت نزد ماست خزینهای زمین و کلیدهای آنها و اگر خواهم که اشاره کنم بیکی از دو پای خود که ای زمین برون آور آنچه را که در تست از طلا هر آینه بیرون آورد بعد از آن اشاره کرد بیکی از دو پای خود باین روش که کشید آن دو بار در زمین شدنی پس شکافته شد زمین پس اشاره کرد بدست خود باین روش که بیرون آورد شمشه طلائی بمقدار یک وجب بعد از آن گفت خوب نگاه کنید در شکاف پس نگاه کردیم پس شمشه های بسیار بود بعض آنها بر روی بعض دیگر میدرخشید پس گفت او را بعض ما قربانت شوم داده شد آنچه داده شد و شیعه شما محتاجند راوی گفت پس امام گفت بدرستیکه الله تعالی جمع خواهد کرد برای ما و برای شیعه ما دنیا و آخرت را در زمان مهدی ع و داخل خواهد کرد شیعه ما را در بهشتهای نعمت و داخل خواهد کرد دشمن ما را در جهنم **پنجم اصل** عن ابی بصیر قال کان لی جار یتبع السلطان فاصاب مالا فاعد قیانا فکان یجمع الجمیع الیه ویشرب المسکر ویؤذینی فشکوته الی نفسه غیر مرة فلم ینته فلما ان الححت علیه قال لی یا هذا انا رجل مبتلی وانت رجل معافا فلو عرضتنی لصاحبك رجوت ان ینقذنی الله بك فوقع ذلك له فی قلبی فلما صرت الی ابی عبدالله علیه السلام ذکرت له حاله فقال لی اذا رجعت الی الکوفة سیأتیك فقل له یقول لك جعفر بن محمد ع دع ما انت علیه واضمن لك علی الله الجنة فلما رجعت الی الکوفة اتانی فیمن اتی فاحتبسته حتی خلا منزلی ثم قلت له یا هذا انی ذکرتك لابی عبدالله جعفر بن محمد علیهما السلام فقال لی اذا رجعت الی الکوفة سیأتیك فقل له یقول لك جعفر بن محمد علیه السلام دع ما انت علیه واضمن لك علی الله الجنة قال فبکی ثم قال لی الله لقد قال لك ابو عبدالله ع هذا قال فحلفت له انه قد قال لی ما قلت فقال لی حسبك ومضی **یعنی** روایت است از ابو بصیر گفت بود همسایه که ملازمت میکرد با دشاه را پس بهم رسانید مالی را پس مهیا کرد کنیزان سرود کننده را پس جمع میکرد جمیع آن کنیزان را بمجلس خود می آشامید مست کننده را و آزار میکرد مرا در همسایگی پس شکایت او بردم بسوی خودش چند بار پس ترک نکرد پس چون الحاح کردم بر او که ترک کند گفت مرا ای مرد من مردی ام مبتلا به فسق و تو مردی معاف داشته شده بتوفیق الهی از فسق پس اگر دانمودکنی حال مرا برای امام خود امید دارم که

رهائی دهد مرا الله تعالی بوسیلهٔ تو پس قرار گرفت آن سخن برای او در دل من پس چون گردیدم در سفر حج بسوی امام جعفر صادق علیه السلام ذکر کردم برای امام حال آن مرد را پس گفت مرا وقتی که برگردی بسوی کوفه البته خواهد آمد نزد تو پس بگو او را که میگوید ترا جعفر بن محمد واگذار آنچه را که تو بر آنی و ضامن میشوم برای تو بر الله تعالی بهشت را پس چون برگشتم بسوی کوفه آمد نزد من در جملهٔ جمعی که آمدند بدیدن من پس وقتی که ارادهٔ برخاستن او کرد نگاه داشتم او را تا خالی شد منزل من بعد از آن گفتم او را کای این مرد بدرستیکه من مذکور کردم حال ترا برای ابو عبد الله جعفر بن محمد پس گفت مرا وقتی که برگردی بسوی کوفه البته خواهد آمد نزد تو پس بگو او را که میگوید ترا جعفر بن محمد که واگذار آنچه را که تو بر آنی و ضامن میشوم برای تو بر الله تعالی بهشت را گفت ابو بصیر پس گریه کرد آن مرد پس گفت مرا قسم میدهم ترا بخدای تعالی که گفت ترا ابو عبد الله این سخن را ابو بصیر گفت پس قسم خوردم برای او که بدرستیکه او بتحقیق گفت مرا آنچه گفتم پس گفت مرا همین بس است ترا و رفت اصل فلما کان بعد ایام بعث الی فدعانی واذا هو خلف داره عریان فقال لی یا ابا بصیر لا والله ما بقی فی منزلی شیء الا وقد اخرجته وانا کما تری قال فمضیت الی اخواننا فجمعت له ما کسوته به ثم لم تأت علیه ایام یسیرة حتی بعث الی انی علیل فأتنی فجعلت اختلف الیه واعالجه حتی نزل به الموت فکنت عنده جالسا وهو یجود بنفسه فغشی علیه غشیة ثم افاق فقال لی یا ابا بصیر قد وفی صاحبک لنا ثم قبض رحمة الله علیه فلما حججت اتیت ابا عبد الله علیه السلام فاستأذنت علیه فلما دخلت قال لی ابتداء من داخل البیت واحدی رجلی فی الصحن والاخری فی دهلیز داره یا ابا بصیر قد وفینا لصاحبک یعنی پس چون شد بعد از چند روز فرستاد کسی را بسوی من و خواند مرا ناگاه او در پشت خانهٔ خود برهنه بود و برهنه بودن در پشت خانه برای آنست که عورت او بنظر نیاید پس گفت مرا ای ابو بصیر بخدا قسم که نماند در منزل من چیزی مگر بر جائی که بیرون کردم آن را و من چنانکه می بینی ابو بصیر گفت پس رفتم بسوی برادران مومن ما پس جمع کردم برای او چیزیرا که پوشانیدم او را بآن بعد از آن نگذشت بر او مگر اندک ایامی تا فرستاد کسی را بسوی من که من بیمارم پس بیا نزد من پس شروع کردم آمدن بسوی او و معالجه کردم او را تا فرود آمد بسوی او مرگ پس در وقت مرگ بودم نزد او نشسته و او جان می داد پس بیهوش شد بیهوش شدنی بعد از آن بخود آمد پس گفت مرا ای ابو بصیر بتحقیق وفا بوعده کرد امام تو برای ما بعد از آن گرفته شد از دنیا رحمة الله علیه پس چون حج کردم آمدم نزد ابو عبد الله پس طلب رخصت دخول کردم بر او پس چون داخل خانهٔ او شدم گفت مرا پیش گیری از درون خانه بر حالیکه یکی از پاهای من در فضای در خانه و دیگری در دهلیز سرای او بود که ای ابو بصیر بتحقیق وفا بوعده کردیم برای همسایهٔ تو **ششم اصل** عن صفوان بن یحیی عن جعفر بن محمد بن الاشعث قال قال لی تدری ما کان سبب دخولنا فی هذا الامر ومعرفتنا به وما کان عندنا منه ذکر ولا معرفة شیء مما عند الناس قال قلت له ما ذاک قال ان ابا جعفر یعنی ابا الدوانیق قال لابی محمد بن الاشعث یا محمد ابغ لی رجلا له عقل یؤدی عنی فقال له ابی قد اصبته لک هذا فلان

بن مهاجر خالی قال فأتنی به قال فأتیته بخالی فقال له ابو جعفر یا ابن مهاجر خذ هذا المال وأت المدینة وأت عبد الله بن الحسن وعدة من اهل بیته فیهم جعفر بن محمد فقل لهم انی رجل غریب من اهل خراسان وبها شیعة من شیعتکم وجهوا الیکم بهذا المال وادفع الی کل واحد منهم علی شرط کذا وکذا فاذا قبضوا المال فقل انی رسول واحب ان تکون معی خطوطکم بقبضکم ما قبضتم فأخذ المال وأتی المدینة **شرح** بدانکه عبارت از صفوان است فلان مبنی بر فراموشی نام او است و عدة من اهل بیته فیهم جعفر بن محمد عبارت است بجهت بری بیان کلام منصور بر سبیل اختصار یعنی روایتست از صفوان بن یحیی از جعفر پسر محمد که از قاتلان امام حسین است پسر اشعث که از دشمنان امیر المؤمنین است صفوان گفت که جعفر گفت مرا میدانی که چه بود باعث دخول ما در تصدیق این امارت اهل البیت و شناخت ما آن امارت و حال آنکه نبود نزد ما از آن امارت گفتگوئی و نه شناخت چیزی از آنچه نزد مردم دیگر است از فضائل اهل بیت صفوان گفت گفتم او را چیست آن باعث گفت بدرستی که ابو جعفر یعنی منصور دوانیقی گفت پدرم محمد ابن اشعث را که ای محمد طلب کن برای من مردی را که او باشد عقلی که خوب بجا آورد از جانب من کاری را که دارم پس گفت او را پدرم بتحقیق بهم رسانیده ام او را برای تو این که میگوئی فلان بن مهاجر خالوی من است یعنی آزموده ام او را کمال اعتماد بر او هست منصور گفت پس بیار نزد من او را محمد گفت پس آوردم نزد او خالوی خود را پس گفت خالوی مرا منصور دوانیقی ای پسر مهاجر بگیر این مال را و برو بمدینه نزد عبد الله بن الحسن مراد آنست که احوال او مذکور شد در حدیث هفدهم باب هشتادم و جمعی از اهل بیت را که از جمله ایشان بود جعفر بن محمد پس بگو ایشان را بدرستی که من مردی غریبم از اهل خراسان و در آنجا جمعی شیعه از جمله شیعیان شما هستند فرستادند بسوی شما این مال را مرادش آنست که بهر یک علیحده بگو که شیعه تو بستند و بسوی تو فرستادند مثل یا ایها الرسل کلوا من الطیبات تا معلوم شود که کدام داعیه خروج دارند چنانچه گفته و بده مالی بهر کدام از ایشان بر شرط چنین و چنین یعنی در خلوت باشد و اظهار اراده خروج با آن باشد پس وقتی که گرفتند مال را پس بگو بدرستی که من پیغام آورنده ام و دوست میدارم که باشد با من خطهای شما بگرفتن شما مالی را که گرفتید پس گرفت خالوی من مال را و رفت بمدینه **اصل** فرجع الی ابی الدوانیق ومحمد بن الاشعث عنده فقال له ابو الدوانیق ما وراءک قال اتیت القوم وهذه خطوطهم بقبضهم المال خلا جعفر بن محمد فانی اتیته وهو یصلی فی مسجد الرسول صلی الله علیه وآله فجلست خلفه وقلت ینصرف فاذکر له ما ذکرت لاصحابه فعجل وانصرف ثم التفت الی فقال یا هذا اتق الله ولا تغر اهل بیت محمد فانهم قریبو العهد من دولة بنی مروان وکلهم محتاج فقلت وما ذاک اصلحک الله قال فادنی راسه منی واخبرنی بجمیع ما جری بینی وبینک حتی کانه کان ثالثنا قال فقال له ابو جعفر یا ابن مهاجر اعلم انه لیس من اهل بیت نبوة الا وفیه محدث وان جعفر بن محمد محدثنا الیوم وکانت هذه الدلالة سبب قولنا بهذه المقالة **شرح** پس برگشت آن مرد بسوی منصور دوانیقی و محمد بن اشعث نزد او بود پس گفت

آن مرد را منصور چه خبر است در جایی که از آنجا آمدی گفت آمدم نزد آن جماعت و اینها خطهای ایشان است به قبض ایشان مال را سوای جعفر بن محمد چه بدرستی که من آمدم نزد او در حالی که او نماز می کرد در مسجد رسول الله پس نشستم در پشت سر او و با خود گفتم که فارغ میشود پس مذکور میکنم برای او آنچه را که مذکور کردم برای یاران او پس او شتاب کرد و فارغ شد بعد از آن رو بمن کرد پس گفت ای این مرد پرهیز کن عذاب الهی را و بازی مزن اهل بیت محمد را چه ایشان اندک وقتی است که از دولت اولاد مروان که بر ایشان ظلم میکردند خلاص شده اند و همه ایشان محتاج اند بعضی مضطر اند بگرفتن مال و معذور اند قصد خروج ندارند پس گفتم و چیست آن بازی زدن نگاه دارد ترا الله تعالی آن مرد گفت پس نزدیک کرد سرش را بمن تا کسی نشنود و خبر داد مرا به جمیع آنچه گذشته بود میان من و میان تو تا آنکه گویا که او بود در مجلسهای سازشهای تو مرا سوی جعفر گفت پس گفت او را منصور ای پسر مهاجر بدانکه شأن اینست که نیست از اهل بیت نبوت مگر بر حالی که در ایشان محدثی هست و بدرستی که جعفر بن محمد محدث ما است امروز پس شد این دلیل امامت باعث اعتراف ما به این سخن که مصدق امامت اهل البیت باشد معنی محدث بیان شد در باب سوم **هفتم اصل** قبض ابو عبد الله جعفر بن محمد و هو ابن خمس و ستین سنة فی عام ثمان و اربعین و مائة و عاش بعد ابی جعفر علیه السلام اربعا و ثلثین سنة **شرح** این ظاهر است از سابق **هشتم اصل** عن ابی الحسن الاول علیه السلام قال سمعته یقول انا کفنت ابی فی ثوبین شطویین کان یحرم فیهما و فی قمیص من قمصه و فی عمامة کانت لعلی بن الحسین علیهما السلام و فی برد اشتراه باربعین دینارا **شرح** شطوی بفتح شین با نقطه و طای بی نقطه منسوب است بشطا بالف مقصوره یا شطات که دهی است در مصر البرد بضم بای یک نقطه و سکون رای بی نقطه و دال بی نقطه جامه بسیار عریض و این حدیث می آید در کتاب الجنائز در باب بیست و دوم که باب ما یستحب من الثیاب للکفن و ما یکره است و در آنجا بجای اشتراه باربعین دینارا چنین است که اشتریته باربعین دینارا لو کان الیوم لساوی اربعمائة دینار یعنی روایت است از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام راوی گفت شنیدم از او که میگفت من کفن کردم پدر مرا در دو جامه کتان شطا بود و احرام میکرد در آنها و در پیراهنی از پیراهنهای او و در عمامه که بود از علی بن الحسین علیهما السلام و در بردی که خرید خود آن را بچهل اشرفی

مبحث نهم که باب صد و هفتم است اصل مولد ابی الحسن موسی ع

شرح این تاریخ احوالی است که نسبت دارد بولادت امام موسی کاظم ع درین مبحث کلام مصنف و نه حدیث است **کلام مصنف اصل** ولد ابو الحسن موسی علیه السلام بالابواء سنة ثمان و عشرین و مائة و قال بعضهم تسع و عشرین و مائة و قبض لست خلون من رجب من سنة ثلث و ثمانین و مائة و هو ابن اربع او خمس و خمسین سنة و قبض ببغداد فی حبس السندی بن شاهک و کان هارون حمله من المدینة لعشر لیال بقین من شوال سنة تسع و سبعین و مائة و قد قدم هارون المدینة منصرفه

من عمرة شهر رمضان ثم شخص هارون الى الحج وحمله معه ثم انصرف على طريق البصرة فحبسه عند عيسى بن جعفر ثم اشخصه الى بغداد فحبسه عند السندي بن شاهك فتوفي عليه السلام في حبسه ودفن ببغداد في مقابر قريش وامه ام ولد يقال لها حميدة شرح زاده شد امام موسی کاظم علیه السلام در زمان ابراهیم بن الولید بن عبد الملک در ابوا در سال صد و بیست و هشت و بعض مردم گفته اند صد و بیست و نه رفت از دنیا وقتی که شش شب گذشته بود از رجب از سال صد و هشتاد و سه و او فرزند پنجاه و چهار یا پنج سال بود و از دنیا گرفته شد در بغداد در زندان سندی بن شاهک و هارون با خود برداشته بود او را از مدینه وقتی که ده شب مانده بود از شوال سال صد و هفتاد و نه بر حالی که آمده بود هارون به مدینه در وقت برگشتن او از عمره ماه رمضان بعد از آن بیرون رفت هارون بسوی حج پس برداشت او را با خود بعد از آن برگشت از مکه بر راه بصره پس بند کرد او را نزد عیسی بن جعفر بعد از آن بیرون برد او را بسوی بغداد نزد سندی بن شاهک پس وفات یافت در زندان او و مدفون شد در بغداد در مقبره قریش و مادر او کنیز بود گفته میشد او را حمیده **اول اصل** دخل ابن عكاشة بن محصن الاسدي على ابي جعفر عليه السلام وكان ابو عبد الله قائما عنده فقدم اليه عنبا فقال حبة حبة يأكله الشيخ الكبير والصبي الصغير وثلاثة واربعة يأكله من يظن انه لا يشبع وكله حبتين حبتين فانه يستحب يعني داخل شد پسر عکاشه پسر محصن الاسدی بر امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیه السلام ایستاده بود نزد او پس پیش آورد امام جعفر صادق علیه السلام یا امام محمد باقر بسوی پسر عکاشه انگوری پس چون پسر عکاشه یکدانه یکدانه می خورد امام جعفر صادق یا امام محمد باقر ع گفت یکدانه یکدانه می خورد انگور را پیر کهن یا طفل کوچک برای بیقوتی و سه دانه و چهار دانه میخورد انگور را کسی که از افراط حرص گمان دارد که او سیر نخواهد شد و بخور انگور را دو دانه دو دانه بدرستیکه آن مستحب است برای غیر پیر و طفلی که مذکور شد **اصل** فقال لابي جعفر عليه السلام لاي شيء لا تزوج ابا عبد الله وقد ادرك التزويج قال وبين يديه صرة مختومة فقال اما انه سيجيء نخاس من اهل بربر فينزل دار ميمون فنشتري له بهذه الصرة جارية قال فاتى لذلك ما اتى فدخلنا يوما على ابي جعفر عليه السلام فقال الا اخبركم عن النخاس الذي ذكرته لكم قد قدم فاذهبوا فاشتروا بهذه الصرة منه جارية يعني عکاشه گفت امام محمد باقر ع را چرا کدخدائی نکنی ابو عبد الله را و بتحقیق رسیده بحد کدخدائی کردن راوی گفت و پیش امام محمد باقر علیه السلام همیانی سر بمهر بوده پس گفت آگاه باش بدرستیکه شان نیست که البته می آید برده فروشی از اهل بربر پس فرود می آید در خانه میمون پس خریداری میکنیم برای ابو عبد الله بهمین همیانی از آن برده فروش کنیزی را راوی گفت پس برآمد از این حکایت آنچه برآمد از ایام پس داخل شدیم روزی بر امام محمد باقر علیه السلام پس گفت آگاه باشید خبر میدهیم شما را از برده فروشی که گفتم او را بتحقیق برای شما آمد پس بروید پس خریداری نمائید باین همیانی از او کنیزی را **اصل** قال فاتينا النخاس فقال قد بعت

ما کان عندی الا جاریتین مریضتین احداهما امثل من الاخری قلنا فاخرجهما حتی ننظر الیهما فاخرجهما فقلنا بکم تبیعنا هذه المتماثلة قال بسبعین دینارا قلنا احسن قال لا انقص من سبعین دینارا قلنا نشتریها منك بهذه الصرة ما بلغت ولا ندری ما فیها وکان عنده رجل ابیض الراس واللحیة قال فکوا وزنوا فقال النخاس لا تفکوا فانها ان نقصت حبة من سبعین دینارا لم ابایعکم فقال الشیخ ادنوا فدنونا وفککنا الخاتم ووزنا الدنانیر فاذا هی سبعون دینارا لا تزید ولا تنقص فاخذنا الجاریة **شرح** المتماثلة بتای سه نقطه اسم فاعل باب تفاعل بیماری که نزدیک بصحت شده باشد و بغایت خوبصورت باشد و هر دو اینجا مناسب است احسن افعل التفضیل ومنصوب بفعل مقدر است بتقدیر قل احسن یا امر باب افعال است مردبیر ملکی بوده که موکل بر حمیده بوده یعنی راوی گفت پس آمدیم نزد برده فروش پس گفت تحقیق فروختیم او را آنچه را که بود نزد من مگر دو کنیز بیمار که یکی از ایشان ده بهتر از دیگری است گفتیم پس بیرون آور ایشان را تا نظر کنیم بایشان پس بیرون آورد ایشان را پس گفتیم بچند میفروشی بما این نزدیک به صحت را یا بغایت خوب را گفت بهفتاد اشرفی طلا گفتیم بهتر بگو یا چیزی ببخش گفت کم نمیکنم از هفتاد دینار طلا چیزی را یا کم نمیکنم از هفتاد یک دینار را گفتیم او را خریدار می‌کنیم او را از تو باین همیانی هر قدر که رسیده باشد و نمیدانیم که چه قدر است در آن و بود نزد برده فروش مردی که سفید بود موی سر و ریش او گفت آن مرد جدا کنید مهر او را و بکشید پس گفت برده فروش جدا مکنید مهر را چه بدرستیکه اگر کم بدر آید یک حبه از هفتاد دینار موزون نمیفروشم بشما پس گفت آن پیر مرد نزدیک من آئید پس نزدیک او رفتیم و جدا کردیم مهر را و کشیدیم دینارها را پس ناگاه آن هفتاد دینار درست بود که زیاده نبود و کم نبود پس گرفتیم کنیز را **اصل** فادخلناها علی ابی جعفر وجعفر قائم عنده فاخبرنا ابا جعفر بما کان فحمد الله واثنی علیه ثم قال لها ما اسمك قالت حمیدة فقال حمیدة فی الدنیا محمودة فی الآخرة اخبرینی عنك ابکر انت ام ثیب قالت بکر قال وکیف ولا یقع فی ایدی النخاسین شیء الا افسدوه فقالت کان یجیئنی فیقعد منی مقعد الرجل من المرأة فیسلط الله علیه رجلا ابیض الراس واللحیة فلا یزال یلطمه حتی یقوم عنی ففعل بی مرارا وفعل الشیخ به مرارا فقال یا جعفر خذها الیك فولدت خیر اهل الارض موسی بن جعفر علیه السلام **شرح** حمیده فعیل بمعنی فاعل است یعنی ثناگوینده چه اگر بمعنی مفعول باشد علامت تانیث داخل آن نمیشود یعنی پس داخل کردیم آن کنیز را بر امام محمد باقر و امام جعفر صادق ایستاده بود نزد او پس خبر کردیم امام محمد باقر را بآنچه شد پس حمد کرد الله تعالی را و ثنا گفت بر او و بعد از آن گفت کنیز را که چیست نام تو پس گفت حمیده پس گفت او ثناگوینده برای اهل جود در دنیا ثنا گفته شده در آخرت برای ایمان و عمل صالح خبر ده مرا از خودت که آیا بکری یا غیر بکر گفت بکر گفت و چون بکر ماندی و حال آن که واقع نمیشود در دست برده فروشان چیزی مگر آنکه بکارت آن را میبرند پس گفت می‌آمد نزد من پس می نشست جای از من که نشستنگاه مرد است از جای زن پس مسلط میگماشت خدای عز وجل بر او مردی را که سفید بود موی سر و ریش او پس همیشه میزد او را

آنحضرت از من لیس کرد این کار را من چند بار دیگر و آن پیر مرد بود و چند بار چنین کرد لیس امام محمد باقر علیه السلام گفت
ای جعفر صاحب کن او را پس زائید بهترین اهل زمین را بعد از آن خود و موسی بن جعفر علیه السلام را **دوم ۲ حل**
عن المعلی بن خنیس عن ابی عبد الله علیه السلام قال حمیدة مصفاة من الادناس کسبیکة الذهب ما زالت
الاملاک تحرسها حتی ادیت الی کرامة من الله لی والحجة من بعدی روایت است از معلی بن خنیس از امام جعفر
صادق علیه السلام گفت حمیده صاف کرده شده است از چرکینها مانند شمشه طلا همیشه می فرشتگان نگاه می داشتند
او را تا رسانیده شد بسوی من برای گرامی کردنی از جانب الله تعالی مرا و حجت بعد از مرا **سوم ۳ حل**
عن ابی خالد الزبالی قال لما اقدم بابی الحسن موسی علیه السلام علی المهدی القدمة الاولی نزل
زبالة فکنت احدثه فرآنی مغموما فقال لی یا ابا خالد ما لی اراک مغموما فقلت کیف لا اغتم وانت تحمل
الی هذه الطاغیة ولا ادری ما یحدث فیک فقال لیس علی بأس اذا کان شهر کذا وکذا ویوم کذا
فوافنی فی اول المیل فما کان لی هم الا احصاء الشهور والایام حتی کان ذلک الیوم فوافیت المیل فما زلت عنده
حتی کادت الشمس ان تغیب ووسوس الشیطان فی صدری وتخوفت ان اشک فیما قال فبینا انا کذلک
اذ نظرت الی سواد قد اقبل من ناحیة العراق فاستقبلتهم فاذا ابو الحسن علیه السلام امام القطار علی بغلة
فقال ایه یا ابا خالد قلت لبیک یا ابن رسول الله فقال لا تشکن ود الشیطان انک شککت
فقلت الحمد لله الذی خلصک منهم فقال ان لی الیهم عودة لا اتخلص منهم شرح اقدم ماضی مجهول
باب افعال است الاقدام پیش کسی رفتن و تعدیه آن بعلی برای تضمین معنی ورود است و باء بابی الحسن برای تعدیه
است القدمة بضم قاف و سکون دال اسم اقدام است و نصب آن بر مفعول مطلق است زبالة بفتح زای بی نقطه و
تخفیف بای یک نقطه و الف موضعی است که ابتدای مدینه است از طرف شام الطاغیة بطای بی نقطه و الف
و غین با نقطه و یای دو نقطه در پائین و تای مبالغه بغایت بیباک و ظالم المیل بکسر میم و سکون یای دو نقطه
در پائین تل خاکیست بر سر راه بغداد که میان آن و زباله مسافت فرسخ است و از آن کوفه از آن جا میانه ایه بفتح همزه
و سکون یای یک نقطه و فتح ها بمعنی خوشحال است و منصوب است تا حال از ضمیر قال باشد یعنی روایت است
از ابو خالد زبالی گفت که چون پیش برده شد امام موسی کاظم علیه السلام بر مهدی عباسی که خلیفه باشد
بعد از منصور دوانیقی پیش از رفتن اول فرود آمد در زباله پس با او سخن احوال می گفتم پس دید مرا غمناک پس
گفت ای ابو خالد چیست مرا که می بینم ترا غمناک پس گفتم و چون غمناک نشوم و حال آنکه تو برده شده می شوی از
مدینه بسوی این بغایت بیباک و نمیدانم چه حادث میشود در تو پس گفت نیست بر من باکی هرگاه شد چنین
در چنین پس استقبال کن مرا در اول میل یعنی که از میل مگذر پیش از آنکه مرا ببینی ابو خالد گفت پس نبود
مرا فکری بجز شمردن ماهها و روزها تا شد آن روز پس استقبال کردم نزد میل تا نزدیک شد آفتاب که فرو رود
و اضطراب انداخت شیطان در سینه من و ترسیدم که شک کنم در صدق آنچه گفته بود پس میان آنکه من چنین بودم

اضطراب بودم ناگاه نظر کردم بسوی سیاهی که آمد از جانب بغداد پس استقبال کردم ایشان را پس ناگاه امام در پیش
قطار شتر بود بر اشتری پس گفت بر حالی که خوشحال بود ای ابوخالد گفتم لبیک ای پسر رسول الله صلعم پس گفت شک
مکن دوست داشت شیطان این را که شک کرده باشی پس گفتم ستایش خدای را که نجات داد ترا از ان
ظالمان پس گفت بدرستی که مرا بسوی ایشان برگشتنی هست که نجات نمی یابم از ایشان **چهارم اصل**
عن یعقوب بن جعفر بن ابراهیم قال کنت عند ابی الحسن موسی علیه السلام اذ اتاه رجل نصرانی
ونحن معه بالعریض فقال له النصرانی انی اتیتک من بلد بعید وسفر شاق وسالت ربی منذ ثلثین
سنة ان یرشدنی الی خیر الادیان والی خیر العباد واعلمهم واتانی آت فی النوم فوصف لی رجلا بعلیا
دمشق فانطلقت حتی اتیته فکلمته فقال انا اعلم اهل دینی وغیری اعلم منی فقلت ارشدنی الی من هو
اعلم منک فانی لا استعظم السفر ولا تبعد علی الشقة ولقد قرات الانجیل کلها ومزامیر داود وقرأت
اربعة اسفار من التورية وقرأت ظاهر القرآن حتی استوعبته کله **شرح** عریض بضم عین بنقطه وسکون
لام ویای دونقطه در پائین وضاد بانقطه موضعی است نزدیک مدینه که اهل مدینه را آنجا املاک دارند العلیا بضم
عین بنقطه وسکون لام ویای دونقطه در پائین والف مقصوره تانیث اعلی است یعنی ناحیه بالاتر دمشق
بکسر دال بنقطه وفتح میم وشین بانقطه وقاف شهر شام است الشقة بضم شین بانقطه وتشدید قاف ناحیه که مسافر
قصد آن میکند در سفر در الاسفار بفتح همزه وسکون سین بنقطه وفا والف وراء بنقطه جمع سفر بکسر سین
بنقطه وسکون فا اجزاء کتاب بزرگ که فرستاده شده باشد یعنی واکثر در اجزاء توریة مستعمل میشود ومیتواند بود که کل
توریة چهار سفر باشد ومی آید در حدیث آخر که در سر النضر الرابع یعنی روایتست از یعقوب بن جعفر بن ابراهیم گفت
بودم نزد امام موسی کاظم وقتیکه آمد نزد او مرد ترسا وما با او در عریض بودیم پس گفت امام را آن ترسا بدرستیکه
من آمدم نزد تو از شهر دور وسفر مشکل ودعا کردم صاحب کل اختیار خود را که راهنمائی کند مرا بسوی
بهترین دینها وبسوی بهتر بندگان ودانا تر بندگان وآمد نزد من آینده در خواب پس بیان کرد برای من مردی
را در ناحیه بالاتر از حله نواحی دمشق پس روانه شدم تا آمدم نزد او پس گفتگو کردم با او پس گفت من داناتر اهل دین خودم
که دین ترسایان باشد وغیر من داناتر است از من بدین من یعنی آن غیر از اهل دین نیست پس گفتم راهنمائی کن مرا بسوی آنکه
او داناتر است از تو چه بدرستیکه من بزرگ نمی شمرم سفر را ودور نمی نماید بر من ناحیه که قصد آن کنم و بتحقیق
خوانده ام انجیل را همه آنرا وزبور داود را وخوانده ام چهار جزء از توریت را وخوانده ام ظاهر لفظ قرآن را تا احاطه کردم
همه آنرا یعنی باطن آنرا نمیدانم چنانچه می آید که ما تفسیر کنی الباطن **اصل** فقال له العالم ان کنت ترید علم النصرانیة فانا اعلم
العرب والعجم بها وان کنت ترید علم الیهود فباطی بن شرحبیل السامری اعلم الناس بها الیوم وان کنت ترید علم
الاسلام وعلم التوریة وعلم الانجیل والزبور وکتاب هود وکلما انزل علی نبی من الانبیاء فی دهرک ودهر
غیرک وما نزل من السماء من خبر فعلمه احد ولم یعلم به احد فیه تبیان کل شیء وشفاء للعالمین وروح لمن استروح الیه

وبصيرة لمن اراد الله به خيرا فانس الى الحق فارشدك اليه فأته ولو مشيا على رجليك فان لم تقدر فحبوا على
ركبتيك فان لم تقدر فزحفا على استك فان لم تقدر فعلى وجهك قلت لا بل اقدر على المسير في البدن
والمال **شرح** مراد به علم النصرانية علمی است که صاحبش نصرانی باشد و مصدر اینجا بجای اسم فاعل مستعمل شده
برای مبالغه و همچنین است علم اليهودية و همچنین است علم الاسلام تا آخر و ضمیر بهاء اول راجع بالنصرانية است
و در دوم راجع باليهودية است که مصدر باب تفعل است و بمعنی یهودی است و تعیین لذلك بصیغه سؤال بر تکلف
شده برای اظهار بطلان آن السامری منصوب بسامره بکسر میم و تخفیف ومعنی بی نقط جمعی از یهود که مخالفت
با جمهور ایشان دارند در بعض احکام یا مراد کسی است که از اولاد سامری مشهور است و ما نزل من السماء عبارت
از قرآن است خیر بجای بانقطه و سکون یای دو نقطه در پائین است فلو فعل برای بیان خیر بودن است باین
روش که ضرر بخیر بودن آن نمیرسد خواه کسی از رعیت تصدیق آن کند و خواه نکند و میتواند بود که علم احدی
برای اشتمال قرآن بر محکمات باشد و او برای تقسیم نباشد و او ولم يعلم به احد برای بیان اشتمال قرآن
بر متشابهات باشد که معلوم کسی نمیشود بی توفیق یزدانی الجثو بضم جیم و ضم ثای سه نقطه و تشدید واو
به زانو نشستن و بجای بی نقطه و بای یک نقطه نزدیک شدن و هر دو اینجا مناسب است الزحف بفتح زای بانقطه
و سکون حای بی نقطه و فا مصدر باب منع پیش راه رفتن الاست بکسر همزه و سکون سین بی نقطه و تای دو نقطه
در بالا نشستن یعنی پس گفت مر آن دانا اگر میخواستی باین سخن که ارشدنی الی من هو اعلم منك عالمی را که علم
نصرانی بودن باشد پس باطی بن شرحیل سامری داناترین مردم است به یهودی بودن امروز اگر میخواستی عالمی را
که اعلم اسلام باشد و اعلم توریت باشد و اعلم انجیل باشد و اعلم زبور و کتاب هود و هر کتابی که نازل شد بر نبی از انبیا خواه
نبوت او در زمان تو باشد و خواه در زمان غیر تو باشد و علم آنچه نازل شد از آسمان که بهترین کتاب الهی است باین
روش که خواه دانست صدق آنرا هیچیک از رعیت و دانست بیان واضح هر چیز را بعضی بواسطه شمول مضمون
محکمات و بعضی بواسطه شمول مضمون متشابهات که بتوسط محکماتی که در آنها نهی از اختلاف و پیروی ظن و دلالت
واضح بر وجوب پیروی امام معصوم همیشه معلوم میشود و در آنست رای مرض جهل برای هر کس و راحت برای کسی
که طلب راحت کرده متوجه آن شده باشد و دیده وری برای کسی که خواسته باشد الله تعالی باو خیر را و انس
گرفته باشد بسوی حق پس راه مینمایم ترا بسوی آن عالم پس برو نزد او هر چند که براه رفتن بر دو پای تو باشد
پس اگر عاجز شوی پس برو نزد او به زانوی تو پس اگر عاجز شوی پس برو نزد او بر ردی خود پس گفتم
نه عاجز نمی شوم بلکه من قدرت دارم بر هر سفری به بدن و به مالی که خرج جاره او خرج خود کنم **اصل**
قال فانطلق من فورك حتى تاتي يثرب فقلت لا اعرف يثرب قال فانطلق حتى تاتي مدينة النبي الذي
بعث في العرب و هو النبي العربي الهاشمي فاذا دخلتها فسل عن بني غنم بن مالك بن النجار و هو
عند باب مسجدها واظهر بزة النصرانية وحليتها فان واليها يتشدد عليهم والخليفة اشد ثم تسال عن بني عبد

بن مبذول وهو ببقیع الزبیر ثم تسأل عن موسی بن جعفر واین منزله واین هو مسافر ام حاضر فان کان
مسافرا فالحقه فان سفره اقرب مما ضربت الیه ثم اعلمه ان مطران علیا الغوطة غوطة دمشق هو الذی ارشدنی الیک
وهو یقرئک السلام کثیرا ویقول لک انی لاکثر مناجاة ربی ان یجعل اسلامی علی یدیک فقص هذه القصة وهو قائم معتمد علی عصاه ثم قال ان اذنت لی یا سیدی کفرت لک شرح ضمیر وهو
عند راجع است به بنی غنم باعتبار آنکه مراد منزل ایشان است وبرین قیاس است ضمیر وهو ببقیع الزبیر بفتح بای یک
نقطه وتشدید زای با نقطه وتای وحدت لباسی که مخصوص جمعی است وبکسر با صورت وهر دو اینجا مناسب
است الحلیة بکسر حای بی نقطه وسکون لام ویای دو نقطه در پائین نشان مثل زنار مطران بفتح وکسر میم و
سکون طای بی نقطه ورای بی نقطه والف ونون بزرگ ترسایان الغوطة بضم غین با نقطه وسکون واو و
طای بی نقطه موضع بسیار آب ودرختان که بر دور آن آبادانی بسیار باشد مثل شهر شام یعنی گفت پس روانه
شو در همین وقت که در آن هستی تا بیثرب را پس گفتم نمی شناسم یثرب را گفت برای تفسیر آن پس روانه
شو تا رسیدی بمدینه پیغمبری که مبعوث شد در عرب واوست پیغمبر عربی هاشمی که در کتب ما مذکور است پس وقتی که
داخل شدی آنرا پس سوال کن از منزل اولاد غنم بن مالک بن نجار ومنزل ایشان نزد در مسجد مدینه است وظاهر
ساز در خود لباس ترسائی ونشان ترسائی را چه بدرستی که حاکم مدینه سخت گیری میکند بر آن طائفه که مسلمانان
نزد ایشان تردد نکنند وخلیفه سخت گیرتر از حاکم است بر ایشان بعد از آن می پرسی آن طائفه را از منزل
اولاد عمرو بن مبذول ومنزل ایشان در بقیع زبیر است که بیان شد در حدیث سی وششم بحث اول بعد از آن
می پرسی ایشان را از موسی بن جعفر را اینکه کجاست منزل او وکجاست او وآیا مسافر است یا در منزل خود حاضر است
پس اگر باشد مسافر پس از پی او برو چه بدرستیکه سفر او نزدیک تر خواهد بود از راهی که رفتی بسوی او وبعد از آن اعلام کن
موسی بن جعفر را که مطران بالای شهر معمور که شهر دمشق باشد او آنکس است که راهنمائی کرده مرا بسوی تو واو میرساند ترا سلام
بسیار ومیگوید ترا که بدرستی که من هر آئینه بسیار میکنم مناجات صاحب کل اختیار خود را که بتوفیق خود گرداند اسلام مرا
بر دو دست تو **اصل** فقص هذه القصة وهو قائم معتمد علی عصاه ثم قال ان اذنت لی یا سیدی کفرت لک
وجلست فقال اذن لک ان تجلس ولا اذن لک ان تکفر فجلس ثم القی عنه برنسه ثم قال جعلت فداک
تاذن لی فی الکلام قال نعم ما جئت الا له فقال له النصرانی اردد علی صاحبی السلام او ما ترد فقال ابو الحسن
علی صاحبک ان هداه الله فاما التسلیم فذاک اذا صار فی دیننا **شرح** القص بفتح قاف وتشدید صاد
بی نقطه بریدن وحکایت کردن واول مراد است در اول ودوم در دوم عکس آنچه میگویند که الرؤیا طائر قصه قصة
کفرت متکلم وحده از باب تفعیل یا نصر است التکفیر بفتح کاف تعظیمی که متعارف مجوس است پادشاه خود را بر
دست بدست گذاشتن یا گفت بر دست بر هم گذاشتن یا کج شدن وسر در پیش افگندن در وقت ایستادن
وما نند آنها البرنس بضم بای یک نقطه وسکون رای بی نقطه وضم نون وسین بی نقطه دلق وبادانی که کلاه آن متصل
بآنست چنانچه لباس ترسایانست ان در ان هداه بفتح همزه وسکون نون مفسر هاست چه علی صاحبک متضمن معنی قول است

پس بماه الله جل و تعالی است و خواهد بود که این معجزه باشد و جمیع اهل مملکت تا آخر و انبیا شد یعنی
پس بدین علامت ما بحالی که او ایستاده و تکیه کرده بود بر عصای خود بعد از آن گفت اگر رخصت دهی
که ای آقای من تعظیم کنم برای تو بروشی که پادشاهان خود را تعظیم میکنیم نشینم پس امام گفت رخصت نمیدهم
ترا که نشینی و رخصت نمیدهم ترا که آن تعظیم کنی پس نشست بعد از آن انداخت کلاه خود را پیش خود بعد از آن گفت
قربانت شوم آیا رخصت میدهی مرا در سخن گفت آری نیامدی مگر برای آن پس گفت ترسا بگردان بر مردی
که مرا راهنمائی بتو کرد سلام یا رد سلام نیز بکنی پس گفت امام بر صاحب تو پس گردانیده میشود که به پیشگاه خدا
الله تعالی حق اسلام کردن پس آن حقی است که مرد در دین معقول شیاق الهی است اشاره است بآیه
در حدیث اول باب صد و دوم و حاصل آنست که اسلام بکسی برای تکبیر و تجدید عهد الهی است نه برای طلب صحبت
بهم با این پس مختص باهل دین حق است مگر در موضع تقیه **اصل** فقال النصرانی انی اسئلک اصلحک الله تعالی
مسئل قال اخبرنی عن کتاب الله الذی انزل علی محمد و نطق به ثم وصفه بما وصفه به فقال حم والکتاب المبین
انا انزلناه فی لیلة مبارکة انا کنا منذرین فیها یفرق کل امر حکیم ما تفسیرها فی الباطن فقال اما حم فهو محمد ص
وهو فی کتاب هود الذی انزل علیه وهو منقوص الحروف واما الکتاب المبین فهو امیر المؤمنین علی
علیه السلام واما اللیلة المبارکة ففاطمة صلوات الله علیها واما قوله فیها یفرق کل امر حکیم یقول یخرج منها
خیر کثیر فرجل حکیم و رجل حکیم و رجل حکیم شرح الجر بکسر جیم و فتح حای مهمله و سکون بای یک نقطه
و رای بی نقطه بغایت دانا و صالح یعنی پس گفت آن ترسا بدرستی که من سؤال میکنم ترا نگاه دار ترا خدا
تعالی امام گفت سؤال کن ترسا گفت خبر ده مرا از کتاب الله تعالی که فرستاده بمحمد و سخن گفت محمد باین کتاب
بعد از آن وصف کرد الله تعالی آن کتاب را بانچه وصف کرد مثل قرآنا عربیا غیر ذی عوج و مثل تبیانا لکل شیء
و مانند آنها پس گفت برای وصف دیگران کتاب در سوره دخان حم قسم بکتاب ظاهر کننده که بدرستیکه ما
فرود آوردیم آن کتاب را در شبی حرکت داده شده بدرستیکه ما بودیم اعلام کنندگان احکام خود را برای خلایق
یا ترسانیدن از مخالفت آنها در آن شب جدا کرده میشود هر کاری که مستحکم است چیست تفسیر این قید پنهان
پس گفت امام حم پس مراد بآن محمد است یعنی حرف ندا حذف شده تقدیر یا حم یعنی یا محمد و حم در کتاب هود که فرود
فرستاده شد باو هست یعنی در آن کتاب تعبیر از محمد بحم شده و آن کم کرده شده حروفست یا معنی که محمد
چهار حرف است دو از آنها کم شده برای اختصار و رمز و اما کتاب مبین پس آن امیر المؤمنین علی است و اما لیلة فاطمه
است و اما قول او که فاطمه جدا کرده میشود هر امارت مستحکم میگوید الله تعالی که بیرون می آید از شکم او دانای بسیار که
بکدام امامان باشد باین روش که مرد حکیم خواهد بود که امام حسن ع باشد پس مرد دیگر حکیم خواهد بود که امام حسین ع باشد
و همچنین در آخر زمان ع **اصل** فقال الرجل صف لی الاول والاخر من هؤلاء الرجال فقال ان الصفات
تشتبه ولکن الثالث من القوم اصف لک ما یخرج من نسله وانه عندکم لفی الکتب التی نزلت علیکم

ان لم تغیروا او تحرفوا وتکفروا وقدیما ما فعلتم قال له النصرانی انی لا استر عنک لا علمت ولا اکذبک وانت تعلم ما اقول فی صدق ما اقول وکذبه واللّٰه لقد اعطاک اللّٰه من فضله وقسم علیک من نعمه ما لا یخطره الخاطرون ولیستره الساترون ولا یکذب فیه من کذب فقولی لک فی ذلک الحق کما ذکرت فهو کما ذکرت **شرح**
مراد به حال امام حسن وامام حسین است ومراد بقول خلفای رسول اللّٰه وامیر المؤمنین نیز داخل است ومراد به ثالث امام حسن علیه السلام است جمله ما یخرج من نسله استینافست برای بیان اصفلک انا فیه است ضمیر مستتر در یخرج راجع بامر است که امامت باشد ضمیر نسله راجع بثالث است ضمیر انه طبع مضمون الخرج من نسله است **یعنی** پس گفت مرد ترسا بیان کن برای من اول وآخر را ازین سه مرد پس امام گفت بدرستیکه بیانهای آن دو کس که برسیدی بهم میشود یعنی بر اختلافی ندارد از هم ولیکن سوم از جمله ائمه را که دوم است از جمله این سه مرد بیان میکنم برای تو که بیرون نمیرود امامت از او لاد او بدرستی که این امامت از نسل امام سوم از خلفای نبی آخر الزمان بیرون نمیرود هر آئینه هست در کتابهای که فرود آمده بر شما اگر تغییر داده باشید وتحریف نکرده باشید وکافر نشده باشید در زمان سابق بغایت سابق کردید تغییر وتحریف کفر را اشاره است بآیه سوره شعرا وانه لفی زبر الاولین گفت او را ترسا بدرستیکه بپوشانم از تو آنچه را که دانستم ودروغ نمیگویم ترا وحال آنکه تو میدانی آنچه را که میگویم در راستی این ودروغگو بودن آن بخدا قسم هر آئینه بتحقیق بخشیده ترا اللّٰه تعالی از جمله فضل خود ونصیب کرده بر تو از جمله نعمت خود آنچه را که مانع نمیتوانند شد مانع شوندگان ونمیتوانند بپوشانید آنرا پوشانندگان ودروغ نمیتوانند گفت دران هر که دروغگوئی کرد پس سخن من برای تو در آنچه سوال کنی حق خواهد بود وهر چه گفتی از اول تا اینجا پس آنچنان است که گفتی **اصل** فقال له ابو ابراهیم اعجلک ایضا خبرا لا یعرفه الا قلیل ممن قرأ الکتب اخبرنی ما اسم ام مریم وای یوم نفخت فیه مریم ولکم من ساعة من النهار وای یوم وضعت مریم فیه عیسی ولکم من ساعة من النهار فقال النصرانی لا ادری **شرح**
الاعجال کسی را زود چیزی رسانیدن **یعنی** پس گفت او را امام موسی کاظم زود میرسانم ترا خبری که نمی شناسد آنرا مگر یکی از جمله کسی که خواند کتابهای سماوی را خبر ده مرا که چیست نام مادر مریم وکدام روز بود که دمیده شد دران روز مریم عیسی و در چند ساعت از ساعات روز آن دمیدن واقع شد یعنی چه مقدار گذشته بود که شد وکدام روز بود که زائید دران مریم عیسی را ودر چند ساعت از روز بود یعنی چند ساعت گذشته بود از روز که زائید او را پس گفت ترسا که نمیدانم **اصل** فقال ابو ابراهیم اما ام مریم فاسمها مرثا وهی هیبة بالعربیة واما الیوم الذی حملت فیه مریم فهو یوم الجمعة للزوال وهو الیوم الذی هبط فیه الروح الامین ولیس للمسلمین عید کان اولی منه عظمه اللّٰه تبارک وتعالی وعظمه محمد صلی اللّٰه علیه وآله فامر ان یجعله عیدا فهو یوم الجمعة واما الیوم الذی ولدت فیه مریم فهو یوم الثلثاء لاربع ساعات ونصف من النهار والنهر الذی ولدت علیه مریم علیها السلام هل تعرفه قال لا قال هو الفرات وعلیه شجر النخل والکرم ولیس

شعراء ۱۹۶

یسادی بالفرات شیء للکروم و النخیل فاما الیوم الذی حبست فیه لسانها و نادی قیدوس ولده و اشیاعه
فاعانوه و اخرجوا آل عمران لینظروا الی مریم فقالوا لها ما قص الله علیک فی کتابه و علینا فی کتابه فهل فهمته
قال نعم و قرأته الیوم الاحدث قال اذا لا تقوم من مجلسک حتی یهدیک الله **شرح** مرثا بفتح میم و فتح رای منقطه و
تای سه نقطه و الف است و در بعض نسخ بجای ثا تای دو نقطه در بالا است و هبیه بضم واو و فتح ها و بای یک نقطه
است صاحب قاموس نام مادر مریم را حنه بفتح حای منقطه و تشدید نون گفته و موافق این می آید حدیث
اول باب صد و دوازدهم الشجر بفتح شین با نقطه و فتح رای منقطه جمع شجرة درختان قیدوس بفتح قاف و سکون
یای دو نقطه در پائین و ضم دال منقطه و سکون واو و سین منقطه و در بعض نسخ بجایش نون است اسم ظالم است
فاد فعل جواب اما در فاما الیوم است ضمیر فهمته راجع بیوم است الاحدث بفتح همزه و سکون حای بی نقطه و فتح
دال بی نقطه و ثای سه نقطه تازه تر و مراد به الیوم الاحدث روز ولادت عیسیٰ است و نسبت احدث
بآن نسبت مجازیست چه صفت عیسیٰ است باعتبار آن روز یعنی پس گفت امام اما مادر مریم پس نام او
مرثا است که بزبان عرب وهیبه میگویند و اما روزی که حامله شد در آن روز مریم پس آن روز جمعه بود وقت ظهر آن روز
است که فرود آمد در آن روز جبرئیل بر مریم و نیست مسلمانان را عیدی که بهتر باشد سزاوارتر بعید بودن
از آن روز تعظیم کرده آنرا الله تبارک و تعالی و تعظیم کرده آنرا محمد باین روش که امر کرد ما را که گردانیم از عید بودن
آن روز اجتماع خلائق برای نماز است و اما روزی که زائید در آن روز مریم پس آن روز سه شنبه است در چهار ساعت
و نیم از روز نزد جوی آبی که زائید بر آن جوی مریم عیسیٰ را آیا میشناسی آنرا ترسا گفت نه گفت آن فرات
و بر آن نهر واقع است درختان خرما و تاک انگور و برابر کرده نمیشود نزد دهقانان با فرات آبی دیگر برای تاکهای
انگور و درختان خرما اشارت است بتفسیر قول الله تعالی در سوره مریم تحتک سریا پس اما روزی که منع شد
مریم در آن روز زبان خود را از سخن گفتن و ندا کرد قیدوس اولاد خود را و تابعان خود را پس مدد کردند او را
بیرون آوردند از خانه های اولاد عمران که پدر مریم است تا نظر کنند بسوی مریم گفتند آل عمران یا قیدوس
اولاد و اتباع مریم را آنچه حکایت کرده الله تعالی در کتاب خود که قرآن باشد اشارت است بقول الله تعالی در
سوره مریم لقد جئت شیئا فریا یا اخت هارون ما کان ابوک امرأ سوء و ما کانت امک بغیا گفتند ای مریم آورده
آوردی کار عجیب را ای خواهر آن روزه دار اصلا نبود پدر تو مرد بد و نبود مادر تو زانیه پس آیا فهمیدی آن روز را که
کدام روز بود گفت آری و خوانده ام آن روز را در انجیل روز تازه تر یعنی در انجیل باین روش تعبیر شده از آن روز
امام گفت بدین هنگام آنچه پرسیدم راست گفتی بر نمیخیزی از مکان خودت تا آنکه راهنمائی کند ترا الله تعالی
اصل قال النصرانی ما کان اسم امی بالسریانیة و بالعربیة فقال کان اسم بالسریانیة عنقالیه و عنقوره کان
اسم جدتک لابیک و اما اسم امک العربیة فهو ملیتة و اما اسم ابیک فعبد المسیح و هو عبد الله بالعربیة و لیس
للمسیح عبد قال صدقت و بررت فما کان اسم جدی قال کان اسم جدک جبرئیل و هو عبد الرحمن

سمیه فی مجلسی هذا قال اما انه کان مسلما قال ابو ابراهیم ثم قتل شهیدا ودخلت علیه اجناد فقتلوه
فی منزله غیلة والاجناد من اهل الشام قال فما کان اسمی قبل کنیتی قال کان اسمک عبد الصلیب
قال فما تسمینی قال اسمیک عبد الله یعنی گفت ترسا چه بود نام مادرم بلغت سریانیه که انجیل بآن لغت
است وبلغت عربیه پس امام گفت و بود نام مادر تو بسریانیه عنقالیه وعنفوره بود نام جد تو از جانب پدرت واما
نام مادر تو بلغت عربیه پس آن میه است واما نام پدر تو عبد المسیح است و پدر تو عبد الله است بلغت عربیه وبست
مسیح را بنده مراد آنست که آن نام مناسب نیست بلکه میباید که نام او عبد الله باشد چه مسیح بنوع ندارد ترسا
گفت راست گفتی و نیکو کردی چه بود نام جد من امام گفت بود نام جد تو جبرئیل و آن بمعنی عبد الرحمن است نام
نهادم جد ترا درین مجلس این نام که عبد الرحمن باشد اشاره است بآنکه مشارکت با جبرئیل در نام الی دلیست
بی اعلام الهی بجواز آن خوب نیست ترسا گفت آگاه باش بدرستیکه نام جد من مسلمان بود امام گفت آری و
کشته شد شهید داخل شدند بر او لشکری چند پس کشتند او را در منزل او بیگمان و آن لشکر از اهل شام
بودند پس ترسا گفت چه بود نام من پیش از آنکه کنیت من مشهور شود امام گفت نام تو عبد الصلیب بود یعنی
بنده خاج ترسا گفت پس چه نام میکنی مرا امام گفت نام میکنم ترا عبد الله **اصل** قال فانی آمنت بالله
العظیم وشهدت ان لا اله الا الله وحده لا شریک له فردا صمدا لیس کما تصفه النصاری ولیس کما تصفه
الیهود ولا جنس من اجناس الشرک واشهد ان محمدا عبده ورسوله ارسله بالحق فابان به لاهله وعمی
المبطلون وانه کان رسول الله الی الناس کافة الی الاحمر والاسود کل فیه مشترک فابصر من ابصر و
اهتدی من اهتدی وعمی المبطلون وضل عنهم ما کانوا یدعون واشهد ان ولیه نطق بحکمته وان من کان
قبله من الانبیاء نطقوا بالحکمة البالغة وتوازروا علی الطاعة لله وفارقوا الباطل واهله والرجس واهله
وهجروا سبیل الضلالة ونصرهم الله بالطاعة له وعصمهم من المعصیة فهم لله اولیاء وللدین انصار
یحثون علی الخیر ویامرون به آمنت بالصغیر منهم والکبیر ومن ذکرت منهم ومن لم اذکر وآمنت بالله تبارک
وتعالی رب العالمین یعنی آن مرد گفت پس بدرستی که من گرویدم بربوبیت الله تعالی که بزرگست وگواهی
دادم که نیست مستحق عبادتی مگر الله تعالی بتنهائی شریکی نیست او را و استحقاق عبادت بر حالی که یگانه است
مقصود اهل حاجات است نیست چنانچه بیان میکنند او را ترسایان که بعضی میگویند او مسیح بن مریم است وبعضی میگویند
ثالث ثلثه است چنانچه بیان میکنند او را یهود که میگویند عزیر پسر خداست ونه چنانچه جنسی از جنسهای اهل شرک اند
بیان میکنند مثل آنکه میگویند که ملائکه دختران اویند وگواهی میدهم که محمد بنده ورسول است فرستاده او را بحق
پس ظاهر ساخت باو حق را برای اهل حق وکوری کردند اهل باطل و اینکه بود رسول الله تعالی بسوی مردم
همه بسوی سرخ وسیاه هر یک از خلائق در رسالت او داخل و شریک است با دیگران پس دیده وری کرد و
راه یافت برسالت او هر که راه یافت وکوری کردند اهل باطل وگم شد از اهل باطل آنچه دعوی میکردند باین معنی

... عوض غیر معلوم میشوند یعنی که آنچه گفت بظن خود نیست بلکه قول رسول است و آنکه هرکه بود شبیه از امام ولی
از اولیا که امیر المومنین و حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد باشند سخن گفتند بحکمت ... کردند
بر اطاعت خلایق الله تعالی بطاعت و نگاه داشت الله تعالی ایشان را از معصیت پس ایشان برای
الله تعالی ائمه اند و برای دین اسلام مددگار مانند بر حالی که تخلص می کنند خلایق را به نیک و نرمی کنند نیک
ایمان او و روم کوچک امامان و بزرگ ایشان و هرکه نظر رسانید از جمله ایشان و هرکه نظر ترس ... نیده
تا روز قیامت و ایمان آوردم بربوبیت رب العالمین الله تبارک و تعالی که صاحب اختیار همه چیز است
اصل ثم قطع زناره وقطع صليبا كان في عنقه من ذهب ثم قال مرني حتى اضع صدقتي حيث تامرني
فقال هٰهنا اخ لك كان على مثل دينك وهو رجل من قومك من قيس بن ثعلبة وهو في نعمة كنعمتك فتواسيا
وتجاورا ولست ادع ان اورد عليكما حقكما في الاسلام فقال والله اصلحك الله اني لغني ولقد تركت
ثلاثمائة طروق بين فرس وفرسة وتركت الف بعير فحقك فيها اوفر من حقي فقال له انت مولى الله
ورسوله وانت في حد نسبتك على حالك فحسن اسلامه وتزوج امرأة من بني فهر واصدقها
ابو ابراهيم عليه السلام خمسين دينارا من صدقة علي بن ابي طالب واخدمه وبوأه واقام حتى
اخرج ابو ابراهيم عليه السلام فمات بعد مخرجه بثمان وعشرين ليلة شرح صدقتي بصاد بی نقطه و
سکون دال بی نقطه و قاف و یای وحدت است الصدق راستی و درستی مصاحبت الطروق بکسر طای بی نقطه و
سکون رای بی نقطه و فا اسب نجیب و در بعض نسخ طروق بفتح طا و ضم را و واو و قاف است و آن مناسب
نیست یعنی بعد از آن برید زنار خود را و برید خاجی که بود در گردن او از طلا بعد از آن گفت امر کن مرا تا قرار
دهم راستی مصاحبت خود را جای که امر کنی مرا امام گفت درینجا برادریست ترا که بود بر مانند دینی که داشتی و او
مردی است از جماعت تو از قبیله قیس بن ثعلبه و او در نعمت اسلامی است همچو نعمت اسلام تو پس با هم
دوستی کنید و همسایگی و مدد هم کنید و من از آن باب نبوده ام که واگذارم وارد ساختن بر شما حق شما را در اسلام یعنی
نفقه شما را میدهم پس گفت بخدا قسم نگاه دارد ترا الله تعالی بدرستیکه من هر آینه بی نیازم از نفقه تو و هر آینه بتحقیق واگذاشتم
در سرحد خود سه صد اسب نجیب میان نر و ماده و واگذاشتم هزار شتر پس حق تو در آنها بیشتر است از حق من
در نفقه که تو بمن دهی پس امام گفت او را تو در پناه الله تعالی و رسول اوئی یعنی تو اینجا مهمانی چند آنکه تو در
سرحد خویشان تو بر حال خودی یعنی در شهر خود میبازی و اینجا مانند ابن السبیل محتاج نفقه خواهی بود
مهمان مائی پس نیکو شد اسلام آنمرد و خواست زنی از قبیله بنی فهر و مهر داد آن زن را امام پنجاه دینار طلا از
موقوفات علی بن ابیطالب و غلام و کنیز داد آنمرد را و خانه داد و ... تا آنکه بیرون برده شد امام از مدینه بجانب
... پس مرد بعد از بیرون رفتن او بیست و هشت شب پنجم اصل عن یعقوب بن جعفر قال کنت عند ابی ابراهیم
عليه السلام واتاه رجل من اهل نجران اليمن من الرهبان ومعه راهبة فاستاذن لهما الفضل بن سوار فقال له

له اذا كان غدا فائت بها عند بئر ام خير قال فوافينا من بعد فوجدنا القوم قد وافوا فامر بخصفة بواري
ثم جلس وجلسوا فبدأت الراهبة بالمسائل فسالت عن مسائل كثيرة كل ذلك يجيبها وسالها
ابو ابراهيم عن اشياء لم يكن عندها فيه شيء ثم اسلمت **شرح** نجران بفتح نون و سكون جيم و راى بنقطه
والف و نون اسم چند موضع است از انجمله موضعی است در یمن ام خیر دختر عبد الله پسر امام محمد باقر است الخصفه
بفتح حای بنقطه و فتح صاد بنقطه و فا جامه لیسیار گنده تواری مضارع مؤنث غائبه از باب مفاعلة است
ضمیر مستتر راجع بخصفه است یعنی روایتیست از یعقوب بن جعفر گفت بودم نزد امام موسی کاظم علیه السلام و آمد نزد او
مردی از اهل نجران یمن از ریاضت کشان ترسایان و با او زنی ریاضت کش ترسا بود پس رخصت طلبید
برای دخول ایشان فضل بن سوار پس امام گفت او را چون شود فردا پس بیار ایشانرا نزد چاه ام الخیر
راوی گفت پس رفتیم فردا پس یافتیم آن جماعت را که فضل در رفیق باشند آمدند پس امام امر کرد با وردن جامه
گنده که بپوشاند آن زن را بعد از آن نشست و ایشان نشستند پس شروع کرد آن زن به پرسیدن مسائل بسیار
و شنید در همه آنها جوابی بعد از آن مسلمان شد آن زن **اصل** ثم اقبل الراهب يسئله فكان يجيبه
في كل ما يسئله فقال الراهب قد كنت قويا على ديني وما خلفت احدا من النصارى في الارض يبلغ
مبلغي في العلم ولقد سمعت برجل في الهند اذا شاء حج الى بيت المقدس في يوم وليلة ثم يرجع الى منزله
بارض الهند فسالت عنه باى ارض هو فقيل لي انه بسندان وسالت الذي اخبرني فقال هو علم
الاسم الذي ظفر به اصف صاحب سليمان لما اتى بعرش سبا وهو الذي ذكره الله لكم في كتابكم ولنا
معشر الاديان في كتبنا **شرح** خلفت بخای با نقطه و فا ماضی متکلم وحده از باب تفعیل است تخلیف کسی را واپس گذاشتن
و اینجا کنایه از دیدن است چه هر کرا دیده بوده واپس گذاشته بود و پیش از وقت تکلم با این کلام المقدس بفتح میم و سکون
قاف و کسر دال بی نقطه و سین بنقطه مصدر میمی و مضاف الیه بیت است با در به برای استعانت است
یعنی ظفر بمطلوب یافت به و آن اسم و میتواند بود که صله ظفر باشد یعنی دریافت آن اسم را که مطلوب او بود
یعنی بعد از آن رو آورد راهب می پرسید امام را پس جواب میداد در هرچه سوال میکرد او را پس گفت راهب
بتحقیق بودم توانا یعنی بجد و مصر بر دین خود و ندیدم هیچیک از ترسایان را که در زمین رسد جائی که من رسیدم
در علم و هر آئینه بتحقیق شنیدم احوال مردی را در هند که وقتی که خواهد حج می کند بسوی بیت المقدس در روز
و شبی بعد از آن برمیگردد بسوی منزل خود در زمین هند پس پرسیدم از احوال آن مرد که در کدام زمین
هند است او پس گفته شد مرا بدستیکه او در سندان است و پرسیدم آنکس را که خبر داد مرا باحوال او
که چون قادر شد بآن سرعت حرکت پس او دانسته اسمی را که ظفر یافت بآن اسم آصف وزیر و وصی سلیمان
چون آورد تختی را که در شهر سبا بود و آن تختی است که ذکر کرده آنرا الله تعالی برای شما در قرآن در سوره نمل
و برای ما گروه دینهای دیگر نیز در کتابهای ما **اصل** فقال له ابو ابراهيم عليه السلام فكم لله من

سم لا یرد فقال الراهب الاسماء کثیرة فاما المختوم منها الذی لا یرد سائله فسبعة فقال له ابو الحسن علیه السلام
فاخبرنی عما تحفظ منها قال الراهب لا و الله الذی انزل التورٰیة علی موسیٰ و جعل عیسیٰ عبرة للعالمین
و فتنة لشکر اولی الالباب و جعل محمداً برکة و رحمة و جعل علیاً علیه السلام عبرة و بصیرة و جعل الاوصیاء
من نسله و نسل محمد ما ادری و لو دریت ما احتجت فیه الی کلامک و لا جئتک و لا سألتک **شرح**
کم استفهامیه است و مقصود سوال از تمیز شخص است که نقل احوال هند میکرده و مقصود راهب نقل کلام شخص
است مراد به هفت اسم هفت امام است که آن علی و حسن و حسین و علی و محمد و جعفر و موسیٰ است پس دین آن
دوازده اسم است چنانچه گذشت در کتاب التوحید در حدیث چهارم باب بست و سوم که کن و لله الاسماء
الحسنیٰ التی لا یقبل الله من العباد عملا الا بمعرفتنا یعنی پس گفت او را امام پس چند است برای الله از اسماء حسنیٰ
که برگردانیده نمی شود یعنی دعا بآن البته مستجاب است پس گفت راهب شنیدم از آن مرد که اسمای الٰهی
بسیار است اما آنچه تاکید کرد و شد آنست از جملهٔ آن اسما که البته برگردانیده نمی شود
دعای کسی که آنرا وسیله کند پس هفت است پس امام گفت او را پس خبر ده مرا از آنچه یاد داری از آن هفت
اسم که میگوئی که شنیدم از آن مرد گفت راهب نه قسم بخدا که فرستاد توریت را بموسیٰ و گردانید عیسیٰ را دلالت
بر قدرت صانع عالم برای مخلوقین و آزمودی برای شکر گذاری صاحبان خردمندی و گردانید محمد را برکت تا
انقراض دنیا و رحمت برای مخلوقین و گردانید علی را دلالت بر قدرت و دین و گردانید اوصیای محمد
از نسل او و نسل محمد که نمیدانم هیچکدام آن هفت را و اگر میدانستم محتاج نمی شدم در طلب این سخن بآوردنی ادم
نزد تو و نمی پرسیدم ترا از چیزی مراد آنست که برای سوال از آنها آمده ام اصلا فقال له ابو ابرٰهیم علیه
السلام عد الی حدیث الهندی فقال له الراهب سمعت بهذه الاسماء و لا ادری ما بطانتها و لا شرایعها
و لا ادری ما هی و لا کیف هی و لا بدعائها فانطلقت حتی قدمت سندان الهند فسألت عن الرجل
فقیل لی انه بنی دیراً فی جبل فصار لا یخرج و لا یریٰ الا فی کل سنة مرتین و زعمت الهند ان الله
فجر له عیناً فی دیره و زعمت الهند انه یزرع له من غیر زرع یلقیه و یحرث له من غیر حرث **شرح**
البطائن بفتح بای یک نقطه و طای بی نقطه و الف و همزه و نون جمع بطانة بکسر باء و درون جامه الشرایع بفتح
شین با نقطه و رای بی نقطه و الف و همزه و جیم شرایع بفتح نظری که در آن حریره و مانند آن در آن نقل
میکنند انجا بجای بطائن مراد ازینجا ظاهر است مراد بدعا با دعا نیست که آنها را وسیله توان کرد بنابر آنکه دعا
توسل خوب نیست یا مراد کیفیت توسل بآنهاست چه توسل باسمی بر چند روش میتواند بود الدیر بفتح دال بی نقطه
عبادت ترسایان یزرع بزای با نقطه و رای بی نقطه مضارع مجهول باب منع است یحرث بحای بی نقطه و رای بی نقطه
و ثای سه نقطه مضارع مجهول باب نصر و ضرب است یعنی پس گفت او را امام بگو دیگر حکایت هندی پس
گفت او را راهب شنیدم این هفت اسم را بر حالی که نمیدانم که چیست اندرون آنها و نه بیرون آنها

و نمیدانم که چیست آنها و نه آنکه چه نوشت آنها و نه آنکه علم بدعای آنها داشته باشم پس روانه شدم تا آمدم هندوان
هند پس پرسیدم از احوال آن مرد پس گفته شد مرا که او بنا نهاده دیری در کوهی پس قال فرا این عبده که بیرون
نمی آید و دیده نمی شود مگر در هر سالی دو بار و دعوی کردند جماعت هند که الله تعالی روان کرده برای او
چشمه در دیر او و دعوی کردند جماعت هند که رویانیده میشود برای اهل آن تخمی که پاشیده باشند
و مانند آن و جمع کرده میشود برای او حاصل بی جمع کردنی که او میکرده باشد آنرا اصل فاتیت الی
بابه فاقمت ثلاثا ادق الباب ولا اعالج الباب فلما کان الیوم الرابع فتح الله الباب وجائت بقرة علیها
حطب تجر ضرعها یکاد یخرج ما فی ضرعها من اللبن فدفعت الباب فانفتح فتبعتها فدخلت فوجدت
الرجل قائما ینظر الی السماء فیبکی وینظر الی الارض فیبکی وینظر الی الجبال فیبکی فقلت سبحان الله ما اقل ضربک
فی دهرنا هذا فقال لی والله ما انا الا حسنة من حسنات رجل خلفته وراء ظهرک یعنی پس رفتم
تا رسیدم به منزل او پس درنگ کردم سه روز نمیگرفتم در را و وا نمیکردم در را پس چون شد روز چهارم گشود الله تعالی
در را و آمد ماده گاوی که بر او هیزم بود میکشید پستان خود را از بزرگی آن پستان نزدیک بود که بیرون آید
آنچه در پستان او بود از شیر از بسیاری پس حرکت کرد در را پس گشوده شد پس از پی کار رفتم و داخل شدم پس
دریافتم آن مرد را ایستاده نظری کرد به آسمان پس گریه میکرد و نظر میکرد به زمین پس گریه میکرد و نظر میکرد
بر کوهها پس گریه میکرد پس از روی تعجب گفتم سبحان الله چه کم است مثل تو در زمین دنیا پس گفت مرا که من
نیستم مگر یک نیکی از جمله نیکیهای مردی که واگذاشتی او را پس پشت خود در وقتی که متوجه اینجا شدی اشاره به آنحضرت
زعم من بعض علوم او است و از او مستفاد شده و باین که هوشان مرید و هندوستان است اصل فقلت له اخبرت
ان عندک اسما من اسماء الله تبلغ به فی کل یوم ولیلة بیت المقدس وترجع الی بیتک فقال لی وهل
تعرف بیت المقدس قلت لا اعرف الا بیت المقدس الذی بالشام قال لیس بیت المقدس ولکنه
البیت المقدس وهو بیت آل محمد ع شرح کل مستعمل در ایجا بمعنی کل مجموعی است و میتواند بود که مراد کل افرادی باشد بتقدیر
کل یوم ولیلة و صفت اضافت بیت بمقدس بفتح میم و سکون قاف و کسر دال که مصدر میمی است افاده
آن میکند که هر که داخل آن خانه است پاکیزه از هر عیب است و توصیف البیت به المقدس بضم میم و فتح
قاف و تشدید دال مفتوحه که اسم مفعول باب تفعیل است افاده آن میکند که آن خانه پاکیزه است از عیب ضمیر
مستتر در لیس راجع است بالذی بالشام ضمیر لکنه راجع به بیت المقدس است و میتواند بود که راجع بالذی بالشام
باشد و ضمیر و هو راجع به بیت المقدس است و میتواند بود که راجع به بیت المقدس دیگر باشد یعنی پس گفتم او را خبر
داده شدم که نزد تو نامیست از نامهای الله تعالی که میرسی به آن در مجموع روز و شب به بیت المقدس و برمیگردی
بخانه خود پس گفت مرا آیا میشناسی بیت المقدس را گفتم نمیشناسم مگر بیت المقدسی را که در شام است گفت
نیست آنچه در شام است بیت المقدس و اگر بیت المقدس خانواده پاکیزه البیت از خانواده آل محمد است

اصل نقلت اما حدثت به الرهبی فلا تقولن بیت المقدس من تمال ... المسیح ... یا ... علیه السلام حتی جاءت الفترة التی کانت بین محمد و عیسی ... علیهما ... من حول الشرفة
وجعلت النغمات فی دور الشیاطین ... فلما الاسماء وهو قول الله ... لما السابق
لال محمد نور النظیر ... الاسماء سمیتموها انتم واباؤکم ما انزل الله بها من سلطان ... تفسیر
راغم بالدین یا شام است ... بیت المقدس ... بیت المقدس ... تفسیر
... بیت المقدس یا ... بیت المقدس ... الدین یا شام ... است
و ... الصلوة ... بالتخفیف یکون ... و ... در ... یعنی
مواضعی که ... البلاد ... و ... مقصود ... ممن
از ... الام باب ... است النغمات ... نون ... بالقاف ... نون ... و ... الغمر
آواز ... الدور ... و ... واو ... الشیاطین یعنی ... ما ... اصلات
است التحویل ... گردانیدن ... از حالی بحالی دیگر ... آل محمد یا ... در شام است ... استعمال ...
عوض کردن ... حظیر المحاریب ... استعمال ... عوض آن بیت المقدس استعمال ... حکایت ...
... نقل میکنند که نام ... در شام است بیت المقدس است ... و
عبارت است از بیت المقدس که ... شد ... در شام است و امثال ... لات و عزی و منات ...
و ... الله ... که ... نقلوا است ... آل محمد ...
... است ... بیان شد در کتاب التوحید در شرح حدیث دوم باب ... اول سوره
والنجم ... اصحاب رسول است که ... دست ... در ...
... آل محمد ... صورت ... از سنگ ...
و ما شنفتها ... یعنی ... بسیار ... در شام است نیست
که این بیت المقدس است ... در شام ... پیغمبران است یعنی قبله در شریعت ایشان
بوده یا بمعنی که ایشان در آنجا نماز کرده اند و برای هر کدام ... معین در آنجا ... گفته
... خطیر المحاریب یعنی بیت المقدس ... انبیای سابق تا آنکه آمد ...
محمد و عیسی و نزدیک شد ... بمعنی ... شدند ... آهسته در خانه های
شیاطین یعنی ... ایشان ... گردانیدند ... عوض کردند ...
بجای ... و حکایت کردند ... مردم ... حکایت ... مضمون
قول الله تبارک و تعالی است در سوره والنجم ... آل محمد ... بمعنی که ... اعدای
ایشان که برای خود ... قرار داده اند مثل ... صدیق و فاروق و ذو النورین

وظاهر از بیان حال بتان آن است که نیست آن نامهای لات وعزی ومنات و مانند آنها مگر نامی چند بی وجه که نام نهاده اید آنها را شما برای خود و پدران شما برای بتان فرو نفرستاده الله تبارک وتعالی بصدق آنها هیچ برهانی
اصل فقلت له انی قد ضربت الیک من بلد بعید تعرضت الیک بحارا وغموما وهموما وخوفا واصبحت وامسیت مؤنسا الا اکون ظفرت بحاجتی فقال لی ما اری امک حملت بک الا وقد حضرها ملک کریم ولا اعلم ان اباک حین اراد الوقوع بامک الا وقد اغتسل وجاءها علی طهر ولا ازعم الا انه قد کان درس السفر الرابع من سهره ذلک فختم له بخیر **شرح** مؤنسا بضم میم وسکون همزه وگاهی قلب بواو میشود وکسر نون وسین بی نقطه است الایناس دریافتن خیری بسبب قرائن احوال آن ولا اعلم ان بکسر همزه یا فتح همزه وتخفیف نون زائده است درس ماضی معلوم باب نصر وضرب است سفر رابع از انجیل است یا از توریت بر هر تقدیر مراد ختم کتاب الهی است بنا بر آنکه منحصر باشد بر چهار سفر ومیتواند بود که تخصیص ذکر سفر رابع برای آن باشد که در این سفر ذکر رسول آخر الزمان واوصیای او باشد یعنی پس گفتم او را بدرستی که من بتحقیق سفر کردم بسوی تو دور دراز دیدم در رو بسوی تو دریای چند را وغمها وآزردگیها را وترس را وگردیدم امروز وامشب در یابنده این که ظفر نیابم بمطلب خود که اسمی باشد که آصف دانسته بوده پس گفت در بیان آنکه بمطلب خود رسی نمی بینم مادر ترا که حامله بتو شد مگر در حالی که حاضر شده نزد او فرشته گرامی ونمیدانم پدر ترا وقتی که اراده جماع با مادر تو داشت مگر در حالی که خود را شسته باشد وآمده باشد نزد ما در تو بر پاکیزگی وگمان ندارم مگر این را که پدر تو بتحقیق خوانده بود سفر چهارم انجیل را یا توریت را در آن بیداری شب خود پس عاقبت تو بخیر گردانیده شد
اصل ادخل من حیث جئت فانطلق حتی تنزل مدینة محمد التی یقال لها طیبة وقد کان اسمها فی الجاهلیة یثرب ثم اعمد الی موضع منها یقال له البقیع ثم سل عن دار یقال لها دار مروان فانزلها وثم ثلثا ثم سل الشیخ الاسود الذی یکون علی بابها یعمل البواری وهی فی بلادهم اسمها الخصف فالطف بالشیخ وقل له بعثنی الیک نزیلک الذی کان ینزل فی الزاویة فی البیت الذی فیه الخشیبات الاربع ثم سله عن فلان بن فلان الفلانی وسله این نادیه وسله ای ساعة یمر فیها فلیریکاه او یصفه لک فتعرفه بالصفة وساصفه لک قلت فاذا لقیته فاصنع ماذا قال سله عما کان وعما هو کائن وسله عن معالم دین من مضی ومن بقی **شرح** مراد بقیع بقیع زبیر است چنانچه ظاهر میشود از حدیث سابق الشیخ الاسود عبارت از فضل بن سوار است که در صدر حدیث مذکور شد الخشیبات تصغیر است فلان بن فلان الفلانی عبارت از موسی بن جعفر العلوی است واین ترک تصریح کرد برای ادب النادی بفتح نون والف ودال بی نقطه مجلس ومراد اینجا پدر امام خیر و مانند آن است فلیریکاه بفتح لام وضم یای دو نقطه در پائین وکسر رای بی نقطه وفتح کاف والف که از اشباع فتحه کاف بهم رسیده وضمیر راجع به فلان بن فلان است وظاهر آن است که ساصفه لک مشتمل بر صنعت قلب باشد بمعنی ساصفک له برای اشاره باین که آنرا وامیدارم چنانچه گویا که او را برای او میکنم نه بعکس یعنی برگرد بشهر خود از راهی که آمدی پس از آن روانه شو

تا فرود آئی در مدینہ طیبہ که گفته میشود آنرا طیبه بفتح طای بی نقطه و تخفیف یای دو نقطه در پایین و تشدید و کسر آن نیز جایز است و بتحقیق بود نام آن شهر در زمان جاهلیت که پیش از بعثت رسول است یثرب بعد از ان متوجه شو بسوی موضعی از مدینه که گفته میشود آنرا البقیع بعد از ان سوال کن از سرائی که برای فرود آمدن مسافران است که گفته میشود آنرا سرای مردان پس فرود بیا آنجا و درنگ کن سه روز تا از تعجیل نفهمند که تو چه کار آمدی بعد از ان سوال کن پیرمرد سیاهی را که میباشد بر در آن سرائی که میبافد بوریا بارا و نام آنها در شهرهای حوالی اهل مدینه خصف است بفتح خای با نقطه و فتح صاد بی نقطه و فا پس مهربانی کن بآن پیرمرد و بگو او را که فرستاده مرا بسوی تو خوانخواه تو که فرود می آمد در کنج منزل در خانه که در آنست چهارچوبه یعنی دریچه دار بعد از ان سوال کن او را از حال موسی بن جعفر علوی و سوال کن از آنکجاست مجلس او برای جواب مسائل مردم و سوال کن او را که در کدام ساعت روز گذار میکنند در ان مجلس باین معنی که بآن مجلس می آید پس هر آیینه خواهد نمود آن پیرمرد ترا آنکس را که گفتیم یا نشان او را بیان میکند برای تو پس نمی شناسی او را بیان میکند و زود باشد که بیان کنم او را برای تو باین معنی که زود تر از تو بخدمت او میرسم و بیان تو برای او میکنم یا باین معنی که معلوم تو میشود که هرچه در بیان مرتبه او گفتم درست است و میتواند بود که اشاره بصفتی باشد که گفته باشد برای راهب و در اینجا نقل شده باشد گفتم او را پس وقتی که ملاقات کنم او را پس چه کار کنم او را تا معلوم من شود که تو راست گفتی گفت سوال کن او را از آنچه شده و از آنچه شدنی است و سوال کن او را از مسائل دین هر که گذشته و هر که باقی مانده **اصل** فقال له ابو ابراهیم علیه السلام قد نصحك صاحبك الذی لقیت فقال الراهب ما اسمه جعلت فداك قال هو متمم بن فیروز وهو من ابناء الفرس وهو ممن امن بالله وحده لا شریك له وعبده بالاخلاص والایقان وفر من قومه لما خافهم فوهب له ربه حكما وهداه لسبیل الرشاد وجعله من المتقین وعرف بینه وبین عبادة المخلصین وما من سنة الا وهو یزوره فیها مكة حاجا ویعتمر فی راس كل شهر مرة ویجیء من موضعه من الهند الی مكة فضلا من الله وعونا وكذلك یجزی الشاكرین ثم سئله الراهب من مسائل كثیرة كل ذلك یجیب فیها وسأل الراهب عن اشیاء لم یكن عند الراهب فیها شیء فاخبره بها **شرح** الابناء جمعی از عجم که ساکن یمن شدند و فرزندان ایشان بوده اینجا مناسب است الفرس بضم فا و سکون رای بی نقطه و سین بی نقطه عجم و پادشاهان عجم که دار الملک ایشان مداین بوده و هر دو اینجا مناسب است یعنی پس گفت راهب را امام بتحقیق نصیحت کرده ترا مصاحب تو که ملاقات کردی پس گفت راهب چیست نام آن مرد قربانت شوم امام گفت او متمم بن فیروز است و او از ابنای پادشاهان عجم است و او از جمله کسی است که ایمان آورده است بربوبیت الله تنهائی که شریک نیست او را و عبادت کرده الله تعالی را بخالص ساختن عبادت و کمال اطمینان خاطر و گریخته از جماعت خود چون ترسیده از ایشان که دین او را ضایع کنند پس بخشید او را صاحب کل اختیار او حکمت و نموده او را راه راستی و گردانید او را از اهل پرهیز از عذاب الهی و آشنائی انداخت میان او و میان بندگان خود که

خالص کرده شده اند از هر عیب و نیست هیچ سال مگر بر حالی که او زیارت میکند در آن سال مکه که حج کنند بیت الله
باشد و عمره میکند در سر هر ماه یکبار و می آید از جای خود از هند بسوی مکه بسبب فضیلتی که دارد از جانب الله تعالی
و مددی که میکند اهل حق را و همچنین خبر امید مدد الله تعالی شکر گذاران را بعد از آن پرسید امام را راهب از مسائل
بسیار و در جمیع آنها جواب میداد امام او را و پرسید امام راهب را از چیزی که نبود نزد راهب در آنها جوابی پس خبر
کرد امام او را بجواب آنها **اصل** ثم ان الراهب قال اخبرنی عن ثمانیة احرف نزلت فتبین فی الارض منها
اربعة وبقی فی الهواء منها اربعة على من نزلت تلك الاربعة التی فی الهواء ومن یفسرها قال ذاك قائمنا
ینزله الله علیه فیفسره وینزل علیه ما لم ینزل على الصدیقین والرسل والمهتدین ثم قال الراهب فاخبرنی
عن الاثنین من تلك الاربعة الاحرف التی فی الارض ما هی قال اخبرك بالاربعة كلها اما اولهن فلا اله الا
الله وحده لا شریك له باقیا والثانیة محمد رسول الله مخلصا والثالثة نحن اهل البیت والرابعة شیعتنا
منا ونحن من رسول الله صلى الله علیه وآله ورسول الله من الله بسبب یعنی نزلت در اول ماضی معلوم باب ضرب
است و مراد نزول بر رسول است و در دوم ماضی مجهول باب تفعیل است و تعبیر از مستقبل بلفظ ماضی برای
تحقق وقوع است التنزیل مطابق کردن مضمونی با احوال کسی ینزله هر سه جا مضارع معلوم باب تفعیل است
تذکیر ضمیر ینزله یا بعد راجع است بالاربعة التی فی الهواء باعتبار آنست که مؤنث غیر حقیقی را تذکیر جایز است افراد
ضمیر باعتبار آنست که راجع بکل واحدة است اهل مرفوع و خبر مبتدا است و معنی اهل البیت بیان شد در حدیث
چهارم باب صد و هفتم یعنی بعد از آن بهر ستی که راهب گفت خبر ده مرا از هشت سخن که فرود آمد از آسمان ظاهر شد
در زمین از آنها چهار سخن یعنی مضمون آنها هنوز بالفعل نیامده در زمین مانند چیزی که متعلق در هوا باشد بر که مطابق
کرده شد آن چهار سخن یعنی مصداق آن چهار سخن کسی است که ظاهر میسازد صدق آن چهار سخن را گفت آنکس
که قائم ماست مطابق میکند بر احوال او مضمونی را که مطابق نکرد بر احوال اوصیای سابق در رسل و مومنان دیگر
بعد از آن گفت راهب پس خبر ده مرا از دو سخن از جمله آن چهار سخن که ظاهر شد در زمین که چیست هر یک از آن
دو سخن امام گفت خبر دهم ترا با آن چهار همه اما اول آنها پس توحید است بر حالی که باقی و منظور باشد در جمیع
احوال و جمیع احکام الهی با این معنی که از آن غافل نشوند اصلا تا مبادا که پیروی ظن کنند و دوم رسالت رسول الله است
بر حالی که خالص کرده باشد از آلایش خود رائی در بعض احکام الهی و سوم آنست که ما اوصیای رسولیم و چهارم
آنکه شیعه ما نسبت بما ربطی عظیم اند و ما نسبت برسول الله ربطی عظیم و رسول الله نسبت بالله تعالى ربطی عظیم
اصل فقال له الراهب اشهد ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله وان ما جاء به من عند الله حق
وانكم صفوة الله من خلقه وان شیعتكم المطهرون المستذلون ولهم عاقبة الله والحمد لله رب العالمین
فدعا ابو ابراهیم علیه السلام بجبة خز وقمیص قوهی وطیلسان وخف وقلنسوة فاعطاه ایاه وصلى الظهر
وقال اختتن فقال قد اختتنت فی سابعی شرح المستذلون در بعض نسخ بذال با نقطه مفتوحه است یعنی

خوار شمرده شده‌گان و ایشان. واست بقول الله تعالی در سوره قصص ونرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض
ونجعلهم ائمة ونجعلهم الوارثین چه دلالت اتفاق دارد بر خلافت شیعه ایشان است و در بعضی نسخ مهمل بی نقطه است
یعنی استدلال کنندگان باشید بر ربوبیت و محکمات کتاب الهی بعقل خود الجبه بضم جیم و تشدید بای یک نقطه‌ای
آستین کوتاه پیش وا الخز بفتح خای با نقطه و تشدید زای با نقطه بافته از پشم و ابریشم القوهی بالضمه و
سکون واو منسوب بقوهستان شهریست میان کرمان و هجو را که نسند بافته آنجا باشد قوهی می نامند الطیلسان
بفتح طای بی نقطه و سکون یای دو نقطه در پایین و فتح لام و سین بی نقطه و الف و نون معرب تالشان و تالش
موضعی است در حوالی دیلم و لبوسشش اهل آنجا اکثر جوقه‌ای کوتاه می باشد یعنی پس گفت امام یا صاحب گواهی
میدهم که مستحق عبادتی نیست غیر الله تعالی بتنهایی که شریکی نیست او را و این که آنچه آورده آنرا محمد از جانب الله تعالی
حق است و این که شما برگزیده الله تعالی اید از خلقش او این که شیعه شما پاکیزه شده‌گانند از شک در ربوبیت
رب العالمین خوار شمرده‌گانند و برای شیعه شما است عاقبت کاری که الله تعالی قرار داده بلکه عاقبت
للمتقین و ستایش الله تعالی راست که صاحب کل اختیار هر کس و هر خیر است پس پوشید امام موسی کاظم
علیه السلام جبه خزی را و پیراهن قوهستانی و جوقه‌ای را و کفش را و کلاهی را پس داد آنچه را که مذکور شد
بآن مرد و نماز ظهر کرد و امام گفت خود را ختنه کن پس راهب بعد از این مجلس گفت راوی اگر ختنه کرد خود
را در روز هفتم اسلام خود چنانچه کسی تازه از مادر متولد شده باشد **ششم اصل** مر العبد الصالح
بامرأة بمنی وهی تبکی وصبیانها حولها یبکون وقد ماتت لها بقرة فدنا منها ثم قال لها ما یبکیک یا امة الله
قالت یا عبد الله ان لنا صبیانا یتامی وکانت لی بقرة معیشتی ومعیشة صبیانی کان منها وقد ماتت
وبقیت منقطعا بی وبولدی لا حیلة لنا فقال یا امة الله هل لک ان احییها لک فالهمت ان قالت نعم یا عبد الله
فتنحی وصلی رکعتین ثم رفع یدیه هنیئة وحرک شفتیه ثم قام فصوت بالبقرة فنخسها نخسة او ضربها برجله
فاستوت علی الارض قائمة فلما نظرت المرأة الی البقرة صاحت وقالت عیسی بن مریم ورب الکعبة فخالط
الناس وصار بینهم ومضی علیه السلام یعنی گذشت امام موسی کاظم علیه السلام بزنی در منی و آن زن گریه
میکرد در حالی که مرده بود او را ماده گاوی پس امام نزدیک شد بآن زن بعد از آن گفت او را چه گریه
می آورد ترا ای بنده الله تعالی گفت ای بنده الله تعالی بدرستیکه ما را اطفال یتیمان هستند و بود مرا ماده گاوی
که معاش من و معاش اطفال من بود از آن و بتحقیق مرد و ماندم من و اطفال من سرگردان و نیست ما را پس گفت
ای بنده الله تعالی آیا ترا میل هست بآنکه زنده کنم آنرا برای تو پس در دل او اعتقاد شد اینکه گفت آری ای بنده الله
تعالی پس بکناری رفت و نماز کرد دو رکعت بعد از آن برداشت دو دست خود را اندکی و جنبانید دو لب
خود را بعد از آن برخاست پس آواز داد بماده گاو و انگشت زد ماده گاو را بانگشت زدنی یا زد آنرا بپای
خود یک از راه یست پس ماده گاو راست شد بر زمین ایستاده چون نظر کرد آن زن بسوی ماده گاو

فریاد زد و گفت این مانند عیسیٰ بن مریم است قسم برب کعبہ اشارہ است بآیہ سورۂ آل عمران واحیی الموتی
باذن اللہ پس امام مخلوط کرد خود را با مردم و گردید درمیان ایشان تا کسی نشناسد و رفت **هفتم اصل**
عن سیف بن عمیرة عن اسحاق بن عمار قال سمعت العبد الصالح علیہ السلام ینعی الی رجل نفسہ فقلت
فی نفسی وانہ لیعلم متی یموت الرجل من شیعتہ فالتفت الی شبہ المغضب فقال یا اسحاق قد کان رشید
الهجری یعلم علم المنایا والبلایا والامام اولی بعلم ذلک ثم قال یا اسحاق اصنع ما انت صانع فان عمرک قد فنی
وانک تموت الی سنتین واخوتک واهل بیتک لا یلبثون بعدک الا یسیرا حتی تتفرق کلمتهم ویخون بعضهم
بعضا حتی یشمت بهم عدوهم وکان هذا فی نفسک فقلت فانی استغفر اللہ تبارک وتعالی بما عرض فی صدری
شرح ضمیر نفسہ راجع برجل است وانہ بتقدیر استفهام ولعنوان شکست رشید بضم رای بی نقطہ از اصحاب امیرالمؤمنین
است وحضرت او را تعلیم علم منایا و بلایا میکرد چنانچہ مذکور است در کتاب کشی و در بعض نسخ سنین سنتین است
یعنی دو سال کان بالف وتشدید نون مکسوره ومفتوحہ از مضاعف باب مفاعلہ است بدا منصوب است
محلا تا مفعول ان باشد المکان بغایت پنهان کردن چیزی یا بتخفیف نون مفتوحہ ماضی از افعال ناقصہ است وبدا
مرفوع است محلا تا اسم ان باشد بتقدیر فکان مثل هذا المعنی روایت است از سیف بن عمیره از اسحق بن عمار گفت
شنیدم از امام موسی کاظم کہ میرساند بسوی مردی خبر مرگ آن مرد را پس گفتم در دل خود آیا نیز بدرستی
کہ او هر آئینہ میداند مردن مردی از شیعۂ خود را پس رو بمن کرد مانند غضبناک پس گفت ای اسحق بتحقیق رشید
هجری میداشت دانش برگها و شقتهای کہ بر سر مردم می آمد امام سزاوارتر است بدانستن آن بعد از ان
گفت ای اسحق بکن آنچه را کہ تو آماده کردن آن داری چه بدرستیکہ عمر تو بتحقیق بآخر رسید و بدرستیکہ تو میمیری تا شصت
روز و برادران تو و اهل خانہ تو درنگ نمیکنند بعد از تو مگر اندکی تا آنکہ مختلف میشود سخنهای ایشان و خیانت میکنند
بعض ایشان بعضی را تا آنکہ شماتت میکنند بایشان دشمن ایشان یعنی خوب پنهان کن این را در دل خود پس گفتم بدرستی
کہ من استغفار میکنم اللہ تعالی را از آنچه بهم رسید در سینۂ من **اصل** فلم یلبث اسحاق بعد هذا المجلس الا
یسیرا حتی مات فما اتی علیهم الا قلیل حتی قام بنو عمار باموال الناس فافلسوا **شرح** این کلام سیف است
با در باموال برای تعدیہ است یعنی پس درنگ نکرد اسحق بعد ازین مجلس مگر اندکی تا آنکہ مرد اسحق پس نیامد
بر ایشان مگر اندک زمانی تا آنکہ برشوت وا داشتند اولاد عمار کہ برادران اسحق واهل بیت او باشند
مالهای را برای مردم کہ اهل دیوان آنزمان بودند پس مفلس شدند **هشتم اصل** عن موسی بن القسم
البجلی عن علی بن جعفر قال جاءنی محمد بن اسمعیل وقد اعتمرنا عمرة رجب ونحن یومئذ بمکة فقال
یا عم انی ارید بغداد وقد احببت ان اودع عمی ابا الحسن یعنی موسی بن جعفر علیهما السلام واحببت
ان تذهب معی الیہ فخرجت معہ نحو اخی وهو فی دارہ التی بالحوبة وذلک بعد المغرب بقلیل فضربت
الباب فاجابنی اخی فقال من هذا فقلت علی فقال لی هو ذا اخرج وکان بطی الوضوء فقلت العجل

قال واعجل فخرج وعليه ازار ممشق قد عقده في عنقه حتى قعد تحت عتبة الباب فقال علي بن جعفر فانكببت عليه فقبلت راسه وقلت قد جئتك في امر ان تره صوابا فالله وفق له وان يكن غير ذلك فما اكثر ما نخطى شرح

فقال علي بن جعفر كلام علي بن جعفر است الزيه بضم حاى بى نقطه وفتح واو وتشديد ياى دو نقطه در پايين مفتوح تصغير حوة بضم حا وتشديد واو كناره نهر مراد است كه در مكه است اما بسيار بالا نيست بلكه در دامن است الممشق بضم ميم اول وفتح ميم دوم وتشديد شين بانقطه مفتوحه وقاف رنگ كرده شده بمشق بكسر وفتح ميم وسكون شين گل ارمنى گل سرخ است ما اكثر صيغه تعجب است ما در ما نخطى مصدريه است يعنى روايت است از موسى بن قاسم بجلى از علي بن جعفر گفت آمد نزد من محمد بن اسمعيل بن جعفر بر حالى كه عمره كرده بوديم عمره رجب وما آن روز در مكه بوديم پس گفت اى عموى من بدرستيكه من اراده دارم بغداد را وتحقيق دوست داشتم كه وداع كنم عموى خود ابو الحسن را يعنى خواست با آن موسى بن جعفر عليه السلام را دوست داشتم كه بيائى با من بسوى او پس بيرون آمدم با او بجانب برادرم وا و در خانه خود بود كه در كنار رگ وادى مكه است وآن رفتن نزد او بعد از نماز شام باندك وقتى بود پس زدم در را پس جواب داد برادرم بابن روش كه گفت كيست اين كه در ميزند پس گفتم عليست پس گفت نيست بيرون مى آيم وبود دير وضو پس گفتم شتاب كن در وضو گفت وشتاب ميكنم پس بيرون آمد برادر و بود با جامه رنگ كرده شده بگل ارمنى بر حالى كه گره كرده بود در گردن خود تا آنكه نشست پايين آستان در گفت علي بن جعفر پس سرنشيب شدم بر او پس بوسيدم سرش را وگفتم تحقيق آمدم نزد تو براى كارى اگر بينى از راه بجا بى خود پس الله تعالى توفيق داده براى آن واگر باشد بيجا پس چه بسيار است خطاى ما اصل

قال وما هو قلت هذا ابن اخيك يريد ان يودعك ويخرج الى بغداد فقال له ادعه فدعوته وكان متنحيا فدنا منه وقبل راسه وقال جعلت فداك اوصني فقال اوصيك ان تتقي الله في دمي فقال مجيبا له من ارادك بسوء فعل الله به وجعل يدعو على من يريده بسوء ثم عاد فقبل راسه فقال يا عم اوصني فقال اوصيك ان تتقي الله في دمي فقال من ارادك بسوء فعل الله به وفعل ثم عاد فقبل راسه ثم قال يا عم اوصني ثم قال اوصيك ان تتقي الله في دمي فدعا على من اراده بسوء ثم تنحى عنه ومضيت معه فقال لي اخي يا علي مكانك فقمت مكاني فدخل منزله ثم دعاني يعنى گفت و

چيست آن كارى كه دارى گفتم اين برادر زاده تو ميخواهد كه وداع كند ترا وبيرون رود بسوى بغداد پس گفت مر او را كه نزديك بيا نزد او پس طلبيدم او را وبود كناره گرفته پس نزديك شد با امام پس بوسيد سرش را وگفت قربانت شوم سفارش كن مرا پس گفت سفارش ميكنم كه پرهيز كنى مر عذاب الله تعالى را در خون من پس گفت بر حالى كه جواب ميداد او را هر كه بد تو خواهد كند الله تعالى با او وشروع كرد نفرين ميكرد بر كسى كه بد او خواهد بعد از آن برگشت پس بوسيد سرش را پس گفت اى عموى من سفارش كن مرا پس گفت سفارش ميكنم ترا كه پرهيز كنى از عذاب الله تعالى در خون من پس گفت هر كه بد تو خواهد الله تعالى با او كند وكند يعنى كه اقسام نفرينها

کرد برا عکس بعد از ان گفت ای عموی من سفارش کن مرا پس گفت سفارش میکنم ترا که بپرهیز کنی عذاب الله تعالی
را در خون من پس نفرین کرد کسی که بد او خواهد بعد از ان دور شد از او و رفتم با او پس گفت مرا برادرم ای
علی در جای خود باش پس ماندم در جای خود پس داخل شد منزل خود را بعد از ان طلبید مرا **اصل** فلا خلت
الیه فتناول صرۃ فیها مائۃ دینار فاعطانیها وقال قل لاخیک یستعین بها علی سفرہ قال علی
فاخذتها فادرجتها فی حاشیۃ ردائی ثم ناولنی مائۃ اخری وقال اعطہ ایضا ثم ناولنی صرۃ اخری وقال
اعطہ ایضا فقلت جعلت فداک اذا کنت تخاف منہ مثل الذی ذکرت فلم تعینہ علی نفسک فقال اذا
وصلتہ وقطعنی قطع الله اجلہ ثم تناول مخدۃ ادم فیها ثلثۃ آلاف درہم وضح فقال اعطہ هذہ ایضا
قال فخرجت الیہ فاعطیتہ المائۃ الاولی ففرح بها فرحا شدیدا ودعا لعمہ ثم اعطیتہ الثانیۃ والثالثۃ
ففرح حتی ظننت انہ سیرجع ولا یخرج ثم اعطیتہ الثلثۃ آلاف درہم **شرح** المخدۃ بکسر میم وفتح خای بانقطہ و
تشدید دال بی نقطہ بالشی کہ در زیر سر خود می نہند واستعارہ شد برای ہمیان بزرگ الوضح بفتح واو وفتح ضاد بانقطہ
وحای بی نقطہ درہم بیغش یعنی پس داخل شدم بسوی او پس گرفت ہمیان کہ دران صد دینار طلا بود پس داد
مرا ان و گفت بگو برادرزادہ خود را کہ مدد جوید بان بر سفر خود گفت علی بن جعفر پس گرفتم آنرا و پیچیدم آن را در کنار
ردای خود بعد از ان داد مرا صد دینار دیگر و گفت بدہ او را نیز بعد از ان داد مرا ہمیان دیگر و گفت
بدہ او را نیز پس گفتم قربانت شوم ہرگاہ می ترسی باشی از او چنان چیزی را کہ گفتی پس چرا مدد میکنی او را
بر خون خود پس گفت وقتی کہ من در حق او صلۂ رحم کردہ باشم و او در حق من قطع صلۂ رحم کند می برد الله تعالی
اجل او را مراد آنست کہ او البتہ میرود و این کار میکند خواہ من مدد کنم و خواہ نکنم و رد من این مصلحت ہست
بعد از ان گرفت بالش پوستی را کہ دران سہ ہزار درہم صحیح بود پس گفت بدہ او را این نیز علی ابن جعفر
گفت پس بیرون آمدم بسوی او پس دادم با و صد دینار اول پس خوشحال شد بان خوشحالی سخت و دعا
کرد برای عموی خود بعد از ان دادم او را صد دوم و سوم پس خوشحال شد تا آنکہ گمان کردم کہ او زود از ارادہ
سفر برمیگردد و بیرون نمیرود بجانب بغداد بعد از ان دادم او را سہ ہزار درہم **اصل** فمضی علی وجہہ
حتی دخل علی هرون فسلم علیہ بالخلافۃ وقال ما ظننت ان فی الارض خلیفتین حتی رایت عمی
موسی بن جعفر علیہ السلام یسلم علیہ بالخلافۃ فارسل هارون الیہ بمائۃ الف درہم فرماہ الله
بالذبحۃ فما نظر منها الی درہم ولا مسہ **شرح** الذبحۃ بکسر وضم ذال بانقطہ وسکون وفتح بای بانقطہ
وحای بی نقطہ خناقی کہ امان ندہد یعنی پس رفت بر ان راہی کہ ارادہ داشت تا داخل شد بر ہارون پس
سلام کرد بر ہارون بخلافت رسول و گفت گمان نداشتم کہ در زمین دو خلیفہ باشد تا آنکہ دیدم عموی خود
موسی بن جعفر را کہ سلام کردہ میشود بر او نیز بخلافت رسول پس فرستاد ہارون بسوی او صد ہزار درہم پس مبتلا
کرد او را الله تعالی بہ گلو گرفتن پس نظر نکرد از ان درہم ہا بسوی یکدرہم یعنی از ہمیان بیرون نیاورد و دست

شرح اصول کافی

تا الیه و هم بمدینه بیان تیر قبض **اصل** قبض موسی بن جعفر علیه السلام و هو ابن اربع و خمسین سنة فی عام ثلث و ثمانین و مائة و عاش بعد جعفر خمسا و ثلثین سنة **شرح** این فقره برست از سابق

معنی اینکه باب صد و نود و هشتم است **اصل** مولد ابی الحسن الرضا علیه السلام

شرح یعنی این باب در تاریخ ولادت امام رضا علیه السلام و بیان بعضی احوال آن حضرت است و نقل کلامی است کلام مصنف **اصل** ولد ابو الحسن الرضا علیه السلام سنة ثمان و اربعین و مائة و قبض علیه السلام فی صفر من سنة ثلث و مائتین و هو ابن خمس و خمسین سنة و قد اختلف فی تاریخه الا ان هذا التاریخ هو اقصد ان شاء الله و توفی علیه السلام بطوس فی قریة یقال لها سناباد من نوقان علی دعوة و دفن بها علیه السلام و کان المامون اشخصه من المدینة الی مرو علی طریق البصرة و فارس فلما خرج المامون و شخص الی بغداد اشخصه معه فتوفی فی هذه القریة و امه ام ولد یقال لها ام البنین **یعنی** ولادت ابو الحسن الرضا علیه السلام واقع شد در زمان منصور بن محمد بن علی بن عبد الله بن عباس که خلیفه دوم از عباسیه است سناباد بفتح سین بی نقطه و نون و الف و بای یک نقطه و الف و دال بی نقطه است و نوقان بضم نون و سکون واو و قاف و الف و نون یکی از دو شهر قدیم طوس است و دیگری طابران است بطای بی نقطه و الف و بای یک نقطه و الف و رای بی نقطه و الف و نون که الحال خراب است و مسمی بشهر طوس است علی دعوة خبر مبتدای محذوف است بتقدیر هی علی دعوة یا لغت دیگر قریه است یعنی زاده شد امام رضا در سال صد و چهل و هشت هجری و گرفته شد از دنیا در صفر از سال دویست و سه و او فرزند پنجاه و پنج سال بود و بتحقیق اختلاف کرده شد در تاریخ ولادت و وفات او مگر اینکه درست است این تاریخ که مذکور شد لکن درست تر است ان شاء الله تعالی و گرفته شد بطوس در دهی که گفته میشود او را سناباد دوری آن ده از نوقان بمقدار یک غلوه وارست و مدفون شد در آن ده و مامون بیرون آورده بود او را از مدینه بجانب مرو [illegible] پس چون بیرون رفت مامون از مرو و رفت بسوی بغداد بیرون برد او را با خود پس گرفته شد از دنیا بعد از برگشتن از بغداد بودن در این ده و مادر او کنیز بود که گفته میشد او را ام البنین **اول** **اصل** [illegible] بن احمر قال قال لی ابو الحسن الاول علیه السلام هل علمت احدا من اهل المغرب قدم قلت لا قال بلی قد قدم رجل فانطلق بنا فرکب و رکبت معه حتی انتهینا الی الرجل فاذا رجل من اهل المدینة معه رقیق فقلت له اعرض علینا فعرض علینا سبع جوار کل ذلک یقول ابو الحسن لا حاجة لی فیها ثم قال اعرض علینا فقال ما عندی الا جاریة مریضة فقال له ما علیک ان تعرضها فابی علیه فانصرف ثم ارسلنی من الغد فقال قل له کم کان غایتک فیها فاذا قال کذا و کذا فقل قد اخذتها فاتیته فقال ما کنت ارید ان انقصها من کذا و کذا فقلت له قد اخذتها فقال هی لک و لکن اخبرنی من الرجل الذی

کان معک بالامس قلت رجل من بنی هاشم قال من ای بنی هاشم فقلت ما عندی اکثر من هذا شرح
اهل المغرب یعنی مسافر بجانب مغرب است و رقیق بدو قاف جمع رق است باهل المغرب یعنی متولد در بلاد مغرب است
و رفیق بفا و قاف است یعنی همراه یعنی روایتست از هشام بن احمر گفت که گفت مرا امام موسی کاظم علیه
السلام آیا دانستی هیچیک را از مسافران مغرب که آمده باشد گفتم نه گفت بلی بتحقیق آمده مردی پس
روانه شد امام پس سوار شد و سوار شدم با او تا رسیدیم بآن مرد پس ناگاه مردی بود از اهل مدینه که با او برده
چند بود پس گفتم او را وا نمود کن بر ما پس وا نمود کرد بر ما هفت کنیز و همه میگفت امام حاجت نیست نزد من مگر
کنیزی بیمار پس امام گفت او را باکی نیست بر تو در این که وا نمود کنی او را پس امتناع کرد آن مرد بر امام پس برگشت
بعد از آن فرستاد مرا در فردای آن روز پس گفت بگو آن مرد را چه مقدار بود نهایت خواهش تو در قیمت آن کنیز
پس وقتی که گفت اینقدر و اینقدر پس بگو بتحقیق گرفتم او را باین قیمت پس آمدم نزد آن مرد پس بعد از سخن من
گفت نمیخواستم که کم کنم قیمت او را از این قدر و این قدر پس گفتم بتحقیق گرفتم او را باین قیمت پس گفت او از
تست باین قیمت ولیکن خبر ده مرا که کیست آن مرد که بود با تو دیروز گفتم مردی است از اولاد هاشم پس گفت
از کدام شعبه اولاد هاشم است پس گفتم نیست نزد من بیشتر از این که گفتم اصل فقال اخبرك عن هذه الوصیفة
انی اشتریتها من اقصی المغرب فلقیتنی امرأة من اهل الکتاب فقالت ما هذه الوصیفة التی معك
قلت اشتریتها لنفسی فقالت ما یکون ینبغی ان تکون هذه عند مثلك ان هذه الجاریة ینبغی ان
تکون عند خیر اهل الارض فلا تلبث الا قلیلا حتی تلد منه غلاما لم یولد بشرق الارض ولا غربها
مثله قال فاتیته بها فلم تلبث عنده الا قلیلا حتی ولدت الرضا علیه السلام یعنی پس آن مرد گفت
خبر میدهم ترا از احوال این کنیز بدرستی که من خریدم در دورتر بلاد مغرب پس ملاقات کرد مرا زنی از اهل انجیل
یا مانند آن پس گفت چیست این کنیز که با تست پس گفتم خریدم او را برای خودم پس گفت نخواهد بود که سزاوار
باشد که باشد این نزد مثل تو کسی بدرستیکه این کنیز سزاوار است که باشد نزد بهترین زمین پس درنگ نکند
مگر اندکی تا نطاید از او پسری که زائیده نمیشود در مشرق زمین و نه مغرب زمین مانند او در اهل زمانش هشام گفت پس
آوردم نزد امام آن کنیز را پس درنگ نکرد نزد او مگر اندکی تا آنکه زائید امام رضا علیه السلام را دوم اصل
لما مضی ابو ابراهیم علیه السلام وتکلم ابو الحسن ع خفنا علیه من ذلك فقیل له انك قد اظهرت امرا
عظیما وانا نخاف علیك هذه الطاغیة قال فقال لیجهد جهده فلا سبیل له علی یعنی چون از
دنیا رفت امام موسی کاظم علیه السلام و سخن در آمد امام رضا باظهار امامت خود ترسیدیم بر او از آن اظهار پس
گفته شد او را بدرستی که بتحقیق اظهار کردی کار بزرگ را و بدرستی که ما می ترسیم بر تو ضرر این نهایت طاغی
را که هارون باشد راوی گفت پس امام رضا علیه السلام گفت گو سعی کند نهایت سعی خود چه نیست راه گرفت
دگیری او را بر من سوم اصل دخلت علی الرضا علیه السلام فی بیت داخل فی جوف

بيت ليلا فوضع يده فكانت كأن في البيت عشرة مصابيح واستأذن عليه رجل فخلا به ثم اذن له

شرح جملة بخير ماضي معلوم از باب نصر است و آن متعدي آمده و لازم آمده و بنا بر اول باء در بيضي في اسعه ...
دوم براي تعديه است يعني داخل شدم بر امام رضا عليه السلام در خانه داخل در خانه دیگر بود يعني پس چون
چراغ نبود برداشت دست خود را پس آن دست شد چنانچه گویا در آنخانه ده چراغ بود و اذن دخول طلبيد
بر او مردی پس روشن کرد خانه را بچراغی پس اذن داد بو **چهارم اصل** عن

الغفاري قال كان لرجل من آل ابي رافع مولى النبي صلى الله عليه وآله يقال له طيس علي حق فتقاضاني
والح علي واعانه الناس فلما رأيت ذلك صليت الصبح في مسجد رسول الله صلى الله عليه وآله ثم توجهت
نحو الرضا عليه السلام وهو يومئذ بالعريض فلما قربت من بابه اذا هو قد طلع على حمار وعليه قميص ورداء فلما
نظرت اليه استحييت منه فلما لحقني وقف ونظر الي فسلمت عليه وكان شهر رمضان فقلت جعلني الله فداك
ان لمولاك طيس علي حقا وقد والله شهرني وانا اظن في نفسي انه يأمره بالكف عني ووالله ما قلت له كم
له علي ولا سميت له شيئا فامرني بالجلوس الى رجوعه فلم ازل حتى صليت المغرب وانا صائم
فضاق صدري واردت ان انصرف فاذا هو قد طلع علي وحوله الناس وقد قعد له السؤال
وهو يتصدق عليهم فمضى ودخل بيته **يعني** روايتست از ابو احمد بن عبد الله غفاري گفت بود مردی
را از اولاد ابو رافع غلام نبی که گفته می شد او را طيس دبود او را بر من حقی پس تقاضا کرد مرا و
مبالغه کرد بر من و مدد کردند او را مردم در طلب حق یعنی مرا ملامت بسیار کردند پس چون دیدم
آن را نماز صبح کردم در مسجد رسول الله بعد از آن متوجه شدم بجانب امام رضا و آنروز در شهر خود عریض
بود پس چون نزدیک شدم بدر خانه او ناگاه او بتحقیق بیرون آمد سوار بر الاغی و بر او بود پیراهنی
وردائی پس چون نظر کردم بسوی او شرم کردم از او که عرض حاجت خود کنم پس چون بمن رسید ایستاد پس نظر
کرد بسوی من پس سلام کردم بر او و بود ماه رمضان پس گفتم قربانت شوم بدرستیکه غلام زاده تر اکه طيس است
بر من حقیست و بتحقیق بخدا قسم که رسوا کرد مرا و من گمان میداشتم در دل خود که امام امر خواهد کرد طيس را بدست
باز داشتن از من و بخدا قسم که نگفتم امام را که چند او راست بر من و نام نبردم برای امام چیزی از درهم و دینار
پس امر کرد مرا به نشستن ادا از جای که بضیافت میرفت پس ماندم تا گذاردم نماز شام را و من روزه دار بودم
پس تنگدل شدم و خواستم که برگردم پس ناگاه او بتحقیق ظاهر شد بر من و در دور او مردم بودند و بتحقیق سر کرده و
نشسته بودند برای تصدق او اهل طلب و او تصدق میکرد بر ایشان پس رفت و داخل خانه خود شد

اصل ثم خرج ودعاني فقمت اليه ودخلت معه فجلس وجلست فجعلت احدثه عن ابن المسيب
وكان امير المدينة وكان كثيرا ما احدثه عنه فلما فرغت قال لا اظنك افطرت بعد فقلت لا فدعا لي
بالطعام فوضع بين يدي وامر الغلام ان يأكل معي فاصبت والغلام من الطعام فلما فرغنا قال لي ارفع الوسادة

وخذ ما تحتها فرفعتها فاذا دنانير فاخذتها ووضعتها في كمي وامر اربعة من عبيده ان يكونوا معي حتى يبلغوني منزلي فقلت جعلت فداك ان طائف ابن المسيب يدور واكره ان يلقاني ومعي عبيدك فقال لي اصبت اصاب الله بك الرشاد وامرهم ان ينصرفوا اذا رددتهم فلما قربت من منزلي وآنست رددتهم

يعني بعد از آن از خانه بيرون آمد وطلبيد مرا پس برخاسته رفتم بجانب او و داخل شدم با او پس نشست ونشستم پس شروع بحكايت ميكرد مرا و از هارون بن المسيب پيش از آن مجلس نيز پس چون فارغ شدم از حكايت گفت گمان ندارم ترا كه افطار كرده باشي هنوز پس گفتم نه پس طلبيد براى من طعامي پس گذاشته شد پيش من وامر كرد غلامي را كه طعام خورد با من كه نخورده باشد با من پس خوردم با غلام از طعام پس چون فارغ شديم گفت مرا بردار اين بالش را وبگير آنچه را كه در زير آنست پس برداشتم آنرا وناگاه ديناري چند بود پس برگرفتم آنها را وگذاشتم در آستين خود وامر كرد چهار كس از غلامان خود را كه باشند با من تا برسانند مرا بمنزل من در شهر پس گفتم قربانت شوم بدرستي كه عسس ابن المسيب ميگردد وكراهت دارم از اين كه برخورد مرا و با من غلامان تو باشند پس گفت مرا دريافتي مصلحت را دريابد الله تعالى ترا راستي وامر كرد غلامان را كه برگردند وقتيكه من برگردانم ايشان را پس چون نزديك منزل خود شدم وخاطر جمع شدم برگردانيدم ايشان را اصل

فصرت الى منزلي ودعوت بالسراج ونظرت الى الدنانير واذا هي ثمانية واربعون دينارا وكان حق الرجل علي ثمانية وعشرين دينارا وكان فيها دينار يلوح فاعجبني حسنه فاخذته وقربته من السراج فاذا عليه نقش واضح حق الرجل ثمانية وعشرون دينارا وما بقي فهو لك ولا والله ما عرفت ما له علي والحمد لله رب العالمين الذي اعز وليه شرح عرفت بتخفيف وتشديد هر دو خوانده شده است يعني پس گرديدم بسوى منزل خود وطلبيدم چراغ را ونظر كردم بسوى دينارها پس ناگاه آنها چهل وهشت دينار بود وبود در ميان دينارها يك ديناري كه ميدرخشيد از كمال صفا پس بتعجب آورد مرا حسن آن پس بدست گرفتم آنرا ونزديك چراغ كردم تا ببينم پس ناگاه بر آن سكه آشكارا بود كه حق آن مرد بيست وهشت دينار است وآنچه ماند پس آن از تست ونه بخدا قسم كه بخاطر نداشتم تا آنكه چند است آن مرد را بر من وسپاس الله تعالى راست كه صاحب كل اختيار هر كس وهر چيز است آنكه عزيز كرده امامي را كه خود معين كرده

تتمه اصل عن ابي الحسن الرضا عليه السلام انه خرج من المدينة في السنة التي حج فيها هارون يريد الحج فانتهى الى جبل عن يسار الطريق وانت ذاهب الى مكة يقال لها فارع فنظر اليه ابو الحسن ثم قال باني فارع وهادمه يقطع اربا اربا فلم ندر ما معنى ذلك فلما ولى وافى هارون ونزل بذلك الموضع وصعد جعفر بن يحيى ذلك الجبل وامر ان يبني له ثم مجلس فلما رجع من مكة صعد اليه فامر بهدمه فلما انصرف الى العراق قطع اربا اربا شرح الفارع بفاء والف وكسر راء بي نقطه وعين بي نقطه موضعي عالي بغايت خوب وانجا اسم كوه است وميتواند بود كه تسميه آن بفارع براى آن باشد كه مشرف است بر فرع بضم فا وسكون راى

بنقطه یعنی بی‌نقطه نیست و نه یکی غیر آن مثل شعج بود و به تخفیف است الاب بکسر همزه و سکون بای بنقطه
واری یک نقطه **عضو لغتی** روایت است از امام رضا علیه السلام که بیرون رفت از مدینه در سالی که حج کرد در
سال بیرون رفتن او و داشت امام حج را پس رسید بکوهی که در دست چپ است با سمت بطرف ... مدینه
روی و گفته میشود آن کوه را فارع پس نظر کرد امام بسوی آن کوه و بعد از آن گفت بنا کننده ترا خراب کنند
آن پاره پاره میشود عضو عضو پس ندانستیم که چیست معنی آن سخن پس چون امام رفت آمد بیرون و فرود آمد
در آن موضع و بالا رفت جعفر بن یحیی برمکی آن کوه را و امر کرد بنا نهاده میشود برای او در اینجا عمارتی که
مجلس او باشد وقتی که بیاید بمکه پس چون برگشت از مکه بالا رفت بسوی آن عمارات پس امر به خراب کردن
آن پس چون برگشت بسوی بغداد پاره پاره کرده شد عضو عضو **ششم اصل** عن ابراهیم بن موسی
قال الححت علی ابی الحسن الرضا علیه السلام فی شیء اطلبه منه فکان یعدنی فخرج ذات یوم یستقبل والی
المدینة وکنت معه فجاء الی قرب قصر فلان فنزل تحت شجرات ونزلت معه انا ولیس معنا ثالث فقلت جعلت
فداک هذا العید قد اظلنا ولا والله ما املک درهما فما سواه فحک بسوطه الارض حکا شدیدا ثم ضرب بیده
فتناول منه سبیکة ذهب ثم قال انتفع بها واکتم ما رأیت **شرح** فلان یعنی برفراموشی نام صاحب قصر
است چه در مدینه و حوالی آن ده قصر است یا یعنی بر کراهت نام او است چه از جمله آنها قصر معاویه است
و بر سر راه است ولهذا آنرا قصر خل بفتح خای با نقطه و تشدید لام میخوانند **یعنی** روایت است از ابراهیم
بن موسی گفت مبالغه کردم به امام رضا علیه السلام در چیزی که طلبیدم از او پس وعده می‌کرد مرا که وقتی
دارد پس بیرون آمد ساعتی از روزی که استقبال می‌کرد حاکم مدینه را و بودم با او پس آمد تا نزدیک قصر
فلان پس فرود آمد در سایه درختی چند و فرود آمدم من با او و نبود با ما کسی که سوم ما باشد پس گفتم قربانت
شوم این عید بتحقیق نزدیک باشد و نه بخدا قسم که ندارم درهمی و نه غیر درهمی پس خراشید بتازیانه خود زمین
را خراشیدن سخت پس زد دست خود را و برگرفت از زمین شمشه طلائی را بعد از آن گفت فایده بردار از آن
و پنهان کن آنچه را که دیدی **هفتم اصل** عن یاسر الخادم والریان بن الصلت جمیعا قال لما انقضی
امر المخلوع واستوی الامر للمامون کتب الی الرضا علیه السلام یستقدمه الی خراسان فاعتل
علیه ابو الحسن علیه السلام بعلل فلم یزل المامون یکاتبه فی ذلک حتی علم انه لا محیص له وانه لا یکف
عنه فخرج علیه السلام ولابی جعفر علیه السلام سبع سنین فکتب الیه المامون لا تأخذ علی طریق
الجبل وقم وخذ علی طریق البصرة والاهواز وفارس حتی وافی مرو فعرض علیه المامون ان
یتقلد الامر والخلافة فابی ابو الحسن علیه السلام قال فولایة العهد فقال علی شروط اسئلکها
قال المامون سل ما شئت فکتب الرضا علیه السلام انی داخل فی ولایة العهد علی ان
لا آمر ولا انهی ولا افتی ولا اقضی ولا اولی ولا اعزل ولا اغیر شیئا مما هو قائم وتعفینی من ذلک

کله فاجابه المامون الی ذلک کله شرح ضمیر قال راجع است به یاسر و تتمه حدیث از او منقول است و مراد آنست که این الفاظ از یاسر است و در بیان این مضمون بالفاظ دیگر نقل کرده المخلوع بخای با نقطه و مین بنقطه بی عقل و خلیفه که لشکر او از او برگردند و هر دو اینجا مناسب است و مراد امین برادر مامون است و بیعقلیهای او مشهور است و او را از خلافت خلع کردند و باز متمکن شده معهذا او از او برگشته به لشکر مخالفان ملحق شدند تا بار دیگر خود را خلع کرده امان طلبید و قبول نکردند تا کشته شد در محرم سال صد و نود و هشت الجبل بفتح جیم و فتح بای یک نقطه بلاد دیلم کما از آنجمله است قزوین الاهواز بفتح همزه و سکون ها و واو و الف و زای با نقطه نه موضع است که میان بصره و فارس است از آنجمله رامهرمز و شوستر یعنی روایت است از یاسر خادم امام رضا علیه السلام و ریان بن الصلت هر دو گفت یاسر چون بآخر رسید خلافت امین و قتل شد و استحکام یافت خلافت برای مامون نوشت بسوی امام رضا علیه السلام که در مدینه می بود و طلبید قدوم او را بسوی خراسان پس عذرخواهی کرد بر مامون امام رضا بعذرهای چند پس همیشه مامون می نوشت با او در آن باب تا آنکه امام دانست که چاره نیست او را و اینکه دست باز نمیدارد از او پس بیرون آمد از مدینه در حالی که امام محمد تقی علیه السلام هفت ساله بود پس نوشت با و مامون که سفر مکن در راه دیلم و قم و سفر کن بر راه بصره و اهواز و فارس خیالش آن بود که چون در دیلم و قم شیعه بسیار است مبادا در خلافت او خللی بهم رسد تا آنکه آمد مرو پس برای امتحان وانمود بر او مامون که بگردن خود گیرد امارت و خلافت را پس ابا کرد امام رضا مامون گفت پس قبول کن ولیعهد بودن را باین معنی که خلافت بعد از من از تو باشد پس امام برای مصلحت گفت قبول میکنم بر شرطی چند که میطلبم از تو آنها را گفت مامون طلب کن آنچه را که خواستی پس نوشت امام رضا در عهدنامه برستیکه من داخل در ولیعهد بودن میشوم بر شرط آنکه امر نکنم و نهی نکنم و فتوی ندهم و حکم نکنم و کسی را حاکم نکنم و کسی را عزل نکنم و تغییر ندهم چیزی را از جمله آنچه بجا است و حالت داری مرا از آنچه مذکور شد همه آنها پس قبول کرد آنها را مامون بسوی آنچه مذکور شد تمامتر از او والا اصل

قال فحدثنی یاسر قال فلما حضر العید بعث المامون الی الرضا علیه السلام یسئله ان یرکب و یحضر العید و یصلی و یخطب فبعث الیه الرضا علیه السلام قد علمت ما کان بینی و بینک من الشروط فی دخول هذا الامر فبعث الیه المامون انما ارید بذلک ان تطمئن قلوب الناس و یعرفوا فضلک فلم یزل علیه السلام یراده الکلام فی ذلک فالح علیه فقال یا امیر المؤمنین ان اعفیتنی عن ذلک فهو احب الی وان لم تعفنی خرجت کما خرج رسول الله صلعم و امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب علیه السلام فقال المامون اخرج کیف شئت و امر المامون القواد والناس ان یبکروا الی باب ابی الحسن ۴۹

یعنی راوی گفت پس حکایت کرد مرا یاسر گفت پس چون رسید عید مراد عید قربان است بعث نمود بسوی امام رضا علیه السلام می طلبید از او که سوار شود و حاضر شود در عیدگاه و نماز عید کند و خطبه گوید پس پیغام

فرستاد بسوی او و امام رضا که بتحقیق دانستی آنچه را که بود میان من و میان تو که شود داخل من درین کار ولایت عهد
است اشاره است به لا تغیر شیئاً مما هو قائم چه دلالت دارد برانکه هر که پیشنماز عید بود بهمان دستور باشد
پس پیغام فرستاد بسوی او مامون که جز این نیست که می خواهم باینچه گفتم این را که قرار گیرد بر ولایت عهد
تو دلهای مردم و شناسند فضیلت ترا چون اوائل ملاقات بود و گمان او بانحوای حاسدان این بود
که امام از عهدهٔ این کار بدر نمی آید و خجل خواهد شد در خطبه و مانند آن پس مکرر کرد امام برمی گردانید بر او سخن
را در آن باب پس مبالغه کرد مامون بر امام پس گفت ای فلان اگر معاف داری مرا ازان کار پس
محبوب تر است بسوی من و اگر معاف نداری بیرون می آیم چنانچه بیرون آمد رسول الله صلی الله علیه وآله
وسلم و امیر المومنین علیه السلام پس گفت مامون بیرون رو بهمانکه خواستی و امر کرد مامون سرداران را و لشکر را که
سوار شده متوجه شدند بسوی در خانهٔ امام رضا **اصل** قال فحدثنی یاسر الخادم انه قعد الناس
لابی الحسن علیه السلام فی الطرقات والسطوح الرجال والنساء والصبیان واجتمع القواد والجند علی
۱ باب ابی الحسن علیه السلام فلما طلعت الشمس قام علیه السلام فاغتسل وتعمم بعمامة بیضاء من قطن
القی طرفا منها علی صدره وطرفا بین کتفیه وتشمر ثم قال لجمیع موالیه افعلوا مثل ما فعلت ثم اخذ بیده
عکازا ثم خرج ونحن بین یدیه وهو حاف قد شمر سراویله الی نصف الساق وعلیه ثیاب مشمرة فلما مشی
ومشینا بین یدیه رفع رأسه الی السماء وکبر اربع تکبیرات فخیل الینا ان السماء والحیطان تجاوبه والقواد
والناس علی الباب قد تهیؤوا ولبسوا السلاح وتزینوا باحسن الزینة **یعنی** راوی گفت پس حکایت کرد مرا
یاسر خادم که نشستند مردم برای تماشای امام رضا علیه السلام در راهها و بامها مردان و زنان و اطفال و جمع
شدند سرداران و لشکر بر در خانهٔ امام پس چون طلوع کرد آفتاب امام برخاست پس غسل کرد و عمامه بر سر
بست بعمامهٔ سفید که از پنبه بود انداخت یک طرف از عمامه را بر سینهٔ خود و طرف دیگر را میان دو شانهٔ
خود و دامن بر میان زد بعد ازان گفت جمیع خادمان خود را بکنند مثل آنچه کردم بعد ازان گرفت بدست
خود عصای سر نیزه دار را و ما پیش او بودیم و او پا برهنه بود بر حالی که بالا کرده بود شب جامهٔ خود را تا نصف
ساق و بر او بود جامهای دامن بر میان زده پس چون براه رفت و براه رفتیم پس او برداشت سر خود را
بسوی آسمان و تکبیر گفت چهار تکبیره پس نموده شد بما که آسمان و دیوارها موافقت میکردند او را در تکبیر گفتن و
سرداران و لشکر بر در خانه بودند مهیا و سلاح پوشیده و مزین به بهترین زینت **اصل** فلما طلعنا علیهم
بهذه الصورة وطلع الرضا وقف علی الباب وقفة ثم قال الله اکبر الله اکبر الله اکبر علی ما هدانا الله اکبر
علی ما رزقنا من بهیمة الانعام والحمد لله علی ما ابلانا نرفع بها اصواتنا قال یاسر فتزعزعت مرو بالبکاء
والضجیج والصیاح لما نظروا الی ابی الحسن ع وسقط القواد عن دوابهم ورموا بخفافهم لما رأوا ابا الحسن علیه السلام حافیا
وکان یمشی ویقف فی کل عشر خطوات ویکبر ثلث مرات قال یاسر فتخیل الینا ان السماء والارض

والجبال تجاوبه وصارت مرو ضجة واحدة من البكاء وبلغ المامون ذلك فقال له الفضل بن سهل ذو الرياستين يا امير المؤمنين ان بلغ الرضا عليه السلام المصلى على هذا السبيل افتتن به الناس والراى ان تساله ان يرجع فبعث اليه المامون فسئله الرجوع فدعا ابو الحسن بخفه فلبسه وركب ورجع

شرح على در هر سه جا متعلق است بفعل مقدر که مفهوم میشود از جمله سابق بتقدیر نکره علی ما کرم علی ما بر سه جا مصدریه است ذکر بهیمة الانعام مخصوص عید الضحی است البهیمة حیوان چهار پا الانعام نزد سیبویه مفرد است بمعنی نعت ولهذا ضمیر مفرد مذکر راجع بآن شده در سوره نحل که وان لکم فی الانعام لعبرة نسقیکم مما فی بطونه ودر سوره مومنون مما فی بطونها است التزعزع به دو زای با نقطه ودو عین بی نقطه مصدر باب تفعل مضطرب شدن الضجیج بفتح ضاد با نقطه وکسر جیم وسکون یای دو نقطه در پائین وجیم فغان ریاستین عبارت از ریاست لشکر یعنی سپه سالاری وریاست امر دفتر است **یعنی** پس چون بیرون آمده ظاهر شدیم بران مردم باین صورت وبیرون آمد امام رضاؑ نیز ایستاد بر در خانه یک ایستادن بعد ازان گفت تکبیرات عید الضحی را برحالی که بلند میکردیم تکبیرات آوازهای خود را گفت یاسر پس مضطرب شدند مردم شهر مرو بگریه وفغان وفریاد چون نظر کردند بسوی امام وفرود آمدند سرداران لشکر از اسپهای خود وانداختند کفشهای خود را چون دیدند امام را پابرهنه میرفت ومی ایستاد در هر ده گام وتکبیر میگفت سه بار گفت یاسر پس نموده می شد به ما که آسمان وزمین وکوهها موافقت می کنند اورا در تکبیر وگردید شهر مرو یک آواز در فغان از بس که گریه بسیار شد ورسید بمامون خبر آن پس گفت اورا فضل بن سهل که صاحب ریاست لشکر وریاست دفتر بود ای فلان اگر میرسد رضا بمصلی باین روش فریفته میشوند باو مردم ومصلحت آنست که التماس کنی ازو که برگردد پس پیغام فرستاد بسوی امام مامون پس التماس کرد اورا به برگشتن پس طلبید امام کفش خود را پس پوشید آنرا وسوار شد وبرگشت

هشتم اصل عن ياسر قال لما خرج المامون من خراسان يريد بغداد وخرج الفضل ذو الرياستين وخرجنا مع ابي الحسنؑ ورد على الفضل بن سهل ذو الرياستين كتاب من اخيه الحسن بن سهل ونحن في بعض المنازل اني نظرت في تحويل السنة في حساب النجوم فوجدت فيه انك تذوق في شهر كذا وكذا يوم الاربعاء حر الحديد وحر النار وارى ان تدخل انت وامير المؤمنين والرضا عليه السلام الحمام في هذا اليوم وتحتجم فيه وتصب على يديك الدم ليزول عنك نحسه فكتب ذو الرياستين الى المامون بذلك وساله ان يسال ابا الحسن عليه السلام ذلك فكتب المامون الى ابي الحسنؑ يسأله ذلك فكتب اليه ابو الحسن لست بداخل الحمام غدا ولا ارى لك ولا للفضل ان تدخلا الحمام غدا فاعاد عليه الرقعة مرتين فكتب اليه ابو الحسن يا امير المؤمنين لست بداخل الحمام غدا فاني رأيت رسول الله صلى الله عليه وآله في هذه الليلة في النوم فقال لي يا علي لا تدخل الحمام غدا ولا ارى لك ولا للفضل ان تدخلا الحمام غدا فكتب اليه المامون صدقت يا سيدي وصدق رسول الله صلى الله عليه وآله

صافی شرح اصول کافی

نعت بلد اهل الحمام علیک ... الفضل ... [illegible] کرده با فضل با مستولی کرد بغداد تا نیمه دو نوشته
باعث جرأت مردم و کشته شدن او شود و تحقیق اینکه نمی باعث وقوع مضمون خود شود کاذبست
اگرچه صادق می نماید چنانکه نوشت در شرح حدیث چهارم باب چهل و یکم یعنی روایت است از یاسر
گفت چون بیرون آمد مامون از خراسان اراده بغداد داشت و بیرون آمد فضل رئیس لشکر و بیرون آمدیم
با امام رضا علیه السلام وارد شده بر فضل کتابتی از جانب برادرش حسن بن سهل در حالیکه در بعضی منزلهای
میان خراسان و بغداد بودیم مضمون کتابت آنکه من نظر کردم در سال گردش امسالی در حساب ستارگان
پس یافتم در آن حساب که تو میچشی در ماه چنین و چنین روز چهارشنبه گرمی تیغ و گرمی آتش را و مصلحت
می بینم که داخل شوی تو و فلان و امام رضا در حمام درین روز که گفتم و بادت کنی در آن روز در حمام و بریزی بر بدن
خود خون را تا زایل شود از تو نحوست آن روز پس نوشت فضل با سوی آن مامون طلبید از او که طلب کند از امام
رضا آن را پس نوشت مامون بسوی امام سئوال طلبید از او آن را پس نوشت بسوی او امام علیه السلام
که داخل حمام نمیشوم فردا و مصلحت نمیدانم برای تو و نه برای فضل که داخل حمام شوید فردا پس مکرر کرد
بر او رقعه را دو بار پس نوشت بسوی او امام که ای فلان داخل حمام نمی شوم فردا چه من دیدم رسول الله
را درین شب در خواب پس گفت مرا ای علی داخل حمام مشو فردا و مصلحت نمیدانم برای تو و نه برای
فضل که داخل شوید حمام را فردا پس نوشت بسوی او مامون که راست گفتی ای آقای من و راست گفت
رسول الله من داخل حمام نمیشوم فردا و فضل خود بهتر میداند یعنی آنچه خواهد کند **اصل** قال فقال یاسر
فلما امسینا و غابت الشمس قال لنا الرضا علیه السلام قولوا نعوذ بالله من شر ما ینزل فی هذه اللیلة
فلم نزل نقول ذلک فلما صلی الرضا علیه السلام الصبح قال لی اصعد السطح فاستمع هل تسمع شیئا فلما
صعدت سمعت الضجة و النحیب و کثرت فاذا نحن بالمامون قد دخل من الباب الذی کان الی دارہ
من دار ابی الحسن ع و هو یقول یا سیدی یا ابا الحسن آجرک الله فی الفضل فانه قد ابی و کان دخل
الحمام فدخل علیه قوم بالسیوف فقتلوه و اخذ ممن دخل علیه ثلثة نفر کان احدهم ابن خالة الفضل
بن ذی القلمین فقال فاجتمع الجند و القواد و من کان من رجال الفضل علی باب المامون فقالوا
هذا اغتاله و قتله یعنون المامون و لنطلبن بدمه و جاؤا بالنیران لیحرقوا الباب فقال المامون لابی الحسن ع
یا سیدی تری ان تخرج الیهم و تفرقهم قال فقال یاسر فرکب ابو الحسن علیه السلام و قال لی ارکب
فرکبت فلما خرجنا من باب الدار نظر الی الناس و قد تزاحموا فقال لهم بیده تفرقوا تفرقوا قال
یاسر فاقبل الناس و الله یقع بعضهم علی بعض و ما اشار الی احد الا رکض و مر **شرح** تری بخطاب تقدیر
استفهام است و ارشاد و مفید یکی است قال فقال یاسر منسوب است قال نظر یعنی راوی گفت پس گفت یاسر چون بآخر روز
رسیدیم و فرو رفت آفتاب گفت ما را امام رضا بگوئید پناه میگیریم بالله تعالی از شر آنچه نازل میشود درین شب

... امام

لکر پس همیشه لکر میکردیم آنرا پس چون گذارد امام رضا نماز صبح را گفت مرا بالای بام رو پس گوش کن که آیا میشنوی آوازی
پس چون بالا رفتم شنیدم آوازی و آن آواز زیاده شد و بسیار شد پس ناگاه با مامون شدم بتحقیق داخل شد
از دری که بود بسوی خانه مامون از خانه امام رضا و مامون می گفت ای آقای من ای ابو الحسن مژده باد
ترا الله تعالی در فضل چه او بود بلا بر سر آمده و داخل شده بود حمام را پس داخل شده اند برای او جماعتی
با شمشیرها پس کشته اند او را و گرفته شده از جمعی که داخل شدند بر او سه کس که بود یکی از ایشان پسر خاله
فضل پسر ذو القلمین یعنی رئیس اهل دفتر خاصه و دفتر لشکر یاسر گفت جمع شدند لشکر و سرداران و هر که
بود از مردان فضل بر در خانه مامون پس گفتند ای مرد بیگمان گرفتار کرده فضل را و کشته او را میخواستند
باشاره مامون را و هر آئینه خونخواهی او میکنیم البته و آوردند آتشها تا بسوزانند در خانه مامون را پس گفت
مامون امام رضا را ای آقای من آیا در خود می بینی که بیرون روی بسوی آن جماعت و متفرق سازی ایشان را
راوی گفت پس گفت یاسر پس سوار شد امام رضا و گفت مرا سوار شو پس سوار شدم پس چون بیرون آمدیم
از در خانه نظر کرد بسوی مردم بر حالی که کثرت کرده بودند پس گفت ایشان را باشاره بدست خود که متفرق شوید
متفرق شوید گفت یاسر پس رو نکرد او را و ندیدم مردم بخدا قسم که می افتاد بعض ایشان بر روی بعضی از سرعت
در گریز و اشاره نکرد بسوی هیچکس مگر آنکه دوید و رفت **ﻫ۱ اصل** عن مسافر قال لما اراد هارون بن
المسيب ان يواقع محمد بن جعفر قال لي ابو الحسن الرضا عليه السلام اذهب اليه وقل له لا تخرج غدا
فانك ان خرجت غدا هزمت وقتل اصحابك فان سالك من اين علمت هذا فقل رأيت في النوم قال
فاتيته فقلت له جعلت فداك لا تخرج غدا فانك ان خرجت هزمت وقتل اصحابك فقال لي من اين
علمت هذا فقلت رأيت في النوم فقال نام العبد ولم يغسل استه ثم خرج فانهزم وقتل اصحابه یعنی روایت
است از مسافر که غلام امام رضا بود گفت وقتی که اراده کرد هارون بن المسیب که حاکم مدینه بود که کارزار کند
با محمد پسر امام جعفر صادق علیه السلام که خروج کرده در مکه و از ائمه زیدیه است و آخر مغلوب شده و در خراسان
وفات یافت گفت امام رضا برو بسوی هارون و بگو او را که بیرون مرو فردا بدرستی که اگر بیرون روی
فردا میگریزی و کشته میشود لشکر تو پس اگر پرسد ترا که از کجا دانستی این را پس بگو بعنوان توریه دیدم در
خواب مسافر گفت پس آمدم نزد او پس گفتم او را قربانت شوم بیرون مرو فردا چه بدرستی که اگر بیرون میروی
میگریزی و کشته میشود لشکر تو پس گفت مرا از کجا دانستی این را پس گفتم دیدم در خواب پس گفت خوابید غلام و
نشسته بود مقعد نشیمن خود را یعنی که این خواب اعتباری ندارد و بعد از آن بیرون رفت پس گریخت و کشته شد لشکر او
اصل قال وحدثني مسافر قال كنت مع ابي الحسن الرضا عليه السلام بمنى فمر يحيى بن خالد فغطى راسه
من الغبار فقال مساكين لا يدرون ما يحل بهم في هذه السنة ثم قال واعجب من هذا هارون وانا
كهاتين وضم اصبعيه قال مسافر فوالله ما عرفت معنى حديثه حتى دفناه معه یعنی

اوی گفت وحکایت کرد مرا مسافر گفت بودم با امام رضا در منی پس گذشت بافوج سواران یحیی بن خالد که نبیرهٔ جعفر
برمکی است پس امام پوشانید سر خود را از کثرت غبار هم عنوان پس امام گفت بیچارگان نمیدانند که چه بر سر ایشان
می آید امسال اشاره است بانکه گذشت در حدیث پنجم بعد ازان گفت وعجیبتر ازین که هارون ومن مانند
این دوایم وپهلوی هم گرفت دو انگشت خود را عجیبتر بودن باعتبار آنست که وقت آن بسیار دورتر از وقت
اول ست ودر اول احتمال تفرس از قراین احوال هست ودر دوم نیست بلکه از کمال عداوت میان اہل بیت
وخلفای عباسیه مینماید گفت مسافر پس بخدا قسم که ندانستم معنی سخن او را تا آنکه دفن کردیم امام را در پهلوی
قبر هارون اکتفا بذکر دوم کرده برای آنکه اول و دوم آن وقت معلوم شد دهم **اصل**
اخبرنی بعض اصحابنا انه حمل الی ابی الحسن الرضا علیه السلام مالا لم یخطر فلم یره سر به قال فاغتممت
لذلک وقلت فی نفسی قد حملت هذا المال ولم یسر به فقال یا غلام الطست والماء قال فقعد علی کرسی
وقال بیده وقال للغلام صب علی الماء قال فجعل یسیل من بین اصابعه فی الطست ذهب ثم التفت
الی فقال لی من کان هکذا لا یبالی بالذی حملته الیه **یعنی** خبر داد مرا بعض یاران ما که او برداشته بود
کرا و برداشته بود بسوی امام رضاؑ مالی که او را عظمتی بود پس ندید که خوشحال شده باشد بآن گفت غمناک شدم
برای آن وگفتم در دل خود بتحقیق برداشته بردم نزد او این مقدار مال را خوشحال نشد بآن پس گفت ای
غلام بیار طشت وآب را پس نشست برکرسی واشاره کرد بدست خود غلامی را که بریز بدست من آب را
گفت پس شروع شد روان می شد از میان انگشتان او در طشت طلا بعد ازان رو کرد بمن پس گفت
مرا آیا کسی که باشد چنین پروا میدارد بمالی که برداشته بردی نزد او **اصل نقل** عن محمد بن سنان
قال قبض علی بن موسی وهو ابن تسع واربعین سنة واشهر فی عام اثنتین ومائتین عاش بعد
موسی بن جعفر عشرین سنة الا شهرین او ثلاثة **شرح** این اشاره باختلافیست که سابقا مذکور شد
یعنی روایت است از محمد بن سنان گفت گرفته شد از دنیا علی ابن موسی الرضا علیه السلام واو فرزند
چهل ونه سال وچند ماه بود در سال دویست و دو ماند بعد از موسی بن جعفر علیه السلام بیست سال مگر دو ماه یا سه ماه

مبحث یازدهم که باب صد وبیستم است اصل مولد ابی جعفر محمد بن علی الثانی علیهما السلام

شرح این تاریخ احوالیست که نسبت دارد بولادت امام محمد تقی علیه السلام که ابوجعفر بن علی علیه السلام دوم است
چه ابوجعفر محمد بن علی اول امام محمد باقر علیه السلام است درین مبحث کلام مصنف ویازده حدیث است ونقل است
کلام مصنف اصل ولد علیه السلام فی شهر رمضان من سنة خمس وتسعین ومائة وقبض
علیه السلام سنة عشرین ومائتین فی آخر ذی القعدة وهو ابن خمس وعشرین سنة وشهرین
وثمانیة عشر یوما ودفن ببغداد فی مقابر قریش عند قبر جده موسی علیه السلام وقد کان

المعتصم اشخصه الی بغداد فی اول هذه السنة التی توفی فیها و امه ام ولد یقال لها سبیکة نوبیة و قیل ایضا
ان اسمها خیزران وروی انها کانت من اهل بیت ماریة ام ابراهیم بن رسول الله صلی الله علیه وآله
یعنی زاده شد امام محمد تقی علیه السلام در زمان محمد امین بن هارون بن مهدی بن منصور بن محمد بن علی بن عبد الله بن عباس
که هشتم است از عباس و ششم است از خلفای عباسیه در ماه رمضان از سال صد و نود و پنج و گرفته شد از دنیا در
سال دویست و بیست در آخر ذی القعده و او فرزند بیست و پنج سال و دو ماه و هیجده روز بود و مدفون شد در
بغداد در مقابر قریش نزد قبر جدش موسی و بتحقیق معتصم خلیفه عباسی بیرون آورده بود او را از مدینه بسوی
بغداد در اول این سال که وفات یافت در ان سال و مادر او کنیز بود گفته می شد او را سبیکه نوبیه و گفته
شده نیز که اسم او خیزران بود و منقول شده که او بود از خانوادهٔ ماریه مادر ابراهیم پسر رسول الله صلی الله
علیه وآله اول الحدیث علی بن محمد عن محمد بن حسان عن علی بن خالد قال محمد وکان زیدیا قال کنت بالعسکر فبلغنی ان
هناک رجل محبوس اتی به من ناحیة الشام مکبولا وقالوا انه تنبأ قال علی بن خالد فاتیت الباب و
داریت البوابین والحجبة حتی وصلت الیه فاذا رجل له فهم فقلت یا هذا ما قصتک وما امرک
فقال انی کنت رجلا بالشام اعبد الله فی الموضع الذی یقال له موضع راس الحسین علیه السلام
فبینا انا فی عبادتی اذ اتانی شخص فقال لی قم بنا فقمت معه فبینا انا معه اذا انا فی مسجد الکوفة
فقال لی تعرف هذا المسجد فقلت نعم هذا مسجد الکوفة قال فصلی وصلیت معه فبینا انا معه
اذا انا فی مسجد الرسول بالمدینة فسلم علی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلمت وصلی و
صلیت معه فصلی علی رسول الله فبینا انا معه اذا انا بمکة فلم ازل معه حتی قضی مناسکه
وقضیت مناسکی معه فبینا انا معه اذا انا فی الموضع الذی کنت اعبد الله فیه بالشام
ومضی الرجل شرح الکبل بفتح کاف و سکون بای یک نقطه مصدر باب ضرب بند گران نهادن
التقصه بکسر قاف و تشدید صاد بی نقطه سرگذشت یعنی روایت است از محمد بن حسان از علی
بن خالد گفت محمد بن حسان که بود علی بن خالد زیدی پیش از وقوع الخ مذکور می شود و بسبب آن
برگشت و امامی شد گفت علی بن خالد بودم در سامره پس رسید بمن که در آنجا مردیست محبوس
که آورده شد از جانب شام مقید به بندگران و گفتند که او دعوت نبوت کرده گفت علی بن خالد پس
آمدم به در زندان برای وارسیدن حقیقت خبر و گرمی کردم با دربانان و ملازمان تا رسیدم بان
مرد پس ناگاه در همزبانی با او معلوم من شد که او مردی است که با او فهمی هست پس گفتم ای
مرد چیست سرگذشت تو و چیست کار تو گفت بدرستی که من بودم مردی در شام عبادت میکردم
الله تعالی را در جای که گفته می شد آنرا جای سر حسین علیه السلام میان این که من در عبادتی
که می کردم بودم ناگاه آمد نزد من شخصی پس گفت مرا برخاسته با ما باش پس برخاستم با او

شدم میان این که با او بودم ناگاه من در مسجد کوفه نشسته‌ام پس گفت مرا می‌شناسی این مسجد را گفتم آری
این مسجد کوفه است آن مرد گفت پس نماز گزارد و نماز گزاردم با او پس میان این که من با او بودم پس ناگاه من
در مسجد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم در مدینه شده‌ام پس سلام کرد بر رسول خدا و سلام کردم و ذکر کرد
نماز کردم با او و صلوات فرستاد بر رسول الله پس میان این که من با او بودم ناگاه من در مکه شدم پس
همیشه با او بودم تا بجا آورد عبادات حج یا عمره خود را و بجا آوردم عبادات خود را با او پس میان آنکه
من با او بودم ناگاه من در جای شدم که عبادت میکردم الله تعالی را در آنجا یعنی در شام و رفت آن مرد
اصل فلما كان العام القابل اذا انا به فعل مثل فعلته الاولى فلما فرغنا من مناسكنا وردني
الى الشام وهم بمفارقتي قلت سألتك بالحق الذي اقدرك على ما رأيت الا اخبرتني من انت فقال انا محمد
بن علي بن موسى عليه السلام قال فتراقى الخبر حتى انتهى الى محمد بن عبد الملك الزيات فبعث الي واخذني
وكبلني في الحديد وحملني الى العراق قال فقلت له فارفع قصتك الى محمد بن عبد الملك ففعل وذكر
في قصته ما كان فوقع في قصته قل للذي اخرجك من الشام في ليلة الى الكوفة ومن الكوفة الى المدينة
ومن المدينة الى مكة وردك من مكة الى الشام ان يخرجك من حبسك هذا قال علي بن خالد
فغمني ذلك من امره ورققت له وامرته بالعزاء والصبر قال ثم بكرت عليه فاذا الجند وصاحب
الحرس وصاحب السجن وخلق الله فقلت ما هذا فقالوا المحمول من الشام الذي تنبأ افتقد
البارحة فلا يدرى اخسفت به الارض او اختطفته الطير **شرح** نعمة بفتح نون و سکون
عین بی نقطه مصدر است و تا برای وحدت نوعی است تراقی به رای بی نقطه و قاف ماضی معلوم
باب تفاعل است الترقی بنهایت بالا رفتن و مراد اینجا مشهود شدن است الف و لام الخبر برای
عهد خارجی است و مراد از خبر دعوی نبوت است الزیات روغن زیتون فروش و صفت عبد الملک
است چنانچه ظاهر می‌شود از حدیث اول بحث دوازدهم فارفع امر حاضر باب منع است الرفع بلند کردن
و مراد اینجا اظهار چیزی نزد حاکم است قصة بکسر قاف و تشدید صاد بی نقطه یعنی مکتوبی است که در آنجا
سر کسی نوشته شده باشد رفع ماضی معلوم باب تفعیل است و ضمیر مستتر راجع به محمد بن عبد الملک است
البارحة بهای یک نقطه و الف و کسر رای بی نقطه و حای بی نقطه است که گذشت و بعضی گفته اند
که البارحة بعد از زوال مستعمل می‌شود و قبل از زوال اللیلة مستعمل میشود یعنی پس چون شد سال
آینده ناگاه من با آن مرد بودم پس کردم مثل کردن او که در اول بود پس چون فارغ شدیم از افعال حج
یا عمره خود برگردانید مرا بسوی شام و قصد مفارقت من کرد گفتم طلبیدم از تو بحق آنکه قادر کرده
ترا بر آنچه دیدم که هیچ کار مکنی مگر آنکه خبر دهی مرا که چه کسی تو پس گفت من محمد بن علی بن موسی‌ام آن مرد
گفت پس مشهور شد این خبر دعوی نبوت با فترای مردم تا آنکه رسید بسوی محمد بن عبد الملک زیات

کہ سپہ سالار واثق خلیفہ عباسی بودہ و بعد از وفات واثق بحکم متوکل کشتہ شدہ پس فرستاد بسوی من و گرفت
مرا و محبوس کرد در زنجیر و باخود آورد مرا بعراق بی آنکہ حقیقت پرسد کہ دعوی نبوت نکردم علی بن خالد گفت پس
گفتم آن مرد را بفرست عرضہ را بسوی محمد بن عبد الملک تا بداند کہ دعوی تو چیست شاید کہ چون مطلع شود
نجات دہد ترا پس کرد آنچہ را کہ گفتم و مذکور عرضہ خود آنچہ را کہ واقع شدہ بود پس محمد بن عبد الملک نوشت
در عرضہ او بعنوان استہزا کہ بگو آنکس را کہ بیرون برد ترا از شام در یکشب بسوی کوفہ و از کوفہ بہ مدینہ و از
مدینہ بہ مکہ و برگردانید ترا از مکہ معظمہ بہ شام کہ بیرون آورد ترا از زندان تو مخفی نماند کہ ذکر
فی لیلۃ اینجا دلالت می کند بر آنکہ در اول حکایت فبینا انا فی عبادتی چنین باشد کہ فبینا انا ذات لیلۃ
فی عبادتی و در ارشاد مفید موافق انیست در مضمون اگرچہ تفاوت در الفاظ دارد گفت علی بن خالد
پس غمناک کرد مرا آن جواب در کار او و امر کردم او را بصبر و مبالغہ در صبر علی بن خالد گفت بعد
از ان در اول روز فردا رفتم بر سر او تا تسلی دہم او را پس ناگاہ در انجا بوذند لشکر و سردار
لیساقچیان و زندانبانان و جمعی بسیار خلق خدا پس گفتم چیست این جمعیت پس گفتند آن مرد کہ
آوردہ شدہ بود از شام یعنے آنکہ دعوی نبوت می کرد ناپیدا شدہ امشب پس دانستہ نمی شود
کہ آیا زمین او را فرو بردہ یا مرغ ہوا او را ربودہ باین معنی کہ راہ بدر رو از ہمہ طرف مسدود ماندہ
و ناپیدا انیست و از عجائب آنکہ مخالفان بدرای ہرزہ کار ضائع روزگار چندین محال را باور
می کنند مثل آنکہ علمای ایشان در تصانیف خود در باب بسط زمان گفتہ اند کہ مردے بکنار آب
رفت و سبو پر کرد و غوطہ خورد در آب در اثنای غوطہ خوردن سبوی او بپہلو افتاد و شروع در ریختن
آب آن شد و چون سر بیرون آورد زنی شدہ بود در کنار شہر دیگر و شوہر کرد و چندین سال
فرزندان زائیدہ باز در آب غوطہ خورد و چون سر برآورد در ہمان موضع اول بود و سبوی او کہ
بپہلوی افتادہ بود ہنوز آب میریخت و چون سبو را پر کرد و بخانہ برد زنش گفت تو ہرگز بآن زودی نیامدی
و مع ہذا آنچہ را کہ مذکور شد از اہل بیت رسالت قبول نمیکنند **دوم اصل** کنت مجاوراً بالمدینۃ
مدینۃ الرسول صلی اللہ علیہ و آلہ و کان ابو جعفر علیہ السلام یجیئ فی کل یوم مع الزوال الی المسجد
فینزل فی الصحن و یصیر الی رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم و یسلم علیہ و یرجع الی بیت
فاطمۃ علیہا السلام فیخلع نعلیہ و یقوم و یصلی فوسوس الی الشیطان فقال اذا نزل فاذہب
حتی تاخذ من التراب الذی یطأ علیہ فجلست فی ذلک الیوم انتظر لافعل
ہذا فلما ان کان وقت الزوال اقبل علی حمار لہ فلم ینزل فی الموضع الذی کان ینزل فیہ
و جاء حتی نزل علی الصخرۃ التی علی باب المسجد ثم دخل فسلم علی رسول اللہ صلی
اللہ علیہ و آلہ وسلم قال ثم رجع الی المکان الذی کان یصلی فیہ ففعل ہذا ایاما

یعنی بودم در سالی مجاور مدینه که مدینهٔ رسول الله است و امام محمد تقی می آمد در هر روز در اول وقت زوال بسوی مسجد رسول پس بیرون میکرد از پا نعلین خود را و می ایستاد پس نماز میکرد پس اندیشه بد انداخت در دل من شیطان باین روش که گفت وقتی که فرود آید در صحن پس برو تا فرا گیری از خاکی که پا می گذارد بر آن و می تواند بود که نسبت این اندیشه بشیطان باعتبار آن باشد که بدعت است یا باعتبار آن باشد که آخر ظاهر شده که مرضی امام نبوده چه شهرت امثال این مقدمات باعث شدت عداوت خلفای ضلالت و تابعان ایشان میشود یا باعتبار آنکه اکثر خاک امثال آن موضع نجس می باشد و اخراج سنگریزه از مسجد چنانچه مذکور می شود خوب نیست پس نشستم در آن روز که وسوسه هم رسید انتظار میکشیدم او را تا کنم این کار را پس چون شد وقت زوال بهمان دم آمد بر درازگوشی که او را بود پس فرود نیامد در جائی که فرود می آمد در آن و آمد سواره تا فرود آمد بر بالای سنگی بزرگ که بر در مسجد است پس از آن داخل مسجد شد پس سلام کرد بر رسول الله راوی گفت بعد از آن برگشت بسوی مکانی که نماز میکرد در آن پس بعمل آورد این روش را چند روز ۲ **اصل** فقلت اذا خلع نعليه جئت ۱

فاخذت الحصا الذی یطأ علیه بقدمیه فلما کان من الغد جاء عند الزوال فنزل على الصخرة ثم دخل فسلم على رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ثم جاء الى الموضع الذی کان یصلی فیه فصلی فی نعلیه ولم یخلعهما حتی فعل ذلک ایاما یعنی پس با خود گفتم وقتی که بیرون کند نعلین خود را می آیم پس فرا میگیرم سنگریزه ها را که می ایستد بر آن بدو پای خود پس چون شد فردا آمد نزد زوال پس فرود آمد بر آن سنگ در مسجد بعد از آن داخل شد پس سلام کرد بر رسول الله تعالی بعد از آن آمد بجائی که نماز میکرد در آن پس نماز کرد در نعلین خود و بیرون نکرد آنها را تا آنکه بعمل آورد آن روش را چند روز ۱ **اصل** فقلت فی نفسی لم یتهیأ لی ههنا ولکن اذهب الی باب الحمام فاذا دخل الی الحمام اخذت من التراب الذی یطأ علیه فسألت عن الحمام الذی یدخله فقیل لی انه یدخل حماما بالبقیع لرجل من ولد طلحة فتعرفت الیوم الذی یدخل فیه الحمام وصرت الی باب الحمام وجلست الی الطلحی احدثه وانا انتظر مجیئه فقال الطلحی ان اردت دخول الحمام فقم فادخل فانه لا یتهیأ لک ذلک بعد ساعة قلت ولم قال لان ابن الرضا یرید دخول الحمام قال قلت ومن ابن الرضا قال رجل من آل محمد له صلاح وورع قلت له ولا یجوز ان یدخل معه الحمام غیره قال نخلی له الحمام اذا جاء قال فبینا انا کذلک اذ اقبل ومعه غلمان له وبین یدیه غلام معه حصیر حتی ادخله المسلخ فبسطه ووافی فسلم ودخل الحجرة على حماره ودخل المسلخ ونزل على الحصير فقلت للطلحي هذا الذي وصفته بما وصفت من الصلاح والورع فقال يا هذا لا والله ما فعل هذا قط الا في هذا اليوم فقلت في نفسي هذا من عملي انا جنيته یعنی پس گفتم در

دل میسر نشد مرا انجا ولیکن میروم بدر حمام پس وقتی که داخل حمام شود فرا میگیرم از خاکی که پا میگذارد بر آن پس سوال کردم مردم را از حمامی که داخل آن می شود حمامی را که در بقیع است از مردی از اولاد طلحه پس خبر گرفتیم روزی را که داخل حمام میشود در آن روز رفتم بدر حمام و نشستم بسوی حمامی که او از اولاد طلحه است گفتگو میکردم با او و من انتظار آمدن امام میکشیدم پس گفت حمامی که اگر اراده داری دخول حمام را پس برخیز پس داخل شو چه بدرستی که میسر نمیشود ترا دخول حمام بعد از ساعتی گفتم وچرا میسر نمی شود گفت برای آنکه پسر امام رضا علیه السلام اراده دخول حمام دارد راوی گفت و گفتم کیست پسر امام رضا صلوات الله عزوجل وسلامه علیه وعلی آبائه الطیبین الطاهرین گفت مردی است از اولاد محمد واو را است صلاحیتی و پرهیزگاری گفتم او را آیا نیز رخصت نمید هد که داخل حمام شود با او غیر او گفت مضائقه ندارد ما برای معاینت ادب خالی میکنم برای او حمام را و تحقیق که آید راوی گفت پس میان آنکه من چنان بودم ناگاه آمد امام و با او بودند غلامی چند از او و می آمد پیش پیش او غلامی که با او حصیری بود تا داخل کرد حصیر را بجای کن حمام پس کشوده انداخت آنرا و رسید امام پس سلام کرد و داخل خانه که دالان حمام است شد سواره بر دراز گوش خود و داخل جامه کن شد و فرود آمد بر سر حصیر پس گفتم حمامی را اینست آنکه صفت کردی او را با نچه صفت کردی که صلاح و ورع باشد و او متکبرانه داخل جامه کن شد پس حمامی گفت این مرد بخدا قسم که نکرد این را هرگز مگر امروز پس گفتم در دل خود این از اثر عمل منست من کشیدم این عمل متکبرانه را بسوی او اصل ثم قلت انتظره حتی یخرج فلعلی انال بما اردت اذا خرج فلما خرج وتلبس دعا بالحمار فادخل المسلخ ورکب من فوق الحصیر وخرج فقلت فی نفسی قد والله اذیته ولا اعود ولا اروم ما رمت منه ابدا وصح عزمی علی ذلک فلما کان وقت الزوال من ذلک الیوم اقبل علی حماره حتی نزل فی الموضع الذی کان ینزل فیه فی الصحن ودخل فسلم علی رسول الله صلی الله علیه وآله وجاء الی الموضع الذی کان یصلی فیه فی بیت فاطمة علیها السلام وخلع نعلیه وقام یصلی یعنی پس گفتم با خود که انتظار او میکشم تا بیرون آید که من دریابم انچه را که اراده کردم وقتی که بیرون آید پس چون بیرون آمد و لباس پوشید طلبید دراز گوش را پس داخل کرده شده بجامه کن وسوار شد از بالای حصیر و بیرون رفت پس گفتم در دل خود تحقیق بخدا قسم که اراده کردم او را اذیت کردم که قصد کنم انچه را که قصد کرده بودم از او هرگز و جزم شد قصد من بانچه گفتم پس چون شد وقت زوال از آن روز که بحمام رفته بود آمد سوار بر دراز گوش خود تا فرود آمد در جایی که فرود می آمد در صحن و داخل مسجد شد پس سلام کرد بر رسول الله و آمد بجایی که نماز می کرد در آن در بیت فاطمه و بیرون کرد نعلین خود را و برخاست نماز می کرد **سو ماصل** عن علی بن اسباط قال خرج علی فنظرت الی راسه ورجلیه لاصف قامته لاصحابنا بمصر فبینا انا کذلک حتی قعد وقال یا علی ان الله احتج فی الامامة بمثل ما احتج به فی النبوة فقال و آتیناه الحکم

صبیا قال ولما بلغ اشده وبلغ اربعین سنة فقد یجوز ان یؤتی الحکمة صبیا ویجوز ان یعطاها وهو ابن
اربعین سنة **شرح** مضمون این گذشت در حدیث هفتم باب نودم **چهار صد اصل** عن محمد
بن الریان قال احتال المامون علی ابی جعفر علیه السلام بکل حیلة فلم یمکنه فیه شیء فلما اعتل واراد
ان یبنی علیه ابنته دفع الی مائتی وصیفة من اجمل ما یکون الی کل واحدة منهن جاما فیه جوهر
یستقبلن ابا جعفر علیه السلام اذا قعد موضع الاخیار فلم یلتفت الیهن **شرح** اعتل بضم یا نقطه و
تشدید لام ماضی معلوم باب افتعال است وضمیر مستتر راجع بمامون است الاعتلال بغایت تشنه شدن مراد
اینجا غایت اشتیاق بمصاحبت است یبنی بیا یک نقطه و نون مضارع معلوم باب ضرب است ان
یبنی علیه ابنته کنایه از تزویج دختر خود برای ابوجعفر است الی کل واحدة بیان الی مائتی وصیفة است الجام
بجیم والف وتخفیف میم ظرفی از نقره یا از شیشه یستقبلن بقدر است از کل واحدة قعد بقاف وعین بی نقطه
و دال بی نقطه ماضی معلوم باب نصر است وضمیر مستتر راجع بابوجعفر است فی موضع متعلق بقعد است الاخیار بفتح
همزه وسکون خای با نقطه و یای دو نقطه در پائین و الف و رای بی نقطه جمع خیر بهتران **یعنی** روایت است از
محمد بن ریان گفت حیله جست مامون بر امام محمد تقی ع که او را داخل مجلس فسوق خود کند بهر حیله پس ممکن نشد
او را در امام چیزی از آنچه مطلوب او بود پس چون بغایت مشتاق و تشنه اختلاط او شده و اراده کرد که
داخل کند بر او دختر خود ام الفضل را تا باعث اختلاط شود داد بدویست کنیز از جمله مقبول ترچیزی که
می باشد به هر یکی از آن کنیزان جامی که در آن گوهر قیمتی بود برای آنکه آرایش خود با آن کنند پس تعدد
لازم نیست بلکه ذکر آن از قبیل بیان نفاست یا برای آنکه هر یکی طبقی از جواهر در دست داشته باشد و مشغول
باشد پس جام متعدد خواهد بود بر جای که رو برو شوند امام را وقتی که بنشیند امام در جای بهتر آن یعنی
تا هدیه کنند و مرتبه ائمه معصومین را بخود قرار دهند پس ایشان چنین کردند و التفات نکرد بسوی ایشان **اصل**
وکان رجل یقال له مخارق صاحب صوت وعود وضرب طویل اللحیة فدعاه المامون فقال یا
امیر المؤمنین ان کان فی شیء من امر الدنیا فانا اکفیک امره فقعد بین یدی ابی جعفر فشهق مخارق
شهقة اجتمع علیه اهل الدار وجعل یضرب بعوده ویغنی فلما فعل ساعة واذا ابو جعفر علیه السلام
لا یلتفت الیه ولا یمینا ولا شمالا ثم رفع الیه راسه فقال اتق الله یا ذا العثنون قال فسقط المضراب
من یده والعود فلم ینتفع بیده الی ان مات قال فسأله المامون عن حاله قال لما صاح بی ابو جعفر علیه السلام
فزعت فزعة لا افیق منها ابدا **شرح** اذا برای مفاجات است ثم بفتح ثای سه نقطه اسم اشاره است
رفع جواب لما است العثنون بضم عین بی نقطه وسکون ثای سه نقطه وضم نون ریش دراز و درازی ریش هر دو
اینجا مناسب است المضراب بکسر میم وسکون ضاد با نقطه آلتی که با آن میخوانند و آن را زخمه میگویند
یعنی و بود در بغداد مردی که نام او مخارق بود و او صاحب آواز و در باب مدن رباب بود و بسیار خوش آواز

دخوشنواز و دراز ریش بود پس طلبید او را مامون برای فریفته کردن ابوجعفر پس مخارق گفت ای فلان اگر باشد میل ابوجعفر بچیزی از کار دنیا پس من کفایت میکنم ترا کار او یعنی فریفته او از و ساز من البته میشود پس نشست پیش ابوجعفر علیه السلام پس آواز کشید مخارق آوازکشیدنی که جمع شدند بر او اهل خانهٔ مامون یعنی از خانهای دیگر باین خانه که او بود آمدند و شروع کرد میزد به رباب و خوشخوانی میکرد پس چون کرد یک ساعت و ناگاه ابوجعفر علیه السلام التفات نمی کرد بسوی او و نه در دست راست و نه در دست چپ یعنی سر در پیش افگنده بود پس برداشت ابوجعفر علیه السلام بسوی مخارق سر خود را پس گفت پرهیز کن از عذاب الله ای صاحب دراز ریش راوی گفت پس افتاد زخمه از دست او و رباب نیز افتاد پس فائده نبرد بدو دست خود تا مردن یعنی دو دست او از کار افتاد راوی گفت پس سوال کرد او را مامون از حالتی که بر سر او آمد پس گفت چون آواز داد بمن ابوجعفر باضطراب افتادم اضطرابی که بهوش نمی آیم از آن هرگز **پنجم اصل** عن داؤد بن القاسم الجعفری قال دخلت علی ابی جعفر ع ومعی ثلث رقاع غیر معنونة واشتبهت علی فاغتممت فتناول احدٰهما وقال هذه رقعة زیاد بن شبیب ثم تناول الثانیة فقال هذه رقعة فلان فبهت انا فنظر الی فتبسم **شرح** فبهت بضم فا وکسر ها و تشدید تای دو نقطه در بالا مجهول ماضی متکلم وحده است و در بعض نسخ بجای فا بای یک نقطه است المبهوت مبهوت یعنی روایتست از داؤد بن قاسم جعفری که از اولاد جعفر طیار است و کنیت او ابوالهاشم است گفت داخل شد بر امام محمد تقی ع و با من سه مکتوب بود که پیچیده بود و عنوان آنها را نوشته نشده بود که بکه باید داد و مشتبه شده بود بر من پس غمناک شدم که از سفر آمده ام و مکتوب را به صاحبش نمی توانم رسانید پس گرفت یکی از آنها را گفت این مکتوب زیاد بن شبیب است یعنی او به مردم خود نوشته یا برعکس بعد از آن گرفت دوم را پس گفت این مکتوب فلان است و سوم معلوم میشود از دانستن او در صورت اشتباه پس حیران شدم من از علم او پس نظر کرد بسوی من پس تبسم کرد **اصل** قال واعطانی ثلثمائة دینار وامرنی ان احملها الی بعض بنی عمه وقال اما انه سیقول لک دلنی علی حریف یشتری لی بها متاعا فدله علیه قال فاتیته بالدنانیر فقال لی یا ابا هاشم دلنی علی حریف یشتری لی بها متاعا فقلت نعم یعنی داؤد گفت و داد مرا سه صد دینار طلا و امر کرد مرا که برآورم آنها را بسوی بعض اولاد عموی او و گفت آگاه باش بدرستی که او البته میگوید ترا که رهنمائی کن مرا بر صاحب وقوفی که خریداری نماید برای من بآنها متاعی پس راهنمائی کن او را بر صاحب وقوف داود گفت پس بردم نزد آن مرد دینارها را پس گفت مرا ای ابوهاشم راهنمائی کن مرا بر صاحب وقوفی که خریداری نماید برای من بآنها متاعی پس گفتم آری میکنم **اصل** قال وکلمنی جمال ان اکلمه له یدخله فی بعض اموره فدخلت علیه لاکلمه له فوجدته یاکل ومعه جماعة ولم یمکنی کلامه فقال یا ابا هاشم کل ووضع بین یدی

صافی شرح اصول کافی

ثم قال ابتداءً من غیر مسألة یا غلام انظر الجمّال الذی اتانا به ابو هاشم فضمّه الیک یعنی ابو هاشم گفت و گفتگو کرد با من ساربانی که گفتگو کنم با ابا جعفر علیه السلام برای او که داخل کند ساربان را در بعضی کارهای خود یعنی نوکر کند او را پس داخل شدم بر ابو جعفر علیه السلام تا گفتگو کنم با او برای ساربان پس دریافتم ابو جعفر را که چیزی تناول میکرد با او جمعی بودند و میسر نشد مرا سخن با او پس گفت ای ابو هاشم تناول کن و گذاشته شد پیش من طعام بعد از آن گفت بی پیش گیری از جانب و بی التماس من ای غلام ملاحظه کن ساربانی را که آورده نزد ما او را ابو هاشم پس با خود ضم کن او را **اصل** قال و دخلت معه ذات یوم بستاناً فقلت له جعلت فداک انی لمولع باکل الطین فادع الله لی فسکت ثم قال لی بعد ایام ابتداءً منه یا ابا هاشم قد اذهب الله عنک اکل الطین قال ابو هاشم فما شیء ابغض الیّ منه الیوم یعنی داؤد گفت و داخل شدم با ابو جعفر علیه السلام ساعت روزی در بستانی پس گفتم او را قربانت شوم و بدرستیکه من هر آینه حریصم بخوردن گل پس دعا کن اسد تعالی را برای من تا آن بلا از من برطرف شود پس ساکت شد بعد از آن گفت بعد از چند روز بی پیشگیری از جانب و ای ابو هاشم بتحقیق برطرف کرد اسد تعالی از تو خوردن گل را گفت ابو هاشم پس هیچ چیز مکروه تر نیست بسوی طبع من از خوردن گل امروز **ششم اصل** عن علی بن محمد عن محمد بن حمزة الهاشمی عن علی بن محمد او محمد بن علی الهاشمی قال دخلت علی ابی جعفر علیه السلام صبیحة عرسه حیث بنی بابنة المأمون وکنت تناولت من اللیل دواءً فاول من دخل علیه فی صبیحته انا وقد اصابنی العطش وکرهت ان ادعو بالماء فنظر ابو جعفر علیه السلام فی وجهی وقال اظنک عطشان فقلت اجل فقال یا غلام او جاریة اسقنا ماءً فقلت فی نفسی الساعة یأتونه بماء یسمّونه به فاغتممت لذلک فاقبل الغلام ومعه الماء فتبسم فی وجهی ثم قال یا غلام ناولنی الماء فتناول الماء فشرب ثم ناولنی فشربت ثم عطشت ایضاً وکرهت ان ادعو بالماء ففعل ما فعل فی الاولی فلما جاء الغلام ومعه القدح قلت فی نفسی مثل ما قلت فی الاولی فتناول القدح ثم شرب فناولنی وتبسم قال محمد بن حمزة فقال لی هذا الهاشمی وانا اظنه کما یقولون **شرح** او برای شک علی بن محمد بن حمزه است در نام مروی عنه با جزم باین که بر هر تقدیر هاشمی است و در خصوصیت شخص او شکی نیست و او در واو عاریه کلام امام است تا هر کدام در عقب پرده باشد بشنود و میتواند بود که برای شک راوی باشد یسمّون بفتح یا و ضم سین و تشدید میم مضارع معلوم باب نصر است و ضمیر منصوب راجع با ابو جعفر است علیه السلام یعنی زهر می‌آشامانند او را با آن آب قال محمد بن حمزه کلام علی بن محمد بن حمزه است هذا الهاشمی بمروی عنه است که نام او مجهول است که آیا علی بن محمد است یا محمد بن علی یعنی روایتیست از علی بن محمد بن حمزه هاشمی از مرد هاشمی که نام او علی بن محمد یا محمد بن علی است گفت داخل شدم بر ابو جعفر صبح عروسی او در جائی که زفاف کرده بود بدختر مأمون ام الفضل

تناول کرده بودم در شب دوائی پس اول کسی که داخل شد براو در صبح عروسی او من بودم وتحقیق من سپرده بود تشنگی ونمیخواستم که طلب کنم آب را پس نگاه کرد ابوجعفر در روی من وگفت گمان دارم تو تشنه پس گفتم آری پس گفت ای غلام یا ای کنیز بیا شامان مارا آبی پس گفتم در دل خود که درین ساعت می آورند نزد او آبی را که زهری آشامانند او را بآن آب این خیال بآن کرده که امام اسقنا گفت و نگفت اسقه پس غمناک شدم بسبب آن خیال پس آمد غلام و با او بود آب پس ابوجعفر تبسم کرد در روی من بعد ازان گفت ای غلام بده بمن آب را پس گرفت آب را پس آشامید آب را بعد ازان داد بمن پس آشامیدم مخفی نماند که تبسم کردن وگرفتن وآشامیدن وادادن برای اشاره به بطلان خیال او ست بعد ازان تشنه شدم نیز ونخواستم که طلب کنم آب را پس کرد آنچه را که کرد در بار اول در وقت طلبیدن آب گفت اسقنا پس چون آمد غلام و با او قدح آب بود گفتم در دل خود مانند آنچه گفتم در بار اول پس گرفت قدح را بعد ازان آشامید پس داد بمن و تبسم کرد وگفت محمد بن حمزه پس گفت مرا این مرد هاشمی است ومن گمان دارم ابوجعفر را چنانچه شما میگوئید یعنی گمان دارم که او امام عالم بجمیع علوم باشد اشاره است بآنکه آن هاشمی مخالف بوده وبسبب این دلالت میل بحق کرده **هفتم اصل** استاذن علی ابی جعفر علیه السلام قوم من اهل النواحی من الشیعة فاذن لهم فدخلوا فسألوه فی مجلس واحد عن ثلثین الف مسألة فاجاب علیه السلام وله عشر سنین یعنی رخصت دخول طلبیدند بر امام محمد تقی علیه السلام جمعی از جانب اهل اطراف از جمله شیعه پس رخصت داد ایشان را پس سوال کردند در یک مجلس از سی هزار مسئله پس جواب داد او را ده سال بود اگر گوئی این مستبعد است ووقت وفا بمثل این در یک مجلس نمیکند وخارق عادت در اهل اطراف معقول نیست گوئیم میتوانند که اهل اطراف مسائل خود را در طومارها ثبت کرده باشند ودر یک مجلس با امام عرض شده باشد برای طلب جواب وامام جواب را در یک مجلس نوشته باشد خواه بخرق عادت وخواه موافق عادت وبنابرین بهتر آنست که من در من اهل النواحی بمعنی مجاورت باشد اگر چه برای تبعیض نیز میتواند بود **هشتم اصل** عن دعبل بن علی انه دخل علی ابی الحسن الرضا علیه السلام وامر له بشیء فلم یحمد الله قال فقال لم لم تحمد الله قال ثم دخلت بعد علی ابی جعفر علیه السلام وامر لی بشیء فقلت الحمد لله فقال لی تادبت یعنی روایتیست از دعبل بن علی که داخل شد بر امام رضا وامر کرد برای او به ملی پس گرفت آنرا و حمد نکرد الله تعالی را دعبل گفت پس امام گفت چرا حمد نکردی الله تعالی را دعبل گفت بعد ازان داخل شدم بعد از امام رضا بر امام محمد تقی علیهما السلام وامر کرد برای من بمالی پس گفتم الحمد لله پس گفت مرا ادب آموختی یعنی سخن پدرم را به عمل آوردی **نهم اصل** عن محمد بن سنان قال دخلت علی ابی الحسن الثالث علیه السلام فقال یا محمد حدث بآل فرج حدث فقلت مات عمر فقال الحمد لله حتی احصیت له اربعا وعشرین مرة فقلت یا سیدی لو علمت ان هذا یسرک

صافی شرح اصول کافی

لجئتك سعيا اغدو اليك قال يا محمد او لا تدري ما قال لعنه الله لمحمد بن علي ابي قال قلت لا قال خاطبه في شيء فقال اظنك سكران فقال ابي اللهم ان كنت تعلم اني امسيت لك صائما فاذقه طعم الحرب وذل الاسر فوالله ان ذهبت الايام حتى حرب ماله وما كان له ثم اخذ اسيرا وهو ذا قد مات لا رحمه الله وقد اداله الله عز وجل منه وما زال يديل اولياءه من اعدائه **شرح** فرج بفتح فا و فتح رای بی‌نقطه و جیم غلام علی بن یقطین بوده و پدر محمد است که مذکور می‌شود در حدیث پنجم سوره یازدهم و عمر نیز پسر او است الحرب بفتح حای بی‌نقطه و فتح رای بی‌نقطه و بای یک نقطه تاراج کردن کسی را مالش حتی برای استثنا است حرب ماضی مجهول باب نصر است و ضمیر مستتر نائب فاعل است و ماله منصوب و مفعول دوم است یعنی روایت است از محمد بن سنان گفت داخل شدم بر ابو الحسن ثالث یعنی امام علی نقی پس گفت ای محمد آیا حادث شد باهل بیت فرج حادثه پس گفتم مرد عمر از جمله اهل بیت فرج پس گفت الحمد لله تا آنکه شمردم او را بیست و چهار بار پس گفتم از روی تعجب ای آقای من اگر میدانستم این خبر خوشحال میکند ترا هر آینه می آمدم نزد تو پا برهنه و میدویدم بسوی تو برای دادن این مژده گفت ای محمد آیا نیز نمیدانی آنچه را که گفت عمر بمحمد بن علی پدر مرا راوی گفت گفتم نه گفت پدرم گفتگو کرد با او در چیزی پس عمر گفت گمان میبرم ترا که مست باشی پس گفت پدرم خدایا اگر میدانسته باشی که من بآخر روز رسیده ام برای تو روزه را پس بچشان او را مزه تاراج کردن و خواری اسیر کردن پس بخدا قسم که نگذشت روزگار تا آنکه تاراج کرده باشد مال او را و چشیده مزه او را با همه آنان گرفته شد اسیر و اینست که مرد رحمت نکناد او را الله تعالی و بتحقیق انتقام کشید خدای عز و جل از او و همیشه غالب میکند دوستان خود را بانتقام از دشمنان خود در دنیا یا عقبی **دهم اصل** عن ابي هاشم الجعفري قال صليت مع ابي جعفر عليه السلام في مسجد المسيب وصلى بنا في موضع القبلة سواء وذكر ان السدرة التي في المسجد كانت يابسة ليس عليها ورق فدعا بماء وتهيأ تحت السدرة فعاشت السدرة واورقت وحملت من عامها **شرح** مراد بمسجد المسیب مسجدی است که بر در خانه مسیب است و در میان صحن آن مسجد یک درخت کنار بود و امام در وقتیکه از بغداد بجانب مدینه میرفت با دختر مامون ام الفضل وقت غروب آفتاب بآنجا رسیده و فرود آمده بقدر وضو و نماز مغرب و نوافل و تعقیب در آن مسجد و متوجه مدینه شده و مراد بموضع القبلة محراب مسجد است السواء بفتح سین بی‌نقطه و الف ممدوده برابر مراد اینجا نماز شام است که نسبت بحاضر و مسافر برابر است و اشاره بآنست که نماز خفتن نکرده بیرون رفت از مسجد التهیؤ مصدر باب تفعل خود را مهیای نماز کردن بوضو ساختن یعنی روایت است از ابو هاشم جعفری گفت نماز کردم با امام محمد تقی علیه السلام در مسجد مسیب و نماز جماعت کرد با ما در محراب نماز مغرب و ذکر کرد ابو هاشم که آن درخت کنار که در مسجد بود خشک بود نبود در آن برگی پس امام طلبید آبی و وضو ساخت زیر آن یک درخت کنار پس زنده شد آن درخت و برگ داد و بار داد از آن سال **یازدهم اصل** عن المطرفي

قال مضی ابو الحسن الرضا علیه السلام و لی علیه اربعة آلاف درهم فقلت فی نفسی ذهب مالی فارسل الی
ابو جعفر علیه السلام اذا کان غدا فأتنی و لیکن معک میزان و اوزان فدخلت علی ابی جعفر علیه السلام
فقال لی مضی ابو الحسن و لک علیه اربعة آلاف درهم فقلت نعم فرفع المصلی الذی کان تحته فاذا تحته
دنانیر فدفعها الیّ شرح مطرف بضم میم و سکون طای بی‌نقطه و فتح رای بی‌نقطه و فا راوی بیست از خز که علمها
دارد و نسبت باعتبار فروشندگی آنست یعنی روایتیست از مطرف گفت از دنیا رفت امام رضا و مرا بر او
چهار هزار درهم بود پس گفتم در دل خود که رفت مال من پس فرستاد امام محمد تقی علیه السلام نزد من که وقتیکه
شود فردا پس بیا نزد من و باید که باشد با تو ترازو و سنگهای وزنه پس داخل شدم بر امام محمد تقی پس
گفت مرا از دنیا رفت ابو الحسن و ترا بر او چهار هزار درهم است پس گفتم آری پس برداشت جای نمازی
را که بود در زیر او پس ناگاه در زیر جای نماز دینارهای طلا بود پس داد آنها بمن مساوی حق من
نقل اصل عن محمد بن سنان قال قبض محمد بن علی و هو ابن خمس و عشرین سنة و ثلاثة اشهر و اثنی
عشر یوما توفی یوم الثلثا لست خلون من ذی الحجة سنة عشرین و مأتین عاش بعد ابیه تسعة عشر
سنة الا خمسا و عشرین یوما شرح نقل است از محمد بن سنان که گفت گرفته شد از دنیا امام
محمد تقی علیه السلام و او فرزند بیست و پنجسال و سه ماه و دوازده روز بود وفات یافت روز سه شنبه وقتیکه
شش شب گذشته بود از ذی الحجه سال دویست و بیست زندگانی کرد بعد از پدرش نوزده سال مگر بیست و پنج روز

مبحث دوازدهم که باب صد و بست و یکم ست اصل مولد ابی الحسن علی بن محمد علیهما السلام

شرح این تاریخ احوالی است که نسبت دارد بولادت ابو الحسن ثالث امام علی نقی علیه السلام در این مبحث کلام
مصنف و ده یا نه حدیث است کلام مصنف اصل ولد للنصف من ذی الحجة سنة اثنی عشرة
و مأتین و روی انه ولد فی رجب سنة اربع عشرة و مأتین و مضی لاربع بقین من جمادی الآخرة سنة
اربع و خمسین و مأتین و روی انه قبض علیه السلام فی رجب سنة اربع و خمسین و مأتین و له
احد و اربعون سنة و ستة اشهر و اربعون سنة علی المولد الآخر الذی روی و کان المتوکل اشخصه
مع یحیی بن هرثمة بن اعین من المدینة الی سر من رای فتوفی بها و دفن فی داره و امه ام ولد
یقال لها سمانة شرح المتوکل علی الله ابو الفضل جعفر بن معتصم بن هارون الرشید بن مهدی بن منصور
بن محمد بن علی بن عبد الله بن عباس نهم است از عباس و دهم است از خلفای عباسیه در ذی الحجه سال
دویست و سی و دو خلیفه شد و کشته شد بدست غلامان در شوال سال دویست و چهل و نه یعنی زاده شد
ابو الحسن ثالث در زمان مامون العباس عبد الله بن هارون الرشید بن مهدی بن محمد بن علی بن عبد الله
بن عباس که هشتم است از عباس و هفتم است از خلفای عباسیه در نصف ذی الحجه سال دویست و

مولد حضرت امام علی نقی

دوازده هجری منقول شده که او زاده شده در رجب سال دویست و چهارده مخفی نماند که اگر در اول رجب باشد مثلاً تفاوت میان این دو تاریخ ولادت یک سال و شش ماه و نیم است و از دنیا رفت در بیست و ششم جمادی الآخر سال دویست و پنجاه و چهار و با بود بنابر تاریخ اول ولادت چهل و یک سال و شش ماه مخفی نماند که یازده روز بران زیاده است در ان مسامحه کرده و او با چهل سال بوده بنابر تاریخ ولادت دوم که مشهور شده مخفی نماند که اگر ولادت در اول رجب باشد چهار ماه و کم است از چهل سال و در ان نیز مسامحه کرده و نسخ کافی در تاریخ ماه وفات مختلف است و در بعضی رجب مذکور است و متوکل خلیفه عباسی که نام او جعفر بن معتصم است بیرون آورده بود او را با یحیی بن هرثمه بن اعین که غلام متوکل بوده سردار جمعی از لشکر در مدینه بسوی سامره پس وفات یافت در سامره و مدفون شده در خانه خود و مادر او کنیز بود گفته می شد او را سمانه اول اصل عن خیران الاسباطی قال قدمت علی ابی الحسن علیه السلام المدینة فقال لی ما خلف من الواثق عندک قلت جعلت فداک خلفته فی عافیة انا من اقرب الناس عهدا به عهدی به منذ عشرة ایام قال فقال لی ان اهل المدینة یقولون انه مات فلما ان قال لی الناس علمت انه هو ثم قال لی ما فعل جعفر قلت ترکته اسوء الناس حالا فی السجن قال فقال اما انه صاحب الامر ما فعل ابن الزیات قلت جعلت فداک الناس معه والامر امره قال فقال اما انه شوم علیه قال ثم سکت وقال لی لابد ان تجری مقادیر الله واحکامه یا خیران مات الواثق وقد قعد المتوکل جعفر وقد قتل ابن الزیات فقلت متی جعلت فداک قال بعد خروجک بستة ایام **شرح** ظاهر آنست که خیران اسباطی عبارت است از خیران زکانی که مذکور شد در حدیث دوم باب هفتاد و سوم و اسباط یعنی قبیله های متفرق باشد و اشاره باشد بانچه اهل تاریخ گفته اند که زکان قبیله ایست از عرب خفاجه که بعض ایشان در خراسان و بعض ایشان در قزوین ساکن اند و خفاجه قبیله ایست از بنی عامر الواثق بالله ابو جعفر هارون بن معتصم بن هارون الرشید بن مهدی بن منصور بن محمد بن علی بن عبد الله بن عباس نهم است از عباسی و دهم است از خلفای عباسیه و برادرش المتوکل علی الله جعفر بن معتصم است که نهم است از عباس و دهم است از خلفای عباسیه الف لام الناس برای عهد خارجی است و مراد اهل مدینه است ضمیر انه راجع بقائل در ضمن یقولون است ضمیر هو راجع بابی الحسن است المقادیر جمع مقدور یعنی تقدیر کرده شده مقادیر الله عبارت از ظلمهائیست که متوکل کرده مثل نقل امام از مدینه بسامره و خراب کردن قبر امام حسین علیه السلام و انواع نامعقولات که الله تعالی آنها را قضا و قدر کرده احکامه عبارت از حکمهای الهی است حوادث را در قران که تبیان کل شیء است یعنی روایتست از خیران اسباطی گفت وارد شدم از سامره ابو الحسن ثالث را در مدینه پس گفت مرا که چیست خبر واثق بن معتصم نزد تو پس گفتم قربانت شوم وگذاشتم او را در سامره در خوشحالی من از نزدیکتر مردمم باعتبار عهد یعنی باحوال او یعنی بعد از بیرون آمدن

من کسی نمانده به مدینه چه وا رسیدن من با دوازده روز است خبر ابی گفت پس گفت مرا بدرستی که مردمی که
ساکنان مدینه اند میگویند که او بتحقیق مرده پس چون گفت مرا آن مردم که ساکن مدینه اند همان دم دانستم که قائل
خودش است بعد از آن گفت مرا چه کرد جعفر متوکل که برادر او ثانی است یعنی چه حال دارد گفتم والله اشترا او را
بدتر مردم باعتبار حال در زندان خیران گفت پس امام گفت آگاه باش بدرستی که او صاحب این حال یعنی
خلافت است الحال چه کرد پسر روغن زیتون فروش مراد محمد بن عبد الملک است که مذکور شد در حدیث
اول سجث یازدهم گفتم قربانت شوم لشکر با اوست و حکم حکم اوست خیران گفت پس امام گفت آگاه باش
بدرستی که آن اطاعت لشکر او را شوم است برا او اشاره است بآنکه امرا هرگاه زیاده از حد مستقل شدند
کشته می شوند خیران گفت بعد از آن امام ساکت شد پس گفت مرا ناچار است که روان شود تدبیرهای
الله تعالی و بیانهای او یعنی آنها تخلف از مقتضای خود نمی کند ای خیران مراد واثق است و بتحقیق نشست
بخلافت متوکل که جعفر نام دارد و بتحقیق کشته شد پسر روغن زیتون فروش پس گفتم کی قربانت شوم گفت
بعد از بیرون آمدن تو از سامره بشش روز **دوم اصل** عن صالح بن سعید قال دخلت علی
ابی الحسن علیه السلام فقلت له جعلت فداک فی کل الامور ارادوا اطفاء نورک و التقصیر بک
حتی انزلوک هذا الخان الاشنع خان الصعالیک فقال ههنا انت یا ابن سعید ثم اومی بیده و
قال انظر فنظرت فاذا انا بروضات انقات و روضات باسرات فیهن خیرات عطرات و ولدان
کانهن اللؤلؤ المکنون و اطیار و ظباء و انهار تفور فحار بصری و حسرت عینی فقال حیث کنا فهذا لنا
عتید لسنا فی خان الصعالیک شرح متوکل کتابتی با امام نوشت و بکمال تعظیم او را بسامره طلبید چنانچه نسخه
آن مذکور میشود در حدیث هفتم مع هذا چون وارد سامره شد سفارش کرد که روز اول او را بارندهند تا فرود آمد
در سرای که نام آن خان الصعالیک است و یک روز آنجا بود تا برای او خانه تعیین کردند و زیک برای تعدیه
است چه تقصیر چنانچه متعدی مستعمل میشود لازم مستعمل میشود مشار الیه ههنا مرتبه آن مراتب اعتقاد بامامت
است یا خان الصعالیک است الانقات بضم همزه و ضم نون و فا نو دمیده ها الباسرات به بای یک نقطه
و الف و کسر سین بی نقطه و رای بی نقطه تعجیل کرده ها یعنی بکمال رسیده ها العطرات بفتح عین بی نقطه و کسر
طای بی نقطه و رای بی نقطه گرامیها و رواج داده ها و خوشبوها و همه اینجا مناسب است ضمیر کانهن راجع بمجموع
خیرات و ولدان است و تانیث مبنی بر تغلب خیرات بر ولدان است یعنی روایت است از صالح بن سعید گفت
داخل شدم بر امام علی النقی در روز دخول او در سامره گفتم او را قربانت شوم در همه کارها اراده کردند
خلفای ضلالت پوشانیدن نور ترا و کوتاه نمودن ترا تا آنکه فرود آوردند ترا درین سرای زبون ترک سرای فقرا
است پس گفت هنوز درین اعتقادی تو ای پسر سعید یا مراد آنست که تو در سرای فقرائی بعد از آن اشاره
کرد بدست خود و گفت باین طرف نگاه کن پس نگاه کردم پس ناگاه مطلع شدم بمرغزارها که نورس بود در آن

و غزار یا حوران گرامی بسران بودند گویا که ایشان دو ماه پاره از صدف بیرون آمده بودند و مرغان آسمان و شهر آلی که بپوشید از سر حشمه ابو الحسن بیرون شد دیده من گمند شد از خوبی آن چشم من پس از آن گفت بر با آسمن پس بنیاد ملک تابستم در سرای فقرا اگر گویی پنهان بود دست از نیست گویم نیست و نظایر این است احوال قبر و من که در مطلع بهشت بآنجا گشوده می شود و نظیر دیگر گذشت در حدیث سوم حدیث دوم سوم **اصل** عن اسحاق الجلاب قال اشتریت لابی الحسن علیه السلام غنما کثیرة فدعانی فادخلنی من اصطبل داره الی موضع واسع لا اعرفه فجعلت افرق تلک الغنم فیمن امرنی به فبعثت الی ابی جعفر علیه السلام والی والدته والی غیرهما ممن امرنی ثم استاذنته فی الانصراف الی بغداد الی والدی وکان ذلک یوم الترویة فکتب الی تقیم غدا عندنا ثم تنصرف قال فاقمت فلما کان یوم عرفة اقمت عنده وبت لیلة الاضحی فی رواق له فلما کان فی السحر اتانی فقال یا اسحاق قم قال فقمت ففتحت عینی فاذا انا علی بابی ببغداد قال فدخلت علی والدی وانا فی اصحابی فقلت لهم عرفت بالعسکر وخرجت ببغداد الی العید **شرح** الجلاب بفتح جیم و تشدید لام و بای یک نقطه کسی که کارش این باشد که گوسفند مانند آن از دو جای خرید و بجای دیگر برد الاصطبل بکسر همزه و سکون صاد بی نقطه و فتح طای بی نقطه و سکون بای یک نقطه طویله چارواها البعثت مجهول است ابو جعفر پسر بزرگ امام علی النقی است که نام او محمد است و در زمان حیات پدر وفات یافته چنانچه مذکور شد در احادیث باب هفتاد و چهارم الرواق بکسر و ضم رای بی نقطه و تخفیف واو خانه که مانند خیمه است و ایوان پیشگاه خانه و هر دو اینجا مناسب است عرفت بتشدید رای بی نقطه است التعریف وقوف در عرفات در نهم ذی الحجه و اینجا استعاره شده برای ملازمت امام علی روز یعنی روایتست از اسحاق جلاب گفت خریداری کردم برای امام علی النقی گوسفند بسیار پس طلبید مرا پس داخل کرد مرا از راه طویله خانه او بسوی جای فراخ که نمی شناختم آنجا را پس شروع کردم جدا میکردم آن گوسفندان را برای هر کس امر کرد مرا بجدا کردن برای او مثل فقرا و غیر ایشان پس فرستاده شدم بسوی ابو جعفر و بسوی والده او و غیر ایشان از جماعتی که امر کرده بود مرا بجدا کردن گوسفندی برای ایشان بعد از آن در عرصه طلب رخصت کردم از او در برگشتن بسوی بغداد بجانب پدرم و مادرم و برادرم در روز هشتم ذی الحجه پس نوشت در حاشیه عرضه بسوی من مهمانی فردا نیز و بعد از آن بر میگردی اسحق گفت پس بجا آوردم و فهم بجا آنچه امام در روز عرفه در خدمت امام بودم و شب عید اضحی در رواق امام بسر بردم و چون شد وقت سحر آمد امام پیش من پس گفت ای اسحق برخیز گفت اسحق پس برخاستم پس گشودم دو چشم خود را پس ناگاه من بر در خانه خود بودم در بغداد اسحق گفت پس داخل شدم بر پدر و مادر خود و آشنایان بدیدن من پس گفتم ایشان را از وقوف عرفات کردم در سامره و بیرون رفتم در بغداد بسوی نماز عید **حدیث چهارم** **اصل** عن ابراهیم بن محمد الطاهری قال مرض المتوکل من خراج خرج به واشرف منه علی الهلاک

فلم یجسر احد ان یمسه بحدیدة فنذرت امه ان عوفی ان تحمل الی ابی الحسن علی بن محمد ؏ مالاً جلیلاً من مالها وقال له الفتح بن خاقان لو بعثت الی هذا الرجل فسألته فانه لا یخلو ان یکون عنده صفة یفرج بها عنک فبعث الیه ووصف له علته فرد الیه الرسول بان یوخذ کسب الشاة فیداف بماء ورد فیوضع علیه فلما رجع الرسول واخبرهم اقبلوا یهزؤن من قوله فقال له الفتح هو والله اعلم بما قال واحضر الکسب وعمل کما قال ووضع علیه فغلبه النوم وسکن ثم انفتح وخرج منه ما کان فیه وبشرت امه بعافیته فحملت الیه عشرة آلاف دینار تحت خاتمها ثم استقل من علته فسعی الیه البطحائی العلوی بان اموالاً تحمل الیه وسلاحاً فقال لسعید الحاجب اهجم علیه باللیل وخذ ما تجد عنده من الاموال والسلاح واحمله الی **شرح** الکسب بضم کاف وسکون سین بی‌نقطه وبای یک نقطه کنجاره وروغن عصاری و مراد اینجا پشکلیست که لگدکوب شده درجائی گوسفند و درهم چسپیده مانند کنجاره یداف به دال بی‌نقطه والف وفا مضارع مجهول باب نصر است الدوف مخلوط کردن و تر کردن بآب و مانند آن الهجوم مصدر باب نصر ناگهان برکسی رفتن یعنی روایت است از ابراهیم بن محمد طاهری گفت بیمار شد متوکل از دملی بیرون آمد در بدن او و نزدیک شد از ان به هلاکت پس جرأت نکرد هیچیک که دست مال کند آنرا به نشتری پس نذر کرد مادر متوکل اگر عافیت داده شود این راکه بفرستد بسوی ابوالحسن ثالث علی بن محمد ؏ مالی عظیم را از مال خود وگفت متوکل را وزیر او فتح بن خاقان کاش میفرستاد بسوی این مرد پس می طلبیدی از او علاجی چه بدرستی که او خالی نیست از این که باشد نزد او علاجی که کشاد داده می شود بآن از تو پس متوکل پیغام فرستاد بسوی امام ؏ وبیان کرد برای او مرض خود را پس امام ؏ برگردانید بسوی متوکل پیغام آور را باین که گرفته شود پشکل لگدکوب گوسفند پس مخلوط کرده شود به گلاب پس گذاشته شود بران دمل چون برگشت پیغام آور وخبر داد ایشان را شروع کردند اهل مجلس مانند آنچه متعارف است در مجالس اهل بطلان استهزا میکردند از سخن امام پس گفت متوکل را فتح که او بخدا قسم داناتر است بآنچه گفته امتحان کنید وحاضر کرده شد آن پشکل و ساخته شد پشکل چنانچه گفته بود وگذاشته شد بر دمل پس غلبه کرد بر او خواب وساکن شد درد دمل بعد از ان کشوده شد وبیرون آمد از ان ماده که بود دران ومژده داده شد مادر متوکل بخوشحالی متوکل پس فرستاد مادر متوکل بسوی امام ده هزار دینار طلا سر بمهر خود بعد از ان برخاست متوکل از کوفت خود پس بدگوئی کرد بسوی متوکل بطحاوی علوی یعنی به متوکل گفت که مال ده هزار دینار طلا وسلاح از برای امام فرستاد پس گفت متوکل سعید پاسبان را ناگهان برو بر سر او امشب وبگیر آنچه می یابی نزد او از مالها وسلاح وبیار بسوی من **اصل** قال ابراهیم بن محمد فقال لی سعید الحاجب صرت الی داره باللیل ومعی سلم فصعدت السطح فلما نزلت علی بعض الدرج فی الظلمة لم ادر کیف اصل الی الدار فنادانی یا سعید

صافی شرح اصول کافی

مکانک حتی یأتوک بشمعة فلم ألبث أن أتونی بشمعة فنزلت فوجدت علیه جبة صوف وقلنسوة منها وسجادة
علی حصیر بین یدیه فلم أشک أنه کان یصلی فقال لی دونک البیوت فدخلتها وفتشتها فلم أجد فیها شیئاً و
وجدت البدرة فی بیته مختومة بخاتم أم المتوکل وکیساً مختوماً وقال لی دونک المصلی فرفعته فوجدت سیفاً
فی جفن غیر ملبس فأخذت ذلک وصرت إلیه فلما نظر إلی خاتم أمه علی البدرة بعث إلیها فخرجت إلیه
فأخبرنی بعض خدم الخاصة أنها قالت له کنت قد نذرت فی علتک لما أیست منک إن عوفیت حملت إلیه
من مالی عشرة آلاف دینار فحملتها إلیه وهذا خاتمی علی الکیس وفتح الکیس الآخر فإذا فیه أربعمائة دینار
فضم إلی البدرة بدرة أخری وأمرنی بحمل ذلک إلیه فحملته ورددت السیف والکیسین وقلت
له یا سیدی عز علی فقال لی سیعلم الذین ظلموا أی منقلب ینقلبون شرح السجادة بفتح سین بی نقطه
وتشدید جیم چیزی بافته شده از برگ خرما که بران سجده میکنند و بقدر روی آدمی است دونک
اسم فعل است البدرة بفتح باء و سکون دال بی نقطه و رای بی نقطه کیسه ایست از پوست که در آن ده هزار دینار طلا
باشد و بعضی هفت هزار گفته اند و اینجا مناسب نیست یعنی گفت ابراهیم بن محمد که پس گفت مرا سعید حاجب
رفتم بسوی خانه ابو الحسن ثالث در ان شب و با من نردبانی بود پس بالای بام رفتم پس چون فرود
آمدم بر بعضی از زینه ها در تاریکی شب یعنی نردبان بلند پس پائین آمدم ندانستم که چگونه برسم به سرای پس ندا
کرد مرا امام پس آواز داد مرا که ای سعید در جای خود باش تا بیارند نزد تو شمعی پس درنگ نکردم تا آنکه
آوردند شمعی را یعنی نزد من آوردند پس فرود آمدم پس یافتم او را که بر او بود فرجی پشمین و کلاهی که از آن جنس
بود یعنی از پشم آن و سجاده بود در موضع سجده که بر حصیر بود پیش او و دانستم که نماز میکرده پس گفت مرا
داخل خانه شو پس داخل خانه شدم و جستجو کردم پس نیافتم در ان خانه چیزی و یافتم همیان بدره را در خانه امام
که سرش مهر مادر متوکل بوده و کیسه مختومی یعنی سر بمهری و گفت امام مرا سجاده را از جا نماز و بردار
پس برداشتم سجاده را پس یافتم شمشیری را در غلافی که محض چوب بود که پوشانیده نشده بود هنوز
به پوست یا مراد آنست که آهن جامه نداشت پس برگرفتم آنچه را که مذکور شد و رفتم بسوی او پس
چون نظر کرد به مهر مادرش بر بدره فرستاد کسی را بسوی او پس بیرون آمد مادر از پیش من پس خبر داد مرا بعضی
از خدمتگاران حرم خلیفه که مادرش گفت او را بتحقیق نذر کرده بودم در مرض تو چون نا امید شده بودم
از تو که اگر عافیت بخشیده شوی فرستم بسوی او از مال خود ده هزار دینار پس فرستادم آنرا بسوی او
و این مهر منست بر کیسه و گشود متوکل کیسه دیگر را پس ناگاه در ان چهار صد دینار طلا بود
پس جفت کرد با بدره مادر بدره دیگر را از مال خود و امر کرد مرا به بردن از مال او آنچه بود بسوی
ابوالحسن پس بردم آنرا و برگردانیدم شمشیر را و دو کیسه او را نیز و گفتم ای آقای من مشکل بود
بر من این عمل که کردم بی اختیار ضرورت پس گفت مرا از سوره شعرا که البته خواهند دانست بمشاهده

جمعی که ظلم کردند که چه روح بازگشت بازگشتی میکنند بسوی الله تعالی **پنجم اصل** عن علی بن محمد النوفلی قال قال لی محمد بن الفرج ان ابا الحسن علیه السلام کتب الیه یا محمد اجمع امرک وخذ حذرک قال فانا فی جمع امری لیس ادری ما الذی اراد فیما کتب به الی حتی ورد علی رسول حملنی من مصر مقیدا وضرب علی کل ما املک وکنت فی السجن ثمان سنین ثم ورد علی منه فی السجن کتاب فیه یا محمد لا تنزل فی ناحیة الجانب الغربی فقرأت الکتاب فقلت یکتب الی بهذا وانا فی السجن ان هذا لعجب فما مکثت ان خلی عنی والحمد لله **شرح** ناحیة با تنوین است الجانب منصوب به فعل مقدر است بتقدیر الزم الجانب الغربی و آن عبارت از شام است و ادخال الف لام بر الجانب اشعار به تقویت مذهب کوفیین است و در بعضی نسخ ناحیة الجانب الغربی اذ قضینا الی موسی الامر که از قبیل اضافت موصوف است بصفت بی تاویل یعنی روایت است از علی بن محمد النوفلی گفت که گفت مرا محمد بن فرج که ابو الحسن ثالث نوشت بسوی او که ای محمد جمع کن متفرق کار خود را و فرا گیر احتیاط محمد گفت من در جمع متفرق کار خود بودم که چه نوشته بسوی من نمیدانستم سر آن را تا وارد شد بر من پیغام آوری از جانب خلیفه و برداشت مرا از مصر بند کرده و دست زد بر هر چه مالک بودم و بودم در زندان هشت سال و بعد از آن وارد شد بر من از ابو الحسن در زندان مکتوبی که در آن بود ای محمد فرود میا در جای دیگر ملازم باش جانب مغربی را پس خواندم مکتوب را پس در دل خود گفتم مینویسد به من این را و من در زندانم بدرستی که این هر آئینه عجب است پس درنگ نکردم تا آنکه بند برداشته شد از من و الحمد لله **اصل** قال وکتب الیه محمد بن الفرج یسأله عن ضیاعه فکتب الیه سوف ترد علیک وما یضرک ان لا ترد علیک فلما شخص محمد بن الفرج الی العسکر کتب الیه برد ضیاعه ومات قبل ذلک **شرح** الضیاع بکسر ضاد با نقطه و یای دو نقطه زیر پایین و الف و عین بی نقطه جمع ضیعه بفتح ضاد و سکون یا زمینهای که از آنها منافع حاصل میشود کتب مجهول است یعنی نوفلی گفت و نوشت بسوی ابو الحسن ثالث محمد بن الفرج می پرسید او را از احوال مستغلات خود پس نوشت بسوی او که بعد از زمانی برگردانیده میشود بر تو و ضرر نمیرساند ترا اینکه برگردانیده نشود بر تو پس چون بیرون آمد محمد بن الفرج از شام بسوی سامره بسبب طلب احمد بن خضیب چنانچه مذکور میشود نوشته شده بسوی او از جانب مردم او در مصر با این که ظالمی که مستغلات را غصب کرده بود و اپس داد آنها را تا مبادا که شکایت نزد متوکل کند و محمد بن الفرج در پیش از رسیدن آن مکتوب **اصل** قال وکتب احمد بن الخضیب الی محمد بن الفرج یسأله الخروج الی العسکر فکتب الی ابی الحسن یشاوره فکتب الیه اخرج فان فیه فرجک ان شاء الله تعالی فخرج فلم یلبث الا یسیرا حتی مات **شرح** یعنی نوفلی گفت و نوشت احمد بن الخضیب که از سرداران متوکل بود بسوی محمد بن الفرج و طلبید او را که بیرون آید از شام بسوی سامره پس نوشت محمد بن الفرج بسوی ابو الحسن ثالث مشورت میکرد با او و چون امر کرده بود که ملازم شام باش پس نوشت بسوی او که بیرون رو بجانب سامره که در آن بیرون رفتن گشادگی تست ان شاء الله تعالی پس بیرون رفت

صافی شرح اصول کافی

پس رنگ کرد تا آنکه ... ایجا عبارت از دراز بودن است چه واصل نعیم آخرت میشود یا عبارت
از ملاقات امام است و بخشیدن جامه است چنانچه می آید در حدیث ششم یا عبارت از دا ...
... دادن ضیاع است که مذکور شد اگرچه نفع آن باولاد عائد میشود چه باعث آن خروج بسامره شد
... ششم **اصل** عن احمد بن محمد قال اخبرنی ابو یعقوب قال رایت محمدا قبل موته
بالعسکر ... الی الحسن فنظر الیه واعتل من غد فدخلت الیه عائدا ...
من علته ... فانه بعث الیه بثوب فاخذه وادرجه ... ووضعه تحت راسه ... فکفن
فیه شرح ... متعلق برایته است وقد اعتل حال از ضمیر راینه است فادرجه ... بیان
... است یعنی روایت است از احمد بن محمد گفت خبر داد مرا ابو یعقوب گفت دیدم پسر محمد بن
الفرج را پیش از مردن او در سامره در آخر روزی و حالانکه استقبال کرده بود ابوالحسن را در روز دخول
ابوالحسن در سامره پس نظر التفات کرده ابوالحسن بسوی محمد و بیمار شده بود محمد در فردای آن روز پس
... دیدم او را که داخل شدم بسوی او و پرسش کننده بعد از چند روز از بیماری او در علتی که
... شده بود از بیماری پس خبر داد مرا که ابوالحسن فرستاده بسوی او جامه را پس محمد گرفت آن را و پیچید
آن را و واگذاشت آن را زیر سر خود ابو یعقوب گفت پس کفن کرده شد در آن جامه **اصل** قال
... قال ابو یعقوب رایت ابا الحسن مع ابن الخضیب فقال له ابن الخضیب سر جعلت فداک فقال
انت المقدم فما لبثنا الا اربعة ایام حتی وضع الادهق علی ساق ابن الخضیب ثم نعی **شرح** خضیب بخاء معجمه
سین بی نقطه و تخفیف رای بی نقطه مع ثقل العین باب ضرب است احمد بن الخضیب که از سرداران بود و مدتی
که با امام بجانب مستعین که خلیفه دوازدهم است از خلفای عباسیه میرفت این را گفته و چون مطلع بود بر عداوت
خلیفه کنایه گفته و قصد او باین کلمه این بود که در پرده گوید که بپای خود برو بسلامت خانه و جلدی
فداک در این مقام از قبیل ساختگی بلاغت قبیل آنست که شخصی از حرامیان مسافری را دید سواره و بیمار
دانست که عاجز است گفت از کمال خوشحالی این که بمطلب رسیده فرود آی گفت قربانت شوم ادهق بفتح
دال بی نقطه و فتح ها و قاف در چوب است که برای فشردن تعبیه میشود چنانچه محاکان مها بندند و آن را
شکنجه مینامند نعی بنون و عین بی نقطه مجهول است یعنی گفت احمد بن محمد که گفت ابو یعقوب که دیدم
ابوالحسن ثالث را با احمد بن الخضیب پس گفت او را ابن الخضیب برو قربانت شوم پس امام گفت
تو را تو پیش از منی پس درنگ نکردیم مگر چهار روز تا آنکه گذاشته شد شکنجه بر ساق پای ابن الخضیب الخ
کنند به هر مالی که پنهان کرده باشد بعد از آن خبر مرگ او آورده شد **اصل** قال ... روی
عنه انه حین الح علیه ابن الخضیب فی الدار التی یطلبها منه بعث الیه لاقعدن بک من الله عز و
جل مقعدا لا یبقی لک باقیة فاخذه الله عز و جل فی تلک الایام **شرح** چون خلیفه در کمال عداوت

بوده با امام ابن الخضیب دعوی ملکیت خانه او کرده تا او را از آنجا بیرون کند و حالانکه جمیع روی زمین ملک امام است و هرکه از غیر شیعه امامیه متصرف زمینی است بر او حرام است چنانچه مذکور شد در حدیث سوم باب مد و چهارم نطلبها ماضی باب تفعل است با در نگ برای تعدیه است لا ینقی مضارع معلوم باب افعال است یعنی گفت احمد بن محمد که نقل کرد ابو یعقوب از حال ابن الخضیب آنکه وقتی که تشدد کرد بر امام ابن الخضیب در خانه که ساختگی طلبید آنرا از امام که این خانه از من است بیرون رو پس پیغام فرستاد امام بسوی ابن الخضیب که هر آئینه میشناسم البته ترا نسبت با الله عز و جل جائی که وا نمیگذارد برای تو هیچ باقیمانده یعنی که بسبب آن جان و مال تو میرود پس گرفتار کرد او را الله تعالی در همان روزها با شکنجه تو مرگ که مذکور شد **هفتم اصل** اخذت نسخة کتاب المتوکل الی ابی الحسن الثالث علیه السلام من یحیی بن هرثمة فی سنة ثلث و اربعین و مائتین و هذه نسخته بسم الله الرحمن الرحیم اما بعد فان امیر المؤمنین عارف بقدرك راع لقرابتك موجب لحقك یقدر من الامور فیك و فی اهل بیتك ما اصلح الله به حالك و حالهم و ثبت به عزك و عزهم و ادخل الیمن و الامن علیك و علیهم یبتغی بذلك رضاء ربه و اداء ما افترض علیه فیك و فیهم و قد رای امیر المؤمنین صرف عبد الله بن محمد عما کان یتولاه من الحرب و الصلاة بمدینة رسول الله صلی الله علیه و آله اذ کان علی ما ذکرت من جهالته بحقك و استخفافه بقدرك و عندما قرفك به و نسبك الیه من الامر الذی قد علم امیر المؤمنین براءتك منه و صدق نیتك فی ترك محاولته و انك لم تؤهل نفسك له و قد ولی امیر المؤمنین ما کان یلی من ذلك محمد بن الفضل و امره باکرامك و تبجیلك و الانتهاء الی امرك و رایك و التقرب الی الله و الی امیر المؤمنین بذلك **شرح** باعث خروج ابو الحسن ثالث از مدینه بسامره این بوده که عبد الله بن محمد پیشنماز جمعه در مدینه بوده از جانب متوکل و بقصد آزار و بدگوئی امام کرده و در مکتوبی به متوکل نوشته در اظهار کذب و عداوت و آزار کردن عبد الله امام را و متوکل این مکتوب را در جواب مکتوب امام نوشته من یحیی متعلق است باخذت فی سنة متعلق است بکتاب یا باخذت الحراب بضم حای بینقطه و فتح رای بینقطه و بای یک نقطه جمع حربه بفتح حا و سکون را و زبای جمعه ماخوذ است از حرب یعنی طعنه زدن بر دشمن خود چون روز طعنه بر ابلیس است و از آن است محراب یعنی گرفتم صورت مکتوب متوکل را بسوی ابو الحسن ثالث امام علی نقی از یحیی بن هرثمه در سال دویست و چهل و سه و این صورت آنست بسم الله الرحمن الرحیم اما بعد از ثنا و دعا پس بدرستیکه متوکل شناسا است بمرتبه تو رعایت کننده است خویشی ترا با رسول الله ثابت کننده است حق ترا با خود قرار دهنده است از کار تو و در حق تو و در حق خانواده تو آنچه را که اصلاح کرد یعنی البته اصلاح میکند الله تعالی حال تو و حال ایشان را و ثابت کرد بآن عزت و عزت ایشان را و داخل کرد برکت و ایمنی را بر تو و بر ایشان

میطلبد متوکل بانچه مذکور شد رضای صاحب کل اختیار خود را و بجای آوردن آنچه را که واجب و لازم کرده
الله تعالی بر او در حق تو و در حق ایشان و تحقیق مصلحت دیده متوکل برگردانیدن عبد الله بن محمد را از آنچه
اختیار در آن میداشت که روزهای جمعه نماز جمعه در مدینه رسول الله صلی الله علیه و آله میگزارد چونکه بوده بر حالی که ذکر کردی
در مکتوب خود که ناشناسی او حق ترا و سبک شمردن او قدر ترا باشد و این برگردانیدن نزد چیزی بود که
عیب و تهمت کرد ترا بآن و نسبت داد ترا بسوی آن کاری باشد که بتحقیق دانسته متوکل بری بودن ترا از آن
و درستی قصد ترا و ترک ارادهٔ آن و این را که تو هیا نکردی خود را برای آن و بتحقیق صاحب اختیار کرد
متوکل در آنچه صاحب اختیار میبود در آن عبد الله بن محمد که پیشنمازی جمعه باشد محمد بن الفضل را و امر
داشتن تو و تعظیم تو و قبول امر تو و صواب دید تو و نزدیکی جستن بسوی الله تعالی و بسوی متوکل بآنچه مذکور شد

اصل وامیر المؤمنین مشتاق الیک یحب احداث العهد بک والنظر الیک فان نشطت لزیارته
والمقام قبله ما رأیت شخصت ومن احببت من اهل بیتک وموالیک وحشمک علی مهلة و
طمانینة ترحل اذا شئت وتنزل اذا شئت وتسیر کیف شئت وان احببت ان یکون یحیی بن هرثمة
مولی امیر المؤمنین ومن معه من الجند مشیعین لک یرحلون برحیلک ویسیرون بسیرک فالامر فی ذلک
الیک حتی توافی امیر المؤمنین فما احد من اخوته وولده واهل بیته وخاصته الطف منه منزلة
ولا احمد له اثرة ولا هو لهم انظر وعلیهم اشفق وبهم ابر والیهم اسکن منه الیک ان شاء الله والسلام علیک
ورحمة الله وبرکاته وکتب ابراهیم بن العباس فی ... صلی الله علی محمد وآله وسلم شرح مدار احدا شابه
لیس است احد مرفوع و اسم ما است الطف و احمد و انظر و اشفق و ابر و اسکن افعل التفضیل است منصوب
خبر ما است پس اول متعدی به من میشود دوم و سوم متعدی بلام می شود و چهارم متعدی به علی می شود
و پنجم متعدی به با میشود و ششم متعدی به الی میشود و من تفضیلیه مفعول آن پنج است اول محذوف است
برای اختصار و اکتفا بآنچه در ششم مذکور است پس تقدیر کلام آنست الطف منه منزلة منه منزلة منک
منه و لا احمد له اثرة منک له و لا هو لهم انظر منه لک و علیهم اشفق منه علیک و بهم ابر منک بک مخفی نماند که این
اختصار در صورت موافقت در تعدیه جائز است و در صورت اختلاف در تعدیه قبیح و از اختراعات
منشیان دیوانیست الطف نزدیکی احمد مشتق از اسم مفعول است یعنی محمود تر یعنی و متوکل مشتاق
تست دوست میدارد که تازه کند دیدار ترا و التفات بسوی ترا اگر میل کنی زیارت او را و ماندن نزد او را
چندانکه مصلحت بینی بیرون می آئی از مدینه با هر که دوست داشتی از خانواده خود و دوستان خود و غلامان
و نوکران خود با آهستگی و آرام براه می افتی که خواهی و فرود می آئی وقتی که خواهی و حرکت میکنی چنانچه خواهی اگر
میل داشته باشی که باشد یحیی بن هرثمه غلام متوکل و جمعی که با او هستند از لشکر همراهان برای تو با افتادن آنها برای
افتادن تو و حرکت کنند و حرکت تو پس اختیار در آن بسوی تست تا وقتی که رسی بمتوکل

چه نیست هیچیکی از برادران متوکل و فرزندان او و خانواده او و مخصوصان او و نزد دیگر ملبوسے متوکل باعتبار
مرتبه از تو نسبت باو و نه پسندیده تر است برای او باعتبار صفت کمال از تو برای او و نه متوکل برای
ایشان بیشتر ملتفت است از او برای تو و نه برای ایشان مشفق تر است از او بر تو و نه با ایشان نیکوکار
تر است از و به تو و نه با ایشان انس بیشتر دارد از او بسوی تو انشاء الله تعالی و سلام بر تو و رحمت خدا و
برکاتش و نوشت این را منشی متوکل ابراهیم بن العباس و صلوات کند الله تعالی بر محمد و آل او و تسلیم کند
هشتم اصل کان المتوکل یقول ویحکم قد اعیانی امر ابن الرضا ابی ان یشرب معی او ینادمنی او
اجد منه فرصة فی هذا فقالوا له فان لم تجد منه فهذا اخوه موسی قصاف عزاف یاکل ویشرب ویتعشق
قال ابعثوا الیه فجیئوا به حتی نموه به علی الناس ونقول ابن الرضا فکتب الیه واشخص مکرما وتلقاه جمیع بنی هاشم
والقواد والناس علی انه اذا وافی اقطعه قطیعة وبنی له فیها وحول الخمارین والقیان الیه ووصله وبره
وجعل له منزلا سریا حتی یزوره هو فیه **شرح** القصاف بفتح قاف وتشدید صاد بی‌نقطه و الف و فا
بغایت بی پروا و بازی گر العزاف بفتح عین و بتشدید زای با نقطه و الف و فا بغایت حریص در خوردن
و آشامیدن و بغایت سرورکن و هرزه و اینجا مناسب است والناس مبتدا ست علی انه خبر است
یا والناس معطوف بر جمیع است و علی انه متعلق بتلقاه است یعنی متوکل میگفت مصاحبان خود را عجب
حالیست شما را که فکری برای من نمیکنند تحقیق عاجز کرد مرا کار پسر رضا مراد امام علی نقی است امتناع
کرد از اینکه شراب آشامد با من یا مصاحبت کند مرا یا بیابم از او فرصتی در تکلیف او بشرب و مصاحبت یعنی
رو نمیدهد مرا القدری که تکلیف توانم کرد پس گفتند متوکل را پس اگر نمی یابی از و فرصتی پس این برادر او موسی
بغایت بے پرواه اهل لهو است و بغایت مائل بخوردن و آشامیدن است میخورد هر چه را که باشد
و می آشامد شراب را و عاشقی میکند متوکل گفت بفرستید بسوی او پس بیاورید او را تا تلبیس کنم
بسبب او بر مردم و گوئیم پسر رضا این کارها میکند و شیعه پنداشته باشند که ابوالحسن ثالث میکند و بی اعتقاد
با و شوند پس نوشته شد بسوی موسی و بیرون آورده شد بجانب سامره عزیزا و استقبال کردند او را جمیع
بنی هاشم و سرداران و مردم بر این اعتقاد بودند که وقتیکه موسی آید با قطاع تیولی میدهد او را متوکل زمینی چنانچه
با امرای خود کرده در وقت آبادان کردن مواضع سامره و بنا می نهند برای او در ان زمین عمارت خوب و
میفرستد ساقیان و کنیزان سرودگر بسوی او و عطا میکند او را و نکوئی میکند او را و در روز اول فرود
می آورد او را در منزل بغایت خوب تا زیارت کند او را متوکل در ان منزل **اصل** فلما وافی موسی
تلقاه ابو الحسن فی قنطرة وصیف وهو موضع یتلقی فیه القادمون فسلم علیه ووفاه حقه ثم قال
له ان هذا الرجل قد احضرک لیهتکک ویضع منک فلا تقر له انک شربت نبیذا قط فقال له موسی
فاذا کان دعانی لهذا فما حیلتی قال فلا تضع من قدرک ولا تفعل فانما اراد هتکک فابی علیه فکرر

علیه فلما رأى انه لا يجيب قال اما ان هذا المجلس لا تجمع انت وهو عليه ابدا فاقام ثلاث سنين يبكر كل يوم فيقال له قد تشاغل اليوم فيروح فيقال قد سكر فيبكر فيقال شرب دواء فما زال على هذا ثلاث سنين حتى قتل المتوكل ولم يجتمع معه عليه يعني پس چون نزدیک سامره شد موسی استقبال کرد او را امام علی نقی در پل وصیف و آن جائیست که استقبال کرده میشوند در آن آیندگان پس سلام کرد بر موسی و تمام داد او را حق تعظیم او بعد از آن گفت موسی را بدرستی که این مرد بتحقیق حاضر کرده ترا تا پرده دری کند ترا و پست کند بعض قدر ترا پس اقرار مکن برای او که تو آشامیدی بوزه را هرگز مبادا که ترا تکلیف شراب کند پس گفت او را موسی پس اگر طلبیده باشد مرا برای این کار پس چیست علاج من گفت پس پست مکن بعض قدر خود را و مکن آنرا که آورده یعنی بد خانه او مرو و طلب مصاحبت او مکن تا باعث تکلیف او نشود چه جز این نیست که اراده کرده پرده دری ترا و محبتی با تو ندارد پس موسی امتناع کرد بر امام پس امام مکرر کرد سفارش را بر او پس چون امام دیده که او قبول نمیکند گفت او را آگاه باش بدرستی که این مجلس که طلب میکنی مجلسی است که جمع نمی شوی تو و او هرگز پس ماند سه سال صبح زود میرفت هر روز پس گفته میشد او را که بتحقیق مشغول شده متوکل امروز پس عصر یا پس عصر میرفت پس گفته میشد بتحقیق مست شده است پس صبح زود بیا پس صبح زود میرفت پس گفته میشد آشامیده دوائی را پس همیشه برین روش بود سه سال تا آنکه کشته شد متوکل و جمع نشد متوکل با موسی بر آن مجلس که میخواست

نهم اصل عن محمد بن علی قال اخبرني زيد بن علي بن الحسين بن زيد قال مرضت فدخل الطبيب علي ليلا فوصف لي دواء بليل آخذه كذا وكذا يوما فلم يمكني فلم يخرج الطبيب من الباب حتى ورد علي نصر بقارورة فيها ذلك الدواء بعينه فقال لي ابو الحسن يقرئك السلام ويقول خذ هذا الدواء كذا وكذا يوما فاخذته فشربته فبرأت قال محمد بن علي قال لي زيد بن علي يا ابا الطاعن اين الغلاة عن هذا الحديث شرح كذا وكذا يوما كنایه از عددیست که زیاده بر ده باشد و کمتر از صد باشد یا بی بفتح یای دو نقطه در پائین و سکون همزه و بای یک نقطه و الف است الطاعن بطای بی نقطه و الف و کسر عین بی نقطه مرفوع فاعل یابی است و مقصود ازین کلام اظهار افراط و تفریط غلات است یعنی روایتیست از محمد بن علی گفت خبر داد مرا زید گفت بیمار شدم پس داخل شد طبیب بر من در شب پس بیان کرد برای من دوائی در شب که عمل بآن کنم چند روز پس مقدور نشد مرا خریدن آن دوائی پس بیرون نرفت طبیب از در خانه یعنی عدد آن روزها موافق عدد گفته طبیب بود الی آنکه آمد بر من آن روزها موافق عدد گفته طبیب پس گرفتم آنرا پس آشامیدم آنرا پس صحیح شدم گفت محمد بن علی که گفت مرا زید بن علی کجا اند غلات که میشمارند ازین حکایت یا بمعنی که ایشان امتناع میکنند از دلالت این حکایت بر امامت اهل البیت که ایشان در جستجوی امثال این حکایت اند تا آنکه آنرا حمل بر علم ائمه بغیب که مخصوص الله تعالی است کنند و حالانکه

غلط کرده اند اینها معلوم ایشان میشود باستنباط از قرآن نه به مکاشفه

مبحث سیزدهم که باب صد و بیست و دوم است ۱ اصل مولد ابی محمد الحسن بن علی علیهما السلام

شرح این تاریخ احوالی است که نسبت دارد بولادت امام حسن عسکری علیه السلام درین بحث کلام مصنف و بیست و هشت حدیث است کلام مصنف ولد فی شهر ربیع الآخر سنة اثنتین و ثلاثین و مائتین و قبض علیه السلام یوم الجمعة لثمان لیال خلون من شهر ربیع الاول سنة ستین و مائتین و هو ابن ثمان و عشرین سنة و دفن فی داره فی البیت الذی دفن فیه ابوه بسر من رای و امه ام ولد یقال لها حدیثة یعنی زاده شد امام حسن عسکری علیه السلام در زمان ابو اسحق معتصم بن هارون الرشید بن مهدی بن منصور بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس که هشتم است از عباس و نهم از خلفای عباسیه در ماه ربیع الآخر دویست و سی و دو هجری و گرفته شد از دنیا در روز جمعه وقتی که هشت شب گذشته بود از ماه ربیع الاول سال دویست و شصت هجری و او فرزند بیست و هشت سال بود و مدفون شد در خانه خود که مدفون شد در آن پدرش در سامره و مادرش کنیز بود گفته می شد او را حدیثه اول

اصل کان احمد بن عبدالله بن خاقان علی الضیاع و الخراج بقم فجری فی مجلسه یوما ذکر العلویة و مذاهبهم و کان شدید النصب فقال ما رایت و لا عرفت بسر من رای رجلا من العلویة مثل الحسن بن علی بن محمد بن الرضا علیهم السلام فی هدیه و سکونه و عفافه و نبله و کرمه عند اهل بیته و بنی هاشم و تقدیمهم ایاه علی ذوی السن منهم و الخطر و کذلک القواد و الوزراء و عامة الناس فانی کنت یوما قائما علی راس ابی و هو یوم مجلسه للناس اذ دخل علیه حجابه فقالوا ابو محمد بن الرضا بالباب فقال بصوت عال ائذنوا له فتعجبت مما سمعت منهم انهم جسروا یکنون رجلا علی ابی بحضرته و لم یکن عنده الا خلیفة او ولی عهد او من امر السلطان ان یکنی فدخل رجل اسمر حسن القامة جمیل الوجه جید البدن حدث السن له جلالة و هیبة فلما نظر الیه ابی قام یمشی الیه خطا و لا اعلمه فعل هذا باحد من بنی هاشم و القواد فلما دنا منه عانقه و قبل وجهه و صدره و اخذ بیده و اجلسه علی مصلاه الذی کان علیه و جلس الی جنبه مقبلا علیه بوجهه و جعل یکلمه و یفدیه بنفسه و انا متعجب مما اری منه اذ دخل الحاجب فقال الموفق قد جاء و کان الموفق اذا دخل علی ابی تقدم حجابه و خاصة قواده فقاموا بین مجلس ابی و بین باب الدار سماطین الی ان یدخل و یخرج فلم یزل ابی مقبلا علی ابی محمد یحدثه حتی نظر الی غلمان الخاصة فقال حینئذ اذا شئت جعلنی الله فداک ثم قال لحجابه خذوا به خلف السماطین لا یراه هذا یعنی الموفق فقام و قام ابی و عانقه و مضی شرح المعتمد علی الله ابو العباس احمد بن المتوکل بن معتصم بن هارون بن مهدی

صافی ترجمه کافی

بن منصور بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس یازدهم است از خلفای عباسیه در رجب سال دویست و پنجاه و شش خلیفه شد و در رجب سال دویست و هفتاد و نه بمفاجاة مرد و عبیدالله بن خاقان وزیر معتمد بوده و مختلق مراد معتمد بوده و صاحب اختیار مهمات او بوده المنصب بفتح نون و سکون صاد بر داشتن کسی چیزی را در مقابل چیزی دیگر و مراد اینجا قائل شدن بامامت کسی است که پیروی ظن میکنند در احکام در مقابل امامی که شواهد ربوبیت و محکمات قرآن که در آنها نهی از اختلاف و پیروی ظن هست و دلالت بر امامت او میکنند و احکام او از روی علم است نه ظن الهدی بفتح ها و سکون دال بینقطه و یای دو نقطه در پائین، روش سلوک لعفاف بفتح عین بینقطه و بکسر عین و سکون فا شرف دنیا تقدیه مضارع غائب باب تفعیل است ضمیر مستتر راجع بابی است و ضمیر بارز منصوب راجع بابو محمد است ظاهر آنست که اینجا از قلم کاتبان کافی چیزی افتاده باشد و چنین باید که یقدیه بنفسه و یفدیه السماط بفتح سین بینقطه و الف و میم و طای بینقطه صف مردم یعنی بود احمد بن عبیدالله بن خاقان متصدی املاک خالصهٔ دیوانی و وزیر مال و جهات دیوانی در قم پس گذشت در مجلس او روزی یاد اولاد علی و اختلاف مذاهب ایشان که بعضی امامیه اند و بعضی کیسانیه و بعضی زیدیه و بعضی فطحیه و بعضی اسماعیلیه و واقفیه اشاره بمذهب ایشان است که ما را نهی از اختلاف میکنند و خود نیز در ان کار اند و غافل شده اند از این که مراد باختلاف که منهی عنه است اختلافی استکه از طرفی باشد که حکم به ظن شده در ان اطراف چنانچه بیان شد در شرح حدیث هشتاد و سوم باب صد و هفتم و این در غیر شیعه اولیاست و بود احمد بن عبیدالله متعصب در مذهب ناصبیان پس از آن گفت ندیدم در سامره مردی از اولاد علی بن ابیطالب مثل حسن بن علی بن محمد بن الرضا در روش او و بحال خود دیدن او و عفت او و زیرکی او و گرامی بودن او نزد این خانوادهٔ خود و سائر بنی هاشم در تقدیم ایشان او را بر صاحبان سن از جملهٔ ایشان و صاحبان شرف دنیا همچنان اند سرداران و وزیران و جمیع مردم یعنی ایشان نیز مانند خانوادهٔ او و سائر بنی هاشم تقدیم او میکردند بر صاحبان سن و بزرگی دنیا بیان این آنکه بدرستی که من بودم روزی ایستاده بر سر پدرم و آن روز نشستن او برای دیوان مردم بود یعنی اول آن روز و پیش از شروع در دیوان بود که ناگاه وارد شدند بر پدرم ملازمان او پس گفتند ابو محمد بن الرضا در در خانه است پس پدرم از روی اضطراب گفت باواز بلند رخصت دخول دهید او را پس تعجب کردم از آنچه شنیدم از ایشان این که جرات کردند به کنیت مذکور میکردند مردی را بر پدرم و به کنیت مذکور نمی شد نزد او مگر خلیفه یا ولیعهد خلیفه یا کسی را که امر کرده باشد خلیفه که مذکور شود کنیت او پس داخل شد مردی گندم گون خوش قد نیکو رو خوب اندام نوجوان و در او رفعت شان و مهابتی بود پس چون نظر پدرم بسوی او کرد پدرم بر خاست و رفت باستقبال او چندگام و ندیده بودم پدرم را که کرده باشد این کار را با هیچیک از بنی هاشم و سرداران پس چون پدرم نزدیک او شد به بغل گرفت او را و بوسید روی او را و سینهٔ او را و خوب گرفت دست او را و او را نشانید او را بر جای نماز خود که پیش از شروع در دیوان نشسته بود

جای نماز و نشست پدرم در پهلوی او و آورد و بود و بروی خود و شروع کرد گفتگو میکرد با او و میگفت او را قربانت شوم و من شگفت بودم از انچه میدیدم از پدرم که ناگاه داخل شد ملازم پس گفت موفق برادر خلیفه بتحقیق آمد و موفق وقتی که داخل میشد بر پدرم پیش از او می آمدند ملازمان او و مقربان و سرداران او و پس می ایستادند دو صف تا آنکه داخل شود و بیرون رود و پس مانند پدرم رو آورده بر ابو محمد گفتگو میکرد با ابو محمد تا آنکه نظر کرد بسوی غلامان پیش خدمت پس گفت ابو محمد را درین هنگام اگر خواهی برو گردانادم الله تعالی فدای تو بعد از ان پدرم گفت ملازمان خود را راهی کنید او را در پشت دو صف تا ببیند او را این مرد میخواست باشاره موفق را پس برخاست ابو محمد و برخاست پدرم و به بغل گرفت ابو محمد را و رفت ابو محمد **اصل** فقلت لحجاب ابی و غلمانه و یلکم من هذا الذی کنیتموه علی ابی و فعل به ابی هذا الفعل فقالوا هذا علوی یقال له الحسن بن علیؑ یعرف بابن الرضا فازددت تعجبا و لم ازل یومی ذلک قلقا متفکرا فی امره و امر ابی و ما رایت فیه حتی کان اللیل و کانت عادته ان یصلی العتمة ثم یجلس فینظر فیما یحتاج الیه من المؤامرات و ما یرفعه الی السلطان فلما صلی و جلس جئت فجلست بین یدیه و لیس عنده احد فقال لی یا احمد لک حاجة قلت نعم یا ابة فان اذنت لی سالتک عنها فقال قد اذنت یا بنی فقل ما احببت قلت یا ابة من الرجل الذی رایتک بالغداة فعلت به ما فعلت من الاجلال و الکرامة و التبجیل و فدیته بنفسک و ابویک فقال یا بنی ذاک امام الرافضة ذاک الحسن بن علیؑ المعروف بابن الرضا فسکت ساعة ثم قال یا بنی لو زالت الامامة عن خلفاء بنی العباس ما استحقها احد من بنی هاشم غیر هذا و ان هذا لیستحقها فی فضله و عفافه و هدیه و صیانته و زهده و عبادته و جمیل اخلاقه و صلاحه و لو رایت اباه رایت رجلا جزلا نبیلا فاضلا فازددت قلقا و تفکرا و غیظا علی ابی و ما سمعت منه و استزدته فعله و قوله فیه ما قال **شرح** الرافضة جمع رافض ترک کنندگان مراد اینجا جمعی اند که ترک کرده اند مذهب اکثر اصحاب بعد از رسول و آن در مقابل ناصبیه است الجزل بفتح جیم و سکون زای بانقطه عاقل و خوش فکر و گرامی و بخشنده و همه اینجا مناسب است الاستزادة بزای بانقطه و الف و دال بی نقطه کسی را صاحب کوتاهی شمردن در کاری بطلب زیاده بودن از وی یعنی پس گفتم ملازمان پدرم را و غلامان او را وای بر شما کیست این که بکیفیت مذکور کرد او را پدرم و کرد با او پدرم این کار را که کرد پس گفتند این از اولاد علی بن ابیطالبؑ است گفته میشود او را حسن بن علیؑ که مشهور است بابن الرضا پس زیاده شد تعجب من و ماندم آنروز مضطرب و اندیشناک در کار او و کار پدرم و در انچه دیدم در حسن بن علی از صفات خوب تا آنکه شب شد و عادت پدرم آن بود که میگذارد نماز خفتن را بعد از ان می نشست پس فکر میکرد در انچه محتاج می شد با آنکه مصلحت پنهان و انچه عرض باید کرد آنرا به بادشاه باشد پس چون نماز گذارد و نشست آمدم پس نشستم پیش او و نبود نزد او هیچیک پس گفت مرا ای احمد ترا به حاجتی هست گفتم آری

ای پدر پس اگر رخصت دهی مرا سؤال کنم ترا از آن حاجت پس گفت بتحقیق رخصت دادم ای پسرک من پس بگو
انچه را که خواهی گفتم ای پدر کیست این مرد که دیدم ترا در صبح امروز که کردی با او انچه کردی از بزرگ
شمردن و گرامی داشتن و مبالغه در تعظیم و فدا ساختن او کردی خود را و پدر و مادر خود را پس گفت ای پسرک
من این امام شیعه است که ترک مذهب جمهور کرده‌اند این حسن بن علی است که مشهور به ابن الرضا است پس
ساکت شد پدرم یکساعت پس بعد از آن گفت ای پسرک من اگر برطرف شود امامت از خلفای بنی عباس
مستحق نیست امامت را هیچ کس از بنی هاشم غیر این و به درستی که این هر آینه مستحق امامت است
بسبب علم او و عفت او و [illegible] و نگاه داری او خود را از بدی و کم رغبتی او بدنیا و عبادت او و خوهای
نیکوی او و صلاحیت او و اگر میدیدی پدرش را دیده میبودی مرد عاقل فهمیده عالم را پس زیاده شد اضطراب
من و اندیشه من و خشم بر پدرم و بر کلماتی که شنیدم از او که اقرار کرد بصحت مذهب رافضه و صاحب تقصیر
شمردم پدرم را در کار او که نهایت تعظیم حسن بن علی باشد و در گفتن او در حسن بن علی انچه را که گفت
تقصیر آنست که اگر اینها حق است چرا ملازمت ظالم میکنی و اگر باطل است چرا صفت میکنی **اصل**
فلم یکن لی همة بعد ذلک الا السؤال عن خبره والبحث عن امره فما سألت احدا من بنی هاشم
والقواد والکتاب والقضاة والفقهاء وسائر الناس الا وجدته عنده فی غایة الاجلال والاعظام
والمحل الرفیع والقول الجمیل والتقدمة له علی جمیع اهل بیته ومشایخه فعظم قدره عندی اذ لم ار له
ولیا ولا عدوا الا وهو یحسن القول فیه والثناء علیه یعنی پس نبود مرا مطلب بزرگ بعد از آن مگر سؤال
از حال حسن بن علی و تفحص از کار او پس نپرسیدم هیچ یک را از بنی هاشم و سرداران و نویسندگان و قاضیان و مفتیان و
باقی مردم مگر آنکه یافتم حسن بن علی را نزد آن کس در نهایت تعظیم و مبالغه در تعظیم و در مرتبه بلند و گفتگوی خوب
و مقدم داشتن او را بر جمیع اهل خانواده او و پیران خانواده او پس بزرگ شد قدر حسن بن علی نزد
من چون ندیدم او را دوستی و نه دشمنی مگر بر جای که او خوب بجا آورد گفتگو را در حسن بن علی و ثنا گستری
را بر او **اصل** فقال له بعض من حضر مجلسه من الاشعریین یا ابا بکر فما خبر اخیه جعفر فقال و
من جعفر فیسأل عن خبره او یقرن بالحسن جعفر معلن الفسق فاجر ماجن شریب للخمور اقل من رأیته من
الرجال واهتکهم لنفسه خفیف قلیل فی نفسه **شرح** اشعریین الیستانند که بسیاری از ایشان ساکن
قم بوده‌اند ابو بکر کنیت احمد است الماجن بکسر جیم بی پروا از هر چه کند الشریب بکسر شین با نقطه و تشدید
رای بی نقطه مکسوره و سکون یای دو نقطه در پایین و بای یک نقطه بغایت آشامنده یعنی پس گفت احمد [illegible]
جماعتی که حاضر مجلس او بودند از جمله اشعریان ای ابو بکر چیست حال برادرش جعفر مراد جعفر کذاب است
پس احمد گفت و کیست جعفر تا سؤال کرده شود از حال او یا برابر کرده شود در جلوه حسن جعفر آشکارا
کننده فسق خود است زنا کننده است بی پروا است بغایت آشامنده اقسام خمرها است کم قدرترین آنانیست

که دیدم ایشان را از جملهٔ مردان پرده در ترجمی است که دیدم ایشان را بجامهٔ خودش یعنی پردهٔ خود را اتفاقات
میدارد سهل عقل است خوار است در حد ذات خود چه جای کسی که تابع او شود **اصل** ولقد ورد
علی السلطان واصحابه فی وقت وفاة الحسن بن علی ما تعجبت منه وما ظننت انه یکون وذلک انه
لما اعتل بعث الی ابی ان ابن الرضا قد اعتل فرکب من ساعته فبادر الی دار الخلافة ثم رجع مستعجلا
ومعه خمسة من خدام امیر المؤمنین کلهم من ثقاته وخاصته فیهم نحریر فامرهم بلزوم دار الحسن
وتعرف خبره وحاله وبعث الی نفر من المتطببین فامرهم بالاختلاف الیه وتعاهده صباحا ومساء
فلما کان بعد ذلک بیومین او ثلاثة اخبر انه قد ضعف فامر المتطببین بلزوم داره وبعث الی
قاضی القضاة فاحضره مجلسه وامره ان یختار من اصحابه عشرة ممن یوثق به فی دینه وامانته
وورعه فاحضرهم فبعث بهم الی دار الحسن وامرهم بلزومه لیلا ونهارا فلم یزالوا هناک حتی توفی علیه السلام
فصارت سر من رای ضجة واحدة **شرح** ما در ما تعجبت فاعل ورد است ضمیر انه راجع مشار الیه ذلک
مصدر ورد است ضمیر انه ضمیر شان است یا راجع بحسن بن علی است ضمیر اعتل راجع بحسن بن علی است ضمیر
بعث راجع بسلطان است نحریر بکسر نون وسکون حاء بی نقطه وکسر راء بی نقطه وسکون یای دو نقطه در پائین
وراء بی نقطه نام خادمی از خادمان معتمد است که اعتمادش بر او بوده و هر آینه بتحقیق واقع شد بر بادشاه
و یاران او در وقت وفات حسن بن علی واقعه که تعجب کردم از آن واقعه وگمان نداشتم که آن واقعه بفعل می آید مراد
جد و اصرار بادشاه و یاران او در طلب پسر حسن بن علی است که هر چند سعی بیشتر کردند کمتر باو رسیدند و معهذا
تا حال در کار اند و آن واقعه آنست که شان اینست که چون بیمار شد حسن بن علی بادشاه برای
طلب کسی را فرستاد بسوی پدرم که ابن الرضا بتحقیق بیمار شد نقل است که معتمد او را علیه السلام زهر داد
و بیمار بسبب آن شد پس پدرم سوار شد همان ساعت پس شتاب کرد تا خانهٔ خلیفه بعد از آن برگشت بغایت
شتابان و با او پنج کس از خادمان معتمد بودند همهٔ ایشان از اعتمادیان و مخصوصان او بودند و از انجمله بود نحریر
خادم معتمد که اعتمادی تر خادمان نزد او بود پس امر کرد پدرم آن پنج کس را بماندن در خانهٔ حسن و خبرگیری
خبر حسن و حال او و برای طلب کسی را فرستاد بسوی جمعی از طبیبان حاذق پس امر کرد ایشان را بآمد و رفت
بسوی حسن بن علی و وارسیدن حال او در صبح و شام پس چون بعد از آن بدو روز یا سه روز
خبر داده شد پدرم که او بتحقیق ضعیف شده از بیماری پس امر کرد آن طبیبان حاذق را بماندن در خانه
حسن بن علی و برای طلب کسی را فرستاد بسوی قاضی بزرگ قاضیان پس حاضر کرد آن قاضی را در مجلس
خود و امر کرد آن قاضی را که برگزیند از یاران خود ده کس از جملهٔ جمعی که مردم اعتماد داشته باشند بر ایشان
و امانت ایشان و پرهیزگاری ایشان پس آن قاضی حاضر کرد ایشان را پس گردید سامره یک آواز
از ناله و فغان خلائق **اصل** وبعث السلطان الی داره من فتشها وفتش حجرها وختم علی جمیع ما فیها

وطلبوا اثر ولده وجاؤا بنساء يعرفن الحمل فدخلن على جواريه ينظرن اليهن فذكر بعضهن ان هناك جارية بها حمل فجعلت في حجرة ووكل بها نحرير الخادم واصحابه ونسوة معهم ثم اخذوا بعد ذلك في تهيئته وعطلت الاسواق وركبت بنو هاشم والقواد وابي وسائر الناس الى جنازته فكانت سر من راى يومئذ شبيها بالقيامة يعنی و فرستاد بادشاه که معتمد باشد بسوی سرای حسن بن علیؑ جمعی را که او بدند آن سرا را و کاویدند اندرون خانه های آن سرا را و مهر کردند بر هرچه دران سرا بود و جستجو کردند پی پسرش را و آوردند زنانی را که میشناختند آبستنی را پس داخل شدند آن زنان بر کنیزان حسن بن علی علیه السلام نظر کردند آن زنان بسوی کنیزان که آیا کسی از ایشان آبستن است یا نه پس مذکور کردند بعضی از زنان که اینجا کنیز نیست که آبستن است و زنان دیگر منکر آبستنی او بودند پس کرده شد آن کنیز بمحض احتمال آبستنی در حجره و موکل شد بآن کنیز نحریر خادم و تابعان او و زنان نیز با ایشان موکل شدند یعنی شروع کردند بعد از احتیاط در یراق گیری حسن بن علی علیهما السلام یعنی تغسیل و تکفین او و بسته شد بازارها و سوار شدند از خانه های خود بنو هاشم و سرداران و پدرم و باقی مردم بسوی نعش او پس شد سامره دران روز مانند قیامت **اصل** فلما فرغوا من تهيئته بعث السلطان الى ابي عيسى بن المتوكل فامره بالصلوة عليه فلما وضعت الجنازة للصلوة عليه دنا ابو عيسى منه فكشف عن وجهه فعرضه على بني هاشم من العلوية والعباسية والقواد والكتاب والقضاة والمعدلين وقال هذا الحسن بن علي بن محمد ابن الرضا مات حتف انفه على فراشه حضره من حضره من خدم امير المؤمنين وثقاته فلان وفلان ومن القضاة فلان وفلان ومن المتطببين فلان وفلان ثم غطى وجهه وامر بحمله فحمل من وسط داره ودفن في البيت الذي دفن فيه ابوه **شرح** الحتف بفتح حای بی‌نقطه و سکون تای دو نقطه در بالا مرگ و آن منصوب است بر مفعول مطلق برای نوع و مراد بحتف انفه مردن باجل خود بی کشتن است باعتبار آنکه علامت آن او را ظاهر میشود یعنی چو فارغ شدند از تغسیل و تکفین او فرستاد بادشاه بابوعیسی پسر متوکل پس امر کرد او را به نماز بر حسن بن علیؑ پس چون گذاشته شد نعش در صحن خانه برای نماز بر او نزدیک شد ابوعیسی نسبت باو پس کشوده پرده از روی او پس وانمود کرد او را بر بنی هاشم از اولاد علی و اولاد عباس و سرداران و نویسندگان و قاضیان و جمعی که مردم اعتقاد بعدالت ایشان داشتند و گفت این حسن بن علی بن محمد بن الرضا است مرد باجل خود بر جامهٔ خواب خود حاضر بودند نزد او در وقت مردن جمعی که حاضر بودند در خانه او از خادمان معتمد و اعتمادیان او و فلان و فلان از جمله طبیبان حاذق فلان و فلان بعد از آن پوشید روی او را و امر کرد به برداشتن او و از صحن سرای او و مدفون شد در خانه که مدفون شد در آن پدرش **اصل** فلما دفن اخذ السلطان والناس في طلب ولده وكثر التفتيش في المنازل والدور وتوقفوا عن قسمة ميراثه ولم يزل الذين وكلوا بحفظ الجارية التي توهم عليها الحمل لازمين حتى تبين بطلان الحمل فلما بطل الحمل

علیهن قسم میراثه بین امه واخیه جعفر وادعت امه وصیته وثبت ذلک عند القاضی والسلطان
علی ذلک یطلب اثر ولده **شرح** وصیته اضافت مصدر بمفعول است بمعنی وصی بودن مادر او و در برای
ضبط مال وارث غائب میتواند بود که اضافت بفاعل باشد یعنی وصی کردن او مادر را و برای ضبط مال او
وحاصل هر دو یکیست باین معنی که وصیت او برای مادر بمالی که مخصوص او در باشد و السلطان مبتدا است
علی ذلک بیانیه است و متعلق است به یطلب مشار الیه ذلک ثبوت وصیت است یطلب خبر مبتدا است
و میتواند که علی ذلک خبر مبتدا باشد باین روش که علی برای استعلا باشد و مشار الیه ذلک طلب ولد و کثرت
تفتیش باشد و جمله یطلب باستیناف بیانی باشد یعنی چون مدفون شد بار شروع کردند بادشاه و مردم
در جستجوی پسر حسن بن علی ع و بسیار شد کاویدن در منزلهای کنیزان و خانه های مردم و خودداری کردند از
قسمت میراث او و ماندند آنجماعت که موکل شده بودند نگاهداری آن کنیزی که خیال کرده شده بود برا او
آبستنی بجای خود تا ظاهر شد نابود بودن آن آبستنی پس چون نابود شد آن آبستنی از کنیزان او قسمت کرده شد
میراث او میان مادر او و برادرش جعفر این بر مذهب مخالفان است که با وجود مادر برادر را میراث میدهند
و آنرا تعصب مینامند و دعوی کرد مادر حسن بن علی را و ثابت شد آن بوصی بودن نزد قاضی و بنابر
اینست که بادشاه جستجو میکند پی پسر حسن بن علی را یا مراد آنست که دعوی کرد مادر حسن بن علی ع وصیت
کرده برای من فلان چیز را و ثابت شد آن وصیت نزد قاضی یعنی دادند بمادر آنچیز را و بادشاه هنوز
بر آنست که بود جستجو میکند پی پسرش را **اصل** فجاء جعفر بعد ذلک الی ابی فقال اجعل لی مرتبة
اخی واوصل الیک فی کل سنة عشرین الف دینار فزبره ابی واسمعه وقال له احمق السلطان
جرد سیفه فی الذین زعموا ان اباک واخاک ائمة لیردهم عن ذلک فلم یتهیأ له ذلک فان کنت عند
شیعة ابیک واخیک اماما فلا حاجة بک الی السلطان یرتبک مراتبهما ولا غیر السلطان ان لم تکن عندهم
بهذه المنزلة لم تنلها بنا واستقله ابی عند ذلک واستضعفه وامر ان یحجب عنه فلم یاذن له فی
الدخول علیه حتی مات ابی وخرجنا وهو علی تلک الحال والسلطان یطلب اثر ولد الحسن بن علی علیهما
السلام یعنی پس آمد جعفر بعد از آن بسوی پدرم پس گفت بگردان برای من منصب برادرم را و میرسانم به تو
هر سال بیست هزار دینار طلا پس منع کرد او را پدرم و دشنام داد او را و گفت او را ای کودن بادشاه
برهنه کرده شمشیر خود را در جمعی که دعوی کردند که پدران تو و برادران تو امامانند یعنی بسیار آن جماعت را کشت
تا برگرداند ایشان را از آن دعوی پس میسر نشد برای بادشاه آن مطلب پس اگر باشی نزد شیعه پدر خود
و برادر خود امام پس حاجت نیست ترا بسوی بادشاه و نه غیر بادشاه تا ترا اقرار دهد بر منصب
ایشان و اگر نباشی در نزد شیعه باین مرتبه در نمی یابی امامت را جد و ما و کم قدر شمرد پدرم نزد
این گفتگو و ضعیف عقل شمرد او را و امر کرد ملازمان خود را که جعفر ممنوع شود از دخول در مجلس

پدرم پس رخصت نداد برای او بر پدرم تا در پیدا شود بیرون آید باز سامرہ جعفر برهان خواری بود و ایشام جستجو میکرد و پی نیسرش علی را **دوم اصل** کتب ابو محمد علیه السلام الی ابی القاسم اسحاق بن جعفر الزبیری قبل موت المعتز بنحو عشرین یوما الزم بیتک حتی حدث الحادث فلما قتل بریحة کتب الیه قد حدث الحادث فما تامرنی فکتب لیس هذا الحادث الحادث الآخر فکان من امر المعتز ما کان **شرح** المعتز بالله ابو عبد الله زبیر بن متوکل بن معتصم بن هارون الرشید بن مهدی بن منصور بن محمد بن علی بن عبد الله بن عباس هم است از عباسی نیز هم است از خلفای عباسیه بود در سال دویست و پنجاه و دو خلیفه شد و در سال دویست و پنجاه و پنج ترکان بجرم معتز در آمده پای او گرفته بود میکشیدند و او فریاد میزد که از من چه خواهید گفتند خود را از خلافت خلع کن پس قبول کرد و از او مال بسیار گرفتند بعد از آن او را در خانه کرده در خانه را گل بر آورده اند تا از گرسنگی و تشنگی هلاک شد **یعنی** نوشت امام حسن عسکری علیه السلام بسوی ابو القاسم اسحق بن جعفر زبیری پیش از مردن معتز به بیست روز تخمینا که از خانه خود بیرون میا تا حادث شود آنچه حادث شدنیست پس چون کشته شد بریحه نوشت ابو القاسم بسوی امام که تحقیق حادث شد این حادثه پس چه میفرمائی مرا آیا بیرون آیم یا نه پس امام نوشت که آنچه نوشته بودم این حادثه نیست آن حادثه دیگر است پس شد از کار معتز آنچه شد **سوم اصل** کتب الی رجل آخر یقتل ابن محمد بن داود عبد الله قبل قتله بعشرة ایام فلما کان فی یوم العاشر قتل **یعنی** نوشت ابو محمد بسوی مرد دیگر بخبر کشته شدن پسر محمد بن داود که نام پسر عبد الله است پیش از کشته شدن آن پسر به ده روز پس چون شد روز دهم عبد الله کشته شد **چهارم اصل** عن محمد بن ابراهیم المعروف بابن الکردی عن محمد بن علی بن ابراهیم بن موسی بن جعفر قال ضاق بنا الامر فقال لی ابی امض بنا حتی نصیر الی هذا الرجل یعنی ابا محمد فانه قد وصف عنه سماحة فقلت تعرفه فقال ما اعرفه ولا رأیته قط قال فقصدناه فقال لی ابی وهو فی طریقه ما احوجنا الی ان یامر لنا بخمسمائة درهم مائتا درهم للکسوة ومائتا درهم للدقیق ومائة للنفقة فقلت فی نفسی لیته امر لی بثلاثمائة درهم مائة اشتری بها حمارا ومائة للنفقة ومائة للکسوة واخرج الی الجبل **یعنی** روایتیست از محمد بن ابراهیم که مشهور بابن الکردی است از محمد بن علی بن ابراهیم بن موسی بن جعفر گفت تنگ آورد ما را کار معاش پس گفت مرا پدرم روانه شو با ما تا روم بسوی این مرد یعنی خواست باین اشاره امام حسن عسکریؑ را چه بدرستی که شان اینست که تحقیق بیان کرده شد از او کرمی پس گفتم آیا آشنائی داری با او پس گفت آشنائی ندارم با او و ندیدم او را هرگز محمد بن علی گفت پس قصد کردیم او را پس پدرم گفت در راهی که میرفت چه محتاجیم بسوی او این که امر کند برای ما به پانصد درهم دویست درهم برای لباس و دویست درهم برای آرد و صد درهم برای خرج متفرق پس گفتم در دل خود کاش او امر کند برای من به سه صد درهم

صد بخرم بآن دراز گوش و صد برای لباس و بیرون میروم بسوی کردستان که میان بغداد و تبریز است،

اصل قال فلما وافينا الباب خرج الينا غلامه فقال يدخل علي بن ابراهيم ومحمد ابنه فلما دخلنا عليه وسلمنا قال لابي يا علي ما خلفك عنا الى هذا الوقت فقال يا سيدي استحييت ان القاك على هذه الحال فلما خرجنا من عنده جاءنا غلامه فناول ابي صرة فقال هذه خمسمائة درهم مائتان للكسوة ومائتان للدين ومائة للنفقة واعطاني صرة فقال هذه ثلاثمائة درهم اجعل مائة في ثمن حمار ومائة للكسوة ومائة للنفقة ولا تخرج الى الجبل وصر الى سوراء **شرح** سوراء بضم سین بنقطه و سکون واو و رای بنقطه و الف ممدوده و مقصوره موضعیست از توابع بغداد **یعنی** محمد بن علی گفت چون رسیدیم بدر خانه ابو محمد بیرون آمد بسوی ما غلام او پس گفت داخل شود علی بن ابراهیم و محمد که پسر اوست پس چون داخل شدیم براو و سلام کردیم گفت پدر مرا که ای علی چه باعث دوری تو بود از ما تا این زمان پس گفت ای آقای من شرم کردم از این که ملاقات کنم ترا بر این افلاس پس چون بیرون آمدیم از نزد او آمد نزد ما غلام او پس داد بپدرم همیانی پس گفت این پانصد درهم است دویست برای لباس و دویست برای قرض و صد برای دیگر خرج و داد مرا همیانی پس گفت این سه صد درهم است بگردان صد را قیمت دراز گوش و صد برای لباس و صد برای خرج و مرو بسوی کردستان و برو بسوی سوراء

اصل فصار الى سوراء وتزوج بامرأة فدخله اليوم الف دينار ومع هذا يقول بالوقف فقال محمد بن ابراهيم فقلت له ويحك اتريد امرا ابين من هذا قال فقال هذا امر قد جرينا عليه **یعنی** پس رفت محمد بن علی بسوی سوراء و کدخدائی کرد بزنی پس حاصل مستغلات او امروز هزار دینار طلاست هر سال و با وجود این قائل میشود به مذهب واقفیه که میگویند امام موسی کاظم علیه السلام در حیات است و مهدی موعود اوست و امامت ائمه بعد از او را قبول ندارند پس گفت محمد بن ابراهیم که پس گفتم او را عجب حالی داری آیا میخواهی برهانی بر امامت امام حسن عسکری که ظاهرتر باشد از این پس گفت این مذهب چیزیست که تحقیق بر آمده ایم بر آن مشکل است ترک آن

پنجم اصل حدثنا احمد بن الحرث القزويني قال كنت مع ابي بسر من راى وكان ابي يتعاطى البيطرة في مربط ابي محمد عليه السلام قال وكان عند المستعين بغل لم ير مثله حسنا وكبرا وكان يمنع ظهره واللجام والسرج وقد كان جمع عليه الراضة فلم يمكن لهم حيلة في ركوبه قال فقال له بعض ندمائه يا امير المؤمنين الا تبعث الى الحسن بن الرضا حتى يجيء فاما ان يركبه واما ان يقتله فتستريح منه قال فبعث الى ابي محمد ومضى معه ابي فقال ابي لما دخل ابو محمد الدار كنت معه فنظر ابو محمد الى البغل واقفا في صحن الدار فعدل اليه فوضع بيده على كفله قال فنظرت الى البغل وقد عرق حتى سال العرق منه ثم صار الى المستعين فسلم عليه فرحب به وقرب **شرح** المستعين بالله ابو العباس احمد بن محمد بن معتصم بن هارون الرشيد بن مهدی بن منصور بن محمد بن علی بن عبد الله بن عباس دهم است از عباس و دوازدهم است از خلفای عباسیه خلیفه شد در

ربیع الآخر سال دویست و چهل و هشت و معتز او را خلع کرد در سال دویست و پنجاه و دو و امان داد و
بعد از آن بقتل آورد یعنی حکایت کرد برای من احمد بن حارث قزوینی گفت بودم با پدرم در سامره و بود
کار پدرم بیطاری در طویله امام حسن عسکری علیه السلام احمد گفت بود نزد مستعین استری که ندیده مثل آنرا
در خوش صورتی و بزرگی و استر نمیگذاشت که کسی سوار شود و لجام کند و زین کند و بتحقیق مستعین جمع کرده بود
بر آن استر جمعی را که رام میکنند چارواها را پس میسر نشده بود ایشانرا اندیشه او در سواری آن احمد گفت پس
گفت مستعین را بعضی همنشینان شراب وای فلان آیا نمی فرستی بسوی حسن بن الرضا تا بیاید پس یا آنکه سوار
میشود استر را و یا آنکه میکشد استر او را پس خلاص میشوی از او احمد گفت پس مستعین کس فرستاد بسوی
ابو محمد و رفت با او پدرم پس گفت پدرم که چون داخل شد ابو محمد در خانه مستعین بودم با او پس چون داخل شد
ابو محمد بسوی استر که ایستاده بود آن استر در میان خانه پس روانه شد بسوی استر پس گذاشت دست خود را
بر کفل استر گفت پدرم پس نظر کردم بسوی استر بحالی که عرق کرد تا روان شد عرق بعد از آن امام رفت
بسوی مستعین پس سلام کرد بر مستعین پس خوش آمدی گفت مستعین با امام و نزدیک خود نشاند

اصل فقال یا ابا محمد الجم هذا البغل فقال ابو محمد لابی الجمه یا غلام فقال المستعین الجمه
انت فوضع طیلسانه ثم قام فالجمه ثم رجع الی مجلسه وقعد فقال له یا ابا محمد اسرجه فقال لابی
یا غلام اسرجه فقال اسرجه انت فقام ثانیة فاسرجه ورجع فقال له تری ان ترکبه فقال نعم فرکبه
من غیر ان یمتنع علیه ثم رکضه فی الدار ثم حمله علی الهملجة فمشی احسن مشی یکون ثم رجع فنزل فقال له
المستعین یا ابا محمد کیف رایته قال یا امیر المؤمنین ما رایته مثله حسنا و فراهة و ما یصلح ان یکون
مثله الا لامیر المؤمنین قال فقال المستعین یا ابا محمد فان امیر المؤمنین قد حملک علیه فقال ابو محمد
لابی یا غلام خذه فاخذه ابی فقاده **شرح** هملجه بفتح ها و سکون میم و فتح لام و جیم معرب هموار است
یعنی پس مستعین گفت ای ابو محمد لگام کن این استر را پس گفت ابو محمد پدرم را که لجام کن آنرا ای پسر پس گفت
مستعین که تو لجام کن آنرا پس امام گذاشت چوتابا رانی خود را بعد از آن برخاست پس لجام کرد استر را
بعد از آن برگشت بسوی جای خود و نشست پس مستعین گفت او را ای ابو محمد زین کن آنرا پس امام گفت
پدرم را ای پسر زین کن آنرا پس مستعین گفت تو زین کن آنرا پس برخاست بار دوم پس زین کرد استر را و
برگشت پس مستعین گفت او را که در خود می بینی که سوار شوی آنرا پس امام گفت آری پس سوار شد استر را
بی آنکه سرکشی کند بر امام بعد از آن دوانید آنرا در صحن خانه بعد از آن واداشت استر را بر هموار رفتار
پس رفت بهتر رفتاری که در استر میباشد بعد از آن برگشت پس فرود آمد پس گفت او را مستعین ای
ابو محمد چون دیدی استر را پس گفت ای فلان ندیدم مثل آنرا باعتبار خوش صورتی و خوش رفتاری و لائق نیست
مثلش مگر برای فلان پدرم گفت پس مستعین گفت ای ابو محمد پس بدرستی که فلان به تحقیق سوار کرد

ترا بران یعنی بتو بخشید تا چاروا سے تو باشد پس گفت ابومحمد پدرم را که ای پسر بگیر استر را پس گرفت استر را پدرم پس کشید آنرا **ششم اصل** عن ابی هاشم الجعفری قال شکوت الی ابی محمد علیه السلام الحاجة فحک بسوطه الارض قال واحسبه غطاه بمندیل واخرج خمسمائة دینار فقال یا اباهاشم خذ واعذرنا **یعنی** روایتست از ابوهاشم جعفری گفت شکایت بردم بسوی امام حسن عسکری علیه السلام بے چیزی را پس خراشید بتازیانه خود زمین را ابوهاشم گفت و گمان دارم او را که اوپوشانید آن موضع خراش را بدستمالے و بیرون آورد پانصد دینار طلا پس گفت ای ابوهاشم بگیر و معذور دار ما را اشارت بآنست که مصلحت نیست که بیش ازین یا زود تر ازین بدهیم **هفتم اصل** عن ابی علی المطهر انه کتب الیه سنة القادسیة یعلمه انصراف الناس وانه یخاف العطش فکتب علیه السلام امضوا فلا خوف علیکم ان شاء الله فمضوا سالمین والحمد لله رب العالمین **یعنی** روایتست از ابوعلی مطهری که او نوشت بسوی امام حسن عسکری علیه السلام در قادسیه اعلام کرد او را که مردم امسال فسخ عزیمت حج کرده اند و این که از شدت گرما امسال ترسیده میشود تشنگی در میان راه که پس امام نوشت بسوی آنجماعت که فسخ عزیمت کرده بودند که روانه شوید چه ترسی نیست بر شما ان شاء الله پس رفتند بسلامت والحمد لله رب العالمین **هشتم اصل** نزل بالجعفری من آل جعفر خلق لا قبل له بهم فکتب الی ابی محمد علیه السلام یشکو ذلک فکتب الیه یکفون ذلک ان شاء الله فخرج الیهم فی نفر یسیر والقوم یزیدون علی عشرین الفا وهو فی اقل من الف فاستباحهم **شرح** من آل متعلق است به نزل قبل بکسر قاف و فتح بای یک نقطه است تکفون مضارع مضاعف باب نصر است استباحهم بحای یکنقطه و الف و حای بی‌نقطه است **یعنی** فرود آمدند با بوهاشم جعفری از اولاد جعفر طیار برای جنگ جماعتی که طاقت نبود جعفری را بدفع ایشان پس نوشت بسوی امام حسن عسکری علیه السلام شکایت می کرد آن بلا را که ما جمعی قلیلیم و دشمن بسیار و دور ما را گرفته اند و ما بحصاری گریخته ایم پس امام نوشت بسوی او که برمیگردانید آن بلا را ان شاء الله تعالی پس از حصار بیرون آمده بسوی دشمنان با جمعی قلیل بر حالیکه آن دشمنان زیاده بر بست هزار بودند و او با جمعی کمتر از هزار بود پس مستاصل کرد دشمنان را **نهم اصل** حبس ابو محمد علیه السلام عند علی بن یارمش وهو انصب الناس واشدهم علی آل ابی طالب وقیل له افعل له وافعل فما اقام عنده الا یوما حتی وضع خدیه له وکان لا یرفع بصره الیه اجلالا واعظاما فخرج علیه السلام من عنده وهو احسن الناس بصیرة واحسنهم فیه قولا **شرح** یارمش بیای دو نقطه در پائین و الف و فتح رای بی‌نقطه و کسر میم و فتح شین با نقطه نام یکی از ترکان است که دران زمان تسلط داشته و اصل آن بمعنی برگزیده است و اختلاف نسخ دران هست معنی نصیب بیان شد در شرح حدیث اول **یعنی** محبوس شد امام حسن عسکری علیه السلام نزد علی ابن یارمش و او ناصب ترمردم و دشمن

صافی شرح اصول کافی

ایشان بر آل ابوطالب بود و گفته شده بود او را از جانب خلیفه عباسی آگاهی باو و کلی سخن اقسام اینها
باو برسان پس در تنگ نکرد امام نزد او و گرد برو زنا آنکه علی گذاشت و پهلوی روی خود را بر دم یعنی
امام کنایت است از کمال تعظیم و بر نمیداشت چشم خود بسوی امام از بزرگ مرتبه شمردن و تعظیم پس
امام بیرون آمد از نزد علی بر حالی که علی نیکوتر مردم بود باعتبار دیده وری و نیکوتر مردم بود باعتبار
گفتگو حق امام دهم اصل کتبت الی ابی محمد اساله عن الولیجة وهو قول الله ولم یتخذوا
من دون الله ولا رسوله ولا المؤمنین ولیجة وقلت فی نفسی لا فی الکتاب من تری المؤمنین
ههنا فرجع الجواب الولیجة الذی یقام دون ولی الامر وحدثتک نفسک عن المؤمنین من هم فی
هذا الموضع فهم الائمة الذین یؤمنون علی الله فیجیز امانهم شرح من بمعنی لی است دون نزدست
بمعنی پیش باین معنی که حاجت میان شما و میان خدا و رسول و ائمه در پس آن خواهد بود یا بمعنی الا باین معنی
که سخن ولیجه را شنوند و سخن خدا و رسول و ائمه را نشنوند الولیجة کسی که اعتماد بر او کنند و او از اهل اعتماد
نباشد و ماخوذ است از ولوج بمعنی گنجانیدن خود در جائی نزو فصل بمعنی فاعل است و تا برای نقل
از وصفیت باسمیت است و در سوره توبه چنین است ام حسبتم ان تترکوا ولما یعلم الله الذین جاهدوا منکم
ولم یتخذوا و اخطاب بمنافقان است که تصدیق نبوت بی تصدیق بولایت کرده اند و آنرا کافی در ایمان خیال
کرده اند بلکه آیا گمان کردید که واگذاشته میشوید و معذب نمی شوید و هنوز ندانسته الله تعالی جمعی که
دفع کردند ضرر جنود شیاطین را از جمله شما التحدیث حکایت کردن و مراد اینجا استکشاف است فادر فهم
برای بیان است فیجیز بضم یا و کسر جیم و سکون یا و زای با نقطه مضارع غائب باب افعال است یعنی نوشتم
بسوی امام حسن عسکری می پرسیدم او را از معنی ولیجه و آن قول الله تعالی است یعنی در ضمن قول الله تعالی
است در سوره توبه که فرا نگرفتید در پیش الله تعالی و نه در پیش رسول او و نه در پیش مومنان گنجیده را
و گفتم با خود بی آنکه در مکتوب نوشته باشم که کیان را می بینی مومنین در این آیه باین معنی که آیا لفظ مومنین
عبارت از کیان باشد و استکشاف کرد ترا خاطر تو از مومنین که کیانند ایشان در اینجا بیان آن اینست
که ایشان امامانند که ایمن میکنند مردم را بر الله تعالی پس امضا میکند الله تعالی ایمن کردن ایشانرا مراد آنست
که دعوی علم به متشابهات قرآن که تبیان کل شیٔ است میکنند از جانب وحی الله تعالی بر رسولش پس
الله تعالی تصدیق ایشان میکند چنانچه گفته در سوره آل عمران و الراسخون فی العلم یقولون آمنا به کل من عند ربنا
و بیان شد در حدیث دوم باب بیست و دوم و ضامن کسی می شوند که الله تعالی عذاب نکند او را
پس الله تعالی قبول ضامنی ایشان میکند مثل آنچه گذشت در حدیث پنجم بحث هشتم یازدهم
اصل حدثنا ابو هاشم الجعفری قال شکوت الی ابی محمد ضیق الحبس وکلب القید فکتب الی انت
مصل الیوم الظهر فی منزلک فاخرجت فی وقت الظهر فصلیت فی منزلی کما قال علیه السلام وکنت مضیقا

واجد به ثان اطلب منه دنانير في الكتاب فاستحييت فلما صرت الى منزلي وجه الي بمائة دينار وكتب الي اذا كانت لك حاجة فلا تستحي ولا تحتشم واطلبها فانك ترى ما تحب ان شاء الله يعنى شكايت كرد مرا ابو هاشم جعفرى گفت شكايت نوشتم بسوى امام حسن عسكرى ع تنگى زندان وآزار بند را پس نوشت بسوى من كه تو نماز ميگذارى امروز ظهر را در منزل خود پس بيرون آورده شدم از زندان در وقت نماز ظهر پس نماز گذاردم در منزل خود چنانچه گفت امام و بودم تنگدست پس اراده كرده بودم كه طلب كنم از او چند دينار طلا در آن مكتوب كه شكايت نوشته بودم پس شرم كردم از او ونوشتم پس چون رفتم بمنزل خود روانه كرد بسوى من صد دينار طلا ونوشت بسوى من كه وقتى كه باشد ترا حاجتى پس شرم مكن وطلب كن آن حاجت را چه بدرستيكه تو مى بينى آنچه را كه ميخواهى ان شاء الله تعالى **دوازدهم اصل** سمعت ابا محمد عليه السلام غير مرة يكلم غلمانه بلغاتهم ترك وروم وصقالبة فتعجبت من ذلك وقلت هذا ولد بالمدينة ولم يظهر لاحد حتى مضى ابو الحسن ع ولا رآه احد فكيف هذا احدث نفسي بذلك فاقبل علي فقال ان الله تبارك وتعالى بين حجته من سائر خلقه بكل شيء ويعطيه اللغات ومعرفة الانساب والآجال والحوادث ولولا ذلك لم يكن بين الحجة والمحجوج فرق **شرح** ترك بضم تا وسكون راى بى نقطه مجرور است تا بدل تفصيل لغاتهم باشد الصقالبة بفتح صاد بى نقطه وقاف والف وكسر لام وفتح باى يك نقطه جمع صقلاب بكسر صاد وسكون قاف بمعنى سرخ وسفيد است وتاء براى جمع براى عجمه است ومراد طائفه چند كس ومانند ايشان است كه در بلاد شاميه اند كلشى عبارت از قرآن است واشاره است بقول الله تعالى در سوره نحل تبيانا لكل شى يعنى شنيدم از امام حسن عسكرى عليه السلام مكرر كه گفتگو ميكرد با غلامان خود به زبانهاى ايشان خواه طائفه ترك وخواه طائفه روم وخواه طائفه صقالبه پس تعجب كردم از آن وگفتم اين زاده شد در مدينه وبيرون نيامد از خانه تا آنكه رفت از دنيا پدرش امام على نقى وكسى او را نديده پس چون نيست دانستن او اين زبانهاى مختلف را وگفتگو ميكردم اينها را با دل خود پس رو آورد بر من پس گفت بدرستيكه الله تبارك وتعالى جدا كرد امام خود را از باقى مخلوقين بدانش هر چيز چنانچه گفته در سوره اعراف ورحمتى وسعت كلشى [illegible] در حديث هشتاد وسوم باب [illegible] ومراد آنست كه عالم است بقرآن كه در آن تبيان هر چيز است [illegible] داشتن [illegible] ومعرفت [illegible] وعمرها وهر حادث واگر نمى بود آن داشتن قرآن نمى بود ميان امام ورعيت فرق يعنى امام [illegible] نبود واحتياج ميداشت بمعلمى **سيزدهم اصل** كتبت الى ابى محمد عليه السلام اساله عن الامام هل يحتلم وقلت في نفسي بعد ما فصل الكتاب الاحتلام شيطنة وقد اعاذ الله تبارك وتعالى اولياءه من ذلك فورد الجواب حال الائمة في المنام حالهم في اليقظة لا يغير النوم منهم شيئا وقد اعاذ الله اولياءه من لمة الشيطان كما حدثتك نفسك **شرح** فصل مجهول باب ضرب است الكتاب بجهت [illegible] از مكتوب است

که این سوال در آن نوشته شده الشیطنة گردان کاری که مانند شیطان باشد درین که نمود بی بوده است چنانچه
گفته شد در سوره بنی اسرائیل و اجابت علیهم الملمة بفتح لام و تشدید میم دریافتن یعنی نوشتم بسوی امام حسن عسکری
می پرسیدم او را از حال امام که آیا محتلم میشود و گفتم در دل خود بعد از آن که جدا کرده شده بود آن مکتوب و قاصد
رفته بود که احتلام مانند کار شیطان کردن است و تحقیق پناه داده است الله تبارک و تعالی ائمه خود را از آن پس آمد
خواب که حال ائمه در خواب همان حال ایشان است در بیداری یعنی نمود بی بود از ایشان بفعل نمی آید بغیر میمه خواب
از علم ایشان چیز برا و تحقیق پناه داده الله تعالی ائمه خود را از دریافتن شیطان ایشان را چنانچه گفته شد اول تو

ابو ذر سال المتوسب **چهاردهم اصل** اختلج فی صدری مسئلتان اردت الکتاب فیهما الی
ابی محمد علیه السلام فکتبت اسأله عن القائم اذا قام بما یقضی واین مجلسه الذی یقضی فیه بین الناس
واردت ان اسأله عن شیء لحمی الربع فاغفلت خبر الحمی فجاء الجواب سألت عن القائم فاذا قام قضی بین
الناس بعلمه کقضاء داود علیه السلام لا یسأل البینة وکنت اردت ان تسأل لحمی الربع فانسیت
فاکتب فی ورقة وعلقه علی المحموم فانه یبرء باذن الله ان شاء الله یا نار کونی بردا وسلاما علی
ابراهیم فعلقنا علیه ما ذکر ابو محمد علیه السلام فافاق **شرح** وارد ست عطف است بر اختلج تا مجموع
سه مسئله دوم جواب نیامده برای اشاره بآنکه مجلس معین نخواهد داشت و میتواند بود که عطف بر کتبت باشد
جه مجموع انچه نوشته شده در حکم یک مسئله است فاغفلت بغین با نقطه و فا ماضی معلوم متکلم وحده از باب
افعال است فانسیت مجهول باب افعال است ضمیر علقه راجع بمکتوب در ضمن فاکتب است یعنی خلید
در خاطرم دو مسئله اراده نوشتن کردم در آنها بسوی امام حسن عسکری پس نوشتم می پرسیدم او را از قائم
آل محمد که وقتی ایستد بکار امامت بچه سند حکم خواهد کرد و کجاست جای او که حکم میکند میان مردم به علم خود که
مستنبط است از قرآن که تبیان کل شیء است مانند حکم داود نمی طلبد گواه را چنانچه بیان شد در باب نود و هشتم
و میخواستی که طلب کنی علاجی را برای تب ربع پس فراموش کرده شده بیان این اینست که بنویس
در پارچه کاغذ و بیاویز آنرا بر صاحب تب چه بدرستی که او صحیح میشود بحکم الله تعالی اگر خواسته باشد الله تعالی
این فقره از سوره انبیا را که ای آتش باش با خنکی و سلامتی بر ابراهیم پس آویختیم بر صاحب تب ربع انچه را
که ذکر کرد امام پس برگشت بسوی صحت **پانزدهم اصل** قعدت لابی محمد علی ظهر الطریق فلما
مر بی شکوت الیه الحاجة وحلفت له انه لیس عندی درهم فما فوقه ولا غداء ولا عشاء قال فقال تحلف
بالله کاذبا وقد دفنت مائتی دینار ولیس قولی هذا دفعا لک عن العطیة اعطه یا غلام ما معک فاعطانی
غلامه مائة دینار ثم اقبل علی فقال لی انک تحرمها احوج ما تکون الیها یعنی الدنانیر التی دفنت وصدق
علیه السلام وکان کما قال دفنت مائتی دینار وقلت تکون ظهرا وکهفا لنا فاضطررت ضرورة شدیدة الی
شیء انفقه وانغلقت علی ابواب الرزق فنبشت عنها فاذا ابن لی قد عرف موضعها فاخذها وهرب فما قدرت

مضاعا منئ **شرح** الظهر بفتح ظای بانقطه وسکون ها ومای بینقطه راهی که در صحرا است احوج افعل تفضیل است منصوب است بر نیابت ظرف زمان چه ما مصدریه است ومصدر مضاف الیه احوج است چنانچه مصدر نائب ظرف زمان میشود مثل آیته قدوم الحاج مضاف بمصدر نیز نائب میشود نسبت احوج بکون نسبت مجازی ست تکون مخاطب از افعال تامه است الیه متعلق باحوج است یعنی نشستم برای انتظار امام حسن عسکری بر راه صحرا از جمله راهها پس چون گذشت بمن شکایت بردم بسوی او بی چیز برای او قسم خوردم برای او که نیست نزد من درهم پس بالاتر از درهم در بی اعتباری ونه چاشت ونه شام راوی گفت پس امام گفت قسم میخوری بالله تعالی دروغ وبتحقیق در خاک کردی دویست دینار طلا ونیست این سخن من دفع تو از دادن بده او را ای غلام آنچه با تست پس داد مرا غلام او صد دینار طلا بعد از آن امام رو آورد بمن پس گفت بدرستی که تو محروم میشوی از آن دینارها وقتی که احتیاج تو بآنها بیشتر از وقتهای دیگر میباشد میخواست آن دینارها را که در زیر خاک کرده بودم یعنی دویست دینار طلا و با خود گفته بودم میباشد از دینارها پشت وپناه برای ما پس مضطر شدم اضطرار سخت بسوی چیزی خرج کنم آنرا وبسته شد بر من درهای رزق پس دور کردم از آنها خاک بالای آنها را پس ناگاه پسری از من بتحقیق شناخته بود جای آنرا پس برداشته بود آنرا وگریخته بود پس قادر نشدم از آنها بر چیزی که از او بگیرم **شانزدهم اصل**

کان لی فرس وکنت به معجبا اکثر ذکره فی المحال فدخلت علی ابی محمد یوما فقال لی ما فعل فرسک فقلت هو عندی وهو ذا هو علی بابک وعنه نزلت فقال لی استبدل به قبل المساء ان قدرت علی مشتری ولا تؤخر ذلک ودخل علینا داخل وانقطع الکلام فقمت متفکرا ومضیت الی منزلی فاخبرت اخی الخبر فقال ما ادری ما اقول فی هذا وشححت به ونفست علی الناس ببیعه وامسینا فاتانا السائس وقد صلینا العتمة فقال یا مولای نفق فرسک فاغتممت وعلمت انه عنی هذا بذلک القول **شرح** المعجب بضم میم وسکون عین بینقطه وکسر جیم خوشحال وبفتح جیم بتعجب آورده شده وهر دو اینجا مناسب است وشححت ماضی معلوم متکلم وحده از باب علم وضرب است الشح بفتح وضم وکسر شین بانقطه وتشدید حاء بینقطه بخل وحرص نفس است ونفس بنون وفا وسین بینقطه ماضی معلوم متکلم وحده از باب علم است النفاسة بفتح نون کسی را لائق چیزی شمردن نفق نبودن وفا وقاف ماضی معلوم باب نصر است النفوق بضم نون مردن چارپا ومانند آن یعنی بود مرا اسپی وبودم بآن خوشحال وبسیار یاد آن میکردم در جاها پس داخل شدم بر امام حسن عسکری روزی پس گفت مرا چه شد اسپ تو پس گفتم آن نزد من است واینست آن بر در خانه تست واز آن فرود آمدم پس گفت مرا معاوضه کن بآن پیش از آخر روز اگر قدرت داشته باشی بر خریداری و دیگر ملتوی مکن آنرا وداخل شد بر ما شخصی وبریده شد سخن نتوانستم که سوال کنم که چرا پس خاستم اندیشه ناک ورفتم بسوی منزل خود پس خبر دادم برادر خود را آن خبر پس برادرم گفت نمیدانم که چه گویم درین باب وبخیلی

کردم بآن و مرد و ما قابل شمردم آن را و چون آن را بایشان و آخر روز رسیدم پس آمد نزد ما مهتر برها ساکه
گذارده بودیم نماز خفتن را پس گفت آی آقای من مرد اسب تو پس غمناک شده بودم دانستم که ابو محمد خواست
این را که گفت معاوضه کن **اصل** قال ثم دخلت علی ابی محمد علیه السلام بعد ایام وانا اقول فی
نفسی لیته اخلف علی دابة اذ کنت اغتممت بقوله فلما جلست قال نعم نخلف علیک دابة
یا غلام اعطه برذونی الکمیت هذا خیر من فرسك واوطأ واطول عمرا یعنی راوی گفت بعد از آن
داخل شدم بر امام حسن عسکری بعد از چند روز و من میگفتم در دل خود کاش امام بجای اسب منت میکرد بر من چون او
را چه غمناک شده بودم بسخن او پس چون نشستم گفت آری بجای اسب تو منت میکنیم بر تو چهار وائی را
ای پسر بده او را یابوی من که کهر است این بهتر است از اسپ تو و بهموار رفتار تر است و دراز عمر تر است
هفدهم اصل کتبت الی ابی محمد علیه السلام حین اخذ المهتدی فی قتل الموالی یا سیدی
الحمد لله الذی شغله عنا فقد بلغنی انه یتهددك ویقول والله لاجلینهم عن جدید الارض
فوقع ابو محمد علیه السلام بخطه ذاك اقصر لعمره عد من یومك هذا خمسة ایام ویقتل فی
الیوم السادس بعد هوان واستخفاف یمر به فکان کما قال علیه السلام **شرح** المهتدی بالله
محمد بن واثق بن معتصم بن هارون بن مهدی بن منصور بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس چهاردهم است
از خلفای عباسیه در شعبان سال دویست و پنجاه و پنج خلیفه شد و در رجب سال دویست و پنجاه و
شش ترکان بر او خروج کردند بعد از کشته شدن صالح بن وصیف که صاحب مهمان او بود و آوردن
سر او بمجلس مهتدی و گردانیدن سر او در بازارها و آویختن سر او از دیوار خانه مهتدی و تغافل کرد ملتفت
تا اراده کشتن او کردند و مدد طلبید و هیچکس مدد او نکرد تا گرفتار شد و خصیتین او را فشردند تا هلاک
شد لام در لعمره برای تعدیه است یمر به بضم یا و سکون میم و کسر رای بی نقطه و همزه مضارع غائب باب
افعال است الامراء گوارا شدن طعام و اینجا استعاره است بعنوان تهکم برای بی علاج شدن مهتدی
وضمیر مهتدی راجع باستخفاف یا بکل واحد از هوان و استخفاف است و ضمیر بارز منصوب راجع بمهتدی است
یعنی نوشتم بسوی امام حسن عسکری علیه السلام وقتی که شروع کرد مهتدی در کشتن شیعه امامیه ای آقای من
حمد خدای را که غافل کرد مهتدی را از ما چه بتحقیق رسید بمن که او تهدید میکند ترا و میگوید بخدا قسم که بر جلا میکنم
البته ائمه شیعه امامیه را از روی زمین مرادش قتل امام پیش از تولد فرزندی از او بوده چنانچه می آید در
حدیث اول بحث چهاردهم پس نوشت امام بخط خود این اراده کوتاه کننده تر است عمر او را بشمار از
امروز پنج روز که او کشته میشود در روز ششم بعد از خواری و سبک شمردن که گوارا میشود آن سبک شمردن
او را یعنی تغافل میکند از ترس و نوش جان او میشود آن سبکی بسبب شد چنانچه گفت امام **هیجدهم اصل**
کتبت الی ابی محمد علیه السلام اسأله ان یدعو الله لی من وجع عینی وکانت احدی عینی ذاهبة

والاخری علی شرف ذهاب فکتب الی حبس الله علیک عینک فافاقت الصحیحة ووقع فی اخر الکتاب اجرک الله واحسن ثوابک فاغتممت لذلک ولم اعرف فی اهلی احداً مات فلما کان بعد ایام جائتنی وفات ابنی طیب فعلمت ان التعزیة له یعنی نوشتم بسوی امام حسن عسکری علیه السلام میطلبیدم ازاو که دعا کند الله تعالی برای من بسبب درد چشم من و بود یکی از دو چشم من رفته و دیگری بر خطر رفتن پس نوشت بسوی من نگاه داشت الله تعالی بر تو چشم ترا پس برگشت به صحت آن چشم من که هنوز نرفته بود و نوشت در آخر مکتوب که مزد دهاد ترا الله تعالی و نیکو کناد ثواب ترا پس غمناک شدم برای آن و نمیدانستم در مردم خود هیچیک را که مرده باشد در ان نزدیکی پس چون شد بعد از چند روز آمد نزد من خبر وفات پسرم که طیب نام داشت پس دانستم که آن تعزیه برای او بوده **نوزدهم**

اصل قدم علینا بسر من رای رجل من اهل مصر یقال له سیف بن اللیث یتظلم الی المهتدی فی ضیعة له قد غصبها ایاه شفیع الخادم واخرجه منها فاشرنا علیه ان یکتب الی ابی محمد یسأله تسهیل امرها فکتب الیه ابو محمد لا علیک ضیعتک ترد الیک فلا تتقدم الی السلطان والق الوکیل الذی فی یده الضیعة وخوفه بالسلطان الاعظم الله رب العالمین فلقیه فقال له الوکیل الذی فی یده الضیعة قد کتب الی عند خروجک من مصر ان اطلبک وارد الضیعة علیک فردها علیه بحکم القاضی ابن ابی الشوارب وشهادة الشهود ولم یحتج ان یتقدم الی المهتدی فصارت الضیعة له وفی یده ولم یکن لها خبر بعد ذلک **شرح** الحکم فرمان ومراد اینجا سجل شهادت است ومیتواند بود که مراد فرمان باشد خبر بفتح جیم وسکون بای یک نقطه ورای بی نقطه است یعنی وارد شد بر ما در سامره مردی از اهل مصر که گفته میشود او را سیف بن اللیث بر حالی که اظهار مظلومیت خود آورده بود بسوی مهتدی در مستقل که او را بود در مصر بتحقیق بزور گرفته بود آن مستقل را از او شفیع خادم مهتدی یعنی بوکیل خود در انجا نوشته بود که آن را بزور بگیرد و بیرون کرده بود وکیل شفیع آن مرد را از تصرف در ان مستقل پس صلاح دیدیم برای او که نویسد بسوی امام حسن عسکری علیه السلام طلب کند از او آسان کردن الله تعالی کار آن مستقل را بدعا پس در جواب نوشت بسوی او امام باکی نیست بر تو مستقل تو بر گردانیده میشود بر تو پس مرو بسوی پادشاه برای شکایت و برگرد به مصر و ملاقات کن وکیل شفیع را که در تصرف او ست و بترسان او را به پادشاه بزرگتر که الله صاحب کل اختیار هر کس و هر چیز است پس رفت بمصر و ملاقات کرد وکیل را و ترسانید او را بانکه امام گفته بود پس گفت او را وکیل شفیع که در تصرف او بود مستقل بتحقیق نوشته شده از جانب شفیع بسوی من در ایامی که تو بیرون رفته بودی از مصر طلب کنم ترا و برگردانم مستقل را بر تو پس آن وکیل برگردانید مستقل را بر او بشهادت قاضی مصر ابن ابی الشوارب و شهادت گواهان دیگر یا مراد آنست که شفیع نوشته بود که بعد از دیوان در حضور قاضی رد کند پس دیوان شد و گواهی

برحقیقت آن مرد دادند و قاضی فرمان داد که رد کنند پس او رد کرد بفرمان قاضی و گواهی گواهان بر حقیقت و محتاج نشد آن مرد که رود بسوی مهتدی پس گردید آن مستقل برای او و تصرف او نشد برای آن مستقل خصمی بعد از آن **اصل** قال وحدثنی سیف بن اللیث هذا قال خلفت ابنا لی علیلا بمصر عند خروجی عنها وابنا لی آخر اسن منه وکان وصیی وقیمی علی عیالی وفی ضیاعی فکتبت الی ابی محمد اسأله الدعاء لابنی العلیل فکتب الی قد عوفی ابنک المعتل ومات الکبیر وصیک وقیمک فاحمد الله ولا تجزع فیحبط اجرک فورد علی الخبر ان ابنی قد عوفی من علته ومات الکبیر یوم ورد علی جواب ابی محمد علیه السلام **شرح** ظرف ماست یا ظرف عوفی و ما نسبت یا ظرف فورد است یعنی راوی گفت و حکایت کرد برای من سیف بن لیث گفت واگذاشتم پسرے را که مرا بود بیمار در مصر نزد بیرون آمدن من از مصر بجانب سامره و پسری را که مرا بود دیگر او سالدارتر از او و بود وصی من و وکیل من بر عیال من و در مستغل من باین معنی که وکیل دخل و خرج بود پس وقتی که در سامره بودم نوشتم بسوے امام حسن عسکری علیه السلام میطلبیدم از او دعا برای پسر من که بیمار بود پس نوشت بسوی من که تحقیق صحت داده شد پسر تو که بیمار بود و مرد آن بزرگ که وصی تو بود پس حمد کن الله تعالی را برای صحت او و اضطراب مکن برای مردن که باطل شود ثواب صبر تو پس وارد شد بر من مکتوب از جانب مصر که پسرم تحقیق صحت داده شد از بیماری او و مرد بزرگ تاریخ مردن با روزی که وارد شد بر من با جواب امام موافق بود **بستم اصل** کان لابی محمد وکیل قد اتخذ معه فی الدار حجرة یکون فیها معه خادم ابیض فاراد الوکیل الخادم علی نفسه فابی الا ان یاتیه بنبیذ فاحتال له نبیذا ثم ادخله علیه وبینه وبین ابی محمد ثلاثة ابواب مقفلة قال فحدثنی الوکیل قال انی لمنتبه اذ انا بالابواب تفتح حتی جاء بنفسه فوقف علی باب الحجرة ثم قال یا هؤلاء اتقوا الله خافوا الله فلما اصبحنا امر ببیع الخادم واخراجی من الدار **شرح** ضمیر اتخذ و ضمیر معه و جار راجع بوکیل است ضمیر نفسه راجع بخادم است یا راجع بوکیل است لمنتبه اسم فاعل باب تفعیل یا باب افتعال است التنبیه والانتباه بیدار شدن و مراد اینجا پشیمانی از معصیت است تعبیر از دو کس بهؤلاء اشاره بحضور ملائکه کاتبان اعمال است یعنی بود امام حسن عسکری را وکیل خرجی که تحقیق ساخته بود در پهلوی خانه خود در سرا حجره که میبود در پهلوی خانه و در آن حجره بود غلامی سفیدی پس اراده کرد وکیل غلام را بر خودش پس غلام قبول نکرد مگر آنکه آورد برای او بوزه پس بحیلت بهم رسانید برای او بوزه را بعد از آن داخل ساخت بوزه را بر حجره غلام تا آشامد و شروع در معصیت دیگر شود میان او و میان امام سه در قفل کرده شده بود راوی گفت حکایت کرد برای من آن وکیل گفت بدرستی که من هر آئینه از خواب غفلت بیدار و از اراده پشیمان شده بودم که ناگاه من مطلع شدم به درها گشوده میشود تا آنکه آمد امام به خودی خود ایستاد بر در حجره پس گفت ای این جماعت پرهیز کنید از عذاب الٰهی پس چون به صبح رسیدم امر کرد به فروختن غلام و بیرون

کردن من از آنگاه **بیست و یکم اصل** نا ظرت رجلا من الثنویة بالاهواز ثم قدمت
سر من رای وقد علق بقلبی شیء من مقالته فانی لجالس علی باب احمد بن الخضیب اذ اقبل
ابو محمد علیه السلام من دار العامة یوم الموکب فنظر الی واشار بسباحته احد احد فرد فسقطت
مغشیا علی **شرح** الثنویة بفتح ثای سه نقطه و فتح نون جمعی که قائل اند بوجود دو فاعل مختار که فعل هیچکدام در تحت
قضا و قدر آن دیگری نیست و این مذهب مجوس و قدریه است چنانچه بیان شد در کتاب التوحید در باب
بست و پنجم خانه احمد بن الخضیب عبارت از خانه ایست که از و منتقل شده بدیوان چه احمد در زمان امام علی نقی هلاک
شد چنانچه بیان شد در حدیث ششم بحث دوازدهم و میتواند بود که احمد زنده باشد و این گفتگو را امام در زمان
پدر خود کرده باشد الموکب بفتح میم و سکون واو و کسر کاف و بای یک نقطه جماعت سواران شتری را
که بازینت باشد و مراد اینجا جماعت ایلچی است بسباحته جمله مبتدا و خبر است و تقدیر قول است الیس
بفتح یک نقطه و تشدید سین بی نقطه طلب چیزی و مراد اینجا مطلوب است و اضافت آن به ضمیر متکلم مع الغیر
از قبیل اضافت بمفعول است یعنی آنچه الله تعالی طلب از ما کرده یا از قبیل اضافت بفاعل است یعنی آنچه
ما طلب آن میکنیم حبه بضم حای بی نقطه و تشدید بای یک نقطه و ضمیر غائب راجع بالله تعالی است
احد حال است از ضمیر حبه و تکرار احد احد برای تاکید است و میتواند بود که اول واحد باشد و واو آن از
قلم کاتبان افتاده و در بعض نسخ بجای بسباحته بسبابته است ببای حرف جر و فتح سین و تشدید بای یکنقطه
و الف و بای یک نقطه و تای تانیث و ضمیر راجع بابو محمد و برین تقدیر احد مفعول فعل محذوف است تقدیر
اعرف احدا یعنی بشناس یگانه را و نسخ دیگر نیز هست یعنی مباحثه کردم با مردی در اهواز که میان بصره
و فارس است بعد از ان آمدم بسامره بر حالیکه چسپیده بود بدل من چیزی از گفتگوی او پس بدرستیکه
من هر آئینه نشسته بودم بر در خانه احمد بن الخضیب که ناگاه آمد امام حسن عسکری علیه السلام از دیوانخانه
خلیفه در روز جماعت ایلچی پس نظر کرد بسوی من و اشاره کرده گفت مطلوب ما زا دوستی الله تعالی است
بر حالیکه یگانه بیهمتا باشد پس افتادم بیهوش **بیست و دوم اصل** عن ابی هاشم الجعفری
قال دخلت علی ابی محمد علیه السلام یوما وانا ارید ان اسأله ما اصوغ به خاتما اتبرک به فجلست ونسیت
ما جئت له فلما ودعته ونهضت رمی الی بالخاتم فقال اردت فضة فاعطیناک خاتما ربحت الفص والکرا هنا لک
الله یا ابا هاشم فقلت یا سیدی اشهد انک ولی الله وامامی الذی ادین الله بطاعته فقال غفر الله لک یا ابا هاشم
یعنی روایتست از ابو هاشم جعفری گفت داخل شدم بر امام حسن عسکری علیه السلام روزی بر حالیکه من
اراده داشتم که طلب کنم از او نقره که امر کنم زرگر را که بسازد بآن انگشتری که طلب برکت کنم براے خود
بآن پس نشستم و فراموش کار کرده شدم آن را که آمده بودم براے آن پس چون وداع کردم
و برخاستم انداخت بسوی من انگشتری را پس گفت خواستی نقره پس دادیم ترا انگشتری را

فائده بردی نگین و خرد سال تر مانگو با کنا دتر ای ابو هاشم پس گفتم ای آقای من گواهی میدهیم که تو اوصیائی
متصرف در مومنانی انعام الله تعالی و امام منی که بهشت اسد تعالی میکنم بطریان برادر پس او پس گفت
آمرزاد اسد تعالی گناهان ترابرای تو ای ابو هاشم **بیست و سوم اصل** کنت ادخل علی ابی محمد
علیه السلام فاعطش و انا عنده فاجله ان ادعو بالماء فیقول یا غلام اسقه و ربما حدثت نفسی
بالنهوض فافکر فی ذلک فیقول یا غلام دابته یعنی داخل میشدم بر امام حسن عسکری علیه السلام پس
تشنه می شدم بر حالیکه نزد او بودم پس بزرگ تر از آن می شمردم آن را که طلب کنم در حضور او آب را پس میگفت
ای غلام آب ده او را بسا که گفتگو میکردم با خود به برخاستن با بیرون رفتن پس فکر میکردم در آن پس میگفت ای غلام
حاضر کن چاروای او را **بیست و چهارم اصل** دخل العباسیون علی صالح بن
وصیف و دخل صالح بن علی و غیره من المنحرفین عن هذه الناحیة علی صالح بن وصیف عندما
حبس ابا محمدؑ فقال لهم صالح و ما اصنع قد وکلت به رجلین اشر من قدرت علیه فقد صارا من
العبادة و الصلوة و الصیام الی امر عظیم فقلت لهما ما فیه فقالا ما تقول فی رجل یصوم النهار و یقوم
اللیل کله لا یتکلم و لا یتشاغل و اذا نظرنا الیه ارتعدت فرائصنا و یداخلنا ما لا نملکه من انفسنا
فلما سمعوا ذلک انصرفوا خائبین **شرح** شرح لغتی است در خبر و متعارف است در عراق عرب
الفرائص بفتح فا و رای بی نقطه و الف و همزه و صاد بی نقطه جمع فریصه بفتح فا و کسر را و سکون یای دو نقطه
در پائین گوشتی که میان پهلو و شانه است و زود به لرزه در می آید یعنی داخل شدند اولاد عباس بر صالح
بن وصیف که صاحب مهمات مهتدی بود و بر مهتدی گیرے بر امام که بزندان کرده بود صالح بن وصیف
امام حسن عسکریؑ را پس گفت ایشان را صالح بن وصیف و چه چاره کنم در نماز و روزه بسوی کار عظیم پس گفتم
ایشان را در باب آزاد کردن او پس گفتند چه میگوئی در باب آزاد کردن مردی که روزه میدارد در روز
و قیام بعبادت میکند در تمام شب و سخن نمیگوید و مشغول چیزی دیگر نمی شود و وقتی که نظر میکنیم
بسوی او بلرزه در می آید پهلوهای ما و بغایت داخل میشود ما را حالتی که توانائی نداریم بر دفع آن از خود
پس چون آنجماعت شنیدند آن را برگشتند نا رسیدگان بمطلب خود **بیست و پنجم اصل** حدثنی
محمد بن الحسن المکفوف قال حدثنی بعض اصحابنا عن بعض فصاد العسکر من النصاری ان ابا محمد علیه
السلام بعث الیه یوما فی وقت صلوة الظهر فقال لی افصد هذا العرق قال و ناولنی عرقا لم افهمه من العروق
التی تفصد فقلت فی نفسی ما رأیت امرا اعجب من هذا یأمرنی ان افصد فی وقت الظهر و لیس بوقت
فصد و الثانیة عرق لا افهمه ثم قال لی انتظر و کن فی الدار فلما امسی دعانی و قال لی سرح الدم فسرحت
ثم قال لی امسک فامسکت ثم قال لی کن فی الدار فلما کان نصف اللیل ارسل الیّ و قال لی سرح
الدم قال فتعجبت اکثر من عجبی الاول و کرهت ان اسأله قال فسرحت فخرج دم ابیض کانه الملح قال ثم

قال الحجبی قال لخلیفه قال ثم قال کن فی الدار فلما اصبحت امرنی قهرمانه ان یعطینی ثلاثة دنانیر فاخذتها شرح حکایت کرد مرا ای من بعض یاران ما از بعض فصد کنندگان سامره از ترسایان که ابو محمد امام حسن عسکری علیه السلام طلب کرد او را روزی در وقت نماز ظهر پس گفت او را فصد کن این رگ را فصاد گفت و داد مرا برای فصد رگی که نفهمیده بودم آنرا که از رگهائیست که فصد کرده میشود پس گفتم در دل خود ندیدم کاری را عجب تر از این دو کار امر میکند مرا که فصد کنم در وقت ظهر و آنوقت فصد نیست و عجوبه دوم رگیست که نفهمیدم آنرا و بعد از آن که فصد کردم ابو محمد گفت مرا که منتظر باش و درنگ کن در یخانه پس چون بآخر روز رسید طلبید مرا و گفت مرا سر ده خون را پس سر دادم بعد از آن گفت مرا بگیر پس گرفتم بعد از آن گفت مرا درنگ کن در یخانه پس شد نصف شب طلب کرد مرا و گفت مرا سر ده خون را فصاد گفت پس تعجب کردم بیشتر از تعجب اول من و نخواستم که سوال کنم او را که سر این چیست فصاد گفت پس سر دادم پس بیرون آمد خون سفید که گویا که نمک بود فصاد گفت پس بند کردم بعد از آن گفت درنگ کن در یخانه پس چون بصبح رسیدم امر کرد وکیل خود را که دهد مرا سه دینار طلا پس گرفتم سه دینار را **اصل** فخرجت حتی اتیت ابن بختیشوع النصرانی فقصصت علیه القصة قال فقال لی والله ما افهم ما تقول ولا عرفته فی شیٔ من الطب ولا قرأته فی کتاب ولا اعلم فی دهرنا اعلم بکتب النصرانیة من فلان الفارسی فاخرج الیه قال فاکتریت زورقا الی البصرة واتیت الاهواز ثم صرت الی فارس الی صاحبی فاخبرته الخبر قال فقال لی انظرنی ایاما فانظرته ثم اتیته متقاضیا قال فقال لی ان هذا الذی تحکیه عن هذا الرجل فعله المسیح فی دهره مرة **شرح** ابن بختیشوع بفتح بای یک نقطه و سکون خای بی نقطه و بکسر تای دو نقطه در بالا و سکون یای دو نقطه در پائین و ضم شین با نقطه و سکون واو و عین بی نقطه طبیب مشهور بوده در بغداد فلان مبنی بر فراموش کردن راویست او را یعنی و بیرون آمدم تا آنکه آمدم به بغداد نزد ابن بختیشوع طبیب که ترسا بود و حکایت کردم برای او آن حکایت را فصاد گفت پس آن طبیب گفت مرا بخدا قسم که از خود نمی فهمم آنچه را که میگوئی و نشناختم آنرا در چیزی از طبابت که از اوستادان خود دیده ام و نخوانده ام آنرا در کتابی از کتابهای طب و نمیدانم در این زمانه عالم تر به کتابهای ترسائی در طب و غیر طب از فلان فارسی پس بیرون رو بسوی او فصاد گفت پس بکرایه گرفتم کشتی کوچکی را تا بصره و آمدم باهواز بعد از آن رسیدم بفارس بسوی یار خود که آن طبیب گفته بود پس خبر دادم او را آن خبر فصد فصاد گفت پس گفت مرا بده رخصتی کم این حکایت که بیان میکنی آنرا از این مرد بجا آورده آنرا مسیح در روزگار خود یکبار

بیست و ششم اصل کتب محمد بن حجر الی ابی محمد علیه السلام یشکو عبد العزیز بن دلف و یزید بن عبد الله فکتب الیه اما عبد العزیز فقد کفیته واما یزید فان لک وله مقاما بین یدی الله فمات عبد العزیز و قتل یزید محمد بن حجر **شرح** نوشت محمد بن حجر بسوی امام حسن عسکری علیه السلام شکایت

میکرد از دشمنی عبد العزیز بن دلف و یزید بن عبد الله پس امام نوشت بسوی او که اما عبد العزیز پس تحقیق
کفایت کرده شدی مهم او و اما یزید پس بدرستی که ترا و او را ایستادن نزد الله تعالی هست در قیامت
برای دیوان ظلمی که بر تو کنند پس مرد عبد العزیز و کشت یزید محمد بن حجر را **بیست و هفتم اصل**
سلم ابو محمد علیه السلام الی نحریر فکان یضیق علیه و یؤذیه قال فقالت له امرأته ویلک اتق الله لا تدری
من فی منزلک و عرفته صلاحه و قالت انی اخاف علیک منه فقال لارمینه بین السباع ثم فعل
ذلک به فرای علیه السلام قائما یصلی و هی حوله **شرح** سلم ماضی مجهول است یعنی سپرده شد امام
حسن عسکری علیه السلام بسوی نحریر خادم معتمد تا نزد او محبوس باشد پس تنگ میگرفت بر امام و آزار میکرد او را
راوی گفت پس گفت نحریر را زنش وای بر تو پرهیز کن عذاب الهی را نمیدانی که کیست در منزل تو و شناسانید
آن زن نحریر را اصلاح امام و گفت بدرستی که من ترسناکم بر تو از او که مبادا ابتلائی بسبب آزار او بر سر تو آید
پس نحریر گفت هر آئینه می اندازم البته او را در میان درندگان بعد از آن کرد نحریر آنرا که گفته بود با امام
پس دیده شد امام ایستاده نماز میکرد و درندگان بر دور او جمع بودند و اصلا متعرض او نبودند **بیست
و هشتم اصل** عن احمد بن اسحاق قال دخلت علی ابی محمد علیه السلام فسألته ان یکتب لانظر
الی خطه فاعرفه اذا ورد فقال نعم ثم قال یا احمد ان الخط سیختلف علیک من بین القلم الغلیظ الی القلم
الدقیق فلا تشکن ثم دعا بالدواة فکتب و جعل یستمد الی مجری الدواة فقلت فی نفسی و هو یکتب استوهبه
القلم الذی یکتب به فلما فرغ من الکتابة اقبل یحدثنی و هو یمسح القلم بمندیل الدواة ساعة ثم قال
هاک یا احمد فناولنیه **شرح** الاستمداد طلب مدد چکانیدن آب یا مرکب در دوات تا اگر غلیظ باشد
یا کم مرکب باشد روان شود و الی برای انتها است مجری بفتح میم و سکون جیم و فتح را مصدر میمی است یعنی روان
شدن نسبت مجری بدوات نسبت مجازی است و مراد روان شدن مرکب دوات است یعنی
روایتست از احمد بن اسحق گفت داخل شدم بر امام حسن عسکری علیه السلام پس طلبیدم از او که بنویسد تا نظر کنم
بسوی خط او پس بشناسم آنرا وقتی که مکتوب او وارد شود بر من پس گفت آری مینویسم بعد از ان گفت ای
احمد بدرستی که خط من البته مختلف خواهد شد در وبا تو با قسامی که میان قلم کنده است با قلم باریک پس
خوب ملاحظه کنی در وقتی که بقلم کنده تر یا باریک تر نوشته باشم بعد از ان طلب کرد دوات را پس نوشت
چون مرکب خوب روان نبود شروع کرد اصلاح روان میکرد چکانیدن آب یا مرکب تا آن که روان شود
دوات پس گفتم در دل خود در وقت نوشتن او که طلب کن از او قلمی را که نوشته با و پس چون فارغ شد از
کتابت رو کرد و حرف میزد با من بر حالی که او پاک میکرد نوک قلم را بپارچه که با دوات میباشد برای
پاک کردن قلم بعد از ان گفت بگیر ای احمد پس داد مرا آن قلم **اصل** فقلت جعلت فداک انی مغتم لشیء
یصیبنی فی نفسی و قد اردت ان اسأل اباک فلم یقض لی ذلک فقال و ما هو یا احمد فقلت یا سیدی

روی لنا عن آبائك ان نوم الانبیاء علی اقفیتهم ونوم المؤمنین علی ایمانهم ونوم المنافقین علی شمائلهم ونوم الشیاطین علی وجوههم فقال علیه السلام كذلك هو فقلت یا سیدی فاذا اجهد ان انام علی یمینی فما یمكننی ولا یأخذنی النوم علیها فسكت ساعة ثم قال یا احمد ادن منی فدنوت منه فقال ادخل یدك تحت ثیابك فادخلتها فاخرج یده من تحت ثیابه وادخلها تحت ثیابی فمسح بیده الیمنی علی جانبی الایسر وبیده الیسری علی جانبی الایمن ثلث مرات قال احمد فما اقدر ان انام علی یساری منذ فعل ذلك بی علیه السلام وما یأخذنی نوم علیها اصلا یعنی پس گفتم قربانت شوم بدرستی که من غمناکم برای چیزی که بر سر خودم می آید وبتحقیق خواستم که سوال کنم پدر ترا پس میسر نشد مرا آن امام گفت وچیست آن ای احمد پس گفتم آقای من منقول شده برای ما از پدران تو که خواب پیغمبران بر قفاهای ایشان است وخواب مومنان بر جانبهای راست ایشان است وخواب منافقان بر جانبهای چپ ایشان است وخواب مشرکان صحیح بر رویهای ایشان است پس گفت امام چنین است آن پس گفتم ای آقای من بدرستی که سعی میکنم که خواب کنم بر جانب راست خود پس ممکن نمی شود مرا ونمیگیرد مرا خواب بر جانب راست پس امام ساکت شد یک ساعت شاید که برای فکر در استنباط علاج او از قرآن باشد چه علاج هر شخصی بروشی است بعد از آن گفت ای احمد نزدیک شو بمن پس نزدیک شدم باو پس گفت داخل کن دست خود را در زیر لباس های خود بروشی که دست متصل به بدن شود پس داخل کردم آنرا پس بیرون کرد هر دو دست خود را از زیر لباسهای خود یعنی هر دو آستین خود را به بالا کرد و داخل کرد هر دو دست خود را در زیر لباسهای من پس مالید دست راست خود را بر جانب چپ من و دست چپ خود را بر جانب راست من سه بار گفت احمد پس قدرت ندارم که خواب کنم بر جانب چپ خود از وقتی که کرد آنرا امام با من ونمیگیرد مرا خواب بر جانب چپ اصلا

مبحث چهارم که باب صد و بست و سوم بهشت اصل مولد صاحب الزمان

شرح این تاریخ احوالی است که نسبت دارد بولادت صاحب الزمان درین مبحث کلام مصنف وسی و یک حدیث است **کلام مصنف اصل ولد** علیه السلام للنصف من شعبان سنة خمس وخمسین ومائتین **شرح** زاده شد صاحب الزمان علیه السلام در نصف از شعبان سال دویست و پنجاه و پنج مخفی نماند که بنابرین وقت وفات امام حسن عسکری علیه السلام پنجساله بود موافق انچه گذشت در حدیث چهارم باب نودم که باب حالات الائمة علیهم السلام فی السن بهشت و این منافات دارد با ظاهر انچه در ذیل حدیث اول می آید چه آن دلالت بر چهار سالگی میکند و ایضا منافات دارد با انچه مذکور شد در حدیث پنجم و حدیث بست و نهم باب هفتاد و نهم که باب فی الغیبة است و با ظاهر انچه در ذیل حدیث دوم می آید چه آن دلالت بر دو سالگی میکند و این منافات ضرر نمی رساند زیرا که انچه منافی است کلام امام نیست **اول اصل** عن احمد بن محمد قال خرج عن ابی محمد علیه السلام حین

قتل الزبیری هذا جزاء من افتری علی الله فی اولیائه زعم انه یقتلنی ولیس لی عقب فکیف رای قدرة الله وولد له ولد سماه م ح م د سنة ست وخمسین ومائتین **شرح** این گذشت در حدیث پنجم باب هفتاد و پنجم و درینجا میگوئیم زبیری بضم های بانقطه و فتح بای یک نقطه و سکون یای دو نقطه در پایین و رای بی‌نقطه و یای نسبت عبارت از مهتدی است چون زبیر که نام معتز است خبر داد او را از خلافت خلع کرده او را بجای خود خلیفه ساخت و او نیز مانند معتز بخواری کشته شد و می تواند بود که الزئیری بفتح زای بانقطه و کسر همزه باشد و منصوب به زئیر بمعنی غریدن شیر باشد و اشاره بتهدید مهتدی بر انداختن ائمه هدی باشد و مذکور شد در حدیث هفدهم بحث سیزدهم و حاصل هر دو یکیست و ترک تصریح باسم مهتدی برای تقیه راوی است مخفی نماند که وولد تا آخر کلام احمد بن محمد است و ظاهر آنست که این کلام مرضی مصنف ره نیست و اگر منظور سماه باشد منافات نخواهد بود میان کلام و این کلام یعنی بیرون آمد از جانب امام حسن عسکری وقتی که کشته شد جای نشین او مانند زبیر که اینست سزای کسی که افترا کند بر الله تعالی واجب نیست در جمیع زمانها و این دعوی منفی الوهیت و بیت و کلمات قرآن است که دلالت بر نهی از اختلاف و پیروی ظن میکند پس افتراست بر الله تعالی بیان این آنکه دعوی کرد که او میکشد مرا بر حالی که نیست مرا فرزندی پس چون دید قدرت الله تعالی را در کشته شدن بعد از خواری و زاده شد برای امام حسن عسکری علیه السلام پسری که نام نهاد او را م ح م د در سال دویست و پنجاه و شش **دوم اصل** علی بن محمد قال حدثنی محمد والحسن ابنا علی بن ابراهیم فی سنة تسع وسبعین ومائتین قالا حدثنا محمد بن علی بن عبد الرحمن العبدی من عبد قیس عن ضوء بن علی العجلی عن رجل من اهل فارس سماه قال اتیت سر من رای ولزمت باب ابی محمد فدعانی من غیر ان استاذن فلما دخلت وسلمت قال لی یا ابا فلان کیف حالک ثم قال لی اقعد یا فلان ثم سالنی عن جماعة من رجال ونساء من اهلی ثم قال لی ما الذی اقدمک قلت رغبة فی خدمتک قال فقال فالزم الدار قال فکنت فی الدار مع الخدم ثم صرت اشتری لهم الحوائج من السوق وکنت ادخل علیه من غیر اذن اذا کان فی دار الرجال فدخلت علیه یوما وهو فی دار الرجال فسمعت حرکة فی البیت فنادانی مکانک لا تبرح فلم اجسر اخرج ولا ادخل فخرجت علی جاریة معها شیء مغطی ثم نادانی ادخل فدخلت ونادی الجاریة فرجعت فقال لها اکشفی عما معک فکشفت عن غلام ابیض حسن الوجه وکشفت عن بطنه فاذا شعر نابت من لبته الی سرته اخضر لیس باسود فقال هذا صاحبکم ثم امرها فحملته فما رایته بعد ذلک حتی مضی ابو محمد علیه السلام **شرح** مضمون این گذشت در حدیث ششم باب هفتاد و پنجم و تفاوت صالح است از آنجمله آنکه امام گفت مرا ای ابو فلان چه حال داری یعنی کنیه مرا گفت بعد از آن مرا گفت بنشین ای فلان یعنی نام مرا نیز گفت بعد از آن پرسید مرا از

حال جمعی از مردان و زنان از مردم من یعنی نامهای ایشان را نیز گفت و احوال پرسید **اصل** فقال ضوء
بن علی قلت للفارسی کم کنت تقدره من السنین قال سنتین قال العبدی فقلت لضوء کم
تقدره انت قال اربع عشرة قال ابو علی و ابو عبد الله ونحن نقدره احدی وعشرین سنة **شرح**
ابو علی کنیت محمد و ابو عبد الله کنیت حسن است و ظاهر آنست که تقدیر این دو کس در سال دویست و هفتاد و نه
باشد دلالت میکند بر آنکه در سال فوت امام حسن عسکری ع صاحب الزمان ع دو ساله باشد و این موافق ظاهر
حدیث پنجم باب هفتاد و نهم است والله اعلم یعنی پس گفت ضوء بن علی گفتم آن مرد فارسی را چند تخمین کردی
برای صاحب در آن وقت که دیدی از سالها گفت دو سال گفت محمد بن علی بن عبد الرحمن عبدی در
وقت روایت که پس گفتم ضوء را که در روایت میکنی چند سال تخمین میکنی برای صاحب تو گفت چهارده
سال یعنی از وقت دیدن فارسی تا وقت روایت من دوازده سال گذشته گفتند محمد و حسن پسران
علی بن ابراهیم و ما تخمین میکنیم برای صاحب در این وقت بیست و یکسال یعنی از وقت روایت
محمد بن علی تا وقت روایت ما هفت سال گذشته **سوم اصل** عن محمد بن محمد العامری
عن ابی سعید غانم الهندی قال کنت بمدینة الهند المعروفة بقشمیر الداخلة واصحاب لی یقعدون
علی کراسی عن یمین الملك اربعون رجلا کلهم یقرء الکتب الاربعة التوراة والانجیل والزبور
وصحف ابراهیم نقضی بین الناس ونفقههم فی دینهم ونفتیهم فی حلالهم وحرامهم یفزع الناس الینا
الملك فمن دونه فتجارینا ذکر رسول الله صلی الله علیه وآله فقلنا هذا النبی المذکور فی الکتب
قد خفی علینا امره ویجب علینا الفحص عنه وطلب اثره واتفق رأینا وتوافقنا علی ان اخرج
فارتادلهم **شرح** قشمیر بکسر قاف و سکون شین با نقطه و کسر میم و سکون یای دو نقطه در پائین و رای
بی نقطه معرب کشمیر است و قشمیر داخل عبارت از تبت بضم تای دو نقطه در بالا و تشدید بای یک نقطه
مفتوحه و تای دو نقطه در بالا است که دورتر است از کشمیر مشهور نسبت بدیار عرب اصحاب مرفوع
و مبتدا است یا معطوف بر ضمیر کنت است و مراد دوستان یاران و شاگردان است لی صفت اصحاب است
یقعدون خبر مبتدا یا صفت دیگر است کراسی بفتح کاف و تشدید یا جمع کرسی بضم کاف و تشدید یا است
اربعون صفت دیگر یا عطف بیان اصحاب است نقضی استیناف بیانی مجموع جمله کنت تا آخر است
دون بمعنی نزدیک یا بمعنی پائین است تجارینا بجیم و زای با نقطه و یای دو نقطه در پائین التجازی تقاضای
حق از کسی یعنی روایت است از محمد بن محمد عامری از ابو سعید غانم هندی گفت بودم در شهری که مشهور است بکشمیر
درون دوست و یاران که مرا بودند می نشستند بر کرسیهای جانب راست پادشاه آنجا که جای علما است
چهل مرد بودند که همه ایشان میخواندند چهار کتاب الهی را که توریت و انجیل و زبور و صحف ابراهیم باشد حکم
میکردیم میان مردم و تعلیم میکردیم ایشانرا در مسائل دین بدرس گفتن و فتوی میدادیم ایشان را در مسائل

صافی شرح اصول کافی

حلال ایشان و حرام ایشان بر شریعت عیسی بود شکلات متوجه شدند مردم بسوی ما پادشاه ایشان که مغرب
او بود پس از ایشان تقاضا کردیم مذکور کردن رسول باشند یعنی هر کدام آنچه بخاطر داشت از لغت او و در کتب
آلهی مذکور کرد پس گفتیم این نبی که مذکور است در کتابهای آلهی تحقیق پنهان شده بر ما کار او که آیا آمده یا نه
و واجب است بر ما تفحص از او و پیروی او و اتفاق کرد مصلحت دینی ما برین کار و اتفاق کردیم بر آنکه
من بیرون روم و طلب کنم برای ایشان اصل فخرجت ومعی مال جلیل فسرت اثنی عشر شهرا
حتی قربت من کابل فعرض لی قوم من الترک فقطعوا علی واخذوا مالی وجرحت جراحات شدیدة ودفعت
الی مدینة کابل فانفذنی ملکها لما وقف علی خبری الی مدینة بلخ وعلیها اذ ذاک داود بن العباس بن
ابی الاسود فبلغه خبری وانی خرجت مرتادا من الهند وتعلمت الفارسیة وناظرت الفقهاء واصحاب الکلام
فارسل الی داود بن العباس فاحضرنی مجلسه وجمع علی الفقهاء فناظرونی فاعلمتهم انی خرجت من بلدی واطلب
هذا النبی الذی وجدته فی الکتب فقال لی من هو وما اسمه فقلت محمد فقال هو نبینا الذی تطلب فسألتهم
عن شرائعه فاعلمونی فقلت لهم انا اعلم ان محمدا نبی ولا اعلمه هذا الذی تصفون ام لا
فاعلمونی موضعه لاقصده فاسأله عن علامات عندی ودلالات فان کان صاحبی الذی طلبت
آمنت به فقالوا قد مضی علیه السلام شرح هو در فقال تاکید ضمیر مستتر در فقال است و راجع به داود
است و یا خبر مبتدا است الذی مبتدا است یا بر عکس یعنی پس بیرون آمدم از هند و با من مال بسیار بود پس
سفر کردم دوازده ماه تا نزدیک شدم به کابل پس سر راه گرفتند مرا جمعی از ترکان پس برهنه کردند بر من و
گرفتند مال مرا و مجروح شدم بجراحتهای سخت و انداخته شدم بسوی شهر کابل پس فرستاد مرا پادشاه کابل
چون مطلع شد بر حکایت من که از هند برای طلب نبی آخر الزمانؑ بیرون آمدم و با علمای کابل مباحثه کردم
و تسلی نشدم بسوی شهر بلخ که علمای آنجا اعلم از علمای کابل اند تا شاید که ایشان مرا تسلی کنند و حاکم بر بلخ
وقت این واقعه داود بن العباس بن ابی اسود بود پس رسید به داود حکایت من و اینکه بیرون آمدم از
هند طلبکار نبی آخر الزمانؑ و یاد گرفته ام لغت فارسیه را و مباحثه کرده ام در کابل با فقها و متکلمین پس
فرستاد بسوی من داود بن العباس کسی را برای طلب پس حاضر ساخت مرا در مجلس خود و جمع کرد بر من
فقهای بلخ را پس مباحثه کردند با من پس اعلام کردم ایشانرا که من بیرون آمده ام از شهر خود طلب میکنم
این نبی را که یافته ام نام و نشان او را در کتب آلهی پس داود گفت مرا کیست آن نبی و چیست آن
نام او در کتب آلهی پس گفتم محمدؐ پس داود گفت آن نبی ماست که طلب او میکنی پس پرسیدم فقها را
از احکام شریعت او پس اعلام کردند مرا از آن احکام پس گفتم ایشان را من میدانم که محمد نبی است و نمیدانم
که این شخص است که بیان میکنید یا نه پس اعلام کنید مرا جای او تا متوجه او شوم پس مبالغه در سوال کنم
او را از نشان چند که نزد من است از نبی آخر الزمانؑ و دلیل چند بر نبوت او پس اگر باشد یار من که طلب

صاحب اصل کابلی

او کردم ایمان آورم باو پس گفتند او را از دیار رفتنا **اصل** فقلت فمن وصیه وخلیفته فقالوا ابو بکر قلت فسموه لی فان هذه کنیته قالوا عبدالله بن عثمان ونسبوه الی قریش قلت وانسبوا الی محمد نبیکم فنسبوه لی فقلت لیس هذا صاحبی الذی اطلبه خلیفته اخوه فی الدین وابن عمه فی النسب وزوج ابنته وابو ولده لیس لهذا النبی ذریة علی الارض غیر ولد هذا الرجل الذی هو خلیفته قال فوثبوا بی وقالوا ایها الامیر ان هذا قد خرج من الشرک الی الکفر هذا حلال الدم فقلت لهم یا قوم انا رجل معی دین متمسک به لا افارقه حتی ارى ما هو اقوى منه انی وجدت صفة هذا الرجل فی الکتب التی انزلها الله علی انبیائه وانما خرجت من بلاد الهند ومن العز الذی کنت فیه طلبا له فلما فحصت من امر صاحبکم الذی ذکرتم لم یکن النبی الموصوف فی الکتب فکفوا عنی شرح قریش لقب نضر بن کنانه است متمسک بفتح سین صفت دین است و به مرفوع است محلا او نایب فاعل است یا بکسر سین خبر دیگر رجل است و به منصوب است محلا بمفعولیت یعنی پس گفتم پس کیست وصی او و خلیفه او پس گفتند ابو بکر گفتم پس نام او را بگوئید برای من چه بدرستی که این کنیت اوست گفتند نام او عبدالله بن عثمان است ونسب او را مذکور کردند تا قریش که عبدالله بن عثمان بن عامر بن عمرو بن کعب بن سعد بن تیم بن مره بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر بن مالک بن النضر باشد گفتم پس بیان نسب کنید برای من محمد را که نبی شماست پس بیان نسب کردند او را برای من که محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن قیس که مشهور بکلاب است ابن مره بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر بن مالک بن النضر باشد پس گفتم نیست این آن یار که من طلبکار او یم و آن یار که من طلب میکنم او را او کسی است که خلیفه او و برادر اوست در دین یعنی برادر رضاعی اوست چنانچه بیان شد در حدیث بیست و هفتم مبحث اول یا باین معنی که عقد مواخات میان ایشان است چنانچه مشهور است و پسر عموی اوست در نسب و شوهر دختر اوست و پدر اولاد اوست نیست این نبی را فرزندی که باقی ماند بر روی زمین غیر اولاد این مردی که خلیفه اوست غانم گفت پس جستند بر روی من و گفتند ای حاکم بدرستیکه این بتحقیق بیرون آمده از شرک بسوی انکار امام حق خون این مباح است پس گفتم ایشان را ای جماعت من مردی ام که با من دینی است که تمسک بآن کرده ام ترک نمیکنم آنرا تا بینم دینی را که آن قوی تر از آن باشد بدرستی که من یافتم نام و نشان این مردی را که طلب میکنم در کتابهای که فرو فرستاده آنها را الله تعالی بر انبیای خود و جز این نیست که بیرون آمده ام از شهرهای هند واز عزت واعتباری که بودم در آن برای طلب او پس چون تفحص کردم از کار یار شما که مذکور کردید و داد آن نبی که بیان کرده شده است بنام و نشان در آن کتابها پس دست از من برداشتند حاصل کلام غانم این است که اگر من تصدیق نبی شما میکردم و تصدیق امام شما نمی کردم بنا بر مذهب شما کشتنی می بودم لیکن من تصدیق نبی شما نکرده ام و هنوز از اهل ذمه ام **اصل** و بعث العامل الی رجل یقال له الحسین بن

شکیب فقال له ناظر هذا الرجل الهندی فقال له الحسین اصلحک الله عندک الفقهاء والعلماء وهم اعلم وابصر
بمناظرته فقال له ناظره کما اقول لک واخل به والطف له فقال لی الحسین بن اشکیب بعد ما فاوضته ان
صاحبک الذی تطلبه هو النبی الذی وصفه هؤلاء ولیس الامر فی خلیفته کما قالوا هذا النبی محمد بن
عبد الله بن عبد المطلب ووصیه علی بن ابی طالب بن عبد المطلب وهو زوج فاطمة بنت محمد
وابو الحسن والحسین سبطی محمد فقال غانم ابو سعید فقلت الله اکبر هذا الذی طلبت فانصرفت الی
داود بن العباس فقلت له ایها الامیر وجدت ما طلبت وانا اشهد ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله
قال فبرنی ووصلنی وقال للحسین تفقده قال فمضیت الیه حتی آنست به وفقهنی فیما احتجت الیه من الصلاة
والصیام والفرائض **شرح** کلام اهل رجال مختلف است در حسین بن اشکیب بعضی گفته اند بکسر همزه وسکون
شین با نقطه وکسر کاف وسکون یای دو نقطه در پایین وبای یک نقطه از ثقات وفضلای مشایخ شیعه
امامیه در خراسان بوده واصل او از مرو است وساکن سمرقند وکش بوده واز اصحاب امام علی نقی وامام حسن عسکری
است وبعضی به سین بی نقطه گفته اند وبعضی گفته اند که دو کس اند یکی با نقطه است واو خراسانی است که مذکور
شد ودیگری بی نقطه واو قمی خادم قبر است واو از اصحاب ائمه نیست وغیر این نیز گفته اند یعنی و فرستاد
حاکم بلخ بسوی مردی که گفته میشود او را حسین بن اشکیب پس طلب کرد او را از سمرقند پس گفت او را
مباحثه کن با این مرد هندی پس گفت او را حسین نگاه دارد ترا الله تعالی نزد تو در بلخ فقها وعلما هستند و
ایشان داناترند وبیناترند باعتقاد خود بمباحثه با او پس حاکم گفت او را مباحثه کن با او بر آنچه میگویم
ترا یعنی عذر میاور وتقیه مکن وخلوت کن با او واین معنی که فقهای بلخ آنجا نباشند تا حق را توانی گفت ومهربانی
کن برای او تا حق را قبول کند پس گفت مرا حسین بن اشکیب بعد از آنکه نقل کردم برای او سخن خود وسخن فقهای
بلخ را بدرستی که یار تو که طلب میکنی او را آن نبی است که بیان کردند آن فقهای بلخ ونیست حقیقت کار در خلیفه او
چنانچه گفته اند این نبی محمد بن عبد الله بن عبد المطلب است ووصی او علی بن ابی طالب بن عبد المطلب است
او شوهر فاطمه دختر محمد رسول الله است وپدر حسن وحسین دو فرزندزاده محمد است گفت غانم ابو سعید پس گفتم
از روی تعجب الله اکبر این آنکس است که طلب او کردم یعنی نام ونشان او ووصی او موافق الهی است پس
برگشتم بسوی داود بن العباس پس گفتم او را ای حاکم یافتم آنچه را که طلب کردم وگواهی میدهم که مستحق عبادتی
نیست مگر الله تعالی واینکه محمد رسول الله است غانم گفت پس نکوئی کرد با من وصله داد مرا وگفت حسین را
که باحوال او وارس غانم گفت پس رفتم بسوی حسین تا آنکه انس گرفتم باو وتعلیم کرد مرا در آنچه محتاج شدم بسوی
آن که نماز وروزه وسائر واجبات باشد **اصل** قال فقلت له انا نقرء فی کتبنا ان محمدا صلی
الله علیه وآله خاتم النبیین لا نبی بعده وان الامر من بعده الی وصیه ووارثه وخلیفته من
بعده ثم الی الوصی بعد الوصی لا یزال امر الله جاریا فی اعقابهم حتی تنقضی الدنیا فمن وصی

ووصی محمد قال الحسن ثم الحسین ابنا محمد ثم ساق الائمة الی الوصیة حتی انتهی الی صاحب الزمان
علیه السلام ثم اعلمنی ما حدث فلم یکن لی همة الا طلب الناحیة **شرح** ظاهر اینست که این گفتگو در مجلس
اول بعد از معرفت وصی بی واسطه و پیش از معرفت صلوة وصیام و فرائض شده باشد و راوی بعد از آن نقل کرده
برای مناسبت میان طلب ناحیه و میان مسافرت بجانب قم یعنی غانم گفت پس گفتم او را بدرستی که
ما میخوانیم در کتابهای خود که محمد آخر انبیا است نیست نبی بعد از او و اینکه امامت بعد از او و مفوض بسوی
وصی او و وارث علم او و خلیفه او بعد از او ست بعد از ان مفوض بسوی وصی بعد از وصی است همیشه امامتی
که از جانب الله تعالی است روانست در اولاد ایشان تا آخر شود دنیا پس کیست وصی وصی محمد گفت حسن
است بعد از ان حسین است که دو پسر محمد اند بعد از آن راند امامت را در وصی بودن تا رسانید بسوی
صاحب الزمان بعد از ان اعلام کرد مرا آنچه حادث شد از ظلم معتمد خلیفه عباسی و غیبت صغرای صاحب الزمان
و توسط سفرا میان او و میان مؤمنان در عرض حاجات و مسائل پس نبود مرا مطلب بزرگی سوای طلب
آنجانب که صاحب الزمان باشد **اصل** فوافی قم وقعد مع اصحابنا فی سنة اربع وستین وخرج
معهم حتی وافی بغداد ومعه رفیق له من اهل السند کان صحبه علی المذهب قال فحدثنی غانم قال وانکرت
من رفیقی بعض اخلاقه فهجرته وخرجت حتی صرت الی العباسیة اتهیأ للصلوة واصلی وانی لواقف متفکر فیما
قصدت لطلبه اذا انا بآت قد اتانی فقال انت فلان اسمه بالهند فقلت نعم فقال اجب مولاک فمضیت
معه فلم یزل یتخلل بی الطرق حتی اتی دارا وبستانا فاذا انا به جالس فقال مرحبا یا فلان بکلام الهند کیف
حالک وکیف خلفت فلانا وفلانا وفلانا حتی عد الاربعین کلهم فسألنی عنهم واحدا واحدا
ثم اخبرنی بما تجارینا کل ذلک بکلام الهند ثم قال اردت ان تحج مع اهل قم قلت نعم یا سیدی
فقال لا تحج معهم وانصرف سنتک هذه وحج فی قابل ثم القی الی صرة کانت بین یدیه فقال لی اجعلها نفقتک
ولا تدخل الی بغداد الی فلان سماه ولا تطلعه علی شیء **شرح** فوافی تا المذهب کلام محمد بن محمد است و مذهب او تقارب
بر دو اینجا مناسب است قال در اول کلام محمد بن محمد است التخلل بجای بانقطه مخصوص بودن باران بزمینی تا در زمینهای
دیگر نبارد با برای تعدیه است الطرق منصوب بر مفعول فیه است و مراد بتخلل اینجا بردن براه مخصوص
است که مردم دیگر در آن راه آمد و رفت نمیکنند الی فلان بدل الی بغداد است پس نهی از دخول بغداد مطلقا نیست
یعنی پس آمد غانم از ماوراء النهر و نشست با یاران ما از شیعه امامیه سال شصت و چهار یعنی بعد از دویست و شصت و
چهار گذشته بود و بیرون رفت بقصد حج و طلب علما با اهل قم که متوجه شدند تا رسید به بغداد و با او بود رفیقی که او را بود از
اهل سند که مصاحب و شده بود بر او راه حج گفت محمد بن محمد پس حکایت کرد برای من غانم گفت و ناخوش
شمردم از رفیق خود بعض خوهای او را پس جدا شدم از او و بیرون شدم از او و بیرون رفتم از بغداد
تا رسیدم بسوی موضعی که نام او عباسیه است وضو میساختم برای نماز و نماز میکردم و بدرستی که من بعد

صافی شرح اصول کافی

از نماز ظهر آئینه ایستاده بودم اندیشه میکردم در مطلبی که قصد این سفر کردم برای آنکه چرا حاصل نشده ناگاه من با آینده شدم که بتحقیق آمد نزد من پس گفت فلانی نام او بزبان هند بود پس گفتم آری پس گفت فرمان بر امام خود را که مرا طلب تو فرستاده بود پس رفتم با او پس همیشه براه خلوت می برد مرا در راه تا آمد بخانه و بستانی پس ناگاه من با صاحب الزمان شدم که نشسته بود پس گفت بزبان هند خوش آمدی ای فلان چه نسبت حال تو و چون واگذاشتی فلان و فلان و فلان را تا آنکه شمرد آن چهل کس را که دوست و یاران بودند همیشا ایشان را با یکیکیشان که پرسش کرد مرا از احوال ایشان یکی یکی بعد از آن خبر داد مرا بآنچه از هم تقاضا کردیم آنرا که احوال نبی آخر الزمان باشد همه آنچه میگفت بزبان هند بود بعد از آن گفت اراده کردی که حج کنی با اهل قافلهٔ قم گفتم آری ای آقای من پس گفت حج مکن با ایشان و برگرد امسال و حج کن در سال آینده بعد از آن انداخت بسوی من همیانی که بود در پیش او پس گفت مرا بگردان آنرا خرج خود و داخل مشو در برگشتن بسوی بغداد بسوی فلان که نام برد او را غانم و محمد بن محمد فراموش کرده چون از اهل قافلهٔ قم بوده نخواسته که ذکر نام او کنند و مطلع مکن آن مرد را بر چیزی از آنچه دیدی مراد آنست که وقتیکه ببغداد داخل شوی نزد آن مرد فرود میا و اگر برخوری با او او را اعلام مکن **اصل** وانصرف الینا الی البلد ثم وافانا بعد الفتوح فاعلمونا ان اصحابنا انصرفوا من العقبة ومضی نحو خراسان فلما کان فی قابل حج وارسل الینا بهدیة من طرف خراسان فاقام بها مدة ثم مات رحمه

شرح این کلام محمد بن محمد است للموافات بفاصله بر باب مفاعلة آمدن با در بعد برای مصاحبت ست العقبة بفتح عین بی نقطه شمردن الفتوح بضم فا و ضم تای دو نقطه در بالا و سکون واو و حای بی نقطه جمع فتح کشادها و مکا ضمیر فاعلموا راجع بمردم آینده و رونده است یعنی و برگشت از عباسیه بسوی ما بسوی شهر قم باین معنی که در قم خانه گرفت و فرود آمد بعد از آن آمد نزد ما با شمردن کشادها که دکار او بهم رسیده در ملازمت صاحب الزمان یعنی بفاصله قرده آن فتوح را بما داد پس اعلام کردند مردم ما را که یاران ما که بحج رفته بودند بحج نرسیدند در آن سال و برگشتند از پشته که در سر راه است بسبب راه زنی حرامیان یا مانع دیگر و غانم رفت از قم بجانب خراسان پس چون شد غانم در سال آینده حج کرد و فرستاد بسوی ما به قم هدیه از جانب خراسان بعد از عود از پس حج ایستاد در خراسان مدتی بعد از آن مرد رحمه الله **چهارم اصل** علی بن محمد عن سعد بن عبد الله قال ان الحسن بن النضر وابا صدام وجماعة تکلموا بعد مضی ابی محمد علیه السلام فیما فی ایدی الوکلاء وارادوا الفحص فجاء الحسن بن النضر الی ابی صدام فقال انی ارید الحج فقال له ابو صدام اخّره هذه السنة فقال له الحسن انی افزع فی المنام ولا بد من الخروج واوصی الی احمد بن یعلی بن حماد وصی للناحیة بمال وامره ان لا یخرج شیئا الا من یده بعد ظهوره قال فقال الحسن لما وافیت بغداد اکتریت دارا فنزلتها فجائنی بعض الوکلاء بثیاب ودنانیر وخلفها عندی فقلت له ما هذا قال هو ما تری ثم جائنی آخر بمثلها وآخر حتی کبسوا الدار ثم جائنی احمد بن اسحاق بجمیع ما کان معه فتعجبت

وبقیت متفکراً فورجعت علی رقعة الرجل اذا مضی من النهار کذا وکذا فاحمل ما معك فرحلت وحملت
ما معی وفی الطریق صعلوك یقطع الطریق فی ستین رجلاً فاجتزت علیه وسلمنی الله منه فوافیت
العسکر ونزلت شرح فزع بفا وزای بانقطه وعین بی‌نقطه مضارع متکلم وحده معلوم از باب علم ومنع یا مجهول باب
افعال یا تفعیل است الفزع اضطراب الافزاع والتفزیع مضطرب کردن ومراد اینجا فکرهای باطل در وقت
خوابیدن است درباب جانشین امام حسن عسکری ع که ظاهر نیست یا مراد دیدن خوابهای پریشان است ضمیر
داوصی للناحیة راجع بابن یعلی است وضمیر مستتر در امره راجع باحمد وضمیر بارز راجع به حسن ست الکبس
بفتح کاف وسکون بای یک نقطه وسین بی‌نقطه مصدر باب ضرب پر کردن چاه از خاک و مانند آن یعنی
روایت کرد علی بن محمد از سعد بن عبدالله قمی گفت به درستی که حسن بن النضر وابو صدام وجماعتی دیگر از اهل قم
تکلم کردند بعد از رفتن امام حسن عسکری علیه السلام در اموالی که در تصرف وکلای صاحب الزمان ع در می آید و
خواستند که تفحص کنند که آیا کسی آنها را از ایشان میگیرد یا خود باین حیلت صاحبی میکنند آنها را پس آمد
حسن بن النضر سوی ابو صدام در قم پس گفت به درستی که من اراده حج دارم پس گفت ابو صدام تاخیر کن امسال
پس گفت او را حسن به درستی که من مضطرب میشوم در وقت خواب و چاره نیست از بیرون رفتن تا مشخص شود مرا
حقیقت حال وکلای قائم ع یه سفارش کرد بسوی احمد بن حماد یعنی حسن وصی خود کرد احمد را در اهل ومال که در قم
داشت وسفارش کرد احمد برای قائم ع که تسلیم حسن کرد وامر کرد او را که از نزد خود بیرون نکند چیزی از آن مال را
مگر از دست خود بسوی دست قائم ع بعد از معلوم شدن علم یقینی که او قائم است مراد آنست که بوکلا ندهد که مبادا
خیانت کرده باشند سعد گفت پس گفت حسن چون رسیدم به بغداد وکرایه گرفتم خانه را پس فرود آمدم آنجا
پس آورد نزد من بعض وکلای صاحب الزمان علیه السلام جامه‌ها و دینارها طلا وواگذاشت نزد من
پس گفتم او را چیست این گفت آن چیزیست که می بینی یعنی بسبب فکر باطلیست که مثل خود میگیری یا باین
معنی که خواهی مامور شد که آنرا چه باید کرد بعد از آن آورد وکیل دیگر مثل آنها را و وکیل دیگر نیز پر کردند خانه را
بعد از آن آورد نزد من احمد بن اسحق قمی که وکیل بزرگ بود اموالی را که بود نزد او پس تعجب کردم وماندم در اندیشه
پس وارد شد بر من رقعه آن مرد یعنی قائم ع که وقتی که گذشت از روز این قدر واین قدر پس بار کن آنچه را که
با تست پس کوچ کردم وبار کردم آنچه را که با من بود ودر راه حرامی بود که راه زنی میکرد با شصت مرد پس گذشتم
بر او وبسلامت داشت مرا الله تعالی از او پس رسیدم بسامره وفرود آمدم در منزلی **اصل**
فوقعت علی رقعتی ان احمل ما معك فصببته فی صنان الحمالین فلما بلغت الدهلیز اذا فیه اسود قائم
فقال انت الحسن بن النضر قلت نعم قال ادخل فدخلت الدار ودخلت بیتاً وفرغت صنان الحمالین واذا
فی زاویة البیت خبز کثیر فاعطی کل واحد من الحمالین رغیفین واخرجوا واذا بیت علیه ستر فنودیت
منه یا حسن بن النضر احمد الله علی ما منّ به علیك ولا تشکنّ فودّ الشیطان انك شککت واخرج الی

ثوبين وقيل لي خذهما فستحتاج اليهما فاخذتهما وخرجت قال سعد فانصرف الحسن بن النضر ومات في شهر رمضان
وكفن في الثوبين شرح الصيان بكسر و ضم و فتح صاد بی نقطه و یای دو نقطه جمع الصوان ظرفی که برای محافظت
باری که بر میان دهند میباشد یعنی بسیار رد شد بر من رقعه از جانب قائم که بیار بجانب ما آنچه که با تست پس
جا دادم آنچه با که با من بود در جوال حمالان پس چون رسیدم بدهلیز سرا ناگاه در آنجا غلام سیاهی بود ایستاده
پس گفت تو حسن بن النضری گفتم آری گفت داخل شو پس داخل سرا شدم و داخل خانه شدم و خالی کردم جوال
حمالان را وناگاه در گوشه خانه نان بسیار بود پس داده شد به هر یک از حمالها دو نان و حمالان را از خانه
بیرون کردند ناگاه خانه بود که بر آن پرده آویخته بود پس آواز داده شدم از آنجا که ای حسن بن النضر حمد کن
الله تعالی را بر دولتی که نهاد الله تعالی آن بر تو که بانجا آمدی و اضطراب تو برطرف شد و شک مکن در وجود
حجت عالم بجمیع احکام الهی با وجود این همه شواهد ربوبیت و کلمات قرآن که در آنها نهی از اختلاف و خود رأیی
و پیروی ظن هست و فرستاد بجانب من دو جامه و گفته شد مرا که بگیر آن دو جامه را چه زود باشد که محتاج شوی
بسوی آنها پس گرفتم آنها را و بیرون آمدم گفت سعد بن عبدالله پس برگشت حسن بن النضر بجانب قم و مرد
در ماه رمضان همان سال و کفن کرده شد در آن دو جامه **پنجم** اصل عن محمد بن ابراهيم بن
مهزيار قال شككت عند مضى ابى محمد عليه السلام واجتمع عند ابى مال جليل فحمله وركب السفينة
وخرجت معه مشيعا فوعك وعكا شديدا فقال يا بني ردني فهو الموت وقال لى اتق الله في هذا المال
واوصى الى فمات فقلت في نفسي لم يكن ابي ليوصي بشيء غير صحيح احمل هذا المال الى العراق واكترى دارا
على الشط ولا اخبر احدا بشيء وان وضح لي شيء كوضوحه ايام ابي محمد انفذته والا قصفت به فقدمت
العراق واكتريت دارا على الشط وبقيت اياما فاذا انا برقعة مع رسول فيها يا محمد معك كذا وكذا في
جوف كذا وكذا حتى قص على جميع ما معي مما لم احط به علما فسلمته الى الرسول وبقيت اياما لا يرفع لي رأس
واغتممت فخرج الي قد اقمناك مكان ابيك فاحمد الله شرح وعك بعين بی نقطه مجهول يا معرب است
الوعك بفتح واو و سکون عین کوفت و بیماری القصف بضم قاف و صاد بی نقطه و فاء مصدر باب ضرب خوردن
و آشامیدن و دور و دراز یعنی روایتست از محمد بن ابراهیم بن مهزیار اهوازی گفت شک کردم در وجود
فرزند و بقای حجت نزد رفتن امام حسن عسکری علیه السلام از دنیا بسبب آنکه معتمد تفتیش بسیار کرد و نیافت
و شهرت داد که فرزندی نمانده و جمع شده بود نزد پدرم که از وکلای صاحب الزمان علیه السلام بود در گرفتن
اموال از شیعه امامیه مالی عظیم پس برداشت آنرا از بصره و سوار شد کشتی را و بیرون آمدم با او بجانب بغداد
متابعت کننده پس کوفتناک شد کوفتی سخت پس گفت ای پسرک من برگردان مرا به بصره چه آن بیماری
مرگست و گفت مرا پرهیز کن عذاب الهی را در این مال و سفارش کرد بسوی من آنرا یعنی صاحب الزمان ع بر سالم
پس مرد پس گفتم در دل خود که نمی بود این که پدرم مجد وصیت کند بچیزی که باطل باشد می برم این مال را

بسوی سامره و بکرایه میگیرم خانه بر کنار شط و خبر میکنم هیچیک را چیزی که همراه دارم و اگر آشکار شود برای من دلیلی
بر امامت فرزند او مانند آشکار شدن دلیل امامت در روزگار امام حسن عسکری علیه السلام روانه میکنم مال را
بسوی صاحب آن و الا افراغت میکنم با آن پس آمدم بسامره و بکرایه گرفتم خانه و بر کناره شط ماندم چند روز پس
ناگاه من شدم با رقعه که پیغام آوری بود در آن رقعه نوشته شده بود که ای محمد با تو چنین و چنین هست در میان
چنین و چنین تا آنکه حکایت کرده شده بود در آن رقعه بر من جمیع آنچه با من است از چیزهای که احاطه نکرده بود
با آنها علم من پس سپردم آن مال را برسول و ماندم چند روز که برداشته نمی شد مرا سر یعنی همیشه سر در پیش
افکنده بودم و غمناک شدم پس بیرون آمد رقعه دیگر بسوی من که تحقیق وا داشتیم ترا در جای پدرت در گرفتن
مال از شیعه امامیه پس حمد کن الله تعالی را **ششم اصل** اوصلت اشیاء للمرزبانی الحارثی فیها سوار ذهب
فقبلت ورد علی السوار فامرت بکسره فکسرته فاذا فی وسطه مثاقیل حدید و نحاس و صفر فاخرجته
فانفذت الذهب فقبل یعنی رسانیده ام به صاحب چیزی چند که از مرزبان حارثی بود یعنی او فرستاده بود
و با آنها دست برنجن طلائی بود پس مقبول شد آنها و برگردانیده شد بمن دست برنجن پس مامور شدم بشکستن
آن پس شکستم آن را پس ناگاه در میان آن چند مثقال آهن و مس بار دی بود پس بیرون آوردم آنرا پس
فرستادم طلا را پس مقبول شد **هفتم اصل** ان قوما من اهل المدینة من الطالبیین کانوا یقولون
بالحق فکانت الوظائف ترد علیهم فی وقت معلوم فلما مضی ابو محمد علیه السلام رجع قوم منهم عن القول
بالولد فوردت الوظائف علی من ثبت منهم علی القول بالولد وقطع عن الباقین فلا یذکرون فی الذاکرین
والحمد لله رب العالمین **شرح** عن الباقین مرفوع است محلا و نائب فاعل قطع است یعنی بدرستی که
جمعی که از اهل مدینه از آل ابو طالب قائل بودند بمذهب حق پس وظائف وارد میشد بر ایشان از سامره در
موعد معین هر سالی پس چون رفت از دنیا امام حسن عسکری علیه السلام برگشتند جمعی از ایشان از قائل شدن بفرزند
یعنی برگشتند از مذهب حق امامیه که زمانی خالی از امام معصوم نمی باشد بسبب قائل نشدن بوجود فرزند امام
حسن عسکری علیه السلام پس وارد شد آن وظائف بر هر که باقی ماند از ایشان بر مذهب حق بقائل شدن
بفرزند و بریده شد از جماعت دیگر پس مذکور نمی شوند آن جماعت دیگر در مجالس شیعه که یاد ربوبیت رب
العالمین میکنند با عتراف به حجت در هر زمان یا مراد مجالس جمعیست که تمام مردم خوب در مجالس ایشان مذکور
میشوند و حمد الله است که صاحب کل اختیار هر کس و هر چیز است **هشتم اصل** علی بن محمد قال اوصل
رجل من اهل السواد مالا فرد علیه وقیل له اخرج حق ولد عمک منه وهو اربع مائة درهم فکان
الرجل فی یده ضیعة لولد عمه فیها شرکة قد حبسها علیهم فنظر فاذا الذی لولد عمه من ذلک المال اربع
مائة درهم فاخرجها فانفذ الباقی فقبل یعنی علی بن محمد گفت رسانید مردی از اهل روسای عراق عرب
مالی را بسوی صاحب الزمان علیه السلام پس برگردانیده شد براو و گفته شد او را که بیرون کن حق اولاد

عموی خود را از آن مال و آن حق چهار صد درهم است پس معلوم شد که بوده در دست آن مرد مستغل که ما اولاد
عموی او برادران نصیبی بوده بر جائی که نگاهداشته بوده برایشان یعنی ضرر بایشان رسانیده بود نه بدادن
حق ایشان پس آن مرد ملاحظه کرد پس ناگاه آنچه حصه اولاد عموی او می شد از آن مال چهار صد درهم بود
پس بیرون کرد آن چهار صد درهم را بسوی ایشان و فرستاد باقی را پس مقبول شد **نهم**
اصل القاسم بن العلاء قال ولد لي عدة بنين فكنت اكتب واسأل الدعاء فلا يكتب الي لهم بشيء
فماتوا كلهم فلما ولد لي الحسن ابني كتبت اسأل الدعاء فاجبت يبقى والحمد لله **شرح** والحمد لله كلام
راوی است یا کلام امام یعنی قاسم بن علا گفت زاده شد برای من چند پسر پس می نوشتم هر بار بسوی
صاحب الزمان علیه السلام و می طلبیدم دعا را پس نوشته نمی شد بسوی من برای ایشان بچیزی پس مردند
همه ایشان پس چون زاده شد برای من حسن پسرم و نوشتم می طلبیدم دعا را پس جواب داده شدم که
باقی میماند و حمد الله است **دهم اصل** علي بن محمد عن ابي عبد الله بن صالح قال كنت خرجت
سنة من السنين ببغداد فاستأذنت في الخروج فلم يؤذن لي فاقمت اثنين وعشرين يوما وقد خرجت
القافلة الى النهروان فأذن لي في الخروج يوم الاربعاء وقيل لي اخرج فيه فخرجت وانا آيس من القافلة
ان الحقها فوافيت النهروان والقافلة مقيمة فما كان الا ان اعلفت جمالي شيئا حتى رحلت القافلة فرحلت
وقد دعي بالسلامة فلم الق سوءا والحمد لله **شرح** النهروان بفتح نون و سکون ها و فتح و ضم و کسر رای
بی نقطه و بضم نون و ضم را و سه ده است که نزدیک بغداد است فیه ظرف اخرج است یا ظرف قیل است
یعنی روایت کرد علی بن محمد از ابو عبد الله بن صالح گفت بیرون رفتم در سالی از سالها به بغداد پس در بغداد
رخصت طلبیدم از صاحب الزمان علیه السلام در بیرون رفتن بجانب حج پس رخصت داده نشد برای من پس
ماندم بیست و دو روز بر جائی که بیرون رفته بود قافله بسوی نهروان پس رخصت داده شد برای من در
بیرون رفتن در روز چهارشنبه و گفته شد مرا که بیرون رو در آن روز پس بیرون رفتم و من ناامید بودم از
قافله که ملحق بآن شوم پس آمدم بنهروان بر حالی که قافله درنگ کرده بود آنجا پس نشد درنگ مگر آنکه علف دادم
شتران خود را چیزی از علف تا بار کرد قافله پس بار کردم تحقیق دعا کرده شده بود برای من بسلامتی پس
برنخوردم هیچ بدی را در آن سفر و حمد خدای راست **یازدهم اصل** خرج بي باصور على
مقعدي فأريته الاطباء وانفقت عليه مالا فقالوا لا نعرف له دواء فكتبت رقعة اسأل الدعاء
فوقع الي البسك الله العافية وجعلك معنا في الدنيا والآخرة قال فما اتت علي جمعة حتى عوفيت وصار
مثل راحتي فدعوت طبيبا من اصحابنا واريته اياه فقال ما عرفنا لهذا دواء **شرح** الباصور بباي
یک نقطه و الف و ضم صاد بی نقطه و سکون واو و رای بی نقطه پاره گوشت چنانچه در قاموس است و بنون جراحتی
فرو رفته که خوب نمیشود چنانچه در مغرب است یعنی بیرون آمد به بدن من پاره گوشتی بر نشستگاه من پس نمودم

آنرا با طبا دفع کردم بر آن مالی عظیم یعنی هرجا که طبیبی حاذقی گمان می کردم بلعی سفر ساندم تا بیابد دوائی برای او پس گفتند نمیشناسیم برای آن دوائی پس نوشتم رقعه بسوی صاحب الزمان علیه السلام می طلبیدم دعا را پس نوشت بسوی من که پوشاناد ترا الله تعالی لباس عافیت و گرداناد ترا با ما در دنیا و رفیق ما در آخرت راوی می گفت پس بیامد بر من یک هفته تا آنکه عافیت داده شدم و گردید مثل کف دست من پس طلبیدم طبیبی از یاران ما را و نمودم او جای آنرا پس گفت نشناختم برای این دوائی و هیچ کتاب مذکور و از هیچ استادی منقول نیست **دوازدهم اصل** علی عن علی بن الحسین الیمانی قال کنت ببغداد فتهیأت قافلة للیمانیین فاردت الخروج معها فکتبت التمس الاذن فی ذلک فخرج لا تخرج معهم فلیس لک فی الخروج معهم خیرة واقم بالکوفة قال فاقمت وخرجت القافلة فخرجت علیهم حنظلة فاجتاحتهم یعنی روایت کرد علی بن محمد از علی بن الحسین یمنی گفت بودم در بغداد پس مهیا شد قافله پس نوشتم به صاحب الزمان علیه السلام طلب می کردم رخصت را در آن پس جواب بیرون آمد که بیرون مرو با ایشان چه نیست ترا در بیرون رفتن با ایشان خیری درنگ کن در کوفه راوی گفت و ماندم در کوفه و بیرون رفت قافله پس بیرون آمدند بر ایشان قبیله حنظله پس هلاک کردند ایشان را **اصل** و استأذنت فی رکوب الماء فلم یؤذن لی فسألت عن المراکب التی خرجت فی تلک السنة فی البحر فما سلم منها مرکب خرج علیها قوم من الهند یقال لهم البوارح فقطعوا علیها شرح البحر دریا و مراد اینجا دجله و فرات و مثال آنهاست و میتواند بود که مراد از عمان باشد السید بفتح ها و سکون یای دو نقطه در پایین و دال بی نقطه مصدر باب ضرب از اجوف یائی مضطرب آزرده کردن و مقصد اینجا بمعنی اسم فاعل است و مراد حرامیان است البوارج بفتح بای یک نقطه و واو و الف و کسر رای بی نقطه و جیم جمع بارج بکسر را ملاحان دریا دزد که اصحاب قوت در کار خود یا جمع بارجه کشتیهای بزرگ که در دریا برای جنگ مهیا شود و بر هر تقدیر مراد دریا دزد دانست که حرامی دریا میباشند مثل فرنگیان در دریای عمان یعنی نوشتم بسوی صاحب الزمان علیه السلام طلب رخصت می کردم در سوار شدن کشتی در مسافرت پس اذن داده نه شده برای من پس پرسیدم احوال کشتیهای که بیرون رفت در آن سال در دریا پس سلامت نمانده بود از آنها یک کشتی بیرون آمده بودند بر آن کشتیها طائفه از حرامیان که گفته میشود ایشان را دریا دزدان پس راه زنی کرده بودند بر آنها **اصل** قال و ردت العسکر فاتیت الدرب مع المغیب ولم اکلم احدا ولم اتعرف الی احد وانا اصلی فی المسجد بعد فراغی من الزیارة اذا بخادم قد جائنی فقال لی قم فقلت له اذا الی این فقال لی الی المنزل قلت ومن انا لعلک ارسلت الی غیری فقال لا ما ارسلت الا الیک انت علی بن الحسین رسول جعفر بن ابراهیم فمر بی حتی انزلنی فی بیت الحسین بن احمد ثم ساره فلم ادر ما قال له حتی اتانی جمیع ما احتاج وجلست عنده ثلاثة ایام واستأذنته فی الزیارة من داخل فاذن لی فزرت لیلا

صافی شرح اصول کافی

شرح مغیب بفتح میم وکسر غین با نقطه وسکون یای دو نقطه در پائین وبای یک نقطه مصدر میمی است بمعنی غروب
آفتاب جعفر بن ابراهیم نیشاپوری مذکور میشود در حدیث سیزدهم پس میتواند بود که او این او باشد و در کتب رجال
جعفر بن ابراهیم بن نوح از اصحاب امام حسن عسکری علیه السلام شمرده شده وشاید که همان باشد جیره **تقدیم**
جواب مسائلی که بر او مشکل شده بود علی بن الحسین را بسامره فرستاده بود حسین بن احمد میتواند بود که ابن شاذان قزوینی
باشد یا ابن ادریس قمی باشد انبا بنون وبای یک نقطه وهمزه ماضی معلوم باب افعال است وضمیر مستتر راجع حسین
بن احمد است جمیع منصوب است بر مفعولیت ودر بعض نسخ انای بجمیع است وبنابرین ضمیر راجع بخادم است وبا برای
تعدیه است وحاصل هر دو یکی است یعنی علی بن حسین میگفت وارد سامره شدم پس آمدم نزد در مقبره امام
علی نقی علیه السلام وامام حسن عسکری علیه السلام باین معنی که زیارت ایشان از بیرون در کردم نزد غروب
آفتاب وگفتگو نکردم با هیچ کس ونیز آشنائی نکردم بسوی هیچ یک ومن نماز میکردم در مسجد بعد از فارغ شدن از
زیارت ناگاه با خادمی شدم که بتحقیق آمد نزد من پس گفت مرا برخیز پس گفتم او را وقتیکه برخیزم
بکجا روم پس گفت مرا بسوی منزل تا در آنجا فرود آئی گفتم وکیم من شاید که تو فرستاده شده باشی
بسوی غیر من وغلط کرده باشی پس گفت نه فرستاده نشدم مگر بسوی تو تو علی بن الحسین فرستاده جعفر
بن ابراهیمی پس گذرانید مرا تا فرود آورد در خانه حسین بن احمد سر آنچه محتاج بآن بودم یعنی گفت تو برای فلان
وفلان مسائل آمدی وجواب چنین وچنین است ودرین وقت دانستم که سرگوشی او از جانب صاحب الزمان بوده
برای اعلام مسائل وجوابها وبنابر نسخه دیگر مراد آنست که ندانستم که چه گفت تا وقتی که آورد خادم نزد من
مکتوبی را که مشتمل بود بر مسائل وجوابها ودرین وقت دانستم که سرگوشی او این بود که او برای مطلبی آمده او را
نگاهداری کن تا من بیایم وماندم نزد حسین بن احمد سه روز وطلب رخصت کردم از حسین یا از خادم در
زیارت دو امام از درون اشاره است باآنکه دخول مقبره آن دو امام بی رخصت خلاف احتیاط است چنانچه
شیخ طوسی در کتاب تهذیب ذکر کرده پس رخصت داد مرا پس زیارت کردم از درون در شب **سیزدهم**
اصل الحسن بن فضل بن زید الیمانی قال کتب أبی بخطه کتابا فورد جوابه ثم کتبت بخطی فورد
جوابه ثم کتب بخطه رجل من فقهاء اصحابنا فلم یرد جوابه فنظرنا فکانت العلة ان الرجل تحول قرمطیا
قال الحسن بن الفضل فزرت العراق ووردت طوس وعزمت ان لا اخرج الا عن بینة من امری
ونجاح من حوائجی ولو احتجت ان اقیم بها حتی اتصدق قال وفی خلال ذلک یضیق صدری بالمقام
واخاف ان یفوتنی الحج فقال فجئت یوما الی محمد بن احمد اتقاضاه فقال لی صر الی مسجد کذا وکذا
فانه یلقاک رجل فقال فصرت الیه فدخل علی رجل فلما نظر الی ضحک وقال لا تغتم فانک ستحج
فی هذه السنة وتنصرف الی اهلک وولدک سالما قال فاطمأننت وسکن قلبی واقول ذا مصداق
ذلک والحمد لله **شرح** القرمطی بفتح قاف وسکون رای بی نقطه وفتح میم وطای بی نقطه منسوب بقرمط

مصدر باب فعلله باریک و در هم نوشتن خط و اینجا استعاره شد برای طائفه که ایشان را باطنیه نیز مینامند و
بعض ایشان خود را اسمعیلیه میگویند و ایشان در هم کرده اند مقالات زنادقه را با قواعد اسلام و در مقالات
خود خیالات شعریه و کلمات مشوشه بے سر و تن میگویند که از عقل و شرع دور است و هرگاه گفته شود با ایشان
که اینها مخالف عقل و شرع است میگویند اینها اسرار است و غیر عقل خواص که اهل باطن اند باینها نمیرسد طوس
بضم طای بی‌نقطه و واو و سین بی‌نقطه موضعیست معروف در خراسان و درین مقام مناسب نیست و ظاهر
اینست که درینجا از کاتبان کافی غلطی شده باشد و طوبی باید بضم طا و سکون واو و بای یک نقطه و الف مقصوره
که مونث اطیب است بمعنی بقعه که بهتر بقعه های سامره است و بهر تقدیر مراد خانه امام است و لو وصلیه
است اتصدق معلوم مضارع متکلم وحده از باب تفعل است محمد بن احمد از وکلای صاحب الزمان ع است و ضحک
به ضاد با نقطه و حای بے نقطه معلوم باب علم است الضحک خنده و اینجا استعاره شده برای اظهار برهان و انجاح
حوائج چنانچه در استعاره نیز میگویند ضحکت الارض بالزهر و المعدن بالجوهر و الصدف باللؤلؤ و قتیکه شگوفه یا جوهر
یا مروارید نفیس ظاهر میشود و میتواند بود که از باب تفعل باشد و کنایه از خوشحال کردن باشد و بهر تقدیر
تاثر است به بیند من امری و نجاح من حوائجی مشار الیه ذا مصدر ضحک است مشار الیه ذلک بخط خود مردیست
از علمای یاران ما بحسب ظاهر پس نیامد جواب آن پس ملاحظه کردم پس ظاهر شد که بوده باعث آنکه آن مرد
گردیده بود از دین خود و قرمطی شده بود گفت حسن بن فضل پس وارد سامره شدم و زیارت کردم خانه
امام علے نقی و امام حسن عسکری علیهما السلام را و باخود قرار دادم که بیرون نروم از سامره مگر بعد از بیانے که
دلالت بر صحت کار من کند که جوابے که وارد شد حقیقتی دار دیانه و بعد از ان برآمدن حاجت چند که دارم
یعنی چیزے چند که در دل گرفته ام آنها را صریح به من اعلام کند هرچند که محتاج شوم بماندن در سامره تا آنکه
از افلاس تصدق کرده شود بر من حسن گفت و در اثنای آن تنگدل میشدم بماندن در سامره و می ترسیدم
که فوت میشود از من حج آن سال حسن گفت پس آمدم روزی بسوی محمد بن احمد تقاضا میکردم او را که دیر شد
در ظهور برهان و نجاح حوائج من پس گفت مرا برو بسوی مسجد چنین و چنین که مردیست که ملاقات میکند ترا در آنجا
مردے مراد خادم صاحب الزمان ع است یا مراد آنحضرت ع است پس رفتم بسوی آن مسجد پس داخل شد بر من
مردے پس چون نظر بسوی من کرد اظهار برهان و انجاح حوائج من کرد و گفت مرا غمگین مباش بسبب غم
فوت حج چه بدرستی که تو البته حج میکنی امسال و بر میگردی بسوی اهل خود و فرزندان خود در عین سلامت حسن
گفت پس خاطر جمع شدم و قرار گرفت دل من بر حالی که میگفتم در دل خود این برهان و نجاح حوائج دلیل صدق
آن جواب است که آمده بود و حمد الله تعالی راست **اصل** قال ثم وردت العسکر فخرجت الی صرة
فیها دنانیر و ثوب فاغتممت و قلت فی نفسی جزائی عند القوم هذا و استعملت الجهل فرددتها و کتبت رقعة
و لم یشر الذی قبضها منی علی بشی ولم یتکلم فیها بحرف ثم ندمت بعد ذلک ندامة شدیدة و قلت

فی نفسی کفرت بردی علی مولائی وکتبت رقعة اعتذر من فعلی وابوء باثمی واستغفر من ذلک وانفذتها وقمت اتمسح فانا فی ذلک انکر فی نفسی واقول ان رددت علی الدنانیر لم احلل صرارها ولم احدث فیها حتی احملها الی ابی فانه اعلم منی لیعمل فیها بما یشاء فخرج الی الرسول الذی حمل الصرة اساءت اذ لم تعلم الرجل انا ربما فعلنا ذلک بموالینا وربما سألونا ذلک یتبرکون به وخرج الی اخطأت فی ردک برنا فاذا استغفرت الله فالله یغفر لک فاما اذا کانت عزیمتک وعقد نیتک ان لا تحدث فیها حدثا ولا تنفقها فی طریقک فقد صرفناها عنک فاما الثوب فلا بد منه لتحرم فیه **شرح** ابوء بباے یکنقطہ و واو و ہمزہ مضارع معلوم متکلم وحدہ از باب نصر است اتمسح مضارع معلوم متکلم وحدہ از باب تفعل است التمسح دست بردست مالیدن از روی کمال تاسف الصرار بکسر صاد بے نقطہ و دو رای بے نقطہ ریسمانے کہ بآن سرہمیان و مانند آن بستہ میشود یعنی حسن گفت بعد از آن بار دیگر وارد سامرہ شدم پس بیرون آمد از جانب صاحب الزمان علیہ السلام بسوی من ہمیانے کہ در آن دینارہای طلا بود و جامہ پس غمگین شدم و گفتم در دل خود کہ پاداش من نزد جماعت من خیال خواہند کرد کہ من برای طمع مال آمدہ ام و بکار بردہ ام جہالت را باین روش کہ برگردانیدہ دینارہا و جامہ را و نوشتم رقعۂ کہ من برای طمع مال نیامدہ ام و نصیحت کردم رسولے کہ واپس گرفت آنہا را از من یعنی گفتم کہ واپس دادن خوب نیست و سخن نگفت دران باب یک کلمہ بعد ازان پشیمان شدم بعد از رفتن رسول پشیمانی سخت و گفتم در دل خود کافر نعمت شدم برگردانیدن من بر امام خود عطای او را و نوشتم رقعہ دیگر عذرخواہی میکردم از کار خود و اعتراف میکردم بہ گناہ و استغفار میکردم از آن و فرستادم آن رقعہ را و برخاستم دست بر دست میمالیدم از کمال تاسف پس من در آن حالت بودم و فکر میکردم در دل خود و میگفتم با خود کہ اگر برگردانیدہ شود بر من دینارہا نمی کشایم بند آنہا را و کاری نمیکنم در آنہا تا برم آنہا را بسوی پدرم در بین چہ پدر ستی کہ او داناتر است از من تا بجا آورد در آنہا آنچہ خواہد مراد آنست کہ اگر مصلحت در اظہار باشد اظہار کند و الا پنہان کند و مردم خیال نکنند کہ من برای طمع رفتہ بودم پس بیرون آمد از جانب صاحب الزمانؑ بسوی من رسولے کہ آوردہ بود بسوی من آن ہمیان را کہ بد کردی وقتے کہ اعلام نکردی آن مرد را کہ بسا کہ کردیم آن عطا را با شیعہ خود بسا کہ شیعہ طلب کردند آن عطا را از ما بر حالی کہ طلب برکت میکردند برای خود بآن و بیرون آمد از جانب صاحب الزمان علیہ السلام بسوی من کہ خطا کردی در برگردانیدن تو عطای ما را پس چون استغفار کردی اللہ تعالے را پس اللہ تعالی مغفرت میکند برای تو و اما چون بود قصد تو و حرم بست تو کہ کارے نکنی در دینارہا و صلاح و خرچ نکنی آنہا را در راہ خود پس بتحقیق برگردانیدیم آنہا را از تو یعنی آنہا را واپس نمیفرستیم و اما جامہ پس چارہ نیست ازان تا احرام عمرہ و حج کنی دران یعنے آنرا واپس فرستادیم بگیر **اصل** قال وکتبت فی معنیین واردت ان اکتب فی الثالث وامتنعت منه مخافة ان یکره ذلک فورد جواب المعنیین

والثالث اذا عطش منعصراً والحمد لله یعنی حسن گفت در رقعہ نوشتم بسوی صاحب الزمانؑ در دو مطلب او خواستم کہ نویسم در مطلب سوم و خود انکار داشتم از آن از ترس آنکہ نخواہد آنرا پس وارد شد جواب آن در دو مطلب و جواب مطلب سوم نیز کہ ننوشتہ بودم بتفصیل و حمد اللہ تعالی راست **اصل** قال کنت وافقت جعفر بن ابراهیم النیسابوری بنیسابور علی ان ارکب معه وازامله فلما وافیت بغداد بدا لی فاستقلته وذهبت اطلب عدیلا فلقینی ابن الوجناء بعد ان کنت صرت الیه وسالته ان یکتری لی فوجدته کارها فقال لی انا فی طلبک وقد قیل لی انه یصحبک فاحسن معاشرته واطلب له عدیلا واکتر له **شرح** وافقت بہ قاف وفاست الموافقۃ التماس قرار دادن چیزے و تقدیم فا بر قاف نیز میتواند بود و حاصل ہر دو یکیست الاستقالۃ طلب برہم زدن آنچہ قرار یافتہ ضمیر استقلتہ راجع بہ جعفر است وسئلتہ فوجدتہ عطف بر ذہبت است فقال عطف بر لقینی است یعنی حسن گفت و التماس کردہ بودم جعفر بن ابراہیم نیشاپوری را در نیشاپور کہ سوار شوم با او و ہمکجاوہ او شوم در راہ حج پس چون رسیدم بہ بغداد پشیمان شدم پس التماس کردم جعفر را کہ برہم زند آن قرارداد را و رفتم میطلبیدم ہمکجاوہ دیگر را پس ملاقات کرد مرا ابو عبد اللہ بن الوجناء کہ از اکابر شیعہ امامیہ است بعد از آنکہ رفتہ بودم بسوے او التماس کردہ بودم او را کہ بکرایہ بگیرد برای من پس یافتہ بودم او را کارہ آنچہ التماس کردہ بودم پس گفت مرا من میطلبیدم ترا و تحقیق گفتہ شد مرا از جانب صاحب الزمان علیہ السلام کہ بدرستیکہ حسن رفاقت تو میکند امسال در راہ حج پس نیکو بجا آور اختلاط او را و طلب کن برای او ہمکجاوہ و بکرایہ بگیر برای او آنچہ خواہد **چہاردہم اصل** علی بن محمد عن الحسن بن عبد الحمید قال شککت فی امر حاجز فجمعت شیئا ثم صرت الی العسکر فخرج الی لیس فینا شک ولا فیمن یقوم مقامنا بامرنا رد ما معک الی حاجز بن یزید **شرح** حاجز بحای بی نقطہ و الف و جیم و زای با نقطہ ابن یزید از وکلای صاحب الزمان علیہ السلام است یعنی روایت کرد علی بن محمد از حسن بن عبد الحمید گفت شک کردم در کار حاجز کہ آیا اموالی را کہ میگیرد خود تصرف میکند یا بصاحب الزمان علیہ السلام میرساند پس جمع کردم چیزے از مال صاحب الزمانؑ بعد از آن رفتم بسوی سامرہ تا خود تسلیم کنم پس بیرون آمد بسوی من کہ نیست در وجود ما کہ حجت اللہ تعالی ایم شکی و نہ در آنکس کہ قائم مقام ما میشود بفرمودہ ما یعنی کہ ہر کہ با او دہد مالی را کہ آوردہ بری الذمہ میشود چون ما او را وکیل کردہ ایم برگردان آنچہ را کہ با تست بسوی حاجز بن یزید و با او تسلیم کن تا باعث اعتبار او باشد **پانزدہم اصل** علی بن محمد عن محمد بن صالح قال لما مات ابی وصار الامر لی کان لابی علی الناس سفاتج من مال الغریم فکتبت الیه اعلمه فکتب طالبهم واستقض علیهم فقضانی الناس الا رجل واحد کانت علیه سفتجة باربعمائة دینار فجئت الیه اطالبه فماطلنی واستخف بی ابنه وسفه علی فشکوته الی ابیه فقال وکان ماذا فقبضت

علی لحیته واخذت بجله وصحبته الی وسط الدار شرح السفاتج بفتح سین بی‌نقطه و
فا والف وکسر تای دو نقطه بالا وجیم جمع سفتجه بضم سین وسکون فا وفتح تا نوشته که کسی در شهری بگیرد
از شخصی تا آنکس در شهری دیگر بوکیل آن شخص دهد وجواب میرود وایمنی راه فایده باشد ومصدر بفتح سین
الغریم بفتح غین با نقطه وکسر رای بی‌نقطه وسکون یای دو نقطه در پائین قرضدار وقرضخواه ومراد اینجا
مناسب است چه مراد امام که جانشین رسول است در ادای قرض واهل ونفقه عیال بی چیزان
چنانچه بیان شد در احادیث باب صد وسوم ومی آید در حدیث چهارم باب صد وبیست وهشتم وحق امام
در اموال خلائق بسیار است استقصی بصاد بی‌نقطه است یعنی روایت کرد علی بن محمد از محمد بن صالح همدانی
گفت چون مرد پدرم که وکیل صاحب الزمان بود در همدان وارد شد کار وکالت برای من بود بدهیها
بر مردم اموالی که در همدان گرفته بودند از پدرم تا در بغداد تسلیم من کنند مردم ایشان وصاحب الزمان
علیه السلام رسانم پس نوشتم بسوی صاحب الزمان اعلام میکردم او را که چنین اموالی نزد مردم
است پس نوشت که مطالبه کن از ایشان او را ومبالغه کن با ایشان پس دادند مرا مردم مگر یک مرد که بود
بر او سفتجه چهار صد دینار پس آمدم بسوی او ومطالبه میکردم او را که چنین اموالی نزد او است پس در
دادن حق دفع الوقت کرد مرا وسبکی کرد با من پسرش و دشنام داد بر من پس شکایت او بردم بسوی
پدرش پس گفت وچه شده یعنی اگر تو را دشنام داده باشد سهل است پس چسبیدم بریش او وخوب
گرفتم پای او را وهمچنان یک دست در ریش ودیگری در پا کشیدم او را از خانه که دکان او بود تا میان فضای
سرای او ولگد زدم او را والکد بسیار اصل فخرج ابنه یستغیث باهل بغداد ویقول قمی رافضی
قد قتل والدی فاجتمع علی منهم الخلق فرکبت دابتی وقلت احسنتم یا اهل بغداد تمیلون مع الظالم
علی الغریب المظلوم انا رجل من اهل همدان من اهل السنة وهذا ینسبنی الی اهل قم والرفض لیذهب
بحقی ومالی قال فمالوا علیه واردوا ان یدخلوا علی حانوته حتی سکنتهم وطلب الی صاحب السفتجة و
حلف بالطلاق ان یوفینی مالی حتی اخرجتهم عنه یعنی پس بیرون رفت پسرش مدد می کرد با اهل بغداد
ومیگفت قمی رافضی بتحقیق کشت پدرم را پس جمع شدند بر من از اهل بغداد جمع بسیار بعد از آن پس
سوار شدم چارپای خود را چنانچه کسی به داد خواهی حاکم رود وگفتم خوب کار بد کردید ای اهل
بغداد مدد میکنید ظالم بر غریب مظلوم من مردی ام از اهل همدان از اهل سنت او مرا نسبت میدهد باهل قم ورفض
تا ببرد حق مرا ومال مرا محمد گفت پس مدد کردند مرا بر او وخواستند که داخل دکان او شوند تا حق مرا از او بجبر بگیرند
تا من ساکن کردم ایشان را که داخل دکان شوند والتماس کرد سوی من آن شخص که سفتجه نزد او بود و
قسم بزن طلاق خورد که ادا کند بالتمام بمن مال مرا تا بیرون کردم مردم را از خانه او **وشانی دهم**
اصل عن بدر غلام احمد بن الحسن قال وردت الجبل وانا لا اقول بالامامة احبهم جملة الی ان

مات یزید بن عبد اللہ فاوصی فی علتہ ان یدفع الشہری والسمند وسیفہ ومنطقتہ الی مولاہ فخفت ان
انا لم ادفع الشہری الی اذکوتکین نالنی منہ استخفاف فقومت الدابۃ والسیف والمنطقۃ بسبعمائۃ
دینار فی نفسی ولم اطلع علیہ احدا فاذا الکتاب قد ورد علی من العراق وجہ السبعمائۃ دینار
التی لنا قبلک من ثمن الشہری والسیف والمنطقۃ **شرح** الجبل بفتح جیم وفتح بای یک نقطہ بلاد دیلم و بلاد
کردستان کہ عراق عرب وآذربیجان است الشہری بکسر شین با نقطہ وسکون ہا و رای بی نقطہ و یای مشددہ
قسمی است از یابو السمند بفتح سین بی نقطہ وفتح میم وسکون نون ودال بی نقطہ رنگیست معروف در چاروا
فارسی است و اسپ عربی مطلق را نیز سمند میگویند وبنا برین الشہری السمند بمعنی کسمہ است یعنی
روایت است از بدر غلام احمد بن الحسن گفت وارد شدم بہ بلاد جبل ومن اعتقاد امامت ائمہ معصومین
نداشتم دوست میداشتم ایشان را فی الجملہ نہ بحد اعتقاد امامت تا آنکہ مرد یزید بن عبد اللہ این روش
کہ وصیت کرد در کوفت خود کہ دادہ شود یابوی سمند وشمشیر او وکمر بند او بسوی امام او صاحب الزمان
علیہ السلام پس ترسیدم کہ اگر من ندہم یابو را بسوی اذکوتکین کہ حاکم بود از جانب خلفای عباسیہ
دریابد مرا از جانب او سبکی پس قیمت کردم چاروا را وشمشیر را وکمر بند را ہفتصد دینار طلا در دل خود
یعنی چاروا را دادم بحاکم وشمشیر وکمر بند را نگاہ داشتم تا چندانکہ ضرور نشود ندہم بہیچکس ومطلع نکردم
بران قیمت ہیچیک را پس ناگاہ مکتوب صاحب الزمان بتحقیق رسید بر من از جانب سامرہ کہ
بفرست آن ہفتصد دینار را کہ از ما نزد تست از قیمت یابو وشمشیر وکمر بند مخفی نماند کہ از
حدیث بست ودوم ظاہر میشود کہ بعد ازین مطالبہ قیمت چاروا را با کمر بند فرستادہ وشمشیر را
نفرستادہ تا طلبی دیگر شدہ **ہفدہم اصل** ولد لی ولد فکتبت استاذن فی طہرہ
یوم السابع فورد لا تفعل فمات یوم السابع او الثامن ثم کتبت بموتہ فورد ستخلف غیرہ وغیرہ
تسمیہ احمد ومن بعد احمد جعفرا فجاء کما قال یعنی زادہ شد برای من پسری پس نوشتم بسوی
صاحب الزمان علیہ السلام رخصت در ختنہ کردن او در روز ہفتم پس وارد شد در جواب کہ مکن پس
مرد در روز ہفتم یا ہشتم بعد از آن نوشتم خبر مردن او را پس وارد شد در جواب کہ زود باشد کہ بجای
او دادہ شوی دیگری نام میگذاری او را احمد وبعد از احمد جعفر پس آمد چنانچہ گفت **اصل** قال وتہیات
للحج وودعت الناس وکنت علی الخروج فورد نحن لذلک کارہون والامر الیک قال فضاق صدری
واغتممت وکتبت انا مقیم علی السمع والطاعۃ غیر انی مغتم بتخلفی عن الحج فوقع لا یضیقن صدرک
فانک ستحج من قابل ان شاء اللہ قال فلما کان من قابل کتبت استاذن فورد الاذن فکتبت انی عادلت محمد
بن العباس انا واثق بدیانتہ وصیانتہ فورد الاسدی نعم العدیل فان قدم فلا تختر علیہ
فقدم الاسدی وعادلتہ **شرح** راوی گفت ویراق گیری کردم برای حج و وداع کردم

مردم را برای رفتن بحج بودم بر سر سفر پس وارد شد از جانب صاحب الزمان ع که ما آن سفر را کراهت داریم و اختیار با تست راوی گفت پس تنگدل شدم و غمناک شدم و نوشتم که من پا بر جایم بر من شنوی و فرمان برداری و این قدر هست که من غمناکم بواماندن خود از حج پس نوشت که باید که تنگ نشود دل تو چه بدرستی که تو البته حج میکنی در سال آینده انشاء الله راوی گفت پس چون شد در سال آینده نوشتم رخصت حج مطلبیدم پس نوشتم که بدرستی که من همکجاوه محمد بن العباس شدم و مرا اعتماد دارم بر دینداری او و نگاهداشتن او و را از راه پس وارد شد که اسدی که محمد بن جعفر کوفی ساکن ری است بدرستیکه جعفر باشد خوب همکجاوه ایست پس وقتیکه آید پس بگیر برا و دیگر را راوی گفت پس آمد اسدی و همکجاوه او شدم

هیجدهم اصل الحسن بن علی العلوی قال اودع المجروح مرداس بن علی مالا للناحية وكان عند مرداس مال لتميم بن حنظلة فورد على مرداس انفذ مال تميم مع ما اودعك الشيرازي يعني حسن بن علي علوی گفت سپرده مجروح شیرازی به مرداس بن علی مالی را برای صاحب الزمان علیه السلام و نزد مرداس بود مال تمیم بن حنظله پس نوشت بمرداس صاحب الزمان علیه السلام که بفرست بسوی ما مال تمیم را با آنچه سپرده به تو مجروح شیرازی **نوزدهم اصل** علی بن محمد عن الحسن بن عيسى العريضي عن ابي محمد قال لما مضى ابو محمد عليه السلام ورد رجل من اهل مصر بمال الى مكة للناحية فاختلف عليه فقال بعض الناس ان ابا محمد عليه السلام مضى من غير خلف والخلف جعفر وقال بعضهم مضى ابو محمد عليه السلام عن خلف فبعث رجلا يكنى بابي طالب فورد العسكر ومعه كتاب فصار الى جعفر وسأله عن برهان فقال لا يتهيأ في هذا الوقت فصار الى الباب وانفذ الكتاب الى اصحابنا فخرج اليه آجرك الله في صاحبك فقد مات واوصى بالمال الذي كان معه الى ثقة ليعمل فيه بما يجب واجيب عن كتابه **شرح** خلف بفتح خای با نقطه و فتح لام در اول و سوم بمعنی پسر است و در دوم بمعنی جانشین مطلق است یعنی روایت کرد علی بن محمد از حسن بن عیسی عریضی که کنیت او ابو محمد است گفت چون از دنیا رفت امام حسن عسکری علیه السلام آمد مردی از اهل مصر با مالی بسوی مکه برای امام پس اختلاف کرده شد بر او باین روش که گفتند بعض مردم که امام حسن عسکری علیه السلام رفت بی پسر سامره مردی را که کنیت او ابو طالب بود پس وارد سامره شد و با او مکتوبی بود پس رفت بسوی جعفر و طلب برهان امامت کرد پس جعفر گفت میسر نیست در این وقت پس رفت بسوی در خانه صاحب الزمان علیه السلام و رسانید مکتوب را بسوی یاران ما یعنی وکلا که آنجا حاضر بودند پس بیرون آمد از جانب صاحب الزمان علیه السلام بسوی ابو طالب که مزد دهاد ترا الله تعالی در مصاحب تو یعنی آنکس که ترا فرستاده چه تحقیق مرد و سفارش کرد بآن مالی که با او بود بسوی مردی که اعتماد بر او داشت تا عمل کند در آن بآنچه واجب است و جواب داده شد آن

مکتوبے کہ آوردہ بود یعنی تفصیل آن اموال و احوالے کہ واقع شدہ و این کہ چہ کنند آن مال را نوشتہ شد
و ابو طالب آنرا بمکہ برد **بست و نہم اصل علی** بن محمد قال حمل رجل من اهل آبة شیئا یوصله
ونسی سیفا بآبة فانفذ ما کان معه فکتب الیه ما خبر السیف الذی نسیتہ **شرح** آبۃ بہمزہ
و الف و بای یک نقطہ و گاہی بجای با واو میباشد موضعی است نزدیک ساوہ **یعنی** علی بن محمد گفت برداشت
مردی از اہل آبہ مالی را کہ رساند آنرا بہ صاحب الزمان علیہ السلام و فراموش کرد شمشیرے را در آبہ
پس فرستاد آنچہ را کہ با او بود در سامرہ پس امام نوشت بسوی او کہ چیست حکایت آن شمشیر کہ
فراموش کردی آنرا **بست و یکم اصل** الحسن بن خفیف عن ابیه قال بعث بخدم
الی مدینة الرسول صلی الله علیه و آله و سلم و معهم خادمان و کتب الی خفیف ان یخرج معهم فخرج معهم فلما وصلوا الی
الکوفة شرب احد الخادمین مسکرا فما خرجوا من الکوفة حتی ورد کتاب من العسکر
برد الخادم الذی شرب المسکر و عزل عن الخدمة **شرح** الخدم بفتح خای با نقطہ و فتح دال
بی نقطہ جمع خادم بمعنی مملوک خواہ غلام و خواہ کنیز خادمان تثنیہ خادم بمعنی نوکر است **یعنی** روایت کرد
حسن بن خفیف از پدرش گفت فرستاد صاحب الزمان علیہ السلام مملوک چند را بسوی مدینہ رسولؐ و
با ایشان موکل بودند دو نوکر نوشتہ بخفیف کہ بیرون رود با ایشان پس بیرون رفت با ایشان پس چون رسیدند
بکوفہ آشامید یکے از آن دو نوکر مست کنندہ را پس بیرون رفتند از کوفہ تا رسید مکتوبے از سامرہ از
جانب صاحب الزمان علیہ السلام باین مضمون کہ آن نوکر کہ آشامید مست کنندہ را باید گردد و معزول
شد از نوکرے **بست و دوم اصل** عن احمد بن الحسن قال اوصی یزید بن عبد الله
بدابة و سیف و مال و انفذ ثمن الدابة و غیر ذلك و لم یبعث السیف فورد کان مع
ما بعثتم سیف فلم یصل او کما قال **شرح** و غیر مرفوع و معطوف بر ثمن است **یعنی** روایت است
از احمد بن الحسن گفت وصیت کرد برائے صاحب الزمان علیہ السلام یزید بن عبد اللہ بچارپائی و شمشیرے
و مالے دیگر گذشت در حدیث شانزدہم در آن مال دیگر کمربند بود و فرستادہ شد قیمت چارپا و غیر آن و
فرستادہ نشد شمشیر پس نوشتہ آمد کہ بود با آنچہ فرستادید شمشیری پس نرسید یا چنانچہ گفت باین معنے کہ
مضمون آنچہ وارد شد بخاطر است اما لفظ آن بخاطر نیست **بست و سوم اصل** علی
بن محمد عن محمد بن علی بن شاذان النیسابوری قال اجتمع عندی خمسمائة درهم تنقص عشرین
درهما فانفت ان ابعث بخمسمائة تنقص عشرین درهما فوزنت من عندی عشرین درهما و بعثتها الی
الاسدی و لم اکتب مالی فیها فورد وصلت خمسمائة درهم لك منها عشرون درهما **یعنی**
روایت کرد علی بن محمد از محمد بن علی بن شاذان نیشاپوری گفت جمع شد نزد من از مال صاحب الزمانؑ پانصد درہم
مگر بست درہم پس خوش نیامد کہ فرستم پانصد درہم مگر بست درہم را پس داخل کردم از نزد خود بست

درہم و فرستادم آنہارا بسوی محمد بن جعفر اسدی کہ وکیل بود ونوشتم کہ چہ مقدار آن از قسمت بہا رشد
کہ رسید پانصد درہم تراست از آنہا بیست درہم **بست و چہارم اصل الحسین**
بن محمد الاشعری قال کان یرد کتاب ابی محمد علیہ السلام فی الاجراء علی الجنید قاتل فارس
وابی الحسن واخر فلما مضی ابو محمد علیہ السلام ورد استیناف من الصاحب لاجراء
ابی الحسن وصاحبہ ولم یرد فی امر الجنید بشیء قال فاغتممت لذلک فورد نعی الجنید بعد
ذلک **شرح** الاجراء بجیم ورای بے نقطہ والف ممدودہ نفقہ دادن بعنوان وظیفہ فارس بن حاتم بن
ماہویہ قزوینی غالی بودہ ملعون شدہ بسبب اعتقاد آنکہ ائمہ علم غیب دارند کہ مخصوص اللہ تعالی است
وغافل شدہ ازین کہ علم ایشان بحوادث آیندہ باستنباط از قرآن است کہ تبیان کل شیء است **یعنی**
حسین بن محمد اشعری گفت وارد شد مکتوب امام حسن عسکری بسوی من کہ وکیل بودم در وظیفہ دادن جنید
کشندہ فارس و برابو الحسن و بر دیگرے پس چون از دنیا رفت امام حسن عسکری علیہ السلام وارد شد
استیناف از صاحب الزمان علیہ السلام برائے وظیفہ ابو الحسن و رفیق او و وارد نشد در کار او چیزے
حسین گفت پس غمگین شدم کہ مبادا مغضوب شدہ باشد پس رسید خبر مرگ جنید بعد از آن **بست
و پنجم اصل علی** بن محمد عن محمد بن صالح قال کانت لی جاریۃ کنت معجبا بہا
فکتبت استأمر فی استیلادہا فورد استولدہا ویفعل اللہ ما یشاء فوطیتہا فحملت ثم
اسقطت فماتت **یعنی** روایت کرد علی بن محمد از محمد بن صالح کہ از وکلا است چنانچہ گذشت در حدیث
پانزدہم گفت بود مرا کنیزے کہ بودم مائل باو پس نوشتم بہ صاحب الزمان علیہ السلام مصلحت
میدیدم در خاصہ کردن او پس وارد شد کہ خاصہ کن او را میکند اللہ تعالی آنچہ را کہ میخواہد پس جماعت
کردم او را پس آبستن شد بعد از آن انداخت حمل را پس مرد **بست و ششم اصل
علی** بن محمد قال کان ابن العجمی جعل ثلثہ للناحیۃ وکتب بذلک وقد کان قبل اخراجہ
الثلث دفع مالا لابنہ ابی المقدام لم یطلع علیہ احد فکتب الیہ فاین المال الذی عزلتہ
لابی المقدام **یعنی** علی بن محمد گفت گردانیدہ بود ابن العجمی ثلث مال خود را برائے صاحب الزمان علیہ السلام
بنذر و مانند آن نوشتہ بود مکتوبے باین مضمون بسوے صاحب الزمان علیہ السلام در وقت
فرستادن مال تحقیق دادہ بود بعد از آن پیش از فرستادن او ثلث مال را بسوے پسر خود ابو المقدام
مطلع نہ بود بر آن ہیچیک پس صاحب الزمان نوشت بسوے او کہ پس کجاست ثلث مالی کہ
جدا کردی آنرا برا ابو المقدام **بست و ہفتم اصل علی** بن محمد عن ابی عقیل
عیسی بن نصر قال کتب علی بن زیاد الصیمری یسأل کفنا فکتب الیہ انک تحتاج
الیہ فی سنۃ ثمانین فمات فی سنۃ ثمانین وبعث الیہ بالکفن قبل موتہ بایام **شرح** صیمری

منسوب است بصیره بفتح صاد بنقطه وسکون یای دو نقطه در پائین فتح میم و رای بنقطه تا موضعی است از بصره سنة ثمانین عبارت از سال هشتادم بعد از دویست است یا عبارت از هشتاد سال عمر علی بن زیاد است یعنی روایت کرد علی بن محمد از ابو عقیل عیسی بن نصر گفت نوشت علی بن زیاد صیمری بسوی صاحب الزمان علیه السلام میطلبید کفنی را پس نوشت بسوی او که بدرستیکه محتاج میشوی بسوے کفن در سال هشتادم پس مرد در سال هشتادم و فرستاد بسوی او کفن او پیش از مردن او بچند روز **بست و هشتم اصل**

علی بن محمد عن محمد بن هارون بن عمران الهمدانی قال کان للناحیة علی خمسمائة دینار فضقت بها ذرعا ثم قلت فی نفسی لی حوانیت اشتریتها بخمسمائة وثلثین دینارا قد جعلتها للناحیة بخمسمائة دینار ولم انطق بها فکتب الی محمد بن جعفر اقبض الحوانیت من محمد بن هارون بخمسمائة دینار التی لنا علیه **شرح** ذرعا بفتح ذال با نقطه وسکون رای بنقطه و عین بنقطه منصوب است بر تمیز ضمیر صفت الذرع طاقت و وسعت **یعنی** روایت کرد علی بن محمد از محمد بن هارون بن عمران همدانی گفت بود برای صاحب الزمان علیه السلام بر من پانصد دینار طلا پس تنگ شد بآن طاقت من بعد از آن گفتم در دل خود مرا دکانهاست که خریده ام آنها را به پانصد و سی دینار بتحقیق گردانیده ام آنها را برای صاحب الزمان ع به پانصد دینار و سخن نگفتم بآن دکانها یعنی بزبان نیاوردم انچه را که در آنها قرار دادم پس نوشت بسوی محمد بن جعفر اسدی که بگیر آن دکانها را از محمد بن هارون به پانصد دیناری که ما راست بر او **بست و نهم اصل علی** بن محمد قال باع جعفر فیمن باع صبیة جعفریة کانت فی الدار یربونها فبعث بعض العلویین واعلم المشتری خبرها فقال المشتری قد طابت نفسی بردها وان لا ارزأ من ثمنها شیئا فخذها فذهب العلوی فاعلم اهل الناحیة الخبر فبعثوا الی المشتری باحد واربعین دینارا وامروه بدفعها الی صاحبها **شرح** فان بفتح همزه وتخفیف نون عطف بر ردها است لا ارزأ برای بنقطه و زای با نقطه و همزه مجهول باب منع و علم منصوب است الرزأ بضم را و سکون زا کم کردن ضمیر مستتر مفعول اول و نائب فاعل است شیئا مفعول دوم است **یعنی** علی بن محمد گفت فروخت جعفر برادر امام حسن عسکری علیه السلام در جمله غلام و کنیز برادرش که فروخت دخترکی را از اولاد جعفر طیار که بود در خانه امام تربیت میکردند او را پس فرستاد بعضی از اولاد علی بن ابیطالب را و اعلام کرد خریدار را خبر آن دخترک که کنیز نیست گفت خریدار بتحقیق راضی شده دلم به بر گردانیدن آن دخترک و باین که کم کرده نشوم از قیمت او چیزے پس بگیر او را اگر دانستی که خریده ام پس رفت آن مرد علوی پس اعلام کرد وکلای صاحب الزمان علیه السلام را آن خبر پس فرستادند بسوے خریدار چهل و یک دینار و امر کردند آن علوی را بدادن آن دخترک بسوے صاحبش یعنی ولی او از اولاد جعفر طیار **سی ام اصل** الحسین بن الحسن العلوی قال کان رجل

صافی شرح اصول کافی

من ندمائه روز حسني وآخر معه فقال له هوذا يجبي الأموال وله وكلاء وسمّوا جميع الوكلاء في
النواحي وانهي ذلك الى عبيد الله بن سليمان الوزير فهمّ الوزير بالقبض عليهم فقال السلطان
اطلبوا اين هذا الرجل فان هذا امر غليظ فقال عبيد الله بن سليمان نقبض على الوكلاء فقال السلطان
لا ولكن دسّوا لهم قوماً لا يعرفون بالاموال فمن قبض منهم شيئاً قبض عليه قال فخرج بان يتقدم
الى جميع الوكلاء ان لا يأخذوا من احد شيئاً وان يمتنعوا من ذلك ويتجاهلوا الامر فاندسّ لمحمد بن احمد
رجل لا يعرفه وخلا به فقال معي مال اريد ان اوصله فقال له محمد غلطت انا لا اعرف من هذا شيئاً
فلم يزل يتلطفه ومحمد يتجاهل عليه وبثّوا الجواسيس وامتنع الوكلاء كلهم لما كان تقدم اليهم **شرح** کان نام
است روز بضم رای بی نقطه وسکون واو وزای با نقطه است ودر نسخ بجای آن بدر بفتح بای
یک نقطه وسکون دال بی نقطه ورای بی نقطه است ودر هر تقدیر نام شخصی از عمال خلفای عباسیه است
حسنی مرفوع وصفت رجل است وآخر عطف بر رجل است وصفت آخر است یجبی بجیم وبای یک نقطه
مضارع معلوم باب ضرب منع است الجبایة بکسر جیم خراج ومانند آن انهی مجهول ماضی باب افعال است
ومیتواند بود که معلوم باشد وضمیر مستتر راجع به روز باشد هذا الرجل عبارت از صاحب الزمان ع است
مشار الیه هذا در فان هذا مضمون یجبی الاموال وله وکلاء است مشار الیه القبض علیهم است نقبض بتقدیر
استفهام است دسّوا بضم دال بی نقطه وتشدید سین بی نقطه امر غائب باب نصر است الدس پنهان کردن
یتقدم مضارع مجهول باب تفعل است التقدم سفارش پیش از وقت تقدم ماضی مجهول باب تفعل است
یعنی حسین بن حسن علوی گفت بود مردی از همسایه گان روز آن مرد از اولاد امام حسن بود ودیگری
نیز با آن مرد بود پس آن مرد گفت روز را که آنچه میگفتم که امام حسن عسکری علیه السلام پسری دارد که جانشین
اوست این است که جمع میکنند مالها را او ورا او وکلا هستند وآن مرد ورفیق او روز نام بردند جمیع وکلای
صاحب الزمان را که در اطراف اند وعرض کرده شد آن گفتگو بسوی عبید الله بن سلیمان که وزیر پادشاه
بود پس قصد کرد وزیر بگرفت وگیر بر وکلا پس گفت پادشاه که طلب کنید که کجاست این مرد چه جمع
اموال ووجود وکلا کار عظیم است یا مراد آنست که گرفتن وکلا کاری عظیم است مبادا باعث فساد
در شهرها شود بسبب کثرت شیعه پس گفت عبید الله آیا گرفت وگیری میکنیم بر وکلا اخال پس گفت
پادشاه نه ولیکن تعیین کنید در پنهان برای وکلا جماعتی را که معروف نباشند با مالها پس هر کدام که گرفت
از آن جماعت چیزی را باید گرفت وگیر بر او شود حسین گفت پس بیرون آمد از جانب صاحب الزمان علیه السلام
بسوی وکلا در خانه باین مضمون که سفارش پیشگی کرده شود بسوی جمیع وکلا که نگیرند از هیچ یک چیزی و
این که باز دارند خود را از آن واینکه اظهار نادانستن این کار کنند پس تعیین کرده شد در پنهان برای محمد بن
احمد که از وکلا بود مردی که نمیشناخت محمد او را خلوت کرد با محمد پس گفت با من مالی هست ومیخواهم

[illegible]

كه برسانم آنرا بامام پس گفت او را محمد كه غلط كردی من نمیشناسم از آنچه میگوئی چیزی را پس گرد بیا بلوغ برد آن مرد با او و محمد اظهار نادانی میكرد برای او و متفرق میكردند جاسوسان را در اطراف و خود را باز داشتند وكلا همگی از گرفتن مال بسبب آنچه سفارش كرده شده بود پیشتر بسوی ایشان **مخفی نماند** كه این قصیه باعث سختگیری خلیفه و غیبت كبری شد چنانچه در حدیث آخر اشاره بآن میشود **سی و یکم اصل** علی بن محمد قال خرج نهی عن زیارة مقابر قريش والحير فلما كان بعد اشهر دعا الوزير الباقطائي فقال له الق بني الفرات والبرسيين وقل لهم لا تزوروا مقابر قريش فقد امر الخليفة ان يتفقد كل من زار فيقبض عليه **شرح** الحير بفتح حای بی نقطه و سكون و فتح یای دو نقطه در پائین و را بی نقطه مصدر باب علم حیران بودن در مشكلات چنانچه در زمان غیبت كبری است و آن مرفوع و معطوف بر نهی است و ظاهر نهی و تعریف الحير برای اشاره بسهولت نهی و استمرار آن و صعوبت حير و استمرار آنست و بسكون یا او فتح است در سامره و نام كربلا است و برین دو تقدیر مجرور و معطوف بر مقابر است اولا و فرات بضم فا و رای بی نقطه و الف و تای دو نقطه در بالا قبیله ابو الفتح بن جعفر بن فرات است كه از وزرای خلفای عباسیه است البرس بكسر بای یک نقطه و سكون رای بی نقطه و سین بی نقطه موضعی است میان كوفه و حله و ظاهر آنست كه وزیر از انجا بوده یعنی علی بن محمد گفت بیرون آمد از جانب صاحب الزمان علیه السلام نهی كه از استمرار آن اندیشیت از زیارت كاظمین كه در مقابر قريش در بغداد مدفون اند و بیرون آمد این كه بعد ازین زمان حيرت مستمر است كه غیبت كبری باشد و آخر آنرا الله تعالی میداند پس چون شد بعد از چند ماه طلب كرد وزیر خلیفه باقطائی را پس گفت او را ملاقات كن اولاد فرات را و اهل برس را و بگو ایشان را كه زیارت مكنید مقابر قريش را چه تحقیق امر كرده خلیفه كه تفحص كرده شود هر كه زیارت كند پس گرفت دگیر شود بر او **مخفی نماند** كه غیبت كبری در سال سه صد و بیست و نه شده و دران سال آخر سفرا ابو الحسن علی بن محمد السمری وفات یافته و مصنف ره نیز دران سال وفات یافته و در شانزدهم ربیع الاول آن سال الراضی بالله ابو العباس احمد بن جعفر بن المقتدر بن احمد بن المعتضد بن الموفق بن المتوكل كه سیزدهم است از عباس و بیستم است از خلفای عباسیه و خلافت او شش سال و دو ماه و ده روز بوده وفات یافت و بجای او برادر او المتقی بالله ابو اسحق ابراهیم بن جعفر شد و خلافت او سه سال و یازده ماه بوده بعد از آن خلع كرده شد از خلافت و میل كشیده شد بعد از آن بیست و پنج سال زنده بود بی خلافت

باب صد و بیست و چهارم اصل باب ما جاء في الاثني عشر والنص عليهم

شرح این باب احادیثی است كه وارد شده در امامت دوازده امام و نص بر ایشان درین باب نوزده حدیث است **اول اصل** عدة من اصحابنا عن احمد بن محمد البرقي عن ابي هاشم داود بن القاسم الجعفري عن ابي جعفر الثاني عليه السلام قال اقبل امير المؤمنين عليه السلام

معه الحسن بن علي وهو متکئ علی يد سلمان فدخل المسجد الحرام فجلس اذ اقبل رجل حسن الهيئة
واللباس فسلم على امير المؤمنين عليه السلام فرد عليه فجلس ثم قال يا امير المؤمنين اسألك عن ثلث
مسائل ان اخبرتني بهن علمت ان القوم ركبوا من امرك ما قضي عليهم وان ليسوا بمأمونين في دنياهم
وآخرتهم وان تكن الاخرى علمت انك وهم شرع سواء فقال له امير المؤمنين عليه السلام سلني
عما بدا لك قال اخبرني عن الرجل اذا نام اين تذهب روحه وعن الرجل كيف يذكر وينسى وعن
الرجل كيف يشبه ولده الاعمام والاخوال فالتفت امير المؤمنين الى الحسن فقال يا ابا محمد اجبه قال
فاجابه الحسن **شرح** ما موصوله ومنصوب است محلاً تا مفعول به کبوا باشد وعبارت است از دعوی
خلافت قضی به قاف وضاد با نقطه ماضی معلوم باب ضرب است وضمیر مستتر راجع بما ست **یعنی** روایت
کردند جمعی از یاران ما از احمد بن محمد برقی از ابو هاشم داؤد بن قاسم جعفری از امام محمد تقی گفت آمد امیر المؤمنین
علیه السلام وبا او حسن بن علی بود واو تکیه کرده بود بر دست سلمان پس داخل مسجد الحرام شد پس نشست
ناگاه آمد مردی خوش صورت وخوش لباس پس سلام کرد بر امیر المؤمنین علیه السلام پس جواب سلام او داد
پس آن مرد نشست بعد از ان گفت ای امیر المؤمنین می پرسم ترا از سه مسئله اگر خبر دادی مرا بآنها دانستم
آن جمعی که دعوی خلافت پیش از تو کردند مرتکب شدند از کار تو چیزی را که حکم کرد بر ایشان به شرک ونفاق یعنی
غصب کردند خلافت ترا و مشرک منافق شدند واین که ایشان نبوده اند محل اعتماد در دنیا ایشان ودر آخرت
ایشان واگر ظاهر شد صفتی دیگر تو نیز جاهل باشی میدانم که تو وایشان بیک راه اید وبرابر هم اید در عدم
استحقاق امامت پس گفت او را امیر المؤمنین علیه السلام سوال کن مرا از انچه بخاطر تو رسد گفت خبر ده
مرا از مرد وقتیکه خوابید کجا میرود روح او واز مرد که چون چیزی که میخواهد گاهی به یاد او نمی آید واز مرد گاهی
شبیه میشود در شکل بعموهای خود وگاهی به خالویان خود پس التفات کرد امیر المؤمنین علیه السلام بسوی
حسن وگفت ای ابو محمد جواب ده او را امام گفت پس جواب داد او را حسن **فصل** ابن بابویه در کمال الدین
وتمام النعمة چنین نقل کرده وقال یا ابا محمد اجبه فقال اما ما سئلت عنه من امر الانسان اذا نام این یذهب روحه
فان روحه متعلقة بالريح والريح متعلقة بالهواء الى وقت ما يتحرك صاحبها لليقظة فان اذن الله عز وجل
برد تلك الروح على صاحبها جذبت تلك الروح الريح وجذبت تلك الريح الهواء فرجعت فاسكنت
في بدنه وان لم يأذن الله تعالى برد تلك الروح الى صاحبها جذب الهواء الريح وجذب الريح الروح فلم ترد
الى صاحبها الى يوم يبعث واما ما ذكرت من امر الذكر والنسيان فان قلب الرجل في حق وعلى الحق طبق
فان صلى الرجل عند ذلك على محمد وآل محمد صلوة تامة انكشف ذلك الطبق عن ذلك الحق فاضاء
القلب فذكر الرجل ما كان نسيه وان لم يصل على محمد وآل محمد او نقص من الصلوة عليهم انطبق على
ذلك الحق فاظلم القلب ونسي الرجل ما كان ذكره واما ما ذكرت من امر المولود الذي يشبه اعمامه

واخواله فان الرجل اذا اتى اهله فجامعها بقلب ساكن وعروق غير هادئة وبدن مضطرب اضطربت تلك النطفة فوقعت في وقت اضطرابها على بعض العروق فان وقعت على عرق من عروق الاعمام اشبه الولد اعمامه وان وقعت على عرق من عروق الاخوال اشبه الرجل اخواله **اصل** فقال الرجل اشهد ان لا اله الا الله ولم ازل اشهد بها واشهد ان محمدا رسول الله ولم ازل اشهد بذلك واشهد انك وصي رسول الله والقائم بحجته واشار الى امير المؤمنين ولم ازل اشهد بها واشهد انك وصيه والقائم بحجته واشار الى الحسن واشهد ان الحسين بن علي وصي اخيه والقائم بحجته بعده واشهد على علي بن الحسين انه القائم بامر الحسين بعده واشهد على محمد بن علي انه القائم بامر علي بن الحسين واشهد على جعفر بن محمد بانه القائم بامر محمد واشهد على موسى انه القائم بامر جعفر بن محمد واشهد على علي بن موسى انه القائم بامر موسى بن جعفر واشهد على محمد بن علي انه القائم بامر علي بن موسى واشهد على علي بن محمد بانه القائم بامر محمد بن علي واشهد على الحسن بن علي بانه القائم بامر علي بن محمد واشهد على رجل من ولد الحسن لا يكنى ولا يسمى حتى يظهر امره فيملأها عدلا كما ملئت جورا والسلام عليك يا امير المؤمنين ورحمة الله وبركاته ثم قام فمضى فقال امير المؤمنين عليه السلام يا ابا محمد اتبعه فانظر اين يقصد فخرج الحسن بن علي **شرح**

ظاهر من ولد الحسن اینست که امام حسن عسکری علیہ السلام را فرزندان دیگر باشند یا توسط صاحب الزمان یا توسط دیگری که منقول شده یعنی پس گفت آن مرد گواہی میدہم که مستحق عبادتی نیست مگر اللہ تعالی و ہمیشہ گواہی میدادم بآن و گواہی میدہم که محمد رسول اللہ تعالی است و ہمیشہ گواہی میدادم بآن و گواہی میدہم که تو ئی وصی رسول اللہ تعالی و راست کنندۂ برہان رسول اللہ یعنی اگر تو بعد از او نبودی واسطہ امام نبودے باطل میشد برہان او بر احتیاج در ہر زمان بامامی که عالم بجمیع احکام باشد خواه نبی و خواه وصی نبی تا مردم خود رائی نکنند و اشارہ کرد بسوی امیر المؤمنین علیہ السلام و ہمیشہ گواہی میدادم بآن و گواہی میدہم که تو ئی وصی او و راست کنندۂ برہان او و اشارہ کرد بسوی حسن و گواہی میدہم که حسین بن علی وصی برادر خود است و راست کنندۂ برہان اوست بعد از او و گواہی میدہم بر علی بن الحسین که او قائم است بامر حسین بعد او و گواہی میدہم بر محمد بن علی که او قائم است بامر علی بن الحسین و گواہی میدہم بر جعفر بن محمد که او راست کنندۂ کار محمد بن علی است و گواہی میدہم بر موسی بن جعفر که او راست کنندۂ کار علی بن الحسین است و گواہی میدہم بر علی بن موسی که او راست کنندۂ کار موسی بن جعفر است و گواہی میدہم بر محمد بن علی که او راست کنندۂ کار علی بن موسی است و گواہی میدہم بر علی بن محمد که اوست راست کنندۂ کار محمد بن علی و گواہی میدہم بر حسن بن علی که اوست راست کنندۂ کار علی بن محمد و گواہی میدہم بر مردی از اولاد حسن که او را بنام ذکر نمیشود تا وقتیکه ظاہر کند دین کار خود را پس پر کند زمین را از عدالت چنانچہ پر شده از ستم و سلام بر تو باد امیر المؤمنین و رحمت خدا و برکاتش بعد از آن آن مرد برخاست پس رفت پس گفت امیر المؤمنین ای ابو محمد

صافی شرح اصول کافی

از پی او برو و ببین نظر کن کہ کجا میرود پس بیرون رفت حسن بن علی **اصل** فقال ما کان الا ان وضع رجله
خارجا من المسجد فما دریت این اخذ من ارض الله فرجعت الی امیر المؤمنین علیه السلام فاعلمته
فقال یا ابا محمد اتعرفه قلت الله و رسوله و امیر المؤمنین علیه السلام اعلم قال هو الخضر
علیه السلام یعنی پس گفت امام حسن علیه السلام در نقل این حکایت در وقت دیگر بود در نظر من که تا وقت
گذاشتن پای او بیرون از مسجد پس از آن ندانستم کہ بکجا رفت از زمین پس برگشتم بسوی امیر المؤمنین
پس اعلام کردم او را پس گفت ای ابو محمد آیا میشناسی او را گفتم الله تعالی و رسول او و امیر المؤمنین
علیه السلام دانا ترانند گفت او خضر است **اصل** وحدثنی محمد بن یحیی عن محمد بن الحسن
الصفار عن احمد بن ابی عبد الله عن ابی هاشم مثله سواء قال محمد بن یحیی فقلت لمحمد بن الحسن
یا ابا جعفر وددت ان هذا الخبر جاء من غیر جهة احمد بن ابی عبد الله قال فقال لقد حدثنی قبل الحیرة
بعشر سنین **شرح** گذشت در حدیث هفتم باب هفتاد و نهم کہ در ابتدای غیبت صغرای صاحب الزمان
بسیاری از مردم را حیرتی میشود کہ بعضی در آن میمانند و بعضی عود بایمان میکنند و این اهل عود از رجال اخبار
این حدیث اند و جواب احمد بن ابی عبد الله برقی را حیرتی و عودی شده بود باین سبب احمد بن محمد بن
عیسی او را از قم اخراج کرده بعد از آن عود فرموده و عذر خواسته پس محمد بن یحیی دغدغه کرد کہ مبادا این
روایت بعد از خود برای دفع تهمت از خود باشد و محمد بن الحسن دفع دغدغه او کرده پس مراد بحیرت
حیرت احمد بن ابی عبد الله است و مولانا محمد امین گفته کہ مراد غیبت صاحب الزمان است و میتواند بود کہ
راجع شود بآنچه گفتم **دوم اصل** عن عبد الرحمن بن سالم عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه
السلام قال قال ابی لجابر بن عبد الله الانصاری ان لی الیک حاجة فمتی یخف علیک ان اخلو بک
فاسألک عنها فقال له جابر ای الاوقات احببته فخلا به فی بعض الایام فقال له یا جابر اخبرنی عن
اللوح الذی رأیته فی ید امی فاطمة بنت رسول الله و ما اخبرتک به امی انه فی ذلک اللوح مکتوب
یعنی روایت است از عبد الرحمن بن سالم از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام گفت کہ گفت پدرم
جابر بن عبد الله الانصاری را بدرستی کہ مرا بسوی تو حاجتی است پس کی آسان میشود بر تو کہ خلوت
کنم با تو پس سوال کنم ترا از آن حاجت پس گفت او را جابر در هر وقتی از اوقات کہ دوست داشتی آسان
میشود پس خلوت کرد با او در روزی از روزها پس گفت او را ای جابر خبر ده مرا از لوحی کہ دیدی آنرا
در دست مادرم فاطمه بنت رسول الله و از آنچه خبر داد ترا بآن مادرم کہ آن در آن لوح نوشته شده
اصل فقال جابر اشهد بالله انی دخلت علی امک فاطمة فی حیوة رسول الله فهنیتها بولادة الحسین
و رأیت فی یدیها لوحا اخضر ظننت انه من زمرد و رأیت فیه کتابا ابیض شبه لون الشمس فقلت لها
بابی و امی یا بنت رسول الله ما هذا اللوح فقالت هذا لوح اهداه الله الی رسوله فیه اسم ابی و اسم

بعلی واسم ابنی واسم الاوصیاء من ولدی فاعطانیه ابی لیبشرنی بذلک قال جابر فاعطتنیه امک فاطمة علیها السلام فقرأته
واستنسخته فقال له ابی فهل لک یا جابر ان تعرضه علی قال نعم فمشی معه ابی الی منزل جابر فاخرج صحیفة
من رق فقال یا جابر انظر فی کتابک لاقرأ علیک فنظر جابر فی نسخته فقرأه ابی فما خالف حرف حرفا
فقال جابر فاشهد بالله انی هکذا رأیته فی اللوح مکتوبا شرح باء بالله برای مصاحبت است بلا تشبیه
و مراد حضور الله تعالی است در وقت گواهی و در نسخه الفقیه هنانها به نون و همزه ماضی معلوم متکلم وحده از
باب تفعیل یا باب نصر و ضرب و منع است بنابر اول باء در بولادة برای سببیت است و بنابر باقی برای تعدیه
است تهنیت مبارکباد گفتن الهناء بکسر و فتح ها و سکون نون و همزه مبارک بودن یعنی پس جابر گفت گواهی
میدهم بالله تعالی که من رفتم نزد مادرت فاطمه در زندگی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پس مبارکباد گفتم او را بولادت
امام حسین علیه السلام و دیدم در دست او لوح نوشته سفید مانند رنگ آفتاب می پرتو آفتاب پس گفتم او را فدای تو باد پدرم و مادرم ای
دختر رسول الله چیست این پس گفت این لوح است که هدیه فرستاد آنرا الله تعالی بسوی رسولش در آن لوح است
نام پدرم و نام شوهرم و نام دو پسرم و نام اوصیا از جمله اولاد من و داد مرا آن پدرم تا خوشحال کند مرا آن اشاره است
بآزرده بودن بسبب شنیدن خبر شهادت امام حسین علیه السلام چنانچه بیان شد در حدیث چهارم مولد الحسین بن
علی گفت جابر پس داد مرا آن لوح مادرت فاطمه علیها السلام پس خواندم آنرا و نوشتم آنرا پس گفت پدرم
پس آیا میسر است ترا ای جابر که عرض کنی آنرا بر من گفت آری پس رفت با او پدرم تا منزل جابر پس بیرون
آورد طوماری را از پوست پس پدرم گفت ای جابر نگاه کن در نوشته خود تا بخوانم بر تو پس نگاه کرد
جابر در نوشته خود پس خواند آنرا پدرم پس مخالفت نکرد حرفی از نوشته را پس گفت جابر گواهی میدهم
بالله تعالی که من چنین که خواندی دیدم آنرا در لوح نوشته اصل بسم الله الرحمن الرحیم هذا کتاب
من الله العزیز الحکیم لمحمد نبیه ونوره وسفیره وحجابه ودلیله نزل به الروح
الامین من عند رب العالمین شرح این فقرات عنوانست پس مشار الیه هذا ما بعد این فقرات
داخل مشار الیه نیست یعنی ابتدا میکنم بنام الله تعالی که مدبر عالم است مهربان به مومنان است
این مکتوب است از جانب الله تعالی که بی شکست بی کجی است برای محمد که نبی اوست و روشنی
احکام اوست و خبر آورنده است بسوی مکلفان و واسطه است میان او و مکلفان و رهنما بسوی احکام اوست
فرود آورده آنرا جبرئیل امین از نزد صاحب کل اختیار هر کس و هر چیز اصل عظم یا محمد اسمائی واشکر
نعمائی ولا تجحد آلائی انی انا الله لا اله الا انا قاصم الجبارین ومدیل المظلومین ودیان الدین انی
انا الله لا اله الا انا فمن رجا غیر فضلی او خاف غیر عدلی عذبته عذابا لا اعذب به احدا من العالمین
فایای فاعبد وعلی فتوکل انی لم ابعث نبیا فاکملت ایامه وانقضت مدته الا جعلت له وصیا وانی فضلتک
علی الانبیاء وفضلت وصیک علی الاوصیاء واکرمتک بشبلیک وسبطیک حسن وحسین فجعلت حسنا معدن

اصول کافی

علی بعد انقضاء مدة ابیه وجعلت حسینا خازن وحیی واکرمته بالشهادة وختمت له بالسعادة فهو افضل من استشهد وارفع الشهداء درجة جعلت کلمتی التامة معه وحجتی البالغة عنده بعترته اثیب و اعاقب شرح تعظیم اسمائنا به از تعظیم کار امامت است واشاره است باکمال ریش خالی از امام معصوم عالم بجمیع احکام الهی باشد تجویز اختلاف وخود رائی و پیروی ظن خواهد بود دین الله تعالی رب العالمین خواهد بود وآن مستلزم جمیع اسماء حسنی است چنانچه بیان شد در حدیث اول باب پانزدهم کتاب التوحید النعماء بفتح نون وسکون عین مهمله و میم والف ممدوده مفرد است بمعنی نعمت الالاء بفتح همزه والف ولام والف ممدوده جمع الو بفتح وضم وکسر همزه وسکون لام قسمها وعطاها و بنابراول حسنا نعمت که بر انبیا گرفته شده که امتان ایشان پیروی ظن نکنند چنانچه گفته در سورهٔ اعراف الم یوخذ علیهم میثاق الکتاب ان لا یقولوا علی الله الا الحق الاداله مصدر باب افعال دولت دادن کسی را فمن جاءنا آخر رد بر قدریه است که هر نفع وضرر را بقضاء وقدر الهی نمیدانند بآنمعنی که بندگان را قادر باستقلال بر بعض نفع رسانیدن وضرر رسانیدن میشمارند وبیان شد در باب سی ام کتاب التوحید وازین ظاهر میشود که قدریه بعد از جبریه شده بودند و جبریه مشهور بودند که جبر در هر دو جا بمعنی ضد باشد و مراد بضد بهشت باشد و مراد بضد حق جهنم باشد ضمیر لا اعذبه راجع به عذاب است ومنصوب است محلا بنا بر مفعول مطلق برای نوع باشد یعنی تعظیم کن ای محمد نامهای مرا وشکر کن نعمت مرا و منکر مشو هدایت مرا بدرستی که منکه منم آن مستحق عبادت معروف اهل عالم نیست مستحق عبادت مگر من شکسته ظالمانم و دولت دهنده مظلومانم و بخاطت جزا دهنده جزایم بدرستیکه منکه منم آن مستحق عبادت نیست مستحق عبادتی مگر من پس هر کامید وار شود نفعی را که بغیر قضا وقدر من باشد یا ترسد از ضرری که بغیر قضا وقدر من باشد یا مراد آنست که امیدوار شود راحتی را که ضد بهشت نیست یا ترسد از زاری که ضد جهنم نیست یعنی دیگری از آن لازم می آید دخول جهنم عذاب میکنم او را عذابی که عذاب نمیکنم آن روش عذاب هیچیک را از مخلوقین پس مرا و بس عبادت کن و بر من و بس توکل کن و بدرستی که من نفرستاده ام نبی را پس تمام شده باشد روزگار او و بسر آمده باشد عمر او مگر آنکه گردانیده ام برای او وصی بدرستیکه من افضل کردم وصی تو علی را بر جمیع اوصیا و گرامی کردم ترا بدو شیرزاده تو و دو فرزند زاده تو حسن و حسین بآنکه گردانیدم حسن را معدن علم خود بعد از آخر شدن عمر پدرش و گردانیدم حسین را خزینه دار قرآن که وحی منست گرامی کردم او را به شهید شدن و آخر کردم عمر او را بسعادت پس او فاضلتر جمعیست که شهید شدند و بالاتر شهیدانست باعتبار مرتبه گردانیدم کلمه کامله خود را که زمین را خالی از امام عالم بجمیع احکام نمیگذارم بلاد و برهان رسائی خود را که اگر زمین خالی از امام عالم بجمیع احکام باشد ربوبیت رب العالمین باطل میشود نزد او و بیان باین آنکه بعد از او بسبب اولاد او ثواب میدهم مطیعان را و عقاب میکنم عاصیان را بآنمعنی که امامت مختص اولاد او است با ولاد حسن

اصل اولهم علی سید العابدین وزین اولیائی الماضین وابنه شبه جده المحمود محمد الباقر علمی والمعدن لحکمتی سیهلک المرتابون فی جعفر الراد علیه کالراد علی حق القول منی لاکرمن مثوی

جعفر لا سرنه فی اشیاعه وانصاره واولیائه انتجبت بعده موسی فتنة عمیاء حندس لان خیط فرضی لا ینقطع
وحجتی لا تخفی وان اولیائی یسقون بالکاس الاوفی من جحد واحدا منهم فقد جحد نعمتی ومن غیر آیة من کتابی
فقد افتری علی ویل للمفترین الجاحدین عند انقضاء مدة موسی عبدی وحبیبی وخیرتی فی علی ولیی وناصری
ومن اضع علیه اعباء النبوة وامتحنه بالاضطلاع بها یقتله عفریت مستکبر یدفن فی المدینة التی بناها العبد
الصالح الی جنب شر خلقی حق القول منی لاسرنه بمحمد ابنه وخلیفته من بعده ووارث علمه فهو معدن علمی
وموضع سری وحجتی علی خلقی لا یؤمن عبد به الا جعلت الجنة مثواه وشفعته فی سبعین من اهل بیته
کلهم قد استوجبوا النار واختم بالسعادة لابنه علی ولیی وناصری والشاهد فی خلقی وامینی علی وحیی
اخرج منه الداعی الی سبیلی والخازن لعلمی الحسن شرح الماضی رونده ومراد اینجا ساعی در عبادت الهی
است لاکرمن بفتح لام مضارع متکلم وحده از باب تفعیل موکد به نون ثقیله است ولاسرن بفتح لام مضارع
متکلم وحده از مضاعف باب نصر است با برای سببیت است واشاره است بکثرت شیعه او ووفور علمای ایشان
چنانچه منقول است که در زمان او چهارصد اصل کتاب حدیث نوشته شد با وجود آنکه تقیه در زمان او بیشتر از
سابق بوده بنا بر ظاهر انچه می آید در کتاب الصلوة در حدیث سوم باب سی ودوم که باب القنوت فی الفریضة تا آخر
است یا مراد آنست که بسبب آمرزش گناهان ایشان خوشحال خواهند شد در قیامت اتیحت بکسر همزه وکسر تای دو نقطه
در بالا وسکون یای دو نقطه در پائین وحای بی نقطه وتای تانیث مجهول ماضی باب افعال است الاتاحة
تقدیر چیزی بعده ظرف اتیحت است بر سبیل مجاز واقامة تقدیر در مقام مقدر بادر بموسی برای مصاحبت
است الفتنة ضلالت بسبب اختلاف وسروری ظل العمیا بفتح عین بی نقطه وسکون میم ویای دو نقطه در پائین
والف ممدوده مؤنث اعمی که در دل نسبت عمیا بفتنه نسبت مجازی است برای مبالغه چه مراد کوردلی اهل
آن فتنه است الحندس بکسر حای بی نقطه وسکون نون وکسر دال بی نقطه وسین بی نقطه ضعیف ساقط از درجه
اعتبار چنانچه گفته در سوره نسا ان کید الشیطان کان ضعیفا اشاره است به ظلم منصور دوانیقی وهارون الرشید
بر آنکه اهل ایمان در زمان امام موسی کاظم علیه السلام ومداهنهای مردم کوردل وزردی بر آنکه بادله ظهور بطلان
ایشان لازم استدلال بها حندس است بر طبق قول الله تعالی در سوره بقره لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی
الخیط بفتح خای بالنقطه وسکون یای دو نقطه در پائین رشته مروارید واینجا استعاره شده برای قرآن که
مشتمل است بر محکمات بسیار الفرض بفتح فا وسکون رای بی نقطه وضاد با نقطه انچه الله تعالی بر بندگان صریح
کرده بمحکمات خود وان بفتح همزه وتشدید نون عطف بیان در لان است برای ضم مقدمه دیگر از دلیل اولیا
عبارت از ائمه است الاعبا بفتح همزه وسکون عین بی نقطه وبای یک نقطه والف ممدوده جمع عبء بکسر
عین وسکون بای وهمزه بارهای گران که همتای بارهای دیگر باشد الاضطلاع بضاد بانقطه وطای منقلب از تاء عین
بی نقطه مصدر باب افتعال بودن برای کاری العفریت بکسر عین بی نقطه وسکون فا وکسر رای بی نقطه وسکون

بای دو نقطه در پائین و تا دو نقطه در بالا هم وزن فعلیت بغایت خبیث بدکاست عبد الصالح عمارت از ذو القرنین
است که نو قان با سنا باد طوس از بناهای اوست التشفیع مصدر باب تفعیل قبول شفاعت کسی یعنی اول اولاد
حسین که با ایشان ثواب و عقاب میکنم علی است که بهتر عبادت کنندگان است و زینت دوستان من است که ساعیا
و پسرش که در شکل و شمائل شبیه جد ستوده خود است که رسول باشد محمد که شکافنده و وسعت دهنده است علم را
مراد معدن است حکمت مرا و البته جهنمی میشوند شک کنندگان در امامت جعفر یعنی برگرداننده سخن او مانند برگرداننده
سخن منست ثابت و لازم شده این سخن از من که هر آئینه تعظیم میکنم مقام جعفر را و هر آئینه خوشحال میکنم او را نسبت بمحبان
او و مدد کنندگان او و دوستان او بقضا و قدر تدبیر کرده شده بعد از جعفر با موسی ضلالت که کور باطن است
ضعیف شده است برای این که رشته محکمات قرآن من که آنها نهی از اختلاف و خود رائی و پیروی ظن هست
گسیخته نمیشود و برهان عقلی من که شواهد ربوبیت در آسمان و زمین که هر یک دال بر وجوب ترک اختلاف و خود رائی
و پیروی ظن است پنهان نمیشود و این که ائمه من آشامانیده میشوند بجام تمامه یعنی هر کدام در زمان امامت خود
ظاهر باشد علم او بجمیع احکام و معجزات او اظهر من الشمس است و هر کدام که غائب باشد مدت مدیدی در اوائل ١
غیبت صغری است علم او و معجزات او بواسطه سفرا اظهر من الشمس خواهد بود تا در غیبت کبری اشتباهی با امامت
او و بقای او و حجت نماند بیان این آنکه هر که منکر شود یکی از ائمه مرا پس بتحقیق منکر شده ولی نعمت بودن مرا این
معنی که انکار ربوبیت رب العالمین کرده و هر که تغییر دهد آیه محکمی از آیات محکمات کتاب مرا که در آنها نهی از اختلاف
کتاب و خود رائی و پیروی ظن هست چنانچه جمعی بمکابره تخصیص و تاویل آنها میکنند پس بتحقیق افترا کرده بر من
وای برای افترا کنندگان منکران نزد آخر شدن عمر موسی بنده من و محبوب من و برگزیده من در حق علی که امام
من است و مددگار دین من است و کسی است که میگذارم بر او بارهای گران که همتای بارهای نبوت است
و آزمود میکنم او را بالقوی بودن بجای آن بارها باین معنی که چنانچه رسول احتجاج بر مشرکان صریح کرد و آزارها کشید
او نیز احتجاج بر علمای منافقان خواهد کرد و آزارها خواهد کشید می کشد او را بدترین خلق و خبیث بغایت منکری
که مامون باشد مدفون میشود در شهری که بنا نهاده آنرا ذو القرنین در پهلوی بدتر مخلوقین من که هارون منشید
باشد ثابت و لازم شد این سخن از من که هر آئینه خوشحال میکنم علی را بعد از حکم منافقان باین که او عقیم است و
پسر ندارد دلیل امام نیست به محمد پسر او و جانشین او و بعد از او و وارث علم او پس محمد معدن علم منست که از قرآن
است محل سر منست که در جامعه و مانند آنست و حجت منست بر مخلوقین من نمیگردد محمد مگر آنکه میگردانم بهشت
را مقام او و قبول میکنم شفاعت او را در هفتاد کس از اهل بیت او که جمیع ایشان بتحقیق مستوجب جهنم شده اند
اگر آن شفاعت نباشد مراد به شفاعت طلب توفیق در دنیاست چه مشرک بشفاعت آمرزیده نمیشود
یا مراد شفاعت در گناهان غیر شرک است پس مستوجب جهنمی بودن بر فرض عدم شفاعت منافات ندارد
با این که مؤمن معذب نمی شود چه البته شفاعتی خواهد شد و عاقبت بخیر میکنم بسعادت برای پسرش علی

کرا امام منست و مددگار دین منست و گواه ربوبیت منست در مخلوقین من و امین منست بر قرآن که وحی منست بیرون می آورم از علی خواننده خلائق را بسوی راه من و خزینه دار را برای علم احکام من که حسن باشد **اصل** واکمل ذلک بابنه م ح م د رحمة للعالمین علیه کمال موسی و بهاء عیسی و صبر ایوب فتذل اولیائی فی زمانه و تتهادی رؤسهم کما تتهادی رؤس الترک والدیلم فیقتلون ویحرقون ویکونون خائفین مرعوبین وجلین مصبوغین تصبغ الارض بدمائهم ویفشو الویل والرنة فی نسائهم اولئک اولیائی حقا بهم ادفع کل فتنة عمیاء حندس وبهم اکشف الزلازل وادفع الآصار والاغلال اولئک علیهم صلوات من ربهم ورحمة واولئک هم المهتدون **شرح** کمال موسی عبارت از قدرت بر دفع دشمنان است چنانچه عصا فرو برده سحر را و بهاء خوشحالی و بهاء عیسی عبارت از لباس و طعام موافق اهل فقر است چنانچه امیر المؤمنین علیه السلام میکرده و بیان شد در آخر حدیث باب صد و پنجم که از او خوشنما بود و قائم موافق او خواهد کرد وحی آید در حدیث نهم که وکان امیر المؤمنین علی سنة المسیح و در نسخ یتهادی بدال بی نقطه معلوم یا مجهول از باب تفاعل است التهادی میل کردن در اطراف و بهدیه فرستادن جمعی چیزی را بسوی یکدیگر و بنابر اول بمعنی آنست که آن سرها بر سر نیزه ها در حرکت می آید و بنابر دوم آنست که ظالمان آن سرها را نزد یکدیگر میفرستند از روی تهادی و ظاهر آنست که برای بی نقطه مجهول باشد و ماخوذ باشد از هر و بفتح ها و سکون رای بی نقطه و واو مصدر باب نصر یا از هری مصدر باب ضرب بمعنی زدن بکسر یا بمعنی عصا الرعب بفتح رای بی نقطه و سکون عین بی نقطه و بای یک نقطه با ضطراب انداختن کسی را بتهدید و جلین بفتح واو و کسر جای بی نقطه ماخوذ است از وجل بفتح واو و سکون و فتح جیم که رونده در اتحاد رسیمانند و مراد اتحاد رماندگان است یعنی و کامل میکنم انچه را که مذکور شد به پسر حسن م ح م د بر حالی که رحمت است برای مخلوقین بر دست قدرت موسی و خوشنمائی عیسی و صبر ایوب پس خوار میشوند دوستان من در زمان او و بچوب زده میشود سرهای ایشان چنانچه زده میشود سرهای غلامان ترک و دیلم پس کشته میشوند بعضی از دوستان من و سوخته میشوند و بعضی دیگر میباشند ترسناکان تهدید کرده شده گان در مانده گان بیان این آنکه رنگ کرده میشود زمین بخونهای ایشان ظاهر میشود داد و یلا و فغان در زمان ایشان ایشانند دوستان من حقا با ایشان دفع میکنم هر ضلالت کور دل ضعیف را یعنی ایشان توضیح دفع شبهات مخالفان و ابطال دعوی اجماع ایشان میکنند در زمان غیبت امام و با ایشان برطرف میکنم اضطراب مومنان را که بسبب شهادت مخالفان میباشد و دفع میکنم اشکالهاء غلطها را که بسبب شبهات منافقان میباشد آن دوستان من بر ایشان است عطاها از جانب صاحب کل اختیار ایشان و رحمت ایشانند پس راه یافتگان بحقیقت کار اهل حق و باطل **اصل** قال عبد الرحمن بن سالم قال ابو بصیر لو لم تسمع فی دهرک الا هذا الحدیث لکفاک فصنه الا عن اهله **یعنی** گفت عبد الرحمن بن سالم که گفت ابو بصیر که اگر نشنیده میبودی در مدت عمر خود هیچ حدیثی بجز که دلالت کند بر امامت ائمه هدی

صافی شرح اصول کافی

و بر حوادث آینده مگر اینکه بیشتر ظاهر آینه کافی بهمت تو این نکاه دارد آنرا از مردم مگر از اهل اینچه بیشتر که مخلصان شیعه امامیه باشند **سوم اصل** عن سليم بن قيس قال سمعت عبد الله بن جعفر الطيار يقول كنا عند معاوية انا والحسن والحسين وعبد الله بن عباس وعمر بن ام سلمة واسامة بن زيد فجرى بيني وبين معاوية كلام فقلت لمعاوية سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول انا اولى بالمؤمنين من انفسهم ثم اخي علي بن ابي طالب اولى بالمؤمنين من انفسهم فاذا استشهد علي فالحسن بن علي اولى بالمؤمنين من انفسهم ثم ابني الحسين من بعده اولى بالمؤمنين من انفسهم فاذا استشهد فابنه علي بن الحسين اولى بالمؤمنين من انفسهم وستدركه يا علي ثم ابنه محمد بن علي اولى بالمؤمنين من انفسهم وستدركه يا حسين تكمله اثنی عشر اماما تسعة من ولد الحسين قال عبد الله بن جعفر واستشهدت الحسن والحسين وعبد الله بن عباس وعمر بن ام سلمة واسامة بن زيد فشهدوا لي عند معاوية قال سليم وقد سمعت ذلك من سلمان وابي ذر والمقداد وذكروا انهم سمعوا ذلك من رسول الله صلى الله عليه وآله يعنی روایتست از سلیم بن قیس گفت شنیدم از عبد الله بن جعفر طیار که میگفت بودیم نزد معاویه من و امام حسن و امام حسین علیهما السلام و عبد الله بن عباس و عمر بن ام سلمه و اسامه بن زید پس گذشت میان من و معاویه سخنی ظاهر اینست که در تفسیر آیهٔ سورهٔ احزاب باشد که النبي اولى بالمؤمنين من انفسهم تا كان ذلك في الكتاب مسطورا و بیان شد در شرح حدیث دوم باب شصت و چهارم و اینکه گفتگو در زمان یکی از خلفای ثلثه شده باشد چه عمر بن ام سلمه در صفین کشته شد پس گفتم معاویه را که شنیدم از رسول الله که میگفت من اولی بتصرف در مؤمنانم از خودشان بعد از آن برادرم علی بن ابیطالب اولی بتصرف در مؤمنان است از خودشان پس وقتیکه او شهید شود پس پسرش حسن بن علی اولی بتصرف در مؤمنان است از خودشان بعد از آن پسرم حسین بعد از حسن اولی بتصرف در مؤمنان است از خودشان پس وقتیکه شهید شود پس پسرش علی بن الحسین اولی بتصرف در مؤمنان است از خودشان و البته درمی یابی او را ای علی بعد از آن پسرش محمد بن علی اولی بتصرف در مؤمنان است از خودشان و البته درمی یابی او را ای حسین پس کلام کرد او را از تتمه دوازده امام نه ایشان از اولاد حسین است گفت عبد الله بن جعفر و بگواهی طلبیدم حسن و حسین و عبد الله بن عباس و عمر بن ام سلمه زوجه رسول که پدر عمر بن عبد الله مخزومی است و اسامه بن زید را پس گواهی دادند برای راستی من نزد معاویه گفت سلیم و بتحقیق شنیدم آنرا که عبد الله روایت کرد از سلمان و ابوذر و مقداد و گفتند آن سه کس که ایشان نیز شنیده اند آنرا از رسول الله **چهارم اصل** عن ابي الطفيل قال شهدت جنازة ابي بكر يوم مات وشهدت عمر حين بويع وعلي جالس ناحية فاقبل غلام يهودي جميل بهي عليه ثياب حسان وهو من ولد هارون حتى قام على راس عمر فقال يا امير المؤمنين انت اعلم هذه الامة بكتابهم وامر نبيهم قال فطأطأ عمر راسه فقال اياك اعني واعاد عليه القول فقال له عمر لم ذاك قال اني جئتك مرتادا لنفسي شاكا في ديني فقال دونك

ھذا الشاب قال ومن ھذا الشاب قال ھذا علی بن ابیطالب ابن عم رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وھذا
ابو الحسن والحسین ابنی رسول اللہ وھذا زوج فاطمۃ بنت رسول اللہ یعنی روایتست از ابو طفیل گفت
حاضر شدم جنازہ ابوبکر را روزیکہ مرد و حاضر شدم عمر را وقتی کہ بیعت کردہ شد و علی نشستہ بود در طرفی
پس آمد پسری جہودی خوش روی وخوشنما براو بود جامہ ہای خوب واو از اولاد ہارون بود تا ایستاد بر سر
عمر پس گفت ای عمر توئی داناترین امت بکتاب ایشان و کار نبی ایشان راوی گفت پس پیش انداخت
عمر سر خود را پس آن پسر گفت ترا میگویم و باز خواند براو ہمان سخن را پس گفت او را عمر برای چیست
گفت بدرستی کہ من آمدم نزد تو طلب کنندہ دین حق برای خود شک کنندہ در دین خود پس گفت عمر
درباب این جوان را آن پسر گفت وکیست این جوان گفت این علی بن ابی طالب است پسر عموی رسول خدا
واین پدر حسن وحسین دو پسر رسول خدا واین شوہر فاطمہ بنت رسول اللہ است **اصل** فاقبل الیھودی
علی علی فقال اکذاک انت قال نعم قال انی ارید ان اسالک عن ثلث وثلث وواحدۃ قال فتبسم
امیر المؤمنین علیہ السلام من غیر تبسم وقال یا ھارونی ما منعک ان تقول سبعا قال اسالک
عن ثلث فان اجبتنی سالت عما بعدھن وان لم تعلمھن علمت انہ لیس فیکم عالم قال علی علیہ السلام
فانی اسالک بالالہ الذی تعبدہ لئن انا اجبتک فی کل ما ترید لتدعن دینک ولتدخلن فی دینی
قال ما جئت الا لذلک قال فسل یعنی رو آورد جہود بر علی پس گفت آیا چنینی تو گفت آری گفت پس
بدرستی کہ من ارادہ دارم کہ سوال کنم ترا از سہ مسئلہ وسہ مسئلہ ویک مسئلہ راوی گفت پس خندہ کرد امیر المؤمنین
بی لب خندہ یعنی با وجود کمال آزردگی از ضلالتی کہ تازہ شدہ بود بہ بیعت مردم عمر را لب خندہ کرد وآن مستبعد
بود یا مراد آنستکہ بی آنکہ ظاہر شود لب خندہ او بر آن پسر تا اشارہ باشد بآنکہ بیشتر گفتہ بود با من یا با دیگری
کہ چنین وچنین کسی خواہد گفت ومن چنین وچنین خواہم گفت پس بطرف من التفات کرد یک خندہ برای
اعلام این کہ این ہمان است کہ میگفتم ومیتواند بود کہ مراد این باشد کہ بصورت تبسم بود چہ پیشتر میدانست
وشائبہ تعجب در ان نبود وگفت ای ہارونی چرا نگفتی ہفت مسئلہ گفت میپرسم ترا اول از سہ مسئلہ اگر جواب
گفتی میپرسم از انچہ بعد از آنہاست واگر ندانستی آنہا را دانستم کہ نیست در میان شما دانائی اشارہ
است بآنکہ استدلال شما بحقیقت دین خود وبطلان ادیان دیگر بوجود عالم بہر چہ احتیاج بآن شود در
دین شما وعدم آن در ادیان دیگر باطل میشود ومی آید در حدیث ہفتم گفت علی پس بدرستیکہ قسم
میدہم ترا بآن مستحق عبادتی کہ عبادت میکنی کہ ہر آئینہ اگر من جواب گفتم ترا در ہر چہ ارادہ کنی ہر آئینہ
وامیگذاری البتہ دین خود را وہر آئینہ داخل میشوی البتہ در دین من گفت نیامدہ ام مگر برای
آن گفت پس سوال کن **اصل** قال اخبرنی عن اول قطرۃ دم قطرت علی وجہ الارض
ای قطرۃ ھی واول عین فاضت علی وجہ الارض ای عین ھی واول شیء اھتز علی وجہ الارض

ای شیء هو فاجابه امیر المؤمنین علیه السلام فقال له اخبرنی عن الثلثة الاخر اخبرنی عن محمد کم له من امام عدل و فی ای جنة یکون و من ساکنه معه فی جنته فقال یا هارونی ان لمحمد اثنی عشر امام عدل لا یضرهم خذلان من خذلهم و لا یستوحشون بخلاف من خالفهم و انهم فی الدین ارسب من الجبال الرواسی فی الارض و مسکن محمد فی جنته معه اولئک الاثنی عشر الامام العدل فقال صدقت و الله الذی لا اله الا هو انی لاجدها فی کتاب ابی هارون کتبه بیده و املاه موسی عمی یعنی آن یهودی گفت خبر ده مرا از اول قطره خونی که چکیده شد بر روی زمین که کدام قطره است آن و از اول چشمه که روان شد بر روی زمین که کدام چشمه است آن و از اول چیزی که خوار داشته شد بر روی زمین که کدام چیز است آن پس جواب داد او را امیر المؤمنین علیه السلام پس آن یهودی گفت او را خبر ده مرا از سه دیگر خبر ده مرا از محمد که نبی آخر الزمان است که چند است او را از جمله امام عدالت یعنی امام بغایت عادل و در کدام بهشت میباشد که قرار گرفته او ست باین معنی که برضای او قرار میگیرد با او در بهشت او گفت ای هارونی بدرستی که محمد را دوازده امام عدالت است که ضرر نمیرساند ایشان را واگذاشتن هر که واگذارد ایشان را و دیگرے نمی شوند بسبب مخالفت هر که مخالفت کند ایشان را و بدرستی که ایشان در دین خود مستحکم تراند از کوهای که لنگرها است در زمین بیان شد در شرح خطبه مصنف که چون زمین بکوهها بر قرار شده هر یک از هوا و آب که دور کوهها را گرفته است مانع حرکت زمین است بالکلیه و جای محمد در بهشت مخصوص او ست که دیگری از انبیا و اوصیای سابق در آنجا با او نیست چنانچه می آید در حدیث هفتم که بهتر موضعی است از جمله مواضع جنت عدن با او ست آن دوازده امام عدل مراد آنست که از مردان کسی دیگر با ایشان شریک نیست پس منافات ندارد با آنچه می آید در حدیث که زنان ایشان همراه اند پس گفت راست گفتی قسم بخدائی که نیست مستحق عبادتی مگر او که بدرستی که من هر آئینه می یابم آن جوابها را که گفتی در نوشته پدرم هارون که نوشته آنرا بدست خود و گفته آنرا موسی عموی من تا نوشید اصل

قال فاخبرنی عن الواحدة اخبرنی عن وصی محمد کم یعیش من بعده و هل یموت او یقتل قال یا هارونی یعیش بعده ثلثین سنة لا یزید یوما و لا ینقص یوما ثم یضرب ضربة ههنا یعنی علی قرنه فتخضب هذه من هذا قال فصاح الهارونی و قطع کستیجه و هو یقول اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و انک وصیه ینبغی ان تفوق و لا تفاق و ان تعظم و لا تستضعف قال ثم مضی به علی علیه السلام الی منزله فعلمه معالم الدین شرح ضمیر لا یزید و لا ینقص راجع بثلثین سنة است یعنی علی قرنه کلام راوی است و ضمیر قرنه راجع به علی است مشار الیه هذه لحیة است او در آنوقت دست به محاسن گذاشته بود و مشار الیه هذا قرن است شاید که فریاد هارونی برای دیدن نشان زخم عمرو بن عبدود در یک طرف سر امیر المؤمنین علیه السلام باشد و اشارهٔ او بطرف دیگر باشد و دانسته باشد که او ذو القرنین این امت است که مذکور است در کتاب هارون الکستیج بضم کاف و سکون سین بی نقطه و کسر تای

و دو نقطه در بالا و سکون یای دو نقطه در پایین و جیم معرب کشتی بشم کادت و سکون شین با نقطه و تای دو نقطه در بالا کمربندی که اهل ذمت می بندند و در بالای آن زنار می بندند یعنی پس آیا بمن گفت خبرده مرا از آن یک مسئله که مانده خبرده مرا از وصی محمد که چند وقت زندگانی میکند بعد از محمد و آیا بهم دریافته میشود گفت ای هارونی زندگانی میکند بعد از او سی سال زیاده نمیشود یک روز و کم نمیشود یک روز بعد از آن زده میشود زدنی اینجا میخواست این را که زده میشود بر پهلوی سر او مراد آنست که دست خود را بر آنجا از سر خود گذاشته پس رنگین میشود این محاسن از اینجای سر اوی گفت پس فریاد زد هارونی و برید کشتی خود را او میگفت گواهی میدهم که نیست مستحق عبادتی مگر الله تعالی به تنهائی که شریکی نباشد او را و گواهی میدهم که محمد بنده او و رسول اوست و این که تو وصی اوئی سزاوار است که تو بالا باشی و کسی بر تو بالا نگیرد و اینکه تعظیم کرده شوی و ضعیف شمرده نشوی راوی گفت بعد از آن برد او را علی بمنزل خود پس تعلیم کرد او را مسائل دین اسلام

پنجم اصل سمعت علي بن الحسين عليهما السلام يقول ان الله خلق محمدا و عليا و احد عشر من ولده من نور عظمته فاقامهم اشباحا في ضياء نوره يعبدونه قبل خلق الخلق يسبحون الله و يقدسونه و هم الائمة من ولد رسول الله صلى الله عليه و آله یعنی شنیدم از امام زین العابدین که میگفت بدرستی که الله تعالی آفرید روح محمد و علی و یازده از اولاد علی را از نور عظمت خود بیان این شد در حدیث دوم باب نود و سوم پس وا داشت ایشان را اشخاص یعنی روحهای بی بدن در روشنی نور خود یعنی لطف و توفیق خود عبادت میکردند او را پیش از آفریدن آفریده دیگر تسبیح میکردند الله تعالی را و تقدیس میکردند او را و ایشان اند ائمه از اولاد رسول الله **ششم اصل** سمعت ابا جعفر عليه السلام يقول الاثنى عشر الامام من آل محمد صلى الله عليه و آله و سلم كلهم محدث من ولد رسول الله و من ولد علي و رسول الله و علي هما الوالدان عليهما السلام فقال علي بن راشد و كان اخا علي بن الحسين لامه و انكر ذلك فصرر ابو جعفر فقال اما ان ابن امك كان احدهم **شرح** من در من آل بیانیه است آل محمد یعنی اهل بیت محمد است که بیان شد در حدیث پنجاه و چهارم باب صد و هشتم که مراد وصی است پس شامل جمیع دوازده امام است من در من ولد هر دو جا تبعیضیه است و رسول الله مرفوع و مبتدا است هما ضمیر فصل است الوالدان خبر مبتدا است چون ظاهر سابق اینست که دوازده کس که مذکور شد همه از اولاد علی باشند این جمله بمنزله استثنا است و اشعار بآن است که یکی از اولاد نیست و افضل از باقی است و مرتبه او متصل است بمرتبه رسول پس مراد آنست که اصل تحدیث ایشان اند و تحدیث باقی ائمه از ایشان زاده شده پس مراد بوالدان نسبی نیست و میتواند بود که بمنزله استثنا نباشد و سابق مبنی بر مجاز باشد چنانچه مذکور میشود در شرح حدیث هفدهم و هیجدهم و نزدیک بمضمون این حدیث گذشت در حدیث دوم باب پنجاه و چهارم و در آنجا بجای علی بن راشد عبد الله بن زید بود پس شاید که دو برادر

ص ۸ق متن اصول کافی

رضاعی داشته باشد و در بعض نسخ اینجا بجای علی عبدالله است و اگر مشکل و صعار ناقص اسم
فعال است و تشدید یا استفهام است صر بصاد بی نقطه و راء بی نقطه مشدده و راء مکسور یا می
معلوم در باب تفعیل است اصعر بغایت رو آوردن برکسی و بغایت رو ترش کردن و بغایت فریاد
کردن و همه اینجا مناسب است یعنی شنیدیم از امام محمد باقر علیه السلام که میگفت آن دوازده امام که
اهل بیت محمد اند همه ایشان محدث اند از جمله اولاد علی و رسول الله و علی ایشان ناشناسندگان تعمیر بیات
باقی ائمه اند پس گفت علی بن راشد و بود برادر رضاعی علی بن الحسین علیه السلام از جانب مادر علی که آیا
سخن منکر شد را آنرا پس خوب رو آورد امام محمد باقر علیه السلام و گفت آگاه باش بدرستی که پسر رضاعی
مادر تو بود یکی از آن محدثان **هفتم اصل** عن ابی سعید الخدری قال کنت حضرت لما هلک
ابو بکر واستخلف عمر اقبل یهودی من عظماء یهود یثرب تزعم یهود المدینة انه اعلم اهل زمانه
حتی رفع الی عمر فقال له یا عمر انی جئتک ارید الاسلام فان اخبرتنی عما اسألک عنه فانت اعلم
اصحاب محمد بالکتاب والسنة وجمیع ما ارید ان اسأل عنه قال فقال له عمر انی لست هناک ولکنی
ارشدک الی من هو اعلم امتنا بالکتاب والسنة وجمیع ما قد تسأل عنه وهو ذاک فاومی الی علی علیه
السلام فقال له الیهودی یا عمر ان کان هذا کما تقول فما لک ولبیعة الناس وانما ذاک اعلمکم فزبره
عمر **شرح** این قضیه غیر قضیه ایست که مذکور شد در حدیث چهارم اگرچه بسیار شبیه است **یعنی** روایت
است از ابو سعید خدری گفت بودم حاضر وقتی که هلاک شد ابو بکر و خلیفه کرده شد عمر در میان این آمد
جهودی از بزرگان جهودان حوالی مدینه و دعوی میکردند جهودان مدینه که او دانا تر اهل زمان خود است
تا آنکه آواز بلند کرد بسوی عمر با این روش که گفت ای عمر بدرستی که من آمده ام نزد تو اراده دارم اسلام را
خبر ده مرا از آنچه سوال کنم ترا از آن پس تو عالم تر اصحاب محمد خواهی بود بکتاب و سنت و همه آنچه اراده دارم
که سوال کنم عالم این امت را از آن راوی گفت پس گفت او را عمر بدرستی که من نیستم در آن مرتبه که تخیل
کردی لیکن راهنمائی میکنم ترا بسوی کسی که عالم تر امت ما است بکتاب و سنت و همه آنچه سوال کنی از آن و آن
اینست پس اشاره کرد بسوی علی پس گفت او را آن جهود که ای عمر اگر باشد این مرد چنانچه گفتی پس چه کار
است ترا با بیعت مردم و ترا بخلافت بر حالی که جز این نباشد که این دانا تر شما باشد پس درشتی کرد با او عمر
اصل ثم ان الیهودی قام الی علی علیه السلام فقال له انت کما ذکر عمر فقال وما قال عمر فاخبره قال
فان کنت کما قال سألتک عن اشیاء ارید ان اعلم هل یعلمه احد منکم فاعلم انکم فی دعواکم
خیر الامم واعلمها صادقین ومع ذلک ادخل فی دینکم الاسلام فقال امیر المؤمنین علیه السلام
نعم انا کما ذکر لک عمر سل عما بدا لک اخبرک به ان شاء الله قال اخبرنی عن ثلث وثلث وواحدة
فقال له علی علیه السلام یا یهودی ولم لم تقل اخبرنی عن سبع فقال له الیهودی انک ان اخبرتنی

بالثلث سألتك عن البقية والا كففت فان انت اجبتني في هذه السبع فانت اعلم اهل الارض وافضلهم واولى الناس بالناس فقال له سل عما بدالك يا يهودي **شرح** خبر مرفوع و خبر مبتدای محذوفست تقدیر نحن غیر صادقون خبر آنست یعنی بعد از ان بدرستی که آن جهود رفت بسوی علی پس گفت آیا تو چنانی که گفت عمر علی گفت و چه گفت عمر پس آن جهود خبر داد او را بگفته عمر پس آن جهود گفت اگر باشی چنانچه گفت عمر سوال میکنم ترا از چیزی چند که میخواهم که بدانم که آیا میدانند آنچه را که سوال میکنم یکی از شما پس بدانم که شما در دعوای خود که ما بهتر امتانیم راست گویانید و با ظهور آن صدق دعوی داخل میشوم در دین شما که اسلام است مراد آنست که شما میگوئید در استدلال بر حقیقت اسلام که در هیچ امتی عالم بجمیع دین نیست و همه پیروی ظن میکنند که منهی عنه است در هر شریعتی مگر این امت چنانچه گفته در سوره آل عمران یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمة سواء بیننا و بینکم و بیان شد در شرح خطبه مصنف در شرح فندبهم الی معرفة تا آخر پس اگر دعوی وجود عالم درین امت راست است تابع دین شما میشوم والا فلا پس گفت امیر المومنین علیه السلام آری من چنانم که گفت ترا عمر سوال کن از هر چه بخاطرت رسد تا خبر دهم ترا بآن انشاء الله گفت خبر ده مرا از سه مسئله و سه مسئله و یک مسئله پس گفت او را علی ای جهود چرا نگفتی خبر ده مرا از هفت مسئله پس گفت او را جهود بدرستی که اگر خبر دهی مرا به سه مسئله سوال کنم ترا از باقی والا خود را نگاه میدارم از سوال و از دخول در دین شما پس اگر جواب گفتی مرا درین مسئله پس تو دانا تر اهل زمینی و فاضل تر ایشانی و سزاوار تر مردمی بتصرف در مردم یعنی امام توئی نه این جاهلان پس گفت او را سوال کن از هر چه بخاطرت رسد ای جهودی **اصل** قال اخبرني عن اول حجر وضع على وجه الارض واول شجرة غرست على وجه الارض واول عين نبعت على وجه الارض فاخبره امير المؤمنين عليه السلام ثم قال له اليهودي اخبرني عن هذه الامة كم لها من امام هدى واخبرني عن نبيكم محمد اين منزله في الجنة واخبرني من معه في الجنة فقال له امير المؤمنين عليه السلام ان لهذه الامة اثني عشر اماما هدى من ذرية نبيها وهم مني واما منزل نبينا في الجنة ففي افضلها واشرفها جنة عدن واما من معه في منزله فيها فهؤلاء الاثنى عشر من ذريته وامهم وجدتهم وام امهم وذراريهم لا يشركهم فيها احد **شرح** الذرية بضم و کسر ذال بانقطه و تشدید رای بی نقطه و تشدید یای دو نقطه در پائین فرزند و زن و اینجا اول مراد است در ذریت و دوم مراد است در ذراری و ایهم منی بمنزله استثنا است چنانچه بیان شد در حدیث ششم منزل رسول و ائمه در منزل جنت بودن منافات ندارد با بودن بعضی مؤمنان در جنات عدن المنه دران منزل یعنی جهود گفت خبر ده مرا از اول سنگی که گذاشته شد بر روی زمین و اول درختی که نشانیده شد بر روی زمین و اول چشمه که جوشیده بر روی زمین پس خبر داد او را امیر المؤمنین علیه السلام بعد از آن گفت او را آن جهود خبر ده مرا ازین امت نبی آخر الزمان که چند است ترا از امام هدایتی بعد از رسول و خبر ده

مرا از نبی شما محمد که کجا است منزل او در بهشت و چیزه در کیست با او در بهشت پس گفت والا امیر المومنین
علیه السلام بدرستی که این است راد وازده امام راستی است از جمله فرزند نبی ایشان و ایشان از من اند با یکی که
فرزند من اند و امامت از من با ایشان میرسد و اما منزل نبی ما در بهشت پس در افضل ترو شریف تر بهشت
که جنت عدن باشد و اما آنکه با اوست در منزل او در جنت عدن پس آن دوازده امام اند از جملهٔ فرزندان
او و فاطمه مادر ایشان و خدیجه جدهٔ ایشان است و زنان ایشان مراد بآن مؤمنات ایشان و غیر است
شریک نمی شود با ایشان مراد جنت عدن هیچ یک از مردان **فصل** در کتاب خصال ابن بابویه در جواب سه مسئله
اول چنین است قال یا یهودی انتم تقولون اول حجر وضع علی وجه الارض الحجر الذی فی بیت المقدس وکذبتم هو الحجر الذی
نزل به آدم من الجنة قال صدقت واللہ انه لبخط هارون واملاء موسی قال وانتم تقولون ان اول عین نبعت
علی وجه الارض العین التی فی بیت المقدس وکذبتم هی عین الحیوة التی غسل فیها یوشع بن نون السمکة
وهی العین التی شرب منها الخضر ولیس یشرب منها احد الا حی قال صدقت واللہ انه لبخط هارون واملاء
موسی قال انتم تقولون ان اول شجرة نبتت علی وجه الارض الزیتون وکذبتم هی العجوة التی نزل بها آدم
علیه السلام من الجنة معه قال صدقت واللہ انه لبخط هارون و املاء موسی مراد بالحجر الذی نزل به آدم حجر اسود
است که در کعبه است در بیان مسئلهٔ هفتم وجواب آن که اینجا مذکور نیست اصلا چنین است ثم قال السابعة دائم
لم یعیش وصیه بعده قال ثلثین سنة قال ثم مه یموت او یقتل قال یقتل یضرب علی قرنه فتخضب لحیته قال صدقت واللہ
انه لبخط هارون واملاء موسی **هشتم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام عن جابر بن عبد اللہ
الانصاری قال دخلت علی فاطمة علیها السلام وبین یدیها لوح فیه اسماء الاوصیاء من ولدها
فعددت اثنی عشر آخرهم القائم ثلثة منهم محمد وثلاثة منهم علی **شرح** فا در فعددت برای تفریع است ضمیر
آخرهم وضمیر منهم راجع بالاوصیاء و ولدها است و امیر المومنین علیه السلام داخل مرجع ضمیر نیست و لهذا گفته و
ثلاثة منهم علی و در کتاب من لا یحضره الفقیه در باب الوصیة من لدن آدم چنین است و اربعة منهم علی و بنا برین
ضمیر راجع باثنا عشر است یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلام از جابر بن عبد اللہ الانصاری گفت
رفتم نزد فاطمه علیها السلام و نزد او لوحی بود که در آنها نامهای اوصیا از جملهٔ فرزندان فاطمه علیها السلام بود پس
باضم امامی که دانستم پیش از دیدن لوح شمردم دوازده امام را و آخر ایشان قائم آل محمد علیه السلام است سه
کس از ایشان مسمی به محمد است و سه کس از ایشان مسمی به علی است **نهم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام
قال ان اللہ ارسل محمدا الی الجن والانس وجعل من بعده اثنی عشر وصیا منهم من سبق ومنهم من بقی و
کل وصی جرت به سنة والاوصیاء الذین من بعد محمد علی سنة اوصیاء عیسی وکانوا اثنی عشر وکان
امیر المومنین علیه السلام علی سنة المسیح **شرح** مراد بوصی در کل وصی جنس وصی هر نبی است ومیتواند
بود که مراد شخص باشد یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام که گفت بدرستی که اللہ تعالی

فرستاد محمد را بسوی جن و انس گردانید بعد از او دوازده وصی بعضی ایشان گذشته و بعضی ایشان مانده
هر وصی جاری شده با او روشنی از روشنهای آتی مثل آنکه اوصیای موسیٰ همه حکومت داشته اند و اوصیای
عیسیٰ همه مظلوم بوده اند خواه در جمیع عمر خواه در بعض عمر و اوصیا که بعد از محمد اند بروش اوصیای عیسیٰ اند و بوده اند
اوصیای عیسیٰ نیز دوازده و بود امیر المؤمنین علیه السلام بروش مسیح در لباس و طعام موافق اهل فقر با در اینکه
حواریین داشت مثل سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و جابر و مانند ایشان مثل حواریین عیسیٰ و مولانا محمد امین گفت
در اینکه بعضی او را اله شمردند و بعضی حق او را منکر شدند. **هم اصل** عن ابی جعفر الثانی
علیه السلام ان امیر المؤمنین علیه السلام قال لابن عباس ان لیلة القدر فی کل سنة وانه ینزل
فی تلک اللیلة امر السنة ولذلک الامر ولاة بعد رسول الله صلی الله علیه واله فقال ابن عباس
من هم قال انا واحد عشر من صلبی ائمة محدثون **شرح** مضمون این گذشت در حدیث دوم باب چهل و دوم
یازدهم اصل وبهذا الاسناد قال قال رسول الله صلی الله علیه واله لاصحابه
آمنوا بلیلة القدر انها تکون لعلی بن ابی طالب ولولده الاحد عشر من بعدی یعنی و منقول است بهمان
سند حدیث سابق از امام محمد تقی گفت که گفت رسول الله اصحاب خود را که ایمان آورید به شب قدر این که آن
میباشد برای علی بن ابیطالب و برای فرزندان او که یازده اند بعد از من یعنی نزول ملائکه بر امام زمان مخصوص
بزمان من نیست و بعد از من نیز خواهد بود برای دوازده کس که مذکور شد **دوازدهم اصل**
وبهذا الاسناد ان امیر المؤمنین علیه السلام قال لابی بکر یوما لا تحسبن الذین قتلوا فی
سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون واشهد ان رسول الله صلی الله علیه واله
مات شهیدا والله لیاتینک فایقن اذا جائک فان الشیطان غیر متخیل به فاخذ علی علیه السلام
بید ابی بکر فاراه النبی فقال له یا ابا بکر آمن بعلی وباحد عشر من ولده انهم مثلی الا النبوة
وتب الی الله مما فی یدک وانه لا حق لک فیه قال ثم ذهب فلم یر **شرح** متخیل بخای با نقطه و تشدید
یای دو نقطه در پائین اسم فاعل باب تفعل است التخیل در آمدن کسی بصورت دیگر انهم بفتح یا بکسر همزه است ضمیر
ذهب راجع بابوبکر است لم یر مجهول غائب مهموز العین معتل اللام باب منع است و ضمیر مستتر راجع بمجموع
ایمان و توبه است و فاعل محذوف عمر است که منقول است که چون ابوبکر قصه را با او گفت جواب داد که
که سحر بنی هاشم را هنوز تو امروز میدانی ما نزد جماعت دعوی کردیم چون میتوانیم که برگردیم یعنی و منقول است
بهمان سند از امام محمد تقی که امیر المؤمنین گفت ابوبکر را روزی از سوره آل عمران که گمان مکن البته جمعی را که
کشته شدند در راه خدای تعالی مردگان یعنی بیخبران از آنچه واقع میشود بعد از ایشان بلکه زندگان اند نزد
صاحب کل اختیار خود به کمال تقرب روزی داده میشوند بعلم آنچه حادث میشود و مانند آن گواهی میدهم که
رسول الله رفت از دنیا کشته شده در راه الله تعالی چنانچه منقول است که زن یهودیه او را زهر داده و مکرر

صافی شرح اصول کافی

مرض آن خود کرده تا آخر بسبب آن از دنیا رفت بخدا قسم که هر آینه می آید البته نزد تو پس یقین بدان که او دست وقتی که آید نزد تو بدرستی که شیطان بصورت او میشود چنانچه خود از او شنیدی پس گرفت علی دست ابو بکر را پس نمود او را نبی پس گفت او را ای ابو بکر ایمان آور به علی و یازده فرزند امام از فرزندان او که ایشان مثل من اند در جمیع کمالات مگر نبوت و توبه کن بسوی الله تعالی از خلافتی که در دست داری چه بدرستی که شان اینست که نیست حقی ترا در آن امام محمد تقی علیه السلام گفت پس ابو بکر رفت نزد رفیق خود برای مشورت پس صلاح دیده نشد ایمان و توبه مخفی نماند که میتواند بود که لم بر معلوم باشد و ضمیر مستتر راجع با ابو بکر باشد و میتواند بود که لم بتشدید میم ماضی معلوم باب نصر باشد و ماخوذ از لم یعنی دریافتن شیطان کسی را باشد و بر بفتح بای یک نقطه و تشدید زای با نقطه یعنی منعصب عبارت از عمر باشد و تفصیل آنچه عمر در خلوت با ابو بکر گفت و اشعار بر طبق آن خوانده مسطور است در کتاب ارشاد القلوب دیلمی **سیزدهم**

اصل سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول الاثنی عشر الامام من آل محمد کلهم محدثون من ولد رسول الله و ولد علی بن ابیطالب فرسول الله و علی هما الوالدان **شرح** مضمون این گذشت در حدیث ششم **چهاردهم** **اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال یکون تسعة ائمة بعد الحسین بن علی تاسعهم قائمهم علیه السلام یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلام که گفت میباشند نه امام بعد از حسین بن علی علیهم السلام ایشان ایستاده بکار حکومت است از جمله ایشان **پانزدهم**

اصل سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول نحن اثنا عشر اماما منهم حسن و حسین علیهما السلام ثم الائمة من ولد الحسین علیه السلام یعنی شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که میگفت ما دوازده ایم از جمله دوازده امام است حسن و حسین بعد از آن امامان از جمله اولاد حسین علیه السلام **شانزدهم**

اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله انی و اثنی عشر من ولدی و انت یا علی زر الارض یعنی اوتادها و جبالها بنا اوتد الله الارض ان تسیخ باهلها فاذا ذهب الاثنی عشر من ولدی ساخت الارض باهلها و لم ینظروا **شرح** و انت عطف بر ولدی است یا عطف بر اثنی عشر بنابر آنکه فاطمه علیها السلام داخل اثنا عشر باشد و مؤید این احتمال است فاذا ذهب الاثنی عشر من ولدی و میتواند بود که بر سبیل تغلیب باشد یا مبنی برین باشد که داماد در حکم فرزند است یا مبنی برین باشد که می آید در باب آینده که چیزی که در کسی گفته شود و در او نباشد و در فرزند باشد همچنان است که در او است و نظیر این فقره می آید در حدیث آینده الرز بفتح را و بی نقطه و تشدید زای با نقطه مصدر باب نصر و ضرب است یعنی مستحکم کردن چیزی تا حرکت نکند و مصدر اینجا بمعنی اسم فاعل است و چون اصل آن مصدر است مفرد است با وجود آنکه بمعنی جمعی است یعنی اوتادهای جهانیم یعنی روایتست از امام محمد باقر که گفت رسول الله بدرستی که من و دوازده از اولاد من و تو ای علی ساکن کنندگان

زمین ام مراد میخهاے زمین است که کوهها ی زمین باشند یعنی به برکت میخ کرده الله تعالی زمین را منع کرده ازین که حرکت کند با اهلش به کوهها پس وقتے که روند دوازده از اولاد من حرکت میکند زمین با اهلش به برداشتن کوهها از زمین و مهلت داده نمیشوند اهل زمین بعد ازآن واقعه یعنے همه هلاک خواهند شد

هفدهم اصل قال رسول الله صلے الله علیه وآله من ولدی اثنا عشر نقیبا نجباء محدثون مفهمون اٰخرهم القائم علیه السلام بالحق یملأها عدلا کما ملئت جورا

شرح من ولدی بر سبیل تغلیب است و مانند آنست که بیان شد در شرح حدیث گذشته چه یکی از ائمه داخل اولاد نیست اصفیت گواه جماعت و مراد اینجا گواه ربوبیت رب العالمین است و اگر نباشد ربوبیت باطل میشود و تجویز اختلاف و خود رائی و پیروی ظن یعنی گفت رسول الله از جملهٔ اولاد من دوازده گواه اند برگزیدگان سخن کرده شدهٔ ملائکه اند فهمانده شدگان بالهام الٰہی اند آخر ایشان برپادارندهٔ حق است پر میکند زمین را از عدالت چنانچه پر شد از ظلم

هیجدهم اصل عن کرام قال حلفت فیما بینی وبین نفسی ان لا اکل طعاما بنهار ابدا حتی یقوم قائم آل محمد صلے الله علیه واله فدخلت علی ابی عبد الله علیه السلام قال فقلت له رجل من شیعتکم جعل الله علیه ان لا یاکل طعاما بنهار ابدا حتی یقوم قائم آل محمد قال فصم اذا یا کرام ولا تصم العیدین ولا ثلاثة التشریق ولا اذا کنت مسافرا ولا مریضا فان الحسین لما قتل عجت السموات والارض ومن علیهما والملائکة فقالوا یا ربنا ائذن لنا فی هلاک الخلق حتی نجدهم عن جدید الارض بما استحلوا حرمتک وقتلوا صفوتک فاوحی الله الیهم یا ملائکتی ویا سمواتی ویا ارضی اسکنوا ثم کشف حجابا من الحجب فاذا خلفه محمد واثنا عشر وصیا له واخذ بید فلان القائم من بینهم فقال یا ملائکتی ویا سمواتی ویا ارضی بهذا انتصر لهذا قالها ثلاث مرات

شرح کرام بکسر کاف و تخفیف رای بے نقطه یا فتح کاف و تشدید را، باوجود این روایت از واقفیه شده حلف اینجا بمعنی نذر است بقرینه علیه متعلق آن میباید که عبادتے باشد مثل صوم العج بفتح عین بے نقطه و تشدید جیم مصدر باب ضرب و علم فریاد برآوردن مخفی نماند که میتواند بود که کلام اینجا بر سبیل استعاره تمثیلیه باشد برای مبالغه در بدی قتل حسین و مبالغه در قدرت الله تعالی بر انتقام و مبالغه در وعدهٔ انتقام از قاتلان بر سبیل حقیقت عج و طلب جواب بفعل نیامده باشد و نظیر این در قرآن و حدیث بسیار است مثل ان نقول له کن فیکون و مثل یوم نقول لجهنم هل امتلأت الجد بفتح جیم و تشدید دال بانقطه مصدر باب نصر استیصال کردن باء در بما استحلوا مصدریه است ضمیر مستتر در قالها راجع بالله تعالی است یا راجع بامام است یعنی روایت است از کرام گفت نذر کردم میان من و خودم که نخورم طعامی در روز هرگز تا ایستد بکار امامت قائم آل محمد پس داخل شدم بر امام جعفر صادق علیه السلام پس گفتم او را مردی از شیعه شما واجب شرعی کرده بر خود که نخورد طعامی در روز هرگز تا ایستد قائم آل محمد صلی الله علیه وآله وسلم گفت پس روزه بگیر بر این تقدیر

صافی شرح اصول کافی

ای کرام و روزه مگیر در عید رمضان و عید قربان و نه روزه روز تشریق که یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ذیحجه باشد در منی یا مطلقا و نه در وقتی که مسافر باشی بنابر آنکه نذر مقید به سفر نشده و نه وقتی که بیمار باشی مراد آنست که قیام قائم در زمان تو نخواهد شد چه بدرستی که حسین علیه السلام چون کشته شد فریاد برآوردند آسمانها و زمین و هر که در آسمانها و زمین است و ملائکه پس گفتند ای صاحب کل اختیار رخصت ده ما را در هلاک این جمیع تا برانداز یم ایشان را از روی زمین بسبب بطرف کردن ایشان عزت ترا و کشتن ایشان خالص اولیای ترا پس وحی فرستاد الله تعالی بسوی ایشان که ای ملائکه من و ای آسمانهای من و ای زمین من ساکن باشید بعد از آن برداشت پرده را از پرده ها پس ناگاه در پس آن پرده محمد بود و دوازده وصی که ورا است گرفت دست فلان را که قائم است از میان ایشان پس گفت ای ملائکه من و ای آسمانها و زمین من باین انتقام میکشم باین عمل گفت الله تعالی این عبارت را که باین انتقام میکشم برای این سه بار **نوزدهم اصل** کنت انا و ابو بصیر و محمد بن عمران مولی ابی جعفر علیه السلام فی منزله بمکة فقال محمد بن عمران سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول نحن اثنا عشر محدثا فقال له ابو بصیر سمعت من ابی عبد الله فحلفه مرة او مرتین انه سمعه فقال ابو بصیر لکنی سمعته من ابی جعفر علیه السلام یعنی بودم من و ابو بصیر و محمد بن عمران خادم امام محمد باقر در منزل محمد بن عمران در مکه پس گفت محمد بن عمران شنیدم از امام جعفر صادق که میگفت ما دوازده تن گفته شده ملائکه ایم در شب قدر پس گفت او را ابو بصیر لیکن من شنیدم آنرا از امام محمد باقر علیه السلام قسم دادن برای آن بود که مردم باور کنند که حق است تا او نیز اظهار کند شنیده خود را چه بسیاری از مردم فرق میان تحدیث و نبوت نمیکنند چنانچه گذشت در حدیث ششم

باب صد و بیست و پنجم اصل باب فی انه اذا قیل فی الرجل شیء فلم یکن فیه و کان فی ولده او ولد ولده فانه هو الذی قیل فیه

شرح این بابی است در بیان آنکه وقتی که گفته شود در مردی چیزی پس نباشد آن چیز در آن مرد بر سبیل حقیقت و باشد در فرزندان او و یا در فرزند فرزند او پس بدرستی که آن همان است که گفته شده در آن مرد بر سبیل مجاز در این باب سه حدیث است **اول اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان الله اوحی الی عمران انی واهب لک ذکرا سویا مبارکا یبرئ الاکمه و الابرص و یحیی الموتی باذن الله و جاعله رسولا الی بنی اسرائیل فحدث عمران امرأته حنة بذلک و هی ام مریم فلما حملت کان حملها بها عند نفسها غلاما فلما وضعتها قالت رب انی وضعتها انثی و لیس الذکر کالانثی ای لا تکون البنت رسولا یقول الله عز و جل و الله اعلم بما وضعت فلما وهب الله لمریم عیسی کان هو الذی بشر به عمران و وعده ایاه فاذا قلنا فی الرجل منا شیئا فکان فی ولده او ولد ولده

فلا تنکر وذلک **شرح** غلاما منصوب بنزع خافض است به تقدیر بغلام واگر حمل مجازی باشد احتیاج
بتقدیر نیست ظاهر ای بلا یکون البنت رسولا آنست که الف لام الذکر والف لام الانثی برای جنس باشد
و این کلام از قبیل نفی لازم برای دلالت بر نفی ملزوم باشد باینمعنی که بنت رسول نمیباشد والا ذکر مانند
انثی خواهد بود و حالانکه این باطل است بلکه انثی مانند ذکر است در احکام الهی واین مبنی بر آنست که کاف
تشبیه دلالت بر تابعیت مشبه به میکند و تکالیف الهی بتوسط رسل اولا متوجه مردان میشود تا ایشان بزنان
برسانند چنانچه الرجال قوامون علی النساء، واگر زن رسول شود برعکس خواهد شد ذکر بقول الله عزوجل برای
اشاره باینست که ماقبل تا اینجا کلام مادر مریم است ومابعد کلام الله تعالی است و در قرآن کلام الله تعالی
درمیان کلام مادر مریم درآمده واشاره باین میشود نیز در کتاب الحیض در حدیث چهارم باب هیجدهم که باب
الحائض تقضی الصوم ولا تقضی الصلوة است وصاحب مفتاح وتابعان او از اهل عربیت الف لام
الذکر والانثی را برای عهد خارجی گرفته اند وآنرا نیز کلام الله تعالی گرفته اند ووضعتها انثی برای تعجب
در واهب لک ذکرا است ولیس الذکر کالانثی برای تعجب در وجاعله رسولا است **یعنی** روایت است
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که الله تعالی وحی فرستاد بسوی عمران پدر مریم که من خواهم بخشید ترا
پسری صحیح اعضا و برکت داده شده بی عیب میکند کور مادرزاد را وصاحب برص را و زنده میکند مردگان را
بحکم الله تعالی وخواهم گردانید او را رسول بسوی بنی اسرائیل باینمعنی که اولا دعوت ایشان میکند چنانچه رسول
آخرالزمان مبعوث بجمیع بود اما اولا دعوت اهل مکه وحوالی آنکرد چنانچه گفته در سوره بنی اسرائیل لتنذر ام القری
ومن حولها پس حکایت کرد عمران زن خود حنه را بانچه وحی شده بود حنه مادر مریم نزد خود دانست آبستنی بپسر
پس چون زائید مریم را گفت ای صاحب کل اختیار من بدرستی که من زائیده ام او را دختر ونیست مرد مانند
زن در تکالیف الهی بلکه برعکس است مرادش آن بود که دختر رسول نمیتواند بود میگوید الله عزوجل در سوره
آل عمران والله اعلم بما وضعت یعنی الله داناتر است بانچه زائید باینمعنی که دختر همان مرد است که موعود است نه باعتبار خود ش
از روی حقیقت بلکه باعتبار رعایت نوعی از اتحاد میان آدمی آنکه از او زاده شود برای رعایت
مصلحت در این نوع نه به حسب بس چون بخشید الله تعالی مریم را عیسی آنکه بشارت داده بآن عمران را وعده
کرده او را پس وقتی که بنابر رعایت مصلحتی گوئیم در مردی چیزی مثل آنکه او قائم آل محمد است ومثل آنکه گفته
شود که امیرالمؤمنین علیه السلام اول و آخر اوصیاء رسول است پس باشد در فرزند او یا فرزند فرزند او
پس بجا نمیشمریا او را بآن مراد آنست که غلط مشمر بآنرا **دوم اصل** عن ابی عبدالله علیه
السلام قال اذا قلنا فی رجل قولا فلم یکن فیه وکان فی ولده او ولد ولده فلا تنکروا ذلک فان
الله یفعل ما یشاء **شرح** اکثر این معلوم است از سابق ومعنی تتمه اینست چه بدرستیکه الله تعالی میکند
آنچه را که خواهد وذکر این برای دفع دخل است تا کسی نگوید که این تعبیر خطاست چه الله تعالی خود ذکر کرده چنانچه

در حدیث سابق مذکور شد و ما را نیز امر کرد که بعضی کلمات خود را آل و یکم قاذ بان شما اما حدیث صالح اقتی نمی کند

سوم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول قد یقوم الرجل بعد الرجل فیکون منه نسب الیه ولم یکن قام به فیکون ذلک ابنه او ابن ابنه من بعده فهو هو **شرح** ونسب الیه یعنی و قد نسب الیه است ولم یکن حال است از ضمیر مستتر در نسب فیکون معلوم باب تفعیل است یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که میگفت گاهی برسبیل حقیقت می ایستد مرد بکاری که عدالت است یا ظلم و گاهی منسوب با و میشود عدالت یا ظلم و اگر ده آنرا برسبیل حقیقت پسرش یا پسر پسرش بعد از او پس آنچه پسر کرده همان است که به پدر منسوب شده برسبیل مجاز

باب صد و بست و ششم اصل باب ان الائمة کلهم قائمون بامر الله هادون الیه علیهم السلام

شرح این باب بیان آنست که ائمه جمیع ایشان ایستادگانند بکار اسد تعالی راهنمایانند بسوی اسد تعالی در این باب سه حدیث است **اول اصل** عن الحکم بن ابی نعیم قال اتیت ابا جعفر علیه السلام وهو بالمدینة فقلت له علی نذر بین الرکن والمقام ان انا لقیتک الا اخرج من المدینة حتی اعلم انک قائم آل محمد ام لا فلم یجبنی بشیء فاقمت ثلاثین یوما ثم استقبلنی فی طریق فقال یا حکم وانک لههنا بعد فقلت انی اخبرتک بما جعلت لله علی فلم تامرنی ولم تنهنی عن شیء ولم تجبنی بشیء فقال بکر علی غدوة المنزل فغدوت علیه فقال علیه السلام سل عن حاجتک **یعنی** روایت است از حکم بن ابو نعیم گفت آمدم نزد امام محمد باقر علیه السلام و او در مدینه بود پس گفتم او را بر من است نذری میان رکن حجر اسود و مقام ابراهیم یعنی در آنجا نذر کرده ام اگر من ملاقات کنم ترا این که بیرون نروم از مدینه تا دانم که تو قائم آل محمدی یا نه پس جواب داد مرا بچیزی پس ماندم در مدینه سی روز بعد از آن برخورد مرا در راهی پس گفت ای حکم و بدرستی که تو هر آینه درین شهری هنوز پس گفتم بدرستی که خبر دادم ترا بآنچه گردانیدم از اسد تعالی بر خود بند پس امر نکردی مرا که درین شهر باش و نهی نکردی مرا از چیزی از بودن درین شهر و جواب نگفتی مرا بچیزی از حقیقت آنچه سوال کردم پس گفت زود بیا نزد من اول فردا در منزل پس زود رفتم فردا نزد او پس گفت سوال کن از آنچه حاجت تست **اصل** فقلت انی جعلت لله علی نذرا وصیاما وصدقة بین الرکن والمقام ان انا لقیتک ان لا اخرج من المدینة حتی اعلم انک قائم آل محمد ام لا فان کنت انت رابطتک وان لم تکن انت سرت فی الارض فطلبت المعاش فقال یا حکم کلنا قائم بامر الله قلت فانت المهدی قال کلنا یهدی الی الله قلت فانت صاحب السیف قال کلنا صاحب السیف ووارث السیف قلت فانت الذی تقتل اعداء الله ویعز بک اولیاء الله ویظهر بک دین الله فقال یا حکم کیف اکون انا وقد بلغت خمسا واربعین وان صاحب

هذا الامر اقرب عهداً باللبن منی واخف علی ظهر الدابة **شرح** مقصود ازین جوابها با آنکه قصد سائل معلوم است از سوال اول که همان است که در سوال آخر گفته بیان اینست که اگر مطلب تو ثواب آخرت است پس در مرابطه نزد هر امامی بلکه در ائمه مظلومین بیشتر است چنانچه بیان شد در احادیث باب هشتاد و هفتم پس جزع و اضطراب در انتظار فرج خوب نیست و اگر مطلب تو دنیاست ترک آن مطلب بهتر است بصبر جمیل و جمع میان انتظار فرج و ترک جزع و اضطراب یمدی بتخفیف دال مجهول باب ضرب است یا بتشدید دال معلوم باب افتعال است و دال اول منقلب از تاست الی اللہ تعالی بمعنی الی علم اللہ است وفات امام زین العابدین علیه السلام در سال نود و پنج هجری بوده و ولادت امام محمد باقر علیه السلام در وقت حدوث امامت برای او سی و هشت سال بوده و بعد از هفت سال از حدوث امامت این کلام از او صادر شده پس مراد آنست که حدوث امامت در سن بنابر آنکه من هفت سال است که امامم و تو میدانی والحال چهل و پنج سال دارم در سال سی و هشتم شده و حدوث امامت صاحب الامر در کوچکی میباشد یا مراد آنست که او در کوچکی غائب میشود و من تا حال غائب نشده ام و لهذا در احادیث تعبیر از او به غلام شده چنانچه گذشت در حدیث پنجم باب هفتاد و هفتم که ان للغلام غیبة پس چون من صاحب الامر باشم و ایضا چون امام محمد باقر علیه السلام فربه بود چابک سواری بر او مشکل بوده آنرا نیز علامت علیحده ساخته یعنی پس نگفتم بدرستی که من گردانیدم برای اللہ تعالی واجب بر خود نذری و روزه و صدقه میان رکن و مقام اگر من برخورم ترا این که بیرون نروم از مدینه تا دانم که تو قائم آل محمدی یا نه اگر باشی تو ملازم باشم ترا و اگر نباشی تو حرکت کنم در زمین پس طلب کنم معاش را پس گفت ای حکم هر یک ما قائم است بکار اللہ تعالی گفتم تو ئی راه نموده شده بعلم حوادث گفت هر یک ما راه نموده میشود بسوی علم حوادثی که محتاج بآنست و مستنبط از قرآن است گفتم پس توئی صاحب شمشیر گفت هر یک ما صاحب شمشیر و وارث سلاح و شمشیر رسول است گفتم پس توئی آنکه میکشی دشمنان اللہ تعالی را و عزیز میشوند بتو دوستان اللہ تعالی و آشکار میشود بتو دین اللہ تعالی پس گفت ای حکم چون میباشم من آنکس و حالانکه امروز که هفت سال از امامت من گذشته رسیده ام بچهل و پنج سال و بدرستی که صاحب این کار که آخر نفعی نزدیک تر است باعتبار نسبت او بشیر خوارگی در وقت امامت او و در قصه غیبت از من و سبک تر است از من بر پشت چارپا **دوم اصل** عن ابی عبد اللہ علیه السلام انه سئل عن القائم فقال کلنا قائم بامر اللہ واحد بعد واحد حتی یجئ صاحب السیف فاذا جاء صاحب السیف جاء بامر غیر الذی کان یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که او پرسیده شده از قائم که کدام از شماست پس گفت هر کدام ما ایستاده بکار اللہ تعالی است یکی بعد از یکی چنانچه بیان شد در شرح حدیث اول تا آید صاحب شمشیر که جهاد کند پس وقتیکه آمد صاحب شمشیر آورد کاری را غیر کاری که بوده بایمعنی که کار اللہ تعالی در آن وقت

غیر کار بسالی است اگرچه بمراد وست **سوم اصل** قلت لابی عبدالله علیه السلام ﴿بهم تدعو کل اناس بامامهم﴾ قال امامهم الذی بین اظهرهم وهو قائم اهل زمانه یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را برای طلب تفسیر قول الله تعالی در سوره بنی اسرائیل روزی که میطلبیم همه را با امام ایشان گفت امام ایشان آنکس است که میان ایشان است یعنی در زمان ایشان امام زنده است خواه ظاهر و خواه غائب بدست ایستاده بکار الهی در زمان خود خواه ظاهر خواه غائب

باب صد و بیست و هفتم اصل باب صلة الامام

شرح این باب بیان ثواب یاری امام است به مال و درین باب هفت حدیث است **اول اصل** قال ابو عبدالله علیه السلام من زعم ان الامام یحتاج الی ما فی ایدی الناس فهو کافر انما الناس یحتاجون ان یقبل منهم الامام قال الله عز وجل ﴿خذ من اموالهم صدقة تطهرهم وتزکیهم بها﴾ شرح ظاهر این حدیث آخر این باب آنست که صدقه اینجا بمعنی تصدق نباشد چه گرفتن آن برای خود بر امام حرام است بلکه بمعنی راستی باشد و مراد دلیل راستی یا دوستی باشد مثل هدیه یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام هر که دعوی کند که امام محتاج است بسوی مالی که در دستهای مردم است پس او کافر است باین معنی که الله تعالی را محتاج شمرده یا امام را خلیفه الهی نشمرده جز این نیست که مردم محتاج اند که قبول کند از ایشان امام بیان این آنکه گفته خدای عز و جل در سوره توبه قبول کن ای محمد از اموال مؤمنان علامت صدقت را که پاک کنی ایشان را از گناهان و خالص و بلند مرتبه کنی ایشان را بآن **دوم اصل** سمعنا اباعبدالله صلوات الله عز وجل وسلامه علیه یقول ما من شیء احب الی الله من اخراج الدراهم الی الامام وان الله لیجعل له الدرهم فی الجنة مثل جبل احد ثم قال ان الله یقول فی کتابه ﴿من ذا الذی یقرض الله قرضا حسنا فیضاعفه له اضعافا کثیرة﴾ قال هو والله فی صلة الامام خاصة یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که میگفت که نیست هیچ عبادتی محبوب تر نزد الله تعالی از بیرون کردن درهمها از مال خود بسوی امام و بدرستیکه الله تعالی میگوید در قرآن در سوره بقره کیست آنکه قرض دهد الله تعالی را قرض خوب پس چندین برابر کند الله تعالی آنرا برای او برابرهای بسیار گفت آن بخدا قسم که در یاری امام است و بس مراد آنست که هر قرضی که دهند الله تعالی را خوبست پس وصف قرض بخوب در اینجا باعتبار آنست که آن محبوب تر است نزد الله تعالی از باقی قرضها **سوم اصل** سمعت اباعبدالله علیه السلام یقول ان الله لم یسأل خلقه ما فی ایدیهم قرضا من حاجة به الی ذلک وما کان لله من حق فانما هو لولیه یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که میگفت بدرستی که الله تعالی در قول او در سوره بقره ﴿من ذا الذی یقرض الله﴾ نه طلبیده از مردم آنچه را که در دست دارند بر سبیل قرض برای احتیاجی که او را بآن باشد باین معنی که برای پاکیزگی ایشان طلبیده

و هرچه باشد اسد تعالی را از حق بر خلائق پس جز این نیست که آن حق از امامی است که او تعیین کرده سبب مراد درین آیه صلهٔ امام است **چهارم اصل** عن ابی ابراهیم علیه السلام قال سألته عن قول الله عز وجل من ذا الذی یقرض الله قرضاً حسناً فیضاعفه له وله اجر کریم قال نزلت فی صلة الامام یعنی روایت است از امام موسی کاظم علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را از خدای عز وجل در سورهٔ حدید کیست آنکه قرض دهد اسد تعالی را قرض خوب پس چندین برابر کند اسد تعالی آن قرض را برای او و او را باشد ثواب گرامی گفت نازل شد این آیه در یاری کردن کسی امام را **پنجم اصل** عن الحسن بن میاح عن ابیه قال قال لی ابو عبد الله علیه السلام یا میاح درهم یوصل به الامام اعظم وزناً من احد یعنی روایتیست از حسن بن میاح از پدرش گفت که گفت مرا امام جعفر صادق ای میاح درهمی که یاری کرده شود بآن امام بزرگ تر است باعتبار قدر ثواب از کوه اُحد **ششم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال درهم یوصل به الامام افضل من الفی الف درهم فیما سواه من وجوه البر یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت یک درهم که یاری کرده شود بآن امام فاضل تر است باعتبار ثواب از دو هزار هزار درهم که صرف شود در غیر آن از راههای نکوئی **هفتم اصل** سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول انی لآخذ من احدکم الدرهم وانی لمن اکثر اهل المدینة مالاً ما ارید بذلک الا ان تطهروا یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که میگفت بدرستی که من هر آئینه میگیرم از یکی از شما شیعه امامیه درهم را و حال آنکه بدرستی که من از جملهٔ مالدارتر اهل مدینه ام اراده ندارم بآن گرفتن مگر این را که شما پاک شوید از گناهان

باب صد و بست و هشتم اصل باب الفیء والانفال وتفسیر الخمس وحدوده وما یجب فیه

شرح الفیء بفتح فا و سکون یای دو نقطه در پائین و همزه مصدر باب ضرب برگشتن و مصدر اینجا بمعنی فاعل است و چون اصل آن مصدر است مفرد مستعمل شده با وجود آنکه جمع مراد است الانفال جمع نفل بفتح نون و فا بخشیده شده ها و مراد اینجا خدا داده ها است یعنی این باب بیان معنی فیء در اصطلاح شرع است و بیان معنی انفال در اصطلاح شرع و بیان امتیاز خمس از تصدق و بیان قسمت خمس بشش قسم و بیان آنچه ادای خمس واجب است در آن درین باب کلام مصنف و بست و هشت حدیث است **کلام مصنف اصل** ان الله تبارک وتعالی جعل الدنیا کلها باسرها لخلیفته حیث یقول للملائکة انی جاعل فی الارض خلیفة فکانت الدنیا باسرها لآدم وصارت بعده لابرار ولده وخلفائه فما غلب علیه اعداؤهم ثم رجع الیهم بحرب وغلبة سمی فیئاً وهو ان یفیء الیهم بغلبة وحرب وکان حکمه فیه ما قال الله عز وجل واعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسه وللرسول ولذی القربی

والیتامی والمساکین وابن السبیل فسهم الله وسهم الرسول ولقرابة الرسول فهذا هو الفیء الراجع وانما یکون الراجع ما کان فی ید غیرهم فاخذ منهم بالسیف واما ما رجع الیهم من غیر ان یوجف علیه بخیل ولا رکاب فهو الانفال هو لله وللرسول خاصة لیس لاحد فیه شرکة وانما جعل الشرکة فی شیء قوتل علیه فجعل لمن قاتل من الغنائم اربعة اسهم وللرسول سهم والرسول یقسمه علی ستة اسهم ثلاثة له وثلاثة للیتامی والمساکین وابن السبیل واما الانفال فلیس هذه سبیلها کانت للرسول خاصة **شرح**

ان الله تبارک وتعالی تا آخر برای تمهید چیزیست که مذکور میشود در حدیث چهارم که فاضل نصف خمس فاضل زکوة مال امام است چه از ین ظاهر میشود که گرفتن آن از قبیل حکومت است نه از قبیل فقر و گرفتن تصدق ضمیر خلفائه راجع بالله یا راجع بآدم است وحاصل هر دو یکیست او در او غلبه بمعنی واو است وعطف برای تفسیر است چه معنی حرب و معنی غلبه بیک چیز راجع میشود و بنابر این بعد واو است بلکه ظاهر اینست که او در او غلبه از غلط کاتبان باشد و واو باید ضمیر و هو ان یفیء راجع به فیء است و اشاره است بآنکه فیء در اصل مصدر است که بمعنی اسم فاعل مستعمل شده فیء اخص مطلق است از غنیمت چه فیء چیزیست که بسبی بدست آید از دست مشرکان به غلبه و غنیمت چیزیست که بسببی بدست آید از دست مردم بسبل ارباح تجارات مثلا داخل غنیمت است و داخل فیء نیست و ظاهر عبارت مصنف که مئی است اینست که بعضی افراد فیء در تحت آیه غنیمت داخل نیست مثل فدک و آن بدلیل خارج است و اگر کسی گوید که آن داخل فیء نیست باعتبار آنکه ایجاف بخیل یا رکاب بر آن نشده و گوید که ما افاء الله در سوره حشر بر سبیل استعاره است دور نیست ضمیر حکمه راجع به خلیفه است و ضمیر فیه راجع بفیء است و مراد اینست که چنانچه حکم الهی درین آیه بیرون نمی برد بعض مال دنیا را از ملکیت الله تعالی حکم امام نیز بر طبق حکم الهی بیرون نمی برد بعض مال دنیا را از ملکیت امام فان الله بفتح همزه خبر مبتداء محذوف است به تقدیر فحق ان الله یا ان زائده است برای تاکید ان و واعلموا ان القربی بضم قاف و سکون رای مهمله و فتح بای یک نقطه و الف مقصوره مؤنث اقرب است و بیان میشود در شرح حدیث هفتم این باب القرابة بضم قاف کسی که قدر او مانند قدر دیگری باشد و مراد اینجا بقرابة الرسول وصی است و اشاره است بآنکه در آیه خمس ترک اعاده لام در و الیتامی والمساکین وابن السبیل برای اشعار بآنست که ذکر ایشان در آیه خمس برای نفقه است نه برای مالکیت ایشان چنانچه گذشت در شرح حدیث نهم باب صدو چهارم که در کلام ابو الملک و هشام اشاره باین هست و میتواند بود که قرابة بفتح قاف مصدر باشد بمعنی اسم فاعل شده که اصل آن مصدر است و موافق احتمال دوم می آید در حدیث چهارم این باب پس قول جوهری ... که گفته اند که قرابة بفتح قاف بمعنی ذو قرابة از کلام عامه است غلط است چنانچه جوهری ... الرجل نسبه و قرابة لابیه چه در نسخ صحاح بجای یک نقطه و تای دو نقطه در بالا است ...

نیست تا جمع قریب باشد مثل غریب وغراب فرق میان مساکین وفقرا می آید در حدیث چهارم در شرح
والرضوان التی باحدث تا آخرم بوجف مجهول باب افعال است وفاعل محذوف رسول است الایجاف
تند راندن اسپ وشتر سواری وآن متعدی بیک مفعول است وچون باء در بخیل برای تعدیه است
در اینجا متعدی بدو مفعول شده ومفعول اول محذوف است وظرف نائب فاعل است بتقدیر
ما یوجف العسکر علیه بخیل یعنی بدرستیکه الله تبارک وتعالی گردانید جمیع اهل زمین را برای جانشین خود
در جائی که میگوید ملائکه را در سوره بقره که بدرستی که من خواهم گردانید در زمین جانشین بی چنانچه من مالک جمیع
اهل زمینم او مالک باشد به نیابت پس شد جمیع اهل زمین برای آدم وگردید بعد از آدم برای خوبان
فرزندان او وجانشینان او در خلافت الهی یکی بعد از یکی چنانچه گفته در سوره ص یا داؤد انا جعلناک خلیفۃ فی الارض
پس آنچه غالب شدند برای دشمنان خلفای الهی وبعد از آن برگشت بسوی ایشان بجنگ
وغالب شدن بر آن نامیده میشود فیئ در اصطلاح شرع وفیئ در اصل انیست که برگردد چیزی
بسوی خلفای الهی به غالب شدن در جنگ وهست حکم امام در فیئ آنچه الله تعالی حکم کرده و
گفته در سوره انفال وبدانید که آنچه بدست آورده هر چه باشد پس حق انیست که از الله تعالی پنج یک
آن از رسول است واز صاحب خویشی نزدیکتر رسول است که امام بعد از او باشد ویتیمان ومسکینان صافی خمس رسول کجا
ومسافران محتاج پس خمس از الله تعالی است واز رسول انست واز همتای رسول است که
وصی او باشد پس انیست فیئ که بمعنی راجع است وجز این نیست که راجع چیزیرا میگویند که بود در دست
غیر ایشان پس گرفته شد از آن بعبارت غیر شمشیر واما آنچه برگشت بسوی رسول واوصیای آنکه دوانیده شوند
بر آن اسپان وشتران سواری لشکر پس آن داخل انفال است آن از الله تعالی ورسول است وبس ونیست
هیچکس را در آن شرکتی باینمعنی که چهار خمس آن به لشکر داده نمی شود وجز این نیست که گردانیده شده
شرکت لشکر در چیزی که جنگ کرده شد بر سر آن پس گردانیده شد از برای لشکری که جنگ کرده
از جمله غنیمتها سوی غیر زمین مفتوح العنوه است چهارم حصه واز برای رسول یک حصه وآن حصه که از
رسول است حصه میکند آنرا بر شش حصه سه حصه از او است باین معنی که میان او ووصی او جدائی نیست
وسه حصه از یتیمان ومسکینان ومسافران محتاج است از قبیل نفقه واما انفال پس نیست این روش را
وآن بود انفال از رسول وبس مخفی نماند که در حقیقت فرقی نیست میان انفال ومیان خمس چه اگر
نصف خمس وفا بنفقه سال یتام ومساکین وابن السبیل نکند امام از انفال نفقه میدهد واگر از نصف خمس
چیزی زیاد بر نفقه ایشان باشد از امام است چنانچه می آید در حدیث چهارم این باب لیکن مصنف
این را گفته بر طبق آنچه در سوره انفال است چه در آیه خمس قسمت واقع شده ودر آیه انفال
نشده برای افاده آنکه در اکثر نصف خمس وفا به نفقه سال ایشان میکند اگر مردم خمس را بدهند

ونظیر این آنست که در باب قسمت مواریث گاهی وارث دو حصه میبرد باعتبار فریضه و دیگری باعتبار رد مثل آنکه شخصی فوت شود و مادری و دختری ازو ماند دختر نصف میبرد و مادر سدس میبرد باعتبار فریضه و باقی بهمان حساب رد برایشان میشود **اصل** وکانت فدک لرسول الله خاصة لانه فتحها وامیر المؤمنین علیه السلام لم یکن معهما احد فزال عنها اسم الفیء ولزمها اسم الانفال وکذلک الآجام والمعادن والبحار والمفاوز هی للامام خاصة فان عمل فیها قوم باذن الامام فلهم اربعة اخماس وللامام خمس والذی للامام یجری مجری الخمس ومن عمل فیها بغیر اذن الامام فالامام یأخذه کله لیس لاحد فیه شیء وکذلک من عمر شیئا او اجری قناة او عمل فی ارض خراب بغیر اذن صاحب الارض فلیس له ذلک فان شاء اخذها منه کلها وان شاء ترکها فی یده **شرح** تفسیر فدک می آید در شرح حدیث پنجم این باب امیر المؤمنین منصوب است و فا بمعنی مع است یا بمای عطف بر ضمیر لانه است یا مرفوع است و واو بمعنی عطف بر ضمیر مستتر در فتحها است و چون ضمیر منصوب فاصله است احتیاج بضمیر منفصل نیست یعنی و بود فدک از رسول الله بر حالی که مخصوص او باشد چه او فتح کرد فدک را با امیر المؤمنین علیه السلام نبود با ایشان هیچیک پس زائل شد از فدک نام فیء و لازم فدک شد نام انفال باین معنی که یکی از جمله انفال است و همچو فدک است درین که داخل انفال است نیست آنها و معدنها و دریاها و صحراها و انفال از امام است بر حالی که مخصوص او باشد پس اگر عمل کنند در انفال مثل معدنها و غوص دریا جمعی برخصت امام پس از ایشان است چهار پنجیک حاصل و از امام یک پنج یک و آنچه از امام است میرود در راه پنج یک غنیمت یعنی نصف آن را با یتام و مساکین و ابن سبیل میدهد بعنوان نفقه سال چنانچه می آید در حدیث چهارم این باب و هر که عمل کند در انفال بی رخصت امام پس امام میگیرد حاصل کار کرد او را همگی نیست هیچیک را از جماعتی که بی رخصت کاری کرده اند از آنچه حاصل کرده اند چیزی و همچنین کسی که آباد کند چیزی را یعنی آباد را آباد تر کند یا جاری سازد کاریزی را یا کاری کند در زمین خراب بی رخصت صاحب زمین پس جایز نیست آنکس را آنکار که کرده پس اگر خواهد امام و صاحب زمین میگیرد زمین را از او همگی یعنی کار کرد را نیز میگیرد و اگر خواهد وامیگذارد زمین را در تصرف آنکس و اجرت المثل را میگیرد یعنی اجرت المثل کار کرد را نیز میگیرد و ممکن که مراد اجرت المثل اصل زمین بی کار کرد باشد

اول اصل سمعت امیر المؤمنین علیه السلام یقول نحن والله الذین عنی الله بذی القربی الذین قرنهم الله بنفسه ونبیه فقال ما افاء الله علی رسوله من اهل القری فلله وللرسول ولذی القربی والیتامی والمساکین منا خاصة ولم یجعل لنا سهما فی الصدقة اکرم الله نبیه واکرمنا ان یطعمنا اوساخ ما فی ایدی الناس یعنی شنیدم از امیر المؤمنین علیه السلام که میگفت ما ائمه اهل بیت رسول از جمعی ایم که خواسته است تعالی بلفظ ذی القربی مراد ائمه اولاد من یکی بعد از یکی نه خواسته

چنانچه بیان میشود در شرح حدیث پنجم این باب از جمعی ام که قرین کرد اسد تعالے ایشان را با خود و نبی خود یکے
بعد از یکے باین روش که گفته در سوره حشر انچه برگردانید اسد بر رسول خود از دست مشرکان کفار مثل
اند مثل فدک پس از اسد تعالی و از رسول است و از صاحب خویشی نزدیک تر است که امیر المومنین و امامان
۱ بعد از او باشند هر یکے در زمان خود و یتیمان و مسکینان باعتبار طمع بقدر حاجت از راه ملکیت امام گفت
مراد یتیمان و مسکینان از ماست و بس و نگردانیده اسد تعالی برای ما حصه در تصدق منزه کرده اسد تعالی
نبی خود را و منزه کرده ما را این که طعمه دهد ما را چرکهائے انچه در دست مردم است که تصدق باشد

دوم اصل عن ابی جعفر علیه السلام فی قول الله عز وجل واعلموا انما غنمتم من شیء
فان لله خمسه وللرسول ولذی القربی قال هم قرابة رسول الله والخمس لله وللرسول ولنا

شرح قرابة بضم قاف و چون اسم جنس است بجای جمع مستعمل شده و بفتح قاف نیز میتواند بود چنانچه
بیان شد در شرح کلام مصنف ضمیر هم راجع بذی القربی است و جمع برای بیان آنست که در هر زمانے
یکی میباشد و مراد یکی بعد از یکے است یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام در قول اسد عز وجل
در سوره انفال و بدانید که انچه به سعی بدست آورید هر چه باشد پس از اسد تعالی است پنج یک آن و از رسول
است و از صاحب خویشی نزدیک تر رسول است گفت مدلول ذی القربی متعدد است یکی بعد از یکے
همتایان رسول اسد اند و آن پنج یک از اسد تعالی و از رسول و از ما اوصیای رسول است **سوم اصل**
عن ابی عبد الله علیه السلام قال الانفال ما لم یوجف علیه بخیل ولا رکاب وقوم صالحوا او قوم
اعطوا بایدیهم وکل ارض خربة وبطون اودیة فهو لرسول الله صلی الله علیه وآله وهو للامام من بعده
یضعه حیث یشاء یعنی روایتیست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت انفال که در سوره انفال مذکور
است چیزیست که دوانیده نشده بر او اسپان لشکر و نه شتران سواری لشکر مراد فدک و امثال آنست
که رسول و امیر المومنین بتنهائی گرفتند آنرا با زمین جمعی که مصالحه کردند و بعضے املاک خود را واگذاشتند
با مال جمعے که دادند آنرا بدست خود مثل جزیه و هر زمین خراب و شکم دره ها پس آنها همه از رسول اسد
است و آن از امام است بعد از او میگذارد آنرا هر جا که میخواهد **چهارم اصل**
عن العبد الصالح علیه السلام قال الخمس من خمسة اشیاء من الغنائم والغوص ومن الکنوز
ومن المعادن والملاحة یوخذ من کل هذه الصنوف الخمس فیجعل لمن جعله الله له وتقسم
الاربعة الاخماس بین من قاتل علیه وولی ذلک ویقسم بینهم الخمس علی ستة اسهم سهم لله وسهم
لرسول الله صلی الله علیه وآله وسهم لذی القربی وسهم للیتامی وسهم للمساکین وسهم لابناء السبیل
فسهم الله وسهم رسول الله صلی الله علیه وآله لاولی الامر من بعد رسول الله صلی الله علیه وآله وراثة وله
ثلاثة اسهم سهمان وراثة وسهم مقسوم له من الله وله نصف الخمس کملا ونصف الخمس الباقی

بین اهل بیته فهو لیتاماهم و سهم لمساکینهم و سهم لابناء سبیلهم یقسم بینهم علی الکتاب والسنة ما یستغنون به فی سنتهم فان فضل عنهم شیء فهو للوالی وان عجز او نقص عن استغنائهم کان علی الوالی ان ینفق من عنده بقدر ما یستغنون به وانما صار علیه ان یمونهم لان له ما فضل عنهم. شرح گذشت. شرح کلام مصنف احتمال آنکه چون در آیه خمس تکرار لام در والیتامی والمساکین وابن السبیل نشده کل خمس مال امام است ونفقه ایشان بر امام واجبست وبنابرین تقسیم خمس به شش قسم از قبیل مسامحه خواهد بود واین شبیه است به نزاع لفظی الکل بضم کاف وفتح میم کامل القسیم بینهم علی الکتاب مجهول است وضمیر مستتر راجع به نصف خمس است ما در ما یستغنون موصوله عبارت از قسم است ومحلا منصوب است مفعول یقسم باشد یعنی روایت است از امام موسی کاظم علیه السلام گفت خمس در پنج چیز است اول چیزهای که به سعی مردمان دست بدست آمده باشد وآن بر دو قسم است یکی فیء یعنی آنچه لشکر حرب از دست مشرکان بدست آورد ودیگری غیر فیء یعنی مبلغی که به سعی از دست مردم غیر مشرک بدست آمده باشد مثل ارباح تجارات وزراعات وامثال آنها چه اگر حاصل زراعت از مردم نیست اما مبلغی که از نفقه زیاد میماند بفروختن حاصل زراعت از مردم است دوم مروارید وماننده آن که بفروختن دریا حاصل شود نه از دست مردم سوم گنجها که بدست می آید نه از دست مردم چهارم آنچه از نمک زار بدست آید نه از دست مردم پنجم آنچه از نمک زار بدست آید نه از دست مردم گرفته می شود هر یک ازین اقسام خمس پس گردانیده می شود برای آنکه گردانیده است الله تعالی برای او و دو حصه کرده میشود چهار خمس که باقی میماند میان آنکه جنگ کرده بر آن وآن حصه غنیمتی است که فیء است وآنکه عمل آورده آنرا وآن در غنیمتی است که غیر فیء است ودر چهار چیز دیگر است که غیر غنیمت است وحصه کرده میشود آن خمس میان جمعی که گردانیده الله تعالی خمس را برای ایشان به شش حصه حصه از الله تعالی است بدلیل آنکه الله تعالی ذکر خود در آیه خمس کرده ودر آیه زکوة نکرده واگر مراد بیان محض مالکیت جمیع اموال عالم میبود در هر دو آیه مذکور میبود و حصه از رسول الله و حصه از امیر المؤمنین علیه السلام در زمان او و امام از اولاد او بعد از او و حصه از یتیمان و حصه از مسکینان و حصه از راه گذریان پس بعد از رسول حصه الله تعالی و حصه رسول الله برای سزاوارتر با مارت بعد از رسول الله است و میراث اوست از رسول و او است سه حصه دو حصه باعتبارات و یک حصه علیحده شده برای او از جانب الله تعالی در زمان رسول و از امام است نصف خمس با تمام و نصف خمس باقی حصه میشود در میان خویشان امام باین روش که حصه برای یتیمان ایشان است و حصه برای مسکینان ایشان است و حصه برای [illegible] ایشان است حصه کرده میشود میان ایشان بنابر قرآن و سنت رسول بقدری که بی نیاز میشوند به آن در آن سال پس اگر زیاد آید از قدر نفقه سال ایشان چیزی [illegible] آن از امام است واگر حصه ایشان نرسد یعنی [illegible] بس که کم

[illegible]

باشد قابل قسمت بعد ایشان نباشد یا قابل قسمت باشد اما کی کند از قدری که بے نیازی ایشان دران است
واجب است بر امام که نفقه دهد از مال خود بقدری که بے نیاز شوند آن و جز این نیست که گردید واجب بر
امام این که نفقه دهد ایشان را برای این که از دست انچه زیاد ماند از ایشان مراد آنست که هر که در صورت
زیادتی زیادتی را می برد برای خلافت الٰهی در صورت کمی نقصان میکند و این وجه در ترکات نیز جاریست
چنانچه می آید که فان فضل ذلک من شیٔ رد الی الوالی تا آخر اصل وانما جعل الله هذا الخمس خاصة
لهم دون مساکین الناس وابناء سبیلهم عوضا لهم من صدقات الناس تنزیها من الله لهم
لقرابتهم برسول الله صلی الله علیه وآله وکرامة من الله لهم عن اوساخ الناس فجعل لهم خاصة
من عنده ما یغنیهم به من ان یصیرهم فی موضع الذل والمسکنة ولا بأس بصدقات بعضهم علی بعض
وهؤلاء الذین جعل الله لهم الخمس هم قرابة النبی الذین ذکرهم الله فقال وانذر عشیرتك الاقربین وهم
بنو عبد المطلب انفسهم الذکر منهم والانثی لیس فیهم من اهل بیوتات قریش ولا من العرب احد ولا
فیهم ولا منهم فی هذا الخمس من موالیهم وقد تحل صدقات الناس لموالیهم وهم والناس سواء ومن
کانت امه من بنی هاشم وابوه من سائر قریش فان الصدقات تحل له ولیس له من الخمس شیٔ لان
الله تعالی یقول ادعوهم لآبائهم شرح خاصة مفعول دوم جعل است عوضا نیز مفعول دوم جعل است
یا بتقدیر عاطف بر خاصة است تنزیها مفعول له جعل است وکرامة عطف بر تنزیها است وهؤلاء تا آخر برای
بیان اینست که باعث سیادت و استحقاق خمس هاشم نیست و عبد المطلب نیز نیست بلکه هر باعث آن خویش
نزدیک رسول بودن است قرابة بفتح قاف یعنی خویشان نزدیک است چنانچه بیان شد در شرح کلام
مصنف موالیهم مبتدا است ولا فیهم خبر مبتدا است که مقدم شده ولا منهم عطف بر لا فیهم است ومقصود
است این معنی که نیستند مثل ایشان حقیقة و نه مجازا فی هذا متعلق بظرف در منهم است ذکر هاشم بجای
عبد المطلب مبنی بر اینست که از هاشم بغیر اولاد عبد المطلب نسلی نماند و الدعوة والدعاء طلب کسی برای
طعامی و مانند آن و نام بردن و مراد اینجا معنی اول است چه اگر مراد نام بردن می بود بجای لآبائهم
باباءهم می بود و ایضا خطاب امام حسن و امام حسین صلوات الله عز و جل وسلامه علیهما و باقی ائمه
علیهم السلام به عنوان یا ابن رسول الله بسیار است یعنی و جز این نیست که گردانیده الله تعالی
این خمس را مخصوص برای خویشان امام نه مسکینان مردم دیگر را و راهگذاران مردم دیگر گردانیده این
خمس را عوض برای خویشان امام از تصدقات مردم برای مبرا کردن الله تعالی ایشان را
بسبب خویشی ایشان با رسول الله و برای منزه کردن الله تعالی ایشان را از چرکهای
مردم که تصدقات ایشان است بیان این آنکه گردانیده برای خویشان رسول خود برای از جانب خود باین
معنی که خود را نیز داخل کرده در حصه تا معلوم شود که از قبیل حکومت است نه از قبیل گدائی داده ایشانرا

انچه بے نیاز میکند ایشان را بآن ازین که گردانید ایشان را در مرتبه خواری وگدائی وبلکی نیست تصدقات بعض ایشان بر بعض دیگر وآن معنی که گردانیده اسد تعالی برای ایشان خمس را ایشان خویشان نبی اند انجماعت اند که مذکور کرد ایشان را اسد تعالی باین روش که گفته در سورۂ شعراو بترسان از غضب الٰهی خویشان خود را که نزدیکتر اند در خویشی وایشان فرزندان عبد المطلب اند خود شان نه متعلقان ایشان خواه مرد باشد از جمله فرزندان عبد المطلب وخواه زن نیست داخل در ایشان از اہل خانوادہای قبیلۂ قریش ونه از باقی عرب هیچیک ونه بر سبیل حقیقت داخل در ایشان اند ونه بر سبیل مجاز در حکم ایشان اند در استحقاق این خمس متعلقان ایشان وگدائی حلال میشود تصدقات مردم دیگر برای متعلقان ایشان ومتعلقان باقی مردم برابر اند وهر که باشد او از فرزندان باشم وپدرش از باقی قریش پس بدرستی که تصدقات مردم دیگر حلال میشود برای او ونیست او را از خمس چیزے چه بدرستی که اسد تعالی میگوید در سورۂ احزاب بخوانید پسر خواندگان را بسوی رزق بسبب پدران ایشان باینمعنی که اگر پدر ایشان ہاشمی باشد رزق ایشان از خمس است والا از تصدقات است هر چند که مادر ایشان ہاشمیه باشد **اصل** وللامام صفو المال ان یاخذ من هذه الاموال صفوها الجاریة الفارهة والدابة الفارهة والثوب والمتاع بما یحب او یشتهی فذلک له قبل القسمة وقبل اخراج الخمس وله ان یسد بذلک المال جمیع ما ینوبه من مثل عطاء المؤلفة قلوبهم وغیر ذلک مما ینوبه فان بقی بعد ذلک شیء اخرج الخمس منه فقسمه فی اهله وقسم الباقی علی من ولی ذلک وان لم یبق بعد سد النوائب شیء فلا شیء لهم ولیس لمن قاتل شیء من الارضین ولا ما غلبوا علیه الا ما احتوی علیه العسکر ولیس للاعراب من القسمة شیء وان قاتلوا مع الوالی لان رسول الله صلی الله علیه وآله صالح الاعراب ان یدعهم فی دیارهم ولا یهاجروا علی انه ان دهم رسول الله صلی الله علیه وآله من عدوه دهم ان یستفزهم فیقاتل بهم ولیس لهم فی الغنیمة نصیب وسنته جاریة فیهم وفی غیرهم **شرح** ان یاخذ عطف بیان صفو است الا ما احتوی برای استثنای منقطع است ومیتواند بود که متصل باشد دهم بدال بے نقطه ماضی معلوم باب منع وعلم است دهم بفتح دال بے نقطه وسکون ها بمعنی اسم فاعل است یعنی که فروگیرنده یا مصدر بمعنے فروگرفتن ونسبت مجازی است ان در ان یستفزهم زائده است برای تکرار معنی ان در انه ومنه عطف بر نصیب است یعنی وامام راست خالص مالی که فیٔ باشد آنکه بگیرد از جمله این اموال فیٔ خالص آن را مثل کنیز خوب وچارپای خوب وجامه ومتاع باینچه خواهد بجهت میلی که کند بآن پس آن برای او جایز است پیش از حصه کردن وجایز است او را که علاج کند بآن مال جمیع انچه را که ضرور میشود او را مانند دادن مال جمعی از بزرگان که اہل اقرار بشهادتین اند تا اہل تسلیم نیز شوند وغیر آن یعنی هنوز ایمان در دل ایشان محکم جاے نگرفته است بلکه اقرار بشهادتین می کنند مالے که از فیٔ بایشان داده شود تالیف قلوب ایشان می شود

صفایا الامام

پس اگر باقیماند بعد از آن ضروریات چیزے بیرون میکند خمس از آن پس قسمت میکند خمس را
در اہل خمس که شش صفت باشند و قسمت میکند باقی را در لشکر که جمع کرده اند آن مال را و اگر نماند
بعد از علاج و ضروریات چیزے برای لشکر نیست برلے لشکری که حرب کرده اند چیزے از نہا و
نه مالی که مشرکان واگذاشته اند از ترس لشکرے و گریخته اند لیکن حصهٔ ایشان در چیزے است که احاطه کرده
بر آن از لشکر و نیست برلے بادیه نشینان عرب از قسمت فی چیزے ہر چند که حرب کنند از جانب امام چه
بدرستی که رسول الله صلی الله علیه وآله مصالحه کرده اند با ایشان باین روش که واگذارد ایشان را در مواضع
خود در صحرا ہا و نیاید بطلب علم دین برین شرط که اگر فرو گیرند رسول الله را از جملهٔ دشمن او جمعے طلب حرکت
از ایشان کنند پس جنگ کنند به مدد ایشان بر حالیکه نباشد ایشان را در انچه بسعی بدست آمده باشد باین معنی که فی
باشد حصه و روشی که روان باشد در ایشان و غیر ایشان باین معنی که ایشان مانند مسلمانان نباشند در طلب
حصه از فی **اصل** والارضون التی اخذت عنوة بخیل و رجال فهی موقوفة متروکة فی ید من
یعمرها ویحییها ویقوم علیها علی ما یصالحهم الوالی علی قدر طاقتهم من الحق النصف والثلث والثلثین
وعلی قدر ما یکون لهم صلاحا ولا یضرهم فاذا اخرج منها ما اخرج بدأ فاخرج منه العشر من الجمیع
مما سقت السماء او سقی سیحا ونصف العشر مما سقی بالدوالی والنواضح فاخذه الوالی فوجهه فی الجهة التی
وجهها الله علی ثمانیة اسهم للفقراء والمساکین والعاملین علیها والمؤلفة قلوبهم وفی الرقاب والغارمین
وفی سبیل الله وابن السبیل ثمانیة اسهم یقسم بینهم فی مواضعهم بقدر ما یستغنون به فی سنتهم بلا ضیق
ولا تقتیر فان فضل من ذلک شیء رد الی الوالی وان نقص من ذلک شیء ولم یکتفوا به کان علی الوالی
ان یمونهم من عنده بقدر سعتهم حتی یستغنوا ویؤخذ بعد ما بقی من العشر فیقسم بین الوالی وبین
شرکائه الذین هم عمال الارض واکرتها فیدفع الیهم انصباءهم علی ما صالحهم علیه ویؤخذ الباقی فیکون
بعد ذلک ارزاق اعوانه علی دین الله وفی مصلحة ما ینوبه من تقویة الاسلام وتقویة الدین فی وجوه الجهاد
وغیر ذلک مما فیه مصلحة العامة لیس لنفسه من ذلک قلیل ولا کثیر **شرح** ظاہر حدیث اول باب نود و نہم
کتاب الایمان والکفر که باب المؤمن وعلاماته وصفاته است آنست که فرق میان فقرا و مساکین این باشد که فقرا
تردد بجا ہا میکنند و مساکین برلے شکستگی در خانہائے خود ساکن و کم تردد اند یعنی و زمینہائے که گرفته
میشود از مشرکان به روز با سپان و شتران سواری پس آنہا واگذاشته شده است یعنی داخل فی که پنج حصه
میشود نیست و واگذاشته میشود در تصرف جمعی که آباد کنند آنہا را و زنده دارند آنہا را و بایستند
برآنہا بر آن شرطے که مصالحه میکنند با ایشان امام بر قدر توانائی ایشان از حق آب و زمین که نصف حاصل
باشد و دو ثلث و اصل باشد و بر قدر انچه برای ایشان مصلحت باشد و ضرر نرساند ایشان را مراد آنست
که تعیین قدر منوط برای امام است و مختلف می شود باختلاف زمینہا و اہل زمینہا انچه بیرون کرده باشد مثل

صافی شرح اصول کافی

اجرت حداد ونجار وقیمت عوامل ومصالح الاملاک وما نند آنها یا نا خراجات زراعت ابتدا میکنند ما در سهم بیرون میکنند از انچه مانده بعد از وضع اخراجات ده یک یا از مجموع باین معنی که پیش از وضع انچه مصالحه بران کرده از انچه دیمی است وآب روان است وبیست ویک را از انچه داده شده از چاه ها وبه چرخها وشتران آبکش پس میگیرد آن ده یک وبیست ویک را امام پس روان میکند آنرا در مذهبی که قرار داده مقرر اللہ تعالی بر هشت حصه برای فقرا ومساکین وکارکنان بر تصدقات وجمعی که نما لی قرابه شهادتین که انا اهل تسلیم نیستند وستمال شده اند ودر بندگانی که در آزاد باشند وقرض داران ودر راه الله تعالی که جهاد است یا اعم از جهاد وامثال آنست وراه گذرانها هشت حصه است که قسمت کرده میشود میان هشت صنف در جاهای ایشان باین معنی که زکوة شهری در اهل استحقاق شهر دیگر قسمت میشود بلکه در اهل استحقاق همان شهر قسمت میشود بقدری که بی نیاز میشوند بآن دران سال تا سر حاصل دیگر بی تنگی وتنگیری پس اگر زیاد ماند از قدر بی نیازی از سال ایشان چیزی برگردانیده میشود بسوی امام مخفی نماند که برگردانیدن اشاره بآنست که دنیا مال امام است وگرفتن امام آنرا از قبیل فقر وگرفتن تصدق نیست بلکه از قبیل گرفتن مال خود است از کسی که محتاج بآن نباشد ایضا مخفی نماند که ظاهر این مخالف مشهور بین المتاخرین است که مستحق در یکدفعه بقدر نفقه چندین ساله خود از زکوة میتواند گرفت ودیگر کمی کند از قدر بی نیازی ایشان چیزی واکتفا به عشر ونصف عشر شهر خود نتواند کرد واجب است بر امام که نفقه دهد ایشان را از نزد خود بقدر وسعت معاش تا ایشان بی نیاز شوند وگرفته میشود بعد از انچه مذکور شد انچه باقی ماند از عشر مثلا پس قسمت کرده می شود میان امام ومیان شریکان امام آن جمعی اند که ایشان کارکنان آن زمین اند وزارعان آن زمین اند پس داده میشود بسوی ایشان حصه های ایشان بر آن شرطی که مصالحه کرده امام با ایشان بر آن شرط مثل نصف ودو ثلث ویک ثلث وگرفته می شود باقی مانده پس میباشد آن باقی مانده بعد از انچه مذکور شد که مؤنت اهل استحقاق باشد که تصدقات شهر ایشان وفا به معاش ایشان نمیکند موجب لشکری که مدد او میدهد بر دین الله تعالی ودر مصلحت انچه ضرور میشود امام را مثل قوت دادن عمال اسلام در راههای جهاد وغیر انچه مذکور شد از جمله انچه در آن مصلحت جمیع مسلمانان است نیست برای امام از آن حاصل زمین مفتوح العنوه کم ونه بسیار یعنی صرف خود نمیکند پس منافات ندارد با آنکه کل روی زمین از امام است چنانچه بیان شد در احادیث باب صد وچهارم

اصل وله بعد الخمس الانفال والانفال کل ارض خربة قد باد اهلها وکل ارض لم یوجف علیها بخیل ولا رکاب ولکن صالحوا صلحا واعطوا بایدیهم علی غیر قتال وله رؤس الجبال وبطون الاودیة والآجام وکل ارض میتة لا رب لها وله صوافی الملوک ما کان فی ایدیهم من غیر وجه الغصب لان الغصب کله مردود وهو وارث من لا وارث له

یعول من کل قبل قتال **شرح** بادیہ یای یک نقطہ والف ودال بی نقطہ ماضی اجوف باب ضرب است البید
والبواد رفتن وبریدہ شدن رؤس الجبال و مانند آن کہ مذکور است ایجاد اصل انفال است اگرچہ بسیاقت
دیگر مذکور شدہ الاودیۃ جمع وادی درہا ورودخانہا ما کان عطف بیان سوافی است **یعنی** وبرامام سوای
خمس انفال و انفال ہر زمین است کہ خراب است کہ ترک کردہ اند آنرا اہل آن وہر زمینی است کہ دوانیدہ
نشدہ بر آن زمین اسپان وشتران سواری لشکر ولیکن صلح کردہ اند با امام اہل آن زمین صلحی ودادہ اند ٢
بدست خود بیک وآن امامت سرہاے کوہہاے ہرچند کہ در تصرف دیگران باشد وشکمہاے درہا و
رودخانہا و نیست آنہا وہر زمینی کہ آباد نشدہ باشد وصاحبی نباشد آنرا از امامت خالصہاے
بادشاہان اہل شرک مراد ہرچیز است کہ باشد در تصرف ایشان نہ از راہ غصب از مسلمانان یا از اہل
عہد چہ بدرستی کہ مغصوب ہمگی برگشتہ میشود بسوی مالکش وامام وارث کسی است کہ نیست وارثے
او را یعنی خویش وآقا ندارد چنانچہ می آید در حدیث ہیجدہم وامام نفقہ میدہد کسی را کہ وسیلہ دیگر براے
نفقہ ندارد **اصل** وقال ان الله لم یترک شیئا من صنوف الاموال الا وقد قسمه فاعطی
کل ذی حق حقه الخاصة والعامة والفقراء والمساکین وکل صنف من صنوف الناس فقال ٦
لو عدل فی الناس لاستغنوا ثم قال ان العدل احلی من العسل ولا یعدل الا من یحسن العدل
یعنی وامام موسی کاظم علیہ السلام گفت بدرستی کہ اللہ تعالی وانگذاشتہ چیزی از اقسام مالہا را مگر
برجائے کہ قسمت کردہ آنرا پس دادہ ہر صاحب حقی را حقش خواہ بنو ہاشم وخواہ باقی مردم وفقیران را و
مسکینان را وہر قسمی از اقسام مردم را پس بعد از آن امام گفت اگر رعایت کردہ شود عدالتے کہ اللہ تعالی
قرار دادہ در مردم باین معنے کہ تمکین امام معصوم عالم بجمیع احکام کردہ شود ہرآئینہ بی نیاز کردہ میشوند مردم ٤
بعد از آن گفت بدرستی کہ عدالت الٰہی شیرین تر از عسل است وعدالت الٰہی را بجا نمی آورد مگر کسیکہ خوب بجا می آورد
مسائل عدالت را اشارت است بابطال گزافہ مخالفان کہ بہ عدل عمر مینازند با وجود اقرار بجہل او بمسائل
دین واقرار بہ علم امیر المؤمنین علیہ السلام **اصل** قال وکان رسول الله صلی الله علیه وآله یقسم
صدقات البوادی فی البوادی وصدقات اهل الحضر فی اهل الحضر ولا یقسم بینهم بالسویة علی ثمانیة
حتی یعطی اهل کل سهم ثمنا ولکن یقسمها علی قدر من یحضره من اصناف الثمانیة علی قدر ما یقیم کل
صنف منهم یقدر لسنته لیس فی ذلک شیء موقوت ولا مسمی ولا مؤلف انما یضع ذلک علی قدر ما یری
وما یحضره حتی یسد کل فاقة کل قوم منهم وان فضل من ذلک فضل عرضوا المال جملة الی غیرهم **شرح**
من در من اصناف تبعیضیہ است اگر اضافۃ اصناف بالثمانیۃ از قبیل اضافت موصوف بصفت باشد و
بیانیہ است اگر اضافت لامیہ باشد واز قبیل اضافت جزو بکل باشد ما در ما یقیم مصدریہ است لقدر ٥
بحرف جر وتنوین است وظرف متعلق بہ یقیم است لسنتہ صفت قدر است مشار الیہ ذلک قدر ودا

صافی شرح اصول کافی

قدر لسنۃ است و در سوم قدر ما بری است الموقوت لِقانت و تای دو نقطہ در بالا چیزے کہ معین باشد و مالوف باشد اگرچہ معین بحسب عقل یا نقل باشد ان بکسر ہمزہ و تخفیف نون شرطیہ نیست چہ مراد ماضی است بلکہ بمعنی اذا است چنانچہ مذہب کوفیین است عزنوا بعین بے نقطہ و رای بی نقطہ ماضی مجہول باب تفعیل است و ضمیر مفعول اول و نائب فاعل است اما مفعول دوم عبارت از فضل است التعریض ضد تصریح و مراد اینجا محروم کردن کسی از چیزی است بگردانیدن آنچیز از آن کسے بسوے دیگرے حل بجاسے بنقطہ ماضی معلوم باب ضرب است و ضمیر مستتر راجع بہ رسول است و ضمیر بارز منصوب متصل راجع بہ مال است و جملہ استیناف بیانی عزنوا المال است یعنی امام موسیٰ کاظم علیہ السلام گفت و رسول اللہ قسمت میکرد تصدقات اہل صحرا را در مستحقین اہل صحرا و تصدقات اہل شہر را در مستحقین اہل شہر و قسمت میکرد میان ایشان برابر ہشت حصہ تا میداده باشد اہل ہر حصہ را ہشت یک و لیکن قسمت میکرد تصدقات را بر مقدار جمعے کہ حاضر میبود نزد او از ہشت صنف بر مقدار وا داشتن ہر صنفے از ایشان کہ حاضر اند بمقداری کہ برائے سال آن صنف کافی باشد نیست در آن نفقہ سال چیزے کہ معین باشد و تفاوت بحسب اشخاص و اوقات نکند بحسب عقل و نہ بحسب نقل و نہ بحسب استمرار در سنوات جز این نیست کہ میگذاشت نزد ہر کس نفقہ سال را بر مقداری کہ مصلحت میدید و موافق جمعے بود کہ حاضر می شدند نزد او تا آنکہ بست راہ حاجت ہر جمعے از مستحقین را و وقتی کہ زیادہ می آمد از آن قسمت زیادتی محروم میشدند از آن مال زیادتی بیان این آنکہ باز میکرد از مال زیاد را بسوے غیر ایشان از مستحقان زکوۃ در موضعی دیگر **اصل** والانفال الی الوالی وکل ارض فتحت ایام النبی الی الاخر الابد وما کان افتتاحا بدعوۃ اھل الجور واھل العدل لان ذمۃ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ فی الاولین والاخرین ذمۃ واحدۃ لان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قال المسلمون اخوۃ تتکافی دماؤھم ویسعی بذمتھم ادناھم **شرح** وکل عطف بر الانفال است الدعوۃ معاش دادن امام رعیت را و کلمہ کہ جمعی خصم خود را بسوے آن خوانند و ہر دو اینجا مناسب است المسلمون تا آخر گذشت در حدیث اول باب صد و دوم یعنی و اختیار انفال مفوض بسوی امام است و ہمچنین ہر زمینے کہ مفتوح شد در روزگاری تا آخر الزمان افتتاح آن افتتاح بدعوت ائمہ ظلم باشد و خواہ بدعوت اہل عدالت باشد چہ بدرستی کہ عہد رسول اللہ در باب انفال و در باب زمین مفتوح العنوۃ و در باب معاش دادن امام رعیت را در پیشینیان و در پسینیان یک عہد است چہ بدرستی کہ رسول در مرض خیف در منی بعد از سفارش مردم با تباع ائمہ مسلمین و لزوم جماعت ایشان امر کرد چنانچہ گذشت در حدیث اول باب صد و دوم گفت مسلمانان برادران ہم اند برابر ہم است خونہای ایشان و کسب معاش و فراغت میکنند بعہدے کہ رسول ایشان در میان فقرا ایشان گذاشتہ **اصل** ولیس فی مال الخمس زکوۃ لان

فقراء الناس جزء اجزاء فلم یبق منهم احد وجعل لفقراء قرابة الرسول
صلی الله علیه وآله نصف الخمس فاغناهم به عن صدقات الناس وصدقات النبی وولی الامر
فلم یبق فقیر من فقراء الناس ولم یبق فقیر من فقراء قرابة رسول الله الا وقد استغنی فلا فقیر
ولذلک لم یکن علی مال النبی والوالی زکوة لانه لم یبق فقیر محتاج ولکن علیهم اشیاء تنوبهم
من وجوه ولهم من تلک الوجوه کما علیهم **شرح** قرابة هر دو جا بفتح قاف است چنانچه بیان شد در شرح
کلام مصنف وصدقات النبی مبتدا است و ولی عطف بر النبی است وخبر مبتدا محذوف است بتقدیر
وصدقات النبی و ولی الامر مقررة و مراد بصدقات النبی و ولی الامر انفاق در صورت عجز و نقصان است
چنانچه بیان شد در سابق در نصف خمس که وان عجز او نقص عن استغنائهم کان علی الوالی ان ینفق من عنده و
گذشت در زکوة که فمن نقص من ذلک شیء ولم یکتفوا به کان علی الوالی ان یموّنهم یعنی ونیست در مال خمسی که
نزد امام مانده باشد تا یکسال زکوتی چه بدرستی که فقراء مردم غیر بنی هاشم گردانیده شده ز فضلهای ایشان
در مالهای مردم بهشت حصه که بیان شد درین حدیث بی نیاز کرده فقرای خویشان رسول را
بسبب نصف خمس از تصدقات مردم دیگر و معاش داد نهای نبی در زمان شرع امام زمان بعد از ان
زمان معلوم و مقرر است در صورتی که نصف خمس یا زکوة وفا به معاش مردم نکند پس نماند فقیری از فقرای
مردم دیگر و نماند فقیری از فقرای خویشان رسول الله مگر بر حالی که بی نیاز شده پس هیچ بی معاش نیست برای
آنست که نبود بر مال نبی و بر مال امام زکوتی یعنی چنانچه زکوتی واجب نیست خمس نیز واجب نیست چه
بدرستی که نماند فقیری که بی معاش باشد ولیکن بر نبی و اوصیای او چیزی چند که واجب است ضرور میشود
ایشان را از راهی چند مراد صدقات در صورت عدم وفای نصف خمس و زکوة به معاش مردم و مانند آن
از عطایای ایلچیان از غیر زکوة است وگاهی برای نبی و ائمه نفع حاصل میشود از آن راهها چنانچه
حرج بر ایشان واقع میشود اشارت است بآنکه در صورتی که نصف خمس و زکوة زیاد باشد از معاش فقرا
در حال آن زیادتی از نبی و اوصیا است و ایلچیان مثلا تحف و هدایا می آورند و آنها از نبی و اوصیا
است **اصل** لما ورد ابو الحسن موسی علیه السلام علی المهدی رآه یرد المظالم فقال
یا امیر المؤمنین ما بال مظلمتنا لا ترد فقال له وما ذاک یا ابا الحسن قال ان الله تبارک وتعالی
لما فتح علی نبیه صلی الله علیه وآله فدک وما والاها لم یوجف علیه بخیل ولا رکاب فانزل الله علی
نبیه صلی الله علیه وآله وآت ذا القربی حقه فلم یدر رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
من هم فراجع فی ذلک جبرئیل وراجع جبرئیل ربه فاوحی الله الیه ان ادفع فدک الی فاطمة علیها السلام
فدعاها رسول الله صلی الله علیه وآله فقال لها یا فاطمة ان الله امرنی ان ادفع الیک فدک فقالت
قد قبلت یا رسول الله من الله ومنک فلم یزل وکلاؤها فیها حیاة رسول الله صلی الله علیه وآله

شرح مهدی پسر منصور دوانقی است نام او محمد بن عبدالله بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس
است ششم از عباس و سوم است از خلفای عباسیه در ماه ذی الحجه صد و پنجاه و هشت خلیفه شده و در سال
صد و شصت و نه وفات یافت المظالم جمع مظلمه بفتح میم و سکون ظاء و کسر لام نام آنچه ظلماً گرفته
شود فدک بفتح فاء و فتح دال بی نقطه موضعی است نزدیک مدینه و صاحب مجمع البیان گفته که از خیبر
میل است و بعضی دو روز و سه روز و شش روز نیز گفته اند و بر هر تقدیر آن داخل خیبر نیست چنانچه جوهری
و صاحب قاموس تصریح کرده اند گفته اند قریه بخیبر و بعضی گفته اند شهری است و قلعه [illegible] نامیده نزدیک
خیبر است و چون خیبر مفتوح شد اهل آنجا طلب امان کردند که آن شهر را برسول الله [illegible] مخصوص
شد و تسمیه آن باسم فدک بن حام است چه اول کسی که در آنجا نزول کرد مخفی نماند که ظاهر [illegible] آنست که
شهرها شود و دهها تابع آن باشد و میتواند بود که [illegible] بوجه معلوم از باب افعال است و
ضمیر مستتر راجع برسول است باء در بخیل برای تعدیه بمفعول دوم است و مفعول اول محذوف است تقدیر
لم یوجف العسکر و اشاره است بقول الله تعالی در سوره حشر و ما افاء الله علی رسوله منهم فما اوجفتم
علیه من خیل و لا رکاب و لکن الله یسلط رسله علی من یشاء و الله علی کل شیء قدیر ما افاء الله علی رسوله
من اهل القری فلله و للرسول و لذی القربی و الیتامی و المساکین و ابن السبیل کیلا یکون دولة بین الاغنیاء
منکم بیان این ظاهر میشود فی الجمله از آنچه گفتیم در شرح حدیث اول باب پنجاه و دوم چون آیه و آت ذا القربی
حقه در مکه نازل شده چنانچه می آید در حدیث اول باب هفدهم کتاب الایمان و الکفر و فتح فدک در مدینه
شده پس امر جناب الهی در فاء نزل اعلام وجوب عمل بآن آیه بسبب حصول شرائط وجوب است نظیر آنکه
کسی که چندان که مال نباشد عمل او بآیه و آتوا الزکوة واجب نیست و بعد از آن مالک چند نصاب شد
واجب میشود و بعضی میگویند که سوره بنی اسرائیل مکی است مگر چند آیه و از آن جمله است و آت ذا القربی
حقه چنانچه صاحب مجمع البیان نقل کرده القربی مونث اقرب است که افعل التفضیل است و تانیث آن
باعتبار آنست که موصوف آن قرابة است و قرابت رسول نزدیکتر آنست که با وصایت و شرکت در علم
جمیع احکام الهی باشد پس ذی القربی یعنی امام از جمله خویشان رسول است و حکم مبنی بر آنست که در آن وقت
سه کس از اوصیا موجود بوده اند امیر المؤمنین و امام حسن و امام حسین و اگرچه رسول میدانسته که صاحب حق
در آن وقت امیر المؤمنین علیه السلام است چنانچه بیان شد در حدیث دهم باب شصت و چهارم نمیدانسته
که آیا اگر حق او را بخودش دهد بمصلحت نزدیکتر است یا به پسرانش پس معنی ادفع فدک الی فاطمه نیست که نه بخودش
و نه به پسرانش بلکه دادن بفاطمه علیها السلام موافق بمصلحت است یعنی وقتی که وارد شد امام
موسی کاظم علیه السلام بر مهدی دید مهدی را که رد مظالم میکرد پس گفت ای فلان چیست حال مظلمه ما
که برگردانیده نمیشود بسوی ما پس گفت او را که چیست آن [illegible] ای ابو الحسن گفت بدرستی که الله

تبارک و تعالی وقتی کہ گشود بر نبی خود فدک و توابع آن راندوانید بران اسپان لشکر را و نہ شتران سواری لشکر را
پس فرو فرستاد اللہ تعالی بر نبی خود وجوب عمل بآیہ سورہ بنی اسرائیل کہ و بدہ صاحب قرابت نزدیکتر را
حق او ندانست رسول اللہ بعلم یقینی کہ کیانند باین معنی کہ بکدام از ایشان دہد پس سوال کرد دران جبرئیل را
و سوال کرد جبرئیل صاحب کل اختیار خود را پس وحی فرستاد اللہ تعالی بسوی رسول کہ بدہ تو فدک
را بہ فاطمہ علیہا السلام باعتبار آنکہ رضای امیر المؤمنین علیہ السلام و خوشحالی امام حسن و امام حسین علیہما السلام
در آنست پس طلب کرد فاطمہ را رسول اللہ پس گفت او را ای فاطمہ بدرستی کہ اللہ تعالی امر کرد مرا کہ بدہم تو
فدک را یعنی فدک و توابع آن را پس گفت فاطمہ بتحقیق قبول کردم ای رسول خدا از اللہ تبارک
و تعالی و از تو و ہمیشہ وکلای فاطمہ در فدک و توابع آن بودہ اند در زمان حیات رسول اللہ **اصل**
فلما ولی ابو بکر اخرج عنها وکلاءها فاتته فسألته ان یردها علیها فقال لها ائتینی باسود او احمر
یشهد لک بذلک فجاءت بامیر المؤمنین علیه السلام وام ایمن فشهدا لها فکتب لها بترک
التعرض فخرجت والکتاب معها فلقیها عمر فقال لها ما هذا معک یا بنت محمد قالت کتاب کتبه لی ابن
ابی قحافة قال ارینیه فابت فانتزعه من یدها ونظر فیه ثم تفل فیه ومحاه وخرقه فقال لها هذا
لم یوجف علیه ابوک بخیل ولا رکاب فضعی الحبال فی رقابنا فقال له المهدی یا ابا الحسن حدها لی
فقال حد منها جبل احد وحد منها عریش مصر وحد منها سیف البحر وحد منها دومة الجندل فقال له
کل هذا قال نعم یا امیر المؤمنین هذا کله ان هذا کله مما لم یوجف اهله علی رسول الله بخیل
ولا رکاب فقال کثیر وانظر فیه **شرح** از جملہ طعنہای شیعہ بر ابو بکر اینست کہ اینقدر از احکام الہی بیخبر بودہ کہ
بعد از اخراج وکلا گواہ طلبیدہ و حالانکہ تصرف بہدم و بنا و مانند آنہا مدتی بی منازع دلیل ملکیت مطلق و
مستند شہادت دیگران بر ملکیت مطلق متصرف دران است والا ہیچکس شہادت بر ملکیت کسی نمیتواند داد
و صاحب مغرب کہ از علمای مخالفان است گفتہ فدک بفتحتین قریۃ بناحیۃ الحجاز افاء اللہ علی نبیہ وقد تنازعها
علی و عباس فلما الیها عمر مخفی نماند کہ این اقرار است بظلم ابو بکر بنا برین مفہوم می شود کہ ظلم عمر بر حضرت
فاطمہ علیہا السلام بفرمودہ ابو بکر بودہ کہ اصل فساد است ظاہر این حدیث آنست کہ آنچہ منقول
می شود کہ عمر بن عبد العزیز رد فدک باولاد فاطمہ کردہ غلط باشد مشار الیہ ہذا اکثر ممالک محروسہ است
کہ در آن وقت بتصرف اہل اسلام بودہ الجبال بضم است و در بعض نسخ بجای بی نقطہ است و اول
مناسبتر است بہ فضعی عریش بفتح عین بی نقطہ و کسر رای بی نقطہ و شین شہری بودہ در حد
مصر کہ خراب شدہ السیف بکسر سین بی نقطہ و سکون یای دو نقطہ در پائین و فا کنار دریا و اکثر دریا کنار
دریای عمان مستعمل میشود دومۃ الجندل بضم دال بی نقطہ و بعضی بفتح دال نیز میگویند حصاری است میانہ
مدینہ و کوفہ دوری آن از مدینہ پانزدہ روز و از کوفہ دہ روز است ظاہر آنست کہ در نسخ از کاتبان غلطی

شده باشد و بجای اهله علے چنین باید علی اهله یعنی پس چون خلافت کرد ابوبکر بیرون کرد از فدک وکلاء فاطمه
را پس آمد فاطمه علیها السلام نزد او پس طلب کرد از او که برگرداند فدک را بر فاطمه علیها السلام پس
گفت او را بیار نزد من سیاهی را یا سفیدی را که گواهی دهد برای تو بآنچه گفتی که فدک داخل ملک رسول
بوده و او به تو داده است پس آورد امیرالمومنین علیه السلام را و ام ایمن را که کنیز رسول بوده از میراث
پدرش و آزاد شد پس گواهی دادند برای فاطمه که از رسول صلی الله علیه وآله شنیده اند حکایت فدک را
که ملک رسول بوده و بفاطمه علیها السلام داده بامر الله تعالے پس ابوبکر نوشت برای فاطمه ترک کلا
و دخل فدک را بسبب آنکه ایجاف بخیل و رکاب نشده و مال رسول بوده و بذی القربے داده
پس فاطمه علیها السلام بیرون آمد و آن نوشته با او بود چنانچه زنان در زیر چادر کاغذی میگیرند و آن کاغذ
در بیرون چادر است پس برخورد او را عمر پس گفت پس چیست این کاغذ با تو ای دختر محمد مخفی نماند
که الکمال علاوت نام رسول بر دو نگفت یا بنت رسول الله و لهذا فاطمه نیز ابوبکر نگفت گفت نوشته
ایست که نوشت آنرا برای من پسر ابو قحافه عمر گفت بنما بمن آن کاغذ را پس ابا از دادن کرد فاطمه پس
عمر برد آن کاغذ را از دست او و نگاه کرد در آن پس آب دهن انداخت در آن کاغذ و محو کرد نوشته آنرا
و پاره کرد آنرا پس گفت عمر فاطمه را مجموع آنچه تصرف میخواهی یعنی اگر آن نه دوانیده بر آن پدر تو اسپان
لشکر را و نه شتران لشکر را باین معنے که اگر فدک را بتو دهیم باین سبب که نوشته شده اینجا لازم می آید
که اکثر ممالک محروسه را بتو دهیم پس بگذار که بهار ادر گردنهاے ما یعنی ما را زیر بار خود کن تا من ترک خلافت
کنیم پس گفت امام موسی کاظم علیه السلام را مهدی که ای ابوالحسن حدود فدک و توابع آنرا بیان کن پس گفت
حدی از آن کوه احد است و حدی از آن عریش مصر است و حدی از آن کنار دریاست و حدے از آن
دومة الجندل است پس مهدی گفت او را فدک و توابع آن جمیع اینست گفت آری ای فلان این همه
است بدرستی که این همه از جمله چیزیست که نه دوانیده بر اهل آن رسول الله اسپان لشکر را و نه شتران سوار
لشکر را پس مهدی گفت بسیار است و من فکر می کنم در آن **ششم اصل** سمعت ابا جعفر
علیه السلام یقول الانفال هو النفل و فی سورة الانفال جدع الانف **شرح** الانفال بکسر همزه
مصدر باب افعال بخشیدن و مراد اینجا بخشیدن الله تعالی چیزے را برسول و ذی القربی است و اشارت
بمضمون آیه سوره حشر ما افاء الله علی رسوله که مذکور شد در شرح حدیث پنجم الجدع به فتح جیم و سکون
دال بی نقطه و عین بی نقطه بریدن بینی و گوش و مانند آنها یعنی شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که
گفت بخشیدن الله تعالے در سوره حشر ما افاء الله برسول و بذی القربی آنست که عطیه الٰهی برای
شیعه ما که بآن تصریح میشود بطلان مذهب مخالفان و در سوره انفال بریدن بینی مخالفان اشاره است
به آنکه اگر ما افاء الله علی رسوله را بذی القربی و سائر خویشان رسول دهند چنانچه در سوره حشر است دیگر

زمینی برای ائمه ضلالت نمیماند که بآن حکومت توانند کرد چنانچه در حدیث سابق گذشته که عمر گفت فضعی الجبال فی رقابنا وباین که اگر خمس غنیمت را بذی القربے وسائر خویشان رسول دهند چنانچه در سورهٔ انفال است دیگر مالی براے ائمه ضلالت نمیماند که بآن حکومت توانند کرد **هفتم اصل** عن الرضا قال سئل عن قول الله واعلموا انما غنمتم من شیٔ فان لله خمسه وللرسول ولذی القربے فقیل له فما کان لله فلمن هو فقال لرسول الله وما کان لرسول الله فهو للامام فقیل له ارأیت ان کان صنف من الاصناف اکثر وصنف اقل ما یصنع به قال ذاك الی الامام ارأیت رسول الله کیف یصنع الیس انما کان یعطی علی ما یری کذلك الامام **یعنی** روایتیست از امام رضا علیه السلام راوی گفت پرسیده شد از قول الله تعالے در سورهٔ انفال وبدانید که انچه به سعی بدست آورید از دست مردم پس از الله تعالے است خمس آن واز رسول است واز صاحب قرابت نزدیکتر رسول است که امام بعد از رسول باشد باین روش پرسیده شد گفته شد اورا که پس انچه بود از الله تعالے پس براے کیست آن پس امام گفت برای رسول است وانچه بود از رسول الله صلے الله علیه پس آن از امام است پس گفته شد اورا پس خبر داد که اگر باشد صنفی از سه صنف که در تتمه آیه است بیشتر وصنفے کمتر چه کار کرده می شود یعنے آن نصف خمس که از غیر امام است گفت این کار مفوض بسوی امام است خبر ده مرا که رسول الله چون میکرد آیا نه همین بود که میداد آن سه صنف را بران نهجی که مصلحت وقت در آن میدانست باعتبار کثرت وقلت اصناف همچنان است امام **هشتم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام انه سئل عن معادن الذهب والفضة والحدید والرصاص والصفر فقال علیها الخمس **شرح** رصاص بفتح رای بے نقطه بر دو قسم است سیاه وآن سرب است وسفید وآن قلعی است **یعنی** روایتیست از امام محمد باقر علیه السلام که او پرسیده شد از معدنهای طلا ونقره وآهن ورصاص ومس پس گفت بر آنهاست خمس **نهم اصل** عن زرارة قال الامام یجری وینفل ویعطی ما یشاء قبل ان تقع السهام وقد قاتل رسول الله بقوم لم یجعل لهم فی الفیئ نصیبا وان شاء قسم ذلك بینهم **شرح** این حدیث موقوف است وقصد زراره آنست که از یکی از ائمه شنیده ام تصریح بآن نه کرده ضمیر بینهم راجع باهل سهام است ومیتواند بود که راجع بقوم باشد یجری به رای بے نقطه معلوم باب افعال است ینفل معلوم باب افعال است یا باب نصر یا باب تفعیل است **یعنی** روایت است از زراره گفت امام از فیئ وظیفه میدهد وبخشش می کند ومیدهد انچه را که میخواهد بیش از آن که قرار گیرد پنج سهم در فیئ وتحقیق که جهاد کرد رسول الله به مدد جمعے که نگردانیده بود براے ایشان در فیئ حصه مثل اعراب چنانچه مذکور شد در حدیث چهارم این باب مراد آنست که اگر غنیمت قسمت نشود بر لشکر بسبب مصلحتی که رو دهد بعید نیست ولشکر درین وقت مانند اعراب خواهند بود واگر خواهد قسمت میکند فیئ را میان اهل سهام پیش از اجرا وانفال واعطا

صافی ج اصول کافی